

گشته تباهی زده خوار زار سرگردان کسی نمی پرسد و بجوی نمی خرد و بهر ما هو
 انقار و مشا هر خدمت کار نیز ایشان را نوکر نمی کرد و خداوند خدا یا
 اکنون زلیت این بیچارگان چگونه شود و ایام حیات خود را چه طور
 سپری نمایند مگر تو که ارحم الراحمین و اگر مالا کر نمی فضل و
 لطف نه ما بر حال این بیچارگان نظر جسم کن
 یا این سنگ دلان را در حق این مظلومان موم گردان
 یا جسم دلان بجای این سنگ دلان برسان
 آمین یا رحمن یا رحیم تمام شدند کتاب
 از بلده بیجا پور از نزد سید اسمعیل عرف
 شاهزاده صاحب خطیب رسیده
 تحریر یافت

الحمد لله رب العالمین که در عهد شرح محمد جناب فلک کاب و قارا لامر اباد در
 مدار الهام کار عالی تاریخ بیجا پور بلده شرح بنده بنیاد حیدر آباد و حجب ایش امراء
 و معززین مالک آصفیه و بر طبع سیدی طبع یافت چون این نسخه ناماب بود
 سوای یک نسخه دیگر نسخه هدست نشد و آن بسیار مشکوک و در هر دو نسخه
 صحتش مغرور ننیدیم و نقلت مثل اصل امید چنان است که بقدر وسع و
 اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان عیب پوشند فقط
 بر خاص دعام مخفی و پوشیده مباد که این کتاب بموجب قانون رجبری ملک آصفیه و
 بیه انگلیس تمام حقوق محفوظ است لهذا کسی بدون اجازت پیدا قای شیرازی مالک
 میرید لاخبار و طبع سیدی قصد طبع و خلاصه ترجمه نفرایند

که مقصد طبعه اند مشرعیه کرم و سخا و محمود به بذل و عطاء ثواب و جزای خیرات و جنات
از مسلمات مقرر است مگر این طایفه که نمی دانند کرم چیست و سخا کدام چیز است
و خیر و تصدق بار اصل پیش خود گذارند بندگان نیست مقتضای عقل خبر
رس ایشان که بدان نازا مانند الحق عقل خبر رس هر خبر بکف آوردن محمود
است و از کف بیند اختن مذموم و این معنی نزد حسد و ربا و عقل بلند می گرامد و
و مطرود و بلکه این قوم بذل اموال در راه خدا و عطاء بخشش بر بسا کین و غیا
رافاشی از بلاهت و حماقت پیدا کنند سودای دیوانگان و معامله ممنونان نمی
سبحان الله این چه بوالعجبی است که نه عیب شد و فضیلت برزیت بدل
گردیدن تنالی البرحتی تنفقوا - خبر ندارند شاید ایشان به لعث و نشر
قابل نیست و ثواب و عقاب و از الحیض را متفرستند با وجود خود را
اهل کتاب می دانند معلوم نیست که کدام کتاب بدست ایشان
رسیده که کرم و جود دران شروع نیست و ثواب خیرات و حسنات
دران تعیین نگردد و حال آنکه پیغمبر نبی از انبیا بنود که باین صفات شریفه
مستصف بودند فی الحقیقت جود و کرم از صفات ربانی اند که بدان خداوند
متعال خود را بجواد کرم خوانده و انبیا و مرسلین را بدان ارشاد فرموده
و عام مذموم است بخل و محمودیت سخا بدیهیت که
ساج بطریقت این معنی نیز موجب عشرت و تنگی معاش خلایق گشته زیرا که
رطاب است که چون روسار و امرار بهمت بلند دارند و دست کرم بکشاده
به وفق بهمت بلند کارش را شوند رفاه و کشایش بر خلایق منبط گردد
عنا و اسفا طوایف انام را فرود گیر قصه کوتاه و رین عهد نامبارک هزار
و لک با اشرف ارباب علاقه روزگار شکسته و در مانده بنان و پارچه محتاج

بلای یک نشد این صد بلا شد و درین طوفان باین طغیان درین سال و
 زویده قره العینم جدا شد و جدای را کسی گرسربرد و زوصل جان جانش
 آشنا شد - هر حال خداوند متعال فضل کند و بحسب امته نبی آمین که درین
 سورت شهادت گذشته اند به حبش و در پین سال شصتین ختم این بلا گردان
 بحسب است آئینی و اله الامجاد قبل ازین ایام از روز شهادت سلطان اگر چه شکست
 تنگی معاش مردم بسبب سردی و باری سپاه گری و بی قدری مردم نجیب میل
 بر زبان خلایق جاری بود تا هم در پین آنکه دکن گنجایش هزاره و لکوک مردم اثر
 بود سوای مردم دکن هزاره هندوستان و ولایتی و عرب جایجا بصیغه نوکری
 منسلک بوده بلب نان سیرسیدند و ایام منیت سومی بردند و باین واسطه افغان
 مردم تمامی اهل حرف را نیز تازه روزگاری بود و اگر چه بآن کمال رفاه و تمام فرغت
 نبود و درین عمل انگلستان سپاه نجیب و اشرف از شیخ و سید و مغل و پنهان و
 یکقسم در کج خمول و گنای خرنیه بنان شب محتاج گشته بعضی از اقل فلال که
 در نوکری ایشان انلاک یافته اند منسلک ایشان با قوم و بیتر و چار برابر است و
 سید شیخ را با چار و بیتر را یک پله و یک نیزان بر یک شتند بلکه و بیتران را آنچه نزد
 ایشان جای و منزلتی است شیخ و سید را نیت سبجان افغانین عجب
 بی تمیز است لغو ذبا الله من ذالک ازین آدم تا این دم نزدیک
 هر قوم از هند و مسلمان فرق میان محل و سنگ پیدا است و تفاوت میان دو
 شبه و مسلم و محقق این قوم که خود را کمال فهم و ذکا و خرد رسا علم میدادند و بدان
 نازانند این فرق تمیز نمی دانند و نمی شناسند ازین معنی کمال عسرت و تنگی معاش
 بفرق انام را و یافته رازق الخلاق روزی ایشان فرایز گردان و بحسب امته النبئی و اله الامجاد
 و نیز نزدیک هر سورت از فرق اسلام که هفتاد و سه گروه اند و طوایف هند و بی دینان

کبری نه نیک ناحیه و یک ملک مخصوص بلکه جهان گیر گشته و با طرف عالم پیوسته
 از هر طرف از ممالک و در دست مردم که میسرند خبر بهین فوئدان و طغیان
 ی آرند و هر عالم اندین احوال عالمی تلف شده و جهانی سر و حجاب عدم
 شنیده با هیچ تشریه و معموره نیست که بر وجهه این بلیه نگه داشته علی الخصوص
 این سال هشتم که شورش طاعون درین سال از سالهای سابقه افزون
 تر و شورا فراتر بعضی خانه ها را حال آنت که کمینس هم از اهل خانه نونده مانده
 اثاث البیت خالصه سرکار شد بعضی از قریبها و دیات رانیه همچنین صورت
 دار گشته که دیه با تمام از نفوس مردم خالی شده با آنکه باب نمیه رایه سبب
 غلو تنگان خار بند نموده گشته شد اما سال از کمال شورش و طغیان
 طاعون سران ملک و سرداران لشکر مارا هول آنچنان در گرفته که جانها و مکانها
 گذاشته سرمایه داران بیداران باین سوادان سو حرکت میکرد و غریبان دلی
 نوایان و منفان را چه محل و چه حاضر و کلان تران و بالداران را
 حال آنت که غم زندگانی گذاشته و پروای زرد سیم و مال و اثاث پس
 پشت انداخته و در شب تصور مرکب و پیش داشته خواب و خور فراموش
 ساخته اند و از جیات و زندگانی مایوس گشته دل از دنیا و کار و بار برداشته
 کردند و درین نشت سال از طوفان مات شمار اموات بالیقین از الف و کلوک
 گذاشته بار بار و کژ و رسیده باشد و العالم عند الله و ما بعلم خود
 ربك الا هو - درین طوفان مرگ و کشت اموات شاید تا بعضی از کاح
 نیز ازین عهده تنگ آمده باشند این نیست مگر آثار قهر آبی مصروع و قبا
 و بنا عذاب النار - و معلوم نیست که چاره و قهار غلایق چه اراده نموده باشد
 مگر جهان را با تمام رسانیدنی است - رباعی - جهانی اندرین آفت فاش

غریب پرور این نیز موقوف هر چه سردار را مرغوب افتد بپا فرستاده می طلباند
دیگر چندین اوصاف خوبها اند و در عمل انگلستانیان که شایان ثنا و در خود محبت
اند و فقهیم بعد با نخی چون از لشکر پر دواستم بشکایت هم پروازیم که مطلب ناقص
نماند خوشگفت آنکه گفت مرزا رسید از وی خوش و چیز جاتے شکر او
شکر گوید جای شکوه شکو با از شوم قدمی این قوم شکایت توان نمود اولین
سال که این قدم ناسعود و درین ملک ورود نموده و بشیعه عظمی جانگزا جگر فرسا
همراه آورد یکی گرانی و دوم طاعون گرانی باند کی شورش در اندک مدت دم
شد چندان شدتی صعوبتی نرسانید اما طاعون از شدت و صعوبتش چه گویم
و چه شرح و هم نه زبان بر طاقت و نه قلم ریا را پیشینان آن دیار که در
عهد عالم گیر در سنه هزار و یکصد واقع شده بود بقیامت شبیه داده اند چنانکه
گفته اند - **فرو** - قیامت بود یا شور و یا بود و این و بای جهان تیوب
را که در عهد دارگشته و بهاران درجه از آن و بای سابق بالاتر و شورش
افزاتر است بچه چیز شبیه کنیم و چگونه شالاش آرم که هیچ چیز بخاطر نمیرسد و هیچ شے
مقصود و نیاید که با دمانت نموده شود و مساوات داده بدان و بای پیشین
اگر چه تذکره شدت و صعوبتش تا سالها نماند و از آن برالسنه مردم جریان داشت
اما صد مه اش بر همین نواح بجا پور دارد و وی عالم گیر گذشته و طغیان و شورش
در یکماه فروخته سلسله و بقیه اثرش تا سه سال باقی ماند اما این و با سه
هوش را با از هشت سال که مبدای ورود انگلستانیان است علی الاطلاق بے
تعطیل و انفعال مستمر است که یکسال بغلط هم تعطیل نیافته گویا فصلی از فصل
مفرگشته چنانکه فصل اربعه را در هر سال توار و تعاقب لازمی است از مدت
نہا ستین و یا نین و دو وقوع لازم گشته و نیز شورش و طغیان و دین بیه

که دارالخلافه و تخت گاه و کن است و نامش تا ایران و توران و روم و شام مشهور
 درین عهد رونق بخش بهار افرا همچنان بر حال خزان قدیم خود را توان ماند و
 خراب و ویران افتاده چنانچه در عمل ز نارندان کسی پرداخت او نکرد و در فکر تعمیر
 و رونق بخش نشد و درین عمل کسی نیز تیار و بخورد و در صد آباد نمودن او نیامد
 نظر انداز کردند و در پیشین ایام مردم را توقع بود که اگر این بلده که تخت گاهی
 است قدیم اگر بدست انگلستانیان افتد البته آبادی خواهد شد که قدر آن خوشتر
 اند زیرا که گفته اند - مصرع - قدر جوهر جوهری داند و قدر تخت شاه - و چون
 همچو تخت گاه در چنین فضل رونق و بهار که عمل انگلستانیان است بر همان جنزان
 قدیم خود مانند کمال افسوس است این نیت مگر تاثیر سخت و ارشاد و اثر و دوز
 و طالع نامیمون بجا پور و دیگر چه توان گفت و او بزبان حال باین ترانه تنغم فرد
 هر چه هست از قامت ناسازی اندام است و در نه تشریف تو بر بالای کس
 کوتاه نیست - و نیز در زبان سلف قاعده معتبر بوده که چون سرداری ویری
 صاحب فوج از جابرا می بجاری با شکاری بجای دیگر نهفت نمودی بر بهر معموره
 بافرجه که گذارش افتادی چیزی ضایعانه از آن میگرفت اگر چه ایک گوسفند
 و یک سبوحه روغن بود و بالغرض اگر هیچ نبودی گاه و گرجی خود مفت حق لشکر بودی
 در ضمن این صورت هزار اغیار و رعایا و پاپایا آمدی و نقصان هزار همیشه
 درین عمل این اندام قوع القلم است هیچ سپاهی و لشکری را یار نیست که از خرم
 انی رعیت خوشه بردار و یار از روستای چیزی بصف برگرد مگر هر چه می بایست
 بهای باو قیمت میگیند و جزو ام و دهی بقیه مرغی نمی شناسند و نیز معمول بوده
 که در باغی یا مزرعه رعایا بلده تیار می شد و مالش بهای روسا و اهل حکومت میگرفت
 آن بچاره ترسان و لرزان حاضر میکردی ازین اذیت عالمی بخش باقی دینا

که از اعمال باجیر او بتنگ آمده بودند و از جور او بخت آنها جان بلب رسیده
 بر بگذرانکه محصلان درشت خود تحقیقات بکمال شدت و سختی می نمودند و خبر
 اندازی و بی و درشتی وصول زر نمی کردند و نیز از قبول و قرار در گذشتن
 مضاعف می ستانند اکنون بی بخت و اذیت و بی تقاضا و طلب خود رعیت خوش
 ولی آورده می رسانند و از اقرار و اقبای کیمیه زیاده نمی دهند و لاجرم بسبب خوش
 حالی رسیده و با سودگی و فراغی فیاز گذشته بفرغ خاطر معاش و زندگی می
 کنند و در سابق قزاق و دزدانکه بهر طرف در هر مموره افتاده خانه های آباد می
 و تزاران و ساهاوان را غارت نموده پاک برفته بر مال قناعت نکرد و از جان
 هم می گشتند اکنون اگر دزدی یا قزاقی کسی را کشد یا مالش برد اگر چه اندک
 بود حاکمان با خبر بکمال اهتمام و زور خبر داری رود و سراغ بهم رسانده و زور
 بدست آورده و شکنجه تغیر و سیاست گرفته بکار خاک برداری می پانند چنانچه هزار
 و زو قزاق و دزد و زور و یک اسیر آمده امروز در سنگ کشی و خاک برداری مبتلا
 شده سرای نعل شینج می یا بند همچنان پندارگان شوم اثر که در زمان سابق
 حدت نامی بلا و آتش شور و فتن افروخته چندین آبادی را تاراج نموده در هر طرف هول
 و وحشت انداخته بودند چنانکه عالمی از ترس و هراس خواب و خور گذاشته و در شب
 خوفناک و خطرناک می بودند و طرق و شوارع مسدود همه مسدود گشته و از هیچکس
 ضبط ابرج شورش و فساد صورت نمی بست اکنون از ضبط و لنق صاحبان
 انگیز چنان نبود و بخت و خواه شده که آنهمه در کج گنهای و نامودی خزیده چنان مردم
 گشته اند که اثرشان از هیچ جا هم پیدا نیست و نیز با اهتمام صاحبان انگیزی اکثر
 جای های و مکانها ویران افتاده سابق کمال آبادی و معموری رسیده اند
 چنانکه با و از عهد با عدل و داد سلاطین ما خیمه میدهد و وزیر و وزیر ترقی است ابانجا

بوم قدم شوم شیم باجی را و ولد را که ببار اسند نشین گردانیدند و آن
 نا تجربه کار بید دولت برخلاف راے و انایان عمل نموده سرداران قدیم
 را از میان برداشته از زل راجاے ایشان داده بصلاح بوج انفار
 کار بسته مدار کار برخلاف قانون عقل گذاشته پیشه و ناهمواری و ناهنجاری
 پیش گرفت و شیوه که زوال دولت و مملکت را مستلزم بود ساز داده
 و انفاذ و خدمت گار که در عهد دولتش تهرتی کلی فایز گشته بودند ظلم و جور آغاز
 نهادند از عدم اهتمام در امور ریاست و نا خبرداری رعایا و برابا اذیت تمام
 بنور رسیدن گرفت و چند آنکه و قزاق بهر سوا فتاد و خانه های آبادی متهم
 و سا هو کاران غارت نمودن و از جان نیز کشتن شیوع یافت و پندارها
 غارت گرد تمامی ملک شورش بر آوردند قصبات معموره پیشهای آبادان
 را پاک میسختند بول ابن ملیه در هر طرف چنان افتاده که مردم را شب
 خواب نمودن ممنوع گشت مسافران در هر روان از راه رشتن باز ایستادند
 اخرا لا یرطبّق قول الملک یبقی امن الکفر ولا یبقی امن الظلم دولت
 خدا واد از روی سفارت چست و بدشمن گاری بدست خصم اید شد و نف و لعن
 خلافت بر سر داشت بیت هر آنکس را که بکنت بر سر آید به سوے
 بدراهی عقلش ره بر آید -

در بیان عمل سرکردگان انگلستان

کنون هشتم سال است که قلم و مرثیه تبامه از مبداء سال هزار و دصد و سی
 و سوم در قبض نصف نصفت و عدالت گستر و خبرت و فراست بر و انگیز
 بهادر و رانده بیرکات عدل و سپاستش امن و امنیت و تمامی سهند و کن
 منبط گشته و فراغت و کمایت کافه رعایا و برابا را حاصل گشته رعیت باج گذا

که قدم از جا حرکت کند - نقل است - که فاضلی از فضلای بیجا پور
 مجیب الله نام ملاقات آصفجاه رسیده بود و نواب بر طریق عادت مہمود
 از وی احوال بیجا پور استفسار نمودند فاضل مذکور حال بیجا پور و ضمن این بیت
 عرض نمود - و - تا باقی می کند بر طاق کسری عنکبوت - چند نوبت
 میزند بر قلعہ انرا سیاب - آسمان نظر باید نمود که قبل ازین ہشتاد سال کہ عہد
 آصفی بود و برکات آن عہد بر تمامی دکن منبط البتہ بیجا پور یان و بیجا پور در آن زمان
 بشادابی و سر و سامانی بودہ باشند آن مرد صاحب نظر تفاوت حال سابق
 این چنین شگایت نمودہ باشد امروز کہ طوفان فتن و ہنگامہ آفات برجوش است
 تا بہزار در جہان عہد ماتنزل و سر و دتری واقع شدہ باشد چہ گوئیم و چہ
 بفعل اللہ ما یشاء و حکمہ ما یرید ہمیت بدرد صاف ترا حکم نیست
 دم در کش - کہ ہر چہ ساقی مار بخت عین الطاف است -

در بیان روسائی پونہ

اگر چہ روسائی پونہ و سرداران زنار بند کجاں بیجا پور سپرد خستند و در بے
 تعمیر دار الخلافت و رونق بخشی تحت گاہ سلاطین نشدہ پونہ و سنارہ رادر
 دارالامارت ساختہ بودند اما متصف و عدالت ملک رانی نمودند و نظم و
 نسق ہندو دکن بدانای سربراہ نمودہ کار بر رونق داشتند تا ہنگامیکہ
 و ریاست ایشان عدل و انصاف و داور سی ملہوفان و رعیت پروری
 جاری بود کار بر رونق و بہا بود غنیم دست تسلط نمی یافت چون اختلاف
 خانگی پیدا شد نفاق باہم پیدا رگشت و اتفاق و یکجہتی بالکل از میان
 رفت صلاح و تدبیر ناپذیرت کہ مدبر دانا و کار پرداز زیرک بود و مدتی
 کجس تدبیر و رای صایب گانہ ریاست را انتظام و انشاق بخشیدہ

بستان

اینکه مصفا می گشتند با وجود این قدر دانی و این مراعات و توجهات آن قدر دانی
نگیبت و فَلَاکت از بیجا پورا انفکاک نمی یافت و سرسبزی و خورمی نمی گرایید چون
با قدر دانی و حسن اهتمام و کمال رعایت آن با و شاه نیک فرجام و آن امیر کبیر
نیکو سرانجام حال بدین منوال بود پس نظر باید کرد چون بدست نا قدر دانی
بی رحم افتاده باشد حالش یکبار سیده بود و رسته هزار و یکصد و هشتاد و
سه جبری چون صلح فیما بین مره و نواب نظام علی خان گذاشت ملک شصت
لک روپیه منعقد شد از آن باز بیجا پور بقضیه زمانندان در آمد ایشان به پرداخت
این بلده نپرداختند و غم تعمیر و آبادیش نخوردند و عالمان و گماشته داران
را بر بیجا پور ابلاغ می نمود و هر که آمد در تحصیل زر میگوشتند و روز بروز توقیر
و افزونی جدی نمود و اصلاً نظریه حال رعایا و غربانیکر و ناچار روز بروز
به ویرانی و کمی می نهاد هیچ سال و ماهی نمی گذاشت که چند خانه و دوکان
مهندم نمی گشتند و تکیه قلعه در تسخیر عالم گیر رفت خانه شاری نمودند و لک
و هشتاد و چهار هزار خانه بشمار آمدند اگر چه پیش از آن در زمان سلطان
محمد عادل شاه تن با و در شاه پور نه لک خانه بودند سوای آن بلده و سایر
پورجات امروز نظر باید کرد که در تمامی بلده و پورجات درون و بیرون
از نه صد زیاده نمی شمرند و طرفه آنکه هر سال کمبختی خبر میدهند اکنون حال
این بلده که دارالامارت و خلافت بود با آن درجه رسید که قریه و قصبه
را برومی در چند وجه ترجیح داده می شود و از حکیم و طبیب و قاضی و مفتی
و عالم که از لابیات سمورات اسلامی اند خالی پس مقبول و انایان
انجا از قابلیت اقامت و استکانت مردم و نامبر آنده لکن چه باید کرد
استانهای بزرگواران و مزارات اهل نومه و مراقدا سلف نمیکند دارند

بجا پور بودند و ظایف شان مقدر داشته همیشه توجبه والا در اغراز و اکرام این طبقه
 مبذول میداشت حتی که تیامی در ایام دانیس بعد از اطلاع احوال محروم دلی و حبه
 معاش نگذاشت حسب المصارف هر یک کسی را دیکه کسی را قریه سی را یو میه
 و مشا هر یک کسی زمین و منقطع اجرا نسرمودا چنانکه در حق اهل بجا پور رعایا
 نمود و انعامات و اورارات مقدر کرده در جای دیگر نه نمود و در فرامین انعامات
 عالمگیری که در بجا پور نزد اهل معاش موجود اند و نه در احمد نگر و نه جای دیگر اگر چه
 سخا و کرم و محبت و تدبیر شناسی عالمگیری نسبت بهت سلاطین و کن نسبت
 عشره هم نمیداشت اما به بجا پوریان غایت لطف و تفقد بطور آورده این
 هم شد لکن بجا پوریان از ناسا عدت بخت و ناسا عدت طالع بسر سری نگرایید
 و بحیثیت و آبادی نابخامید و در تنزل و ذوالش قصوری راه نیافت همچنان
 و متفجاه نادمات العمر خویش و در باب بجا پور و اهل بجا پور رعایات کثیره می فرما
 و اهتمام تمام در تقیمی بجا پور و تالیف قلوب اهلش می نمود و هر عالمی را که بر
 صوبه بجا پور بلاغ می نمود اول او را در باب تمیز و آبادی بجا پور و استمالیت
 و تقویت سکنة آن پند میگردد و نماید می نمود و ظایف انعمایات اهل استحقاق
 انجارا همه بجال و جاری داشته عادت مستمره چنان میداشت که هر سال
 جماعه شیخ و درویشان و مردم استحقاق بلده مذکور بحضور میر سید ندبا
 هر یک کسین سلوک و اغراز تمام ملاقات نموده بقدر شان هر کدام معطای
 و انعام خوشنود نموده در حضرت انعام میداد چنانچه نزد اهل بجا پور مقدر
 بود که می گفتند هر چند که غبار و کدورت از خواوش روزگار بر صفحه دل
 می نشست و زنگار افکار زمانه ناهنجار آینه دل را تاریک می ساخت همینکه ملاقات
 بانداب سوزانده اتفاق میکرد همان وقت همه فرشته دل با صاف چون

گرفته بود که خبر نقد جان مایه بکف نمیداشتند الا ماشاء الله درین حال
 کریمی جوادی یوسف نهاوی کجا خریداری نقد جان مانموده از انبار خانه عامره
 بهت یوسفیه لقمه و طعمه بشیان رسانده سد رمق سازد و لاجرم بقلبه السیف که در
 مهلکه او به بیم جانی مانده بودند درین تهلکه از جان گذشته عقب نشینان
 گرفتند

بیان تنگ محاشیه اضافی مردم بلدی بیاپور

عمده اسباب بیانگی و افلاس و تنگ دستی مردم بدرواجی و جرات معاش
 و کساد بازاری کسب و حرفه که منردوان چار سوئی و نیاز از ان گزیر بهت باز
 جیت که گرمی هنگامه کسب و حرفه موقوف بر رفاه و فراغت فقره سیاه است
 چه مقرر است که از رفاهیت و جمعیت این فقره فراخ عیشی و جمعیت اهل حرف
 و کتاب حاصل است و درین زمان خود سپاه را و قری و قدری مانند خصوص
 مردم اخیل و نجیب را که هیچ قدر دانی مانند چون تنگ عیشی بفرقه سنا
 عارض گشت بسا بر اهل حرف و جیل نیز طاری گشت فلا جرم به جمیع اصناف
 مردم تنگ دستی و تباہ حالی محیط شد و آثار کم طالمی و سست بختی بیاپور
 است آنکه چون عالمگیر شیرش نمود و اتهام تمام کرد و وجد کمال منمود که
 این بلده طلیبه را بسرتیغی نماید و بر رونق و بهای اصلی راجع شود همین جهت
 بود که آن بادشاه قدردان بعد شیر امرای چند را که موجود بود و ندید هیچ کس را
 مهمل و معطل نگذاشت و موردان و تکلیف نکرد بلکه همه را بر عایات و توارش
 بادشاهی مستعمل نموده بجای منصبها سر فرار نمود و سپاه بیاپور و سایر دکنیا
 را بغزت و توقیر نوکر گرفته بسر و سامانی بداشت و همیشه بدلداری شان
 کوشید و همچنان فقره شلیخ و فقرا و اهل علم و دیگر اهل استحقاق را که در

سال ذکر شدت و صنویش از زبان های مردم ننگ نه گشته رابعا از آغاز
 ما بدر ثالث عشر تا حال تجر که چلیم است و بعد الالف و ما بین
 انواع اسباب ویرانی و اقسام موجبات پریشانی تو را مثل و توار و میدارند
 که انفرآکنی یا بند و توقع انقطاع آئیده هم بنظر نمی رسد مگر فضل خدا کار کند
 که عجب به قدرتش بظهور رسد و هو علی کل شیء قدیر

بیان تباہیهای صد سیر و هم
 تشرع اسباب و تبیین علل این چهل سال برین منوال که ابتدا ای این مدی
 عذر که پیشینان هم از شدت و صنویش خبر داده اند قحط جهان سوز مردم
 کش تا مدت نمث سستین بچنان صعوبت و هلاکت گذشته که یاد قحط پیشین بکفیم
 از دلهای برفته که مردم بفقدان قوت و حرمان طعام چندی به گاه دانه و تخم نبات
 گذرانیده و بنیته و سگ و گریه نیز چندی صدر متق رسانیده آخر بمردم خواری
 افتادند بعد طی این مراتب نیز از جان پر نشدند لکن با آدم تمف شدند تا عالم
 عالم مردم بی دفن کفن بر روی زمین افتاده طعمه زارغ و زغن گشتند تا مدت
 داشت و محار از استخوان ماسه بینی آدم استخوان دار گشته بود بر هر فریه و موه
 که عبوری شد و گرداگردش یک نیر تاب و از غیر از سر و کله انسان و استخوان
 دست و پای مردم هیچ دیده نمی شد گویا بصحرافرش سفید گسترده قیاس باید کرد
 در جاییکه یک گاو بار غله بدو سه رو پی می از زیده چهار بد شواری میسری گشت
 چه حال خواهد بود و بعد انقضای هفت هشت سال از آن رفت آسمانی باز
 آفت ناگهانی دیگر بر سر استاده یعنی قحط ثانی متعاقب رسید و در دین او گردید
 که از قحط اول صعب تر و سخت تر بود که مردم در آن زمان سابق چسبزی
 سرایه میداشتند و درین وقت لاحق بی سرمایگی و ناداری مردم را چنان

ما حال بخوبی برمی آید و نیکوئی مذکور می گردد و اما درین وقت که با هم این همه گفتگو محض طامات و صرف لاف و گدازات پنداشته می شود و توصیف و تشریف بجا پوری که در کتب تواریخ و مناسک ملک فہمی و ملاطہوری و غیرہ ہم دیدہ می شود و صرف فسون و افسانہ و محض ہرزہ ہم میدانہ بنظر می آید چہ آن ویرانی و پریشانی کہ درین وقت در و حال این شہر نارسا نگشتہ و آن بی حیثیتی و ناشخصی کہ بجا پوری را دریافتہ ہم خارج از شرح و بیان است گوئی کہ در آن زمان چنانکہ خوبی و کمال او بہ رتبہ علیا و غایت قصوری فایز گشتہ بود همچنان درین زمان بد حالی و زدا او بدرجہ اقصا و مرتبہ اعلا رسایندہ اگر دیگر آن خوبی و صفات کمالی درین وقت در میان آید بدل شرم و تنگ عارض می شود و صبار خست نمی دہد کہ زبان مفیدی آن شود زیرا کہ درین وقت این بلکہ در شکستی و ویرانی بدرجہ رسیدہ کہ اگر او را با سایر خرابی ہا و ویرانی ہا عالم موازنہ کنند و بمنیران تمیز بنجید پلہ بجا پور درین شان البتہ گران خواهد سبجان این کمالی دیگر پیدا کردہ کہ او را از قام ازل عطا شدہ شکر سو۔ ہمہ حال شکر این ہمین کہ مباد ازین بتر گردد۔

بیان اسباب ویرانگی بجا پور

اگر اسباب ویرانگی شرح رسید شرح میدہم و یکصد و پنجاہ سال و کسبت کہ نوآرد اسباب ویرانگی و تعاقب موجبات کشنگی او را دریافتہ کہ انقطاع نمی پذیرد و اولاً ہرچ مہج چہار و ہ سالگی عہد سکندری چنانکہ از احوال گذشتہ مشروع و معین گردیدہ ثالثاً طوفان طاعون عالم سوز کہ در نہار و یکصد و یک منونہ قیامت برپا کردہ ثالثاً فحط جہان آشوب کہ در نہار و صد و سی محیط جہان آشوب کہ در سئہ نہار و صد و سی محیط عالم شدہ کہ تادمت بہقا و

کاری که زمیبنده رتبه شاهی اشیان باشد بوجود آمده تا تنبیه بجای آرم و نذر
پیش گذارم ذات مقدس پیشتر ازین شاهنشاه بودند که چندین فرمان ران
ممالک مثل ابوالحسن قطب شاه و اسکندر عاود شاه مطیع و متقاد امر عالی بودند
بودند لقب شاهنشاهی راست و درست می آمد و امروز که همه را از میان برداشته
هین یکذات مقدس مانند و تمامی یک سلطنت شد پس شاهنشاهی تنزل ثبات
شد و از ادعای ملک الملوک بخیف با لکی مهبوط واقع شد پرتو طاهر آن است که این
نه جاسه مبارک بادی است چون بضمون این جواب با صواب از ان زن
مروانه سیرت در پیشگاه حضور گذشت خود بدولت بسیار متاثر گشتند و
معقول و مستصوب داشتند و فرمود - چون رای زن از رای مرد اکل
است به توان گفت زن را که او افضل است ۴

بیان افتادگی و تپه خالی ملبد بجا پور

مخفی نماند که پیشتر ازین آنچه شرح خوبی و بیان سموری بجا پور و فراغیابی و خوش
عیشی ساکنان اینجا و گرم و سخا و بلند همتی سلاطین و امرا و اجتماع اهل فضل و کثرت
و انبوهی اهل کمال و حق پرستی و خدا آگاهایی در ویشان و تلق پوش و عمل
بر وفق و کتاب و سنت و شیخ و علما و تپه و مردانگی و نرفته سپاه اینجا و خوشگوارگی
آب و اعتدالی هوا چنانکه متوطنان اینجا همیشه بصبحت و تازه دلی بوده گاهی محتاج
بقصه و جلالت نمی گشتند تا آنکه ممبران میزان مزاج هوای اینجا یا هوا س
سرایین دلایت همسر و برابر میداشتند و دیگر چندین خوبی و ادنیات کمال
بجا پور و اهل بجا پور که گفته و شنیده می شود و بر زبانها جاریست و در کتب
در سالنامه از نظم پذیرفته لاشک بجا پور و در ان زمان همچنان بود و آن همه کمالات
و خوبیها مرصوف و منصف همین است که و گر بجا پور در اطراف واکنا

چه عالم گیر بادشاهی بود از سایر بادشاهان جهان ممتاز و با کثر فضایل و کمالات موصوفه
 جمعیتی داشت که در آتش و مشایخ و درویشان یافته می شود و از کمال معنوی
 خالی نبود بلکه این گفتار بطریق شکایت قباح و دنیا تذکره لنگنی و نصحا لا
 اخوان و تنبیها للغانفیلین گفته می شود که حاصه این مطر و در حال اللہ بین
 است و در هر جا که باشد آثار منفاش همچین ظاهری شود اعاذ باللہ اللغوا
 بلطف و کرمه من بشیر و در دار العز و سبحان اللہ چه قناعت
 عجب عظیم ملکتی است راحت افزا فراغت بخش از هی آن بادشاهان ملک باقی که
 حراست این آنگه جمعیت بخش منرا ع آور نموده دست استغنا بر روی دنیا
 و مافیها افتاده فراغت کونین و جلالت دارین بدست آورده اند اللهم
 اجعلنا من کلاب عتبت علیهم لقتل است که چون این دو
 سلطنت خانه یعنی عادی شاهی و قطب شاهی در قبض عالم گیر درآمد سرور لا تقا
 و شادی بے نهایت بایشان حاصل شد زیرا که از روی که از چهار پشت علی النوا
 است متواصل آمده بود این زمان بحصول پیوست و مرادی که اسلام
 ایشان در سرمتنی آن شده بودند در کنار آرزوی ایشان نهاده شد لاجرم
 خوشحالی الاحصا و شادی بے منتبار و نمود جشنی عظیم ترتیب دادند و در
 عیش و عشرت برنجی که می شاید و می باید می ساختند عطا نمودند و نوازش
 بر اهل استحقاق روان نمودند و اضافات مناصب و اعیان درگاه
 و شجاعان رزم گاه از زانی داشتند و تمامی ارکان و اعیان و خواص و
 مقربان نزد تهنیت مبارک بادی از نظر انور گذرانیدند مگر زیب النساء بگیم
 که نذر تهنیت پیش نکرد و مراسم مبارک بادی بچایا و در چون حوشتن پدید
 جوابی مردانه چنین گفت که جای تهنیت ندارد و از بندگان حضرت کدام عظیم

طلبی را کارسزموده بطمع دکن در افتاد و از آوان صبا و شتاب حمله آورشته
 مبرور و ندیرج فاندیس و برادر و احمد نگر را فردست آورد کاش بر آن هم
 استغانه نموده این دو غریب یکس را که یکی سلطان سکندر عا د شاه دیگر ابوحن
 قطب شاه اند بمصدق فرق مبارک بیان بگذاشتی و از زنگه چینان و تاج گذاران
 خود نموده منت امان جان برایشان نهاد و از بزرگ و آرایش چه کم گردید
 و آنچه رعایت و بنده نوازی که بسا هو نمود و تخم آن دو دود قایم بداشت و سخت
 را جلای آبایش بجال گذاشت با وجودیکه جد پدرش آن همه رنج و اندایش
 رسانیدند و بان شرارت و شوخنها مغریش پراکنده نموده بودند با این
 دو مسلمانان و نیداران مستحق رعایت نه نمود و رحم دلی را اصلاً گانفرمود
 مستاصل ساخت و نسل هر دو طبقه بالمره منقطع نمود چنانکه نام و نشان شان
 هم باقی نماند باز زیاده طلبی را نظر فرماید و توشیح دایره حرص را بیند که چون بجا
 و کلند و رانیخ نمود و آرزوی سالها بمحصل پیوست و غایت الهی چهره کشا گشت
 بالین که بوطن که حب الوطن من الایمان و از دست مراجعت نموده دیدار
 اقارب و عشایر را مستقیم انگاشته شتی استخوان را در قریب و جوار اسلاف
 خیر جا کردی آنهم نشد بلکه در شکر قبض و اخذ قلاع و محلات توابع بجا پور
 در افتاد آنچنان جدی و جیدی بجار برد که بقیه عمر شریف که مدت مسیت سالگی
 بود در رخ و در و سری صرف نموده و از طنگاه و بچو ملک وسیع هندوستان
 که نصیبان گفته اند پر و اگذاشته در همین دو دو و کا پو آخر شد بهیهات
 بهیهات ابر و اوان دینی و ای مجان یعنی ازین کلمات شکایت سمات
 به زبان قهرا و دوزینهار حل بر کتفه چینی و خورده گیری قلم کند و بر تقیص
 شان نیز گواهی با و شاه صاحب کمال اعلام را میل و راغب پذیرد ادا حقا

وصیت نامہ عالمگیر بادشاہ

بی کس اندیم بی کس فیتیم سبر برهنه اندیم و رفتیم همراه تابوت نشان و سوچال
و غیره لوازمه شان نه نمایند و حمد الدین خان که صادق الاعتقاد است تابوت
را بدرگاه شاه بران رساند و جای قبر بدستور درویشان دفن کنند فرزندان
سعادت مندان لشکر مقرر نمایند از فرزندان سعادت مند بهر که سلطنت نصیب
شود و کام بخش اگر هر دو صوبه جدید قانع شود و مزاحمت نرساند وزیر به از امیر
نخواهد بود بهر که سلطنت نصیب نه بود خانه زادان را مزاحمت نکند و ایداز رساند
نوکران بادشاهی با محمد اعظم شاه با صدق و اعتقاد متابعت نمایند تحت نشین
و دو صوبه مستقر الخلافت و دار الخلافت بهر که مستقر الخلافت راضی باشد چهار
صوبه ملک قدیم و کن و مالکوه و خاندیس و برآژ و گجرات و دارالخیر جمیس
و چکلات و نوابغ آن دار الخلافت با کابل و صوبجات دیگر در مصرف خاص
نجاه و هفت هزار و سیصد و هشتاد و دو روپیه موجود است پنجاه هزار روپیه خراج
تابوت و تتمه بدرویشان تقیمی که جلین حیات در باب تقسیم ملک گفته اگر رضی
باشند لشکر کشی نخواهد بود تمت الوصیته -

پایه نایک بود که بعد رفتن سکر سکن خویش نموده بود اگر چه درین مدت افواج مکر
 بر تخیل او مستعین گشتند بنابر شوخی مر نایک و وسیله ارسال پیشکشها تا حال در قصبه
 اش بود و درین اول چنین قلیج خان و محمد امین خان بروستعین شدند پس از چندی
 نصرت جنگ رسیده سبها بجای آورد که بچهاردهم محرم سال چهل و نهم مفتوح شد
 باسم رحمان بخش بر خیرامو سوم شد اکثر عداگان و رینوقت امانه بایافتند چنان
 قلیج خان پنج هزار یی پنج هزار سوار شد و در قصبه دیو پور رسیده کوهی از داکنگیر متفرق
 در پیکر گشتا جهاد فی مقرر شد و در همین سال در دیو پور انحراف مزاج بادشاه
 عالم گیر شد و تشویش تمام بار و دوا اطراف ره نمود و زود صحت حاصل گشت
 شانزدهم رجب سال مذکور سمت بهادر گرده کوچ کردند به غره شعبان وصول
 به بهادر گرده شد سامو پسر سنبها همراه نصرت جنگ بنابر مصالح ملکی تعیین یافت
 شانزدهم شوال سال پنجاه و هشتم نزول مرکب عالمگیر بادشاه بر احمد نگر شد بعد
 مرور بیت و دو سال و در او آخر شوال پنجاه و یکم عارفه هر فرج بادشاه
 پیدا شد بعد از قلائل ایام فی الجمله تخفیفی رو نمود باز در اوایل ذی قعدة مرض
 نمود و درین ایام بر زبان بادشاه این کلمه جاری شد احمد نگر آخر عمر
 درین مرتبه عارفه انحراف یافت تا بروز جمعه بیت و هشتم ذی قعدة
 سال پنجاه و یکم از جلوس مطابق یک هزار و یکصد و سجده هجری بعد از نقضای
 کیاس از روز مرغ روح بادشاه از رنگ زیب از نفس کاید عنفری پرواز
 اندر رحمته الله علیه و علی آبا به السلیمة اما ولین الحلمین حکم عالم گیر گشت
 تاریخ بموجب وصیت در پائین فرار حضرت شاه زین الحق والدین قدس سره
 در عهد لحد پیا سود و از رنج و تشویش کناکش شغل جهان داری بیار امید او در
 آخرین عهد خویش و میتی پوشیده اند صورتش انیت -

چهارده کرده حرگی دور است بنظر اشرف و رانده تو چنانکه اکثر ضبط شده و حکم شده که
 امر از یاده تو چنانکه گاه دارند بست و چهارم رجب از بجا آورده بغیر تسخیر کنند الی کج
 نموده محمد بن شعبان بپای حصار رسیدند در جلد وی استقبال شهر داده مغرالدین
 صوبه داری لمان و نهشته اضافه منصب شد و بفتح الله خان بجا آورد و صوبه داری
 بجا پور مقرر شد و فوج داری تلکوکن و اعظم نگر ملکان و غیره ضمیمه ناظم صوبه بنه
 بنیاد و صوبه خاندیش هم بیدار بخت شد طلب نگر از اسلام پوری به بجا آورگده
 و فتح الله خان مصدر ترددات نمایان شده بود حسب التماس او بر خضت کامل
 کامیابی یافت ضمیمه صوبه داری احمد آباد و صوبه داری اجمیر به محمد اعظم شاه شد
 و منصب چهل هزارری سسی هزار سوار عنایت گردید هفدهم ذیحجه سال چهل و هفتم
 از که هند اله مراجعت شد بیت و پنجم شهر محی آباد پونه چادنی نمودند و در پونه بست
 خواجه سر خیمه عنایت الله خان برداشت و خیمه آسدا خان بر پام نمود چون بعضی رسید
 با سدا خان حکم شد که خیمه خود بردارند چون از دکنی واقع شد با سدا خان حکم رفته
 که خیمه عنایت الله خان برود و بعل اند فوٹ محمد اکبر و ایران زمین در سال چهل و هشتم
 بیت و یکم شوال المکرم با ستقواب روح الله خان قلعه راج کده مفتوح شد
 بنی شاه کده خطاب یافت پانزدهم محرم سال چهل و هشتم روح الله خان فوت
 گردید از انتقال او میرزا صدر الدین میر بخشی شد و بیت و بیستم ذی قعدة سال
 چهل و هشتم بموضع کبری که بمسعود آباد موسوم شد رسیده هفت ماه پانزده روز
 اقامت نمودند و قلعه که هند اله بدویم ذیحجه سبعی تربیت خان فتح شد موسوم بخشده
 بخش گردید بیت و هشتم شوال سوادان معسکر گردید پانزدهم ذی قعدة به سسی
 امان الله خان مفتوح شد فتوح الغیب نام یافت چهاردهم رجب از که بهیر بعد
 انفتاح قلاع سمت جنیر به تسخیر و انگیره برآمدند که در دست از نایک بر آور زده

یعنی عدالت در کشمیر و تفاوت یکدرو نشینند سه روز شست باز بدستور سابق
 بایستاد ساز و دهم جادوی الثانی ظاهر حصار صادق کده کوچ شده شانزدهم
 رجب سه و نیم کروی قلعہ کھیلنا محکم گردید و شاهزاده بیدار بخت بلازمت رسید
 اسد خان ثانی امیر الامرا گردیده با فتح الله خان بہادر که بعد فتح عالمگیر شاهی
 شد و حمید الدین خان بہادر و راجہ جی سنگہ و منعم خان بہ محاصرہ قلعہ متعین
 گشتند و دست و ہنم شہبان خود بر نیم کروی دایرہ نمودند بعد از ترودات بسیار
 از شاہزادہ و جی سنگہ و فتح الله خان و حمید الدین خان و سرست خان دست
 و دہم و یکم سال چہل و ششم و قلعہ کھیلنا تارخ است بادشاہ تغافل از قرآن
 مجید گرفتہ بودند آیہ الحمد لله الذی مکنی لنا برآمدہ بود آن را بغال گرفتہ
 حصار را بسخی لنا موسوم نمودند چون قلعہ مذکور سرحدیت متصل آہنہ گھاٹ و
 بالا گھاٹ و پایان گھاٹ نکلو کن بسبب تخرآن حیمہ مالک محروسہ شد بیدر
 رنجت بعد فتح کھیلنا بحر است محبستہ بنیاد متعین شدند بہرہ مند خان بخشی فوت
 شد از انتقال او ذوالفقار خان میر بخشی و در بین ایام لطف الله خان فوت
 شد و زینت النساء بیگم و در دار الخلافت وفات کرد و ہنم ماہ محرم چہل و ہنم از
 کھیلنا کوچ نمودند بنابر بارکش لا ینقطع و طغیانانی نا اطمینانگی راہ فقدان بار برداری
 و قحط غلہ و نایابی گاہ و ہم صعوبت سخت گذشت و عالمی تلف شد تا آنکہ دوازدهم
 ربیع الاول در یکماہ و ہفدہ روز چہار و کروی مسافت طی نمودہ پیاسہ قلعہ
 نرناکہ رسیدند و آنجا آفتاب برآمد رفع کلفہا شد و دہم جادوی الاول بر رویا
 کشنا کہ از طغیان طوفان خیز بر رسیدہ بود و دست روز این طرف و دست روز
 آن طرف برای عبور لشکر توقف نمودہ بر اسعد نگر نزول نمودند و از آنجا بہ بہادر کہ
 آمدند و در ہین منازل محلا سے فوج فیروز جنگ کہ در بنگاہ اسلام پوری گذشتہ

آب ناله و جری و نارسیدن رسد مخط شخت واقع شد تبایح سویم محرم سال چهل و چهارم
 باستصواب محمد اعظم شاه فتح شد آن را تعقید بابر اہیم عادل شاه نورس نارانا نام
 گد اشتند و ہذا نفر اللہ خان تاریخ این فتح است نوز و ہم صفر این سال ساخت
 مہوستان کدہ مغرب خام گشت اعظم شاه را رخصت اقامت برہان پور و او اندو
 جملہ افواج نیز باطراف و مملکت قدیم و ستوری یافتہ روانہ شدند بہ شانزدہم ^{الاول} ہجری
 از مہوستان کدہ بخواتم پور کہ راہ یک روز مسافت دارد نہضت واقع شد اقامت
 آن موضع باعث ترقیہ لشکر شد چہارم شعبان سال مذکور مجلس خان بخشی فوت کرد
 روح اللہ خان مقرر شد بہ دویم رجب کوچ شد و در سواد مرتضی آباد و مرج نزول
 واقع شد و جان سپار خان ناظم حیدر آباد و در شعبان فوت شد و محمد کام بخش بہ
 صوبہ داری انجا شد و نیابت برستم خان سپہ سالار خان تقریر یافت دویم
 محرم چهل و نہم بطرف نواح نر نالہ بغیر چھاوئی کوچ شد بمیت و ہفتہم محرم عوام نطاہر
 قلعہ در وہان کدہ کہ دو گروہی کھان است و ایرہ معسر گردید فتح اللہ خان
 بہادر کہ بہ پنج در وہان کدہ مامور شدہ بود و ہم محرم مفتوح نمود و آن قلعہ را
 بنام خان مذکور کہ محمد صادق بود کدہ ناظم ارزانی یافت اسد خان و نیز در جنگ
 از برابر محریت بنگاہ رسیدند بمیت و ہشتم ربیع الثانی بارانی شدت شد کہ اکثر
 شہدارا سیلاب برد و دہم شوال محاذی دروازہ بادن کدہ یعنی بریز نالہ
 مجتم شد تربیت خان و فتح اللہ خان و محمد مراد خان از ہر طرف مورچال دوایند
 بہ غوہ محرم چهل و ششم بواسطت تربیت خان مفتوح شد باسم نبی شاہ درک
 موسوم شد بعد فوت اسد خان دیوانی خالہ صمیمہ دیوانی زن بہ غایت مدد خان
 مقرر شد بہرہ مند خان براسے شہر قلعہ ماند و کدہ و کاریدن خندق مامور شد
 در چند روز مفتوح شد چون امیر الامرا کیل بہر سانیدہ حکم شد کہ در دیوان نظام

که در نفع نمودن و باز داشتن رنجش و لهای فقرای شود و هیچ حاجت نیست خود را
 این کار شوند از امر و رانچه بیون الهی صورت مدعا بوصول آنجا بدولت آن
 منوب بسبی و تاثیر شت قرار و هم محنت پس ایشان قبول کرده متوجه شدند بادشاه باز
 کس راز و ایشان فرستاد و پیغام داد که از بخورات و لوازمات که اهل دعوت
 را در کار افتند هر چه فرمایند مهیا کرده آید ایشان بخوابش گفتند آه سوزان
 سحری و اشک غلطان جگری سرانجام کافیت دیگر هیچ ضرورت عالم گیر این
 سخن مطبوع و پسندیده آمد پس در اندک ایام مقصد انفعول پیوست و آن شقی
 این شقی اسیر گردید و بریده اش بدرگاه رسید بادشاه خوشش گردیدند و ایشان را
 باسم سید جن خدا نواز ستایش نامیدند انتقی و سخی خان فیروز جنگ دیو کده
 مخاطب با سلام کرده تبرک اندگون بخت او آرد شد و قلعه نسبت کرده که بمبت
 یکس که ده از دریا کشاد واقع است با بنام تربیت خان در محاصره بسته و او را
 جادوی آخر سال چهل و سوم مفتوح شد که شکست تاریخ اوست به کلید فتح موهوم
 سد تربیت و پنجم جادوی الثانی نهایت بیرو هم ذی قعدة سال چهل و سوم در
 چهار ماه و شش روز و سه مرتبه محمد اعظم شاه قلعه ستاره مفتوح شد به اعظم تازه
 گردید و در ایام محاصره عماره طرفه معلوبتی و عجوبه مهلبتی رونمود از انجمله آن
 پنجم ذی قعدة سال مذکور نقی را آتش دادند و درون قلعه افتاده بسیار مرد
 قلعه سوختند و نقب و ویم رانیز آتش دادند گمان آنکه آن نیز درون قلعه
 خواهد افتاد و قضا را دیوار قلعه از پا برکنند و میل بیرون کرد و بر سر شکر مرد
 شکر آمد قریب و دهنر کس بجاد و کار آمدنی ضایع رفتند سولها حاکم ستار
 بعد ملازمت حضور نوازش نمایانست و پنج هزاری شد و بمبت و ویم ذی قعدة
 بر قلعه سوکی محاصره قایم شد و در ایام این محاصره بسبب شدت باران و طنة

و سناسیان بر آنده بگریخته بود بعد از عبدالقد خان بارهه صوبه بجا پور بر سر آهنگ
دویده در حالی را نی بد نور بر سر آنها رسیده رفقایش را بدست آورده بود و او
خود بجان بدر رفته بود در بعضی قلعه از قلعه قلب کفار را و اگر زیده جمعیتی سنگین فریم
آورده پیشه و شیوه پدر و برادر را احیا نمود و در قلمرو عالم گیر تا ختن و غارتیدن
آغازید خانه زاده خان و مراد خان و قاسم خان بر تنبیه او امور گشته با اتفاق بر
سر او بخشند و ایشان را آنچنان در دایره هلاکت شکسته فاش گرفته که ایشان
از آن تهلکه سرایه جانهای خود بسلامت بردن غنیمت عظمی شمرند و بقعه مبرور ایام
هنگامه سنا بالا تر از هنگامه سنا گردید عالم گیر را فکر و تشویش مناعف پیدا شد
در فکر و جان سازی و فحش در آمده بدبیر نامی پرداختند چنانچه مضمویه ظاهر را
کار بند شده شکر و غابروی می گماشتند همچنان طریق دیگر را نیز پیموده شکر
و غار اهرم متوجه میا خستند و اکثر از اهل غرایم و از باب دعوت از فقر و مشایخ
بر حکم سلطانی بهت برین مهم گماشتند و متوجه دعوت اسما حسنی گشتند لکن
تا شیری بسرعت پدیدار نمی شد و مقصود محصول نه انجامید تعلق و اضطراب بر دل
نازک باد فاه زیاده میشد و آن ایام یکی از اعیان بجا پور مسمی حسین خدا نواز
نام ولد قاضی برهان در لشکر فیروزی بودند و ایشان نیز در دعوت اسما شهت
میداشتند با و شاه با ایشان در ماهه این مهم پیغام فرستاد و حکم متوجه شدن
کار نمود و ایشان جواب فرستادند که جمعی غنیمت متوجه این کار شده اند حاجت فقر
نیست و اگر امثال الامر اولی الامر متوجه هم شود سببش ظاهر چه شود اگر باد شاه
درین باب بفقیر می فرمایند و بخوانند که حسن سعی و خدا متکذراتش ملاحظه نمایند
و الا تعاجل را در دعوت را که در راه کار گشته اند منع فرمایند و از آن باز

فیروز جنگ از پدر خود آزرده شده بمجنور رسید و بعد یکماه ملازمت نمودند بعد هنگامه
 قاسم خان سنجاچی باغینت فراوان روانه خرابه خود گردید مهت خان پسر خان
 جهان پیاد که در بسوا پلین بود بر دیده مقابله شد و کشته گردید وفات عادن خان
 صوبه دارد ارالخلافت سال چهلیم و مقرر شدن محمد یار خان بجای او که در دارالخلافت
 منزوی نشسته بود و هجدهم محرم سال چهلیم و یکم ساخته هوش رباسیل و طغیان و پادشاه
 بهیمرا که از دور دست شد اکثر شلهبا غرق آب گشتند اغنیاکشی سوار بر آمدند و جان
 سلامت بردند غریبا و فقر آغا طه تملایم امواج کشتی تهستی بقا دادند شب سوم
 طغیان دریا از خویش فرو نشست نوزدهم ماه جمادی الاول سال چهلیم و یکم خان
 پیاد وفات کرد و پادشاه بیایدت رفته بودند ششم شعبان سال نهم گورسجی ذوالفقار
 قلعه خنچی مفتوح شد و تمامی ملک که نایک عادلشاهی ضمیمه مالک محروسه گردید فوت
 امیر خان ناظم کابل میت و هجدهم سال چهلیم و دوم و تقویم صوبه کابل به شانزده
 محمد اعظم و آوردن در کا و آتش را در شهر بند اختر پسر محمد اکبر اکجنور عفو جرایم شایه
 شفاعت شجاعت خان ناظم حیدرآباد در هجدهم سال دس از اقامت چهار ساله در
 اسلام پوری حکم شد که کرد قلعه که از سنگ و گچ سالی پیش ازین برای دولت خانه
 احداث یافته بود قلعه خاکی او و ران و ونیم کرده مسافت دارد و عجزات نمایند
 و محل و نگاه و آنگاه که داشته اسد خان را بجا است مقرر نمود و پنجم جمادی الاول سال
 و سیوم بعزم جهاد و تیغ قلاع کفار برآمدند و بیستم روز سواد مرج مغرب ختام شد
 میت و نهم ذی حجه سال چهلیم و سیوم سرتاب در گاه رسید بنی مردم خان فیروز جنگ
 نقل است چون شورش و هنگامه سبنا ولد سیوا فرو نشست خاطر
 پادشاه عالم گیر فی الحمله یا سود و از تشویشات و تفکرات استراحت یافت سنبه
 در کنهیش که در محاصره آمیری با جمعی از سرداران و مالکایان در رنگ و زمی ریگ

حکم بر آمدن و ملازمت نشر نمودند و مقرر شد که نماز ظهر با حضرت میگردیده باشد و بهر دو
رائش را با عطای منصب و خطاب سرفراز نمودند چنان مسموع است که بجا و در شاه
باد و پسران در یک جنمه تا مدت شش سال در نظر نبندی داشته بودند حافظی قاری
ش الحاقی بلازمت با و شاه رسید قرآن می خواند بلکه به بالهجه بجا و در شاه می یافت با و
از خواندن آن حافظ با و پسر را محبوس بر خاطر گذشت دل با و شاه رقت بهم رسانید
م بر آمدن از قید فرمودند و بحضور طلب کردند بیست و هشتم شعبان سال مذکور از بی پور
ج نموده مرتبه ثانی به گلگله اقامت نمودند بیست و هشتم ذی قعدة در گلگله روح
فات یافت حضرت بیاد رفتند و بهره مند خان از انتقال او نیز بخشی شد شاه عالم
منصب چهل هزار ری چهل هزار سوار بجال شد بیستم شوال سال سی و هفتم اعظم شاه بهار
ستفا ببلاشدن و بطلب حضور بحضور آمدن و ورکطان بار خیمه برای ایشان برپا شد
و خود بدولت به تیار داری شاهزاده قیام نمودن و صحت یافتن شاهزاده م صبح
شقای شب دعای با و شاه بود تاریخ صحت شاهزاده است و بیست و هشتم شعبان
سال سی و هشتم از گلگله کوچ کرد و بر جای پور آمدند مرتبه پنجم است که از نوع جیا پور دایه
فوج شهباشی شد بیست و نهم شوال سال سی و نهم بهرم پوری لب دریای بهیمه غنیم
لشکر گردید و با سلام پوری موسوم گشت جمادی الاخر سال سی و نهم خانه داد خان
محمد مراد خان با فوج حضور رتنبیه سبنا که تعیین شده بودند متصل او دنی با قاسم خان
حاکم سیرالمع گشته مقابله نمودند و شکست خورده در کدسی وید برای محصور گشتند
بعد سه روز بنا بر آن افتد آن تریاک قاسم خان و فات نمود او سیزده روز خانه را
و خان دغیره امان خواسته روانه حضور شد که محمد اعظم شاه به بهادر گده حضرت
یا فلتد و محمد معظم دوازدهم شهر و یکصد سال سی و نهم بموجب حکم و الاروانه ملتان شدند
و خطاب روح الله خانی خایه از او خان مرحمت شد سال چهارم عین قلع خان بهادر

بگنجت در راه ملنا کرناک پیش گرفت عبداللہ خان بارہمہ کہ اہل بہ نیابت
روح اللہ خان و بعدہ اصالتاً صوبہ داری بجا پور داشت سراغ گرنجنگان گرفته
کنار دریای تم پیدر او قلعہ زمیدار رانی بد نور بر سر آہنار سید و حماد و مانیان
کہور پرہ قریب صد نفر عمدہ اسیر آیدند و را ما خود بدر رفتہ بود چون در این مقدمہ
افغان عبداللہ خان بمعنوی معلوم شد حاجت گردید و لشکر خان بعد از صوبہ دار شد
چون بنابر سالہ او سبدر او وغیرہ کہ در بجا پور مقید بودند بگنجتند او کمی منصب
نیز حاجت شد پنجم محرم سال سی و چہارم قلعہ را ہیرے کہ از پیش از دستگیری
سنا اعتقاد خان بر آن متعلین بود بسی تمام فتح نمود و بہ ہفتم شہر ملازمت پیدا
مخاطب ذوالفقار خان بہادر سر فرزند سیوا وغیرہ متعلقات سنا کہ اسیر
گشتند آہنار آوردہ در خیمہ کلان نگہداشتند و مثل رانی متقل مثل اسد خان
مقرر شد و ساہوراجہ پسر سنا کہ نہ سالہ بود منصب ہفت ہزاری سہت ہزار
سوار و نوبت راجگی بومی مرحمت گر گردید ششم صفر سال مذکور قلعہ را بچور بسی
و اہتمام روح اللہ خان مفتوح شد و فیروز کہ مخاطب یافت چہارم محرم
سال سی و چہارم از گلگلہ موسوم بقطب آباد کوچ کردند بجا پور رسیدہ برون
قلعہ مغرب خام نمودند مرثیہ چہارم شب کہ سوار بجا پور مورد لشکر بادشاہی شد
ہفتم رمضان المبارک سال سی و پنجم محمد کام بخش بہ تیغ و اصلاح مقاصد انواع
چینی رخصت یافتند و بیست و یکم محرم سال سی و ششم جلالت الملک بر اسب
تنبیہ منندہ لواح کرناک امور شدہ بود و کہ یہ بہ بادشاہ زادہ ملحق گردید پنجم
ربیع الآخر چینی رسیدند ہدین سال از دار الخلافہ خبر وفات نواب
والدہ شاہ عالم رسید خود بدولت باز سبب لہذا یکم غمیدہ شاہ عالم رفتہ تفریح
نمودند چہارم ذی قعدہ سال مذکور شاہزادہ شاہ عالم را کہ تا حال در نظر بند بود

کوچ کرده به گل گله رسیدند و در همین ماه شیخ نظام و کهنی مشهور که انداز از نوکران
 عا و شاهیه بودند پس از ظهور فقرات در آن سلطنت خانه نوکران قطب الملک ابوالحسن
 داخل شده بعد از مدتی در بنندگان عالمگیری درآمد و مخاطب به مقرب خان
 شده بر شیخ قلعہ پر ناله تعین شده بود اتفاقاً سبنا در آن ایام از راهیری تعلقه
 کبلیکنه رفت بند و بست آنجا نموده در سنگم بنبرجای که کب دیوان او حویلی
 و باغ ساخته بود معشرت و نشاط مشغول شد و پیش ازین ایام خان فیروز جنگ
 باستیصال سبنا جی متهمین شده بود چون بعارضه و با نور حدقه اش زایل
 زایل شده محمد اعظم شاه مبدل او تعین یافتند و در تلاش بودند هنوز دست
 بروی نیافته بودند که ناگاه اخبار سبنا شیخ نظام بر پیوست با چهار هزار سوار الیغار
 رفته بی خبر بر سران شقی رسید و او هم مقابل نمود کب کس زخمی شده و خود در چلی
 محفی گردید بعد از مع القبایل ایستگشت پنجم جمادی الاول در بهادر گره بحضور آورد
 حبس نمودند پس از آن سبنا نیز اسیر گردید و بست و نهم ماه در کورگان و دستخواب
 بقتل رسید کافر.

در بیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش خطاب
 خان عالم و منور خان سرفراز شدند.

جهنمی رفت بتاریخ و تاریخ اوست شیخ نظام مقبرخان در جلد وی این خدمت خطاب
 خان زمان فتح جنگ و منصب هفت هزار و هفت هزار سوار سرفراز شدند اخلاص
 خان و شیخ میران پسرانش خطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند را مامی
 برادر سبنا جی مشهور به سبنا بعد از گشته شدن برادر بنام سرداری استقلال
 بهمرسانیده بود چون اعتقاد خان به محاصره راهیری مامور گشته بر محصوران جنگ
 گردانید را با بصورت و لباس سنیا سیان و جو گیان با همه سرداران مرید

بفرط آوردن بعضی گویند و مقتصد و مبتدا و هفت بودند و اکثر خاها را
 حال آن چنان بود که اهل خانه شب را در بسته بخواب می شدند تا صبح آن
 تمام مردمان از خورد و بزرگ و ذکور و اناث بمرده کینفش هم زنده مانده در بسته
 همچنان می ماندند و جوار و همسایه را بسبب شدت و شورش آن طاعنه الکبری
 از حال خویش انقدر فراغ حاصل نه بود که در خانه همسایه را و اگر ده خیر حیات
 و موات آنها بگیرد و گریا و در آن وقت نمونه عرصه محشر و هول رستاخیز نمایان بود
 که هیچکس را از خود بغیر چه داختن میسر نه بود و یوم لایعنی نفس عن نفس شیاء
 مصداق حال مردم آن زمان بود تا آنکه بعضی بعضی خانه ها تا پنج شش ماه همان
 طور بسته مانده بودند که هیچکس نه اقارب و همسایه به بیمار احوال بیمارگان پرداخته
 در خانه بکشد و نه کسی از طالب و خواهان غنیمت و مالیت کرد آن مردگان به پروا
 مال و متاع گردید تاریخ این از ائمه کبری و طاعنه عظمی مصروع قیامت بود
 یا شوار و یا بود - یافته اند چون شدت و جوشش طاعون بدرجه علیا رسید تا آنکه
 در محل سراسر بادشاهی چند بیگمات و چند خواصان و کینرکان و شاهزاده و اکثر
 از خدمه نیز فوت شدند و بادشاه فقیه متدین بود و گریز از و با مثل فرزند از جف
 حرم و ممنوع بود اعیان درگاه بفتوای مفتیان وقت بادشاه را باعث شدند
 تا به غره ربیع الاول به نیت مهم سازی از بیجا پور برآمده بمست اکلوج روانه شدند
 بعد از هفته نایره و باد طغیان طاعون از سفر نشست لیکن سلسله آتش تا سال
 متمادی بود در آن حادثه هزارها خانه و محله ویران شدند اکثر مزارات و مقام
 بر عوام الناس که درون حصار یافته شود همدان وقت پیدا گردیده شانزدهم
 ربیع الاول کورگان کوچ نموده بطرف بیجا پور نهفت نمودند و بهم جادوی الاول
 موضع بدری برب کشار سیده و دو ماه توقف نمودند و نوزدهم شعبان از بدری

ربیع الاول سال مذکور از حیدرآباد کوچ نموده بچهاردهم به بلده بیدر رسیدند و از آنجا
کوچ نموده به سوم جمادی الاول به گلبرگر رسیدند و از آنجا روانه شده به بیت
دوم شهر مذکور به بلده بیجاپور رسیدند و اندرون قلعه در حویلی خاص خان نزول نمودند
ملعه بیکان در همین ایام بسی شهنشاه محمد اعظم مفتوح شد و اعظم نگر خطاب یافت و در
دویم شوال المکرم سال سی و دوم بسی غازی الدین خان قلعه او و فی مفتوح شد
سیدی مسعود خان که از طرف عادل شاه آن قلعه و ملک تابعه آن را در تصرف
داشت اولاً بدفعات و مقاومت قیام نمود و بالکبرادشاهی جنگ و مقابله پیش
آمد آخر بصلح گراییده تسلیم قلعه نمود بخطاب خانی و منصب هفت هزار سی سوار ببلند
لشت و بسبب کبر سن بجنوز رسید و بعضی گویند بسبب آنکه بر روی مرض شایان
داشت فرزندان خود را بجنوز فرستاده اد آب عرض گذاریند و قلعه او و فی
را خطاب امتیاز کرده از زانی شد هنوز عالم گیر هم در بیجاپور سکونت داشته بودند
که از نصف محرم این سال سی و سوم حدوث و باطاعون در بیجاپور شد و بین
حادثه یک و نیم ملک آدم از عوام و احاد الناس و چندی از عده گان نیز سرور
لحاف مات کشیدند و بسیاری بنقصان چشم و گوش و زبان ار کار رفتند و از عده
باقی همراهی عادلشاهی یکی اورنگ آبادی محل و فاضل خان صدر و محمدی راج
پسر راجه حسونت و غیره هم نیز فوت شدند و گویند چون جازه اورنگ آبادی محل
بر اسی تدفین در اضلاع نوبالغ می بردند از حاکمان جازه از محل خواص خان
تا موضع شانزده نفر جا بجا بنیادند و مردند و راستی حال طغیان و جوش و پاشان
مرتب بود که مردم از تکفین و تدفین عاجز آمده احاد الناس و عوام را بمرگ
برداشتمی بودند و می انداختند و زنی گردنهای سر دکان که از آنکه پور
در دوازه بیرون برده بودند بشمار آوردن هفت هزار و هفت صد کرون

بیجا پوراوقات عزیز را صرف تسخیر بلاد معمورات توابع
بلده حجاب پور نمود.

بعد ازین بنده می از احوال مجلی عالم گیر بعد از فتح بیجا پور ملک توابع او را پنجصدت
بقیض آورد و نگاشته می شود و عالم گیر شاه پس از اقامت یکو نیم ماه دویم
ذیحجه از بیجا پور کوچ نمود به بیت و هشتم بشوالا پور رسیدند و آنجا یکماه گذرانیدند
به بیت و نهم محرم الحرام به گلگیر شریف نهفت نمودند و از آنجا به سیدر عبور
نموده بسبت حیدرآباد و ستوجه گشتند به چهارم ربیع الاول یک کوهی کلکند
فرو آمده به محاصره قلعه پرداختند به بیت و ششم رجب شهرزاده بزرگ شاه
بهاورد و بنابر نوشتهجات هندی که در ایام محاصره بیجا پور با اسکندر عادل شاه داشت
و آن گمانی بود و در ایام محاصره کلکند نیز با ابوالحسن داشت و بعضی کسان
از نوشتهجات را بدست آورد و به پیش از نظر گذرانیدند و شاه بر شاهزاده مذکور
خشم آورده و غائب ناگ گشته با و پسرانش نظر بند فرمودند و کارخانهجات و مورد
دولت شهرزاده همه ضبط نمودند و در یک خیمه با پسرانش جای باش او مقرب
نمودند به بیت و چهارم ذی قعدة سال سی و یکم بعد از هشت ماه چندی
قلعه کلکند مفتوح شد قطب الملک ابوالحسن را نظر بند نموده بدولت آباء
فرستادند و به دویم صفر سال سی و دوم قلعه سکارا دست بام نایک که از
قوم و سیر صاحب دوازده هزار سوار و یک لک پیاده بود و از توابع عادل شاه
بود بقیض در آمده و قلعه را خطاب نفرت کده ناسیدند و او را در احمد نگر ملازمت
رسیده پنج هزار می شده بود و در محاصره بیجا پور و حیدرآباد حرکات و ترددها
مخالفانه می نمود لہذا روح الله خان بز و مستعین شده بود و او قلعه را تسلیم کرد و نزد
و همراه خان مبارالیه به ملازمت رسید و پنجم روز ملازمت در گذشت عشره

ادراک درآرد و پرتو ذاتست بلکه از غایت لطافت از جمیع تصورات و توجہات بچوڑا
 باکست چنانکہ کند فہم بکنگرہ آن ہمیرسد و سمند و ہم بعبرہ آن نمی تازد ان را کہ معانی
 روح عطامیدہند اولاش مہر آب می نہند۔ فرود۔ در کشف روح دم
 نغم و انغم۔ این قدر کان و در حل رب بود و در جلال روح بیہودہ سر اگر بگوید کہ
 دیدہ ام و بدگیری نایم ہم گفتگویش گواہی میدہد کہ دروغ می گوید و بذات
 محبت مبتلین می کند زبان قابل شکستہ باد و کوس سامع بستہ رباعی۔ در ادب
 میکوشش بآن چون صاحب دل ای عزیز۔ ادب را نیست راہ و در سحر محفل
 اے عزیز۔ آنکہ باشد قد و اہل نظر و چشم او۔ با ادب کل می نماید بی ادب
 کل اے عزیز۔ و نیز در زیور دنیا می نویسند سکنند و عا دشاہ کہ ختم سلاطین بجا پور
 است از فقیر رسید کہ دنیا چیست گفتم آنچہ بعاقبت بکار نیاید گفت این طور تمام
 خلایق میگویند گفتم آنچہ تمام خلایق می گویند مستحکم است گفت بہ مقتضای
 خاطر منی رس و منری لغایت فرمایند کہ مستفیض شوم سئل و کردم گفتم آنچہ بدست
 در می آید و بدیدہ و دل در گنج و نام و نشان دادہ چہ از عالم ملک و چہ از عالم
 ملکوت دنیا است و آنچہ ماورای آنست دین خوشوقت گردید و تحسین نمود۔
 نظم آنچہ در بند تن بود دنیا است۔ چہ گر غیب است در شہادت راست۔
 و آنچہ در آراستہ شد نہ بند بدن۔ دین بود گر تو بشنوی از من۔ چہ چیست دنیا
 نن است و دین جان است۔ چہ آن بود جہل و این عرفان است۔ چہ کبر
 ما دین نیکوست دنیا بد۔ چہ آن مرید است و این بود مرتد۔ ثم کلامہ پس ازین
 بیان ظاہر میگردد کہ او را از مشرب مقروض ذاق و درویشی جانشینی و ذوق حال
 گشتہ بود خوشحال او رحمت باد و برو۔
 بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاہ کہ بعد از فتح قلعہ

و بالجمله سکندر نهانی بود از روضه سلطنت و جهانداري بر بسته و اختری بود از مطلع
 ایهت و کامکاری بر خاسته لکن طراوت عیش و نصارت کامرانی نیافته
 زود بصیر حادش زمانه پرمید و بذروه عشرت و اوج کامیابی و فرمان رده
 زرسیده شتاب بزوال و بهبوط گرا سید اگر چه تحت نشش غضب شد اما چنانچه
 که همه عمر مغرول النمل و ممنوع القرف بود هر چند که نسی سالگی حیات یافت لکن
 چه سود که سینین و شهود و تلخ عیشی و دشمنکاری بسیر رونی ادا اگر چه از نعم فانی
 دنیا محروم و بی نصیب ماند اما از لذذ باقی صافی عقبا محفوظ و بهره مند گشته دور
 بدل سلطنت مفروش صوری دولت مصفاے معنوی بدست آورده او را
 نعم البدل و خیر العوض حاصل شده باشد فیا انخیف با کامرانی و مراد یابی از جهان
 نقل نموده باشد که جنیت خسروان را در بارگاهش باریت یعنی از مشرب صافی
 صوفیه و مذاق این طایفه علیه بهره مندی تمام داشت و دست ارادت یکجایی
 داده نسبت معنوی درست نموده خود را بر سلسله شایخ کبار بر بسته و نسق
 و ضبط سلطنت معنوی جاویدی حاصل نموده با د شاه ملک معلی شده بود دست
 ارادت به مشیت پناه معارف آگاه حضرت شاه نعیم الله قدس سره که اکابر
 وقت بودند داده اخذ طریقہ آنحضرت نموده راه وصول الی الله دریافت
 و نفیعت دیگر کمالان زمان و صاحبان عصر نیز رسیده و تبار داشتند و فائز
 بر چیده چنانکه ست باده عرفان سرشار نخلخانه وجدان عارف با الله شیخ محمود
 بحری صاحب عروس عرفان در زیور روح می نویسند که بسبی با سکندر خان
 خاتم دایان جیا پور است چندی صحبت با اتفاق شده بود بلکه بجزگاه خبرش
 بکد و سال اقامتی داشته بودم روزی کمال ادب و اختصاص پرسید که درم
 چیست گفتیم روح سخنان چیزی است که کسی گفته آن سخن در گنجاید و دیگری بوجه

گوهر که باشد تا باد شاه ماجان بسلامت باشد از آن آویم و در وفای خدمت کار
 او جان سپرم چون خبر داران حال این قصه به پیشگاه حضور رسانیدند عالم گیر نیک
 تاثیر شد و دانست که در حبس زنده ماندن سکندر هم از خلل و فساد خالی نیست میگویند
 و الحمد علی الراوی یک خیزه به سکندر ابلاغ نمود و با خواجه سر تا کید نمودند
 که به خواجه سکندر البته در از خواجه سر بر طبق حکم عمل نمود و باز گشت بجز و تناول آن
 مسموم و کالبد نازنین را سکندی عمل زیر لیل سازی و جاری گردید باز ستعاقب
 آن خواجه سر از فرستاده سکندر شاه پیغام دادند که اکنون آرزوی دلی پر
 باشد بر آن اطلاع دهند تا در بلخ جام دادن آن توجه و الامصر و فساد کرد و سکندر شاه
 در جواب گفت در ظل عاطفت و مرحمت شاهنشاهی همه آرزوهای گشتم هیچ آرزوی
 در دل نمانده مگر آنکه این کالبد عنقریب را در زیر قدم کار پیروم شود و بخاک سپارد
 در همان روز سکندر عادل شاه از کوچه گاه تنگ نامرادی مفتوح گاه وسیع لطف
 از وی به نصرت فرمود و رحمته الله علیه و علی ابائمه رحمته و اسعته پس برواق وصیت
 سکندر شاه خباز و او را روانه بجا پور نموده در پائین مزار حضرت شاه نعمت الله قدس
 که از مریدان و خلفای جناب شاه برهان بنیره و جانشین حضرت شاه هاشم علوی
 قدس سره بودند مدفون ساختند قبرش گلین است که بنای و عمارتی بر آن
 ندارد گویند که تابوت سکندر عادل شاه در شهر بجا پوری آورده و در تمامی شهر
 غوغا افتاد خلق ابنوه بر سر بسته و بازار هجوم آوردند از زن و مرد و اطفال عظیم
 شده و ناله و غم ماتم بر سکینه بجا پور بان چنان افتاده که آن روز نمونه قیامت شده
 بود زیرا عورت بنوحه و فغان در آمده هنگامیکه بیوگی و بی شوهری را ساز و دادند
 و جوڑی بستند -
 و زبان محلی این نام کار سکندر خاتم عادل شاهیان

و محتسبها برداشت و در طلب چیزی دیگر این قدر رنج کشید و در ایام شهرادگی و سلطنت
شاهجهانی مرات و کرات لشکر بر سر کن کشیده جهدا می نمود و بعد حصول صاحب اختیار
نیز در تخت گاه استقامت گزیده و در همین فکر و تدبیری بود و لشکر او پنج نامی فرستاد
از فریب و سنون و غدر و حیل و سلوک و مدار و تلق و سایر ابواب و دلفیبری و بخود
کشی بطهور آورده حصول مقصودی خواست مدت سی سال از جلوس همسرین سوال
منقضی شد اصل مقصود که قبض بجایور بود و حصول نه پیوست ناچار ایشان قنار قلبی در
روی قدیمی بر آن کشید که بر وطن الوداع گفته و غربت بر اقامت گزیده رنج سفر
به راحت حاضر پندیده بدکن آمد بعد آمدن ایشان بدکن و افزودن در مراتب
فن و سنون نیز بجایور و نعمت مفتوح شد بلکه بمبر و تحمل شداید و انعام بعد از فتح
قلعه بجایور و یکیک که بی با وجود رقتن و اختلاف بقبضه غنیم و متعبد شدن
دارش ملک باسانی و سهولیت مفتوح شد بلکه تعبها و مشقتها گرفت تا اینکه
گفته اند که عالم گیر بعد از فتح بجایور اوقات عمر خیز خود که تخمیناً بیست سالگی است در
همین سعی و جدت و توجع بجایور صرف نموده القصه کوچک جاے بود از توابع حجاز
که در استحکام و متانت اعتباری نداشت مرکب سلطانی بر توانداز آن انواع
گردید قلعها بان آن گدی از اطاعت سرناهیده بشوخی و گستاخی کار بند شده
و بان مردم لشکر شهباشی سردار سپهیان تهدید فرمایان البه رسانیدند که اسے
مغزول العقل خود باخته چه خیال باشد داشته و کدام هوس خام بخت مگر خبرداری
که نامی ملک در قبضه شانهشایی در آمده و والی و خداوند و خداوند ملک گرفتار
گردیده نوکر کو بی که بر لشکر شانهشایی بندوق سر میدهی و از طریق انقیاد و اعلا
الخراف می و زری بگر بجواب خیر گوش رفته که ازین تمام بی خبر گردیدی آن مرد
از سر گستاخی جواب داد که بدون خداوند خویش دیگر نمیدانم و نمی شناسم

تقصیر از قوت و آذوقه بازداشتند در صد و نوبت و قتل و تهاک حرمت کافه مسلمانان
 است حال آنکه شارع دین نبی امین صلوات الله علیه و علی سایر بنین غرات اسلام را
 ازین نبی منور و منوره منع نموده است چنانکه بآنها وقتیکه بباخت میفرستند میگوید خبر
 باشند که اگر در معمره از بلاد کفار او از افغان بشوید دست از غارت باز کنید خود را
 از ایذا میسلی بازدارید پس بر این تقدیر و درین محبت ایذا می جانی و مالی و عرفی مسلمانان
 حرام مطلق است علی الخصوص از آن بادشاه عادل متدین که نفس شریفش
 منظر آیات رحمت رحمانیه است بخیر این صورت بعید بعید است عالمگیر
 بعد از دریافت این محبت بلایان خود پیغام فرستاد که ایشان را از حجاب و پند
 آنچه شما گفتید درست و راست است و هیچ جای قبح ندارد و ما را از شما و شهر
 شما و ملک هیچ گونه سروکاری نیست و قصد جنگ و قتال با شما نداریم مگر آنست
 که کافر ناجرستی شنی که در شان او صادق است **مصحح** - حرم من احمی
 بھی تو ہے کشتی - در غل شما جا گرفته و در پناه شما در آمده فسادات و خرابیهای
 که اسلامیان بلاد و غرباد ملک و دیار ازین جاندار و آزاره ملی از ایذاش بخی کش
 و اندر اس گردیده روزان و شبان و زمانه و فغان اندام طبعه و استیصال
 بخی فساد بر پا که شعور بگویم واجب و مستحکم است بکلی مقصود از آمدن مادرین نواح
 از مسقط الراس خویش جز این نیست که آن حربی را بدست آریم که جهانیان را از پیشتر
 بازار ما نیم چونکه او در پناه و حمایت شماست او را از شما می طلبیم همین که بدست
 آید همین ساعت برویم و راه خود پیش گیریم اهل بیجا پور ازین جواب ساکت مانده
 ر بشهر مراجعت نمودند -

سب وفات سلطان سکندر عاوش شاه

عالمگیر آنچه در تخیر دکن و متصرف شدن بیجا پور جبهه و جد کرد و بدیل مجبور و نمود و تعبها

گشایش نمود و بواسطه مشورت گسترده صورت نجات باز جبت اعیان درگاه بید
 بزم نامل بسیار گفتند که باوشاه دهلوی عالمگیر متدین و متشع است بی حکم کتاب و سنت
 دلی فتوای مفتیان دین و ملت کاری نمی کند اگر ارباب دوی بجنب و پیکار پیش آمدن
 و پیش بدون تعذری دارد اما راه دلیلی و محبت باز است و ارباب دوی مجال سخن
 نیست از او پرسیم که غرض او چها و با اهل اسلام کجا روا است و بر خانه مسلمانی که باذن
 و نماز و سایر شعایر اهل اسلام آبادان داده بمقصود تاخت و غارت و تهیب و قتل
 بر آمدن شیع چگونه فتوی دهد البته قابل و ملزم و مقصر بخطا گردیده دست ازین کار باز
 خواهد داشت این صلاح و تجویز پس ندیده بکنان آمد باوشاه چند کس را از اهل علم
 که در بیجا پور موجود بودند براس منظره بشکر ابلاغ نمود و چون عالمگیر خبر یافت که جمعی
 از اهل علم برای بحث سسکه رسیده اند چند اشخاص از علمای که در رکاب بودند متقابله
 عاریه آنها باین فرمود که سوال چیست و بحث کدام چون بیجا پوریان سسکه خویش
 در میان انداختند و اسب طلاقت در میدان فصاحت را ندید که الحمد لله و الله
 باوشاه عهد بایون ما چنانچه عادل و منصف و دلیرو شجاع و کریم و سخنی و خلیق و شفیق
 است هم چنان عالم عامل عابد زاهد و پارسا متقی متدین است که در عهد بسیار
 بیع ضعیفی از قوی و بیع موری از مارگزندی نیافته و نیاید و بیع حکمی از بیگاه خلافتش
 برخلاف قانون شیع و مخالف کتاب صادر نمی شود سبب چیست که باوجود که حاکم این
 شهر و این ملک مسلمان موحد پاک اعتقاد و اهل آن نیز جماعه مسلمین قبلین کلمه توحید
 که ای همه ذنوب و سایر جمیع اغیوب است باشند و مساجد و مدارس را بصلوات و ارا
 معمود داشته و در تراویح شعایر اسلام و احیای دین و ملت حضرت خیر الانام علیه الصلو
 و السلام سوز خود و اوار قصور نباشد شکر باوشاهی و افواج قهر امواج شاهنشاهی
 غنیمت یزدان و قهر افشان رسیده به محاصره سخت و گرفته متلمان بی محسرم

و بجا پور دار الطفر مشتهر گردانید و روز دوم که پنجم ذی قعدة بود خود بدولت و اقبال
اندرون قلعه تشریف آورده بجا پور را بلا خطا شرف مشرف گردانیده باز شکر تشریف
برد و روح الله خان بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار سرفزاری یافته پیرویه داری
بجا پور سر بلند شد از آن تاریخ دولت عاوشا بهیچ منضم شد و نسل بنیاد ایشان
منقطع گردید.

تاسف خوردن بحال زار سکندر عاوشا.

سکندر عاوشا بعد ازین تا اخیر حیات در بند عالمگیری منزولی و گوشه گیر بود و عسدر
بناکامی سپرده هیبت و تاسف آن بیچاره در قسمت ازلی عجب کم نصیب ضعیف
طالع افتاده که از سلطانی موروثی جز نام سلطانی و لقب عاوشاهی حطی دیگر بر
نداشت در ایام صبا که جلوس بر تخت نشوید مدت چهارده سال از دست نوکران
مغلوب الحال و بی اختیار ماند و بعد از آن در حبس عالمگیری نیردت چهارده
سال مقهور و مجبور عمر سپرده در سن سی و سه سالگی در سنه یک هزار و یکصد و یازده
بنام رومی از ظلمت خانه فنا بنور محل بقا خرامید و این رباعی در تاریخ و فاش گفته اند
تاریخ - ز دنیا چون سکندر کرد حلت غریزوار سینه غریب برآمد
سکندرین کهن ظلمت برآمد.

بیان فرستادن سلطان سکندر علمای پیش عالمگیر
براسته استفسار از دلیل یورش نمودن بر بلخ و اسلام
و جواب دادن عالمگیر.

چون عالمگیر امر تشخیر بجا پور چند کثیر و جلیع بکار برده سخت متوجه کار بر محصوران
تنگ گردانید حتی که دینار از امید فوز و فلاح نماند و توقع خلاص و نجات برخاست
و یاس مطلق حاصل شد سکندر عاوشا با و انایان در گاه و اگاه بر پیشه و روزگار

سوار شده داخل خیمه که نزدیک سورچال برای وصول قدم بادشاه برپا کرده بودند تشریف
آوردند و حکم نمودند که مجاهدان قلعه کشتا و بهادران قوت از اتره طرف و مبارزان رگاب
بافوجیهای شهزادگان و فوج بهادر بهیست مجموعی از سمت سورچال یورش نمایند
درین حالت یاس و هراس بر اهل بیجا پور طاری شد سکندر شاه و سایر امارادعیان
مایوس گردیده غیر از مصالحه چاره ندیدند شب غره ذی قعدة سعید خان ترین منشی
عبدالروف خان و شیخ حسین منشی سعید مخدوم شرزخ خان همراه حافظ افضل
برای صلح بلازمت غازی الدین خان رفته در همان شب برگشتند و بیایج دویم منشی
عبدالروف خان و شرزخ خان خود را بقصد ملاقات غازی الدین خان فرستند
و بعد ملاقات دارد مدار و صلح و در استقرار آن در همان شب بازگشتند و با سلطان
سکندر شاه گفتگو و تعلیم قلعه بمیان آورده قرار دادند سوم ذی قعدة باز نزد
خان مومی الیه رفته باشد و ملاش سلام عالم گیرستند و مشغول عوالمف شانشاهی
گردیدند عبدالروف خان آن شب نزد خان مومی الیه بهیست فرمود و شرزخ خان
ششبان گاه در قلعه آمده چهارم ذی قعدة سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت
طاس و هم سکندر شاه از قلعه برآمده بلازمت عالم گیر رسید و قلعه تعلیم نمود عالم گیر
با سکندر شاه کمال توجه و تفقد و الطاف ملاقات گرفته و نگین بسیار و نوازش
فرزادان فرمود و در عفت خیمه با سه خاص سلطانی خیمه سکندری برپا شد و بفرود
گاه اوعیال و اموال مقرر گشت و یک لکبه روپیه سالیانہ برای مصارف سکندر
سعید گردانید و بعد از چند روز دختران شاه ابوالحسن قطب شاه را با سکندر عادل
وصلت داده بموافق شریعت مظهر عقد نکاح و مزاجت بطن فرمود و
عبدالروف خان میانہ و سعید مخدوم و شرزخ خان را بهر یک منصب هفت هزار
سوار عطا نموده اول را خطاب دلیرخان و ثانی را خطاب رستم خان سرفراز فرمود

بهین که رسول پور مضرب خیام شهنشاهی گشت فرمان واجب الاذعان بر عازالدینخان
 داروغه توپخانه و غیره امرای مستعینه اصداریافت که اگر اتهام بر میان جان بسته
 در ساعت شب بر ساعت روز افزوده از حد و تردد خود را سه مو معاف نداشته و پیش
 برون مورچال و کندن کوچه سلامت و برافراختن و مدمه و ساختن نقب جهد بلع بکار
 بروند و بخشیان عظام برای احاطه کردن و در قلعه را بر ملازمان شهنزادگان و امراء
 و مضبداران قسمت نمایند با وجودیکه قلعه بجا پور در زمینی که احداث یافته نیم درج که
 بکاوند سنگ سخت برمی آید بیلداران چابک دست و سنگتراشان اینهمین خط
 و دیگر عمدات هر کار بکار در آمده و در چند روز مورچال را از یک بدر و آره قلعه
 رسانیدند و مردم اندرونی و کهنیان تهور مشیه هم در انداختن توپ و تفنگ خود را
 اصلا معاف نداشته حتی المقدور کوشش و مدافعه و مقاومت می نمودند و
 از وفایق آن نامرعیه نمیکذاشتند لکن چون نزد فی البصایر و الهی پیدا است که
 هرگاه که اراده اذلی و مشیت قهاری لم یزلی همه را بقطع سلسله عادلشاهیه و
 انصراف این سلطنت و دومان بر کمانیه ابرام یافته بود جهد و کوشش چه فایده بخشد
 و مدافعه و معالجه چه بکار افتد توتی الملک من نشاء و تنزع الملک همین
 توفیق فرمان قهرمان فعال مایید است.

میان رفتن بجا پور و مقصود عالمگیر

عالمگیر این قدر دیر کشی و در فتح قلعه با وجود چندین اتهام و کوشش مالا کلام که سلطنت
 تمامی هندوستان بآن سروسامان بر سر کاوش و کاوش یک شهر غریب ناپرسان
 که عبارت از بجا پور است جان میکند و تا وسیع و مقدور بدل مجهود می نمود و بمقصد
 و مدعا فایز نمی شد گوارانداشته بی صبر و بی تاب گردیده خود بنفس نفیس بر سر اتهام
 سرگرم کار شده از عینه خاص خود یک گروه از مورچال غازی الدینخان و داروغه و توپخانه بود

حالات به مسعود خان نوشته اند

عزیزمشتی که از راه صدق عقیدت و صفوف ارادت که طریقه ارباب فدویت و شین
 اصحاب نیکو خدمت ارسال داشته بودند بنظر ائمه اطهر معلی گذشت و بر مضمون
 آن بعین قلب مرقوم نموده بودند تحقین و آشنایان نموده شد تا حالت التجر و منتظر و
 متبرعین مستعد شدن عالیشان بجنب والا بوده می نگاریم که بر یکماه روزی چند
 زیاده شد که اورنگ زیب و بر رسول پور فردوش گزیده انواع تماشیه ها که
 به بیان نمی آید بظهور میرساند بکرم الهی محروس و محفوظ مانده ایم درین قدر همت
 که شده باشد آن امارت پناه منظر و هرجاجی و دیگری بوده رواد داشته باشند
 که اسپه سلطنت برسد حیف و صد نهر حریف است اگر آن بلند اقبال در راه
 مشرف شوند قبا و الا در رفت و حالت بمطالع و مشاهد بهره اند و زگر و دیده
 سوار شده بعبه بکار دیگر پردازند و اگر نه بجا پور متصرف منحل رفت رفت رفت
 بتعین بتعین شناسند و امروز چهارم روز است که بر ریونی غنیم آمده و بقرب
 توپ بافتت برج بر زمین ریخته است بنیدانم که در کدام ساعت چه فساد و
 خواهد داد اگر رای صواب نامی مال اندیش اتفاق کند با وجود اطلاع رواد و تشریف
 شوند یا صاحب حکم الاعلی عامل گردیده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و غایات
 نواب بایون باز یاده از آنچه ورکلیا خیال کنجد و باره خود بتعین تصور نمایند
 تا دانشمند تحریر فی التایخ بیت و چهارم شهر رمضان المبارک ۱۲۹۴ هجری چون اراده
 ازلی و مشیت لم یزلی بر رفتن بجا پور بدست غنیم جاری شده بود مسعود خان اصلاً
 بر این سخنان گوش نکرد و دولتش فتوی برفتن بجا پور نداده همش رهبر
 این طریق شد

بیان اهتمام تمام بکار بردن عالمگیر و تسخیر فتح قلعه

شهبازده اعظم شاه را بحضور طلب داشتند و از انجا خان فیروز جنگ شهاب الدین خان را با لشکر تازه روزی قوی انزیم با فراوان رسد و غلات بسیار و گوله و باروت بیشتر و دیگر اسباب قطعه به کمک لشکری که بر محاصره قیام داشت فرستادند از رسیدن - شهاب الدین خان کاریشکر بنوا انجا میدارزانی پدید آمد و فاحش گریه و دید با وجود آن همه بی سرومان که نصیب بجا پور شده و بی اتفاقی با هم در جمعی قلیلی که مانده بودند و کهنیان بر قلعت و اندک خویش و کثرت و انبوهی غنیمت نظرنه نموده بهمت و جلالت را کار فرموده ترددات مردانه بر روی کار میرسانیدند و مورچال را قایم ماندن نمیدادند و لشکر بیرونی را کار بخاطر خواه کردن نداده از جا بر خیزانیدند عالم گیر ازین دشمن کامی و درنگ و تعویق و حصول مدعای تاب و بی قرار گشته در شولا پور هم روزی چند بفرارغت و جلالت و سیه می کردن گوار انداشته خود بدولت از قلعه شولا پور بدویم شعبان سال نسی ام از جلوس سینه هزار و نود و هفت رایات برافراخته بست و یکم ماه مذکور بر رسول پور مقیم معسکر ساخته نزول فرمود درین ایام سکندر عادل شاهی یکی مخصوصان رازد مسعود خان و و امیندو او را که بمال جد طلب فرمودند و نوشتجات مشتمل بر تباهی کارخانه و رسیدن کار به نهایت و غایت بوی فرستاده استمد عاے قدوش نمودند که لغز و برین و ملک پر داده قدیم و بخته و از مرده کار است بختل که درین غایت که غرق شدن کشتی را هیچ جابجیری و مانعی نمانده به بخته کاری خود و عجب به بر روی کار رساند که زورق افتاده گرداب بلا باطل نجات رسد و از درخونخوار هر بار که بر سر رمیده و رسد و فرو بردن است از راه باز کرد و نقلی از ان یکی درین کتاب نوشته شد -

نقل فرمان سکندر عادل شاه که در آخون

آمده بیت و دوم شانزده محمد اعظم شاه بر محاصره یی پور مامور شده بالشکر سنگین
رسیده بر یکم خض مضرب خپام نموده و بیستم شعبان با ساز و سامان قلعه کشانی بیشتر
آمده با قلعه او بخت و مورچال قایم کرد و به یقین سا باط و کاویدن نقب و پرچیدن ضرب
آن و توپ و تفنگ ایتنام بکار برد و در نهم شعبان عبدالرؤف خان و شرزه خان
خود را از قلعه بردن انداخت در جنگ و مدافعه عظیم نبل مجبور و نموده سوار خود تقصیر جانبر
نمیداشتند و هم شعبان بر سر آذوقه با هم جنگ عظیم شد به چهارم رمضان نزد منوچکی
بر سر کبی همان امرای عادلشاهی جنگ و حرب شدید واقع شد بیت و چهارم رمضان
انباچی پنڈت حیدر آبادی آمده نزول کرد و دیگر روز حضور رسید و مستعد شد بیت
و نهم و کج خبر قید نمودن ابوالحسن قطب شاه با دانا وکیل السلطنت رسید بیت و نهم
محمد سندهزار دلو و هفت حمیرا و بالشکر سبناچی رسید سویم صفدر شکر سبناچی
بر تاخت و غارت نعلقه مغل روانه شد یازدهم شعبان النک با هم نایک برداشتند
جوابه قاضی سعید گشته شد انقض از دویم جادوی الاول این سال بر بی پور محاصره
سخت از کیطرف خابجهان بهادر و غیره امر او از طرف دیگر روح آنگد خان و قاسم خان
و غیره سر کرم ایتنام بودند بعد از آن که اعظم شاه بر تشدید محاصره مامور شد کار محاصره سخت
تر می انجامید شانزده و در باب فتح نمودن قلعه از پیش بردن مورچال و دو اندین
نقب و سرداران آلات آتش پیش از پیش کوشید بسبب طول ایام محاصره
در لشکر محمد اعظم شاه قحط عظیم افتاد و آذوقه هیچ جانب نمیرسید راهها مسدود بود و افواج
سبنا تمام راه مار سیدن رسد بکسر مغل بنده نموده تاخت و تاراجی ملک او دست
کشاده بود و نیز آب رود ما بطفیان رسیده راه تر و دومی و دو آب بسته
شده اکثر مردم شکر بسبب با هم رسیدن قوت و غذا و آب و شتر راکشته
قوت می ساختند و بعضی با تلف می گشتند چون کیفیت این حالت بسج باو

دار السلطنت فرودکش گردیده جنگ و محاربه بر قلعه می کنند درین وقت بر هواخوان
 عموماً و انوالان شان خصوصاً لازم و متجسم که آثار خیر طلبی و فدویت از قوه بفعل آورد
 نیکامی را حاصل زندگانی کنند و بر عالیشان ظاهر و هویدا است که حفظ و حراست
 این سلطنت و استیلا بی آن عقد الخلاف است بجز وصول فیض سمول فرمان
 واجب الانقیاد لازم الاتباع مشرف از حضور فیض گنجور شوند چنانچه دانستند و توانند
 حفاظت سلطنت نمایند که اختیار تمامی بر مهابت بر آن بر سر شربت تفویض و تسلیم
 فرمودیم فرمودیم یقین به مسارعت تمام و عجلت مالا کلام برسند و محار
 دار الخلافت کنند و گرنه بر نواب هایون ماحرف نیست سلامتی و خیریت همه جا
 و مکان ما و سایر فدویان و هواخوانان تعلق بخیریت سلطنت دارا و داده مادانند
 تحریر فی التایخ ثبت و چهارم ماه جاوی الاول^{۹۶} سلسله سلطان اورنگ زیب با
 و امیکه در مهندستان تشریف شریف پیدا شدند از فکر و خیال تسخیر و قبض بجای پور
 یکروز خالی نمانده و در سر انجام و استعدا این کار از تعیین نمودن افواج گران بار
 سرداران و شاهزادگان و فرستادن اسباب و مورد و ملک گیری و قلعه کشی
 و نام زد نمودن بدو بر آن عیار پیشه و ادب میان قریب و در و اندیشه خود را سعادت
 نمیداشتند و چون دکن را بقدم خود مشرف گردانیدند چندین در بر آن پور
 و چندی در محبته بنیاد اورنگ آباد و چندی در احمد نگر طرح آقامت انداخته شبانروز
 در همین کار اهتمام و جد بکار رسیداشتند و تدابیر بطهور می آوردند چون دریافتند
 که با وجود این همه مقصد بر نمی آید بی تایانه در راه جاوی الثانی کوچ نموده به غره
 رجب سایه پاییه بر سواد شولا پور انداختند خان جهان که بر محاصره قیام
 داشت با سماع خبر رونق افزیزی عالم گیر ششم رجب از بجای پور برخاسته مقصد
 ملازمت حضور به شولا پور راهی شد هر دو هم رجب از کد نول لشکری بکو یک بجای پور

گشت فتنه و فساد را که تا یوم بر سر لجان کشیده آرمیده بود صبح بیداری و مید و جنگ
 را روز بازار شد بیت و هفتم ربیع الاول میلگیری پنڈت دیوان سبها از امیر
 قریب جوگی سٹ نزول کرد و غره ربیع الثانی سکندر شاه بر برج زهره پور رونق افراشد
 سرداران سببا و آب بجا آوردند و میلگیری بخطاب معتمد او سر فرزند تبارخ
 سویم جامی الاول روز کیشنه سنبه را رونودوشش با حاجب مغل خواجہ عبدالرحیم
 جنگ و حضور مت آغاز گردید و لشکر بداد رسید به چهارم نواب بہادر خان بقصد
 محاصره بجا پور بطرف دولت پور و کیم میان راض محمد سواری نموده باز رفت بکاخ
 ہفتم بخشی روح اللہ خان بہ شاہ پور رسید و جنگ و محاربه بر قلعہ انداخت - بست و
 یکم جامی الثانی روز جمعه خاجہان بہادر بر تالاب رنگرزان نزول کردند در ہین
 ایام سکندر شاہ مستدان را با دو فی فرستاده مسعود خان را کبمال خواہش و طلب
 کشیز نزد خویش خواند و درین وقت پراشوب و فتن در بقای سلطنت و دولت
 از روی اعانت و تقویت درخواستند چنانچہ این فرمان بوی اصدار داشتند -
نقل فرمان سکندر خان سلطان بجانب
عدی مسعود خان

از رابطہ حیدر آباد بہ شاہ قادری بالقایہ گفتہ بودند بقصر و قطیر ظہار کردند و نجات
 مستحق و موقع افتاد یقین دانستند کہ چنانچہ زبدۃ السادات ابلاغ نموده اند
 اگر در ایام آن بفرود داشت از خود آن عالیشان را منی نشد و بتقدیم رسانند
 بہلداران کار با کمال بر آن منتخب خیر خواہان دوی الاقدار تقویض فرمودیم زیادہ
 احتیارات بدست آورده بانجام رسانند و در امر مصدر آنچه زبدۃ السادات
 نبویندان را عین حکم والاودست آویز شکر تصور کرده بہ چند روز تراویز کنند
 درین روز ما فرزند بہادر خان و روح اللہ خان و غیر ما بقیم باطل و خیال لاطایل نقل

سنه هزار و نود و پنج از سپنجی ملری فانی بدار راحت ایامی جاودانی رخت بر بست
 بیت و ششم ذی قعدة در شكوی خاص سكندری دختر مولد شد و به غره ذی حجه شانزده
 مویوم سلطان محمد تولد یافت بدین ایام برگذرا نیکه بسبب عدم انتظامی این سلطنت
 خانه و نادرستی جهام مملکت امیداران و رگه راروز بروز صورت یاس و ناامیدی
 بنظمی آمد و محل و ام فریب و منون گسترده پرمغ را بدام آوردن مشغل پیش گرفت
 بام نایک نیز مرغ این دانه و دام کشته بلازمت عالمگیر استوار گردیده بنوازشات
 بادشاهی و منصب پنج هزاری بر بلند شد و در محرم سنه هزار و نود و شش تاریخ دوازدهم
 شاه حضرت از حیدر آباد مراجعت نمود ششم صفر شزده خان از ضلع داری و حراست ملک
 بدار الخلفاء مراجعت گردید نیز و هم سالم خان به تورگل رخصت یافت شزدهم شاه
 حضرت قادری از ادونی معاودت گردند و از جانب مسعود خان پیغام ترغیب و تقوی
 حفظ رابطه و سازش قدیمی با قطب شاه و کشید و توفیر مولد کمیته و داد با وی رسانید
 بشماره سپه و خان نیز برای تثیب و تقریران مدعی از ادونی آمد در همین ایام افواج
 اعظم شاهی بقصد هاننه بندی برآمده قریب تورگل رسیدند شزده خان و عبدالرؤف خان
 برمد و تورگل برآمده بدافع و مقابله فوج اعظم شاهی قیام نمودند عالم گیر ازین معنی که
 شزده و رؤف بجنگ و مقابله شانزده عالمیان صفها پیار استند سخت خشناک
 و قهر آگین گشته تنبیه محاصره و قایم کردن مورچال بردار السلطنت بیجا پور سرگرم برغم
 گشتند و یا ابوالحسن قطب شاه تهدیدنا مجات در باب ترک موافقت و مسامت
 سکندر عادل شاه صادر داشتند و از تاصبر بهم که از تدمیم محمول و سرسوم بود مرغ
 و ندر بودند و در صورت امداد و کمک بیجا پور باین وعید و هیبت سخت رسانیدند و
 از آن تاریخ نسله رسل و رسائل اعداد فرامین و نشا نجات و تردد یکبار و پیغام از
 طرف مغل بجانب عادل شاه منقطع شد و در میان مناکرت و معاودات توفیر عادت

مراجعت نموده از بیدری کوچ کرده براه کوه طارم حضور شد و در احمد گار بلازمیت پدر
 بزرگوار شرف گردید هم درین روز مادر را بطه لباسی و توجه و مدارای طاهری
 که عالمگیر را با سکندر بود بعلت آنکه عرصه دراز برآمد و هیچ یک از احکام بند رجب
 فرمان از پیش عاوش شاه مینور نیاید نه رسد رسید و نه جمعیت بکمک آمد فوری
 و تحمل راه یافته روز بروز اسباب و علل مسافرت و مباحثت و ترزاید و ترقی آمد
 و بعضی عداوت و رزمیدی نهاده و مطعون عالم گیر نسبت به عاوش شاه از ساخت نهانی
 پنهانی با سبناجی و رعایت و جانب داری او به یقین پیوست از سرشناسی و قضا
 آگینی حکم به شاندن نهانه باور ملک عادل شاه صادر کردند هر طرف نهانه بندی
 آغاز گردید مردم سید محمد دم را بر حصار کوه قریب حایه پهل بر سر نهانه با مردم
 لشکر مجادله و معاکله دست داده یوسف شاه گشته شد و مردم بسیار محروم و مقنول
 گردیدند و بهر نیت بر مردم سید محمد دم افتاد و پانزدهم رجب سر و پیری و شیر خلی حرم
 و بیته باوشاه پور و شاه بیته و به راه پور حواله جنتو جنابی شد نسبت و پنجم رجب باوشاه
 تا شاه پور سواری فرموده خلعت شانه زده اعظم گرفتند و بست و هشتم شنبان شاه
 حضرت را برای صلاح جوئے و مصلحت طلبی روانه حیدرآباد کردند و دویم رجب
 شاه حضرت قادی را برای استبشاره و استخوان از مسعود خان با دودی روانه
 فرمودند پنجم رمضان شریف نواب عبدالرؤف خان برای کوکب شانه زده اعظم
 شاه از حلی خود بر حوض افضل خان نزول کردند و بیستم رمضان المبارک سکندر شاه
 نهانه ملک گلزار شریف برده لکین نموده با آثار شریف همراه آورده حضرت
 آمد و رفت دایمی بدر بار و او نهم در آن روز با استقبال نشان شانه زده محمد
 اعظم سواری تا شاه پور فرموده و اخذ نمودند آقا خسرو و پوزار دست حضرت امیر قضا
 نموده و بخلوط این منصب حاضر خواه و بهر نیافته به نیر و هم ذی مقدمه

و بندگی سرکار و الاداشته کافر ملک بجرام تیرد انجام را سزار ساینده ملک و دولت
از دست و انتزاع نموده مجرا بدرگاه سلاطین پناه نیاید پس فدوی امیدوار است
که منقعات و دولتگان خان موی الیه پیش فدوی روانه فرمایند تا خاطر او من
جیح الوجه مطمئن گردد و در ادای لوازم فدویت بکشاده و بی سببی و جاهد شود
و ولایت مرید نداده که بجا گیر شزده خان بود و متصرف او لیاس دولت رفه
و الحال مشکل بیرون و ساکنان را تازه نواب عمده خان ملک متصرف شده اند این
تمام بدستور قدیم بقبض فدوی در آمد چهارم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از ملک
فدوی برآمده رفع حادثه بهانه بندی کنند تا عباد و بلاد در مهد امن و امنیت محاش
می نموده باشند - پنجم آنچه از ان ملک و ولایت فدوی متصرفت بندگان و رگاه
است بقدوی غنایت شود تا بمردم سپاه داده مهم کافر فاجر با انجام خواهد رسانند
ششم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از راه پونه و چاکنه در پی غنیم
شوند و ناخت و غارت و رهند و افواج فدوی براه میج و لگدک و اکیر و تخریب
ملک و ولایت غنیمت دست کشانند بهفتم بروقت که فدوی از وجه ملک و استعداد
هر چه استعدا کند کنایت عطای آن کامیاب شود هشتم ملک و ولایت
متعلقه فدوی که متصرف کافر رفته بتلاش و تردد و افواج بادشاهی و شاهای آنچه
استخلاص باید بقدوی مرحمت شود نهم اگر شقی حلقه اطاعت بگوش کشد
و با او صلح شود فدوی امیدوار است که اول ملک فدوی از و گرفته بقدوی
مرحمت نموده بعد ازین صلح منعقد گردد و دهم بعد از انصرام مهم کافر فاجر از لشکر
بادشاهی و امرا و وزرا بهیچ وجه صدمه و آسیب بولایت فدوی نرسد و بر ملک
فدوی مهم نشود و انتی معنمون التماس بتاریخ سازد هم گنگالیش سید محمد و هم و بام
تا یک حواله شاه ابراهیم شد و ببت و ششم شاهزاده شاه عالم بجای راز گویند -

و خلعت که از تنبگاه عالم گیر اصدار یافته بود تاز کبیره سواری فرموده اخذ نمودند
 و این فرمان متضمن بود بر تاکیدات و احکامی چند اول رسانیدن رسد و باینج عساکر
 بلا توقف و بلا تذرو و تم و ادواشتن راه لشکر را و رساندن میان ملک خود سیوم
 اعانت و امداد و خرج فیروزی نمودن در وقتیکه حاجت افتد چهارم جمعیت پنج
 و شش هزار سوار ببد و شاهر و گان کاسگار و سواران نامدار متعین نمودن
 پنجم باز استادن از سازش و صلح سنباجی چه ظاهر و باطن دیگر و مکمل شایا
 هم در استیصال او کوشیدن ششم شتره خان را جان دادن و از ولایت خود
 حشراج نمودن و پنهی مضمون فرمان عالم گیری بتایخ پانزدهم جمادی الاول
 سواری تا حوض شاه پور فرموده نشان شانه زده شاه عالم اخذ نمودند مضمون
 این نشان مرحمت عنوان از سرتاپا تسلیم و تکلیف بود عادل شاه را که طمانیت بسیار
 و امید فراوان از آن حاصل میگردد و بخت و دیم جمادی الثانی کسان نواب
 طغرل بیگ بهادر خان بر منگل بیژر و ساکنوله و توابع آن متصرف گشتند سلطان
 سکندر شاه و رجواب فرمان عالم گیر که مشایخ احکام مرقوم را صادر بود نویسانید
 که آن متضمن بر مطالب چند است و خلص آن اینست مطالب واجب العرض اول
 زر پیشکش و ذر دستکردن که در زمان سابقه از دلیر خان و غیره گرفته شده
 معاف نموده مطابق نشان قبض نشان فرمان عالیشان مرحمت گردد و دیم
 شتره خان را اگر بر طبق حکم و الا از بیجا پور و ملک خود بر آورم یقین است که او
 از اینجا ما بوس گشته باشقی این شقی زده و تاسی و اتفاق خواهد یافت و بر ضرورت
 قباحتها عظیم متصور است لهذا فدوی امیدوار است که قلم عفو بر جرایم
 جرایم او کشیده شود تا او داده استمالت نموده و قهدها و اقسام از وی درست
 کرده و بفرج سنجیده همراه او داده بر مهم کافر فاجر فرستاده سرگرم فدویت

سر محاذی بندر کوه است یسرکنان به نیلانگور و از آنجا به بندر سازی رسیده تاهی
 انولایت را بی سپهر مرکب گردانید چون لشکر مستعد شاهزاده از قمر فغان آذوقه
 بسبب هنگامه آذوقه و قرائی در انهرنی اعوان و اخوانش و عدم مساوت
 و بدو از طرف بیجا پوریان بلکه شوکت و تقویت ابقان با ستاد قورع محطی جیش
 لقب و مشقت بسیار یافتند و تلف شدند بلی علفی بقصید کمال کشیدند حکیم مراجبت
 صادر شد و هنر شاهزاده عالیجاه اعظم شاه را که برای تاخت و نواحی و اطراف بیجا پور
 بالشکر سنگین متعین ساخته بودند از و هم بر حکم فرمان تهب و غارت اطراف بر
 درخته قلعه و ماراژ را محاصره کرده در چند روز فتح نموده مراجبت نموده بود.

بیان حاکم بیجا پور رستن مسعود خان

- باد و سینه -

هشتم محرم سنه هزار و نود و پنج آقا خسرو بلامت سلطان سکندر مستعد شد و ببت
 و هم ماه مذکور بادشاه بضیافت آقا خسرو رفتند و از بهانجا باستقبال نواب
 عبدالکروف خان و جمشید خان تابیرون در وازه اله پور رفته سلام و محرا گرفته بکیرلمی
 آنها رخصت نمودند هشتم خلعتی سر سرنو بتی سیدی سالم مرحمت کردند و در همین
 روز با بهادر خان پیشی انکلیج آمده ملازمت نمود و در ربیع الاول سیران افضلخان
 و سید عالم از ادونی مراجبت نموده بلازمت رسیدند و از و هم سنه سیدی
 یاقوت اخواله این عنایت شد و ببت هشتم سید مخدوم برای حراست ملک
 مرحض شده رفتند - ببت و هفتم برج بر آمده سلام و محری مردم پامنا یکسار رفتند
 هشتم ربیع الثانی فرزند سرفراز خان از کند نول آمده ملازمت نمود و نهم جشن
 سالگره شروع شد - و از و هم سنه آقا خسرو را منصب حکومت و وزارت با خلعت و
 وسیله و چهار اسب و یکفیل ارزانی یافت - و ببت و سوم برای اخذ دمان

باز آمده طریق اطاعت و انقیاد پیش نمی کرد بلکه در و بوی شرارت پیش قدمی را
کار فرموده بخیر خلف را پناه داده در صدد فتنه انگیزی است اخلال این عقد
بجز متوجه گشتن خویش محض بغیر ستادن افواج و ^{و عظیم} صورت پذیرفتن نیست و
خود این عرض یعنی متوجه شدن بنفس نفیس بدکن وی انداختن عاود شاهی و
قطب شاهی مانند نظام شاهی و خود فرمان منتقل الیه دکن گشتن از قدیم مکرر
خاطر اشرفش بود و رایت غم بصوب دکن برافراخته بدواز دهم ذی قعدة سال
مذکور بلده معموره برآن پور را از قدوم اشرف مورد انوار برکات ساختند
بعد چهار ماهی در آن بلده در ربیع الاول از برآن پور بر آمده بطرف خجسته بنیاد
نهفت نمودند بعد هفت هشت ماه غره ذی قعدة سال لاحق از خجسته بنیاد ^{و بعد}
تشریف از زانی فرمودند و در اوایل هزار و نود و چهار با مین لشکر شهنشاهی و بفتح
سنباجی نزدیک به علکان جنگ سخت واقع شد حسن علیخان عالم گیر شاهی در آن
جنگ محروم شد و مردم بسیار کشته شدند فتح از جانب سنباجی شد و در این
سال حسین خان میانه از سر پٹی کنار کشنا از لشکر شیره خان جدا گشته بشکر
مغل پیوست و از آنجا بطرف اوزنگ آباد رخ آورده بلازمست عالم گیر رسیده
منصب پنج هزاری و خطاب فتح جنگ خان یافت و میر شهاب الدین خان
در جلدی مکرر آری که با ظنم مفیدی او در خطاب غازی التیجان سرفراز یافته
بطرف لوه رخصت شد و هفتم رمضان المبارک این سال شهنزاده محمد اعظم باز
بر ساق بیجا پور متعین شد و سوم شوال المکرم شانزده شاه عالم برای مقبلیه
او گوه شالی سنباجی و تخریب الیه کوکن رخصت و او ند شاه عالم از کرمال رام کها
داخل کوکن شده در شب و غارت و سبدا سیر عالم آن ملک و قطع و هم اشجار
موصول آن سرزمین و تیغ و قبض قلاع آن طرف و قیقه فرو نمی گذاشت و از حوالی

رجب سنه هزار و نود و دو جلوه پذیر گردید فراغ یافته بخت و پنجم ماه مذکور که هنوز زمین ایام
 و شهرهای بود شهرزاده محمد اعظم را بنایت خطاب شاهی و اخافه کسب برب سر بلند ساخته
 با فوج گران و استعداد افراد آن بطر منتقلا بر سر و کن بقصد استیصال شقی و تنبیه
 و تادیب باغی پیشه روانه کرد و پنجم ماه رمضان المبارک سال مذکور خود بنفس نفیس
 با عساکر آئیده و اسباب و استعداد کیهانی شکوه از اجمیر شریف برآمده رایاست
 عالیات راجه بر سمت دکن اتهاز بخشیدند و پیشتر از آن بجزیه قلیل خانچه بآن
 هم اشاره رفت که فرامین بادشاه عالم گیر و شاهای بادشاه بی بی با عیان
 بجای پور مشعل برین این معنی که شرارت و فساد و تشنی بچه سبنا بود و تباہی ملک متعلقه
 بجای پور و اختلال سلطنت خانه سلطان سکندر همه گوش زد بادشاه عالمیان شد
 لهذا شاهزاده جهانیان محمد اعظم را برای تنبیه و تادیب و گوشمالی شقی بچه از پیشگاه
 خلافت روانه فرموده اند و عنقریب رایات ظفر آیات مرکب خاص هم متوجه آن
 طرف می شوند می باید که جمیع هواخاران فدویت شعار و ملک پروردگان و ناایمان
 عادل شاهی در بیوقت فرصت را غنم غنیمت بادانسته بکمک استظهار فوج شاه
 شریک تنبیه و تادیب آن شقی این شقی گردیده تمامی ملک و تعلقات بجای پور
 را که بقبضیه سمران مرده رفته است مستخلص کرده از سر نو سلطنت سلطان سکندر
 را رونق ثبات و آرایش قیام بخشید و در انقیاد و اطاعت امر عالی شهنشاهی
 ملتزم بوده سر اموال الخراف نور زندا صدرا یافته بود و چنانچه نقل در مکتوب که شریف
 صدور یافته قبل ازین هم درین جریده ثبت افتاده است چون عالم گیر را
 یقین پیوست که باین مواعظ و نصایح هیچ کار کشائی نمی شود و اعیان و
 ارکان بجای پور از نفاق رجوع نموده در درستی سلطنت خانه نمی گویند
 و از نصرت و حمایت شقی این شقی باز میماند و شقی بچه معسر نیز از شرارت و آلتی

دستمگاری زر را پیدای می کرد و دزدانی چند نگاہ داشته و روی بامی نمود.

بیان بطعنه شد شریف آتورون عالم گیر ملک و کین -

چون سلسله سخن تا با تجارت رسید لایه شد که ذکر ملبادی آمد عالم گیر در دکن و در ملک
تجیر و راورده شود که اهتمام احوال عادل شاه پیمان بر ذکر آن و خوف است
پوشیده نماند و قبل ازین هم ایامی رفته که آل تمجوری و رهسوخ دکن و آردی
بیجا پور عمر با سپری می نمودند و گوهر مقصود بکنگ نیاورند مگر اورنگ زیب
که داهی روزگار بود و جاستی داشت که بدان از سایر تیموریان بلکه جمیع شاهان
جهان ممتاز و یگانه و در جمیع صفات کمال و خصال شریفه چه از تعهد و خدادانی چه
از تقنن و حلیت سازی انگشت نهای اهل زمانه بود و دین درین از روی و رهسوخ
تا مدت هفتاد سال چه در زمان شهرادگی و چه در ایام شاهی و شهنشاهی سبها و
تدبیر با کار برده جد و جهد می نمود و متواتر افواج و سحاب اسواج چه با سواران
تا مدار و چه شهنزادگان کامگار بر سر دکن ابلاغ می نموده و شب و روز در همین
مکر و خیال مانده تقسیم توجه خود بدولت و اقبال در دول مرکز میداشت تا آخر کار
بتقدیر قادر جبار بهانه لطیف بدست آمد و قصد دیرینه را جوش داد یعنی شاهزاده
محمد اکبر چون از سر شوخی که اصل طبعش مخمور و طریق نبادت پیموده با پدر بمقابله
برخواست اما چون تاب مقاومت نداشت عنان غریمت را بصوب دکن العطف
داد و با سنباجی نبرد و موافقت و در باخت و در پناه او داد اگر پذیرد استماع این
نبرد شود سر عظیم بر خاطر اشرف عالم گیر استیلا یافت که مبادا ابرو و منافقان زمان
چون بهر استان شده شغیده پروری کار رسانند که تدارکش در خیر امتناع افتد
عجلت را بکار برده فتنه برآورده را زد و باید فرو خا باشد بنابر آن شتهایان از کار جان
از دواج بلقیس زمانی باد شاه بی با شان نهاده عالمیان محمد اعظم شاه که در تاریخ و از نام

رجه امارت عظمی وزارت رسید اگرچه سلوک ظاهری و تواضع زبانی و طریقه ادبیه
 من معاشرت داشت و در قلعہ بانی و خبر داری و امور گنگایش مہارت تمام داشت
 مامروی ناحق شناس بود و سفلہ پرور و از دوستان ہم مستوہم تا غایتی کہ بر زن
 و فرزندان اعتمادی نمی کرد و رعیت پروری و سپاہ داری مطلق و روی نہ بود
 بلکہ از سپاہیان اصیل بکفلم کارہ و متفقہ آنقدر اعتماد و توقع سپاہگیری و
 کامکاری کہ از پیادگان داشت از سپاہیان اصیل نمیداشت و بچہ دولت
 او هیچ کمی از اشراف و اہل فضل و ہنر سرفراز نشد و بمراد خاطر رسید کہ باینکہ فی الحقیقہ
 رشد و رواج یافتہ دخل و رہبات میکردند شش نفر بودند یکی سیدی عنبر کہ غلام او
 بود قلعہ او دنی را با تمام ولایت بد و سپردہ نایب منایب خویش ساختہ بود و دوم
 و نیکناوری سواری بہمن و احد العین کل کرنی موضع کارل دنی معاملہ را بچہ
 کہ در ابتدای دولت فارسی نوکس بود رفتہ رفتہ بوسیلہ اخلاص و دیانت و او
 و خیل مہات گنگا بشن گردیدہ مدارا مہام شدہ بود و در قول و فعل نسبت مسعود خان
 اندکی راستی و درستی داشت اما مسعود خان آبروی اعتماد نبود باین واسطہ کہ
 سباز از رخ ندادہ معاملہ بر ہم نہ طوعا و کرہا بصلاح او عمل می کرد و سیوم سد عالم
 بوطیع ممسک کہ خبر خود عرضی و زرا اندوزی متہر در ذات خود نہ داشت باین سبب
 کہ زانش خواہر زن مسعود خان بود قربی و منسرتی بہم رسانیدہ بسا لوسی و کہنری
 داخل ہوا خا مان شدہ بود و چہارم محمد جی ستا کہ از خورد سالی خدمت ما نمودہ بہ
 محمد خان موسوم شدہ بود و پنجم ہراجی بلبان کہ از بلبانے بجاداری رسیدہ
 نسبت دیگران اندک اغیار کمی داشت ہر گاہ ہیکل اعیان دولت کاری بتول
 او میکردند سر انجام می یافت ششم لیوننداف سرکوپا کہ بچلی و خانہ خرابی خلق
 از پیش خداوند حسن قبول یافتہ ہر سال عالمی را خراب و ستاصل ساختہ بظلم

حضرت وطن طلبیده سکندر شاه بر نقش راضی نمیشد آخر بطایف اچیل بقرار مرادت
از اودونی با سوکند مصحف مجید هفدهم شهر رمضان المبارک سنه نہار و نو و چهارم
حضرت حاصل نموده بخانه آمد و بیر یازدهم از بیجا پور برآمده سمت اودونی را ہی شد
بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی سنه نہار و نو و پنج خلعت وزارت و منصب کار
ملکی تاجہار راس اسپ و یک زنجیر نیل آقا حاضر و بغدادی یافت آقا خسرو و درایام
حکومت و منصب وزارت استیغفار حضور خط بطاخر آہ نہ نموده بود کہ روزگارش
رزد و بیر آمد بہ دوازدهم ذی قعدہ سال مذکور از نقد منصب وزارت استغفا نموده
بہر اے آخرت شتافت -

ششمہ احوال سرے مسعود خان - سیدی مسعود خان منشی ہمارہ
از علما ان از ملک عبدالوہاب بن ملک ریجان عادل شاہی بود چون عبدالوہاب وفات
یافت سدی جوہر غلام ملک عبدالوہاب ملک ریجان ثانی را کہ فرزند و جانشین ملک
عبدالوہاب بود محبوبس ساخته در محمد نور کند نزل قایم مقام صاحب و صاحب زادہ
شد و بدرجہ امارت رسید و سیدی مسعود را بہ دامادی گرفتہ تربیت می کرد و در
وقتی کہ سدی جوہر خطاب صلابت خان یافتہ حب الحکم اشرف قلعہ پناہ را محاصرہ نمردہ
باسیواجی بہو سلہ جدال و قتال داشت مسعود نردی چند نمودہ خطاب خوانی و
وامارت یافت و چون جوہر صلابت خان در گذشت و سدی عبدالغیر زبیر صاحب
اختیار شد منیخراست کہ مسعود خان را قید نماید زن عبدالوہاب بر آوردہ سیدی
عبدالغیر مطلع شدہ مسعود خان را اطلاع نمود مسعود خان با مسعودی از کند نزل
گرفتہ نزد شیخ عنایت اللہ عادل آبادی حارس قلعہ آودونی رفت شیخ عنایت اللہ
اورا بالاس قلعہ جاودہ با او احتصاص و کچہتی و ازند مسعود خان و رانندک فرستی
قلعہ آودونی را با خلاص از شیخ عنایت اللہ بدست آوردہ و رانجا مسکن شد و رفتہ رفتہ

بر تخریب نواحی اوونی متعین گشته به بند و موعظت و یکنادری بخیر توسط کردن اوفا
 کیشی و مال اندیشی را کار بند شده بدرگاه خداوند نعمت رجوع کرد و غریمت و فاداری
 و خدمت گذاری صاحب ملک که نزد اهل بهوش حق منوش فرض عین است رانج
 نموده از جانب محل برخاسته به بیجا پور آمد مسعود خان تاجوگی مط با استقبالش
 رفته بشهر آورده سکندر بادشاه بر برج زهره پور رونق افراشته سلام و محراب شریزه خان
 گرفت و نبوازش و مراجع او را سپر بلند و ممتاز گردانیده بهم از بیرونی او را بر مصلحت
 باد آوین نام زو فرمود القصد سیدی مسعود خان در اصلاح سلطنت خانه عادت
 نسق و انتظام عهد دولت سکندری از سر و سوزی و غمخواری بمقتضای عقل کفایت
 اندیش خویش هر چند ابیر شایسته بر روی کار رسانید چون خواست از دی بخلافش
 تعلق گرفته بود بر وفق اذا حلت التقادین صلت الدایر این همه برسته و دریافته گاه
 المنفوش گشته اصلاً صورت مدعا و آینه آرزو مشاه نمی افتاد و هرگز چهره نظم و نسق
 این عهد از پرده غیب جلوه ارا نمی گشت تا غایتی از رعایا و عوام تا سر او بر عرض بکرد
 بجلالت و و جمعی شسته طعام نمی خوردند و از بادشاه بار عبت بکشت بدست کامی
 و دل شادی بر بستر استراحت خواب نمیکردند مسعود خان ازین درد سری پنج شش ساله
 و کشاکش عریضه و بیجا هیچ طویله تنگ آمده از مملکت داری سلطنت خانه سکندری
 سیر آمد و از کار ملکی و مدارا المهای بیجا پور علالت گرفت و درین هنگامه شورش
 رفتن در گوشه عافیت خزیدن درین زمانه آشوب و محن گوی سلامت را غنیمت
 شمردن یعنی قلعه اوونی را حراست نمودن و در پناه او در آمد خود را از کمرومات
 زمانی مامون و محفوظ داشتن بهتر و خوشتر از دولت سکندری و ملک سلیمانی دانست
 ناچار از حکومت و کار و بار بیجا پور استعفا جسته و از وزارت سکندری دست بردا
 باد و نی شتا فتن بدل مقرر کرد و تمهیدات موجهه بتقدیم رسانیده از بادشاه

و جرات و سایر احکام قدسی قبول نمود و درین طرف کاری ننهاد حکم جهان مطاع صادر شد که بپایان
 مذکور متوجه سمیت و کن شوند و غیر سمیت و الا معمم شد که مرکب جهان کشتیر و راوایل شعبان
 بد انصوب نهفت فرماید تا سرای دادن جا باغی را در ملک خود در کنار شتی نهاده آید بایک
 این وقت را که بادشاه روی زمین بنفس نفیس خود متوجه دفع کافر شده اند غنیمت دانسته
 و مراسم خدمت ادبیا عظمت مقتنم انگاشته مراعات نمکخوارگی خاندان شاهیه نموده و مرا
 اخلاص که از ان شهامت و عقیدت و نگاه توقع است بمل آورده برای کار و لی
 زاده خود بهر طریق که ممکن و مستعد باشد رفاقت سدی مسعود خان و دیگر امرای و خزان
 از مصمم قلب به تقدیم رسانیده نوعی بگوشند که کرناک و دیگر جا که از دست رفته باز
 بمصرف و در مان عادل شاه بر آید که این سنی پیش خلاقی سبب ذکر جمیل و زود خالق
 موجب اجر جزیل خواهد شد و باعث خوشنودی خاطر بادشاه جباه که بادنی توجه ذات
 مقدسش کشور پاکشوده می آید و وثوق بر اخلاص این خاندان بهم خواهد رسید
 و ماجرای آن خواهد شد که الناس امداد و عنایات تو انیم کرد و توهمات بر طرف خواهد
 و بالتفات خدیو صورت و معنی باز بجا پور قرین امن و در فا خواهد شد مجلات بقاضای
 لغت پرور و گلی آنت که درین هنگام که کافر بخود خواهد و ماند کوتاهی نور زیده جا
 موردی را بگیند به تعلل و تعافل نگذارند و کوشش بنبون و افسانه باغی خسرالدنیاء و الاخر
 و کافر جربنداخته بازی آنها را نخورند و داد مروی و مرد انگلیستانند که الوقت سیف
 و الفت صیف و دوازدهم رجب سه بیت و چهار جلوس سه
 بیان از بی انتساقی سلطنت خانه سکندر چون مسعود خان
 بتمنگ آمده باد و بی شتافتن -

چون مسعود خان و نیکناوری را در مقدمه بد مخدوم خمار نموده روانه کرد سید محمد دم
 دشمن گشته و از برادران پنجاه رسیده بمحل توسل حبیته باد پناه گرفته بر حکم ولیر خان

بلاغات فرزند اقبال مندا آمد جمیع احکام پیشگاه خلافت از خریه و جریانه قبول ننوده تعهد نمود
که باغی و نوکران راجه متوفی را در تعلقه خود راه ندید تقصیرات او بعفو و فصیح مقرون گردید
خاطر اولیای دولت ابد مدت ازین طرف بالکل جمع شده آن نامدار کامگار با فوج گیران
و توپخانه فراوان برای استیصال آن خسران مال و ستوری یافت انشا الله المستعان
اوایل شعبان ریایات عالمیات نیز آن سمت نهضت خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ می یابد که چون برای استخلاص و تسخیر قلاع و بقاع متعلقه بجا پور که تصرف
کافر خبری رفته و قابوی بهتر ازین دست بهم نخواهد و او خاطر خود را بهمه حجت جمیع و مطمئن
داشته با اتفاق سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهباست دستگاه خلاصه فدویان
ما خلاص زنده و در تخواهان خاص عده پیش قدمان هر که رزم و پر خاش خابنجهان بهادر
لفر جنگ کو کلباس شروع در بیکار نماید و کمر خدمت و اجتهاد بر میان جان بسته در
قدیم این خدمت و قیقه از وقایق و تخواهی و دل سوزی مهمل و نامرعی نگذاشته این
حی موجب مجرای عظیم خود سناسید و فرخوردیت و جان فشانی میداد و فرید مراحم
اوشا هانه باشد هفتم رجب سال بخت و چهارم از جلوس و الا نوشته شد ۹۳
نقل پروانه شهر بانو بیگم عرف با و شاه بی که بسید محمد دوم
رستم خان نوشته

سیادت پناه و شجاعت دستگاه عدا و مبارزان رستم نشان سید شریزه حسان
شبول مراحم بوده بدانند که شکر مراحم بی منتهای پیشگاه خلافت که محض تفضل شامل حال
این بکیس غریب از واد و دیار و در افتاده شده که سالها بگوید یکی از هزار نمی تواند گفت
ازین وجه خاطر آن بسالت رتبت جمع باشد و رینولا که رانا مغلوب عساکر گردون باثر
لشته بقدم عجز و زاری آمده ملازمت با و شاه زاده جهان و جهان بانیان نورناصیه
دولت ابد اقران فروغ جبه ملک و ملت قره العین خلافت و دولت محمد اعظم کرد و خیر

در همین ایام فرامین استمالت عنوان به سگندرشاه مسعودخان و سید محمد دوم
و دیگر اسیان اصداد فرموده اند چنانچه درین محل و در نقل یکی فرمان بادشاه عالمگیر
و دیگر روانه بادشاهی که به سید محمد دوم صادر شده بمناسب مقام ثبت گردید -
نقل فرمان عالم گیر بادشاه که شزره خان مخاطب رستمخان
به نوشتار

سیادت و شجاعت پناه شهامت و بسات دستگاه مورد مرام بیکان رستم
بنایات بادشاهی مباهی بوده بدانند که چون در این ایام فیروززی آغاز یافت
انجام و بگی همت والا مصروف بنمیه رانا بود و لشکر ظفر اثر از اطراف و جوار ملک
او در آمده او را در میان گرفته بودند اکثر بنی خبر از راه بیجا و سفاهت همت و خرد
سالی با عوای ناد و لغو امان تیره رای چشم از صلاح خویش پوشیده به تهیه اسباب
بنی و طغیان پرداخت و مصدر و در مانای نا بچار شد اخلاص امر که خوار اعمال ناشایسته
و افعال قبیحه خرد گشت و طاقت مقاومت از حوصله خود فراتر دیده و اکیرا سے
دادن قرار گردید چندین از نوکران راجه حبس و سنگه ستونی همراه گرفته کمال
خواری و سر اسبکی دست ناکامی داد باز پیاده بولار آنا سیرفت و ازین جهت
که او بخانه خرابی خود راضی شد آن را رانده در گاه جهان پناه را در سیر زمین خویش
جامداد شیرین خیریت و دهرشت غریمت جانب دکن کرده با سیر جهنمی بکسرم
خلق گشته و از آنجا که فرزند بر خود را نامدار عالی تبار غره ناصیه عظمت قزو با صره
خلافت فردع دو دمان ابهت و کسب تباری چراغ خاندان شوکت و تاجداری
اختر برج جهشت گوهر و برج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن غزو
اقبال و الا شبت سخاوت قوام بادشاه رانده جهان و جهان بانیان محمد اعظم مق
بعد از خوی بر سرانارفت بمقتضای و در بنی و حال اندیشی طریق عجز و انکسار ش

ثلثه یعنی معونات عاوشاه و قطب شاه و سبناجی استقلال بهم رسانیده و بر مقصد دست باید بدهد.

در بیان از معامله و اناندر اغ حاصل کرده غنیمت و کن نمودن

چون افواج سلطانی از بر چهار طرف در ملک رانداور آمده اورا در میان گرفته تنگ نمودند او خود را در چهار وجه بلا مبتلا دیده از خواب غفلت و نخوت بیدار شد زیاده ازین بشوخی کار فرمودن صلاح خویش نداشت بلکه ذره استمادگی بر این شیوه موجب زوال و وبال خود پنداشت لاجرم بخدمت شهزاده اعظم رسید بزبان تفرح و الحاج عذر جبارت خواسته چند پرگنه از وطن خویش شکیش در گاه نموده طبع اطاعت و فرمان بری را ذیب دستار فخر و افتخار گردانید عالم گیر چون از هم راجواریه فراغ یافت و از ان سواطینان خاطر دست داده بر خاطر اشرف انگر اکبر و اعظم گردید چه معلوم داشت که این شهزاده با وجود خور و سستی و گونه نهی در جرات جلالت و شوخی و دلیری و پرفنی و حلیه گری از سایر شاهزادگان و کبیرین و عظیم المنزله متمایز و یگانه و مشهور آفاق و زمانه است که مبادا با پسر چلبه منی که او هم درین خصال یگانه آفاق است و مستیکه هندوستان و یکدل شود مقرر است مصحح - پس قیاحت ما بر پا خواهند شد که اصلاح از دست سستی و جهل تا مقدر گردد پس ازین فکر خاطر اشرف چنان غمگین آفریده که خور و خواب را امر اجتناب میرساند جشن شادی و عقد مناکحت شهزاده اعظم با پادشاه بی بی که بسبب همین بموافقت و موافق در اتوین مانده بود در شهر حبس شده هزار و نود و دو و این چنین حبس شده فرقی بخشیده شهزاده مذکور را در همان ماه به موجب و کن بر همین مهم روانه فرمود و بعد از ان در دیگر ماه رمضان شریف خود بدولت هم عازم الکه کوکن گردیدند

صورت با جمیعت راهپوران قریب ده دوازده هزار سوار سوای اینها هفت و
 هشت هزار فراهم آورده بصوب آجمیر روان شد و توپخانه بادشاهی با چاره توپخانه
 خود همراه گرفت بادشاه این خبر شنیده و غضب آمده و بر کثرت آن نظر مکرده با
 قلیلی از جمیعت حضور که جنگی شاید که دو هزار سوار در آرمینان باشند بموضع دیواری
 که برشته کرده از آجمیر شریف است و برادرش کوه هم بر آن کل زمین مستح یافته بود منزل
 فرمودند و شاه عالم فرمان صادر شد که خود را زود بحضور رساند بادشاه زاده برسم
 یلغار روانه شد و روزی که محمداکبر که بر پنج یا شش گروهی به محکم بادشاهی رسد
 با قریب پنج هزار سواران روز قریب شتلی کرده را پیوده آنجا رسید بادشاه قلیخان
 که سپه سالار و هراول فوج اکبر بود از وی جدا شده بحضور رسید و راجپوتان
 که پیشتر بر اعتماد قول و همراه بودند رفتن او را از غدر دانسته ترک رفاقت اکبر
 نمودند و دیگر کوکران و عوض برستان نیز بهر بهانه یکیک رفاقت گذاشتند
 لاچار از چهار پنج گروهی با محمد ابراهیم که روی آمدن نداشت و دوسه صد کس
 و گیر و چهار و پنج هزار شرفی که باقی مانده بودند یک چهار شب مانده فرار نموده به
 ملک راهپوران رفت و بنه و بنگاه او تاراج را راجپوتان شد و روز دیگر شاه عالم
 متعاقب او تمین یافت اکبر و ملک و در دست راهپوران که در نزدیکی سرحد
 احمدآباد گجرات و تنها سببی آب آن ملک است خود را انداخته و دیگر بار راهپوران
 بر او جمع آمدند حصص و درگاه و سوک که او سرداران عمده راجه حبونت بودند
 بعد از ارگی سپار که انجای پنج گازی پیش رفت نمی شد و در یک مقام شبی و روزی
 بسر نمی تواند بود و درگاه و سوک و پانصد راجپوت براه بیابان گجرات افتاده
 روی بصوب دکن روداده و ولایت کوکن نزد سبهاچی طرح آقامت انداخت
 باسید آنکه شاید عادل شاه و قطب شاه مدد و معاونت خود کنند تا باین تاسیفات

قهرمانی و رکاشد و ریایات عالیات بصوب اجمیر شریف برافراختند و به مقتضای بنده
 پروری راس عالم آرا اقتضای آن بود که در تفتیش و جرم جمعی حمقای آن خان داده
 از پانید از ند چه طفل را درین معامله حسرتی و تقصیری بود بر انا که سرحدش بسرحد
 راهپوران پیوسته است فرمان واجب الاذعان که آن گروه مست خواب غفلت
 و نیدار را بیدار سازد و اگر هم فرضا اجل و خرابی آنها رسیده باشد باید که در ملک
 خود کوهستانی ملک خود پیوسته آنها را جان دهد و حمایت آن گروه اجل رسیده
 و خان جهان بهادر ظفر خنگ را بر تقبیه راهپوران متعین فرموده خود بهدار السلطنت
 معاونت فرمودند چون خان جهان این مهم را بمسأله و مصالحه سرکرد بغرض رسید
 که رانا پنہانی بر اعانت راهپوران است و عیال و اطفال شان را در ملک خویش
 علیانیه جاداده است بار دیگر ریایات عالیات بعزم جهان و بصوب اجمیر شریف با تهنیت
 و به باد شاه زاده محمد معظم که از و کن عازم حضور شده به او جین رسیده بود فرمان
 و الارفت که بر سر تالاب رانا ساگر که میان ملک رانا است اقامت گزیده تخریب آن
 آنکه پرواز و به باد شاه زاده محمد معظم حکم رسید که با فوج قاهره حضور در کوهستانی
 و یو صورت که حد فاصل است میان ولایت رانا و راهپوران رفته به تخریب آن
 نواح بکوشند و هم چنین مجاهدان دیگر تباخت و قتل متعین شدند چنانچه از هر طرف
 غازیان عساکر موافق مرضی باد شاه جهان کار از پیش بردند و میر شهاب الدین خان
 را فوج دیگر که به تخریب ملکه راهپوران متعین بودند نیز ترددات لایق بجا آورده
 در قتل و غارت تقصیر نکردند قصه کوتاه شهنشاه محمد اکبر از راجپوتان محیل
 فریب خورده چند امرای بادشاهی و خانه زادان ملک پرورده هند استان شده
 را روده بنی در سر گرفت و چرن شینده که جمعیت رکاب سعادت جا بجا تعین شده
 و زیاده هر دو سه هزار سوار و اهل خدمت در حضور نیست طلب استهوار داده از دیو

شریقی آب خورون ایشان را گوار نمی آمد و بیم فتنه خیزی پسرانش نشان داده محمد اکبر
 که بطریق نبی و خود رای رنجش خاطر بدیدر رسانید و از آن بابت خوفی عظیم بر دل
 عالم گیر مستولی گردید تفصیل این مقابله و بتین این چنانچه بر طریق ایجاز و احضار
 اینکه در سنه بیت و یک جلوس عالم گیر مطابق هزار و هشتاد و نه هجری را چه جوت
 سنگه راس در سیس راهپوران فرمان ردهای جوته پور بر حکم نافذ انصرفت و لازم
 المنفور جبار عالمیان مسافر ملک عدم گردید و فرزند بولی عهدش بر تخت راج یک
 راهپوران بر نشیندند داشت پس از مردنش بدو سه ماه و نوزده روز کار پوزان
 راجه متوفی بمجنور عرضی گذرانید که از زمان راجه متوفی و دوزن از راجه حل برداشته
 بودند الحال از آنها و پسرفاصله قلیلی بوجود آمده اند امیدوار فضل و کرم بادشاهی
 هشتم که حکم نیکی بر کشیدن و بر تخت راجگی جوته پور نشاندن مرحمت گردد حکم والا
 صادر شد که آن پسران را با مادران بمجنور بیا رند تا هم در حضور عظامی خلعت
 راجگی سرفرازی یابند چون آنها بمجنور رسیدند عظامی راجگی جوته پور گذاشت بمجبور
 جای عمده طفلان عدیم المنیر خصوص لطفانی که سیریت راجگی راجه متوفی تشخیص
 نیافته باشند گنجایش نداشت بدیوانیان عظام حکم والا صادر شد تا رسیدن
 طفلان بجد رشد و تمیز و محل بجا گیر آنها تنخواه نموده مابقی ملک را بجالعه سرکار
 ضبط نمایند و بعد از آن محلات یکی از امرای مقرر سازند را چه پوتان را چون
 مقصود خبر آن نه بود که جوته پور که تخت گاه راهپوران است بر پسران راجه
 مسلم و بجال باشد چون آن بظهور نیامد بیدل گشتند و بوقت قابوز شاه جهان با
 بازمان و پسران راجه قرار نموده به جوته پور آمدند و کاشتشی را کار فرموده به یکی
 از آن دو پسر که باجیت سنگه موسوم بود نیکی کشیده بر اجلگی برداشتن و بر تخت
 آورده پور بر نشاندند و عمر دی کردن تا بی آغاز نهادند بنابر آن غضب سلطانی و قضا

بستان

هشتم

بدو مخدوم و مهم سیدو آجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا بهوز شاهپور استقبال فرست
 خدمت نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور سپهران محمد منیف بار خلعت و نشان از
 پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا محض مذکور رفته گرفتند و بیت و دویم
 مین ماه بتقریب محابس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
 آنجا که را میبندند صبح روز دوم سوار می تا شاه پور فرموده ذوالاسب و خلعت که
 ای بادشاه و یک اسب و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
 بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دویم ربیع الثانی و نیکناذاری را از قید برآورده در
 خلعت شتره خان مختار گردانیدند و دویم جمادی الاول از شهر برآمده در خسرو
 زدن کرد و از بنجابه سویم چهارم روز را بهی نسبت آوردنی گشته در مقام کلکو طبا
 شتره خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته بر ایگخته تیار کرد و رت
 سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته برود و صفائی مطلق در میان بهم رسانید
 در بیان بیان آنکه مغل را اگر چه تنخی و کن از تسلیم مرکز
 دل بود اما با مغل بهضت عالم گیر تصوب و کن ماعنی و دیگر
 بهم شد و آن همه استان شدن را گریستایی
 سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ غرمت بجان و کن آوردن عالم گیر را اگر چه
 در اصل همان حرص و بوطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزند آدم رسوخ مذکور
 یافته است که با وجود این وسعت فکر و فراخی ممالک محروسه که از بآورد و کبر هم نرفته
 در آتش حال گشته بود و قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ۵ هفت آقلم را بگیرد
 بادشاه ۴ همچنان در بند ایلیم و گر ۳ روز و شب در فکر و خیال تنخیر و کن صبا
 و مساور همی اخذ و قبض بجا پور می بود و اسباب و گیر هم بر منشن یا عت گشتند
 یکی از بیت شانزده سیم و دپسرش که از ناب و صله نسیم و اگر ه و دلی

در قزاقی و عیاری نظیرنداشت و مکاری حیلہ بازی را بر طبق ایوان بلند گذاشت
 ہم در حیات پدر خود و سر آمدن این فنون و سر و قزاقان جهان بود که کارهای نمود
 که سلطنت ما را با ہم منزه و خانه ما را از پا برمی انداخت و سبب قوی سعادت و
 سعادت میان آل تیمور و عادل شاهیان همون قزاقان و محربه ترکیب بود که با
 فساد پیش رفته رفته کار باین مرتبه انجامید و او عجب طایفی قوی داشت که با
 چنین شورا نگیزی و جهان سوزی باین این و دو قوی پنجه یکی مثل و دیگر عادل شاه
 توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می آورد و بهر دو طرف اذیت
 می رسانید و بهر دو از هر دو طرف در استیصالش سعی می نمودند و جهد می کردند
 اما و نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تادمت بسبب پنج سال بخود گاهی
 بسر برده و از و رخت زندگانی ثمرات مراد بر چیده در شهر سمنه نزار و نود و یک در
 راه بیرقار گاه اصلی شتافت و عالمی را از کشاکش شهر اخوی خود باز را نید بعد
 از آن پسش سنباجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات سرور و
 را بتازگی آورده و هنگامه ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسوود
 در ساخته با مثل نزد و غامی باخت و گاهی با مثل موافقت کرده و رانیدای و کینا
 مهربان و در پیش میزند و او هم در شب و همیشه قزاقی و قزاقی از و رجه پدر فروز تر
 بوده مطابق الفضل کار فرموده مدت ده سال در خود کاشتی و خود را می طریق نانو
 و نازماندی عالم گیر و عادل شاه پیورده در شهود سمنه نزار و یکصد و یک همراه
 پدر شتافت -

در بیان صدور هر اسم رعایت از بادشاه و شاه هزاره
 کنند عادل شاه

تباریخ هفتم ریح الاول سنه نزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه معهود و در

سید مخدوم و مهم سید حاجی رسید و با دوشاه و مسعود خان تا هنوز شاهپور استقبال رفتند
 اخذ نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور سیزده ان محمد بنیف بار خلعت و نشان از
 پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند و بیت و دویم
 هجین ماه بتقریب محابس مولود مبارک با دوشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
 هماغذرا گذراندند صبح روز دویم سواری تا شاه پور فرموده و دوشاه و خلعت که
 برای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
 بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دویم ربیع الثانی و نیکنازاری را از قید بر آورده در
 مصلحت ششده خان مختار گردانیدند او بدویم جمادی الاول از شهر برآمده در خیمه
 نزول کرد و از پنجایه سویم چهارم روز را بهی نسبت آوردنی گشته در مقام کلکو طرا
 ششده خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته بر ایگنجه غبار کدورت
 سد مخدوم از جانب مسعود خان نشسته زود رود و صفای مطلق در میان بهم رسانید
 در میان بیان آنکه مغل را اگر چه شیخی و کن از تسلیم مرکز
 دل بود اما با مغل هفت عالم گیر بصوب و کن باعنی و دیگر
 هم شد و آن بعد استان شدن اگر باستانی
 سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ غرمت بجانب و کن آوردن عالم گیر را اگر چه
 در اصل همان حرص و بوطمی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزند آدم رسوخ مذکور
 یافته است که با وجود این وسعت فکر و فراخی ممالک محروسه که از با بر و اکبر هم فرقی
 در آتش حال گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ **هفت** آقلیم را گیر و
 بادشاه **هفت** همنان در سبند ایلیم و گرد روز و شب در فکر و خیالی تسخیر و کن صبا
 و مساور همی اخذ و قبض بجا پور می بود و اسباب و دیگر هم بر منشس باعث گشتند
 یکی از بیت ششاز دره سیوا در پیرش که از ناب و خصله انس هم در اگره و دلی

در قزاقی و عیاری نظیرنداشت و مکاری حیل بازی را بر طایق ایوان بلند گذاشت
 هم در حیات پدر خود و سر آمدن این فزون و سر و قزاقان جهان بود که کارهای نمود
 که سلطنت را با ابا هم منزه و خانه را از پا بر می انداخت و سبب قوی معادات و
 معاندت میان آل تیمور و عادل شاهیان همون قزاقان و محربه ترکیب بود که با
 فساد پیش رفته رفته کارزبان مرتبه انجامید و او عجب طایفی قوی داشت که با
 چنین شور انگیزی و جهان سوزی بامین این دو قوی منجبه یکی مثل دیگر عادل شاه
 توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می آورد و بهر دو طرف اذیت
 می رسانید و هر دو از بهر دو طرف در استیصالش می نمودند و جهد می کردند
 اما و نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تادمت حبیب و پنج سال بخود گاهی
 بسر برده و از و رخت زندگانی ثمرات مراد بر چیده و در شهر سته هزار و نود و یک در
 راه بیرق بارگاه اصلی شتافت و عالمی را از گشاکش شهر اخوی خود باز را نید بعد
 از آن سپهر سبناجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات موروثی
 را بتازگی آورده و هنگام ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با سوز و
 در ساخته با مثل نزد و غامی باخت و گاهی با مثل موافقت کرده و رانیدای و کینان
 مهربان و پیش میزد و او هم در شب و در شب و قزاقی و قزاقی از و رنج پدر فرورفته
 بود و طایق الضل کار فرموده مدت ده سال در خود کاشتی و خود را می طریق نایبی
 و نامشامندی عالم گیر و عادل شاه پیورده و در شهر سته هزار و یکصد و یک همراه
 پدر شتافت -

در بیان صدور هر رسم رعایت از بادشاه و شاهزاده
 کنند در عادل شاه

تاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه و در

و اخلاص خان بر طبق حکم دلیر خان که همی بهمن یکی را از پیرانداخته تو بهاد و سلمان
و اسباب و از اینجا پیش دلیر خان آورد و در همین روز با سکندر عادل شاه بر جرات
و شجاعت بیدر که با مغل بظهور رسانیده خوشنود و شاد مند گشته پام نایک
را چهر سبز و علم و مایه مراتب عطا فرموده همچنین عالمگیر با شاه و قشیمکه اخبار متغایه
بیدر بالشک با دوشاهی و بتنگ آمدن دلیر خان از چرب و ستمی بیدران بحضور رسید
این حریف بر زبان دُر افشان رسانید صد آفرین بر بیدران و هزار نفرین بر
بهادران القصه دلیر خان هوش باخته خود پر و داخته همچنین در تاخت و بیات
و تاراجی قریات افتاده سردار بر یکی نیک گرفت رخت او بار و افساده را از اینجا
با نجامی کشیده عالمی را خراب و هلاکت میساخت و بر تدبیری که بفق خویش در تخریر
بجا آور با در صورت مصالحه اندیشه بر روی کار می آورد و مگر خلاف مراد می
بخشید و شهر آوده عالم بهادر هم درون معاملات او کشیده نالش با س او متواتر
به باد شاه می نوشت حضور باد شاه در گاه نیز شکایت با سورت تدبیر و گنج حمله با
و بعضی معلی برسانیدند باد شاه او را مورد عتاب بی حساب گردانیده سر امین
سزانش آئین تو بخ آمو و اهدار می سرمود تا غایبی که دلیر خان از استیلا ی
امراض روحانی که یکی نامرادی و ناکامی و دویم خوف باز پرس بادشاهی شویم گفت
و طعن خلق از راه تاهی مرض جسمانی نیز بهر سایند پیاله عمرش را بر پر آورده بود
تا دور او رنگ آبا و ببقرا گیر ستافت

بیان شمله و ال سیواجی

سیواجی پسر شاه جی عجیب فتنه روزگار بود که اکثر شهر آشوب بلکه جهان آشوبش
لقب کنند سزا است و آفریده بی نظیر و بی مانندش گویند بجا است عجیب جا
معنی داشت که با صفت شجاعت و تدبیر خصلتی گریزی و نذیر را فراهم آورده

بادشاهی همه در موافقتش سرباز زده گفتند ما در توقف باشا موافقت نخواهیم کرد
 و اینجا یک روز نخواهیم ماند اگر شهابشکر خواصه خود می یابند مختار اند و همنان با خود
 قرار داده بودند اگر نیاورد و گذارشته خود سوار شوند و اهل لشکر او را مغزول العمل
 متعجب السبب دانستند زبان ما در نفرین و تیشیع کشاده ملامت نمودن شروع
 کردند که با یک دبیر خانه عادل شاه برابری کردن نتوانستی و لشکر بادشاهی
 را در دبیتره و اثره هلاک و خراب ساختن سهیل است و گرز برداران و اعدیان بر
 بخشی و دیگر سرداران آمده دور ما میپایداوند و شدت می نمودند که با دبیر خان
 موافقت نکنند دبیر خان مبهوت و دیوانه شده خون جگر می خورد چاره نمیداد
 و بکاشکش و تشدید گرز برداران علی الصباح از کوگی سوار شده به در سنابور
 سعادت کرد و از اینجا بگری آمده و راه رفتن از دو جانب دیهات و قصبات
 و خراب نموده و پیچیده با آتش زده از منزل به منزل دیگر میرفت چون از راه
 محصار دیبائی آمد رسید توپی چند بر حصار سر داده محصوران را بیدار است
 پاساخته کس بسیار ندانست گفت آنگاه چون جاگیر شتر زده خان بود و دیبائی آمده ملاز
 حاصل نموده مهلت نهار بهون قبول نمود از آنجمله که نهار بهون نقد گذرانیده آنچه
 پندیان بدست آورده بودند را مانده مستخلص ساخت دبیر خان اینجا یک
 روز اقامت نموده به سبندگی آمد موضع را سوخته با خاک برابر ساخته به سبند
 رسید یک روز در اینجا توقف کرده خرابی آن نیز خاطر خواه کرد و رویهای و قیرانی
 که در آن نواحی در اول عبور گذری با و حصار بسته بهانه مانده بود این
 عبور آن همه را منهدم گردانیده و بهانه ابر در بسته به بهر گره آمد و دستر روز
 در اینجا مانده و سپهر و اخلاص را برای انهدام گیری بن گلی و آوردن توپها
 و اسباب و سلامانی که در اینجا گذارشته بود روانه کرده خود به بمبال رفت و دیگر

هنگامه قتل و ضرب آنچنان کرم ساختند که از معطل جان بلب رسید خبر صدای الا مان برخاست
چون بقتله السیف همه نزد دیرخان جمع آمدند تفحص نموده شد یک نهارد و هفصد کس در آن
روز مقتول و مجروح شده بودند دیرخان از انجا با کمال حسرت و خارت همدش
انفعال و غالت به گوگی رسید از غایت ندامت گریان شد در سوای دلی ناموسی
ان روز شد و اینچ از سوای مای ماضیه گردید -

در بیان سربوس از حلیب تمنا بر آوردن دیرخان
و استغاثه از سرداران طلبیدن در اخذ انتقام از پیکاران
نه بخشی الملک گفت اگر زرد حسنانه نیت شتی نهارد هون از خاصه خود برای خبیج
شکر میدهم سه روز در اینجا توقف کنند تا بیدرحرم زاده را سزار ساختم و پادش
کردارش در کنارش نهم و گوشمالی بواجبی و هم چون گزیر داران و احدیان
پادشاهی و شاهزاده مکرر در زینا پور رسیده بدلیه خان حب الحکم ظاهر نموده بودند
که صوبه شما تغیر است زود از اینجا برخواستہ و رفتگر غنیم شوید و محافل ملک
کنید چون در امثال امرادوی تساهل واقع شد سزا دلان در گاه و موکلان باد
بروی در شیتها کرده و غلیظ گوئی را کار فرموده طنا بهای قیام بریده ببلنج خانه
و دیگر خانه و جمیع بیوتات در ابها سے داده سزا دلی نمودند و بهر روز از هر منوال
در وقت سواری با یخچین سوای و فضیحت بر میداشتند و نمی گذاشتند که دیگر
و م بخوابش بر آورد و چون به شاه پور و آمدند نا بهنجاری و در شتی احدیان و
گزیر داران زیاده از ما قبل شد -

و در بیان تن درنداون بخشی و سرداران لشکر و
مواظقت بر اسلحه و اسلحه خان -
اکنون برای ملافی با فات توقف از بخشی الملک استند عامود بخشی و دیگر مستعدان

آمده فرار گرفت هجوم عازمگران با انسان غازنگری را بوقوع آورده که در یک طریقه العین
 پاک و صاف نموده قیامتی بر پا کرد و پیا دگان بام نایک از بالای قلعه و از
 پیش پشته ها و تله های کوهساری و جاهای قلب و توپهای و بندوق ها و دیگر آلات
 آتشبازی سر میدادند و بر کار میداشتند که اکثر مردم لشکر مقتول و مجروح کردند
 و خود بام نایک که بالای قلعه حضرت آباد بود و از یازده کس و کلای دلیر خان که
 بدفعات در پی هم آمده بودند و کس را نگاه داشته باقیانرا بر سر دارد و او را خوا
 که قلعه تمجضان سپرده خود بیرون آید کسی از نیکو اهلانش این تجوز و ان
 پسندید مانع و نقش شد و گفت تا شام صبر را کار فرموده از جا حرکت
 نکنند بعد از آن اختصار باقی است.

در بیان دلیر خان بعد از یافتن کوب و مالش
 از قزاقان بیدار بعد مجروح و آشفته ندانست
 گشتن

دلیر خان به شاه یور آمده از طاس پنجم تا طاس هفتم بجنگ قیام نموده از شایو
 بعد آمدند و فتح محصور که پیشتر که از بدر رفته بود خبر گشتن پذیر خود شنیدند
 خود نیز برگشت چشم بام نایک که در دره های و کینه های کوه و صحرای پناه گرفته
 منتظر وقت قاپو بودند از هر طرف سر بر آورده خود را بر تختند و کار بر فتح محصور
 تنگ کردند و او به مشقت تمام جان سلامت بدر برده باید بر بلع شد و در
 هر سو عالم عالم از سپاه و عازمگران که بغارت مشغول شده بودند از دست
 پیاده گان فریب و دشت کس نفیل رسیدند بسیار با مجروح گشتند و دلیر خان
 در میدانی که با من گوئی و شیخا یور واقع است در آمده در انتظار آمدن
 لشکر و جرحان توقف نمود و قزاقان بیدار در تعاقب لشکر فرموده در

ستان

هشتم

اینکه رسیدیم و متعاقب آن همان روز از کبیبای سوار شده به مرگی رفت مردم
انجا ازاری شده بودند و به غارت کرده و جاری آن دیر را سوخته پاک نموده بام
نایک فرستادن لشکر و چشم و سی هزارهون نقد قبول کرد و لیر خان بر این قدر
نشد و گفت البته سته لکبههون نقد کن یا کلتد بگردن او ویران بخصور بیای یکی از
و د امر انجا نشد ممکن فی و بلاستقام از مرگی به در سنا یوز رفت پس بام نایک با دوست
عمده سوار پنج شش بهادر در انجا بعد وقت شب قرار نمودند و لیر خان از انجا هم
بلاستقام به کوکس رفت مردم انجا تمام رفته کوکس تمام ویران افتاده بود دیگر نژاده
بابا بعضی کسان در روضه و قصبه کوکس مانده بودند و لیر خان مردم خود به محظنت
آنها نگاه داشته خمیده با در انجا زد و خود بتاریخ بست و بنهم محرم به ساغرا بدن تجویر نشا
مورچه های پیرامون حلقه بکند چو که به شاه پور رسید فوجی با عبد الغفور نزدیک
بانغ رسید محمد و فوجی با اخلاص خان نزد بانغات ملگیری استاده کرده خود نزدیک
ابجوی شاه پور بایستاده از هر دو جانب شتر با نهاده و بند قها از چاشتگاه تا
تماز شام سر میداد و بعد از عصر پیادگان بام نایک بر عبد الغفور شوخی بکار
زبختند چنانچه بر قندازان را که در دایره مقبره سادات بودند برداشتند
عبد الغفور از انجا خوراکشیده نزدیک حوض رسانیده بپناه گرفت بعضی از
مردم و دو آب او مجروح گشتند و لیر خان بوقت مغرب برگشته بکوگی آمد و حجاب
بام نایک را نهیب داده و تهدید رسانده رخصت نموده و صبح آن روز که
سلخ محرم بود بام لشکر و کوچخانه سوار شده چون به شاه پور رسید دروازه را
بگو بهاس توپ بر انداخته داخل شاه پور شد قیل سوار دروازه بایستاد
و لشکر بالمش پیر کدام از هر طرف در شاه پور پیسته او در آمدند و دست بخت
گشادند پس شش فتح معجزه نزد چاوری شاه پور بایستاده اخلاص خان در پی

محاصره کرد و بر پشته که بر بلندای کوه واقع است در همان دم هر سوار شده
چهل و پنجاه پیاده که بالا بودند بی جنگ کشته پال هم بدست آورده فریب نزار
مردم اسیر گرفت و اموال و اسباب فراوان و غله و مواش بی نهایت
بغارت برده دیگر در آنجا مقام کرده حصار کشیده پال سوخته بنالیکوئینخ آورده اول
مبعرفت و یاسی کند کور بمردم آنجا تقویت و تسلیه داده بود نظام خان پسر عبدالکرم
داده زمی که با هفتاد سوار در آنجا بود باده سوار به پناه شکار بیرون رفت چون پنج
رسید مقدمان آن موضع پیشتر آمده رجوع شدند و افغانان بغرم جنگ در گدای
مانده بودند چون توبی از لشکرگاه بر سوره یرتاب کردند سواران افغانان
برای قول نزد لیرخان آمدند سپان آنها گرفته آنها را در ذیل کشید و حکم کرد
از چهار طرف بر حصار تاخت آوردند برادرزاده عبدالکرم خان داده زمی را گشته
همه سپان را گرفته تمامی رویه تلف و تاراج نمودند و قریب هزار کس بند اسیر
گرفتند مقدانجا و وزیر و پانصد هون داده یعنی راز بنده را بنید و اکثر یار دارند
رفتند و لیرخان بکر و در آنجا مقام نمود و دوم روز به پیمانی رفت مردم و به پال
بام نایک رفته بودند و بعضی ازان هم در راه و جنگل غارت شدند و در آنجا مقام
نموده کسی را نزد بام نایک فرستاد پیغام داد که زود خود را رسانده ملاقات بگیر
بام نایک وکیل و لیر خود را فرستاد جواب گویند که بالفعل آمدن خود تعذر
دارد بعد از تسخیر بیجا تو حاضر خواهم شده هزار هون پیشکش میکنم تا شریف
زود از بیجا به زندان تعلقه من خواب نشود و لیرخان پسر وکیل او را نزد خویش
نگه داشتند بمبعرفت محمد فضل دیوان گلبر که پیغام است آمین و اد که با بطریق
ز بنیداران کلند و میشه در کردن بسته آمده ملازمت کن با سته کلمه هون تعین
پیشکش اردن به بیجا پور میروم لشکر و حشم و فرزندان و بفرست و اگر در بیجا

سردادند اهل لشکر برهونه تاخته مقدم را با پیاده ها گشته قریب دوهزار
 اسیر از مردوزن و دوشه هزار سوار شش بنده غارت گرفته بتانگی از دست
 اخلاص خان که سوار اول لشکر بود برای گهی لطف کشنا در دیهات معامله کرد
 و رانده بود از آنجا خبر فرستاد که درین حوالی جایگاههای است قلب که در آنجا
 رعایا و مردم بسیار جمع آید جنگ با تمام کرده اند دلیر خان بوی اعلام نمود
 به قبل نموده نگاهدارد که خود میر شمس صبح کا بان از تانگی سوار شده برآید
 بنگاه و در آنجا گذاشته خود با لشکریان که پی رسیده مقدم که پی و سایر رعایا
 قول گرفته نه هزارهون نقبل نمودند چهار هزارهون نقد داده برای باقی
 وعده نمودند برای بقیه اخلاص خان را در آنجا گذاشته خود برگشته برو
 لسی آمد بر باد نیاسی نالت و اژ که اول قول سید مخدوم گرفته مردان را
 درون و بی آورده بعضی از زر رسانده بود آمده در مقام را کسی بملاقات
 رسید دلیر خان صبح کا بان از را کسی کوچ کرده در نالت و اژ آمد و در آنجا
 بانظر اخلاص خان بیک در مقام نمود و اخلاص خان طلا و نقره و مسینه و
 غله هر چه مقدم آن کد پی داد بدست آورده وصول بقیه را قبولات گرفته
 در مقام نالت و اژ آمده ملحق شد.

پس از آن داخل شدن دلیر خان در ملک بیدر و باج
 نمودن او ملک ویرا پیشوخی و جرب و سستی نمود

بیدران بر لشکر دلیر خان
 دلیر خان از نالت و اژ به کوریکل رفت بر بنمای دیسالی مذکور که سبب عده
 نمودن دلیر خان با او دادن دست نصرت آبا و هم نشور همراه بود به
 نادرین پاله پندنا یک که از لشکر یک کرده نامیده دست رفته پاله را

بهر فن و بهر حیل به مسعود خان طر مصالح داده مرا حجت کند اما مسعود خان دم
 نمی شد و بصلح رضا نمیداد پس برای تخویف ترسیت او بتاریخ غره محرم الحرام
 سنه یک هزار و نود و یک سید محمد دوم شترزه خان و حسین خان بیابانه را با
 توپخانه و سامان فراوان برای محارب ملک اتم هونی روانه نمود و با حجاب
 و کلاسه مسعود خان در شتیه ها گرده آنقدر که در وسیع امکان بود و سعی
 و تلاش در مصالح بجای آورده آخر چون دید که مسعود خان حرف شنو نیست
 و اصلا براه نمی آید و شدت آبدیان و فرستادگان درگاه از حد عمل
 گذشته و عمل و فعله کار خائنات بادشاهی از حکم خود بدر زفته ناچار موطعا
 کرنا محمد منیف را همراه و کلاسه مسعود خان بتاریخ ششم محرم روانه بجای
 ساخته بتاریخ هفتم محرم خود با هزاران انفعال و نو میدی و فراوان حسرت
 و ناکامی او حوالی بیگم عوض برخاسته به کاکهند کی رفت و مدت پنجاه و شش
 روز در آنجا مبهوت و حیران و سرگردان و پریشان مانده به زینیا پور رفت
 و یسای زینیا پور جای خود قیام کرد و به کجک قیام نمود در آن روز قریل
 دلیر خان و شصت و هفتاد کس مجروح شدند و در آخر آن روز دلیر خان
 بجهت تمام پورش نمود و یسای مدکور با چهل و پنجاه پیاده کشته گردید
 و به بغارت رفت و دویم روز که یوم عاشقوه بود بهما پنجا قیام کرد و به یازدهم
 به کولارفت علی الصبح از آنجا به تانگی سری روانه شد در اثناء راه جا
 جاسوسان خبر رسانیدند که موضع مسوئی مردم دیهات اطراف و جنوب
 اند به جمع شده اند بنگاه را بتانگی سری روانه کرده خود به مسوئی آمد مقدم
 مسوئی و هزاره یون بشرط امن از تاخت و غارت تقبل نمود و دلیر خان
 نشیند و غارت نمود و مقدم با ده بیست پیاده که در پیوسته بودند به یون

کایر کاوین و جاعداران خاصه خود که یکی یک هزار بودند در قلعه ماند و بر جای
قلعه را بر هر کدام سپرده و دو هزار چشم ادونی را جای بر قلعه تقسیم نموده و باقی لشکر
و چشم نور گل آنگیز از چشم بام ناگه که بعد رسید به بودند بیرون قلعه بطرف دوازه
که دشتا سپور و ابراهیم پور و روضه ابراهیم عا دشتا و در خندق قلعه و جایهای ضروری
فرو آورده بود بر لشکر بیرونی گاه بگاه بقدر قوت حرکتی میکرد و از دوازه و لایه سیوا
از اطراف دیگر هر روز غله فراوان و جمیع جناس در قلعه میرسید و کفایت میکرد و هر
جنس با ایزانی بهم میرسید و در لشکر منغل بر عکس این بود گرانی غله و سایر جناس

بمرتبه اتم رسید بود

بیان لیر خان کارنا کرده بمراد نارسیده عرق نشو
شدن و صلح و سازش گراییدن و ابا آوردن مسعود خان
از مصاحبه او

جنگی با امری دیگر که موجب خرابی لشکر منغل و باعث تباهی و پیریشانی او باشد در میان
نه بود و فرستاد خوب غلیم دست داده اگر میخواست کاری پیش نمی توانست
بر و لکن خواست الهی نه بود که بیجا پور بالفعل بدست منغل رود و موانع در میان
ایل گشتند یعنی بیان شاهزاده معظم و لیر خان روز بروز کدورت زیاده
شاهزاده از خزانة مد نمی گرد و سبب تاخت و تاراجی ملک از پائمالی لشکر
سیوا از جا گیرت هم چیزی نمیرسید بنابراین لشکر و لیر خان از فاقه کشی بجای
ده خراب تر میشد و سبب بر هم خوردگی ملک و تباهی و لایه شاهزاده
لیر خان تا کید بر تا کید می نوشت که از بیجا پور برخاسته در محافظت ملک
جوشی و شقی مزید از درونی و لایه بدر کنی و لیر خان سستند گشتند از بهر
فضایل عقد های بیجا و حیل های باطل می آورد و در رفتن قاصر میگردد و در تلا

بود از غلوه های بالای قلعه مردم بسیار در لشکر منزل و یک فیس ناینگی پانزده تلف
شدند روز دیگر نیز بهین طریق جنگ و بیکار و کار بود و برادر لطیف شاه و مردم
بسیار و مقتول و مجروح گشتند و کشتیان حملای مردانه میگرددند و از ایشان
نیز مردم بسیار بکار آمدند هنوز بهین قدر جنگ میفتد و غلوه ها در شهری افتادند
برهنفتد هم ذیقعه سینه لطف بیگم حوض آمده خیمه زده و همان قدر از هر دو طرف
توپ اندازی بعمل میرسد بخت و چهارم روز پنجشنبه دلیرخان از اینجا برآمده و در
باغ دوفه متصل محلات افضل خان خیمه زد و باغات افضل پور ساپور و غیره و خانه ها
سوختن و خراب کردن فرمود و بتاریخ نهم و نهم مقابل دروازه آلاپور میان اعلام خان
و عبدالفیاض از لشکر مغل و باجی کهور پشه و یا قوت حیرت خان و حسن خان روپیل از مردم
بیجا پور جنگ عظیم واقع شد و دم کثیر از طرفین مقتول و مجروح گشتند و افتح و ظفر از کشتیان
بود و بتاریخ نهم و نهم دلیرخان از مذکور بر جاسته لطف بیگم حوض آمده اقامت نموده
هر روز جنگ قلعه میگردد و قلعه نیز مقابل و مدافعه اش می برداشتند
بیان قلت جمعیت که در بیجا پور بود و در هنگام شورش و انزجار
دران هنگام در بیجا پور از سپاه قدیمی بخرمالو بی گهور پشه و عاواده او ناینگی چهاره
و سعید خان ترین و میان خان کسی نه بود و از جماعت دارائی که در عمل مسعود خان باهم
امارت و ایالت نام برآورده بودند و عمل و عقد با ایشان متعلق و درشت یا قوت خان حیرت
سدهی جوهر قاضی سعید و سدهی یا قوت ملک مر جان حسن خان روپیل و عبداللکهیم
واده ری بیاجی که آنکه سدهی جدر و خواجه عبدالرزاق لاری بربنجان کابره کاوتن
شیخ عبداللهد جنیدی حیدر اقا حبیب شاه گنجو شاه اند و جزوی لشکر خا صیه
مسعود خان که تمامی ریاده از پنج هزار نه بود و آنها هم فاقه کش و گرسنه که اوقاف
بجست و کسفت میگذرانند مسعود خان با سدهی جدر و عبدالرزاق و ثری خان

ان بود که درین آیام بادشاه عالمگیر اورا بجنور طلب نمودند و بواسطه توهمات
و اندیشه های چند در چند بر رفتن راضی نه بود و در میان ایام پدرش سیوا جمعی سلسی
نوع نموده و معتقدان محرم خویش را فرستاده استکالت هرگونه و بجوی تمام بعل
آورد و او را پیش خود خوانده و غار و سوا س که در میان سپهر و پدر در راه افتاد مانع
روشن سلوک گشته بود از چاروب اخلاص و عطف و پدیری بدر نموده دل پیر
مایل بجانب خویش گردانان بنا جی بوقت فرصت بد زن خود الباس نمود و نه
پوشانیده باینجهزار سوار بگریخت به بست و هشتم شوال به بیجا پور آمد مسعود خان
رخوت اسباب و بساط و سامان ضروری برای او فرستاده تسلی نموده دلیر خان
از شنیدن این خبر به مسعود خان تعفت شد و سخت خشمناک گردید و حواجه
عبدالکراراق قابو یافته خاطر نشان دلیر خان نمود که از خفت بدهند تا پیش
مسعود خان رفته علاج سبنا جی کنیم مخلص شده به تخم ذی قعدده به بیجا پور
آمد سبنا جی بوسه از سبب آمدن عبدالرزاق یافته و درین عرصه چند از لشکر
او هم نزد او رسیده بود و در شب به تخم ذی قعدده به پناز رفت +
بیان بر در شهر رسیده جنگ انداختن دلیر خان
و مذاقعت و کهنیا با او -

دلیر خان چون از راه این پور برگشت از راه ساهوگلی و کاکهندگی و او کله گلی
زراعت و باغات و دیهات تاراج و تلف کنان و زن و مرد را هر که بدست
می آمد اسیر کنان بیاز و هم ذی قعدده علی آباد را جامی بنگاه خمیه با ساخته
خود با فوج و توپخانه بطرف رسول پور و مرآری باغ آمده از آن طرف در توب
اندازی و جنگ سازی شروع کرد و از بالای قلعه نیز توب کاری و تفنگ
اندازی در کار شد تا طاس یازدهم و دوازدهم بهنگامه جنگ و آتشباری

دلیرخان دور در انتظار جواب کشیده از سیاهی حال بیجا پور بیان حرف یاس برخیزد
 اراده ملک ویرانی مصمم گردید و سبب و سلمان گرانبار و ثوب های بزرگ را در پهن
 پای نگاهداشتند به بستم شمال کوچ نموده بکتاب پور آمد و بست دوم بجای گیری رسید از
 خوف سیوا جی نمی توانست که بنحاطر جمعی بمحاصره بیجا پور بردارد و خواست که براه
 رهنمونی شبایا جی که لاف و گزاف در وادی قلاع کشای و بقاع گیری بیشتر
 داشت و با اعتماد ناپاکو آریان یعنی آبا و عرف مرج که بوسیله عبدالفیاض را بطه
 باطن میداشتند طرف مرج و بناله پرده سیوا جی خبر یافته از ملک بادشاهی برگردد
 و بانظر طرف راجع شود و لهذا در بست دوم سوال از جای گیری کوچ کرده به نگه داشت
 و آن موضع بود آبا دان و رعایا مستمولان قریات اطراف از هند و مسلمانان در اینجا
 آمده بودند و خبر آمدن دلیرخان بدشتند چون اخلاص خان که بهراول لشکر بودند بجا
 رسید اهل لشکر دست بتاراجی گشادند و غارت کردن آغاز کردند و نذرمان و مسلمانان
 و هندو بان و اطفال در جای متصل بر او افتاده عرق شدند و قریب سه
 کس از مسلم و هندو بایسر رفتند و را اینچنان غارت با فراط نمودند که هیچ باقی
 نگذاشتند قیامت عظیم بر سینه آن موضع واقع شد و خواجه عبدالرزاق خبر یافته
 بر حال زاران خانه خرابان رحم آورده از مسعود خان بجد و کد پیارش نموده
 پانصد کس را راهی داده پیش خود گرفت و همه را پارچه و خوراک داده نگذاشت
 نست و چهارم سوال از بیگونه کوچ نموده براه هو نوآر و شیل سنگ و لایت خراب
 کنان و هندوی به اتنی رفت به بست و هفتم از اتنی برآمده به عینا پور میرفت
 در راه شنید که سبنا جی از لشکر گریخته به بیجا پور رفت از هماغجا که این خبر بگوش

رسید برگشته بسوی بیجا پور راجع شد

بیان سبب گریختن سبنا جی از لشکر دلیرخان

فریب داده و اینکار را اسان دانمود و مراد بلا انداخت ملک بر خور و این میگفت
 من بکمت علی لیسر مسعود خان و نیکنادری را با همه سران و سرداران بیجا پوز نرد و لیسر خان
 فرام کرده صلاح و ادم که همه را فید نموده علی الغور به بیجا پوز تاخته متصرف شود و حرف
 مرا نشنید و بتغافل انداخت به بیجاالت کار با دشا بهی ترا ضایع گذشت اگر بر گفته
 من عمل نمودی و کار صورت نگرفتی جواب از عهده ان بر من بودی و لیسر خان حکم شما را
 بر طبق حکم بادشاه به یازدهم رمضان شریف روانه بخضور نموده و به دهم شوال
 ملک بر خور دار را نیز نکشاکش تمام همراه احد بان حضور برداک چکی روانه نمود
 بیچدهم شوال خواجه عبدالرزاق و سید عالم از پیش مسعود خان صلح مشخص نمود
 آمدند و لیسر خان گفت فرزند خود را با لشکر نزد ما فرستند و سبیل دای فرض بنظر
 آورده را بطه اخلاص سیواچی را مطلع نموده از جانبداری او دست بردارند یا آری
 بادشاه وسیله کار شما کرده و خواجه عبدالرزاق خود متعهد این معصحت شده برود
 بدل بلینج بسبب شکوک و شبهات را صاف و پاک نموده و لیسر خان را راضی ساخته
 عالم را نزد مسعود خان فرستاده تا بر فرستادن لیسر و لشکر مسعود خان را رضاند
 ساخته موافق قرار داد معامله مفرغ نموده و رفع هر شر از میان کرده شب دریا
 و الیل آید سید عالم رفته خاطر نشان مسعود خان چنان نمود که عبدالرزاق همه را
 را بر خود گرفته با و لیسر خان و از ایشان شد او خود مردا جنبی و غریب است اعماد
 نمی شاید و برد لیسر خان چه و توقع است که سیدی در ویش را با بد فرستاد مسعود
 از استماع همچو تقریر از زبان سید عالم صافش با و لیسر خان در و آئینگر و دید و تغافل
 بلند و زید و گفتگوی صلح ایس انداز کرده و به نوشتن جواب و نبرد اخت
 بیان بقصده تاراجی ولایت بر آمدن و لیسر خان بسبب
 نا آمدن جواب از مسعود خان

کو کلتاش و جمعی از مقربان درگاه بعد اوت دلیرخان نیز چتر با خاطر نشان پادشاه
 میگردند دلیرخان که بی سرو سامان مسعود خان گرفتن بیجا پور سهل می انگاشت
 و ملک برخوردار و حکیم شمشا و را تحریک داده باعث برانگیختن میشدند و معامله را
 سهل و آسانی نمودند و او براسه ابطال نوشتههای شاهزاده و مالش و شکایت
 معاندان از بولی و ابتری کارخانه بیجا پور و تباہ حالی مسعود خان بشیر و بسط بهر
 عرض داشت میکرد و ملک برخوردار و حکیم شمشا نیز مطابق آن می نوشتند و می
 نمودند که در اندک مدت بیجا پور مفتوح می گردد.

بیان اندیشه تدبیر منسوبان مغل و قبض نمودن بنجا
 که پروا خسته بودند هم بپادشاه خیر گشتن دلیرخان
 در یامی عتاب پادشاهی آمدن بعد از قید نمودن مسعود خان و نیکنادر می
 مقدانی که دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمس الدین خان بمسود داده بودند
 همه برهم شد مسعود خان با سیوا جی خود و ساخته لشکر او را بملاک و مد و طلبید
 و قلعه را بجنگ فایم کرد سیوا جی خود هم در خواهی بیجا پور رسید شاهزاده معظم
 قابو یافته به پادشاه عرض داشت نمود که دلیرخان بیغلی خنجر از خزانه خرج نموده
 است و هنوز هیچ کاری ساخته و در خنجر بیجا پور غرم و بیجا است محصول او را محلات
 است بحیل مسعود خان از عداوت او بنگ آمده بیجا پور را بسید اسپار و دین
 ایام اخبار اتفاق مسعود خان و سیوا جی نیز علی التواتر بمحضور گشتند نوشتههای
 دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمشا هم نزد پادشاه غلط نمود پادشاه مکرر فرام
 شده تمهید بدین بدلیغ بدلیغ دلیرخان فرستاد و ملک برخوردار و حکیم شمشا را بمحضور طلب
 داشت میان دلیرخان و آن دو صحبت بنا چاتی انجام میداد دلیرخان می گفت
 ملک برخوردار و فریب داده و انگار را اسان و انمود مراد بلا انداخت ملک برخوردار

مستاد دولت او بوی عطا نموده از ولایت آذونی و حوالی بیجاپور جاگیر بدهند و
در بباب هر چه او گوید سرانجام بکنند و همین ایام حیرت خان و میان خان که
از طرف دلیر خان بر قایضات ولایت گردنوا می نقین شده بودند هر دو و شنگلیسر
رسیده با سعید خان ترین که متعین آنجا بود در او میختند و او بعد از کشتش و
کوشش بسیار تاب همسری شان تیا آورده که نخته به بیجاپور آمد و شنگلیسر در
مغل رفت و در همین روز با مسعود خان ملهاری پندت و سنواس چارمی و دیگران
را حواله پولاد جیشی نموده تحصیلها فرموده چیل چایک بر ملهاری زده ترک بست و
پنج هزاره یون نویسانیده گرفتند باین راه او با مسعود خان مناصره نمود و گفت
که وکیل عبدالرؤف را حبس نموده به تشدید تمام تحصیل زر کردن خوب نیست
ظلم صریح است مسعود خان در جوابش گفت عبداللیم را چه مناسب بود و باینست را
که نعره بادشاهی بوی بکشتن و خانه اش غارت کردن این نه ظلم صریح باشد ازین قطع نظر
و کلای امرار اجه جائز و چه با واکه خود را در امور عظام و مصممها سی بادشاهی دخیل نمود
و در خرابی سلطنت کوشیدند و هر سزای که بدو رسانم اندک است اگر شمارا - و غارتش
منظور است و در بالی اومی خواهند بست و پنج هزاره یون از نزد خود داده فخاصی او کنند
درین اثنا خبر رسید که سواران عظیم سانوگی و کاسی گاودن را غارت کرده و بند را
ایسر گرفته در فیض آوردند و ولایت گردنوا را تلف و تاراج می نمایند و باز متغای
آن اخبار رسید که سواران سید مخدوم بر آمله رسیده اند مسعود خان با حیرت خان
خلوت نموده سید ترقیف و فرید خان میثی و پیشی خان میثی را با فوج با طرف ابلاغ
نمودند و سما باجی که آنرا طلبیده استمالت کهی نموده ششم توکلی همراهش داده براندی
روان کردند اتفاقا او را با سنجابی که برای گهی برآمد بود متعالمه دست داد جنگ
خوب واقع شد از هر دو طرف ده پانزده گس بکارت آمدند به سنجابی زخم تیر رسید و بجای

باشد می فطمت قلعه و حراست سلطنت بی توجه شما صورت پذیرفتنی نیست حق
 نمک منظور داشته متوجه نشدند و هر چه صلاح دانستند ایما نمایند که بداند موجب عمل
 نموده خواهد شد چون سیواچی را این منسوبه خود از تخت مقبول و منظور بوده
 تقویت تمام داد و متعدد می فطمت بیجا پوشیده هزار سوار برگه مسعود خان
 تعیین نمود و از قلعه مات دو هزار کا و بار از هر قسم ذخیره به بیجا پور ارسال داشته
 و به رعایای ولایت تاکید فرستاد که غله و اجناس دیگر برای فروخت به بیجا پور نزد
 تارخا بهر سکنه شهر و اهل لشکر دست و پد و کیسای نیک کنند را و به حمایت پیش
 مسعود خان فرستاد و جواب نکاشت که تعدد این خدمت برای نجات است شما
 قلعه را استوار نموده خاطر جمع باشند من خود می آیم و دیروز خان را با همه لشکرش
 تلفت و ناراج نموده سزای زیاده سحر می او در کنارش می بهم ازین جواب مسعود
 تقوی و حکیم حاصل آمد باز بانکه رفند با ویسای جانب سیواچی به بیجا پور آمد
 خلعت با برای پادشاه مسعود خان از طرف سیواچی به بیجا پور آورد و گذرانید
 و عرض نمود که پنج هزار سوار بر عینا پور و پنج هزار سوار بر آمو پاگلدر رسیده اند و
 منتظر فرمائند که هر وقت که حکم کنند حاضر خواهند گردید و سیواچی خود هم از خلعت
 میرسد مسعود خان حاجب را خلعت داد و فرمود که لشکر زو و بیاید و بر کار حراست
 قلعه سرگرم باشند و مسعود خان نیرو در سر انجام تهیه جنگ و مقابله دشمن سرگرم
 گردیده و در لشکر استعداد خویش افتاده حسن خان رو سیله را که نوکر عبدالکیم بعد
 معتاد دولت علی کرده و علم و تقاره داد و یاقوت خان حیرت خان را نزد خویش
 خوانده لشکین او کرد و قسم از او گرفت که از خود صاف دل بوده طریق دنیا و عذر
 نپساید و سیدی درویش را پیش نموده کار و بار منوبه راستی می نموده باشد
 و اراده مسعود خان آن بود که یاقوت خان را به سربازی شمرده خان بزراد و

می‌فرستاد و به مسعود خان تا کید برآید می‌نوشت مسعود خان نادار را بهانه ساخت و از
 دلیر خان مبلغی بنام تهیه سباسب و انگلی بطریق قرض بدهست نمود چون اگر گرفتار قرض
 حصول تمنا و کار سازی خویش فایز شد بتاریخ دویم جمادی الثانی سنه هزار و نود
 شهرادری را طوعا و کرها از محل سراسی برآورد و به بیرون که دروازه فرود آورده و مقربان
 در گاه و محرابان محرم و دایگان خاص و عیالان خدمت و خواجه سرایان قدیم و معتقد
 و چند اسیران را همراه کرده شاهزادیرا بانسکوه سلطانی بتاریخ پنجم بهمن کاجی و نیکساری
 روانه لشکر نموده بستم شهر مذکور به و بهو لکیر رسیدند و دلیر خان باستقبال آمده و لوازم
 ضیافت فرستاده بست و دویم شهر از آب بهنوره عبور واقع شد در مقام ناکلی در لشکر
 گاه فرود آمدند و دلیر خان بجمع امرای لشکر و منصبداران و مستعدیان بادشاهی حکم
 فرستاده که هر کدام فراخور حال نذر پیشکش از نقد و جامه بگذرانیده بجز نمایند و خود
 همان روز ضیافت شاهانه ترتیب داده روز دیگر صبح گاه خود بدربار رفته هزار و پیه
 پیشکش نموده بجزانموده باقبان که در اول مرتبه بشفرت بجزانایز شده بودند و بجز پیشکش
 و نذر گذاشتند بجزایجا آوردند باین سبب سیاح ما به بادشاه بی‌ای عاید شد و هر روز
 طعام از سرکار میرفت نه روز در لشکر گاه نگذاشته چهارم حجب روانه دلی نمود و بجمع
 حکام و قلعه داران و ضلع داران و فوجداران همراه احکام فرستاد که هر کدام باستقبال
 بانگی مبارک ببادرت جسته نذر گذرانند و ضیافت های نموده از سر حد های خود
 اسیر حد دیگر رسانند و لوازم جمیع خدمات بتقدم رسانده بهره اندوز میگشتند بآن
 چون به شاه گزیدند شهراده سلطان معظم که در او زنگ آباد تشریف می‌داشت
 باستقبال آمده و او زنگ آباد آورده لوازم ضیافت ملوکانه و مدارات بادشاهانه
 بجا آورد و لوازم هفت و ده پیشتر شدند و بیستم چنین منزل بمنزل ندر و ضیافت میگرفتند
 و مقامات میگردیدست سنه ماه به دلی رسیدند و آن هنگام بادشاه و شاهزاده

است در زرقرص مجرا خواهد شد غرض دوستی تیغ بازی سپید و با هر دو خمین مکار
 و افسون سازی میکرد هرگاه همیکه سید مخدوم بملاقات او میرفت سواره تا حضور
 میگذاشت و چون رفتن میخواست سوار او حضور طلبیده نمی نشاند و در مجلس بهلو
 خویش بامیداد و بعضی اوقات خود برگوشه می نشست مسند تمام با و میگذاشت
 و مردم که همراه او میرفتند بعد از وداع سید مخدوم آنها را نشاند و میگفت که
 خورده میرود و طعام با تکلف نمی خورانید و با هر کسی حرف و حکایات و توصیفها میکرد
 و شمشیرهای هر یک را تعریف نموده بدست میگرفت و گاه گاه از طرف خود کسی را
 سپرد و شمشیر و کتار و چیزی دیگر میداد و مردم بسیاری را منصب داداده بود هر وقت
 که خراج میخواستند بلا عذر میرسانید و سید مخدوم را سواست یومیه هزار تومان
 بهم سوا او میداد و هر چه می گفت می شنید و هر وقت که بملاقات میرفت
 چیزی تحفه ملاقات می نمود چه جا سید مخدوم که سخن مردمانش را رد نمی کرد
 و هر یک رعایت ها میکرد هر آنچه در صحنی هر یک بیافت بدان عمل نموده او را خوش
 دل می نمود باین سبب مہدویان باغ باغ میشدند و هر روز با سباب و سخنهای
 صید تری گشتند چون از رنج و سختی بجای آور خلاص یافته و عیش و تنعم فرمانان یافت
 بودند و تعظیم و تکریم بجای می یافتند و هفت کار خود فراموش نموده صید و لیر خا
 گشتند و آن چنان با وی آمیختند که شب و روز مجلس او از زبان ملی نمی بود و قوما
 از او گرفته هر یک عزیزان و آشنایان خود را از بجای آور طلبیده نوکر میداشتند
 و مناصب میدادند و آگاه نمیکشتند که تمام این اخلاص گرم جوشی و لیر خان
 همه دانه دام بود و باینکادری نیز همین اسلوب توأصناعات و تعلقات بکار
 می برد و لوازم دلجویی و خاطر فریبی غیر مکرر لفظ و میرسانید سید در ویش و عبادت
 و سید جوهر و سیدی با قوت و حسن خان و دهلیه و میلان حسنان برین و غیر

صبح مقصود روز بروز رو نمودن گرفتند آن عبارت از برهمنی کارخانه بیجا پور
 و پراگندگی لشکر و ناسازی جلی اتفاقی امر را با هم مخصوص رجوع آوردند و بار همی کردن و
 و کین که شتر زه خان هست بنظر این اسباب امیدوار تر گردیده در فریقین بانی لشکر
 در آنها دو بغریب فسون مرغ و لهما بدام آوردن آغاز کرد و نیکنا رو که مدار لهما
 کارخانه مسعود خان بود به تمام و لجهوی و خاطر فریبی پیش آمده روغن فار لید و
 عهد نموده که مال با جاگیرت سید محمد و ماسج کاری نیست شما داند و ملک شما آنچه
 شرط و عهد نموده اند که بادشاه بی بی را محصور روانه کردن و همیشه در اخلاص
 اطاعت بادشاه بودن و باغبانیم که با خاطر سیواست اصلا سلوک در بطنا داشتن
 وفا کنند و بجا آرند و پس و دیگر پنج نمی خواهم باین افسونات که صرف دانه و دانه
 ساه و دانه و کن را می افکند و نیکنا در می هر و نیکنا ملاقات می آید به بسا تمام
 جوئی با و بکالت و محافظت صحبت میداشتی و هر زمان که بنیجری او در یاقینی لغز
 مدوخرج او نمودی قریب لکه رویه نقد بر آخج فرستاد و سوا این هر روز بکند
 رویه روز مره علی الصبح میرسانند و با او تواضعات بیش از پیش از بکار برده
 ضیافتها میکرد و هر روز طعام با و تر میوه با تخانه اش می فرستاد و سلوکها متفر
 و ملتقات روز افزون او را بدام آورد و پیرگنه بالا پور در جاگیر سپارش داد و ضایع
 او هم خود شد و جاگیرت سید محمد و م که با نظرف و بهو لکهر و چندانی که دور دست بود
 پرست عالمان سید محمد و مانه در یکد و پیرگنه با نظرف بودند و سید محمد
 بران دست نداشت مسعود خان بر آن متصرف شد چون با و نیکنا در می دیر خان
 قرار داده بود که مال با جاگیرت سید محمد کاری نیست شما داند و ملک شما با و چون
 قرار سید محمد بر جاگیرت متصرف بود چون درین باب گفت و در میان آمد و نیکنا
 خاطر نشان و نیکنا در می باین نوع مینمود که عوض پیرگنه که در تصرف سید محمد

بر غدر و فریب و دغا دادن و خانهای مردم گرفتن بود و لیر خان و دیگر که غلات کید
 بیجا پور که عبا را از اعیان و مقبلان آنجا است نزد خود جمع آمده اند و بیجا پور خالی
 مانده از او فاسد از خاطرش سر بر آورده که همه را بکشتن مثل اسیر نموده در غلین
 گذارد و بیجا پور ناخت آورد و بر قلعه متصرف شود چون در سنگا نشین این تدبیر
 هنوز این معجون مزاج نگرفته بود شمه از ارباب ملا اقاد و کنیان آگاه شده
 هشپاری و خبر داری در آمدند چنانچه روبرو شرزه خان بقصد شکار با جمعی مخصوص
 سوار شده رو بجهل آورد از عقب او چوکی منحل در رسید شرزه خان
 دریافته از راه برگشت و بمنزل آمده تقاره جنگ نواخته با فوج خویش مستعد شد
 و بد لیر خان پیغام فرستاد که چوکی در پله مافرتا دن چه جهت بود اگر بهوست
 بخاطر راه یافته باشد بسهم اند با تمام جمعیت هندو دکن بر من بتا زند و آ
 و دل نداشتن من آمده و مستعدا نیکه نشسته ام به بنید که من با همین جمعیت
 مرد خود چه طور از عهده شما بایم و بچه شایستگی و بایستگی جواب شمارا دهم
 و لیر خان منغل گشته بتواضع گذرانید و معذرتا پیش آمد بعد از این چون
 دریافت که بر دکنیان بدین منباج دست نتوان یافت آنرا گذاشته طرح
 دیگر بنیاد نهاد و طریق تملق و مدارا ساز داد و وام فریب و منون گتوده بد
 جوی و خاطر فریبی کوشیده مردم را بسو خود کشیدن گرفت -

در میان طریق سا لوسی و زیدین و لیر خان و فریقین
 مردم بیجا پور به تملق و مدارا

و لیر خان که طمع و هوس بیجا پور را پایش را فرو گرفته بود و در افسون ساز
 و فریب اندیشی شت را بر زمی آورد و روز را بشت میرساند از رسیدن سید محمد
 پیش از از پیش شادمان گردید و آسپنا که در جامه نخی گنجد زیرا که مباد و طلوع

برود و برادر بودیم با هم بر خاش و نزاع داشتیم و اینجا که رجوع کردیم محض
 برای آنکه تا بر طبق قول حق جل و علافاصلی بین ما و یکدیگر عمل نمایند طریقی
 اعتساف و بی انصافی پیودن شمارا مناسب ندارد و بی قولی و بد عهدی شمارا
 روا نبود و من بر طبق عهد و قرار سپه خود را تو کمر بادشاه میگذاختم و هینده دم
 از اخلاص و فدویت زده باشم لکن از راه انصاف راستی میان مسعود خان
 صلح و آشتی پذیرد و آرنده اصلاح ذات البین نمایند اگر چیزی غیر این مدعا مکرور
 بوده باشد دریافت من دست از دنیا داری برداشته راه بیت الله شریف
 پیش گیرم دلیر خان چون سخنان رنجش آموذ و آزرده و بی سبب آورده و در قریب
 افتاده سجنیه سید مخدوم آمده و دلا ساسی بسیار نمود و بنام سید احمد عرف
 غالب خان سپه سید مخدوم منع بشش هزار سی طلبید و بعد از قلیله از
 ایام حسب الحکم شزاده معظم ناموس و حرم سید مخدوم عالی تبار و متعلقا
 باورنگ آباد روانه نمود

در بیان فرستادن مسعود خان سپه و لشکر را بنزد
 دلیر خان و آرا ده نمودن و سپه خان گرفتن امرای
 را بدعا

چون سید مخدوم با منغل در ساخته خود را پیش دلیر خان رسانیده مسعود خان
 از رفتن متفکر گشته و سلاسمیه و مضطرب گردید که مبادا منصوبه دیگر و شمشیر
 عرصه ظهور رسد به تعجیل در تیه اسباب آمده سید و درویش سپه خود را با پنج
 شش هزار سوار که در بجا پور باغی مانده بودند با همراهی و نیکنداری نزدیک
 دلیر خان روانه کرده سیدی و درویش و نیکنداری با لشکر بجا پور به دهلگیر
 رسیده در ملازمت دلیر خان اقامت در زیند چون بناس کار و دیوان

محمّن بر سر جوهر و ستمگاری آمده با امن به معاودت برخاسته در صدد استیصال
من بدل می گوشتاکنون رجوع بدیرخان می کنم و سپه خویش را توکربا و شاه
می گردانم نیز دیرخان می آیم تا دلسیرخان میان من و مسعود خان ادرود
الضاف حکم می آید و اشتی دهد چون هر یک از منسوبان مثل انایه و سندیب
و منون صاحب نصابی بوده است عاشق محمد و کیل دیرخان بغریب
سید مخدوم را گفت زلے رفتن بسبب دلسیرخان که فی الواقع مستحسن و
مستصوب است اگر چه مرچال خود بنمازه صحت و عهده مزین داشته
باشد اول ناموس و فرزندان را برآورد و در لشکر با نیر لیتد تا مارا و نیفته
حاصل شود بعد خود سبکبار شده بر خزند همراهی با به لشکر نزد دلسیرخان
دو متران و کهنی ساده دل فریب شغالان خورده بے قائل حرم و فرزندان را
در نصف شب نزد اخصاص فرستاد ملک بر خوردار و عاشق محمد به مسعود خان
پیغام دادن که سید مخدوم می خواهد که در حضور دیرخان معامله فصیل سازد
حالا برو که نتوان بسبت و خود هم موجب رنجش نشوند یا بداد سید مخدوم
نزد اخصاص خان رفت و همراه لشکر منقل بد بهو لگیروانه شد چون بڑهو لگیرو
رسیدند دیرخان با استقبال سید مخدوم با نیطرت نود و بهو نره آمد با عسکراز
و اکرام او را بلشکرگاه برد و عتبت لشکر خود نشود و آورد و فرزندان او را
علیه در لشکر خویش به محافظت نگاهداشت سید مخدوم از حرم خود و سه
سواری پیش خود طلبیده بود به همان سخطه موکلان آمده سواری را از ویر
سید مخدوم را هم در لشکر ماندن صلاح ندیده همراه سرباه چنان به بالاپ
روانه نمودند سید مخدوم ازین معامله پیدار شد بر عذر و فریب آنها خبردار شد
ایان کار از دست رفته بود چاره ندید با دیرخان گفت به فرستاده که ماه مسعود خان

بر سر جوش و غضب آمده تنبیه شایسته سید مخدوم دادن خواست و نیکنا درمی
 بالشکر از که دروازه برآمده نزدیک روضه بادشاه ابراهیم متوقف شد و تو بهای
 بالاقلمه را در بجانب خانه سید مخدوم نموده آماده داشتند و اذن عام دادند که هر
 کس هر چه از غارت بدست آورد از آن آوست غارت گران و پوندان بازاری را
 چون ابن بشارت به گوش ایشان رسید هجوم آورده بغارت و دیند سید مخدوم
 بالشکر خود مستعد شده در شتر ز پور نشسته بود جماعت بی سرو پایان که بیشتر
 از همه بگارت رسیدند مردم سید مخدوم آنها را گرفته یکسر مینوی بریدن
 شروع کردند پشیمان آنها چون دیدند که پیشان در بدل غارت مینوی باخته
 بازگشتند از غارت سیر آمده قدم بین نگذاشتند بجای خود ماندند و نیکنا در
 بجای خود قرار داده بود که خود ازین طرف و مغل از آن طرف سید مخدوم را در میان
 گرفته گوشمالی بواجبی دهند لکن لشکر مغل مستعد شده بجای خود متراکمی گرفته
 که چون کار بجنگ افتد عنان اسپان را تحریک داده خود را رسانید چون سید مخدوم
 بجای خود مستعد آمده گردیده هر دو فتح قول **فرو** اگر مرد مردن
 کند اختیار بچه رستم چه دستان چه اسپند یارب دست از جان شسته
 نشسته بود بهمن و نیکنا در می قابو نیافته توقف در زیر نو جنگ و شور و شش
 بوقوع انجامید

و در بیان رفتن مشرزه خان نزولیر خان شکایت
 نمودن مسعود خان

سید مخدوم چون دید که مسعود خان با تکلیف از خود بریده با مغل اتفاق نموده
 در پی استیصال خود آمده است کار بر خود تنگ و دشوار ساخته متفکر شد و با
 بر فرودار در ساختن باعث بادی طرح معاوضت گسترده گفت که مسعود خان

اظهار نمود کہ ما از شروط و عہود کہ میان آورده ایم اصلاً نگذاریم و عنقریب بموجب عہد و قرار گوہر برج شہر یاری باو شاہ بی رازوانہ حضور می نمایم و سپہ خود را با لشکر بدو ابلاغ می سازم بموجب تعویق جز این نیست کہ سید مخدوم کہ سرکشی او ظاہر است براہ منی آمد اورا ہموارہ ہمہ معاملہ رو براہ ساختہ فیصل می ہم ازین باب خاطر جمع دارند لکن خود را یات با نظرف بہونہ را فرزند کہ ملک خراب میگردد ولیہ خان از مقام بلنگی کوچ نمودہ با نسوے رود رفت و بدو لکیر و تا نکلی آورده۔

در بیان مخالفت سخت رونودن میان مسعود خان و شذرہ خان

درین ایام میان مسعود خان و سید مخدوم سجدت امور نا ملائم منازعت و مخالفت از حد گذشت از ہر دو جانب آتش نفاق بہتانبہ استعمال پذیرفت کہ بہیچوبہ الظفاش متصور نگشت و جمیع معاملات مسعود خان بسبب مخالفت سید مخدوم خار و اماندہ شب و روز شورش و عریذہ در کار بودہ چنانچہ سید مخدوم ہر روز مستعد و آمادہ جنگ گشتہ بجای خود می نشست و دوراستہ بازار ہبلول پورہ و مہدی وارہ سپاہیان مسلح گشتہ با سپاہان زین بستہ و شب روز می نشستند چون شورش و طغیان سید مخدوم ار حد تجاوز شد و کار باہر ہم خوردند مسعود خان لا علاج ماندہ از ولیہ خان در امر تنبیہ سید مخدوم مدد و اعانت درخواست مغل را خود فساد خانگی و برہم خورد گے ہمات ایشان منظور بود ولیہ خان دوسہ ہزار سوار و توپخانہ باو شاہی مصحوب اختصاص خان کہ عبدالفیاض باشد و عبد الغفور و وزیریک و شیخ محمد چندی برا تنبیہ سید مخدوم فرستاد و آنہا آمدہ نزدیک حوض رنگر نیان سدہ سر آب فرود آمدند مسعود خان

از طرف پرنده اذوقه به لشکر دلیر خان می آرند لشکر سیوا جی از بخارا آمده بر
سر این ایرج خان بلغار نمود دلیر خان اخلاص خان را با جمعیت بکندارد
با قصد سواربرد و ایرج خان روانه نمود و شورش کرد و بجای از قلعه با بین اهلها
خان و مردم سیوا جی جنگ و مقابله اتفاق شد مردم سیوا آنها را اندک یافته
از بخارا طرف قبیل نمودند اخلاص خان پناه بدیگری گرفته بجنگ در ایستاد از
سه طاس تپانه طاس جنگ و قتال را هنگامی که مردم سیوا از طرف
حمله می آوردند اخلاص خان پشت بدیوار حصار و دیه فایم کرده و توبخانه سر
میداد در هر نوبت ببلغنی از مردم سیوا گشت میشدند قریب هزار کس از مردم
سیوا بتلف رفتند دلیر خان این خبر یافته فوراً سربازان و لطیف شاه
را با جمعیت کشید و اخلاص خان روانه کرده متعاقب آن خود نیز با لشکر
استعمال روان شد چون نزدیک رسید لشکر سیوا و بگیرندها و دلیر خان
بکند کرده تعاقب نموده بر گشت باز بر پهنو پا لگه آمده آن قلعه توبخانه
سندم ساخت -

در بیان آمدن دلیر خان با مسعود خان
و زنا و قتل کردن مشروط و عمو *

و بعد از این دلیر خان به مسعود خان پیغام میداد اسیر نمود و در تنبیه سخت
رسانید که مفهومی شد که قول و فعل شما همه بر عذر و فریب است و مقصود
اصلی شما جز این نخواهد بود که با سیوا اتفاق باطنی داشته با ما بدو غایبتر
آیند و گرنه چه سبب بود که فای شروط ما حال بطور نیاید متعاقب
پیغام نبرد از دوسه روز کوچ نمود و برده کرد و بی شهر رسیده بدین
مضر بخیام نمود مسعود خان سر سیمه شده حقیقت حال را بدلییر خان

مضا عفت گردید آتش فتنه بلند شد بیستوی شاه برای فرزندانشان آتش نزع
ضد سعی بجا آورده اما بنیشتینان + سید مخدوم نگذاشتند که در وقت
معا سیدل گردد و ساعت بساعت نزاع مترا بدگشته هنگام های

فساد بوقوع می پیوستند +

پیمان منهدم ساختن دلیر خان قلعه پهلوان کمر را

یو اجمی نزدیک باصره در میان کوستان قلعه بنیایت متانت و تنگام
نموده و او را به پهلوان کمر نامیده ملاذ می بینج ساخته بود و حساب
اموال فراوان در آنجا داشته در بنیوقت که او را با مغل مقامات
مقامات آغاز شد قلعه را از پیادهای جنگ از یاد کار دیده ساخته

تجکام در رو بین داده و از او از رسیدن لشکر مغل طوایف انام
نصیبات و قربات جوانب و اطراف بازن و فرزندانش و اموال و اسباب
ساب پناه بان قلعه برده ما و اگزیده بودند و دلیر خان از بیغنی آگاه شده
صد آن قلعه روان شد و وقت صبح بر سر قلعه رسیده وورش نمود تا دو

بر روز جنگ عظیم شد و مردم کثیر از طرفین تلف گشتند و دلیر خان بسان
فلسی که بر سر گنج جانباژی کند جانباژی را مقصود نموده در آن روز بر قلعه
تصرف شد و اسباب و اموال قلعه و از آن مردم اطراف که پناه گرفته بودند
به بدست آورده و جمله را اسیر نموده و به مقصد کس از مردم نیند که اسیر

و دند هر یک را بلیک دست بریده سر و او بسیاری از آنها در سر با بجان
فتند سیوا پیشتر ازین شانزده هزار سوار برای کوب و دانه کرده
بود تا رسیدن آنها قلعه متصرف مغل رفته بود و سواران قوچا بسمه از
چهار طرف لشکر مغل نمودار شدند بناگاه خبر یافتند که ایرن خان و با جمعی

نمی آمد مردم مرا بغریب و فسون بر غلایند بطرف خود کشیدید دلاویزان
 جهنم و الله لو که بد اشتید خوب چه صفایقه من شرزه ام این شرزه اگر هم
 خود بیک ذات بمانم چه تیغ ز سره شکاف سر دشمن چون کو برانم
 و در میان اطاعت نکر دن شرزه جان مسعود و خائرا
 در رفتن همراه لشکر بر قبیله سیو و نا خوشی آمدن میان
 ایشان

غرض سید مخدوم اطاعت مسعود و خان نکر دو به لشکر رفت و کدورت
 غلیظه در میان پیدا شد مسعود و خان از گفتن و جهد کردن باز مانده از لشکر
 و نیکنادر می نموده و غبار کدورت از میان برداشته هر طور یک ممکن گردد
 او را به لشکر همراه برد قضا را درین اثنا منصوبه دیگر بدید آه و ان را جری
 طلبیده تا او بغریب و فسون و سعی و جهد با سید مخدوم در او نیخته تصفیه
 و آن انبست که عبدالمد خان قلعه دارد بلو بعد از جنگ و قتال بسیار یک
 با سید داشت و محاصره او قلعه را هفت و هشت ماه عاجز آمد و بنجاه هزار
 چون از سید گرفته قلعه بوی باز گذاشت با قبیل و سبب به بیجا یور آمده
 در زهره پور اقامت ورزیده بود در حینکه سوار سیوا کرد و پیش شهر بر آمده
 تاخت و غارت می نمودند مسعود و خان او را در اندرون حصار خوانده بودند
 از آن بتقصیر گرفته که قلعه بادشاهی را بدست دشمن فروخته رزی بدست
 نموده آن از سر کار است بایذا و عبداللہ خان لا علاج گردیده بشرزه خان
 رجوع آورده هزاران پوسه داده در پناه حایت او رفت چون مسعود
 بمشیش رسید بتقیو نموده بود و از دست رفتنش تا سفا خورده از مخدوم
 او را طلبیده او را آورد و بر این محاطه تیر میان ایشان نزاع و نفاق

معناد بهر یک عطا نموده مرخص کردیم روز حکم فرمود که بر رخ غلیم رو براه شوند
 رفوج خویش نیز همراه و نیکنادر می و دیگر سرداران کرده بهلای شان تعیین نمود چون
 هر دو فریق کوچ نموده موضع تگوشه منزل نمودند جاسوسان خبر رسان خبر آوردند
 که سیواچی با هفتت و هشتت هزار سوار نیزه دارند تیغ گزاف با سعاد تمام
 بر سائکوله فرود آمده قصد آن دارد که لشکر مغل با لشکر بیجا پور هر که پیشتر می آید
 بروی شنجون زید مسعود خان به سید مخدوم تا کیمد فرستاد که زود سوار
 شده خود را ملحق به لشکر گردانید سید مخدوم در آن روز باز خرم قلعه بر آمده
 در شهره برج نزول کرد علی الصباح باز مسعود خان به سید مخدوم گفته
 فرستاد که تمهیل کار بسته زود به لشکر را می شوید درین مرتبه سید مخدوم
 عذر با بسیار در پیش آورده استادگی نمود و گفته فرستاد که سپاه بی خراج
 شده اند شما قبل ازین پانزده هزار هیون دادن قرار نموده چهار هزار رسانید
 باقی را درایت و لعل گذرانید و نیز از دلیر خان مبلغی بنام لشکر به دست نموده
 اید از آن هم یک جبهه اینجانب را رسانیدند الحال رفتن چه طور اتفاق کند زید
 نایر لشکر تقسیم نموده روانه شوم مسعود خان جواب گفته فرستاد شما مسلمان خوب
 و سپاه می راست و سید از نامدار هستند و چنین آفت این عذر و این سخن
 گفتن در خورشان شما نیست من آنچه با شما شرط نموده بودم موافق آن محال
 و جاگیر است مفاد داده ام هیچ حرف بر من نمانده در عین وقت عنان او زود
 شان مردان نیست سید مخدوم جوابش گفت من مسلمان سینه و عقاد
 پاک دارم محض پاس آنکه با شما دست پیمان داده ام سکوت و زید
 ام و شما بے ایمانند و اول قلعه نیگیر بمن دادن قرار نموده عذر گردید و وفا
 وعده عمل نیاوردید و مفاسدات که بمن داده آید از آن نیمه دست بدست

کنند و اتفاق فی بالید تا غایتی که سخت بیگانهگی و عداوت قایم گردد و پسوا فساد و شرارت
 قدیمی ذاتی که تا حقن و غارت نمودن و ملک ویران کردن آبادیهات از سر آغاز
 کرد و بیگانه و دشواری عظیم در ولایت عادل نشاند و در انداخت تا آنکه لشکرش نزدیک
 شهر رسید و دولت بود و دشمن بود و غارت نموده بقالان را بندگرفته بطرف زهره پور
 تاخت و نزدیک روضه شیخ احمد خواصانی علی قضا بقتل رسانید و سیدی با یوت
 حیرتخانی را مجروح کرد و ایند چون نزدیک روضه ابراهیم بکست کرد و رسیدند قضا را
 سر لشکر سیوا بکول توپ که از بالای قلعه سردا و ندر بر بادفت و لشکر و بگرنه نهاد -
بیان باز صلح نمودن مسعود خان با مغل و لشکر
فرستادن دلیر خان به مسعود خان

مسعود خان از شور انگیزی و تباہی سازی سیوا جی شرارت اما باز بکالت منتظر
 و جبرانی عود نموده چاره کار خود در خلاص و موافقت دلیر خان یافته سلسله
 چنبار صلح و سازش گردید و بواسطت و کلاهی که نزد دلیر خان معینی بودند
 به تمام صلح و اخلاص نمود و در و نام نمودن به خود و شرطی که در سابق در گلبرگ قرار
 یافته بود و عهد و پیمان بدو بپایان آورده اعانت و امداد در دفع سیوا درخواست
 نمود و دلیر خان را خود معالجه منظور بود و وعید میداد و باز امداد آوردن از
 اہم مہات میداد است مدعی مسعود خان را قبول نمود و بعد از توثیق عهد در اکیفا
 شرط سابقه لشکر سیوا محبوب دوسه سرداران خویش بر مد مسعود خان روانه
 نمود چون سرداران متعینہ قریب بیجا پور رسیدند مسعود خان خود با استقبال
 شان رفتہ نزد چینی آوردہ از انجا از سرداران سلام و مجرای بدر بار بادشاہی
 دہانیدہ بمناسبت آنها رخصت نمود بعد از یک هفته سرداران را اندرون قلعه
 طلعبندہ بدر بار بادشاہی آورده و آداب بادشاہ میسر کرد و ایند و از بادشاہ خلعها

و شما حجاب باشد و مطمئناً در خاطر راه یابند چگونه کار از دست ما خواهد شد ما را البته اندرون حصار یکجای بدمانند که سباب و سامان خود را بنجا خواهیم گذاشت مسعود خان گفت اولین روز با شما قرار داده بودم که در موضع امنی اقامت کنند حالاً این سخنان در پیش می آرند مناسب ندارد بهتر همانست که بروید و در تنگی مانده در فکر غنیمت شوند و التماس آنها پذیرانند و *

و بر میان و خاکسکا لیدن مردم سیوا و باز عود کردن
مخالفت و ناسازی میان مسعود خان و سیوا

میگویند که روزی مردم سیوا جمعی همراه جوان های غله و اجناس که از ولایت سیوا برای فروخت می آوردند چند کادو اسلحه درون جواهر اینهمان کرده و همراه هر یک کادو یک سپاهی بطریق کادو بان اندرون داخل می گشتند بوابان دروازه و خمار شان بکمان افتاده و سیخوار در جواهرها دایند و در بعضی جواهرها سیخ بند میشد چون آن جواهرها بشکافتند سلاح میان غله نهان شده دیدند خبردار شده همه جواهرها کشاده اسلحه برآوردند و کادو بانان جعلی را انقبض و درشتی بدر که دند و سر در آن سیوا معلوم کردند که مسعود خان خبردار است و مخالفت زده شده بسیار خسته و مضطرب میشدند اندک که اگر بغل تعاقب کنند که تعیین است که شما ما را اندرون حصار راه ندهید و ادیس مابی پناه مانده و در معرض هلاک آیم این کجا منوافتت کنند چون سیوا جمعی قابو جو بود و رفتن تردد و غایب شدن عمرش در سنگشت در ظاهر با مسعود خان بیعت و اتحاد فرموده و در باطن خلاف مرکز داشت مسعود خان نیز از دلتها و همپایان داشته بر خبرداری و هوشیاری عمل می نمود چون اخلاص لباسی در میان ایشان عارض گشت بود و اخیر بسبب وقوع حرکتها و معاملات بیگانگی و ظهور امور بیانیت و مخالفت باز کدورت با در میان هر دو سرکشید و در و زبرد

۴۴۳
بستان
در بیان کومک و درخواست مسعود خان از سیوا و فرستادن

سیوا لشکر را بید و مسعود خان
مسعود خان از قلمت جمعیت خویش و کثرت لشکر غنیم که روز بروز به ترقی داشت
و انشوب شورش خاکبگی علی الخصوص مخالفت سید محمد دم اضطرابی به پسرانده
بهوت و حیران شد چون قبل ازین سرشته صلح و سازش با سیوا جمعی درست
نموده بود الحال با و پیغام داد که غنیم در قوت و عدت بدرجه علیا فایز گشته اراده
فاسد دارد و درین وقت کومک و امداد ضرور دالا خطر آنست که غنیم بر قلعه تصرف
گردد و سیوا فوراً شش هفت هزار سوار و چهار پانچ فطت بیجا پور روانه نمود و بیست
و تقویت کلی بومی داد که شما در قلعه هوشیار و با خبر باشید من دایم و غنیم مسعود
از موافقت و مساعدت سیوا دل زفته را بجا آور و نوعی طمانیت بدلش حاصل
آمد و با سرداران سیوا قرار داد که بیکدیگر پیوسته و در موضع اشتیگی فرود آیند و بر
مقابل خصم مستعد باشند آنها نزد یک شهر آمده بر خانان پور و خسرو پور و غیره
خیبام می نمودند و گفتگو در میان داشتند که بمایک دروازه و یک برج
حصار حواله کنند تا بنحاطر جمعی در محاطت قلعه بگوئیم مسعود خان
عرض انبار قبول نکند چون سرداران لشکر اندرون می خواستند که با مردم
خود در آیند مسعود خان آنها نیز از آن منع فرموده چند کس معتبر مخصوص را با
فقرا و معدود اندرون یار میداد مردم زیادتی بدرون راه نمیداد و بعد ازین
آنها از خسرو پور و خانان پور برخاسته در سره پور در میدان متصل حصار فرود
آمدند ازین کار ظن و توهم مسعود خان مزید گشت اندیش بر بنحاطرش راه یافت
سرداران مذکور به مسعود خان گفتند که برای ملاقات پادشاهانرا آمد و رفت
صبر می شود و لوایان حصار به قتلشها سه بسیار میکنند تا که میان ما

و شوکت دلیر خان گردید و گیت رسیدن سنبابیش دلیر خان چنان است که
 سیواچی بسبب صدور اموری چند با سنبابیش لگراتی و ناخوشی پیدا نمود و بود
 خصوصاً درین ایام بسبب تمشوق و فریفتگی سنباجی بر دختر شرح نویس که
 و ناخوشی سیوا بر وی افزون تر از حد گردید چنانکه منجر بعبادت شد و خواست
 که هر حیل از این دست آورده و هلاک کند یا در حبس گذارد و سنباجی از اراده
 پدر بومی یافته متوهم گردید و خود را نزد دلیر خان رسانیدن مصمم نمود اول از
 کوپدان کتایبی متضمن بر آیدن خویش بکار مت سوس دلیر خان روانه نمود
 بعد از آن خود متعاقب نیز با لطف روانه شد دلیر خان از دریافت مرده اند
 سنبابیه پناه خود خوش دل گردید و چشم انتظار بر راهش و انمود همین که
 که سیوا آگاه شد که سنبابیه قصد جانب دلیر خان نموده راهی شده است
 فوجی در تعاقبش روانید که در آشنای راه او را گرفته بیارند دلیر خان این
 خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار با و ردن سنبابیه را پیش
 فرستاد در چهار گروهی لطف سوبه سنباجی و اخلاص با هم دو جا گشتند
 همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نه بودند چون با اخلاص خان پیوست
 جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبابیه تعیین شده بود از
 تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکدیگر و منزل رسید دلیر خان پیش
 استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بیاورد و متعاضدش را که
 از عالمگیر یک فیل و سه راس اسب و خلعت و شمشیر و کنار و نقاره و دریا
 هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود با و رسانید و بانواع علما و گرم جویی
 دل سنبابیه از خود خوشند و خوشنود گردانید و خود نیز بآتش شادمند و
 فرحناک گردید که گویا بر دکن طفره مندند *

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبد الکریم خان
 لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقادست می
 نمود و اکثر بر و غالب می آمد الحال از پیکاری می هر کس به طرف اراده نموده اند
 و این لشکر به طرف که نزول کند پله انظر کران خواهد شد صواب آنست که این
 داخل بندهای درگاه ساخته بایشان پشت کمر سیوا باند شکست بادشاه عالمگیر
 این را می را با استیوا باستان مشرف ساخته احکام بنائید تمام درنگه شتن
 این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار اصدافرمود ملک برخوردار یک براتنی
 نموده و مدد خرج داده از اینجا بوزند و دلیرخان می فرستاده و دلیرخان هر
 یک را با نعام و عطا بخششی و مدارات و شیرین کلامی و دلجویی ها نموده و جواب
 پیش فرار خوش دل ساخته و که گرفتار آغاز نمود و چنانچه عبد الغفور و عبد الشکور
 و عبد الجلیل و عبد البنی و عبد السلام برادران عبد الکریم و عبد المجید و عبد الغنی
 و عبد الحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میانه و دلیسر محمد خان
 میانه و عالم خان منور پوره و محمد خان و یحی در خان میانه و سیراکیان و عبد الجلیل
 و دلا منصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبد الکریم و عبد الجلیل
 و بلور و خلجن ملک و پیری شاه سیاه چتری و لشکرهای و دیگر چندین کسان
 نامدار که تفصیل انانی سامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد
 دلیرخان رفته هر کدام فرار حور حال بمناسب و خطا بهای شایان
 عزامیتا زیافته بمرد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بد
 کردند

بیان آمدن سنهاجی پسر سیوا جی نزد دلیرخان
 پنجم و دین ایام سنهاجی پسر سیوا جی نیز دلیرخان ملحق شد که باعث مزید

و شوکت دلیر خان گردید و گیتی رسیدن سنبابیش دلیر خان جهان است که
 سیواچی بسبب حد و راهموری چند با سنبابیش لگوانی و ناخوشی پیدا نمود و بود
 خصوصاً درین ایام بسبب تشنگی و فریفتگی سنباجی بر دختر شرح نویس گذشت
 و ناخوشی سیوا بروی افزون تر از حد گردید چنانکه سنجری عداوت شد و خواست
 که هر حیل از راه دست آورده و هلاک کند یا در حبس گذارد و سنباجی از اراده
 پدر بومی یا قلمه متوهم گردید و خود را نزد دلیر خان رسانیدن مصمم نمود و اول از
 کوپدان کتله بچی متضمن بر آمدن خویش بهلازمت سوسه دلیر خان روانه نمود
 بعد از آن خود متعاقب نیز با لطف روانه شد و دلیر خان از دریافت مرده اند
 سنبابیه پناه خود خوش دل گردید و چشم انتظار بر راهش داشت و انمود همین که
 که سیوا آگاه شد که سنبابیه قصد جانب دلیر خان نموده راهی شده است
 فوجی در تعاقبش روانید که در آشنای راه او را گرفته بیارند و دلیر خان این
 خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار با و ردن سنبابیه را پیش
 فرستاد در چهار گروهی لطف سوبه سنباجی و اخلاص با هم دو جا گشتند
 همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نه بودند چون با اخلاص خان پیوست
 جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبابیه متعین شده بود از
 تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکد و منزل رسید دلیر خان پیش
 استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بیاورد و متعاضدش را که
 از عالمگیر یک فیل و سه راس اسب و خلعت و شمشیر و کتار و نقاره و در
 هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود با و رسانید و با انواع حلما و گرم شوی
 دل سنبابیه را از خود خورسند و خوشنود گردانید و خود نیز بآتش شاد ماند و
 فرخاک گردید که گویا بر دکن طفره مند شد *

بر خور و در صورت حال به باد شاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبد الکریم خان
 لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقادست می
 نمود و اکثر بد و غالب می آمد الحال از پیکاری هر کس بر طرف اراده نموده اند
 و این لشکر بر طرف که نزول کند پله انظر که ان خواهد شد صواب است که این
 داخل بند های درگاه ساخته بایشان پشت کمر سیوا باید شکست باد شاه عالمگیر
 این رای را با استجا و با استحسان مشرف ساخته احکام بنامید تمام درنگدشتن
 این فوج بدلیسر خان و ملک بر خور و در اصداد فرمود ملک بر خور و در یک یک استی
 نموده و مدد خرج داده از اینجا پور نزد دلیر خان می فرستاده و دلیر خان هر
 یک را با انعام و عطا بخشی و مدارات و شیرین کلامی و دلجویی با نموده بموجب
 پیش قرار خوش دل ساخته نو که گرفتار آغاز نمود چنانچه عبد القفور و عبد
 و عبد الجلیل و عبد البنی و عبد السلام برادران عبد الکریم و عبد المجید و عبد
 و عبد الحکیم عزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میان و د و دلیر محمد خان
 میان و عالم خان و سر دپور و محمد خان و بجا در خان میان و دلیر کیان و عبد الجلیل
 و دلا منصور و سید بانیر و سید میران سرداران عبد الکریم و عبد الجلیل
 و دلاور و خلجی ملک و پری شاه سیاه چتری و لشکرهای و دیگر چندین کسان
 نامدار که تفصیل انانی سامی شان موجب قبطیل است پیش و پس یکدیگر نزد
 دلیر خان رفته هر کدام فرود حوال بمناسب مناسب و خطا پهای شایان
 عا امتیاز یافته بمراد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بجا
 کردند

بیان آمدن سبها جی پسر سیوا جی نزد دلیر خان
 پنجم و دین ایام سبها جی پسر سیوا جی نزد دلیر خان ملحق شد که باعث مزید

و شایسته است او آب خوردن و خواب کردن منتهی شد کویا از هوس و مستی و زین
در لرزه بود و این حالت او کمی نداشت بلکه روز بروز ترزاید بود و نیز بی اتفاقی
و فحاشی و لغت سبید مخدوم و شورش متمردان و دیگر که از هر طرف بلوای شده بود مسعود خان
باین سبب بفرقه غرق بجه حیرانی گردید بی همت و از سر بشیدائی برآورده و دارد
سکون و در هیچ صورت نمی یافت و هر چند بیک در اصلاح پیش می آورد و بهیچ
پار کشید او بلکه نتیجه معکوس حاصل میشد لاچار آمده مضطر گردید و عهود و
شروطی که با مغل کرده بود همه بر طاق لیسان گذاشته و در تلاش آن شد
که سازش و رابطۀ اخلاص بیواجبی بهم رساند و لیسان از انیمحنی خبر یافته
هر خید که مسعود خان نوشت و همت و دلدهی بخشید که با سیوا سازش نمود
و رابطۀ اخلاص درست کردن بر شما اصلاً مبارک نیست شمره بدخواهند
داده چراغنان همت از دست داده بدولی حاصل نموده آید قرار و ثبات
را کار بند شود تمامی فوج بادشاهی در عون و نمایند شما بجان حاضر است
می بایست که درین وقت از پشت گری لشکر مقصود بر همه متمردان و متغلبان
گرد و نوا می دست برد توان کرد و لایقی که تصرف سوای متغلب رفته است
مستخلص باید نمود و ملک بر خور و ارکاشتری نیز ابواب مواظط و نصایح
مفتوح ساخته خیر خواهی بجا آورد و قیاحتی که در صلاح و سازش بیوا متوقع
بوده همه خاطر نشان ساخته از ان کار مانع شد اما از انجا مسعود خان بسبب
عموم بلوه و هجوم فتنه ها بیکدی مضطر گردیده بود که این خد و سوا عظم
در روی کار گردانند شد و از ان غرقش باز تواند داشت نه شنید با سیوا
طرح مازش و سلوک انداخته طریق نامه و پیام از سر آغاز کرد و نوشت که آخر
میان بادشاه نسبت همسایگی و قربت جوار متحقق است و کنگو یک نگدان و

دشمنان بساط قرب شرف امتیاز داشت با عنایت نامه استمالت امود و بنام
 غاخر و بر ایکچور روانه فرمود و نیز رسید عالم دانا و افضل خان و سید می
 سر برده دار و سید عبدالوس را همراه طاوس ماکرده و بطاوس ماکدغن نمود
 اگر خسر و در گذشتن عیال و اطفال مسعود خان مضایقه کند بهر طور یکدم
 و متصور کرد و بعل آورد و اگر اینهم صورت امکان ندارد و ولایتی که تحت رایچور است
 سیوای این چهار محل که اگر رایچور و لسکور و رینج و الپور است بانی همه بقصد
 سپرده مال عیال تا مسیر و قطعی از بندش بر آورده بیارند و نیز پادشاه بی بی
 درین باب احکام بایمیان دیگر مثل سززه خان و سرفراز خان کر نولی صادر فرمود
 و نیز بخد مت ابوالحسن قطب شاه هم درین باب نگارش نمود و چون طاوس ماکه
 رایچور فانی شد منعایت آن مبنی شاه از جانب سززه خان دانند و او
 سرفراز خان و دهر حاجی بنده و سنواس را و از طرف قطب شاه نیز رسیدند
 تا آنکه بعد و بدل بستیار غاخر و فرزندان و عیال و اسباب و اسوال مسعود خان
 را ذره بذره همراه طاوس ماکرده روانه بیجا پور نمود و چون طاوس با عیال
 ناموس و اسباب اثاث مسعود خان بجز و سلامت به بیجا پور رسیده در مرز
 بلخ نزول کرد و دیگر روز مسعود خان با خیل و خشم و جلوه و شکوه اہمست تا مرز
 بلخ رفته متعلقات را درون قلعه آورد *

و در میان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی
 باز سر کشیدن عداوت میان محل و مسعود خان باین

سبب

چون طغیان و تمرد سیواجی از حد گذشت آنچنانکه شورش و جنگا می در تمامی
 ولایت فلم و عا دلشایه انداخت که جمیع غریب و کافه رعایا و باریار از شرارت

دارم که باستظهار و استمدادش درین چارموجه اوقات سکونی و از آن
بدست آرم مغل بر سر کاهش و کاوش شبانروزه با نقد که فرصت دور
از دبیر نیست و سیوا می ستود بر پایی مالی و خرابی ملک و ولایت و سر بهرنی
سلطنت خانه بان سرگرمی و گرم جوشی که تمامی قلم و راد و زلزله تهلکه آخته
و نفاق و مخافت بر دران و نمک خوان سرکار بان غایت که هر روز یک
فقطه ناز و بربوسه کار میرسانند صبا و مسادر و لحر اشی و جگر کاوی آنچنان
خطوط خورده ام که از حلاوت یکدوزه بلکه یک لجه خبرم ندارم باز چه تقصیر کرده
ام و کد ام گنه از من صادر شده که اعیال و اطفال من در بند اسیر گشته و ناموس
حرم در قید گسان رفته مگر فلک گردان بر سر عداوت و نفاقست حی برخواست
اقسام آفات و انواع بلیات بر من متوجه ساخته این صعوبت و تلخی کامی مرا
هر آن رک جان می خراشد از زلیتن با این عار و بوار مردن پیش من بهتر و
سوار تر است آنچنان قدسی قباب اگر بر حال خسارت مال فدوی نظر لطیف و
مرحمت افکنده و فکر جان بخشی این غلام بر ذمه همت هایون لازم گرفته در راه
ناموس و عیال تدبیر معقول بذوی کار دارند و کسی معتبر و ستمی را از پیش
خود روانه فرمود و آنچه آن متغلب ناموس و عیال و هسباب و اموال مراد را
زیست و زندگانی غلام صورتی داده و در لشکر به این نوازش و منت گذار
این اسان مادام الحیوت نفس شماری کنم و بطمانیت ولی و خاطر جمعی در بوارم
ندویت و جان سپاری کار سرگرم باشم و اگر نه خود دست از جان و تن شستن
خویش قرار داده ام بادشاه بی بی بر حال زاران نمک پرورده و یرین متوجه
گشته در و تبار او را بدل جا داده و در اهتمام آن در آمد و سرخیل خود طاعت
که دایه خاص و محرم حریم اختصاص بود و نفهم و فراست و معایا یعنی از سائر

فرزندان و اهل و عیال مسعود خان با خزانه و مال و اسباب از ادونی به بیجا پوری
 آورد چون برای کجور رسید اقا خسرو قلعه دار را یکجور برایشان تاخته سیدی نصرت
 گشته حرم و خزانه مسعود خان را بقلعه را یکجور برده نگاهداشت بار غم ما بر دل مسعود
 اگر چه افتاده بود اما این بار غم سر آمد و علاوه بر غم ما گردید
 در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش پادشاه
 بی بی برای استخلاص حرم و فرزندان خود از قید آغا خسرو
 و فرستادن پادشاه بی بی طاوس ما را بر یکجور
 بعد از آنکه خبر رسید که آغا خسرو فرزندان و حرم مسعود خان را با اسباب و اموال
 از میان راه برگردانده تعلقه را یکجور برده در ضبط گذاشت مسعود خان هنوز
 باخته چنان مشوش خاطر و مضطرب الحال گشت که بی تاب شد و در استخلاص عیال
 هر چند فکر و دخت و تدبیر با اندیشه هیچ یک را کار آمدنی نبافت و موثر نشد
 ندیدش بصورت خود را بر در خلوت سر اس سلطان سلطان شهر با نوحه
 پادشاه بی بی خواهر سلطان سکندر که پس عاقله کامله و هوشمند و فراخ حوصله
 بود اکثر نوکران پادشاهی و اعیان در گاه و تمامی مردم محل سر اس با و رجوع
 آورده و با ساد و ب خداوندی او بگذاشته در اطاعت فرمانش مبادرت می
 جستند رسانیده استغاثه نموده و زبان نیاز و تضرع عرض احوال کشیر الا
 مختلایل خویش نمود که غلام از ان رز زکیه خانه گذاشته در خدمت و الا رسید
 رسیده ام یک روز بجلالت نخورده ام دنیا شامیدم و آنی و ساعتی بعد کمی
 و طهارت نه شستم و نه خیسیدم شبانه روز در جگر کاوی و تلخکاری سپری کرده
 ام تا غایتی که از حلیوس و مطعوم معتاد خود نیز گذاشتم ام نه خزانه دوست
 دارم که از عهده طلب و تنخواه سپاه و اشام و غیره برایم نیازی بود و نگاری

برخواست لشکری جمع آورده ولایت انظره بمسوزه متصرف شد و با نفوذی گران
 به بلده بیجا بورانده مردم چاکر و بیکار باشاهی را با خود متفق و امیدوار ساخته بایست
 رابطه اخلایس بهم رسانیده ترو خشک سوختن گرفت و در پی آن شد و نیکنادر
 مراری را گرفته مفید سازد و یاکبشده میثی شاه که مشارالیه و معتد علیه دولتخانه
 بود در پیو و طرین سخی نموده وضع صلح در میان آورد مسعود خان هم نظر بر رفع
 نموده بروایت که رایچورست بفرمان بادشاهی بمقاصد مفتان رخنه انداز
 که صاحب شررزه خان بودند عداوت میثی شاه فتنه تازه بر پا کرده صلح
 برهم زد و هم چنین تاسه نوبت سعی میثی شاه شتی عیان آمد بار چند افساد و
 ظل اندازان دوستی عداوت و نقاص بدل گشت چون فتنه باز هر طرف
 سر بر آوردند بیجا یور مسعود خان و چهار موجه آفات بنگ آمد در خوا بایند فتنه
 سعی با بیکار برده فراغ نیافته بود که فتنه دیگر سر میکشید عزیز غنبر خان دوست
 هزار سوار فراهم آورده در سد سنهور لوی ترمود برافراشته ولایت کرد و اوصی را
 متصرف شد بلکه تا ولایت مسعود خان تاخته در آن ضلع تهلک انداخت سیوای
 الوالا شهر رتبه کاروان روزگار افت یارچه مایه نسا دات و شرارت بر روی کار
 آورده باشد و قیاس باید کرد در حوالی شهر تا بلی و بکندشی و یاد و ارد
 اکثر محلات انظره تپانه با نشانه زرد با تحصیل میکرد و قومی بولایت اوونی
 ناراج نمودن بنیاد کرد و در هر چهار طرف قلم رو عا دل شاهی شور و غوغا برپا
 و جانوا اند و هر حاجی که در شهر بودند و دیگر چند مردم در خضیه با هم متفق شده
 کشتن مسعود خان و نیکنادر می در آمدند و نیکنادر می زود ازین معامله خبر داشت
 به مسعود خان معلوم کرد و اند مسعود خان جلد تدبیر برداخته شور انگیزان را
 بدست آورده در قید انداخت و فتنه فرو نشاند و سدی نصرت ملک سند

شدند بنام طلب و تنخواه خود بر هر که کمان زر میردند گرفته پکنک شلاق نخواهی زاد
 بیگرفتند عجب وقتی بود بیرون شهر طغیان افغانان افتد و درون حصار ظلم و
 بیداد و چیتو چیتا و جونا نش این قدر گو بار سکنه شهر درون و بیرون باران قهر آبی
 و غضب بادشاهی می بارید عالم عالم اگر می توانستند زن و فرزند گرفته با عیال و
 اطفال و اسباب برآند و با طراف و کناف بر فتنه و اگر نه فرزندان و تنامان
 گذاشته بلای وطن میشدند در آن آشوب و فتن نمی ازین معسوره ویران
 شدند در سینه بکپزار و یکصد و هفتاد شخص ازین قوم با خان از نواح که ناگه
 بطور سیر به بیجا پور آمده بود و چون از اصل و زادش پرسیده شد گفت وطن
 اصلی آبای من بیجا پور است و جد من در آن هنگام شهر آشوب که ظلم و بید
 درین بلده عالمی را فرا گرفته بود از آنجا رفته است و در که ناگه توطن گزید و
 از وی شنیده ام که می گفت که در آن ایام جو و بیداد می شدی شیوع با
 که من از خراج بیکار دادند بجان آدم آخر در یک روز فحصلان ظلم از من
 بار جبران اخذ نمودند همان روز الواع گفته خانمان گذاشته راه غیب
 گرفتم و نیز از وی شنیده ام که در شهر بیجا پور به قصد کارخانه زرین باقان بوده
 است که از آن جمله من صاحب یک کارخانه بودم -

در بیان شروع ناسازی و مخالفت مسعود خان و شراره خان

این بلا بایس نبه بودند که دوازده هزار نفر بلای دیگر بار به غریبی ارشد یار فرو دادند
 یعنی صورت ناجاتی و ناسازی میان مسعود خان و سید محمد دوم شراره خان
 پدیدار گشت مقصد آن خلل انداختن اتفاق و عدا در میان بیفر و خشنود تا
 شراره خان ناسلو سله و ناملای با مسعود خان پیش گرفته بخلاف و معاوات

شکر خاصه و شاگرد پیشه و مملات بادشاهی بیرون آید ناچار مبهوت و حیران
گردید چنانچه جمناجی نام برهنی مادر بخطانا خدا نرس خانه برانداز با و یکنا در خانه
باسع و خان ملاقات گرفته بقتل عمده مردم ازاری نمود و متهم بد تحصیل زر
از مردم براه جبر و جور کی که شیوه ظلم و ستم آشکار است گشته در نی ازار خلق الله
افتاد بخت حسن خان پلنگ دارد انعمت الله و نیر ابو القاسم ولد خواجه محمد کار
و دهر باجی بندت و فرزندان پهلوانی بنا بر اگر گرفته مصدوره فرسوده از پیش پیش
از طاقت برآنهاست و کتبخ فروش شاه پیست که فی الجمله به متولی شهرت
دشت زر خطیر بروی و جب گردانند و هم چنین سایر مسلمانان دهند و تاجر
و جمیع اهل حرف را عالم عالم در گرداب بلا انداخته بضرب شلاق تحصیل نمودن
گرفت بحدی ظلم و تعدی را در و لاج و اد که عنوانانش هر کس را که در دست
و بار از باجاسه باریک با اندک سر و سامان می دیدند بهر بهانه در بلا میگرفتند
تا چیزی از دستا نند رهای او از خنک شان ممکن نه بود بسیار کس بودند
که از نا عمه برای از زر مطلوبه شان زهره با خور و ده دست زندگانی داشتند
حسن خان پلنگ دارد و کتبخ فروش از ان جمله بودند و از حکیم شمس الدین خان نیز
بهین اسلوب هفتاد و پنج هزارهون اخذ نمودند این بیدادی و شتمکاری
تا عایتی رسید که بهینی از بازار اربنه بکھون خریده بخانه می آورد و باجرایان
چند ز راه او را گرفته بردند که تو مرد مغلوبی این قدر اربنه خریده از کجا
بدر از تشدید بسیار اینجا هون از دگر گرفته را که و ندیر شخصی دیگر جوار د هون
خریده می برد او را گرفته که در خانه تو خرج دو سیر سیر بشن نخواهد بود چنین
پله جوار جوار خریده از شش هون جرمانه گرفته با وجود این ظلم و بیدادی
شعبان عفت و دیگر کسان لشکریان و حرایب نه از هر چهار طرف مطلق العنان

ریح الاول تا طاس نهم بیستم محاصره قایم بود و فیما بین جنگ میشد قلیلی از
 افغانان بآنزده شانزده کس میروند و دست و کس ازین طرف بکار آمدند و بسیار
 خروج شدند افغانان عاجز گشته بر سر صلح آمد حسن خان رو سپید و عبدالکریم خان
 داود زری را در میان آوردند و مستطین صلاح طرفین اندیشیده قرار داد
 که چون از ره حساب باقی تنخواه افغانان در حصتی یک کمر و شصت هزار
 هون مانده در آن جمله سی هزار هون دلیرخان داده است با بقی را مسعود
 از پیش خود داده پس نواب و غیره را خلاص باید کرد و نیکنا قبول نکرد و مستطین
 تخفیف با نمود و فیصله هون دادن مقرر مقرر کرد و نیکنا آن هم رد کرد
 گفت که فی صدیج هون آن هم بلا خطه شایان خواهیم داد و زیاده بران دادنی نیستیم
 اگر قبول باشد گنند فیها و گرنه افغانان رازد و کوب نموده برون کنم غرض
 رد و بدل بسیار شد بهر طور فهایش افغانان در آن روز نموده عبدالرؤف
 پسر عبدالکریم را ملهاری بندت و حکیم شمس و متعابعانش را از جنگ آنها
 خلاص کردند حسن خان و نواب و ملهاری را با و نیکنا ملاقات و ماینده در
 حویلی خضر خان آورده نگاه داشت درین اثنا مسعود خان خبر اندرون
 حصار حکم و تصرف داشت در وازوهای شهر بسته عاخوانه اوقات پس رفت
 در میان تسلط یافتن خدو جنانا نام بهمنی مفسد پیشه
 بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد
 باز تقدیر الهی عجب کاری میکند که مردم سکنه درون حصار که ایذا و تشوفا
 افغانان و غیره فی الجمله و پناه و امان بودند سپهر بهمان هم نه پسندید و
 نخواست که آن غبا نفسی چند با سودگی برآرد بر سر عریضه آمده بر آنها نیز
 بلای برکاشت یعنی چون مسعود خان را با و چپی در دست نبود تا عهده تنخواه

گشته حکیم را از یالکی بزیرا گفتمند بایسران و داماد و دیگر خویشان که همراه بودند
کشان کسان بجوی غنبد الکیم برده مقید داشتند مسعود خان بر سرچ شیلور در
وازه برآمده می خواست که لشکر بر آنها فرستد افغانان پیغام فرستادند که اگر
نوح بر ما تعیین شود اول حکیم شمار ایامه تابعش بکشیم بعد از آن خود با گشته
شویم ملک برخوردار در استخلاص حکیم سعی بسیار بجا آورد پنج موثره نصفا و
هر روز حکیم را در آب سرد نشاند و فرزند آن و داماد آن را عوطه با در عرض
داد و از طلب نمودند

در بیان تشدد افغانان بر پسر نواب و لشکر فرستادن
مسعود خان برای تنبیه

روزی نامه بنجاری را بکمال رسانیده نشاند تمام بر حرم عدا که هم خان نموده
عبدالروف خان پسر عبدالکیم خان را سخت گرفتند و بر خشکی خارها فرس
نموده بر آتش می نشاندند و عذاب بی حد نمودن آغاز نید مسعود خان بر
در وازه شاه پور برآمده ملهاری پندت و حسن خان رو هیله و عبدالکیم
داود زلی را بجوی نواب عبدالکیم خان نزد ایشان برای سوال و جواب
در و بدل روانه نمود چون ملهاری پندت در تشخیص حساب افغانان چستی
در آمده میان او و افغانان رو و کرد بطول انجامید آخر افغانان تا بنجاری
کار بسته ملهاری را زده زده در بند کردند حسن خان و عبدالکیم خان داود
از آن اشوب خود هارا نجات داده بیرون آمدند و مسعود خان پیغام فرستاد
که افغانان بر ترموی و ما بنجاری کمال آمده ملهاری را نشاند اند فکر می نمود
اید نمود مسعود خان و نیکنا و شتره خان را با لشکر بر سر ایشان برای تنبیه تعیین
نمود این بارفته بجوی عبدالکیم خان را محاصره نمودند از طاس بستم دوم

اولین سبب برهمزدگی کارخانه که در زمان مسعود خان
 بطور آشکارا خلف قطب شاه بود از وعده که باعث
 شورش و شورش را انگیزی افغانان شد

این اولین شبی است که در ایام سیدی مسعود خان منشای برهمزدگی امیر
 و باعث برهمزدگی مہمات سلطنت گردید از آمدن سیدی مسعود خان امیدوار
 و صورت در سبکی مہمات که فی الجمله در سلطنتی نہ پدید آمده بود باز یاس و بد
 اسلوبی چہرہ نمودن گرفت افغانان رخصتی برائے مطالب از تقاضای ہم از
 مسعود خان میداشتند و ہم از متعلقان و منتسبان عبدالکریم و در طلب
 تحصیل ناہنجاری کہ می نمودند خارج از خیر بیان است و یا جمشید خان و
 فرزندان عبدالکریم خان با انواع بی حرمتی پیش آمده زبوں وصول میاور و دیندار
 حادار خان و توشخانہ و دیگر کارخانجات نواب ہرچہ بدست می افتاد می گرفتند
 تا آنکہ دیکہاے مطیع بہر ہم نگذاشتند و فرزند جمشید خان را و ما بین را و ہلکار
 و ہانخان حوالدار توشخانہ و غیرہ مردم اہل تعلقات و غیرہ از منصوبان نواب
 عبدالکریم راقید و بند نموده ہر روز در آب غوطہ ہا داده و بالای سنگہای
 گرم نشاندہ زر و صولات می نمودند بر ہمین قدر اکتفا نکردہ مردم خوشباش
 و سوداگران اطراف و ساکنان شہر را بہر کہ گمان زہر میداشت بدست آورده
 بصرہ شلاق از میگرہفتند و در خانہای مردم بلا تاحا شاد آورده ایدہای گونا
 گون میرسانیدند و ہر خانہ کہ خالی می یافتند و مردمانش از ترس ایدہای این
 موزبان خانہا گذشتہ رفتہ می بودند چوبینہ اش بر آورده برابر خاک سیاہ
 می فروختند و ذری حکیم شمس الدین خان از خانہ ملک برخوردار حاجت مل
 می آمد افغانان بر او تاختہ نزدیک دروازہ کچی بر آورده و اماوش را بجان

عبدالکریم خان و هستان دگی نمون جمشید خان در تقویض قلعه و در خواستن عوض
 تنخواه قبیح رخصتی نقد با لعل نمون عبدالکریم خان تشرع آورده التماس الصال
 وارسال شش لکمون جنود قطب شاه و در ایفای وعده نهادن و زربده
 و بتدن فعیر دخت مسعود خان در وسط حیرت رفتاد هر حال از برائے تیغ
 این امر حیدر وزیر لب پشوره توقع کرد و در موضع تابنا قامت نمود و
 و بکنار جمشید خان رستا و بر او کد بسیار فهایش او برداشت چون بکنا
 نوعی از طمانیت جمشید خان ظهور آورده حواله افغانان رخصتی گرفته خبر
 و نقد با بهار ساند و جو و رقعها س سوداگران دها نید و باقی کرار
 بر تصرف گشتن بجای پور و عده نمودنی البطل خاطر نشان جمشید خان شد و
 عهد و قسم در باب عدم باز پرس بمیان *

بستان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجا پور
 بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه هزار و هشتاد و نه و بکنار و رمی حواری را که معتمد علیه
 دولت خاتمه مسعود خان بود اندر دن بیجا پور آورده و جمشید خان همان روز
 از بیجا پور برآمده در حوالی عبدالکریم خان فرود آمد بتاریخ نهم روز پنجشنبه مسعود خان
 خود نیز داخل قلعه شد بعد از سه روز لشکر قطب شاه را بسبب مانعیت و کمزاری
 جمشید خان در موضع اطله گذاشته آمده بود از آنجا رخصت نمود و آ
 حیدر آباد نمود و مسعود خان بعد ازین عرایض مکروید گاه قطب شاه فرستاد
 التماس از مسعود بر طبق قرار و وعده نمود و قطب شاه بدفع می انداخت
 و تمان میکرد و عذرهای ناموجه پیش آورده و در دادن از تغافل بلند
 و زید ازین سنی میان قطب شاه و مسعود خان کد و رت بیحد پیدا
 و ناخوشی بجهال بهر سید

روان شدند بطوری که با کام رو او مقصود باب مراجعت نموده ایم و سر رشته امید تنظیم
 بهام سلطنت بدست آمده روز بروز روزه پیوسته و سود و نیت خواهد آمد و ازین به
 خبر که شب بستان خود آنچه چه متولد کند و سپهری هر کدام بازی ناساز بهی بصره
 غلور خواهد رساند و امید پیش آمده چه سان به پاس و ناساز بهی بدل گردد یعنی
 از کلبه که چون به پیر الپور منزل نمودند یکبارگی تقدیر قدیرا عتدال غراج عبدالکریم خان
 از هم افتاد و ناساز شدند چون بیجا نه عمرش پر بر آید و بود تر و تلاش و و او علاج مرم
 بیج سود نکند تا به هشتم ذی قعدة سه هزار و هشتاد و هشت داعی قصه را را البیک
 اجابت گفت بر مسعود خان کمال حیران افتاده که که ان اندیشه بر خاطرش
 فرود آمد صاتی و قش بدزدی بدل شد که منصوبه که هزار تلاش و تر و در و کار
 آورده شد چه سان یکبار از هم رخنه گردید و هر حال خود را بضبط آورده و غم
 غصه یکطرف نموده به شهنش و نگین اش پرداخته بعز و تحیریت و شکین نسبت
 فرزندان عبدالکریم مشغول شد و سه روز در غر و تغریه بسر برده به باز دهم
 ذیقعدة براسه عمل نمودن بر وفق قرار داد صلح با فرزندان و عیال عبدالکریم
 پیر الپور کوچ نموده را بیای بلده بجا پور شد و را شناوراه نوشتجات جمشید خان
 مسعود خان رسیدند که خود حکم و امر عبدالکریم بجکومت اینجا قیام و زنده ام
 هر چه نموده ام بر طبق امر و حکم دی کرده ام اکنون و از جهان در گذشت دشمن
 را می متصرف شدن قلعه که می آیند اولاد و امز بجا آرند یکی آنکه عهد و قسم بمیان
 آرند که بعد ازین بیج باز پرس و بیج امر از من نکنند که هر چه بر حکم عبدالکریم خان
 شد دوم آنکه شمش لکهنون بموجب قرار داد بالفعل بمن سپارند تا بعد از تقویض
 قلعه پنج گفت و شنود می در میان نباشد بدون وقوع این دو امر اگر قدم
 بیش گذارند کار بکنگ خواهد افتاد مسعود خان کیفیت حال و ماجرا تمام از گذشت

هر دو بهم خاطر جمع نمود و لیرخان را رخصت انظر داد بعد از آن قطب شاه تمسک
شش لک چون بمهر خود نوشته به عبد الکريم خان داد و عبد الکريم آن تمسک را
بمسعود خان تفویض نمود و گفت که این رزار قطب شاه به دست نموده بهنگامیکه
مستمرن قلعہ بیجا پور میشوند بمن رسانید بعد ازین مسعود خان و عبد الکريم خان
از قطب شاه شرف ترخیص یافتند بجنبه دار الخلافت بیجا پور بخش غریمت روان
کردند محمد ابراہیم غیر بخشی فرج قطب شاه بیکم او لیر خود میرزا شیر ایا سه چهار هزار
سوار همراه مسعود خان کرد تا داخل بیجا پور نموده معاونت کنند.

در بیان صورت مرضا که مسعود خان با لیرخان
اتفاق چون بگلبرگ رسیدند باز اجتماع مسعود خان و عبد الکريم خان با لیرخان
شد و در اینجا مصالح ایشان با لیرخان نیز انعقاد پذیرفت برین عنوان که مسعود خان
پیشکار و مدارالامام سلطان سکند بود و در بند و بست ملک توابع اشوب سمرقان
کوشیده و اطاعت و فرمان پذیری عالم گیر بادشاه سرگرم باشد و بایستوا اصلاً
و قطعاً رابطه دوستی نداشته بحد لشکر د لیرخان در استخلاص ولایت عادل شاه
که در قبضه سیوارفته بکوشد و نسبت بادشاه نیز و بجهت هر سلطان سکند را با
شاهزاده محمد اعظم شاه که در زمان خواص خان تقرر یافته بود بر همان قرار و وعد
وفا کرده بالکلی مبارک دوانه و ملی نمایند و از قرض د لیرخان که حواله گرفته بود باقی
مقرر ادا نمایند و از حکم و فرمان عالم گیر بادشاه و د لیرخان هر مواکرات کنند و بمصلو
ملک برخوردار حاجب مقیمی عمل نموده باشد و بعد مقرر صلح و تحریر عهدنامه د لیر
به سمت ولایت روان شد و عبد الکريم و مسعود خان بصوب بیجا پور رخ نهاد
در بیان وفات یافتن عبد الکريم خان وراثت را
چون مسعود خان و عبد الکريم خان از گلبرگ کوچ نمودند بدل شادان خضره

حاصل خواهد کردند و نیز قطب شاه را در آن ایام مطلبی دیگر که آهنگ تر ازین بود
در پیش آید و آن صلح خویش با مغل بود و معلوم داشت که عبدالکریم خان را با مغل
با علاقه موافقات را بطول مولات صادقانه حاصل است مقدمه صلح خود با دلیر خان
اگر بواسطت عبدالکریم خان شود با سلوب همین صورت پذیر گردد و پس نظر برین
مقاصد خود متعهد شد که از خزانه خویش شش لکھون بمسعود خان امداد کند
تا او به عبدالکریم رسانیده مملکت داری بیجا پور بقبضه خویش آورد و از عبدالکریم
تعهد گرفت که بعد انعقاد صلح فیما بین او و مسعود خان انعقاد صلح میان خویش
و دلیر خان نیز بطور آرد

در بیان صورت صلح مسعود خان و عبدالکریم خان بواسطت سلطان قطب شاه

و صورت مصالحه مسعود خان و عبدالکریم خان باین قرار داد که عبدالکریم خان
فوج خود را خصت کند و شش لکھون دادنی فوج از مسعود خان گرفته قلعہ
بیجا پور بوی باز گذارد و مسعود خان بعد از آن که بر قلعہ قابض شود اکانا بابر
یا دانا را که وکیل سلطنت قطب شاه بود و نیز دنی کیاست و فراست در
عالم علم بود از جانب قطب شاه بدام در خدمت سلطان سکندر مقیمی داشت
خود ضبط و نسق بیرون ملک نموده متعهد دفع فساد و شرارت مسوای و دیگر
متمردان گشته با سرداران فوج عالم گیر سازش و مصالحه درست کرده در
قیام و بقای سلطنت سلطان سکندر می کوشیده باشد درین صلح
نامه معهود و شرایط توشیح یافته بموایر طرفین فرستاد و متعاقب
آن مصالحه قطب شاه با دلیر خان با مطالب جانبین بجهت و موافقت
بواسطت عبدالکریم نیز سمت انعقاد پذیرفت قطب شاه بعد از آنکه ازین

ظاهر است که اعدای خصوم که در کمین فرصت نشسته اند یکبارگی از هر طرف هجوم آورند
متصرف ملک و سلطنت شوند انگاه خبر حسرت و ندامت بدست بیج خواهد ماند و زبان
طعن و تمیغ خاص بر هر کدام از نمک خوران دولت عادلشاهی نابالید هر دراز
خواهد گردید خلاصه این نمید و معقود ازین تطویل نیست که از وقوع نزاع و خلاف
شمارد و نخواهد بود عادلشاهی نزل در اوان سلطنت و آن گشته بلکه آن کاخ بر بنیاد
مشرف بر این دام گردیده و انچه آنکه بیک صدمه از یاد آید اکنون صواب بل صواب است
که شاموچ خود را رخصت داده خود را مغزول و از چندی در گوشه کشیده و دست از
تصرف و اختیار برداشته کار ملکی و مدارا الهامی بلده بیجا بوسید مسعود خان و اگر
و در نایب و بیعت او کوشیده با اتفاق صید و قیام سلطنت خانه مخدوم حفظ بطور
آرد این معنی بر آینه موجب استخوان و محمدت عند اللایق و سبب بودی و دوا
شمارد و دولت خواهان و کافه ناس خواهد گردید

در بیان قبول نمودن عبدالکریم خان اندرز و ارشاد
قطب شاه و دوست برداشتن از اختیار و حکومت

بیجا یوز و و اگر گذشتن قلعه مسعود خان
نواب عبدالکریم خان بحسن ارشاد و راهنمایی قطب شاه از سر تعصب و تشدد گذشت
معنوی ارشادش را پذیرا گشت و بگذشتن حکومت و تسلط بیجا یوز بر
شد لیکن مداخله غلامی سیاه که بیعتی کلی دادنی نیاورد و می بود و آن شخص
شش کلون گردیده پیش آورده گفت که ای ادا می این روز گذشت قلعه
چگونه صورت پذیر و قطب شاه چون دانست که مسعود خان از عبدالحمید از
قدر مبلغ بیرون نخواهد آمد که طاقت آن نمیداشت و خود را لازم خواند که و این
در هر محله قدم نهاده آن را با تمام باید رساند و اگر نه در محاصره و عام رخند

سعی در ادای لوازم فدویت بر میان بهمت جست بسته با اتفاق رفقا و همدم در
 کسانیکه از دست افغانان تنگ آمده بودند مثل سید مخدوم شترزه خان و غیره
 و تجا بدرگاه قطب شاه ابوالحسن تاناشاه برود و اصلاح این افساد و تعمیر این
 توسل جست چون از قدیم اعانت یکدیگر و امداد هم از عهد اسلاف کرام معمول و مرسوم
 بود و فی الحقیقت آن هر دو دولت خانه کائنات الواحده بودند قطب شاه خود
 نیز در جد و جهد معاف نداشته در وادی تدبیر و اصلاح در آمد و بهین دانت که
 ما دام که از نام این سلطنت خانه از قبضه ملک پرورده قدیم و دولت خواه دیرین که
 مسعود خان است پیروده نشود و اصلاح این دولت خانه صورت پذیر نخواهد کرد
 پس ایمان محبت را با عنایت نامه استیالت امور و مشتمل بر طلب بجانب عبدالکیم
 خان فرستاد نزدیک خودش بخواند عبدالکیم خان با وجود تسلط کمال و استقلال
 تمام بر بگذر عدم انتساق کارخانه در کار خویش عاری داشت بجز طلب قطب شاه
 جمشید خان را به نیابت خود و بریجا یو برگذاشته عازم حیدرآباد شدند چون براس
 ملازمت قطب شاه رسید قطب شاه او را تلطفات و لوازشات و لجوی نهاده
 به ارشاد مفید و سوا عطف و پذیراوارا بهنای گریه و فرموده که فدویان که دولت
 خواه و ملک پرور و دکان فدویت ابتباه را لازم است که بیکنامی دنیا و سرخرومی
 عقبارا در ادای لوازم جان سپاری و تقدیم و مراسم شاری منحصر دانسته بکلی بهمت معهود
 آن دارند که دولت خانه ولی نعمت خود بار و نفع و پهای خویش بحال و قرار ماند و تعصب و
 تشد و برادری و نفاق و اختلاف خانگی که با هم داشته باشند یکسو و بر طرف ساخته چه کل
 البجه و در آن مبدول دارند که غنیم و بدخواهان بیرونی دست تسلط بران نیافته غایب
 و خامه مانند و الا کرسود و بهبود خود را منظور داشته از عداوت و نفاق خانگی در نگذرند
 و تعصب برادری و تباغض هم چینی برقرار داشته در ستیز و جدال یکدیگر کوشند

وز تلاش رونق بخشی کار او بوده بغرض باریابان حضور عالمگیر رسانید که عبدالکریم
 امیدوار حضور جرایم و تفصیلات خود بوده و متحد میرا همی از خط همی پیو اجماعی گردد و پیو
 که اورا از پیو و دنیا و ستا صل ساز و با و شاه را آیین معروف نشان منطبع و خوش آینه
 افتاد و بر پیشکاری و حکومت او خیلی رضا مند شد اما در کفیان و پها در خان باین
 راضی نمی بود و در غزل و استیصالش منطوق نمیداشتند و همی باین فترات که عبارت
 از ایام حکومت عبدالکریم خان است که شری ولایت بتصرف منغل فیت سیوا و منغل
 رفت حصار احسن آباد بنابر پنج شانزدهم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و هشت
 بتصرف منغل رفت و بدو و از دهم جمادی الاخر سال مذکور قلعہ شاه درک هم بتصرف
 رفت و در عجب انسال نواب پها در خان بنا بر طلب حضور روانه دہلی شد بعد فتن
 پها در خان بدہلی بضع داری دکن و اتهام هم تسخیر ولایت عا دلشاهی مستقل شد
 بیان عظم خور و ن بر تنها می سلطنت خانه و تدبیر نظام
 آن نمودن و التجا بردن پیش تاناشاه و طلبیدن تاناشاه
 عبدالکریم خان را

سیدی سعید خان و اما دو جوهر صلابت کان که بعد او قائم مقام او گشته و تعلق
 اورنی و ولایت تابعه آن بکمرانی مستقل بود کوس کامرانی می نوشت بعد از
 ظهور این تباہی عذوشت این خرابی و سلطنت خانه ولی نعمت خویش و تسلط
 افغانان و مجبور می و بی اختیار می و ارث ملک سلطان سکند چون حکمران بود
 و دو و تیمار این دولت خانه می کشید اخرا پاس نمک خوری و جہد فدویت
 دولت خواهی اورا ایران کشید که درین حالت بر شور و شس سکوت و کلامه کی
 حرام داشت و تقاعد و تباہی درین اوان بر آشوب سر مره نمک حرامی مدایت
 بناچار خود را از گنج خمول تعطیل و بر تکاری تعرضه نمیزد و چاره پرواری کشید و کرسی

لرديدند اسلام خان در آن روز با پسر بر فیل سوار بود و قضا را فیل در عین جنگامه و
 آشوب برم کرده از اطاعت پیلان برآمده بطرف لشکر عبدالکریم اش رسانید
 لشکریان عبدالکریم همچو نموده قبل را در میان گرفتند و ریسان عماري را بریده بزرگان
 آوردند اسلام خان را با پسرش قتل نمودند فتح و ظفردان روز نصیب عبدالکریم شد
 و این اسلام خان از جانب سلطان روم مدتی بکوست بصره پیام داشت آخر بفتح
 حوادث و صنعت طالع روزگار ما موافق او را از عربستان کشیده بهندوستان
 انداخت عالمگیر با غراز و توفیرش پناه داده بمنصب شش هزاری سر بلند و مختار
 فرموده بود و درین مهم بنایند و موافقت بهادران با مورگشته بالشکر مغل بدکن
 آمده بود و عرض بر همین کار خانه عادل شاهید بدرجه قصوی رسید جنگ و بیکار و خویر
 و بی اتفاقی و ناسازمی ایمان دارگان این دولت نمانه باین قدر و غنیمت قوی منجبه
 زورمند و قرب جوار طرح اقامت انداخته و در قاپوچی مترصد و منتظر و سوا می نشست
 اما سر روز در فتنه انگیزی و شرارت پیمای هر روز قدمش بیشتر و این جنگام شور
 انجام که از هر طرف بلوای فتن و شور شهابیرین سلطنت خانه سر برآورده بود
 همین فرصت و وقت کار دیده بفرانغ خاطر در تاخت ولایت و تصرف ملک
 بادشاهی کوشیده پنج کوتاهی نمیکرد و هر محل و پرگنه بی منازع می یافت بقبض
 آورده متصرف میشد حسین خان بیانه را که حراست ملک و حفظ سرحد متعین بود
 در امر نگاشت پرگنات و محلات اشتهام میداشت بعد رو و ناگرفت نموده
 اسیزش ساخت اگر چه پیاد و رخا رعایت و گنبدان منظور داشته عدم تسلط عبدالکریم
 می خواست لیکن دلیر خان که از امر اسعه دهلی بود جا بنداری عبدالکریم می نمود
 و استقلال او را باعث تعویب و تمکن قوم خویش دانسته سر او علانیاً در اسنکام
 کار او می کوشید موافق خواست مطلوب او سر انجام تمام می نمود و شب و روز

و سرداران ریزه و دیگر در معرض مذلت و خواری و مسکنت و لاچارگی درآمده ملکات
 و محلیات می کشیدند پس بعد از مدتی و شترزده خان نیز بنجیده خاطر بود و فرموده دل
 نهال کنش می پرورد و فرموده و فرمایا بین ما سازمی و ناچاقی بوقوع می پیوست تا آنکه
 در شانزدوم محرم در محالی محرکه بحسب اتفاق در میان مردم شترزده خان و عبدالکریم خان
 جنگی عظیم واقع شد بسیار کسان از طرفین از افغانان و کهنیان مقتول و مجروح
 گشتند پس بعد از شرف و کارسائور در همین جنگ کشته شدند شترزده خان بانو
 بهادر خان رابطه صلح و سازش در میان آورد و نسبت دوستی درست نموده در
 اصلاح این فساد چاره از دست بست و یکبار به خرج شد و دید که لشکر از دست
 می رود پیش بهادر خان رفت و جوانان ضد لاپور ملاقات گرفت و اب یا غار و قویر
 بلخی نمود و بحسن سلوک و مدارات عظیم دلجویی کرد و پسند بانگلف و تمیتی که در آن
 برو می کشیده بود با یا تزرده هزار روپیه نقد پوی از رانی نمود و از عبدالکریم خان این
 زیادتی و بی اعتدالی را پسندند شسته بخیر نمود و قرار داد که عبدالکریم خان از جلوی
 و مختاری بیجا پور دست برداشته اختیار و حکمرانی این سلطنت خانه را بدیگرنیا
 گذشته خود بر طریق سابق همچو دیگر امر بوده باشد عبدالکریم خان را نمی پسندید
 و دست از اختیار نمی برداشت بنا بر این صورت مصاصیج وجه جلوه گر نمی شد
 آخر نمایان نواب بهادر خان و نواب عبدالکریم خان صحبتی صمیمی غلط و شدید
 پیش آمدن گرفت تا آنکه بست و هشتم ربیع الاول فوجی بسیر کردی قطب الدین خان
 خوشنکی که از عمده کمان و بلی بود و اسلام خان روحی که از عیان بستان بود در
 ولایت عادی شاه سر داده فوج مذکور قریب شهر رسیده گهی می بستند عبدالکریم
 خان این شوخی منحل نیامده برآه برآه داشت از شهر میرا آمدند و یک علی آباد را
 فتنه دست داد جنگ عظیم بوقوع پیوست بسیاری مردم از طرفین کشته و زخمی

بستان

هشتم

بروش گران تر از قات افتاده در خف و حر است خود در آمده خیر خویش و قوم خود دیگر را گرد خود بار نهاده و در دربار هتاهم و احتیاط این امر بیشتر نمود و بنحای طریقت که دکنیا اکتفا بر همین قتل خضر خان نخواهند البته قدم بیشتر در دایمی تدبیر خواهند گذاشت اگر در استخلاص خواص خان کمر نیز غریمت بدای بجانب آورده او را از بند برارند کار این مشکل تر و صعب خواهد گردید چه چاره باید نمودند و یگان مفسد و شیران معاند با اتفاق گفته زنده ماندن خواص خان فساد دارد و تدبیر دیگر این بهتر نیست که او را بقتل رسانند عبدالکریم این را موافق راسه و صلیحت خویش دیده فی الفور قاصد روانه کرد و بخواهد الدار بیکایور بتاکید نگارش نمود که بلا توقف خواص خان را بقتل آر حواله بر طبق حکمش هم در حبش بقتل رسانید و لاش او را روانه بیجا پو نمود و تباریح بستم و یقعه روز چهارشنبه سنه هزار و هشتاد و شش جنازه اش به بیجا پور رسید و بر قبه پدرش مدفون گردید و می گفتند که هشتم روز از قتل او خضر خان از دست شیخ منہاج دیشتم و یقعه شده بود و بیست و ششم شهره کورمال خان همشیره زاده خضر خان مقتول استغیت بدگاه آمد و بغیره بجه محاکمه بقصد اخذ الثار بر شیخ منہاج سوار شد و هشتم و بجه نواب عبدالکریم خان خود هم نخست انتقام بر شیخ منہاج قصد نموده از شهر برآمدند

بیان نفاق و ختلافی پیدا شدن میان عبدالکریم و دیگر نوکران بادشاهی ولی اسلوبی کار با *

بعد از آنکه نواب عبدالکریم خان بر منصب وزارت و حکومت مستقل شد و در استقلال خویش در آمده بکلی همت بر تربیت افغانان برکاست خویش و قوم خود را پیش آورده پرگنات سیر حاصل و محال عمده در اقطاع و جاگیرت و عهد با از ایشان استزاع نمودن آغاز نهاد و با بکلی دوازده هزار افغانان پیش او جمع آمدند و کهنای

وقتیکه او را دفع سازیم دیگر کسی که حرف همسر و مقابل باشد نماند پیش نهاد هست من
این چنین است صلح و صواب بدشمارا در آن حیثیت یاران بهدم و مصاحبان بهمقدم
تمام متفق اللفظ و المعنی نداد بر آوردند مصرع هر مصاحبتی که بخاطر اثر رسد مضمی
و مقبول با همه خواهد بود هر جا که قدم نهادند سر را بران نهادند پس بر این اقرار داد
منتظر فرصت نمودند و وقت می جستند.

در بیان کشتن شیخ منجهان خضر خان را و قتل نمودن عبد الکریم
خواص نجان را متعاقب

خضر خان چون دید که نامور و کنینان یعنی شیخ منجهان با خویش و قبیله رجوع با و نمود
با و پیوست استقامت و لها و االیف قلوب ضرورت است اقرب ضیافت او نمود
ترتیب و مواد شایان داده فتح جنگ خان را بدعوت فرستاد منجهان چون در تلاش
فرصت بود که صد جوان چیده و کاراز موده مسلح همراه گرفته روان شد چون نزد ایدر
خضر خان رسید خضر خان براس استقبالش از درون خمیه چندم پیش آمد بر اسه مصاحبت
دست دراز نمود منجهان شیر قوت پیل مدت در عین مصاحبت هر دو دست خضر خان
را بیکدست محکم بغیر شده بدست دیگر گشاد خون خوار و شکست انجهان را ساند که بدو
و اسعاش با التمام بیرون افتاد و ز ففایش نیز تیغ ها کشیده با افغانان در جنگ
قویب مدد کس در آن معرکه برابر خضر خان در میان خاک و خون غلطیدند باقی از
چپ و راست هوش باخته بر میزد و لشکرش که شش هزار افغانان بودند
سر و پا کشته خستر شدند و عبد المجید خان که اقربا اقارب عبد الکریم بودند نیز از این
اشوب خان با خود را پدر کشیده و شتر سوار را خبر قتل خضر خان بسوی عبد الکریم
دوانید عبد الکریم خان چون ازین واقعه جا نگاه و حادثه هوش را با خبر یافت
با چشم پر غم از سر دربار برخواستند و درون حرم سر آمد و در آتم نشست باز این غم

و چاکران بادشاهی همسیدل و مشکوب گردیده در جاسے خودها معطل نشسته و تدبیرهای
 کردند مدت پیشوای و صاحب اختیار می خواص خان در سلطنت سکندر مدت سه سال
 بود در این مدت هم بسبب فراغت شعاری و ناتوانی کاری خواص خان کار سلطنت خانه
 بادشاهی بایها و رونق نبود حبیب سلطان اهل به خواص خان در امور مالی و ملکی دخل
 داشت و در تدبیر انتظام دولت اختیار کلی عمل می نمود هر چند در کیاست و فطانت
 دست و دشت زنی عامل بود اما آخرین بود که شان این طبقه بن مافضات العقل
 والدین وارد است اکثر لوکران بادشاهی و مردم قدیمی از کار و بار زمامه بیدل گشته
 بودند و بسا بار انصیب نفع و فایده شده بود خواص خان بحال ایشان پر دخته بیانشی نام

بیل دشت

بیان برای بند و بست ملک برآمدن خضر خان ملای
 شدن شیخ منهج در راه باو

خضر خان با فوج و استعداد براسے بند و بست قلاع و ملک از شهر بیرون آمد نخست قلعه
 شاه درک رسید جای استوار و حصن متین دیده از مردم قدیم خالی نموده بمحمدان خویش
 پیروده ناموس و عیال احوال هم جناس خویش و را بجای گذشته بخاطر چه می پیشتر روان
 شد و بقصد بلگانون راه پیمان گشت ما بین ساکنان و کهنه بیری شیخ منهج چند س
 و کهنی که از جگر سوختگان این معامله بود باو ملحق شد و تدارک قتل خواص خان در
 مرکز داشت بار غیقان و م ساره محران هم را زمانی الضمیر خویش و میان نهاد که
 افغانان آنچه معامله نمود هویدا است اکنون مادر او سیله از میان رفت تا کام و زائر
 گشته ایم و افغانان سر بشورش برافروخته اند و از غرور بدستی بر بر آمده اند شاید
 فردا بجال سر بالا نمودن نخواهد شد امروز بیانه حیات بسر بر آمده انکاریم و از سر جان
 و خاندان گذاریم این خضر بیخی را از میان برداریم چون او از میان برداشته شود

ملاقات نواب از حصار پنجاب پور برآمده بود و خواجه محمد امین و شاه دو چار شد و صحیفه نواب رسانید
خواص خان از خوانده از شاه پور گذشت بچند روز بر لب بنموده رسید بنیم شعبان با نواب
ملاقات نمود و بعد از درستی جواب و سوال صوت پذیری مطالب محبت کرد و بیستم شعبان در آن

شهر گردید
بیان گرفت نواب عبدالکریم خواص خان و حبیب نوح و ابی و مادر بکا پور
نواب عبدالکریم بهلوان خان چون سر لشکر و صاحب فوج بود شوکت و اہبت مزید داشت از اطاعت
خواص خان سر باز زده مدام در مقام خلاف و عناد می بود و برای قطار جاگیرت نزع
و فحمت و پیش داشت و در عهد و برانداختن خواص خان بود و بدبیرامی اندیشید الحال
چون خواص خان از سبب تباط و اخلاص نواب بہادر خان توسل و حاجت او پشت کرمی
حاصل گشت بود و نیز در پی اہتمام عبدالکریم سرگرم شد چاره جوی میکرد و رفتہ رفتہ آتش عناد و
نفات سر بالا کشید عبدالکریم اگر چه بیاطن بادی بود و فکر ہتھیار نشن مضمون داشت اما براسی
خاطر اہل محبت و اخلاص لباسی ہم ہزار داشت تا آنکہ معاملات یگانگی و پیش آوردہ روزی خواص خان
را بضمیمت طلبید خواص خان غافل از نیز بگمانی روزگار گذار بر قول انجم سواطن عمل نکرد و بیخ
سویح و بیخ بنہ سلا و سواس بہکان عبدالکریم از عبدالکریم فوج را بہمان نمودہ مستعد و
داشتہ بود و در بازار نیز مردم چیدہ و کاراز ما بجا مخفی کردہ بود و بجز آمدن خواص خان گرفت
کردہ بعبید در آوردہ و بقلعہ بنجا پور فرستادہ چون شوکت و استعداد عبدالکریم بیشتر بود از مردم
خواص خان هیچ کاری نشد و دوم روز کہ چارم رمضان بود عبدالکریم داخل قلعہ شدہ و حکم رانی
مستقل گردید و اہتمام معاملات سکندر شاہ بدست خویش آوردہ و افغانان و منتہبان خود پیش
آورده توت تمام بخشیدن گرفت و بہکینان و دیگر گسان را کہ بتوسل خواص خان بودہا مستعد
یکہ یک از کار با بر آوردہ از شہر خارج نمودن گرفت و خضر خان مستعد علیہ را امام خویش ساختہ و
تمام استعداد فوج برای بندوبست ملک روانہ نمود این معنی موجب شورش و خلل عظیم گردید و کینہ

شهادت و شش حصار پیونده و محلات اطراف تبریز آورد و خاطر جمع شد و شبها و جناس ضرورت
 یازده و بیست هزار هیون از لشکر بیادری خان خرید کنایند و دیگر آنکه آنچه مطلوبات او بود چون همه
 ساخته و پرداخته شد باز بر سر بدرگی خود آمده سعید خان را گفت بهادران کیست و چه چیز
 که همچو منی میبرفت او صلح نمایم و در سنگی مطهر خورشید توصل و توسط او جویم مگر او اگر چنین
 خیال داشته باشد خیال خام است گو که این چنین توخت از من ندارد و سعید خان ازین رو با بازی
 اش حیران و مبهوت ماند و با چار و ایس آن نواب بهادر خان چون حیل و بازی و دغا سازی رویت
 آمده سوخته کباب شد و بتدارک درآمد و اندک که در گذرگاه پادشاه ازین معامله خلعت بابد خود
 مواخذه تقصیر ذمادانی خواهد گرفت اکنون صلح همان است که بهر صورت یا خواص خان ملاقات

نموده قرار هم پیدا ساخته کاری پیش بر دو جای خود بحال دارد *

در بیان ملاقات خواص خان با نواب و رخا و صلوات بدری

همان لحظه شام آورد که نخستین روز با ملاقات نگرده بودند و بوده بود طلبید و مقدمات
 صلح خواص خان پیش آورد و شام را وقت یافته سرکشی و تمرد می افغانان و ارا و خویش
 و تهمی حال نماید و ده خاطر نشان نواب بهادر خان ساخته قرار داد که وکیل خضر خان را که در
 ره و بدل خید روز در لشکر نواب مانده بود و اخرج کرده روند و بطرف رسولان افغانان و
 عا ایلانینان مطلق متوجه نشود و نیز نسبت و خضر خواص خان با نواب قرار داد و چون شام
 بعد از حصول این مقدمات مراجعت کرد و کیفیت تمام معلوم خواص خان نمود و خواص
 که از نابار یافتن شام او و ملتومی ماندن مقدمات مطلوبه اندیش مند گردید و مضطرب
 الحال شده بود و سرور الحال گشته بشادمانی تمام و در تهیه اسباب ملاقات شد و خطی بر نواب
 فرستاده استدعای تشریف برکنار جوئی بنور که قرار ملاقات در آنجا بود که نواب بحال
 ازیر کانون برآمده راه پیمایند و حاجه محمد امین را پیشتر از خود برای اطلاع روانه نمود و خواص
 پیش از رسیدن خواجه محمد امین در روز شنبه هم چوب سینه هزار و ششصد

نشان خواص خان نمودند که حکیم شمس میرزا قزاقیت و خوشی با جعفر خان پیدا کرد که بر این منتهی
 وقوف یابند البته با فغان خبر خواهد شد کار بر هم خواهد گردید ان مغرول العقل سقیم لئیس این امر را
 تحقیق نرسانیده فریشتان خورد و میرزا قزاق نیز هیچ حکیم شمس مغرول لعل ساخت پاسی شام را و
 را در میان آور و بر اس تعین و تقرر ملاقات و دبیر بنیه و استیصال افغان نزد نواب بهادر
 فرستاد نواب سر انقلاب و ملون فرج خواص خان واقف شده از حکیم شمس با شام را و را و لغات
 بسیار و فرق آسمان و زمین یافته بوی شام او ملنقت نشد و کوش گرفته او نکرد

بیان دعا و ادون سیوا نواب بجا در خان را *

تقدار در بهمان ایام سیوا جی لشکر است به تسخیر پنج محل فرستاده خود و نیز بعد از چند روز بهمان
 طرف رفته معامله پیوند و را محاصره نمود و بخاطر رسانید که مبادا بهادر فرصت یافته از نظر
 در ولایت خود حرکتی کند قباحت با خواهد شد پس بر سر حلیه سازی و رویا به بازی آمده بهادر خان
 سازش شروع کرد و گفتگوی صلح و میان آورد که اگر فرمان عفو و قصیر و رحمت و شکست
 قلم و دکن و منصب پسر خود بدستور سابق از بادشاه می طلبد قللع با و شاهی که تازه تسخیر
 شده ام مع قلع پاس که در زمان میرزا راجه در صلح داده بودم تقویض بندگان درگاه
 نموده و پسر خود را بجلالمت فرستاده قلاوه اطاعت و بندگی و گردن بندگان خویش خوار
 انداخته بهادر خان چون دید که آرزوی خواسته دست بستی ترد و پیشتر قبول نموده بود
 در خواست سیوا از حضور بند و بست نموده فرمان بادشاه طلبید و درین نوبت در جلدوی
 این خدمت کم به سیوا نشان و مکار روزگار و دام آورده از خود ساخته بادشاه بهادر خان
 پیش از پیش فرستاده خود نشسته بر بادتی منصب اضافه خطاب غریب کاکا شمش
 سرور فرمود و بهادر خان و سید خان را که غلام و مشد علیه خود بود و با فرمان و غلعت نزد
 او فرستاده سیوا جی درین مدت که آوازه صلح و سازش شهرت یافت از اندیشه ملک
 خویش طمانیت حاصل نموده بفرخ خاطر و تسخیران حصار کشید تا در پانزدهم صفر سنه
 ۱۰۸۰

باست و الا بنابر عقد موصلت بخشید و برهم تمیز و استیصال سیوا می شتی خود خواص خان نفیس
 نفیس متوجه شود و با و شاه عالم گیر شیکش هر ساله مضاف فرموده خطاب می سلطان کند و
 زرانی دارد و برای تنقیح این مطالب بجانبین چند بار خواجه محمد امین آمد و رفت نمود چون از
 هر دو جانب ارجاب قبول بسوگند و پیمان منعقد شد نواب بهادر خان عراض بدرگاه عالمگیر
 فرستاده و در حصول این مطالب و استغفار این مقاصد مساعی حسیله مند و اول شت چنانچه مطلب
 مرقومه صدر هم عزاجابت و قبول عالمگیر یافتند که معافی پیش کش هر ساله شرط با سیوا
 گردید خواص خان را خطاب نوازش خانی با خلعت های خامه مرمت گردید صورت در سنگی روز بروز
 رونما شد و امید بی آنا فانا و اتق میگردد و یک ناگاه بر طبق قول اخذ غفلت الدامید کار
 بر هم شد و از شقاوت مفدان غلغل انداز منصوبه درست نمود حکیم شمس از هم باشد
 بیان برهم زدن مفدان غلغل انداز منصوبه حکیم شمس
 چون بواسطت حکیم شمس و حسیل و صورت پذیر می بهات رو بکار شدند و چندی در سینه های مفدا
 حدیثه شعله برآورد و با خود اندیشیدند که چون این کارها بمعرفت حکیم شمس صورت پذیرد و در
 دوکان خود با برافتد و بازار عزت و خمت خویش گشادی برآورد پس در تدبیر برهم زدن این
 منصوبه دراعده میر باقر و حکیم بود بر غلغلانیدند و حکیم او را نزد نواب از جانب خویش معین داشت
 بواسطت او رسل رسایل میداشت و جواب سوال می نمود و در آن ابام برای بعضی مقدمات بشهر آمده
 بر غلغلانیدند و او را از ریب و ادب ربانی او شکایت می حکیم شمس خاطر نشان خواند خان گردند خواص خان
 کونا فطرت زرب مفدان خورده و پی تحقیق برده و دروغ بانه آنها را اصلاح دولت انکاشته
 از حکیم شمس کشیده خاطر شد میرا تر و از میان آورد و جواب و سوال بهات بهر پیل اولی توسط حکیم شمس
 بدینین چون خواص خان از مخالفت ناموافق افغانان و تقاضای سخت آنها برای طلب خوا
 شنگ آمد و بود و بجا می رسید که بواسطه نواب بهادر خان افغانان را از شوخی و سرکش باز دارد و
 آنها را مستاسل گرداند مفدان غلغلان دیگر برآورد و در فریب نماند و برآورد و خاطر

بنور و انامی هر پنجدهش بر یافته و بقوت مروی و مردانگی پشت و گیر شکسته غایب و خامس را زنی
 گردانیدند الحال که ضعیف و لا یعقل که دوست از دشمن نمی شناخت و نفع را از ضرر تمیز نمی داد و پشت
 نشین شد و کسی از و انامیان بجهت کار تجرید ویده روزگار که کار برونی دارد و قیام سلطنت
 نیز مانند اطلبان را روز بازار شد و اعیانه های فسرده شان و لباسها را آمده از سر نو تاز شد و در سل
 ماهی المرام درآمد و فی الحقیقه بشیت ایزدی چنین بود و اراوه فعال ملایمید و در انظم
 این دولت و انقطاع این سلسله جاری گشته بموجب فحوا می کریمه و کان اصرار الله صنفه
 بر تیر که از کار بر داران در صلاح بوقوع می انجامید خیر افساد بظهور نمی پیوست و بهادری
 با شرف سیادت تفصیل فرست و کیاست جامع دشت و از بعد کان و روشناسان و گاه
 عالمگیری بود و عالمگیر بادشاه در وقتیکه میرزا راجه را از دکن بحضور طلبیدند و از خطاب بجهت
 سر بلند نموده بر فلاح داری دکن تعیین کرده روانه فرموده بود و الحال بر همین سلطنت خان
 عادل شاهیمه باین درجه رسیده تازه احکام عالمگیری در باب تسخیر طبرستان و بیجا پور بنام وی متواتر
 گرفت تا او حسب الامر از دولت آباد آمده بهادر که مشهور در بر سرگانان طمع اقامت انداخته
 در تردد و تلاش بهنام می نمودن گرفت و همچنین ملک بر خوردار که مردوز و فنون و فرستاده
 بحکم عالمگیر حاجب مقیم در نورس پور اقامت انداخته در فریقین مردم بیجا پور و بهادر
 و جدی نمود و خواص خان بهم مغل را بحکیم شمس الدین که مردود برین و کاروان و نجاته بود و جوع
 کرد و با استعجال دای صواب اندیش صلح و سازش باین مغل و عادل شاه قرار و بدها ملک
 سلطنت از استیاب نشان محفوظ و مامون ماند حکیم شمس الدین مالی و تسبیح گه قدم در وادی
 تدبیر نهاده و خواجه محمد ائین کشمیری را که خان سامان و مستند علیه نواب بهادر خان از خود ساخته با
 نواب رابطه دوستی و خلاص درست و تدبیر و کج میان نواب بهادر خان و خواص خان را بر تباطو
 اخلاص بر وجه رونق و اکمل ظهور آورد و با استدعای نواب و خواص خان میانی صلح بر این امور قرار گرفت
 که دره التاج سلطنت و شهر یاری شهر یاران و بیگم عرف بادشاه بی و خسر علی عادل شاه را با بیلی شهر داده

و غیر تا قلم گشته تمامی صحرای قلمزار و اسطی شده بود مردم کثیر از طرف مخالف مقتول و مجروح شدند و ازین
طرف نیز چندی بقیه ماندند شاه محمد شاکر و ملا عثمان و ملا منصور که از ایمان بودند بکار آمدند با وجود
قلهت جمعیت خود و کثرت و انبوهی مخالف از جاشنگگاه تا شیانگگاه با در معرکه استوار نموده تیغ
بازی و شمشیر اندازی میکرد و شب با نگاه لشکر شیوا یا مشغول شد عبد الکریم چون دید که دشمنان از مقابل او
بر تاخت و سپاه خویش اکثر مقتول و بیشتر مجروح شد از کار باز نمانده بودند از آنجا به تیکوته معاوت
نمود چون از شهر مد تازمه بدو رسید و لشکر خاصه او را هم نوعی قوت حاصل آمد باز از تیکوته کوچ نموده
بر روی غنیمت رفت سیوا جمعی از شعیبدین واقعه جنگ فتح یابی بهلول خان خون جگر خورد و مانگشت
حسرت گزید و به سمر داران خویش ملائت یافت و نمود و سمر زدنش با کرد که چرا از چهار طرف قبل
نگردید و بعد از آنکه لشکر او مقتول و مجروح شده با اندک مردم راه تیکوته گرفت چرا شما با
چنین کثرت که بودید تا قباله کرده باز بجنگ نمی پوستند و در میان گرفته ایستادن نکردید بلکه
ازین حوش و عتاب و غضبه چند کس مجروح و زخمی از لشکر او نیم جان بارگشته بودند در خانه
و پیران انگنده زنده آتش زد که فتح خود باخته منهدم گشتند ملک الشعرا ایمان نصرته در تازی میسکند
که بزبان بنی منطوبه پرداخته است که بجنگ امران مشهور گشته است و او تهور و شجاعت عبد الکریم
بهلول خان و سخاوت و فصاحت و بلاغت خویش بخان داد و است که سخن و امانت صاف کش
و منتر شناسان معانی اندیش گوهرهای تحسین لایق فرین بیان شایسته کنند

بیان نیای صالح نهادن خواص خان مایلین ساطعت حکیم شمس
آن تیمور را که پسر شاه عالم گیر در آرد و یی تسخیر دکن همیشه و یک هوس می خندد و کلاک و مرآت
کشی با نمودن جمهرای آورده و درین باب بر بنجای او ان برده جا کنی با می کشیدند اما اینکه
چند نفر از او با و چندین سرداران و سیرانیکار شدند لیکن بهت بمطلوب نمی یافتند از برگرد
آنگاه در نیای سلاطین بلند اختر و او که عدل گستر بودند که با ستغفار و عقاود و زرای صفا
رای و امرای شجاعت استقامت کمرانی و جهانبانی نمودند و هرگاه غنیمی می قوی متوجه ایشان میشد

بستان

هشتم

وزام اختیار بدست نوا موزان نا تجربه کار افتاد و دست چرخ خواهد که بر هم کند سلطنت بدو و بد
 اختیار می بنای تجربه و انقضای از راه گذر خور و سالی را و شاه و صاحب اختیار می کم حوصله گان
 و در ارکان سلطنت تخیل و ترس زلال افتاد و شیرازه انتظام و سلسله جنگی تمام از هم پاشید و قابو
 جو پان طراف و جوانب که دندان طمع را همواره بر سنگ فسانه حرص تیز کرده و دیکین فرصت گشته
 بود و بی شکام برآمد و تقصود رسید از هر جانب شود و فتن سر بر آورد و اول ز بهمه عقد و انجلی سید و اجماعی
 که در او اخیر ایام علی عادل شاه قوتی و شوکتی بهم رسانیده و بعضی کاهنا و قلیجات با و شاهی نیز
 بر بعضی ولایت مغل تا بعضی تصرف گشته است و قلابی پیدا نموده بود و اکنون چون معلوم نمود که اگر
 سلطنت اعیان مملکت که قیام بنیان با و شاه است و بهیچیکس مدبر و راسی صاحب ایشان
 بود و ادعای قوی پنجه را به قوت داس ازین و زور ستمی بنین شکسته پشت گردانیده از سر حد
 ولایت بدر می نمود و پیچ یک اکنون نه ماندا و کمین گاه برجسته شترارت انگیزی و فتنه با خیزی افغان
 نهاد و تخت قلعه ساله را به یکد و حمله و ساخت هشام بدست آورده و دست و ششم و یقعد حال
 جلوس کند شاه شکر شربت یکد تسخیر ولایت عادل شاه هر جانب و اندک و بعد از چند روز خود نیز
 به قلعه ملک گیری برآمد.

بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را بر سید و اولاد و ارفع شد
 جنگ امران

خواص خان در حد اطوعای نایره شور شل و در آمد و عبد الکریم بهلول خان دایر دفع او نام زد کرد که تا
 نزدیک بناله قدیم منصرف نیامد خطراتیام فرموده راه ترو و بر مردم سید و انگاسا و عبد الکریم چون فرستاد
 امرانی رسید لشکر سید و ده پانزده هزار سوار و جزایر و کفار با سر و سامان بسیار بر عبد الکریم تاخته از
 چپا طرف قتل نمودند و پر کار و در لشکر را احاطه کردند و از تیر و تفنگان بان توبه جنگند
 عبد الکریم مرکز و در ثابت قدم بوده و در آن معرکه با برجا مانده و انجنان و ادعلاست و شجاعت
 داد و دین و شمشیر را کار و کرد که اگر دشمن خورشید تیر بر تاب و در تمامی سر بر دلا شهاب شمشیر شده بود

بستان

هشتم

بستان هشتم در میان سلطان سکندر ابن سلطان علی عادل شاه انقتم طبقه عادل شاهیه

خواص خان محبوب قرار داد عبدالمحمد شاهزاده سکندر را که از مدارج عمرش سال پنجم آغاز شده بود
روز وفاتش بادشاه در طاس ششمین و هفتم شعبان سنه یک هزار و هشتاد و سه بر تخت سلطنت بیجاپور
نشاند و پسرشاهی بر سر او نشست قطعه زمینی شاه سکندر به فضل خدا * خداوند و همدم و پسر شده
همای جمایون بر وسعید * فرید جهان سایه گستر شده * برادر بزرگشاهی جویش شاه * صدای گم
از فلک بر شده * چنین گفت سال جلوسش اولیس * جهانگیر سلطان سکندر شده * خواص
ز نام کار و بار سلطنت بدست اختیار خود آورده کامروای متعلق شد روز و یکم عبدالمحمد محبوب عهد
فراری که سابق شده بود به خواص خان پیغام فرستاد که برو فای عمل نمایند چون مدار کار و بار و نیاد
همه روز به مکر و خلاف عهد و الوعدست خواص خان از آن همه قول و قرار سوگند و پیمان برگزیده جواب داد
که بادشاه طفل است دادن قلع بادشاهی از من چگونه خواهد شد باری یکد و سال صبر را کار فرماید
عبدالمحمد آرزو خاطر گشت و دیگر روز خواص خان بجای عبدالمحمد آمده و لاسا و استمالت فراوان نمود
اما بخیمگی خاطر عبدالمحمد از لاسا طاهری خواص خان مندرفع شد چند مدت در خانه سکونت ورزیده و
ماند و اگر چه هم در تدبیر مصالح کار خویش کوشید مگر بی بران ترتیب نگشت از این معنی بارگران بر خاک
بار کشل فتاده از کار پروانه سلطنت خانه نوعمند و ناخبر به کار بودند حرکات و عمل با که توقع
می پیوستند در نظر بخیریه آمو دشمنی نمیداشت و پسند خاطرش نمی آمد این علاوه بار خاطرش
بشد و غم سلطنت خانه دلی بخت می خورد و شب و روز درین فکر جاگذازمی بود آخر تابینا ورده
فامت از خانه بدر کشیده بیرون رفت **مصرع** نادیده شود آنچه پسندیده نبود * آری اراده آبی
در حواس خدایه بر هم زده کی و بر هم خوردگی سلطنت خانه متعلق شده بود بر طبق قول مشهور ادا لاراد
سبباً سبباً اول سبب تباهی این دولت خانه همین شد که همچو وزیر کار دان که ستون دولت
ورکن سلطنت خانه هم بادشاه را و هم دیگران را متیقن بود و استغفار ازین کار حسته خود را برکنار کشید

بستان

هفتم

دین علی کرد و ملن بر بنان تاریخیات علی عادل شاه در اولین سال جلوس خود
 بنای حقیقی محل نمود و در سنه هزار و شصت مسجد بنا نمود و در سنه هزار و شصت و نه
 علی محل بنا فرمود و در همین سال حجاب و ربیسی ملا احمد فتح شد و در سنه هزار و هفتاد
 و یک قلعه پناک از قبضه سیوا بدرا آورد و در همین سال قلعه پرتکه در تصرف مغل
 رفت و نیز در همین سال بڑی صاحبہ والدہ بادشاہ مغرم حج روانه مجاز گردید و در
 سنه هزار و هفتاد و دو قلعه رایچور و ادونی و محمد نور کند نول و غیره با ولایت
 تابعه خود از شکست فوت سیدی جواہر صلابت خان در تصرف خاص بادشاهی درآمد
 و هم درین سال عرش محل را بنا فرموده و در سنه هزار و هفتاد و سه سکه پیٹ
 بنانها و هم درین سال شانہروی بادشاہ بی بی یافت و نیز در این سال بادشاہ
 برای تنبیه و تادیب راجہ ملہار برآمدند و در سنه هزار و هفتاد و چهار خود بدولت از ہم
 ملہار بدار السلطنت بلده بجا پور سعاد و دست فرمود و در سنه هزار و هفتاد و پنج شاہنہر
 حسین ولایت یافت و در همین سال عبدالرحیم بھول خان فوت شد و در سنه
 هزار و هفتاد و نه مسیت و پنجم ربیع الثانی شانہزادہ سکندر توله شد و در
 سنه هزار و هشتاد و خلاص خان وفات یافت و در سنه هزار و
 ہشتاد یک ابراہیم خان فوت شد * * *

تمام شد بستان ہفتم
 و شروع شد
 بستان ہشتم

دریا و وارگد اشته شب در میان خود را بچشمور رسانید و نزد پادشاه ملازم و مقیم ماند و خوا
خان را بطریق معناد و بامروم خود اندرون منع می کرد که مردم همراهی بیرون نگذاشته
تنها بپاید میان خواص خان و آواز روگی پیدا شد که مظفر خان ملک منور را نزد عبدالحمید
فرستاد شکایت ناسازی و مخالفت خواص خان الظهار نمود و عبدالحمید به مظفر خان پیغام
فرستاد که خواص خان وزیر حکومت است و پدرش درین خدمت جان خود نثار
کرده است الحال هر چه خواص خان خواهد کرد ما و شما و زیرانیم تابع امر و حکم او بود
باشم و هر چه او فرماید بدان عمل باید کرد و آخر مظفر خان را و لشکرش را از یاد و وار بر آوردند
و میرزا یوسف خان از ابتدای مرض پادشاه تا نفس آخرین یک نفس از خدمت
جدا نشد و بهر طریق موافقت خواص خان و رزیده خیراهی او می اندیشید و پانزده
روز قبل از وفات پادشاه را بی هوشی طاری گشته بود و درین مدت میرزا یوسف خان
معاملات را با هوشی و دانا فی بخواص خان رجوع می نمود و بحکم رضای او کار میکرد
چون وقت رحلت پادشاه رسید خواص خان بصلاح و تدبیر میرزا یوسف خان
ضبط و ربط محلات پادشاهی و بند و بست دربار و حصار درونی نموده و در طاس
پنجم روز یکشنبه تاریخ سنه دهم شعبان سنه یک هزار و هشتاد و سه سلطان عادل شاه
تخت انابوت را بر تخت خلافت و سلطنت برگزیده قاضی نور الله و شاه ابراهیم و علی محب
و میر نعمت الله و ملک مسعود و ملک اکبر و میر و میر علی رضا و غیره و فضلا به تجوید و تکفین
پادشاه پرداخته در شاه پیٹ در گنبدی که خودش بنا گذاشته بود و نیم کاله مانده دفن
نمودند مدت عمرش سی و پنج سال و ایام سلطنت رانی شانزده سال و هفت ماه قطعه
تاریخ وفاتش گفته اند قطعه پادشاه دین پناه خضر عادل علی به تخت نشین
خنان گشت ز تخت جهان به جان و دل مومنان را آتش بخرش بسوخت به در
دین مردوزن شعله صف شد زبان به سال وفاتش گفت ز الهام عینیب پادشاه

بهر آنست که شاه بخشود من شهزاده را بر سر خلافت اجلاس فرموده زمام عمل و عقد مهات را بدست آورده خویش و را آورده محافظت بادشاهی یکنفید ما بعد از کسی را بحال منازعت و مخالفت با شاهمانند عبدالمحمد توافع و عذرخواهی در گذراندید قبول نکرد و بیعت را و نیکو خان دیگر عبدالمحمد را بوجو مات خاطر نشان نمودند که باو شاه می خواهند شاهزاده را بشا سپرده بخشود خود شاز استقل گردانند و غده را بخاطر راه نهند و خود را ازین کار آید و گرنه معالجه بهم خواهد خورد و کسی را بحال نخواهد گذاشت عبدالمحمد اصلاً جرات نکرد و در ضمنی بان نشاندین معنی بر خاطر اشرف بسیار گران آمد لکن چون بحال خود در مانده بودند عیال نتوانستند کرد کار با عبدالمحمد چون اقبالش پشت داده بود دستاره بخشش او بهبوط آورده کار با بر خلافت مصلحت می نمود و خود بخود قرار داد که خواص خان شاهزاده را بر تخت اجلاس داده در و از خلافت به کار وائی پردازد و خود را قلعه شاه در کدگلگره و سکر داده بر کدگلگره منزل باز دارد و عبدالمکریم بیلول خان را که مرج در تصرف او بود قلعه پناهنده سپرده بر کدگلگره سیواحی برگمارد و مظفر خان را بطرف بدختر بکشد و بدختر را در حکیم خواص خان بوده هر چه فرماید عمل نمایند خواص خان این معنی را عطیه غلجی و گشته قبول نمود و از هر دو جانب تمام غلاط و شداد بمیان آمدند و قرار نمودند که بعد از باد شاه بدوم روز و فارین وعده ظهور دارند رفته رفته مرض بادشاه به امتداد کشید و خواص اعضا جمعی از عمل حرکت باز ماندند هر کدام از بدبیر خود عاجز آمد و دیانت را بد چون داشت که عبدالمحمد جرات نمی کند ایوس شده برای پناه و امن خویش ساخت و سازش با خواص خان نمود و بدبیر حاجی با مظفر خان در آمیخت و در استخوان کار و سعی می نمود اما عبدالمحمد دیانت را و تلاش های او را بر هم زده نمی گذاشتند که مظفر خان گیرد خاطر نشان بادشاه نموده به بهانه تحویل ز قبولات بدبیر مظفر خان را از حضور بر آورده روانه بدختر ساختند و در این اثنا مرض بادشاه اندک عود نمود و بدبیر حاجی بیعت با بادشاه یاد دهنی کرده مظفر خان را از یاد و او پس طلبید و او را

و معالجات پرداختند حکیم شمس الدین خان و دیگر اطباء حکمت و طبابت مشغول شده
حدی و جهدی بکار بردند بادشاه بعد از سه چهار روز بهوش اصلی باز آمد اگر چه صحبت
نداشت و مرض روز بروز زیادتی داشت حکم رانی می نمود عبدالمحمد و خواص خان
آمد و شدند اشتد و دیگر حضوریان و مردم خدمت بر حکم طلب باریاب می شدند
و بر طریق سابق دیانت را و میان عبدالمحمد و بادشاه آمد و رفت میداشت کار بار
بطریق معمول قدیم و دوام جاری بود چون عبدالمحمد مستقل بود مجال چون و چرا
کسی را میسر نبود تا دم حیات بادشاه خللی در ارکان سلطنت راه نیافت دیانت را و
بطاهر و باطن با عبدالمحمد بر بوطه و دمیتران یوسف خان جانب خواص خوان
میداشت و وهرابی نپشت که با عبدالمحمد و دیانت را و مخالفت داشت برای
سلامت و نجات خود سعی بلیغ و در کار منظر خان میکرد چون بادشاه داشتند بودند
که خواص خان و منظر خان حوصله کامرانی و سلطنت رانی ندارند و عبدالمحمد و وارث
سال کار و بار سلطنت نموده واقف امور کلیه و جزئی شده بود و سیواچی بهیچ
و عبدالکریم بهلولخان و امرا و ارکان دیگر تابع و راعی و منقاد عبدالمحمد بودند این
همه امور منظور نظر داشته می خواستند که شاهزاده و لای باز را بدو سپرده محال
باوشاهی با اختیار او گذارند و تا که خود در قید حیات اند او را مستقل گردانند
لاکن عبدالمحمد خاطر رسانیده بود که در سلطنت خانه عادلشاهی هر که ابتدا بادشاه
به سلطنت بر میدارد و بر این کار اقدام می نماید به اندک زمان گشته شود و او را
نیز مانع آمده قسم داده بودند که اگر این کار اختیار کنی عشق بخیل نخواهم کرد و برگذر
این دو معنی عبدالمحمد خاطر بر این نمی آورد و روزی بادشاه با عبدالمحمد فرمود که میدهم
که مرا ازین مرض صحت امید نیست مغل نزد یک اند و سیوا دشمنی قابو طلب
کین است خداوند که بعد از من چه صورت رونما خواهد شد و چه منصوبه پیش خواهد آمد

دروازه ایزدایم پور که منتهی دروازه نام دارد و براند بر طبق فرمان پادشاهی مردم شهر
 جوق جوق با علم و تفریه ازان دروازه بگذشتند بتر از همه تفریه با جازه میزرا
 را از عقب تازیانه برآوردند و شاگردانش پیش پیش جازه میزرا گویان میرفتند
 جلوه و اثر دایم که با جازه میزرا بود از حد و شمار افزون و در پاسه روضه منوره حضرت
 شاه مرتضی قادی قدس سره و فتنش نمودند و غیر اینها بسیار هندی گویان دیگر
 بودند که اشعار آیدار آنها دران زمان مشهور و مقبول گشته و آنها در فارسی گوئی دران
 وقت مشهور بوده اند و قصاید غزاد اشعار فصاحت و بلاغت انتهای شان مشهور و
 مقبول گشته شاه ابوالهمانی و ملا عبدالرزاق رفعت ادیش و عبدالقادر و عبداللطیف
 و عبدالغنی و سوامی اینها شعری چند از اهل ایران و عجم نیز بوده اند.

در بیان سبب وفات سلطان علی عادل شاه ثانی
 بیشتر از علی عادل شاه بیباکی و بشارت میل تمام داشت و دران باب به افراط
 رسانیده بود و روزی دو اسب چار اسب خورده شب را جماع با فراط نموده
 از حرارت دو اسب ای سر و با تکلف و مبدم اشامیده بود و اول صبح که تایخ چهارم
 ربیع الاول بود به استقبال مظفر خان که از هم بدو فرار یافته معادوت نموده
 بود تا خدیجه پور سواری رفته در راه از هموازگی کرانی بدن بهر ساینده بسبب حرکت
 نمود چون به دولت خانه رسید در طاس ششم آن روز مفتوح شد و آن روز و کیش
 مطلق بی بی پوشش باید روز دوم اندکی به پوشش و حرکت آمد نیمه بدن بی حش شده
 بود عبدالمحمد و خواص خان از خانه و دان آمده پادشاه را دیدند و ملال آگین گشته
 به خانه رفتند و مظفر خان میرزا علی و محب خان و دهر باجی نپڑت و بیر هندی
 که تقرب تمام یافته رئیس خلوت سرای خاص شده بود ملازم خدمت پادشاه ماندند
 راه را و دروازه های زیاتی را بر چیده و ریچ را برای آمد و رفت گذاشته بودند و

و شهیدای کربلا منوذه هرگز گاهی زبان خویش در مدح اهل دنیا از شاه و گدایان بود
 و مرثیه های او در آن زمان مقبول خاص و عام و مشهور بلاد و کهن بود و در آن روز
 علی عادل شاه میرزاان کجنور طلبیده و مدارات و عنایات بدو نمود و تکلیف نمود که زبان
 را بهج باد شاه آشنا سازد و میرزا گفت زمانی که در حمد و ثنات و مناقبت و ثناء و مدح
 در حکم من نمانده باد شاه مگر در تکلیف نمود ناچار یک و در مرثیه زبان سلطان گفته بجا
 اسم خویش تخلص علی عادل شاه که شاهی بود بقبسی داخل نموده که ذو معنی واقع شده و عا
 میرزا اغلب چنان بود که در ایام ماتم همان وقت مرثیه انشامی نمود و طرح و سخن معاً
 همراه آن کرده می گفت شبی در مجلس مرثیه خوانی که اثر خاص و عام بود مرثیه بهین
 طرز می گفت اهل مجلس را از مرثیه خواندنش دریای غم جوش بر جوش می آورد
 و راشای آنحال این مصرع - از سینه اش برآمد - مصرع - دلان پهاکان
 اناران کر که سینه طبق سیانی - و بسته شد مصرع دوم هرگز از خاطرش نبرد میرزا
 را ازین معنی گفت عظیم حال گشت و در همین گرفت و گرفت بر و لغاسی خفیف طاری
 شد و در آن یوم می بیند که جناب حضرت رسالت آب علی الله و علیه و سلم تشریف
 فرماده می فرمایند که گو - مصرع بنی اوینگه محشر کون یو تحفه کریجا تا به سدر
 به افاقه در آمده متعج تلغینی خوانده مرثیه تمام کرد و از علامات منقولیت میرزا یکی آنست
 که مویش در شب شهادت بشهادت حاصل شد - نقل است که در ایام عاشوره
 لیلۃ العاشره که شب روز شهادت امام همام است میرزا تمام میرزا تمام شب و در مرثیه
 خوانی گذرانیده سحر گانان برای طهارت در آمده بمتوضارفت عدوی ظالم شکر که بناتق
 به عداوتش بر خواسته فرست محابیت قابو یافته در آن حال به خنجر جاگیر آورده شهید
 ساخت و امداد آن که بر رسم و معنای اهل و کن علیها و تغزیه باز مکانها بیرون بر آورده
 بر چشمه آب میرساند علی عادل شاه در تمامی شهر حکم داد که بگی تازیانه و علمهای تمامی شهر از

افروز بود و در حوض فواره آب می جوشید مثل درخت مروارید بر پا شده گیسو
 نثاری می نمود و در آن حال بر زبان بادشاه این سجع برآمد مصرع - اگر تا سو پو فوا
 پانی بے کیا پخیل ہے - ملا ترقی فی الحال در جواب گفت سجع - تجہ شاہ پر اوڑا نے کا
 مورجل ہے - و نیز در وصف اسپ برق رفتارش گفته رما می نہ ہے خش کا
 نقش سنگ میں کمال - اگر نہیں چاک کا گزری خیال - وصل کا کی ہے سون
 ہنوی لک الف کہے طے زمین تمام جانے میں جہاں - دور و وصف تیغ و آ
 ہم گفته سر و سورج کی جان لک جہلک ہے - وان جہلک رہا ہے فرکہ
 تیرا - و نیز از جملہ بندی گویان آن زمان یکی میان ہاشمی است کہ بہ فیض نہاب و
 مبارک حضرت شاہ ہاشم قدس سرہ زبان شیرین بیان کشادہ از سخنوران گوی
 ربودہ قصہ یوسف و زلیخا را بہ محاورہ آن زمان بزبان و کہنی نظم نمودہ و دیوان
 غزل شاعر مضامین سنجیدہ و تلازمات شویہ ہم دار و کہ مقبول طایع افتادہ و در
 شعر طرازی نادر و روشی عزیز و زبیدہ کہ کسی بر و سبقت نکرده با وجودیک
 بصیر و زداد بود اما بصیرت چشم دانش بنیاسیدی مسود خان با ہاشمی را رابطہ اخلا
 بل اعتقاد عظیم داشت روزی کہ در محل سراجا حرم شہستہ بود ہاشمی را اندرون
 طلبید برا عتقاد آنکہ بصیرت پر و انکرہ بجای خود با قرار گرفتہ بودند چون ہاشمی اند
 و را آمد ہمیکہ در محل قدم گذاشت شعری آغاز نمود کہ در آن غزل شکل و شبایل و
 لباس کہ حرم در آن وقت پوشیدہ بودند و اقلام زبوری کہ بہترین داشتہ
 من و عن شیعہ وادگو یادیدہ می گوید چون اہل حرم دیدند کہ حسب حل ہر یک ا
 شکل و شبایل و رنگ لباس بیان میکنند این اعمی نخواہد بود یکبارگی از جاستہ برید
 و در پردہ شد ندیکہ از شعری آن زمان میرزا نیرشہ خان است کہ زبان خود و
 حمد رب العالمین و لغت حضرت سید المرسلین و منقبت امیرہ طاہرین و میرہ سید الشہدا

لعن رکاکت زبان و دوارت نعت ہر اوثابت کردہ نامستقبل گردانیدہ اند واد خود
 بیشتر ازین حال بی الفانی و ہنر پوشی این قوم خبر وادہ و جواب تخلیہ اشیان باز
 لغتہ است ورجای کہ گفتہ است۔ سہ ہندی۔ خریدار کون خوب سودی کون
 کام نہ و دوکان کا و کینہا سقف و بام۔ و نیز گفتہ است **نظم**
 مضامین سون جابجا بات بول و کینہا باسکت فیض کا حق کے کھول بیک
 فن مین کی سحر کی چہند بہ خلیشان کے جیبیان کون کینہا ہون بند بہ کہتا ہون
 سخن مختصر بی گمان و کہ پوشا نامہ دکن کا جان بہ حقیقت مین جو ہو وین
 کہ تہ نظر بہ زبان پر رکھین عیب سٹ سب ہنر بہ کہ ہر یک زبان حضرت عیب
 وان و سکا یا سب آو کون تھے سو بخان و ہو سہ تہ چہ جو نسل آدم کی
 اصل و کلامان اُنکی ہوئی فصل فصل و انو مین تی جو شعر کی اوستاد و ہیا
 اس زمان رہی شیراد و سخن بن نزاکت کی نا و کیمہ بھول و کہ خوش باش
 سون قدر پاتا ہے پھول و نکھتا ہون مین بے وقوفون کی بات و نہ پر کم ہون
 ثالین تو عا سنے مات و ولی جو سخندان ہن صاحبہ تہنر بہ کہ بیج اس ہنر
 کون رکھین نٹ غریزہ و اور اسوای این دو کتاب قصاید غرادر دیوان غزل
 و دیگر طبع زادش کہ مملو از نازہ مضامین و سخن بر خیالات رنگین اند مشہور اند در
 توحید گفتہ **نثر**۔ نظارے مین عارف نظر باز کون و وسین ہر طرف
 تیری قدرت کا مون۔ ایضا۔ سکت تجہ ہی دریا کون مائی مین و اب و یون
 دہ پر نیا یا گلکن کا حباب و سپون کا سیمہ تہک رہے بہ بیان و کہ یک
 بڑے مین بسا یا جہان و در سوارچ گفتہ۔ ولہ۔ و کیمت کمرہ جو حضرت کے
 ات آب و تاب و لکھا اوسنے چشمہ آفتاب و میسا کے گھر کا چرن اس
 بچان و پھرا سکا اسی پر رکھا بادبان و روزی بادشاہ در محل خاص و

با سلطنت هند بر غم عریض برای هنگامه آراگشت آتش بر در طالع و قوت بخت بادشاه
 کامکار از پیش نبر و خایب و خاطره پریشان حالی و تباهی آواره دشت نامرادی گردید
 و شجاعت و سخاوت و عدالت که از مکارم اخلاق نفس انسانیه اند و ذات این بادشاه
 سعادت مند مجتمع بودند رنگین مزاج و طبع موزون داشت چون خاطرهای یون را به
 طبع آزمائی فرود آوردی اشعار رنگین مشون بر صفای شیرین از دور و برای طبعش
 بر آوردی نکته گویان لطیفه پرور در در بزم رنگینش قدری و دقری تمام بود و در عهد پادشاه
 سخنوران پارسی کو چند فرود آورده روزگار بودند اما چون طبعهای یون بادشاه اکثر سیل
 بجانب نعت خاص خویش یعنی زبان و کهنی داشت بر طبق الناس علی دین ملوک
 کهنه شعرای هندی گو بسیار از خاک بیجا پوری برخاسته اند خانه بنجانه هنگامه شمر
 تازه گوی گرم داشته اند از ان طبیبی میان نفرتی است که بر هنر طبع و قار و مساعد
 ذهن ثاقب تیغ زبان بر کشید فتح اقلیم سخنوری کرده بلکه اشعرا ی مسلم شد اشعار تازه
 صفایم و خیالات مطبوع و رنگین او منقبول بر دیده رخا که آشته بر مدق این مطلب
 و در نتیجه طبع و قارش یکی گلشن عشق که در عشق بازی منبر کنور و در الماتی باز بسته است
 و دم علی نامه که در فتوحات مدوح عهد خود علی عادل شاه پرداخته است و در شایه
 عدل اند اگر چه زبان آنوقت و محاوره آن عصر نزدیک سمطیران این زمان
 بخلاف فصاحت مطعون و برکاکت و دناعت موسوم اما آن قدر روان و روان
 و او سخنوری داده و حق مصنون تراشی ادا نموده که مصنفان جوهر شناس که نظر
 از لباس و صورت و رگد را نبیند بی بیرون عالم معنی برده اند ان را تلقی به قبول کرده
 در مدح و وصفش مبالغه کرده اند و پایه شواهد در هندجی عدیل مایه بشو خاقانی در
 پارسی داشته اند رحمه الله من الضف چه شد که بعضی انصاف دشمنان
 حد خود بر فراموشان عیب جوی این عصر که در ضیق زندان تشنه و صورت مجوس اند

منوچهر شد و در استوجب رعایت که مستحق نوازش و انسته سرفراز فرما بد و بعد از آن سیوا را با پسرش سبهار روانه حضور نمود سیوا چون بدلی رسید و بد و ملت علیه پوسی مشرف عالم گیر او را مشمول نوازشش بیکران و اعطاف فراوان نموده بهر یک از پسر و پدر منصب پنجزاری عطا فرمود و دل چونی فراوان نمود لکن در اولین ملاقات چون برابر سایر امرا در پایگاه برپا ایستاده لکن حکم به نشستن اش مرحمت نشد سیوا را که دماغ فرعون و خیال نمردی در سر داشت این معنی ثقیل آمد تمارض ظاهر کرده و کرد و باره و در و بار حاضر نشد عالمگیر صاحب فراست بود آهنگی از جنیت باطنش نفیس نموده او را با پسرش در نظر بندی گذاشت سیوا شکایت این معنی بر اجدی سنگه نگارش نمود و اجدی دوباره شفاعت او نموده در باب او رعایت و درخواست عالمگیر نظر بندی اطلاق یافت تا بومی حُبت تا بوقت فرصت خود با پسر از دلی بگریخت و در آن آشنا چی سنگه از بجا و در آن عا دلشاهی هنرمیت یافته باز پس شده بود عالمگیر ضلع داری و فوج داری و کن بر بجا و در خان گوگلتاش که یکی از امرای نامور بود مقرر داشته میرزا راجه و حضور طلبید میرزا راجه و در راه بود که سیوا از دلی گریزان آمده ملاقی شد بجا و در محلات ضلع داری مشغول گشته سیوا بملک خویش آمده باز شرارت برپا کرد و بهر کرد و در تمامی قلعه جات که به صرف مغل رفته بود مستخلص نموده به تصرف خویش در آورد بلکه چند قلعه قدیم مغل را نیز قبض نموده قوتی و شوکتی تازه بهم رسانید و بنه رشته مغل باز بیند گردانید.

میان شجیمه مرضیه سلطان علی عادل شاه خصال آن

سلطان علی عادل شاه با دشااهی بود و او اگر عدل گستر رعیت نواز و سپاه پرور قدر شناس اهل فضل و هنر قوی طالع و بلند اختر عون آگهی و مایه نامتناهی همواره شامل حال او بود و هر اعدا و بدخواهان همیشه منصور و منظر اند خشم قوی بمجور اجدی سنگه

که پیشگاه باو شاه هندوستان تهنید تیغ دکن بر زمره خود گرفته با افواج بحر امواج اندو
قرین نذرت و خواری و مهر و شش تنیاهی و نگونشاری گردانیده از ولایت خویش بدر
کردند و باین محالیه رستمانه و مدافع دلاورانه تاب میبایست تیغ و کهنیان و بهیبت
شمسیر عادل شایان بر سایر ممالک هندوستان انداختند به خلع گران بها و نفوذ
و جواهر به منتها انعامات و اضافات بی حد و غایات بنواخت طول مدت جنگ
و مجادله راجه چی سنگه و پوچ حملی به او بادیران عادی شاهی نایکسال و کسری کشید
در سنه هزار و هفتاد و پنج از هند یکن آمد و در سنه هزار و هفتاد و هفت جانب
و ماسر روی گبیت آفر خود گردانید.

پس ازین چی سنگه سیواجی بهوسله رار وانه
ورگاه عالم گیر نموده بود بنواز شات باو شاهی و پسرش
سنباجی آتمنصب پنج هزاری سرفراز شده باز گرچته
و باز بر ولایت خویش متصرف شد.

معدن فساد و شرارت مصدر گستاخی و بغاوت سیواجی بهوسله چون از بادشاه
علی عادل شاه نمک حرامی و خیرگی در زیده باراجه چی سنگه ساخت و باخت نموده
چندین قلع متین با دسپرده ترغیب و اغوا به تیغ ممالک عادی شاه برای تخت و تاج
جنگ و جدال در میان دو سلطنت برافروخت چنانچه ساقانند کور و مشرور گشت
و در چند جنگ و مقابلات با او هم شریک بوده و طمعه و طمانجه اشمل او خورده بر کنار شده
بود و قبل از ان میهن راجه با او عهد و پیمان نموده بود که فدویت و جان نشاری تو بخورد
عالم گیر بادشاه معروض داشته و دولت عظمی و منصب پنج شش هزاری عطا خواهد کرد
اینها را عهد سپارش او به حضور باو شاه نموده و عقیقه گذرانیده که سیواجی نفر کار آمدنی است
کلید دکن او را توان گفت و نسیم که او در فدیایان درگاه و دخل گرد و گویا نام دکن

حال لشکریان دہلی در میان بہ انجمن خوار و نگہ نزاری پیوست کہ نصیب دشمنان
 مبادا خیر سپاہ فعل را نوبت بآن درجہ رسید ہر جاگز گاہی می افتد میگنجستند
 و ہر جا مستعدی میدیدند میخیزیدند پس ازین خواص خان مقروض مکان میرزا را جہ بیہ
 تشخیص آوردہ بر سمت اورخ آورد و بمحکمہ جیل مستند جو شان و خروشان بدان جا
 روان شد و آن اثناس کہ از سوار و پیادہ انسان و حیوان در پیش می آمد بضرقت
 تیغ بے دریغ بہادران کم مہر و بسیار گشتن ہچہ جز او و پیکری می شد و ہر کہ بقصد
 مدافعت مزاحمت و وجار میگرددید زبان پر دین ریزہ ریزہ خورد و پارہ می گشت
 چون میرزا را جہ خبر یافت کہ آن سیل و مان باین جوش خسروش بقصد وی می آید
 ہوش سرودستار کم کردہ از فرار گاہ عمان مرکب را حرکت داد و با چند خواص رو بدیکر
 جانب نہادہ و اہی لشکر گذاشتہ از میان لشکر بہر رفت لشکرش چون سر کردہ خوش را
 گریزان و خیزان دیدند ہر یک نیز بر طبق قول الناس علی دین ملوک ہم روگیر
 و فرار آوردند چنانچہ در عرصہ روز گاہ و میدان چو لانگاہ غیر از کشتگان و مقتولان
 و با سلاح و تیر و گمان ہیچ دیدہ و یافتہ نمیشد امرای عا و شاہی و سپاہ و سرداران
 باو شاہی و تائید الہی و عنایات ناقشاہی بر فتح و نصرت و مخصوص و مخفی گشتہ عنان
 مراجعت معطف گردانیدند باو شاہ دین پناہ از حصول این منتج عظمی و عطیہ گیری یقین
 سرور لا احیاء و نشاط و انبساط بی منتہا گردیدہ سجدات شکر و سپاس بدزد گاہ و ناب
 بی منت مودا گردانیدہ بترتیب حسن سرور و محبت و تمہید بساط عیش و عشرت پرداختہ
 فضل از گنجینہ بار داشت مغرور از ابیض و احمر بر اہل استحقاق مانند بر نیان بارید
 مفلس و محتاج را از تنگی و بی پایگی باز رانید مخصوص طبقہ امرای شجاعت آثار و دارا
 صلابت اطوار و سپاہ تہور پناہ و دلاوران جلالت انتباہ کہ در ان کاثر دار و مکر
 قیامت آثار و اخذ ویت و اودہ حق جان فشانی آدا کردہ ہچہ غنیمت قوی و دشمن جہب

چون طی مسافت نموده مقابل بهم رسیدند بهلول خان پیش قدمی نمود و نزدیک
 تر رسید غنیمت باشکوه تمام و بدبیه عظیم توپ خانه را پیش رود داشته بر فوج بهلول
 خان افتاد بهم توپ خانه را یکبارگی بجا آورده و بهم از بسیار زمین سوار و پیاده را
 برانگیخت و در یک ساعت آشوب قیامت برپا کرد میدان رزمگاه نمودار و مد مشر
 گردید مثل از از یک قتر لباس و سرها و راجپوت که از تعبیر و تحریر پس میرزا راجه سر آمده
 غمی و قوتی بهم رسانیده بودند در آن سحر که قیامت آشوب جد و جهد بلند بظهور آوردند
 و در شیوه حشم افکنی و جنگ اداری سر و کوتاهی نه نمودند اما مبارز میدان دلیری
 که دلاوری بهلول خان عامل شاه پای ثبات افشاده تیغ بازی و شمشیر اندازی
 را چنان بدرجه قصوی و رتبه علیار رسانیده که کثیری از مغل در اجپوت را بر تیغ
 پدید ریخت و رگزارانید هر بار که گردانیده لشکر دلی بروی پورش می نمودند و طایفه
 تیغ و لطمه شمشیر روی شان باز گردانید و در این اثنا سرتان دیران و سرد قهرها دران
 خواص خان با جمعیت خود متوجه به سمتی شده و در فکر منصوبه بود که جنگ با غنیمت هر چه
 اسلوب طرح اندازد که ناگاه خبرش رسید که مغل با جمعیت عظیم و توخانه جهان
 آشوب بر بهلول خان ریخته قیامت برپا نموده است خان قوی دل با خود گفت که
 منصوبه درست همین است که چنانچه بهلول خان از طرف سرش و پیوسته است
 من از جانب دشمن درآمده ازین اثر در شیر بریکر را در میان گرفته فرد کومیم این
 گفته با فوج جمعیت خود سر بیخ تر از باد و برق خود را پیشش برانید و از آن طرف
 پورش تیغ زنمان که کوبان لشکر مغل را زیر و زیر گردانید و در طر فته العینی بر و تیغ
 بازی و تیر اندازی و دوازش کرد و دلی بر آورد و هزار سوار و پیاده بر خاک خون
 غلطانید راجه بدست هوش کم کرده مبهوت گردید و یقین کرد که اکنون اما از جان
 برخاست و امید نجات نماند پس در حمله ناسی این دو سپهبدار و کن از هر دو جانب

پروبال شکسته کنج نشین و خانه گزین نموده باشند و کمی علف و تنگی آذوقه بآن قدر
 دارد و مال گشته که نه در سوار تاب و نه در مرکب توان ماند و باشد کجا مارا طاقت و تاب
 مبارزت و مقابلت باین زبردست شتاقان قوی پشت خواهد بود و بهان رعایت آنها
 بجای آن که منت امان جان بر ما گذاشته نام مانگرفته پس کار خویش شسته اند و اگر
 رحمی و فراق را کار فرموده و در پی ما شوند جان گذارند و نه مال مباد که ازین سودا
 خام و خیال محال شمه آگهی یابند و در طرفه العینی احوال اقوال جهان آشوب گرد و پیش
 ابر آمده در میان گیرند و ابواب رسیدن آب و دانه مسدود سازند و ما را هم در پس
 به تنگی و گرسنگی جان و اودن نصیب گرد و و پا اگر در روان چاق و پنداران فراق را بر ما
 نام زد کنند و دستار بر سر گذارند و در دست قچی و نه بر سوار لباس گذارند و نه آب
 و نجی انگاه روی بند و بستان بخواب هم نخواهم دید همان بهتر که ازین خیال حسام
 در گذشته و فتنه خفته را بیدار نساخته راه ملک خود کردیم هر طور ازین مهلکه جهان
 فرسا خود را سلامت بدر برده بوطن گاه خویش رسانیم اگر در نصیب بابل و عیال
 پیوستن خواهد بود و سوگند بطلاق خوریم که دیگر روی غریبت سودی دکن نکنیم و دیده
 دانسته خود را به چاه هلاکت نیندازیم راجه بدست ما سودا می خام نه آنچنان راه
 هوش و خرد زده بود که سخن ناصحان تجربه کار بسمع قبول او در آید پس بر برگار
 خویش مصراند و در تهیه جنگ و راه آمده بر عیالت و مدارات سپاه و عطای قیامت
 و انعامات بسرواران لشکر و لجوجی نموده خواه نخواه بر جنگ و نبرد قایم نمود چون
 ازین خبر بمساح امرای عادلشاهی رسید مملکت مدار عبدالحمید به سرعت هر چه
 تمام در تهیه اسباب جنگ و قتال در آمده لشکر را آماده پیکار و مستعد کارزار
 گردانید و نامی لشکر عادلشاهی بدوینده ساخته نمی تابع ببلول خان و نمی تابع خوگما
 خان نموده رایات برافراشت و یکنام نیز با جمعیت خویش بر قصد دشمن روان شد

میز را راجه از بکه شکست های مکرر و نهیمیت متعدد از دلیران عادلشاهی یافته شکست
که گروید و در قصد فرار بود اما از باعث توبیخات و تشنجات او رنگ زیر می اندیشه نام
جانش کرده چنانکه قدم یاری نمیکرد که بدان همت حرکت کند بناچار بر سر حد اقامت
و زربده در جیرانی و پریشانی اوقات سپری می نمود و این اثنا بر مقتضای تقدیر قدیر
واقع شده خان واقع شد و راجان تازه به تن آمد و از خوشحالی بالید و مستی او
بخوش آمد برهن آنکه حریفی که دست و پنجه اش بر می نامید و دوست بر مقصود یافتش
محمید و چون آواز میان رفت تصور نمود که اکنون بر مراد دست توان یافت
و کار از صعوبت بر سهولت انجامید و دکن تسخیر توان کرد این ابله قدر ندانست که اگر
یک شیر از میان رفت چه شد چندین شیران دیگر که مثل او شکار تواند نمود درین شبیه
موجود اند الغرض خیال فاسد و در داغش پیچید سودای باطل را چنین آغازید سران
و سرداران لشکر را جمع نموده فریقین شروع کرد و به فسانه و فنون در آوختن بنیاد
نمود و ترغیب و تحریص بر مقابله عادل شاهیان کرد و گفت بادشاه ما را از سایه مسا
سایر امرا و سپاه چیده و انتخاب کرده بر سر این مهم روانه نموده است اگر کار ناکرده
رویم دیگر ما را راجه سرخ روی است و بادشاه را چه رو نایم و در میان هم چشمان
چگونه معاش و زندگانی کنیم چندین بار اگر در اینجا شکست یافته ایم باری الحال که
چست بسته یک مقابله شایسته نایم تا گوهر مقصود بدست آیم غصتفری که دیرین
پیشه بود و شیران جهان از وی در بیم و هراس بودند و بر پیخنده اجل افتاده اکنون
همت شاجوان مردان باید نسیم تا سید از وی خواهد وزید تا بمراد فایز شویم و اگر
ما و شمار ابا عیال و اطفال رسیدن و ملاقات اعز و احبا پیوستن دشوار
محال خواهد بود بعضی امرا و سرداران او که از دانائی و پیش منی حظ وافر سیداشته
او را گفتند و سپاه بادشاه مکن وقتی که ما را به اطمینان می متواتر و طمانجه های متوال

وادیلاد بنور بهر حال این سه میهم بر همین کس انگشاف نیافت و زمر خالص درین
 صورت عجیب و غریب بر عوام بنویدانند مگر بر منقطنان ذی لافهام و آن اینکه در کار
 خدمت ولی نعمت جان سپاری که منتهای درجات است و برات از ذلت بدست
 اعدا که باعث فخر و افتخار شان می گشت حاصل آمد و با بجلد زوفات شرزه خان در
 ماندان شجاعت و صلابت ماتم و مصیبت افتاد و در و دومان لبالت و جلالت
 شوکت و شیون واقع شد و لیری و دلاوری از یکسی نالیدند و مردی و مردانگی بیوه
 کردند تیغ و تیر و گوشه افتاده به خزن اندوه در آیدند و زره و جوشن بر زمین انداخت
 خود را انداخته ناله و فغان برداشتند عالمی بی تصنع و تکلف باین کلمه گویا شدند که
 ما در روزگار همچو شرزه شیرزهره فرزندی نادر بوجود آورده باشد خواص خان مجرور و
 خبر و حشت اثر ناله و فغان کنان و دمان اند و شیون و ماتم برداشت و باز خود را بصلبت
 آورد و بجهیز و تکفین آن مقتول سیف شد پرداخت و هر دو شیرجگانش را بانوام
 دلدهی و اقسام تسلی بخشی و لداری نمود چون این خبر غم افزای پادشاه تیمان پرور رسید
 بر فوت آن یار و فادار و فدوی جان نثار تا سفاک و محترم ناموده عیش و طیش
 فراموش کرد و هر دو شیرجگانش را که سید مخدوم و سید حبیب نام داشتند در
 کنف لطف و عاطفت آورده ترتیب و پرورش بهتر از پدر می نمود و بهمان
 خطاب شرزه خانی و منصب دولت او از سرافراز و سربلند گردانید -
 در میان جنگ امرای عادل شاهی با جی سنگه و
 دست بروی بهلول خان و خواص خان و بهریمیت راهبه
 جی سنگه و این آخرین بهریمیت راهبه او است که بعد
 ازین دیگر قصد مقابله نکرد و راه ملک خویش پیش
 برد گرفت

گو سپندان از پیش را نیند و فرزند از دایره بلار آئیده همگرفته و بطرف لشکر روان
روان و به دل شاد و خرم که مبارک روزی بود که معه فرزند از ورطه بلا سلامت برآیم
و از نیرنگ بار سپهری مهر غافل که در این ساعت این مروت کرد و در ساعت دیگر
چه عداوت بطهور خواهد آورد -

و بیان قصه وفات شکرزه خان بقدر ایزد مسنان

چون قنارادر پس برده غیب عجوبه کاری ما است که رهوار خود در میدان ادرکش
لنگ و هموش و الارنس و ذوی الفهوم در اسرار سناسیش و تک است در یک
نفس شادی به غمی جفت ساختن و در آنجا پر آسان و طرفه العینی نشاط و انبساط را با نند
و انقباض و عقد بستن نهایت سهیل شرح این مرام و تبیین این ابهام قصه پر غصه
خوات قافله سالار شجاعان و سرآمد ناموران و نامداران سید الباس شکرزه خان
است کیفیتش این چنین است که فرزند و بلند را از اعداد هجوم به سلامت بدر آورد
راه لشکر گرفت و لش در میان خوشی و غوری و خاطرش در نهایت دل شادی و
خوشحالی که هر دو خود با بصحت و سلامت و امان امنیت از ورطه بلا و گرد آب آفت
بر آیدیم تختی زمین و شطری از راه بهین مسرور و نشاط طی نمودند که ناگاه به تقدیر اله
بی ظهور سبب ظاهر شکرزه خان از اسپیل کرده بر زمین آمد چون نقص کردند جان
بحق تسلیم شده بود عالمی و در این امر حیران و از هر کس این ندا برآمد **فرو** نه زخم
ظاهر و نه قاتلش هویدا شد و اجل چگونه رسید از گجاش پیدا شد و عقلای حبیه
و دانا یان بصیر در جواب شان گفتند - **فرو** - در کار و بار خانه تقدیر بی هال
این از اعجوبه کاری ما است تقدیر جبار عالمیان است که نقاد حکم لایزالی او را نه زخم
در کار است و نه قاتل ضرور مثال کنش چون در رسد و چنانچه مضموم و مضموم را در
طرفه العینی مبدل گردانند به نشاط و سرور هم چنین مجلس شور و سرور را بر آرد و از

نشند انتظار آمدن خضم بمیدان می گشتند و آواز جانشین نمی کردند تا اینکه در همین انتظار
 بگاہ شد آخر با هم گفتند که چون غنیم از جانی جنبد و بمیدان خود را نمی کشد باری باری
 نازیم و بروز بمیدان کشیم تا امروز بی نبر و به منزل معاودت ما نشود پس سواران مراب
 را که م خیز نموده نزد یک تر شدند برین هم غنیم از جابرجاست و حرکت نکرد و لاچار آمده گفتند
 که غنیم زمین گیر شده است اصلاً جنگ میل ندارد و بر زمین گیران شمشیر کشیدن نزدیک
 مبارزان رزم خواه از مقوله باز ن حایض فرایم آمدن است پس این کارشان بلند
 با شیرستان را نمی نروند و چار جنگ نه نموده و شمشیر ناکشوده به معسکر باز گشتند و در هنگام محبت
 در میدان صاف و هموار هر دو سوار برابر می رفتند و یک دیگر را می دیدند چون نشیب
 فراز و درخت زار پیش آمد از هم جدا می گشتند و از نظر یکدیگر غایت می شدند اتفاق گذر
 گاهی تنگ در پیش آمد خواص خان لشکر خود را بیک جانب کشید و شتر زه خان سمت دیگر
 گرفته راه میرفت ناگاه جوقی قلیل که نه قابل نبرد و تنبیر بودند از لشکر غنیم جدا شده بجای
 میرفت پس کوچک شتر زه خان که نام او سید حبیب بود و دوران روز پر هوس تماشا
 همراهی پدر نموده بود یکایک نظرش بر آن جوق افتاد چون شیرچه بود اگر چه خورد و سا
 بود هوس تیغ بازی از دلش خود زو خواست جریده و تنها بران جماعت تاخته
 هوس دلیر اسرا بنجام رساند و شمشیر تشنه را از تشنگی باز رماند بی اطلاع کسی اسپ
 را نگینخت و بران غول اعدا انداخت تا چندی از زمین و بسیار از پیاده و سوار تیغ
 مدار در گذرانیده بود که آن ابنوه کثیر گرداگرد حلقه زده چون مال آن ماه را در میان
 رفتند چون شیرچه حال برین منوال یافت یک نغره شیرجی بر آورد که آوارش
 بوشش پدر رسید شتر زه خان چون صوت جگر پاره گوشش کرد و در اضطراب آمد
 و دانست که البته بخت جگر در پنجه اعدا اسیر شد بی تابانه اسپ بر سمت آواز بر جهانند
 و یک پلک زدن بر آن جماعت اعدا تاخته زیر و زبر نموده حلقه از هم بکشد و همچو رمل

غنیم مانند از در شوریده بر سر حد افتاده جمعیت خاطر را تشویش ناگ ساخته است به جنگ
 اقدام می نماید و نه راه ملک خویش پیش گیر و ناکی انتظار کشیم اکنون هم غیبی از پرده
 غیب درون باین نذر میدهد که بنیاد بتواری تو بروی کن گذر هیچ میندیش
 و بدین کار لطیف حق یابی ظفر ملک بدر رای بکنان راستوجب و شهنش گویا
 در تهیه استعداد و مواد و درآمد و سرداران لشکر را از اضافات و انعامات بنواخت و
 اسباب با محتاج جنگ آوری بر سپاه تقسیم نمود و در روز که معین نموده سپاه و دارا
 لشکر پادشاه عادلشاهی و طبشاهی ماده کارزار شد و ریاست ظفر فرخسته بر رخ غنیم روان
 شدند شریزه خان و خواص خان که با هم عقد اخوت بسته بودند با فوج خود از سرداران
 دیگر ممتاز شده بیک جانب راه گرفتند و بهلول خان با باقی نامداران از یک جانب
 روان شدند و نیکنام هم با جمعیت خود ثالث ثلاثه شده قصد دشمن افگنی بهت بر گشت
 اولاً بهلول خان که در اوسط افواج بود مقابل منی خضم آمده دلیرانه جنگ انداخت
 آتش حرب بپند و خت غنیم به مدافع و مقابله او برخاسته که بهت چست بست
 حربی شدید بوقوع پیوست هر کدام از دکنیان و هندیان برای حفظ ناموس
 خداوند نعمت خود مانع از مجبور و ظهور آوردند که گردون گردان بر سران شیران و
 گردان طبش با تحسین و آفرین شاکر که در آخر الامر بهلول خان بهادر بی بها در اقلیت
 جمعیت به اعدای با کثرت که پیش از موردلج بودند مملای بهادرانه و یورشها
 رستمانه برده نیم جان بسهل نمود هر یک که هجوم غنیم نمود نظر قلیت جمعیت مقابل رزور
 می آوردند بفرست شیر و حمله شیریری از پیش رو برداشته رسترو در می انداخت
 بعد از آنکه از این طایفه با دو تور و این ضربتهاست و متلاشی گشته از مقابله باز ایستاد
 و هرگز بجنگ برخاستند بهلول خان منظر و مویده باز گشت شریزه خان و خواص خان
 برستی که متوجه شده بودند نظیر فوج خاص عین کرده متعاقب آمده جولان مبارزت

و صرف مقدور ظهور آورده شرط تهور و شجاعت آور نمودند اما چون تا یکه آلهی و اقبال
 بادشاهی در کار خویش سرگرم بوده شیردلان عادل شاهی و نمک پرودگان بادشاهی
 در آن سو که هوش را بهنگامه و حشت افزایان دست بردی بوقوع آوردند که بر خصم
 خیره چیره گشتند کیشری از سرداران راجه پوت و جمعی از نامداران مره را بر زیر تیغ
 بی دریغ کتله کردند از هودج ها و خانه زمین بار خاک میدان غلطانیدند همیرین سنوا
 سپه سالاران لشکر نامداران را مورد جادو و راه و دیگر کیس سنگ نیز از تیغ یهادران اسلام
 شربت حیات پشیده بمقراضی شتافتند آنچه مثنمای این هردو فدویان دولت
 خواه و نمک حلالان اخلاص انتباه خواص خان و شرزه خان بود از خون و عنایت
 ذوالمنن بر منصفه ظهور جلوه گر شد به فتح عظیم مخصوص گشته شادان و فرحان بنازل
 و خیام سعادت نمودند از ظهور این معنی میرزا راجه و تمامی لشکرش بارگیران مصیبت و
 اندوه افتاد که شرحش از قید و ضبط افزون و بیرون است هر گاه یکم بر دوام اخبار
 لشکر آنا فائز به توسل بر بدن صبار قرار بحضور بادشاه کامگار میگذاشت چون این مرد
 فتح عظیم بگوش خیر هوش عادل شاه رسید سجدات شکر بدرگاه من یونانی المللی
 لمن یشاء و یزعم الملک همی نشاء و یغز من یشاء و یذل من یشاء
 سو و اگر داند شیرین سرور لا احصاء همدوش دل شاهی بی منتها گردید -
در بیان جنگ بهلول خان و دیگر امرا با
لشکر راجه جی سنگه

در همین ایام که میرزا راجه ولایت عادلشاهی بی نیل مقصود بازگشته بر سرحد خویش
 لنگر اقامت انداخته هر چند در قابومی بود دست بر مطلوب نمی یافت بنا کامی
 ایام سپری می نمود تا اینکه روزی ولیران بادشاهی و شیردلان عادلشاهی با هم
 مجلس گفتگو بگذاشتن منعقد ساخته با مملکت غدار صورت مدعای خویش و امنوند که

غلیظند و بیشتری آب بشیریه را در آن نیاورده آواز سحر که تا فتنه شزره جریده کار سمنان تمام
 رسانیده بود که خواص خان خبر یافته لیغار نموده بدو شزره رسید و در دور باقی شریک یار
 گردید چون ازین مهم با کلیه فارغ شده قدم پیشتر گذاشتند فوج دیگری که بستر از دربار
 اثر اول می آمد نمودار گردید که همه مرثدا و راجپوت بودند که دولیری بکنا و در جلالت
 بی همتا که هر یک از ایشان خویش را عیال و رجن و سهیم بچهن میداشتند و سرداران
 آن جماعت اکثر خنجرهای شش هزاری منصب میداشتند و راس و رئیس آن
 قوم دوسرور نامور جادو را دام و کیسری سنگ که از سرداران نامی و گرامی فوج میرزا
 راجه بودند چون شزره و دلاوران و خواص خان رستم را رو بآنها نهادند آنها نیز توب
 بآن سرداران آغاز کردند و آلات و ادوات باروت و آتشبازی که کثرت و فراوانی
 همراه داشته بودند همه یکبارگی بجا آمده سردادند و رفته العینی آشوب قیامت برپا نمودند
 و دود و دخان و گرد و غبار از زمین تا آسمان آنچنان پر برآوردند که میدان نبرد گاه
 همچو عرصه ظلمات تاریک و مظلم بگذرید که برادر روی برادر نمی دید و رفیق رفیق
 را نمی شناخت شیردان پیدای شجاعت نهنگان در پاسبی جلالت شزره خان
 و خواص خان بار فکای شیر زهره خویش در عین آشوب قیامت اسلوب عنان پیا
 برق شرارتاب داده آنچنان برانگیخته که در طرفه العینی بر توب خانه غنیم برافتاوه
 متصرف گشتند و توب خانه را پس پشت داده بآتیهای ابدار و شمشیرهای برق شاز
 مقابل و برابر حضم شدند و لیران طرفین و دلاوران جانیین پا در میدان جلالت
 افشوده داد و نبرد و مردانگی دادند و با یکدیگر همدست و هم نچه شده قتال و جدال بین
 و در جن پیاوگذازیدند تیغ و خنجر بچپک از دلیران طرفین نمائند که بخون آغشته شد سوار
 و مرکب هر دو بخون سخود رنگین شدند مرثه گان نیز باز و راجپوتان برق اندازند که در حضم
 انگیزی دشمن اندازی علم و دعوی بر می افروشتند و سعی خویش سر کو تا می نکردند بزیل و چو

بیشمار برای شخصی روانه نموده است و راه گذاران آنها هم ازین وقت قریب است شزه
 خان مجروح شنیدن این شروه بر خود میالید و رک و پی در حدش از خوشحالی پر برآمده
 زره و جوشن تنگ گردید با شیر دلان همراهی نداد و داد که ای شیرکاران شکاری که
 در تحبس و تحض آن برآمده ایم و چندین مصافت در تو دیدیم اینکه بر سر راه ما پیش آمده
 است امروز آن روز است که بیدار انگشتی جدیدی بجا آریم و پنخیری کلان به دام اندازیم
 که در تمامی خطه هند آوازه شیر افگنی و صیاد اندازی ما زلزله اندازد و از گفتن شزه این
 دلیران شزه جلبرجوش آمدند بهر شان و و چندان شد اسپان را که متاب نموده
 بر پونه و جزیر انگشتند و مشتاق دار و در قطع بودی افتادند چون از تنگ نای درخت
 زار ما برآمده را میدان گرفتند ناگاه نشان های فوج پیشین نمودار شدند که آنها تمامی
 مغل از یک دفر لباس و اخفانان بودند که طمطراق و یراق تمام و اسباب سامان
 الا کلام مستعد و آماده بودند شزه شیرکار دلیران را ترتیب و قانون انتظام مثل
 قرار داده قدم بمیدان نهاد و درخ بمقابله آنها آورده خود را انداز گوله و بان درآمد
 از انطرف بان و گوله آغاز شد آتش حرب و قتال شعله زن گردید و چون قدری فرا
 آمد تیر و تفنگ بسان قطرات باران باریدن گرفتند چون از اها هم طلی کرده قریب تر رسید
 بهادران نامور و دلیران خارجگر از هر دو جانب با یکدیگر با تیغ و تیر و مهر و برابری داد
 تیغ بازی دادن آغازیدند و در طرفه العینی در عرصه نبرد منور عرصه محشر پدیدار نمودند از
 از خون کشگان محراب مثل موسم بهار لاله زار شد سم های اسپان و قدم های پیادگان
 و حشون انبوه خانبندی یافتند و از لاشه های مردگان تکه تکه باد شیها برآمدند شیر
 دلان دکن در آن معرکه در سوال و جواب تیغ و تیر مبادرت را کار بند شد و هر ضرب
 آنها بد و ضرب و سه ضرب جواب می دادند و هر ضرب که حواله می نمودند سوار و مرکب
 بر زمین می آوردند چون شطری از آن در تیغ و دلاوران درآمده و رجاک و خون

بُستان

هفتم

که زخم شمشیر و کھنیاں چشپیده گیرشته بودند و علاوه آن کمی علف و قلت آذوقه
و بال جان با سبب شده همت و تاب از دست باخته بودند اکنون خبر یافتند که لشکر خلطایی
بر فاقه عاد نشاهی کر بسته رخ بمقابله و مصاف آورده است اندیشه و خطرشان از
یکی میدگشت همت شان همت گردید سر قتل و جدال نمایند با وجودیکه افواج و دکن قریب
تر رسیده بودند میرزا راجه سکوت و زربده فارغ نشسته بود و در هیچ فردی از
عرفی و میلی بجز لان نادر و بافته نمی شد.

و در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان یا از یک قریب

و راجپوت از سرداران میرزا راجه

شیران دشت دست جلالت و شجاعت شرزه خان و خواص خان با هم گفتند که غنیم
شیر آمده خاموش نشسته است و بمیدان نمی آرد ما را لابد چاره باید برداشت پیش
قدمی نموده بر سر او باید رفت و او را بمیدان باید کشند بهر صورت ما را انچه میطلوب است
خرگوش که بخواب رفته در کین کاف گوش بردوش گرفته باشد او را بمیدان باید برخیزد
و صید باید نمود پس بر این قرار داد هر دو رستم دل بستند گشته سوار شدند و در تلاش
صید برآمدند چون میلی و دسره روز مسافت طی نمودند راه تنگی پیش آمد بسبب شیب
و فراز کوه دوره و درخت زار پر خار بفراغ گذشتن مسیر نمی شد شرزه خان بیک جانب
راه گرفته و خواص خان بطرف دیگر روان شدند ناگاه شرزه خان را در آشنای راه جاسوسان
خبر آوردند که بر همین عهده برگماشته بود خبر رسانیدند که راجه جی سنگه بسبب آنکه در
لشکرش کمی علف و قلت غلات بمرتبه اتم نبوده و لشکرش از آن جهت به تنگ آمده و از
نبرد سوار چیده که جان لشکر توان گفت که نمی از آن هم از یک و قریبشان و افغان اند
که در فن تیغ بازی و تیر اندازی هم نبرد سام نیران توان گفت و نمی همه راجپوت
و در هر یک که پیله برچی و در تیره بازی انبازانند با ساز و سامان بسیار و توپ و گلوله بان

مملکت مدار عبدالمحمد از سر نو به استعداد حشم افگنی و تهیه مواد اعدا شکستی پرداخته بانیکنام خان
 بر قصد استیصال حشم رایات برافراخت بانیکنام خان با سرداران همراهی فوج خویش از
 یکطرف ره نوردید و عبدالمحمد با خواص خان دشرزه و بهلول خان و کیوجی راجه و غیره
 امرای و تمامی لشکر نصرت آنها براه دیگر ره سپر گردید گویا این دو دویاری و خار بودند
 که برای غرق آب نمودن کشتی حشم طوفان امواج برآوردند و میزدند راجه جی سنگی چون
 بان شکوه و شوکت و کثرت و عدت که گویند هشتاد هزار و یک لکبه چشم همراه خود داشت
 مگر بقصد تخریب و حیا پور قدم جرات فراتر نهاده اما طایفه شیردلان عادلشاهی و مول
 به شهرش میسر نشد بی نیل مقصد بازگشت در سرحد خویش درآمده در لجه حیرانی افتاد
 نه روی مراجعت به وطن گاه و نه همت مقابله شیردلان عادلشاهی و از طرف
 اتقای مرز کوارش او رنگ ز میب پی هم و متواتر تشیعات و توجیحات بوی می رسید
 که به این حشمت و همت که رفتنی چه کردی همانان که ناموس شاهنشاهی پابر باد و او
 و مارا و رنگ و عار ضرب العلام انانت المولی در انداختی و بکدام سرخروی بحضور
 رسیده مورد فور رشها خواهی گشت پس این تردد و تخریب او را وبال جان گردید
 مصروع - نه پایی آر مید نهانه یارای رمید نهان - مصداق حال خسران پایی
 او شد مملکت مدار با افواج حجان آشوب چون نزدیک سرحد مغل رسید لشکر عادل
 را بر سر نشون تقسیم کرد فوجی با دشرزه و خواص خان متعین شد و فوجی با بهلول خان و
 دیگر امرای اختصاص یافت تا بهر ناحیه که بالشکر غنیمت دوچار شوند جنگ انداخته دست
 برد نمایند و باقی لشکر تابع خود را تفریق نمود و هر کدام در تملاش و تردد دشمن کشتی
 لمر جود اجتهاد و اسوار بستند بهر راجه چون در مقابلات سابقه نزدیک شهر رسیده
 از طرف طایفه تیغ و کھنیاان خورده تا شهر نرسیده بازگشته بود و هر از لمعان شمشیر
 و کھنیاان در چشمانش می تابید و هراش از دور و دل نیر رسید و هم چنین سپاه

و عبور منازل قریب و اراغی خلافت رسید علی عادل شاه به مغرب درگاه محمد حیم بارگاه
 مملکت مدار عبدالمحمد حکم نمود که با سرداران چیده و سپاه گزیده بارایش فوج تمام
 وزیرایش با الاکلام به استقبال نیکنام خان برود و به توقیر و احترام او را بیارود
 عبدالمحمد حسب الحکم و الا با سرداران تمامی و آرایش فوج تمامی که هم اسب و هم سوار
 یایراق و طمطراق تمام آراسته بودند پیشوا می نیکنام خان رفت چون تلافی انواع
 عادل شاه شاهی و قطب شاهی به هم شد خیام و شامیانہ پذیرفتند سرداران هر دو
 طرف در اینجا ملاقات نموده یک نقطه به کلمات مصادقت آموختند مشغول شدند بعد ازین
 مملکت مدار عبدالمحمد خلعت بای فاخره و جوهر و نقایس لایق نیکنام خان را و دیگر سرداران
 همراهی او را تحلیف و مزین ساخته از اینجا سوار شده بشهر رود چون نزدیک بیجا پور رسید
 علی عادل شاه بروج گردون شکوه علی برج راجست نشست خاص و نظار که هر دو
 فوج مخصوص ساخته بارایش با الاکلام مزین گردانیده به قدم برکت قدم خود
 رشک افزای قصر فیروز نورنق پر دیز گردانید هر دو فوج قطب شاهی و عادل شاهی
 در مد نظر بادشاه ذی جابه در آمده بمجا و خدمت گرفتند شاهی مشرف گشتند علی عادل شاه
 نظار که انواع مجرای امواج نموده مجرای خدمت گرفته مخطوط و مسرور گشت و به عبدالمحمد
 احکام فرستاد که نیکنام را در بارگاه سلطانی حاضر آورده به عتبه بوسی مستعد
 گردانید پس مملکت مدار نیکنام خان و سرداران گزیده را بکنور آورده بشرف
 عتبه بوسی مشرف و بهره مند گردانید باز نیک نام خان و سایر سرداران قطب شاهی را
 به نوازش اسلحه سلطانی و قلعت اسلحه خسروانی سرافراز و بلند فرموده حضرت
 فرموده تا بر فاق مملکت مدار و دیگر امرای دولت خواه و تربیتیہ بنیم گرم باشد -
 و در بیان تعیین نمودن علی عادل شاه هر دو لشکر را بر
 دفع مرزا صاحب

ذخایر با آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
 دوی کیفیت ربوده اند بایکی از قدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
 یافت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیمت سسی مشکور و جهد و موفور
 صرف داشته آن مخدول مطرود را از سرحد دکن بدر سازد استر ضد دین باب ضرر
 فتا دهند ابر قلم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی
 شریف آگاه گردانند علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
 بدین مضمون برنگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگر چه صورت اثنت و مغایر
 سعد و انداما معنایه وحدت و یگانگی موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
 اتحاد و لوازم کجی بنیامین مرعی و معمول است الحال که این مفهور سر به شونی برآورده
 پا از کلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مورچه را پر آمده است این
 علامت و اضمحنه نباهی و خرابی او است لشکر ظفر سکر که همه قدویان رزم خواه و نمک
 بجلا لان نصرت پناه اند بر سر کوشش معین گشته اند انشا الله تعالی عنقریب مار
 از روزگارش بر خواهند آورد و ادرا با جنودش آورده دست خواری و نگون
 ساری خواهند ساخت حاجت زیادت امداد و اعانت دیگری نیست لکن چون
 پیش نهاد خاطر نمایون آن مدار سلطنت و ججانبانی آنست که اجای رسم اسلاف
 کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه بخشند و نسبت اتحاد و کجی بنی در عهدی
 بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله بارک باشد **مصرع** در کار خیر حاجت
 استخاره نیست - سلطان عبداللہ بجز در بیانت مضمون جواب در تهنیه مسلمان بکر
 لشی آمده فوجی چیده و گزیده سوارزی و دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با همی مسلمان
 در انجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بیالت و کفایت و دور
 ممتاز قران و سردریان بود و نه به بلده بجا پور کرد و نیکنام خان چون بطی مسافرت

رفتایش نیز اسپان را کرده در اینجا ختم سینہ را بر ساخته تیر و کمان و درگشت
 و تیر افغانان قدم پیش میگذاشت و هر تیر که از طرف ختم میرسید قطع کرده تیر میزد و میشت
 تا نزد کیش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان پند
 و ست به شمشیر و رآورد و چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
 هم کار درگذشت ثوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله مثبت زنی بچه کشی انجامید
 بشجاعت و دلیری هر دو تهمتن بر زمین و زمان به دلایل و برهان روشن و مبرهن
 گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
 شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان و ست بروی نمود و غالب آمد
 و ختم را به سفرنا گیر روانه کرده بر اسباب و اثاث فراوان و رسد و غلات و آذوقه
 بی پایانش صرف گردید و آوازه شیرشکاریش در لشکر دهلوی زلزله انداخت و نقش
 شرزه کیش بر دل و دیوان مثبت گردید -

در بیان لشکر فتادون سلطان عبداللہ قطب شاہ
 بعد و عاقل شاہ به سرکردگی نیک نام خان
 مشارن این حال احلاص نامه مورخات شد اما از طرف قطب یک سلطنت مرکز
 دایره اپایت و ایالت سلطان عبداللہ قطب شاہ به علی عاقل شاہ بواسطت مملکت
 مدارد الہام عبدالمجید بدین مضمون که در سمع هایون رسید که راجہ درویش
 اوباش مزاج بجا مروج و قلم روان سلطنت و اپایت پناه قدم جرات گذاشته
 مصد رشوخی باگشته و پای دلیری از دامن ادب دانی و راز کرده شرارت با برنامہ
 چون این برود و توخانه از قدیم الہدیہ طغیت اتحاد و کجیبتی سرشته شده و نسبت توود
 و مواخات فیما بین به آنقدر منوط و مربوط گشته که صورت متغایر و معنائی گفن و احده گردید
 لاجرم او او اعانت یکدیگر از مہذبزرگان معمول و مرسوم است لهذا پیش نهاد خاطر

ذخایر با آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
 کوی کیفیت ربوده اند بایکی از قدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
 یافت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیمت سی مشکور و جهد و موفور
 حروف داشته آن محذول مطر و در از سرحد دکن بدر سازد استر ضد دین باب ضرر
 فتا و لهند ابر قیم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب داشته از مرضی
 شریف آگاه گردانند علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
 بدین مضمون بر نگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگر چه صورت اقلیت و مغایر
 سعد و انداماً معنایه وحدت و یگانگی موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
 اتحاد و لوازم کجیتهی فیما بین مرعی و معمول است الحال که این مفهور سر به شونی بر آورده
 پا از کلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مورچه را بر آورده است این
 علامت و اضمحنه تباہی و خرابی او است لشکر ظفر سکر که همه فدویان رزم خواه و نیک
 بجلا لان نصرت پناه اند بر سر کوشش معین گشته اند انشا الله تعالی عنقریب مار
 از رو زگارش بر خواهند آورد و او را با جنودش آورده دست خواری و نگون
 ساری خواهند ساخت حاجت زیادت امداد و اعانت دیگری نیست لکن چون
 پیش نهاد خاطر مایون آن مدار سلطنت و جہان بینی آنست که احبای رسم اسلاف
 کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه بخشند و ثبت اتحاد و کجیتهی و بر عهدی
 بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله بارک باشد **مصروع** در کار خیر حاجت
 استخاره نیست - سلطان عبداللہ بجز در دریافت مضمون جواب در تہیہ مسلمان سکر
 کشی آمده فوجی چیده و گزیده سوازی و دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با ہمگی مسلمان
 در سرانجام سپہ سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بہالت و کفایت و در
 ممتاز قران و سردریان بود و نہ بہ بلده بجا پور کرد و نیکنام خان چون بطی مسافرت

رفتایش نیز اسپان را کرده در اینجا بچاه ختم سینه را سپر ساخته تیر و کمان و در گرفت
 و تیر افگنان قدم شیشه بنگداشت و هر تیری که از طرف ختم می رسید قطع کرده تیر میزد و میشت
 تا نزدیکیش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان و در گذشت کمان چندان
 دست به شمشیر و آو و چنبدین و لیوان جابین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
 هم کار و در گذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معاطله بمشت زنی پنجگوشی انجامید
 بشجاعت و دلیری هر دو و تهمتن بر زمین و زمان به دلایل و برهان روشن و سبزه
 گردید و حقوق مرعی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
 شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلاحیتان دست بروی نمود و غالب آمد
 و ختم را به سفرناگر برودانه کرده بر اسباب و اثاث فراوان و رسد و غلات و آذوقه
 بی پایانش صرف گردید و آواز و شیر شکاریش در لشکر دلی زلزله انداخت و نقش
 شرزه گیش بر دل و دیوان مشیت گردید -

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبداللہ قطب شاہ
 بعد و عادل شاه به سرکردگی نیک نام خان به
 متارن این حال احوال نامه مورخات شد اما از طرف خطب یک سلطنت مرکز
 دایرة ابایت و ایالت سلطان عبداللہ قطب شاه به علی عاوش شاه بواسطت مملکت
 مدار مدالہام عبداللہ رسید بدین مضمون که در سمع هایونان رسید که راجہ مدرواج
 او با شش مزاج بجز اموریج و قلم روان سلطنت و ابیت پناه قدم جرات گذاشته
 مصد رشوخی باگشته و پای دلیری از دامن ادب دانی و راز کرده شرارت با برانمود
 چون این برود و تخانه از قدیم العہد طینت اتحاد و یکجہتی سرشته شده و نسبت تو
 و مواجات فیما بین به آنقدر منوط و مربوط گشته که صورت متغایر و معنائی کنش واحد گردید
 لاجرم مد او و اعانت که یگانه از عہد بزرگان معمول و مسہوم است لهذا پیش نهاد خط

و علف کثیر و مسبات باروت و گوله و دیگر بایحتاج به لشکر راجه جی سنگه می آرد و از اینجا
تا او پنج منزل راه در میان است مدبران کار آگاه عادلشاهی با هم سکا لش می نمودند
که اگر گرد میدان دلاوری با اینچنین ساز و سامان جنگ آوری باراجه ملحق گرد و راجه
فغان قوت و توان اصناف مضاعفه یافته فتنه بار پا خواهد نمود که دست سسی باز فرد
نشاندنش کوتاه خواهد شد بهتر همان است که او را پیش از ملحق شدن به لشکر هم در
راه باید برداشت برین قرار داد که تا از میدان دلاوری و معارک صفدری و جنگ
آوری سید الیاس شزره خان که از تاب مهمام خون آشامش شیران رازهر و
آب می شد و لیران را جگر خون میگشت متکفل این مهم شده جریده بر آید و صلابت خان
صید و دین خویش تصور نموده غان تاب آن سمت گشت مسافت پنج روز راه را
به دور و زحمتی نمود بر صلابت خان رسید و بر مقابله او آمده مصاف در داد آن
دلاور نامدار دهللی اسباب و سامان را به یکجای محروس و مضبوط گذاشته بگشت
بها و رانده و صلابت رستمانه در برابر خضم پای شبهات بفرسود و جماعت خویش را که اکثر
ترکش نیند و تیر انداز بودند که تیر بی خطای ایشان از زره و جوشن گد نشستی سوار را
بر مرکب همی و وقت استقامت کوه الوند کجشیده هنگامه راس مبارزت گردید
مابین دیران و کن و دلاوران دهللی هنگامه تیغ بازی گرم شد و در پای جدال و
قتال راجوش آمده آوازه چکاچاک در زمین و زمان پیچید اجل پیاله مرگ در کف گرفته
ساقی زرم زرم گردید سپهر برین با نهراران چشم به نظاره تماشای این زرم حیران
ماند چون جماعت ازین طرف و آن طرف سیر ببالین مرکب نهاده بخواب استراحت بیا
سودند صلابت خان از اسب فرود آمده ترکش بر زمین ریخت و دست بکمان آمیخت
و به تیر اندازی درآمد رفقاییش که هر یک نیز ثانی صلابت خان بودند اسپان گدا
بمواظقت او به تیر اندازی مشغول گشتند شزره شیر بهت چرن حال برین منوال دید با

یکش بلند گردید چندین دلاوران پیل پیکر و شیرمولت از هر دو طرف شجاعت و
 مردانگی خود را بر روی میدان جلوه داده شربت مات چشیدند و رعین کارزار
 و گرم هنگامی پیکار حکومت آب شجاعت و دستگاه محمد اخلص خان پانچ هزار سوار
 آتش بار فاصه خود و جماعت داران خاص خیل از میان صفوف برآمده برق کردار
 آتش افشان خود را بر انبوهی غنیم زد و تیغ تیران و شمشیر افشان بر آن جماعت شرات
 آلوده نهاد آتش پیکار و تیران کارزار را آنچنان جوشش و طغیان استعمال داد
 که امن و امنیت از قلوب المدا بالمرورخت بیکسو کشیده جز قتل و کشتش شیوه دیگر
 بود جمع نمی پیوست اگر چه راجپوتان از جن صورت و از یک و قزلباش شیرین همت
 آنطرف بکدی پاور میدان جلالت و افسرد تیغ و سنان را بکار آورد و دیر و کمان
 را استعمال نمودند که طوفان مرکب بر آن میخند و دریای بلا بجوشش آوردند لاکن سپه
 عادل شاهی و شیرنگابان همراهی او آنچنان ثبات قدمی را کار بستند و شیوه طعن
 و ضرب را به ظهور آوردند که بر لشکر دلی زلزله افتاد و چون هر یک از شاطران دکن
 شیوه شمشیر زنی و نیزه بازی استادی بود و ماهر و عیاری بود کامل بهود و ماس
 آنطرف خالی کردند و کثیری از سرداران راجپوت و از یک و قزلباش را از دست
 ساقی اجل شربت مات چشاندند و در باقی انبوهی غنیمت و زلزله افتاد و بهر پرت
 و او اندر راجه و خیم العاقبت خایب و غار بازگشت از در قتلها مینام اخلص خان زمین
 تاخت آوردن مسید الیاس مخاطب شزیه خان بر
 صلابت خان و بلوی

در همین اثنا جاسوسان اخبار رسان سرداران عادل شاهی را آگاه نمودند که
 صلابت خان نام از شجاعان مشهور هندوستان که آوازه شجاعتش در لشکر
 دلی گوشش زن صغیر و کبیر است پانچ هزار سوار چیده و گزیده رسید و خطیر آذوقه

سراندازی و تیغ افشانی را کار بستند که خصم را بهت پایداری و قوت ثابت قدمی بجا
توانست مانند نقد بهت را از دست باخته پس پاشدند و از نیب بران رزم تاب نیاورد
خود را به یکجا نبکشیدند سه سالار عادلشاهی عبدالحمید با سرداران خود گفت امروز
قدر طغیان می که شگون اولین است پسند نموده به آسایش گاه خود با فرموش کسیم
دندان تیر خصم را به ترشی تیغ و شمشیر کند ساخته ایم اکثر باز رخ بمقابله آوردند اما
دندانش از تیغ خواهم پر کند این گفته به ضمیمه مراجعت نمودند و چندی به شادگامی
آسایش و استراحت گرفتند.

بیان مصارف دیگر و نهیمیت یافتن جی سنگه از مردی اخلاص خان -

چون بتقدیر قادر و الجلال و الافضال شمشیر شمت و اجلال آن راجه و خامت مال
نکو مهیده فعال بر سنگ خسران و دبال شکستی و باده غرور و استکبار از سیر سپارش
بر خاک ندلت و خواری ریختی باز سودای خام و دروغش پیچیده و خیال فاسد بختن آغاز
کرد هر چند که دانا بان بخت کار مانع آمدن و ناصحان مشفق مزاحم شدند و نصیحت بیهک
از هوا خوانان تجربه کار بگوش نیاورده خود را بی را کار بند شد و در تهیه جنگ و مقابله
در آمدار استماع این خبر سرداران عادل شاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته
آماده پیکار و مستعد کارزار شدند همینکه فوج راجه به شکوه تمام استعداد و مواد اتم نمایان
شد امرای عادل شاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار زور شدند
همینکه فوج راجه به شکوه تمام و استعداد مواد اتم نمایان شدند امرای عادل شاهی
نیز سرگرم رزم و جنگ شده بمقابله غنیمت بسیار استند میمنه و میسر و مقدمه
و ساقه را استحکام تمام بخشیدند چون مبارزان جانبین از طرفین در جوالان گاه
در آمده تیغ بازی و دشمن اندازی آغاز کردند هنگامی که و در کرم شد و آواز بگید و

آلات حرب و وضع توپ و فرب زن بر هر جاے با مناسب و باروت و گوله و سایر ایجنام
برگذاشت تا به قلیل فرصت با بهتمام آن کار پردازان قوی دست در استیقام و مشقت
انچنان شد که با قلعہ فلک دم مسادات و مہسری نمی زد۔

در بیان فرستادن علی عادل شاه شکر حسینک
و تاخت آوردن شرزه خان بر سرخراز خان و کشتن او را
بعد ازین و زرای نام دار و امراے کار گذار ملک مدار عبد الحمید و نواب عبد الکرم و
بہلول خان و محمد اخلاص خان و شرزه خان و رستم خان و سیدی مسعود و سیدی
عبد الغیر و یکوچی راجہ سپر شاه جی و دیگر امراے نفرت پیرا و زمینداران و مینواران
شماخت انتار با شکر بشیار بر روح غنیم سپہ روزگار روانہ فرمود و جی سنگہ
بر اعتماد آنکہ دشمن بغلی باوے در آیمتہ و مساز شدہ بود شارب شوخی و دلیری را
و وبالارسانیدہ بی گانہ قدم در قلمر و عادل شاه گذاشتہ دست تصرف دراز کردہ
بود و بعضی از محلات کہ قبض در آمدہ یکی منگلیٹہ بود کہ سرفراز خان نام سرداری پانچ نزار
سوار تیغ گذار و راجا مستعین گردانیدہ کہ آن قلعہ را استوار نمودہ پای ثبات قائم کند و انبا
فراوان و اموال کثیر نیز در آنجا محفوظ گذاشت در اثنای خبرش شرزه خان رسید
آن شرزه شیریکاران را شکارا و لین خویش تصور کردہ با جوق خود از لشکر جدا شدہ بر سر
افراز خان الیغار نمودہ چون بہ نزدیک رسید پیشتر از خود پیغام بدو فرستاد کہ مکان
باو شاہی را خانہ خالہ تصور نمودہ بمجرو و وصول خبر با جمعیت خود مستعد گردید و در مقابلہ
شرزه خان در آمد و بجنگ و در پیوست میان و کھنیاں و دہلیویان جنگی صعب بود و
آمد کہ زمین و زبان را در تماشایش دیدہ باز شد و آواز دھنن برخاست مصرع
ملک گفت احسن ملک گفت زہ۔ انجام کار از دست بروی شرزه خان شیریکار
و مدد مہ و لیران پیل شکار از سلسلہ حمیت سرفراز خان از ہم گینخت آنچه زیر تیغ و لیران

دشمن سوز دیگری خواهد بود هرگاه سیگه آن کافر تبار دماغ فرعون را با این قدر بر باد نموده باشد که نه آن سروات و احسانات آنحضرت به نظر آورده و نه تاکیدات و تلقیقات اتقای خود بخاطر داشته محض بر بد ذاتی که رسته است نرای انیکس همین است که به بدرقه نمون و تائید الهی شکر ظفر پیکر بر سرش نام زد فرمایند انشا الله تعالی بیک حمله سپاه نصرت پناه و مار زندهاوش بر آورده شود بیک طپانچه تیغ میدریغ بهادران و لادرنش از زمستی از سرش رخنه گردد.

بیان قرار دادن علی عادل شاه رزم نه ابا حبیب که و تهیه جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه را چه میسر
پس علی عادل شاه قرار بر جنگ چنینکه داده و تهیه آن درآمد و فرامین طلب امرای درگاه و سرداران دولت خواه که در حوالی و اطراف در جاگیرات و اقطاعات بودند فرستاد و نیز میداران و منیواران و پاره گیران کنار و کرناگ که فرمان بر حکم و اطاعت بودند احکام صادر فرمود تا همه با با افواج و جمیعت خود با درگاه جمع آمدند و نیز با د شاه عادل شاه خرم و احتیاط را که پیشه کار و امان بشیاء مغز است کار فرمود که سباده غنیم که بکثرت و عدت سوار و پیاده آماده کارزار شده است تا قلعه رسیده اگر جنگ در ماند از دباغات و پورجات بیرون حصار البته جای پناه و ارم گاه فتنم خواهد شد حیاض و انهار گردش شهر که یادار کشمیر میدهد با مٹ قوت و قرار و آسایش وی گردد و لهذا میرزا یوسف را حکم فرمود که حوض با آب و بند است تا لایب شکسته از آب خالی خشک گذارد و دباغات و پورجات ویران نموده برای آن بوم قدماں چند بیرک شاخ بنزدیک سایه دیوار هم نگذار و دیر با دچاه مارا به اقسام سموم مخلوط گردانند تا آن کشمیر خست نیز مفروض مقام آن و در خیابان نگردد و هم چنین غرامان با حکم واجب القبول بادشاهی در تهم قلعه و در شکی ریج و باره و در آمده شاه حضرت را که ابا عن جد در و دشواری عادل شاه به نیکنامی سپرده بر تهم شکست و ریخت و مهیا داشتن

باز دارند آن هر دو ناصح مشفق آن مست باوه غرور بدستی را به نصیاح شفقانه و مواعظ
 فخلصانه هر چند ارشاد هدایت و تلقین طریق استقامت نمودند و به ایفای عهد و
 مواثیق و قری و مدارسی که آقا شیش با عادل شاه بمیان آورده بود در بنمونی کردند
 کردند لکن آن سرشار نشان بدستی و سیهت باوه خود پرستی که بسبب عدت
 و کثرت لشکر که بهشتاد هزار سوار و نیزه اشام بسیار داشت از غرور پرآمده بود
 خود را سر بر سر راه راستی نکشید و پند شفقانه و نصیحت مربیانه آن دو ناصح مشفق
 بیسم قبول نه شنید و بر سر کشتی و قمری خویش ثبات قدم و زبیده بر قلم رو عادت
 قصد لشکر کشی مصمم نمود چون آن هر دو محرمان در گاه و فدیایان دولت خواه
 آیت یاس از لوح جبین حال آن نکوهیده مال برخواندند بخدمت عادل شاه عرضی
 گذرانیدند که این بدعهد و سست پیامت صبا یعدوان و کفران با پنهان
 عرق لجه تمرد و طغیان است که او را بدست یاری پند مواعظیت بر ساحل نجات بیا
 آور و یا از راه رفق و ملائمت اسیر نهج اخلاص توان نمود اکنون غلاش خبران
 متصور نیست که حُسام خون آشام بیاداران شیر افکن تنش از بار سرش سبکدوش
 سازند و به هم عد و مال پایان خارا شکن کالیدش راز ریزه و خورد ساخته خواری
 مار و مورگر و اند عادل شاه بعد دریافت این مضمون قرین تفکر و اندیشه گشته
 در پیچ و تاب درآمد و دریای غضبش متلاطم گردید مملکت مدارا سطوی روزگار
 میان عبدالمجید را به خلوت طلبیده از مضمون عرضی آن هر دو دولت خواه آشنا
 نموده صلح کاروان باب از وی حبت وزیر صایب تدبیر برهمونی و انش عقد
 کشاد و خرد صواب نما صلاح و صواب در همان دید که آن دو فدویان دولت
 خواه دیده بودند و گفت چون بنرمی و مدارا کار بر نیاید نصیاح و مواعظ سبب
 نیفد علاج سرکشان بدست و تدبیر معزولان نخوت پرست جز قهر آتش افر و زو

نیت لاجرم آن کافر سخن این کافر با درو معتبرند داشته بر طبق الحبن مع الحبن اصل
 با او زد و موافقت باخت با هر دو کافر شرارت کیش فساد اندیش با اتفاق عقد موافقت
 بسته پا خود قرار دادند که در قلمرو عادل شاه قدم شوخی و دلیری نگذاشته دست
 ناخست و تاراجی در آن نگذارند و هر چه بدست آید متصرف شوند این حکم خان زاده
 چون خود از طینت بد ذاتی و شرشت بیوایی سرشته بود بر این فساد عظیم پرداخته
 اقدام نمود چه بیچ فساد می از بر انداختن خانه خداوند نعمت بالاتر نیست و آن بد عهد
 ناخشناس و بگریه و مصیبت و نصیحت آقای خویش کار بست و نه پاس مروت و
 احسانی که عادل شاه با آقای او بطهور آورد و نگاها داشت -
 و در بیان خبر یافتن علی عادل شاه بر اتفاق نمودن
 با حبیبینکه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت -
 چون منبیهان اخبار رسان خبر اتفاق کردن سیوا با حبیبینکه و قصد دست درازی
 بر ولایت عادل شاه می بمسامع علیه بادشاه علی عادل شاه رسانیدند بادشاه در
 تفکرات و از یکدل شدن دشمن بغلی یعنی سیوا با دشمن بیرونی یعنی حبیبینکه
 اندیشه عظیم پیرسانید چه از در و محمد فساد می بوقوع آید که از در و نامحمد عشر عشرش
 بطهور نیاید چون بمقتضای حسد و در بین و دانش عاقبت اندیش عادل شاه با
 منظور آن بود که با فاسد او را بطه دوستی و داد و نسبت یکجستی و اتحاد که در بین
 ابامحسن ارتباط و انتقام پذیرفته است در هم نمی شود و تا چقدر در در تندی
 و نفیجیل نکوشیدن و در اصلاح حال سعی و جد نمودن پیشه اهل و قار و تمکین است
 اولاً ملاخوم با غایت نامه نصیحت شامه پیش حبیبینکه روانه فرمود و متعاقب ملاخوم
 را نیز روانه نمود تا این هر دو و ناچاران مصلحت بین و در نهایتان طریق گزین آن اداره
 دشت خلالت و گمراهی ما هر سر راه صلح و هدایت باز رسانند و از شرارت و بطالت

نلحه اقدام تواند نمود لاچار در ماند و با خود اندیشید که در پیشگاه خداوند لعنت یعنی علی علیه السلام
 خود نه آنقدر نجاست پیشگی و خلاف فرمانی بوقوع آورد و هم که دیگر روی و راهی قبول
 و عذر خواهی بوده باشد پس ازین در گاه یاس کلی بدست آمد و با عظیم قوی دست یستی
 مغل نیز در مخالفت باخته ام و او بر خانه رسیده است و خانه البته بصرف آورفتی
 است با وجود این حال بر انقدر اکتفا خواهد کرد البته قصد جان هم خواهند نمود چه
 من نه آنقدر اید او بخش بالشیان رسانیده ام که مرزنده خواهند گذاشت پس کوی
 الفت و بلا هم بر خانه هم بر جان رسید اکنون تدبیری باید اندیشید و مصلحتی بر روی
 کار باید آورد که اگر خانه رود و کورفته با و باری جان بسلامت ماند جان چون باقی
 ماند خانه را باز بدست توان آورد مثل مشهور است در میان مردم که چون سربلای
 باشد دستار کم نیست پس دام فریب بگسترد و بساط تزویر پیار است با چنین که
 به ساز و سازش آغاز نهاد و سلسله صلح و موافقت بجنباند و فنون و فسانه کرد
 تزویر بر و رسید و پیغام داد که سلاطین دہلی در تحیر و کن تا این مدت مورد عتاب
 شدید و معصایب پدید گشته افواج و عساکر متواتر بر و کن تعیین نموده زیر دیار
 صرف لکوک نادر و ژمانده اند اما فایز مقصد شده و به نیل مرام رسیده اند
 بر سردار و سپه دار که با فوج و لشکر از منهد بدکن آمده است آخر نا کرده کار خایب
 و خاسر سعادت نموده است اگر آن مہاراج این فدوی را از مرہ مخلصان شمرده
 و ظل ہیئت در آورده دست غلبت بر سر گذارند به اسهل ترین و جہہ تمامی ملک
 و کن را در قبض بندگان حضرت اورنگ زیب در آرم و چند قلاع متین که گزیده
 ترین قلاع و کن توان گفت و در قبضہ من است بالفعل میا پر م پس کلید باز
 او فرستاد چون ہم چنین بہت در کف با و باز نمود و در اطلاع بر روی او کشود
 و او میدانت که این درد خانگی ما بر این ملک است و از روی این صورت سببند

از جاحرکت نمود و بر مصفوف اعدا حمله آورگشت چون سپاه اسلام مشاهده نمودند که
 سردار قدم جرات گذاشته سینه بر تیغ و سنان راست نمود یکبارگی همه لشکر از
 سرگشته شدند و یکدل گشته پورش بر لشکر خضم بردند و نعره بگیرد و کبش ناکند گردون
 و داد و نهور و جلالت کمانیغی دادند از خون اعادی زمین صحرانگزار و لاله زار
 ساختند و از کشتگان تلهها و انبار بار داشتند کفار را قدم لمغزید شکست خورده
 معرکه را گذاشتند و در بهریمت آوردند سیوای بد حال چون حال لشکر بدین
 منوال دید خاک مذمت بر سر پنجه رو بفرار نهاد و فتح و نصرت نصیب خان خواص گردید
 بیان رسیدن راجه خنیک که بعد از آنکه خواص حسان
 غالب آمده بود بر سیوا -

چون میرزا راجه خنیک بر فرمان فرما دایمی هند بقیه سیوا مامور شده با فوج
 گران و ساز سامان فراوان متوجه دکن گردید هنوز او در اشنای راه بود که
 خواص خان حکم علی عادل شاه بامداد غل متوجه سرکوبی سیوا شده و تا آمدن لشکر
 واهی انتظار کشیده بر سر آن باغی سفید ناخته مهر کمرش شکست و بر دباشی بخت
 چون چپنکه در تعلقه سیوا داخل شد بر قلعه پونه و هر که کمال متانت و استحکام ممتا
 از سایر قلعه جات کو بهستان بود و در سابق ایام به تصرف یکی از محاسن سرشکن بود
 سیوا ان را البصد محسن و متاعب و هزاران فنون فتون بدست آورده ملاذ
 و لمجای خویش ساخته متوجه شد و همت بر تسخیرش گذاشت چون معلوم داشت که بدو
 و کوکب به قلعه از هیچ جا رسیدنی نیست بی وسواس بخاطر جمعی بآن قلعه در آن بخت
 و محاصره سخت قایم نمود و به برداشتن صلابت کو چپاسی الوند از تعلق و سردار
 ضرب زن و توپ و تفنگ مردم و دروغی را عاجز و به تنگ ساخت اگر چه سیوا بر
 مانده بود لیکن چون خواص خان پشت بازویش آتچان نشکسته بود که برآمد و کوکب

داد مردی بدیم و در خصم شکیم نه من شایسته خاتم که فریب روپای او خرم کسی
 تا اکنون او را همچو حریفی اتفاق نیفتاده لاجرم هر یک را بازی داده است و کما
 انتقام هر کدام من از او میگیرم و غرورش از سر بنشانم و شایسته است خود قایم
 بوده مستعد و آماده باشید و تماشا کنید که چه طور مهر بازی از دستش میایم
 خان با سپاه در همین گفتگو بود که کیبارگی از لشکر غنیم آواز با شلاق ضرب با برآمد و
 گوله های نوپ در لشکر خان افتاد و گرفتند خان گفت برخیزید بهت را کار نپذیرد
 که روز زور مردان است منصوبه جنگ را مراعات نموده سپاه را از سوار و پیاده
 بر جبهه قاعده قایم نمود تقویت هر یک را بدگر داده و بر دوشی همه خود پشت
 قوی گرداده بایستاد و جنگ در داد و لیران لشکر شکن همچو شیران صید افکن
 از کین بدو بستند مغر شگاف و شمشیر های خارا گداز در جولان گاه در آمده و
 مردی و تهور داد و گرفتند آن عفریتان دیو سیرت و مرثله عفریت سیرت
 که هر یک خویش را برابر صد و صد می انگاشت بانیر های سینه شگاف بر او می
 پری پرواز و در عرصه مصاف در آمده جلاوی و سفاکی را هنگامه گرم نمودند و با
 مقابل شرط دست بازی و سپرد و زری بجای آورده چو پاهای خون روان شدند
 آتش قتال آتشیان گرم شد که هوا کوره آتش شد و مرغ از طیران باز ماند و در
 زمین از خوان دلیران چو کشت زار بقم گردید از دست بردی آن جان پری
 سوار چندی از شجاعان نامدار و شهیدان تهور شعار اسلام شربت شهادت
 چشیدند از انجمله سید در که حبش زاده نامور و سردار سپاه پرور حضرت شیخ میر
 و چندی دیگر دلیران که بمنتهای درجه کجورگی نایز گشتند که در دنیا از ان نیکنامی
 یافتند و در عقبی ثواب یابی خواهند پوست نزدیک بود که غنیم غلبه باید و لشکر خصم
 بر اهل اسلام غالب آید که کیبارگی خان تهور نشان خواص خان باتیغ خون افشان

حسرت الیده و انگشت نداشت خایید باز بخمال آوردن رسیدن افواج هند هنوز جیتی
 است و راز محمدی که نخست کارم مقابلہ با یکی پیش آمد این قلیلی اندیک حملہ ایشان
 را خواہم برداشت چون از ایشان فارغ شوم آن بسیاری کہ خواہند آمد آنہا را ہم
 شکست این گفته و رتد بیران شد کہ باتامی لشکر دیوان سپکر و ساز و سامان جنگی
 کہ برای مقابلہ و جنگ افواج دہلی ہم رسانیدہ بود بر لشکر خواص خان شہخون زدہ
 کا از پیش برد خواص خان از ارادہ اش ناغل بلکہ از تعین مکان سیوا آگاہی ندا
 و در تحبس آن بود کہ غنیمت کجا است و در جہ تدبیر است بیکبارگی سیوا باتامی فوج لیئا
 منودہ بر لشکر خواص رسید و گرداگرد لشکر درآمد و نقطہ وار در میان گرفت و در
 ہنگامیکہ جان بال لشکر در جلے تنگ کوہستانی فرود آمدہ بود کہ گنجایش نہ داشت
 کہ چہارستان نقل و حرکت کنند تا صف آر استن و قتال نمودن را چہ رسد ازین
 صورت سپاہ خان ہراسیدہ شدند دل بر ہلاک نہادند و گفتند و بالعرض ہارستم
 و اسفندیاز ہاشم چہ چارہ کنیم جائے کہ حرکت را گنجایش نامزدہ مروی و مردانگی چہ
 ظاہر سازیم و بگوئہ با حریف ہم بنزد خویش ہستیم۔

در میان ہمت وادون خواص خان سپاہ خود را و
 طف یافتن بر سیوا۔

خواص خان چون پاس و سست دلی از احوال سپاہ خویش دریافت مہتران
 لشکر را پیش خویش طلبید و گفت دل قوی دارید و ہمت استوار بر قلعت خود و
 کثرت حضم نظر میکنید بلکہ نسبت خویش با ایشان نسبت گرگ با گوسفندان و گرہ
 با مویشان تصور کنید ہر چند کہ غنیمت امروز بد شواری عظم پیش آمدہ و در میان جنگستان
 و غار باکو ہستان گرد و پیش ما در گرفتہ و حرکت و جنبش را نگذاشتہ برفضال
 اتھی و اقبال با و شاہی امیدوار بودہ بین خیمہ ما را فرمود آورہ پای ثبات بنشینیم

و شمار بود بالغ او نموده روانه فرموده

بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را بر اعانت معمل بر سیوا

علی عادل شاه چون نقل کوک و اعانت نموده ایلچیان را رخصت فرموده و رتبه سرانجام لشکر کشی و استعداد مواد جزم افکنی و رانده امری تا مدار و سرداران کام گار پاسبان تحت راجع آورده می خواهم که بتایید معمل بر تا ویس جری و انجب القتل کسی از شاه و تاجران نامدار را می خواهم فرستاد و گیت از شما که دل خویش بر این کار قوی می یابد و سرانجام این مهم رو چه سلیقه بدید تا مجرایش نزد ما می شود و شهره فردی و مرد انگش تا دلی رود و شهادت و بسالت نشان خواص خان از صف امرای عالی بر خاست و پیر بان یعنی پانزدان و گفت خدمت امروز حصه خاص این جان نیاز است بدل تمنائی آن است استعداد و ماده سفر گشته عرض نموده که در بجا آوردن فرمان بادشاهی و سرانجام این مهم مرا انتظار رسیدن لشکر دلی مناسب حال نیست چه کسی که بر عون و اعانت دیگران کاری بکند در جمع مردان و دلیران که ستوده کرد و هر گاه که من از اوان ضیام تا این زمان به نیک باد شاه و دوران پرورش یافته نشود با شتم فوت آن سپنجگی بهر سینه خورشید یک تاز برانبوه اعدای شمشیر زخم و شکوه جمعیتش را بر هم شکستم و این گفته رخصت از عادل شاه خواست عادل شاه به ترحم و تطف بسیار او را مخصوص ساخته شمشیر خاص خود و مرجمت فرموده و در پناه عون ایزدی سپرده مرخص نمود چون روان شد بکوچه های متواتر طی مسافتات کرده قریب سرحد سیوا رسید چون خبر از توجه خان خان یافت و ز فکر لبتن گھاٹ افتاد و ان عبور گاهی بود تنگ و دشوار که جز آن گذر گاهی با نجاناب که بستان دیگر نبود و این اثنا خواص خان تعجیل را کار بسته برگھاٹ برآمد و بالشکر خویش بلامت بگذاشت چون سیوا از فرد آمدن خواص خان آگاه شد دست

پس وکلای کارداران تبر و عا و لشاه فرستاد پیام داد که این کافر حربی واجب القتل
 سرشورش برآورده مصدر فسادات هرگونه شده است و در اذیت مسلمانان در
 بخش خلق افتد دست دراز نموده دقیقه فرو گذاشت نمی کند اغراض و ریناب
 زیاده ازین قدر موجب تحلل تمام ریاست و سلطنت است و اسباب و مداخلت
 در تادیب و سرایش تقصیر در رعایت سیاست پس واجب بر ذمه کافران اهل اسلام
 عموماً و بر همه سلاطین عالی مقام خصوصاً آنست که درین باب سرمد امانت و
 محابات جایز نداشته و تادیبش کوششند بل در استیصال پنج فساد بارش
 اتهام را کار فرمایند رعایا برایار از منجه اذیتش خلاص داده قهرین امن و امنیت
 و آسوده حالی گردانند لهذا مرکز خاطر و الای ما آنست چنانچه که مبارزان خون و
 بهادران نصرت انجام از نیطرف بر آن شقی متعین می شوند سپاه ظفر پناه آن شکست
 و سلطنت دستگاه نیز نام زد شوند تا از هر دو جانب آن مار مروگر در میان گرفته
 بسنگ قهر سلطانی سرش کوبند و پا دوش بد کردار تبه اطوارش در کنار او نهند
 چون این خار فساد از میان راه کنده شود فیابین خبر صفا و صفوت چیزی دیگر
 از فبار و کدورت نخواهد ماند علی عا و لشاه بعد از اصغاس این پیام منجه مسئولان
 را به جنای قبول و پذیرائی رنگین ساخته ایچیان را شاد و خرم باز گردانیدند بران
 روای دلی چون از طرف عا و لشاه جواب با صواب و قبولیت ادا و اعانت بشنید
 مبتیج و مسرور گشت و برای تعین نمودن بر سر این مهم از زمره سرداران نامدار
 و امرای بلند مقدار سزاوار و شایسته این کار عمده الاقران را جبرجیس که ریافت
 که هم بشوکت و امانت و هم بدریت و کفایت هم شجاعت و دلیری و هم بکیاست و دانا
 همکار الامثالی منتخب الاقران بود لشکر گران و سپاه فراوان از منخل و افغان و
 راجپوت و مسلمانان و هم چنین مواد جنگی و استعداد قلعه کشائی که بیش از حد

دو سرداری بودند از سپه سالار که حب حکم اورنگ زیب به قلعه راری و کن نامور پورده پا
 لشکر خود قریب سرحد سیوا غافل از کرد و ریوش فرو آمده بود سیوا با جماعت اشهرار
 و لشکر عفریت کردار از راه دور بر سر او دیده شب را بر لشکرش افتاد تمامی لشکر را بغارت
 برده اسباب و اجناس و نقود خاصه و شایسته خان نیز تمام بدست او برد و شایسته
 مجروح گشته به تباه حالی گرفتار شد چون این خبر وشت اثر بر فرمان روای دلی رسید
 از غم و غصه پیچ و تاب خورده بر اے انتقام و نادید سیوا حسونت سنگه نام سرداری
 را با لشکر گران نام زد نمود و حسونت سنگه چون با لشکر خویش درآمد در سرحد سیوا قدم
 جرات نهاده یکی از قلعه او پیچیده محاصره اندر پر کار و در میان گرفت سیوا
 شیطنت اما فوجی از قزاقان را بر روی او گه اشتی خود با یاقی لشکر عفریت پیکر
 بر بندر سورت که کمال آبادی معموری ضرب المثل عالم بود ایلتار نمود تا غافلانه
 بر آن بندر معموره ریخته آن مخزن زر و سیم را بغارت برده پاک بروقت باز همه
 قدم ایلتار نموده بر قرار گاه رسید ازین رفتن و تاخلف و آمدنش کسی آگاه نشد
 مگر بعد از مراجعت او عالمی ازین شیطنت او متعجب متحیر شده انگشت تعجب بدندان
 گرفتند و سیوا بعد از مراجعت باز بر سر دافعت حسونت قایم گشته باین شرارت
 و شیطنت او را عاجز نمود چون این حادثه تازه و واقعه جاگاه بسبع اورنگ زیب
 رسید از پیچ و تاب و غصه فیر دل مبارکش آنچنان بشوید که عیشش منقص شده
 و در صد و انتقام آمده تدابیر اندیشه اخلاص و دریاے فکر غوطه زده این دور و شایسته
 تدبیر بدست آورد که حل این مشکل و کشاد این عقده خبر نماید و اعانت عادل شاه
 منصور بنیت استعانت از دور این باب ناگزیر است -

پیان استعانت نمودن مغل از عادل شاه
 تمهید نمودن سیوا

یافته بود اسپرین نرین گشت بر همین عهد و پیمان مدتی برآمد فبا مین علی عا د شاه و وزیران
 روای دلی نزاع و پر خاش نبود و در عهد علی عادل شاه ثانی باز صورت نزاع و پرخاش
 رونما گشت تباعض و عداوت پدیدار گردید اکثر اسباب این تباعض و معاودت شتر
 و سفیدی سیواچی بود پس له بود پدرش شاه جی اگر چه او هم مفتن زبان بود اما شخصیت تمام
 داشت پاس نمک داشته نگه حقوق خداوندی می شناخت و بلاست روی عمر
 پسری نمود و پس کلاشن ستاجی نیز شیوه خود شناسی خداوند شناسی را کار بسته
 مصد را پنجان فسادات نشد که سیوا بر در خودش بوقوع آورد و همو بود که میان شاه
 و فرمان روای دلی آتش فروخت و در میان هر دو جنگ انداخت چون مکن و قلاع
 گاهش کو هستانی بود پر شجار و خاززار و اکثر مکانهاے قلب و قلاع مین و در تفرش
 بود بر همین اعتماد شوخی با دشمنان تهاے بیرون از حد و شمار بوقوع می آورد و ایند او
 بهر دو طرف میرسانید قراتی بود که متعاش و در جهان نا پیدا گا ہی بالشکر عماریت
 پیکر تادلی تا خت پایال آن ولایت می نمود و گا ہی بولایت عا د شاه چال کرده قریات
 و پیشیاے سر حاصل تاراج نموده تا چخی و کخی می تاخت از شرارش هم عالمگیر هم
 عادل شاه عاجز ماندند و در اصلاحش سی با نمودند فایده ندیدند تا آخر کار از شامت
 آن شوم بخت و بوم قدم رفته رفته تمامی دکن در قبضه منحل رفت -
 بیان شروع فتنه انگیزی سیوا که موجب لشکر کشیدن
 منحل شد بر ولایت عادل شاه -

در هنگامیکه علی عادل شاه چندی در قلعه بنگا پور طرچ اقامت انداخته در غزا و جهاد کفار
 نبود و بت کرنا نمک و ملنار وجهت مصروف میداشت و افواج عادل شاهیی تمام
 متعینیه الحدود و سوا ی شرارت پایی فرصت غنیمت انگاشته از کو هستان بر آمد بهر
 چار سوزن زد و اینده لقمه اولین که شایسته غذای خود یا شد شایسته خان را یافت

پاس خاطرش نزد ما غیر از است لاجرم بگی زلات و تقصیرات ماضیه را عفو فرمویم و از سر قهر و غضب درگذشتیم و از سر نو به عطای ملک موردی بنواختیم و بر جای مکان آباد اسلاف بحال و قایم داشتیم مشروط بانیکه گاهی پیرامون خیال فاسد و طور و طرز شایع نگردی و مدام بظریق اطاعت و انقیاد وسیلی دیگر نه بیایی آورد بر طبق وعده و قرار در ارسال پیشکش موعود مبادرت نمائی و نیز در ارسال حسنیه و خراج هر سال بلا توقف و ایهال مجرائی خود شناسی چون فرمان محنت عنوان بان راجه نیک سرانجام رسید خوش و خرم گشته لوازم آداب و خدمت گذاری بدرگاه بادشاه مودا ساخته نقد و فراوان و جواهر شایان و اجناس نفیسه تقایس شریفه بدرگاه بادشاه گردون پایگاه فرستاد بعد ازین عادل شاه قرین نشاط و بهجت و هدوش فتح و نصرت مراجعت نموده سالماً غانماً بتایخ عنبره جمادی الاول سنه یک هزار و هفتاد و چهار داخل مقبره الخلافت شد -

بیان اسباب زوال دولت اهل دکن و سفل شدن سلطنت ایشان مختل -

آل تیمور را هوس تخیر دکن بیش از اندازه و قیاس بود و اهتمام دران باب بیشتر داشتند خصوصاً اکبر بادشاه و اولادش که بگی بهمت اینها در همین ماده مصروف بود تا به سیهایی بسیار و جهدهای بسیار بتدبیر ضرور بر شطری از دکن قابض گشتند خاندیس و بزار تبصره آوردند و در عهد شاه جهانی برای ولایت نظام شاهی نزاع و پر خاش در میان بود تا آنکه میان سلطان محمد عادل شاه و شاه جهانی بادشاه بر تقسیم آن ولایت صلح قرار یافت که سرکرد ام نصفی از ملک نظام شاهی قابض و تصرف گشته نزاع از میان بردارند و بایکدیگر را بطه اخلاص و اتحاد و انضباط داده از تعلقه یکدیگر کار نزارند چنانچه این صلحنامه بعهد و تمواتیق شدیده بر لوح طلا ترسیم

از شنیدن این خبر بول آور و موشت از ترزل تمام درارگان بهت بهدرانایک افتاد
 و پندار غور و رش مکی کسیر از سرش بدر شد جز عاجزی و در ماندگی مایه و در دستش نماند از و
 استقاد و سکتبار بر خاک مجز و چارگی افتاده و بسیل نواب عبدالرحیم بملول خان بقیه
 نیاز آمو متضمن خرامت بسیار و معذرت افزون از حد و شمار و اقرار تقصیر فراوان
 و اقرار شونی و گستاخی بے پایان و قول انقیاد و اطاعت بادشاه و تعهد ارسال
 پیشکش به بارگاه آسمان جا و نقبل باج و خراج هر ساله بی عذر و حرکت و حیل
 و حواله بشیرلان جان دمال و گد اشتن ملک و ولایت قایم و بحال بدرگاه گردون
 پایگاه عادل شاه فرستاده نواب بملول خان عریفه اش بمطرانوار گذر اینده زبان
 بمذروا ہی او یکشاد و در شفاعت او قبول عذر بعد عفو تقصیر او حد و اهتمام بیشتر
 بجا آورد تا بادشاه از سر نیز او انتقامش در گذشت و قهر و غضب را به لطف و مرحمت
 مبدل فرمود و بر طریق سنت نبوی و بشرع مصطفوی بر باج و خراج و تفصیل جزیه
 اکتفا نموده از جان و مال و ناموس و ملکش دست برداشت و فرمان مرحمت
 نشان غایت عنوان بآن زمیندار پیش بین و در اندیش بزرگداشت بدین معنور
 که اگر چه گستاخی او بے اعتدالی ما سے آن خرد و دشمن کوتاه اندیش نه بمشابه بود و
 پیوسته که جز سرخوای و غیر از استقبال استحقاقی داشته باشد لیکن چون بیادری
 بخت بیدار و موافقت طالع مددگار زود از خواب غفلت بیدار شدی و از کجروی
 و کجباری براه صواب باز آمدی قلا و انقیاد و در رقبه جان او نیخته طوق اطاعت گرد
 انداختی باز بچو نواب حمیده القاب حشمت و شوکت انتساب محرم حریم خاص جلیس
 محفل و خصاص بملولخان که گاهی دست رو بر سینہ مامولاتش زرسیده و وقتی
 چهره مامولاتش به ناخن ناقبولی مخدوش نشده به شفاعت تو برخاسته و در گذشتن
 از سر نیز او انتقام و عفو نمودن آن همه جرائم و اتمام جید لیغ و سی میل مسرود و

زیده به آب و هوای خوش آنجا دل را خوش نمودند و سپاه و لشکران نیز بار آمدن و آرایش
دادند بعد از آن به مملکت مدار عبدالمحمد و ملا احمد و شتره خان و سیدی خان زبان و غیره
حکم واجب الاذعان صادر کردند که تا بید سادوی و عون آلهی را در همه احوال شامل حال
خود مآبه یقین دانسته هم چنین تلاشها را رستمانه و یورشها را مروانه بطور آوار و روه
و الحکومت بد نور را که راجه مخدول بید را نایک در آنجا باشکوه و بختم خویش نواب
استقلال و فتخار می نواز و به کلید عون و مدد آسمانی مفتوح سازند

بیان فستج نمودن شکر اسلام بد نور را از مشرک

مبارزان شیرشکار و بهادران فیل پیکار بر حکم باو شاهی به قصد بد نور شتافتند
بید را نایک در خود تاب و توان مقاومت سپاه اسلام و مقابله غازیان ظفر
انجام نیافته از بد نور برآمده راه قلعه کویل درگ که قلعه ایست بس متین و حصنی است
بعایت حصین گرفته در آن جا متحصن شد چون شکر اسلام نصرت انجام بر بد نور رسید
زور بازوی خصم افکنی و قوت شمشیر اعدا شکنی فتح نمودند باو شاه سایه بهایانه خویش
نیز در آن انداخته سکنه اندی را را سرعت و افتخار بر اوج برین رسانید چون آب و
تهورش مطبوع آمده در آنجا نیز چندی رحل اقامت انداخته خط اندوز نشاط و انفراس
گردید پس از آن حکم عالی به سرداران فرمان پذیر و بهادران کشور گیر نفاذ یافت که
هم چنین پیشتر ک غنان غریمت را تاب داوه بر قلعه کویل درگ که آن سرکش پر عس و
مروا آنجا را ملا فوما من تصور نموده بخاطر جمعی نشسته است یورش رستمانه برده
فتح نمایند و آن مشکبخت شاعر غفلت آثار و سیکر پیچ اعدا گیر سازند بمجد و اشاره سلطانی
و بشارت خاقانی بهادران شیر صولت و شیر بران پیل صدمت لبان نو و اما دو که
قصد مجله عروس به شوق تمام از جابر خیزد و یا مانند شیر گرسنه که برگوزن کوهساری
نقب از مکان بر می جهد بر قلعه کویل درگ و ویدند و بر ستیج آن متوجه شدند

شیر بیشه و غاشنه صحرائی بجا یعنی شتره خان که بشیرک از بادشاه دران نواح
 در آمده بود اولاً و زود یک قلعه حیره باشکرت قنار تبه کار که با ساز و سامان بسیار
 و استعداد بی شمار و راجع جمع آمده مستعد پیکار و آماده کارزار شده بودند معصوم
 شد کفار بیکبارگی بر لشکر اسلام خود رازده شرط جلاوت و شجاعت بجا آوردند کشتش
 و کوشش بدون از حد و شمار با اهل اسلام و آویختند و شمشیرنی و تیغ بازی را کما
 یمنی بودند و رازده شتره شیرسکار و فیل پیکار با مبارزان جنگجو و بهادران رستم
 خواب و در میدان شجاعت و جلاوت فشرده و سپهر عون و نایب الهی از پشت گرفته
 در احرار فضیلت غرور و شجاعت جهاد که از احدی کمین خالی نباشد با ثواب غرور و جهاد
 نامیده شدن به فازی و صورت غلبه یار رسیدن بدرجه شهادت و لقب شهنشاه
 به فازی و صورت عکس شیوه تیغ بازی و پیشه شمشیرنی را بجای آوردند و اعدا
 و خیم العاقبت را در زیر رسم با و پایان غایتی با مال لکد کوب ساختند - **موضع**
 ملک گفت حسن ملک گفت زه آید نصر من الله و فتح قریب بر ظمیر من مشور اسلامیان
 توفیق یافته بود به نصرت و ظفر مخصوص شدند مملکت رستمانه و نوازش با بهادران
 بر آن طایفه مخدوله و جماعته مطروده برده بسیاری را در زیر تیغ بیدریغ گذرانیده در خاک
 و خون غلطانیدند و بقیة السیف از پیش سرکه مبارزان را در تافته را فرار گردیدند و آن
 قلعه متصرف اهل اسلام در آمد - **بیان فتح شدن سونده - شتره خان**
 از آنجا قدم پیشتر گذاشته یک یک قلعه و مکان را زور و ضرب و قتل و کشتن از قبضه
 کفار اشرا را استخراج نموده و اهل قلعه و اسلام می نمود و هم چنین تا سونده که ولایتی است
 بس نزبست افزان نصارت پیر اکثر الحاصل و افراده اهل رسید و در شیران جدید تیغ
 سعی ظهور رسانید تا آن رابعون ایز و متعالی هم مفتوح گردانید چون مرکب شاهی بتولا
 سونده نایز شد عادل شاه چندی دران جای با قضا فخر افزان نصارت پیر آسایش

ریشاباد و غزور و سرت صهبای بدستی از خواب غفلت بیدار نشد و آن سخنان مشفقانه
 و اندرزنامه مخلصانه با صفای قبول بکوش نیاورد و بر کجروی قدیم خویش قایم و
 راسخ ماند چون ملاصرف یاس از جبین حال خسران مال او برخاندازا انجام راحت نمود
 بحضور عادل شاه حقیقت گاهی عرض نمود بادشاه چون محبت بر آن غافل ناعفت
 اندیش قایم نمود کمر محبت بر کفار کشی و جهاد استوار بسته استعداد خصم افگنی و مواد
 کشور کشائی بهم رسانیده بیشتر از خود تهور و شجاعت شعار جلالت و شهبامت آثار
 سید الناس المخاطب به شریزه خان را که از شجاعان نام دار پای تخت بود و با چند
 سرداران دیگر کیل نمود که تا به چون تا دیب و گو شمالی علاج جنون آن گرفتار بدرستی
 و بد حالی بر وجه شایسته نماید و خود هم بعد از چند روز با درقه عون و اعانت ذوالجلال
 و الافضال رایات نصرت آیات برافراشته به غره شعبان سنه یک هزار و هفتاد و شش
 از دار الخلافت با شان و شوکت بادشاهی برآمد و با فوج طفر موج روان شد
 بعد از طی منازل و مسافتات قلعه بنکا پور را بشرف قدوم برکات لزوم خویش
 مورد انوار و برکات گردانید و فرمان محمت عنوان مشتمل بر طلب به نواب عبدالرحیم
 بهلول خان که براسه تنبیه و تا دیب سرکشان متعین کرنا تمک بود اصدار فرمود
 بهلول خان بجز و وصول فرمان جهات آن طرف بدمه نابان خود و اگداشته
 با شهبامت آثار شاهی بهوسله و غیره بر جاج استعجال روانه شد بعد از طی
 مسافتات برکنار تنب بهدرابه عقبه بوسی بادشاه کشور پناه مستعد شد بادشاه
 بانواب و غیره امرالطرف بد نور متوجه شدند و مملکت مدار عبدالحمید و ملا احمد و سید خان
 زبان و مظهر خان و غیره را از راه دیگر غیر شهبوربان سمت روانه کردند
 میان شریزه خان بیشتر رسیده قلاع و اکنه گرفتار را
 تسخیر نموده تا سونده رسیدن * * * * *

و صاحب زاده شد بدرجه امارت عظمی رسید و سیدی مسعود را که وی نیز از غلامان
 ملک عبدالوهاب بود بداند و گرفته قریبت میکرد و در وقتیکه سیدی جوهر
 صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده بود و با سیواچی
 جدال و قتال داشت سیدی مسعود ترود نمایان چند بطه پور آورده خطاب ثانی یا قتیله
 میان لشکر کشیدن علی عادل شاه بر ملنار تاسونده و بد نور
 رسیده متنبیه و تا ویب کفار نمودن * * * * *
 علی عادل شاه بیشتر ازین ایام غمیت سفر ملنار بسبب تمر و طغیان زمینداران
 راجه بهدرپ نایک نام که کمال شوکت و ابهت از سایر رایان ممتاز بود و اکثر
 لشکر و حشم و افزونی ملک و خزینه سرخورد و تجربه کرده اشیر سائیده و دوار الحکومت
 بد نور که ولایتی است وسیع و زرخیز کوس استقبال می نواخت راسخ و مصمم نموده بود
 که ناگاه جهیم صلابت خان در پیش آمد چنانچه سابق اشاره بان گذاشته چون اثر
 بهم جوهر انقراض دست داد و با فتح و نصرت و همدوش نشاء و مسرت از ریخ پور ^{السلطه} بدار
 بیجا پور مر حبت فرمود چندی بعیش و عشرت گذرانیده و او کامرانی و خط شادمانی بر
 گرفت باز اخبار رگش و بے اعتدالی بهدرپ نایک رسیدند که با وجود که رحیم نجاج
 و باج را در تعطیل گذاشت دست تصرف دراز کرده چند قلاع و مواضع اسلامی
 که تعلق به علی عادل شاه داشت تصرف جوار او بود و تصرف خود در آورده چون
 اعلامی دین و شاعت احکام شرع متین و تقویت اسلام و کسر شوکت کفار بد را بنام
 بر ذمه همت و الاهیست سلاطین عالی مقام واجب و لازم است اولاً برای الزام
 حجت بر طریق سنت فضیلت پناه مولدیت و دستگاه ملاخرم را براسه بیدار
 نمودن آن خفته خراب غفلت بطرف بد نور روانه نمود و فضیلت پناه هر چند بمواعظ
 و پذیرد و نفعی جاگیر او را بر طریق هدایت و صراط استقامت دلالت نمود آن

ترین فرحت و شادمانی داشته زبان الهام تر جان را به شکر گذاری مواهب و مافی النین
 کشاده بودند فرصت عرض و گذارش یافته معروض مایه سرگردانند که آن نادولت
 خواه خرد و دشمن به بد آموزی نفس تبه کار و رهنمونی شیطان بدر کرد طریق ناصواب
 ضلالت و بغاوت پیوده کفر و مکافات آن بر طبق جنایات سیئه دست بدست
 یافت عیال و اطفالش که ناصیه حال ایشان از داغ جرم و تقصیرات ساده و معسر است
 امیدوار محنت و عنایت شهنشاهی هستند بادشاهان عظیم ایشان را نیز همین رسم معمول
 است که اگر غلامی ستم گاری را بر نرایی کردارش رسانند بر طبق قول سر و گنه
 بود مرد ستمکار را - چه تاوان زن و طفل بجایه را و عیال و اطفالش را شمول مراحم
 و عواطف مسازند اگر این سبب و سیدگان پرسان پرسان احوال نیز از قهر سلطانی بجا
 بجز عیاض محنت و نوازش خسروانی سیراب و شاداب گردند البته به شان عظیم ایشان
 انسب و ابلق خواهد بود چون معروضه این هر دو مقربان درگاه و مقبولان بارگاه
 جز قبول و پذیرایی کسب می دیگر نمی داشت بادشاه آن را بغیر قبول رسانیده از سر
 قهر و غضب در گذشتند و حکم باریابی حضور داده فرمان استمالت عنوان مشتمل بر
 عهد و امان محنت داشتند تا دیگر روز عبدالغیر و سیدی مسعود خود را بحضور
 رسانیده بوساطت مملکت مدار و نواب کامگار به شرف اوراق عتبه بوسی
 مشرف گشتند بادشاه غریب پرور عاجز نواز بر آن هر دو نظر نوازش و محنت نمود
 خلعت با عنایت نموده بر منصب و ملک پدرش قایم گذاشت بعد از آن خود به
 فرخی و خورمی معاودت نموده داخل مقر الخلافت گردید کیفیت سیدی
 جوهر چنین است که او در اصل غلام عبدالوهاب بن ملک ریجان عادل شاهی
 بود چون ملک عبدالوهاب وفات یافت سیدی جوهر ملک ریجان ثانی را که فرزند
 و جانشین ملک عبدالوهاب بود مجبوس نموده در نجد نوز کر نزل خود قایم مقام

و اما دشمند مرش دو چند شد و رو به از و یاد آورد و خود بیانه عمرش بر برگشته
 بود تا در قلیلی از ایام جان به قایض ارواح سپرد و پسرش عبدالعزیز و دامادش
 سیدی مسعود و بعد از این واقعه چشم افتباه شان از خواب غفلت بیدار شده از خجری
 که بر کردار زنا هموار آفتابی شان مرتب گردید متیقن شان گشت که شیوه حکمرانی را مال خیر
 نکال چندان نیت لاجرم از اوج غرور و پندار بر خاک عجز شکست افتاده در زحمت
 مملکت مدار عبدالحمد و ثواب بیول خان عرا یمن فرستادند که آفاسه ماهه منونی
 نفس خلیث و ذلالت شیطان لعین مسعد را فحال ناشایسته بهیو برگشته مورد نفقت
 آنکه و هفت طعن توشیح خلق افتد گردید و عادل حقیقی و متیقم تحقیقی بمسعد امان
 و من یعمل مثقال ذره شری را پاداش کردارش در کنار روزگارش نهاد
 اکنون تا بر خاک افتادگان را جز آن درگاه عالیشان پناه پناهی نیست و بدون این
 آستان دولت نشان ملاذی و ماوای نی مه منبده نوی ر و بکه آریم با پدر و پسر
 خود بتو آریم ما را یقین است که این بارگاه ظل الهی همچو درگاه دلاسه الهی عطا پاد
 و خطا پوش و عذر جرم بخش و عذر نیوش است منادیان آن درگاه صبح و شام
 بلکه هر آن و هر زمان ندای مصرع چه باز آمدی با جوار در نوشت - گوش امیدار
 نیازمند میرسانند اگر بروفق خلق افتد آگهی به عفو جرایم و قبول عذر خواهی کار فرموده
 امید بشارت و مهند و امان نامه که مستعد حفظ جان و پاس ناموس باشد عنایت فرماید
 از سر قدم ساخته به عقبه بوسی مشرف شویم -

بیان شفاعت عبدالحمد و بیلول خان عفو تقصیرات نموده
 سر فرار کردن علی عادل شاه عبدالعزیز و سیدی مسعود
 را که پسر و داماد جوهر صلابت خان بودند -
 مملکت مدار عبدالحمد و ثواب بیلول خان در هنگامی که باد شاه بر مسند عزت تکیه زده خاطر

بعضی از سرداران مبارزت پیشه را مثل موسی خان و جبار او و غیره حکم فرمودند که
از تنب بهدر اعبور نموده با جانب نزول کنند اگر کسی از زمره شقاوت پیسگان شویر
بخت بقضه بمقابلت اقدام نماید خرگوش به مطبخ رسیده انگاشته او را طعمه تیغ بر آن
و لقمه شمشیر بر افشان گردانند و اگر به یادوری اختر سعادت گستر و سعادت طالع بی آور
از طریق اطاعت و انقیاد در آید و تحفه عذر جبارت و گستاخی در طبق ارادست و
نیازمند بکنایه ده پیش آرد و او را در عهد و امان بادشاهی در آورده دست از خون و
مالش باز دارند و از رکشش و ایذا او را معاف و مامون گردانند سرداران مذکور
طرح فرمان بادشاهی را بر سر راوت و اطاعت جاداده از جوی تنب بهدر اعبور
نموده بآن جانب نزول نمودند.

شخون آوردن سیدی مسعود و بر موسی خان و
جبار او و هنرمیت یافتن او و مردن جوهر صلابت خان
متعاقب این واقعه.

سیدی مسعود که دامادان ناسعود و تعلیم یافته آن ناعاقبت محمود بود به عسرد
انکه این جماعت قلیل که باین طرف آب فرود آمده اند باندک تر و دالیشان را توان
برداشت بقصد شخون با سته هزار قوی سپکا شمشیر گذار شبانگاه بر ایشان تاخت
آورد موسی خان و جبار او که ازین معامله اش شمه آگهی یافته بودند بر جاس خود شبانه
بوده انتظار می بردند همه که سیدی مسعود بی باکانه خود را بر ایشان زد و به تیغ بازی
و تیر افشانی دست بگشاده در لخته البصر و بار از روزگارشان بر آوردند اکثر از ان عجت
شایسته خوراک گرک و شغال گشته با خاک برابر شدند و سیدی مسعود و بار خنی از لقمه سیف
فرار برقرار گزیده جان بسلامت بر و جوهر صلابت خان از اولین شکست که خود یافته بود
در غم جان فرساده مرض پیدا کرده فرانش شده بود و الحال چون خبر شکست

چون تائید سجانی و معونت یزدانی شامل حال روزگار بادشاہ کامگار سعادت یار بود و بفتح
و نفرت مخصوص گشت و بدخواہ او بہ شکست و بہمت مقرون گردید عادل شاہ قمرین نشاط
و ابتہاج لایعصا گشتہ گردیدہ شکر و اسباب اعطایا نمود اگر دانید وجیبہ نیاز بر زمین عجز و
رسانید جو ہر نزد کور برین مرمت یافتہ چون رو بگزینہا و ناقلہ را بچہ آرام نگرفت و در اینجا
توقف و زریدہ از گرفت و کوبی کہ دران موکہ تہلکہ بدور سہیدہ بود تن را با سایش
داد و لیکن از تب و تاب جان خراشی نام اداس مرض صعب بہم رسانیدہ باد و ہوا بدین
احوال و دہشت تعاقب سپاہ نفرت پناہ و رانجا بد جمع و قیامت نمود انشت کرد پس از دو
ستہ روز از رانجا نیز بگریختہ بہ محمد نور کر نول بہشتافت و در رانجا مستحسن گشتہ بمعالجہ و دوا
و رد قلبی و جسمی درآمد۔

بمان رسیدن بادشاہ بر قلعہ را بچہ روستی نمودن آن را
و اتقا حسہ و را بہ قلعہ و ارضی نصب نمودن۔

بادشاہ اقبال سند قرین فتح و نفرت و سہوش نشاط و مسرت چون بہ را بچہ رسید
حوالہ دار آنجا کہ از منسوبان سیدی جوہر بود قصد مدافعت لشکر بادشاہی و مقابلت سپاہ
ظہل آہی استعداد جنگ از رتبہ داد و بر سر نیزہ و قایم شد سرداران جماعت انضمام کہ چاشنی
گیر خوان فدویت و نمک حلالی بودند این شیوہ نمک حرامی را از وی ناپسندیدہ کیبارگی
از و ایراد اطاعت و فرمان برداریش بیرون آمدند و در ہنگام فرصت او را گرفت نمودہ
مجدد پس کردند و با مفاہیح قلعہ سخت دست بادشاہ شتافتہ مورد و مراحم و نوازش گشتند
بادشاہ این قلعہ را نیز از برکات قدم برکات ملزوم خویش زیب و زینت بخشیدند
و اتقا حسہ و خوبر و ہالہ را کہ یکی از فدویان راسخ الاعتقاد و در گاہ بود بہ قلعداری آنجا
سرفراز کردند و از آنجا بارادہ قلع و قمع آن خابین شرارت و فساد را یات برا فرشتہ
پیشتر روانہ شدند و برب تنب بہدرا خیام دولت آرام قایم نمودہ نزول اجلال فرمود

بود که عزم بر میان بهت چیت بسته متوجه استیصال این باغی حسد ان مال گردید و
 ترتیب صفوف بروجه شایسته نمود و مقدمه به شجاعت و شهبامت پناه مملکت طار
 عبدالمحمد نواب بهلول خان بیاراست و ولیمه ملا احمد و شرنه خان قایم کرد و همیشه
 به محمد اخلاص خان و خواصان استوار نمود و قلب شان و شکوه بادشاهی افتخار
 یافت و ساقه به غریز خان و دیگران حواله شد خصم نیز در مقابل لشکر خود آراسته و او
 بی وفائی و بغاوت و اوان گرفت و تک حرامی را بدرجه قصوی رسانیده و در مقابل
 خداوند نعمت پامپیش و در میان صفوف آتش حیرت شعله زن گردید و آسیا
 قاتل و زگر و دش و را آمد مهر از سینه پایدند و کینه مادر دل با آشیانه گزیدند
 را هنگامه گرم شد هر مرکب به تندی وزیدن گرفت مبارزان طرفین در جولاگاه
 و صمصاف خود را آورده و او جلالت و شجاعت و اوان آغازیدند و تیغ تشنه
 و شمشیر گرسنه را از دم و لجم عادی سیر و سیراب نمودن گرفتند و زنگاه کام از خون
 لشتگان همچو گلزار رنگین گردید و زمین هموار از لاشتهای اموات مله باهم رسانید
 و در بین این گیسو و دار و زن و گش جوتی از سرداران لشکر عبدالمحمد و بهلول خان
 غسان سمندان برق کرد و در باب داده بر مقدمه فوج غنیمت تاخت برده از پیش برآوردند
 و همچنین ملا احمد و شرنه خان بر همیشه او که سیدی علی و دیگر چند سرداران متعین
 بودند جمله برده در هم و بر هم نمودند و کبارگی در استقامت لشکر خصم تزلزل و افتاد
 چون تمامی فوج شاه از جا بجنبش درآمد لشکر خصم غرر بر پیروی ندیدند و خدائی که طعمه
 تیغ و لقمه شمشیر گشته بودند جایگزین صمصاف شدند و بقیه السیف که مجروح و نیم بیل
 مانده قرار بر قرار گزیدند و در آن صدمات و لیران و لگد کوب فیلان و اسپان جوهر
 صلابت خان اناسپ جدا شده بر زمین افتاد و بر اسپ یکی از سپاهیان باز
 سوار گشته با معدودی از نزویگان رو بگریز نهاد و جان از ورطه هلاکت بسلامت

معقول نیست همان وقت حکم فرمود که محاصره از قلعه برداشته رایات عالیات بر
افرازند و متوجه سرکوبی آن مار مردم آزار شدند چون خبر توجه مرکب بادشاهی بآن پنج
انبارا خوانی و تباہی رسید سراسیمه دار از حوالی بہرن ہلی برخاستہ کوچ نمود
بہ قلعه اردگل کہ بر سر راہ لشکر بادشاهی بود و مکتوبی تلخیص اسلوبی فرستادہ کہ خبر دار
ول قوی دار بہمت از دست گذار آنچنانکہ حبشی تورگل بہت را کار فرمودہ پاس
ثبات و زرید و بجائے خویش قایم ماند تو نیز آنچنان کن لشکر بادشاهی پیرامون قلعه
رسیدن مدہ من بر پشت تو بہمہ وجہ براداد و اعانت سرگرم ام و اینکہ میرسم و
اگر بخلاف امر من کار بندی شوی مستحق کمر و مات خواہی شد و از پیش من اذیت ناظر
رسید قلعه اردگل کہ سرشت از وفادار حلال نگہ داشت و از فدویان و فاکش باو شا
بود آن اغوای شیطانی را بدیل راہ نداد و آن فرخ فرات تلخیصی را گوز شتر نگاشته بر
قدویت و نمک بجلالی خود قایم چون مرکب بادشاهی نزدیک رسید از سر قدم ساختہ
بامفتح قلعه استقبال نمود و شرف قہر بوسی مشرف شد و کلید قلعه را در نظر استادگان
پای سر برگذارد و غنایات سلطانی و مطبخ نوازہ شات خسروائی گردید بادشاہ قلعه را
بہ قدم بہمت لزوم خود در شک افزای بہار ارم گردانید بعد از دو سہ روز احوال
و اثقال و اسباب زواید را در آنجا گذاشتہ برای دشمن و خصم افگنی سکبار شد
و از ایت نسخہ را بہت را برافراشتہ از آنجا بہمت نصرت علامت نمود چون یک
دو منزل موطنی نمودہ نزدیک قلعه بہنور رسید خبر یافت کہ ہمدان نزدیک آن جہشی
باغی بعزم مقابلہ فرود آمدہ ارادہ مصاف و اشتہ است

در بیان اتفاق جنگ واقع شدن میان عادل شاہ
و جوہر صلابت خان نزدیک قلعه بہنور شکست یافتن جوہر
علی عادل شاہ نصر من اید شتخ قریب حالش و تا یک من عند اللہ قبرین روزگار ش

و سر فراری خداوند نعمت فراموش نموده بر همه شیوه عفتیه کمک حرامی مُقرر است در
 ضلع هرین بلی اقامت داشته باطلعه بان تور گل ساخت و سازش میدارد و در تاج
 و اعانت او کوشیده اسباب ضروریه از باروت و گوله و دیگر مایحتاج پنهان در
 قلعه میرساند ازین خبر کلفت اثر خاطر مبارک نازک باد شاه از سر بشوید بار دیگر برجم گردد
 تا آنکه مکر فرمان عتاب عنوان مشکله تو بجات شهنمه و تهدیدات بلیغه بوی فرستاد آن
 سرست پاوه عور و زور اسکیبار آن را نیز باز بچه تصور نموده اصلا عبرت پذیر نشد و سر
 بر راه اخلاص خود را بنیاده بر سر جان شرافت و بد عهدی خویش قایم ماند باو شاه
 ازین غصه هیچ و ناب عورده خاطر را قرین کرد و تفکر ساخت و از هلاکت مباد و انامی
 روزگار میان عبدالحمد صلاح کار پرسید آن را سخطو تبریر سمند زبان زبان خود را در
 جولانگاه بیان چنان تازید که باو شاه هر چند که از راه دزه پروری و بنده نواری منجوا
 که از دانه دوام لطف و محبت آن مرغ وحشی را به دام آرند و یا از طریق پند و عیونیت
 آن دیو و ششی را هموار و رام سازند چگونه میسر شود که او اصلا قابلیت آن ندارد
 و جوهر او بر گز شایسته این رنگ پذیری نیست هر قدر که در اصلاح حالش سعی و جهد
 بکار رود جز فساد بر نخواهد داد و هر چند که در تصحیح او ضاعش اهتمام بوقوع پیوند و بدو
 ترضیع عمل سود نخواهد بخشید علاج این شور و خفت جز آن نیست که از بیخیش برکند
 و ریشه فساد بارش متاصل گرداند **لفظ** در خمتی که تلخ است ادراست
 کهش در ثانی به بلخ بهشت و در از جوی خلدش بهنگام آب به بهر سح آبکین
 ریزی و شهید ناب به سر انجام گوهر کار آرد و همان میوه تلخ بار آورد
 و زبان عزم نمودن علی عاقل شاه ثانی بر استصال
 جوهر صلابت خان و نهضت نمودن طرف کر نول
 باو شاه از سخنان وزیر صاحب تدبیر متاثر گشته فرمود که الحق خبر این تدبیر کاری

باز گردانید مجبور رسیدن این خبر در پادشاهی غضب بادشاهی درآمد حکم واجب النفاذ صادر یافت
 که بهادران شیر صولت و مبارزان شرنده صدمت یکبارگی بر قلعه یورش نمایند و بازمین
 هموار و برابر سازند و تمامی قلعه گیان و خیم العاقبت را به برش تیغ آتش بار و شمشیر
 خارا گذار طعمه نزل و زرخ سازند از حضوریان بعضی که منصب عرض پردازی و شملت
 گذارش سازی میداشتند فوج جبارت و گستاخی در ساخته معروف پیشگاه سلطانی نمودند
 که از اقبال بادشاهی و قوت بخت ظل الهی سپاه گردون پناه را توان و طاقت آن
 تهت که موجب حکم والا یک یورش قلعه را در لحمه البصر نام و نشان نگذارند و به
 ستم سمندان خارا شکن بازمین برابر ساخته مثل قارغ صف صف گردانند از دوقوا
 این معنی اعتبار سایر قلاع و ناموس متانت حصون بادشاهی نخواهد ماند و نیز در این نوع
 قهر سلطانی چندین بے تقصیران که رقبه رسان از ذمه بقاوت و ترمودبری است پاهل
 پاکت گردند جواب آن دیده می شود که محاصره بر قلعه قایم نموده در مورچال اتهام
 تمام بجار برتد چندین ایام جنگ زرگری پیشه گذرانیده با هستگی منتج قلعه کنند تا غلبه
 حصون و قلاع بجای خواهد ماند و متانت ناموس جایگاه بادشاهی را شکست خواهد پذیرد
 بادشاه را سے مقربان درگاه را بدرجه پذیرائی رسانیده حکم به محاصره و نشاندن مورچال
 صادر فرمود چون بر طبق حکم والا محاصره قایم شد آن جشی طاعنی پاسبان جبارت از دامن
 ادب بیرون آورد و بدانکت برخاست و از بالا سے قلعه بسروادون توپ و تفنگ
 در استاد و اکثر جمعی از متمدان حق ناشناس و لیری را کار بسته بیرون قلعه آمده
 بر مورچال می ناخستند به سزای گستاخی رسیده خوراک تیغ و تیر بهادران می شستند
 و در بیان تأمید گردون جوهر باغی یا قوت باغی را و اسباب
 جنگ از باروت و گولہ پنهان به قلعه تو رگل فرستادون -
 درین اثنا منہیان اخبار آگاه بعض بادشاه رسانیدند که جوهری و فاکان نوارش

حضور سلامت برودن غنیمت میدانست بر این ارشادات بادشاهی از سربازان نه بدل سلیم
لب به لبی و نعم کشاده حضرت انفراد گرفت در وان شد بعد از آن بادشاه به سپه و شکار و
تفریح آب کشنا چند روز خط اندوخته عبور از دریا نمودند و این آشنا بعضی از ملازمان حضور
که منزلت عرض و گذارش داشت که قلعه تورگل که یکی از قلاع نامور بادشاهی است و استحکام
مشهور از پنجاب و منزل مسافت داشته اگر عبور سواری مبارک از آن سوا اتفاق کند بسیار
نزدیک تر است که هم به تماشای مناسبت قلعه خط اندوزی خواهد شد و هم تنبیه قلعه بان
استجا که در این ایام نوعی از کجروی و بد طریقی اش مسعود می شود و محصول پیوندد -
در بیان نهضت نمودن علی عادل شاه بانی کجانب
تورگل و باغی شدن سیدی یا قوت قلعه دار تورگل -

بادشاه آن معروفه اش پذیرد و استخوان فایز گردانیده حکم فرمود که پیش خانه بادشاهی
رو به سمت قلعه تورگل آورد چون این خبر به حوالداران قلعه که سیدی یا قوت نام داشت
و یکی از غلامان درگاه بود و در ظل عاطفت سلطانی پرورش یافته نام و ناموسی بهم رسانیده
بود رسید چون آواز چندی از خطاب اموری چند که نه شایسته رضای خاطر بادشاه باشد
نموده بود و هول و نهیت بهم رسانیده که مباد چون سواری خاص در پنجاب نزل فرماید البته
پرده از روی اعمال ناشایسته خود برافته و بهیگی معلوم حضور گردد و لا جرم در پایه رعایت سلطانی
خواهد آمد و نیز کسی از نزدیکان خرد و شمنش گوش او باین خبر به حشوا این خبر لا اصل له برانبات
که درین ایام نواب بهلول خان راهبوس این قلعه در خاطر افتاده است الحال بادشاه
بهین اراده سواری اینطرف فرموده است که قلعه را از تو امتزاع نموده به نواختند
آن یا قوت بی قیمت این سخن داهی را نیز به منزل تحقیق رسانیده خیال خام بخت
و بغاوت و شرارت که تا حال در پرده می نمود آشکارا کرد و خواست که عبور فوج ازینطرف
ندهند بهر شاه شاه را که نزدیک قلعه رسد و در راه که از تورگل

بستان

هفتم

رسیده غایت شود تا بدان طمانت کلی بدست آورده بالراس والعین احرام خدمت
 سراسر برکت و سعادت بسته بعبقیه بوسی مشرف شود عادل شاه را چون دران هنگام خبر یافت
 قلوب و رام نمودن و حشیان امری دیگر منظور نبود و آن متمس را غیر قبول نموده فرمان
 عهده تازه متضمن آمان جان و آبروی بی و سواس رسیدن او بجنور بزرگاشته سیدی مسعود
 را روانه نمودند سیدی مسعود آن فرمان غایت عنوان را بوی رسانیده دل از جارفته ادا
 بر جا آورده طمانت کلی بخشید + +

وزیریان آمدن جوهر صلابت خان بخدمت عاوشاه بر مقام حکومت
 تا صلابت خان دیگر روز با حشم و لشکر خود روانه شده بجنور رسیده مستعد دولت پابوسی
 و عقبه ایسی گردید بادشاه کمال دل جوئی تملط فرموده بمرحمت فراوانش بنواختند
 و به عطای خلعت خاصه و مرحمت جلیقه و سر و باد بجالی منصب و لشکر سرفراز ساختند بعد از
 آنکه دل تشویش زده اش قرار و اطمینان یافت که در خاطر جایون با رغبت تمام در اعلا
 دین بین و تزویج احکام شرع شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و علی سائر النبیین پیور رسیده است و غم غزا و جهاد با کفار با کفره و مجر و و کلو ناری اعلا
 کفر و خلال آن فتنه طاغیه که بهم متضمن توسیع ملک و توفیر خزان و کثیر سواد عظمت و جلالت
 است تفصیم یافته بنار علیه ذلک فوج فیروزی را با امرای عظام پیشکشی خان شهبان
 نشان عمده خواصان خدمت عنوان نواب عبدالرحیم بهلول خان بسمت دارالحرب
 کرناٹک نام زد فرموده ایم آن خدمت کیش رسوخ اندیش نیز در رفاقت حنان
 مفر الیه مستعد اجازت مشروبات جهاد باشند که در ضمن این معنی بهم کتاب سعادت آخو
 دهم استحصل دولت نیکنامی و اطاعت فرمان خداوندی که از جلال نعم دنیا و به است
 حاصل خواهد شد و بهم متعاقب به مدد لشکر اسلام رسیده محرم مشروبات امر شریف غزا
 می شویم جوهر صلابت خان سرشتش از بد باطنی و نفاق معز بود و بهر حلیه جان و آبرواز

و جلالت خود محض برای تسلیم خاطر و تالیف دل تو از مقرر الخلافت قدم رنج فرموده سواد
 جلگی را که بر لب کشاد واقع است رونق افروزمی شوند و مقصود ازین حرکت خبر تسکین
 دل و رفع دایه خاطر تو دیگر نیست اما بشرطیکه تا رونق افروزی آنحضرت بر موضع جلگی
 تو از اینجا قدم پیشتر نهی چون آهو وحشی رزم نمایی بهر حال برین قرار داد او را خواه نخواه
 رضامند نموده مراجعت نمودند و تمامی حقیقت پیش بادشاه عرض نمودند که آفتاب را
 از ذره پروری غار نیست و بجز از قطر نوازی ننگ ندارد و راه سفر خود از اول تقصیم
 یافته است الحال صواب دید فدیایان در گاه آنست که کوکبه گردون و بدیه متوجه
 انظر کرد و آن وحشی زمان را بکمت علمی به دام آورده بیشتر بمقصد متوجه باید شد
 باوشاه را صلاح آن دانایان کار آگاه را بدرجه قبول و پذیرائی فایز گردانیده رایات
 عالیات برافراشتند و از دار السلطنت برآمده روانه شدند.

و در بیان آمدن شرزه خان و سیدی مسعود از نزد جوهر
 صلابت خان براس طلب امان -

درین اثنا سیدی مسعود و اما و جوهر صلابت خان و شجاعت و شجاعت پناه شرزه خان
 بحضور رسیده بدولت عتبه بوسی مستعد شدند و معروض داشتند که جوهر صلابت خان
 که یکی از خاک برداشتهگان این درگاه و از لطف و مرحمت تربیت یافتگان این بارگاه
 است جز تخم فدویت و جان نثاری در فرزند مل نمی کار و بدون دولت خواهی
 و وفا کیشی مرادی دیگر نمی دارد و بحضور رسیدن و از خاک آستان تو تباهی چشم
 ساختن غایت متمنای اوست هر چند که او را یقین کلی حاصل است که در وعده باو
 و قول و قرار ظل الهی که در سابق الانعام شرف صدور یافته خلاف راه نیست اما بعضی
 ناکسان خرد دشمن دایه و دراز کار و خطر ناساز و دارنداخته ننگ راه او گشته اند
 بنا بر علیه التماس آنست که یکی عهدنامه متضمن آمان جان و آبرو و بان هراس دیده و خوف

درین باب نیامده بودند و وجود او را مثل سرب می بود و کالعدم انگاشته المیخار خور و راجه خور
 فایز گردانیده مورد رعایت بادشاهی و سطح اشعات انوار لطف خلیل الهی گشتند عاودنا
 این حرکت بجا و خیال فاسد را از روی ناپسندیده خواستند که یکبارگی آتش قهر و غضب در خن
 زندگی کانشن منداکن از وسعت کرم و فطر نخل که از جلال موهوبات ایزد متعال است
 تنیدی را کار نه فرموده هم به نیک خواهی او کار بستند و خواستند که از راه موعظت و نصیاح
 پیش آمده او را براه باز آرند و همچو شتر کشته چهار که از جاده استقامت امید راه داشت
 او بار پیش گرفته است به بند سودمند و اندرز از چند بر صراط مستقیم هدایت و اطاعت رسانید
 و **ربان و مستان علی عادل شاه ابراهیم خان و ملا احمد**
و شاه ابوالحسن را پیش جوهر صلابت خان برای هموار
نمودن و براه آوردن - مکتوبی رحمت اسلوب شمل بر مواظبت و پذیر و نصیاح
 جاگیر به تقریبات بالیسته و تمهیدات شالیسته و ترغیب بر انقیاد و اطاعت و تهدید بر جبارت
 و بغاوت بزرگاشته مصحوب ابراهیم و ملا احمد و شاه ابوالحسن را روانه فرمود این هر سه
 اعیان در گاه فرمان مرحمت عنوان باور ساینده از زبان بادشاه ابواب نصیحت و خیر
 خواهی و طومار موعظت و نیکو راهی بروی کشودند و از مشیر کار و ترغیب نواز شهبای
 خسروانی و تنذیر و ترهیب قهر و غضب امید و بیم رسانیدند چون گوش آواز خوشنعت
 آکنده بود یکی از سخنان در و لش جاگیر نشد و اصلاً از بی راهی براه نمی آمد کاراگانان
 چون دیدند که آن وحشی خورام نمی شده و مرغ وحشت زده به دام نمی افتد بهر طوری که
 دست دهد و بهر طریقی که ممکن شود او را هموار ساختن ناگزیر است پس باو گفتند
 که جاسے تو در ول خداوند نعمت بکدی است که بشرح او اتوان نمود و هر چند که این
 حرکات و زلالت که از تو بوجود آمده اصلاً بر آن نظر نفرموده خبر نوازش و مرحمت او را
 با تو دیگر منظور نیست تا غایتی که از فراوانی توجه و عنایات گویا داشت با آن همه عظمت

رفته و پناه بسته باشد بدست آورده بیخ فناوش را از بن برآرد لکن ضرب المثل
مشهور است کوه کندن و سوش زدن قدری ندارد این امر را موقوف بر وقت دیگر
گذاشته از مرضی آباء و مراجعت فرمود و هندوش فرخی و فیروزی به مقر الحلافت رسید
و سکنه دیار را به قدم سیمینت از دم خود قرین نشاطی حد و ابتهاج بی غایت گردانید
و **ربیان** ظهور یافتن آثار **بعث** از جوهر صلابت **ان**
از آنجا که سلاطین بلند مہمت و باو شایان ذی کمیت و شوکت راجهان ستانی و ملک
گیری شیوه قدیم و رسم و براین است و مہمت عالی مہمت برسان مدام مصروف در
تنبیہ سرکشان خود پسند و سرکوبی متمران نخوت منداست علی عادل شاه را به رگبزد
آنکه ستواتر بد او ضاعی از میدانار و شرارت او کوش زومی شد و پیشکش مقرری
که سالیانہ بدر گاہ و اصل می نمود و توقف گذاشت اراده ہنفت بآن حدود از
خاطر سربرز و تنبیہ و گوشمالیش واجب گردید بنابراین در تہیہ مواد و اسباب لشکر کشی
و جمع آوردن عساکر قدرت اثر متوجہ شد درین اثنا آثار بغی و طغیان و علامات بد عہدی
و کفران از جوہر صلابت خان بہ ظہور رسیدن گرفت چو از عنایات بیغایات سلطانی
و نوازشات بی نہایات حسروانی اختر بخشش بہ ذرہ ترقی رسیدہ و نیز کنشش
باوج کمال فایز گشتہ پیالہ تنگ حوصلگی او برآمد و با غرور و دروغش پچیدن گرفت
ناچار مراط مستقیم شکر و اطاعت خداوند نعمت بازماندہ بر طریق کفران و طغیان و سوء
ادبی قطره زن گردید چنانچہ در ہنگامی کہ فضایل مرتبت ابراہیم خان و مولدیت
و سنگاہ لما احمد و شجاعت پناہ بشوق تمام کوہ جہای مشواتر نمودہ می آمدند آن جوہر
کم بہ از بد عہدی و بی وفائی مخمتر بود و خواست کہ با پنج ہزار سوار جرار نیز کدار برایشان
تاخت آورد و ایشان اگر چہ یار او توان آن میداشتند کہ او را بال شکرش با مال سم
با و پایان خار کشکن نمودہ کرد و از ہنما و بر آوردند لکن چون مرضی خداوند نعمت

کیفیت واقعی کماهی اظهار نمودند عادل شاه ازین واقعه قرین ملال و رنج خاطر گردیده
در قهر و غضب درآمد بر آن هر دو بغاوت پیشه شرارت اندیشه عتاب بی حساب بهم رسانید
خود را بر سر انتقام آورد و فرمود که بی حرکت جنبش خود انطفای نایره فساد و طغیان آن
مردمان صورت پذیر نیست -

در میان علی عادل شاه خود بنفس نفس قصد تسخیر ناله از بلده
بیجا پور تا مرجع آن فتح شدن پناه معاودت نمودن از مرجع
علی عادل شاه توکل بر فضل و لطف داد و در بهیال و اعتماد بر دولت و بخت بی زوال
خویش نموده علی الغر خود بنفس نفس با امر او شکر که موجود بود نداندار السلطنت
بران مدد بر آن سمت روان شد بعد طی منازل چون مسالمة مرتضی آباد عرف مرجع
مسکرت لنگر طغیانگر گردید بجزو سماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و مهت آن
هر دو بغاوت کیش افتاد و تدبیرات و استحکامات که آن زمان ساخته و پرداخته
بودند بیکبارگی معطل و متلاشی گردید بجزو سماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و مهت آن
چون مقدمه نفع نصرت موج از مرجع پیش قدمی تا بهی از راه طغیانگرده باشند
که سیوای محمول که نا آنگاه براعتاه قلعه فرسایشت گرمی امداد و اعانت آن دیگر سوار
بیجا بطر جمعی قرار گرفته بود چون بجز از حلیه گری و روباه بازی نصیبی از تهور و مردانگی نماند
ازین خبر در بهشت عظیم و مهیت بزرگ بر خود مستولی کرده تاب اقامت نیاورد و از
قلعه دست برداشته با عوان و انصار راه خیال و باربری گرفت قلعه بی فراحت در
تصرف بندگان بادشاهی درآمد میان نصرتی تا بخر قلعه فتح بزبان و کمن بطرازی خوب
ادا نموده مصرع علی نے پھن پناہ لیا صلابت سون - علی عادل شاه بمصوب این
فتح قرین شادمانی و فرخندگی فراوان گشته به ادا سے شکر و اہمب ذوالمنن پرداخت
و خواست که لشکر نصرت پیکر را بر تعاقب آن مار مردم گذار گماشته در ہر کوہی و غار

گشته و به صاف دلی و گشاده درونی اجازت دهند تا ارادت کیش با و کس بخیزد و اولاً
 در ابرسانیده حال دلی و در دقلبی خود پیش آن سرجم بخش حراحت مندان درو
 اهر نماید و از آن طبیب دل در دمندان و دوری مرض قلبی خویش اصفا نموده تسلیم
 آن مضطر و تشفی دل بیمار خود سازد و غایت بنده نوازی و مخلص پروری صلابت آن
 در اصل طینت کم غرنی و دودن فطرتی مضرو است و از حلال نکلی و وفای عهد
 انصیب ازین پیام و سازش و آمدن مکتوب از جانب سیوا بدل خوشنود و مسرور
 شته عهد و وصایای خداوند و مواعظ و تاکیدات بادشاه همه محو و غشی گردانید
 و جب المجلس مع المجلس بل یل وی شد و جواب نوشت که رسیدن اینجا
 رین ضلع اگر چه بجا طاهر بر طبق حکم بادشاه برای قمع و قلع آن شهامت و دستگاه
 عهد و موافقت لوازم کمبختی و یک سوی بجا آورده راه اخلاص و اتحاد و اساک شوند
 بقین است و عهد نموده آید که در هر مقدمه و معامله چه و رعایت و چه در حضور و در همه
 مور مرجوعه بدل و مجبور و فرموده و در صلاح کار و برآمد مقصد حتی المقدور ساعی و جاهد
 و ده نگذارم که کمزری عابد حال آن دوستدار گردد و بهر حال دل سراپا اشتیاق
 آرزو و مندا ملاقات و هم کلامی انگاشته رونق افزو ازین منزل شوند سیوا
 عباد و ریافت این مضمون قرین ابتهاج الاحصار گشته دانست که افشون خود
 رو تا شیر تمام نمود و صید عظیم به دام افتاد و بروز دیگر بعد انقضا از همی شب
 دوسه از خواص از قلعه فرو داده با صلابت خان ملاقات گرفت صلابت خان
 ر غار و احترام او کشیده به خوشحالی و صاف دل مجلس آراست و صحت ما هم
 اتحاد و یکپایی انجامید و در میان یکدیگر عهد و موافقت و اتفاق با هم و جانب
 آری یکدیگر شرط و تاکید پذیرفت سیوا در همان شب مراجعت نموده بر بالارگاه
 لغه رفت منتهیان که ازین اخبار و اموار شمه آگاهی داشتند جناب بادشاه علی

و محاصره احدی را نمیگشاید. محاصر نمودن صلابت خان تسلیم
 پرناله را و باز سیوا به سرب و فسون کشیدن بجای
 خود صلابت خان را. صلابت خان چون دید که آن منبع شرارت
 و فساد کجای ثبات و رزیده در مقابل صفوف مبارزان صف شکن جنگ ناپایداری
 نمی کشد باز در بازوی عدو شکن و تیغ دشمن انگن بر روی دست توان یافت
 بلکه بوزنه سار و حشی نشد که ازین درخت بان دخت حبست می کنند ازین سوبان
 سومی گذرد و از یک قلعه به دیگر قلعه پناه می برد و در تماشای آن بود که آن را در جاک
 تنگ و مضیق در گرفته راه گریز بر روی تنگ گرداند که ناگاه او به ساختن سازش
 نایکوار پان بر قلعه پرناله گریخته محقق گرفت صلابت خان آن غنیمت دانست به باد
 و شتابانی به پرناله رسیده محاصره نمود و پرکار واران را در گرفته راه آمد و رفت تنگ
 گردانید و در امور چال و اتهام نام بجار بر روی سیوا چون دید که امری امری صعب
 در پیش آمد و خدای دیگر خود پیشه موروثی قدیمی او بود شطرنج فریب و زویر نیاید
 سلسله چنان سلوک و سازش کرده کتوبی به نهایت چالپوسی و تملق به صلابت خان ابله
 نمود خلاصه مضمونش آنکه مخلص را از الطاف کریمانه و مراحم بیانه امید و اشق پشیر
 ازان است که در تحریر و تقریر نمی گنجد بنده خواست که بمجرب استماع خبر قدم نیست
 لزوم که از خوش نصیبی این نوح در این ایام بشارت انجام زینت ظهور یافته
 خود با استقبال شتافته بدیدار و لقاس گرامی بهر و مندر دیده از باغستان
 الطاف کل مراد چسبند لیکن زنجیر خوف و دهرت بر پای ارادت چنان سحر
 نشست که امکان حرکت نماند لاجرم ازین از روی و محرومی دست و پا
 الحال نیز شوق کمال و آرزوی آنست که اگر از راه مراحم بر رگانه و الطاف به
 قلم عفو بر خط جرات و جبارت این ارادتمند که غیر از ان خواب ملازمی و بنای نبه

و دوسو شش خود را بحضور رسان و عنایات و نوازشات بادشاهی و توجیحات و تملطف
 ظل الهی در باره خویش مشاهده نما. رباعی - بازار بازار هر آنچه هستی بازار آیه که کافرو
 کبر و بت پرستی بازار آیه کین در که مادر که نویسدی نیست به صد بار اگر تو به شکستی
 بازار آیه جوهر مضمون عنایت نامه مشحون ثبات مقرون چون آگهی یافت
 مسرور و شادمان از کرنول برآمده احرام بیجا یور بست و بحضور رسیده به نوازشات
 بادشاهانه سرفراز گشت بعد از آن بادشاه فرمود که سیواسه شقی علم غمزدی و لغات
 بر پا کرده طریق شرارت پیش گرفته است می خواهیم که برای تنبیه و تادیبش
 کسی سرکوب را برور وانه نمایم تا دمار از روزگارش برآورده براه صواب بنهوش
 گردد و هر یک و هر یک از بندگان درگاه را همین آرزو است که این خدمت از
 خویش ظهور رسد اما می خواهیم که بتوجه او شود و درین خدمت از تو سرانجام پذیرد
 تا به ظهور این معنی دلغ لغات و تکلم می که بر تو نشسته است و در عالم اشتیاق
 یافته زایل و بر طرف گردد پس عنایات خلعت و خطاب صلابتجان سرفراز نموده خدمت
 فرمود جوهر صلابت خان به موجب حکم و الا بالاشکر و استعداد و مراد خضم افکنی قلعه
 کشانی را و براه آورد تا بچند روز آنجا رسید به سم باد پایان صبار قمار و نینگ بهادران
 شیریکار و ماراز روزگارش برآورده سپاه و لشکر سیواتاب مقاومت لشکر صلابتجان
 نیاورده از هم رمیدند و همه متفرق و منتشر گشتند و در خیال و صغاری و خشنیدند
 سیواسه مخدول چون حال بدین منوال دید برای اقامت و مهت مقاومت
 در خویش نیافت با ناگوارایان قلعه پر ناله و ساخته و بامید و عطاء آتبار از خود ساخته
 درون آن حصار درآمد مستحسن گردید چون لمجا و ادای قوی یافت بی و سواس
 بخاطر جسمی به کوه و تفنگ چک انداخت و پر ناله و رشای نامی که با کوه البرد عوس
 همسری دارد و کند سیو چکسی بر کنکره تلک فرسایش رسیده و شیش به پور علی

بستان

مفتم

بنی و سرکشی و ز زید بود رسید متضمن بر اینکه این پروده قدیم اگرچه تا این قدرت
 باغزای بعضی نابلان نامهور فساد و ابدیش را خود کاشتی پیچیده و در اطاعت
 و فرمانبرداری خداوند نعمت چنانکه می شناسیت نکوشیده و در ادای لوازم فدت
 و دولت خواهی تصور تمام بعمل آورده اما اکنون که رمد دیده حق شناسی بر طرف
 گشته و توفیق طریق صواب بینی نصیب گردیدی خواهد که به تدارک مافات
 برخلاف ایام ماضیه لباس فدویت و نمک حلائی بر خود راست نموده از آب
 ارادت و اخلاص داغ نمک حرامی از جبین حال خود شسته و داخل زمره جا کران
 هواخواه و فدویان صادق الارادت گرد و امید واثق و آرزوی کمال داشت
 که بعد از قبول عرض این ذره بے مقدار و عفو جرائم و تقصیرات حکم رسیدن
 بجنور پر نور شرف اصداریا بدنا فدوی پازر ساخته بجنور خود را رسانیده بفایان
 بادشاهی و نوازشات شاهنشاهی همچو سایر فدویان در گاه سرفراز و سر بلند
 گشته بقلیة العمر و ادای لوازم فدویت و جان سپاری و بجا آوردن مراسم
 دولت خواهی و جان نثاری بجان کوشیده باشند و نیز تمنا چنان است که
 بر کار بزرگ و مهمی سنگ مامور شود تا دران باب شرایط فدویت و جان
 سپاری چنان بجنور رسانند که در جرگه بندگان در گاه و فدویان بارگاه ایزدگار
 تازه و سرخرو بے اندازه حاصل نمایند بادشاه چون بر این مضمون اطلاع
 یافت در جوابش نوشت که دل رحیم و طبع کریم تا کطل الهم پر تو باب صفتہ خلق
 آنکه متعال است که تاب و متعرف تصور و تقصیر را بے مواخذه نمی کرد صر
 جواب آخری ما بعد از نوشت - التایب من الذنب لمن لا ذنب
 له - توفیق فرمان کرم بے منتهاست اوست اگر توفیق و هدایت حسب حاج
 راه توشده است و راست بینی و صواب اندیشی نصیب تو گردیده بلا اندیشه

و سازش مفتوح کرد و مکتوب در نهایت فروتنی و عاجزی آن امیر ساده لوح و صفا
 سینه برنگاشته التماس صلح نمود و عذر جبارت و شوخی های ماضیه خود خواسته
 عرض عفو جرایم نموده و اطاعت و انقیاد بادشاه قبول کرد و افضل خان که سپاهی
 صاف دل بود و غافل از حلیه گیری و روباه بازی آن عذار بکار پرتخان شیرینش فریب
 خورده بصلح که ایند چون صلح مقرر شد او بذرده خان آمده بغایت نیاز آگینی ملاقات
 گرفت و برخاست باطن و کمینه ولی خود قیام مانده سامان عذر را سرانجام داد و خان
 بتقریب ضناقت بر قلعه پرتاب گر که به قلعه جاولی مشهور است و در هنگام انجا قرار گرفته
 بود طلبید افضل خان که مسلمان پاک دل و صاف سینه بود او را همچو خویش بے کمینه
 دانسته بی مهابا همه لشکر را بیرون گذاشته با دوازده تفرقه رفت آن عذار کینه
 گذار بند و لبست خضم انگنی نهانی ساخته و پرداخته بود همین که خان را بی مواد و استعداد
 یافت کاس شربت شهادت چشامیده رسم ضیافت حصانه ادا نمود و لشکر تمام که بیرون
 فرد قلعه مانده بود خویش را بے سردار دیده راه فرار برقرار گزید و این قصه غریبه
 در سینه کهنه راز و هفتاد صورت شد

بیان باز روانه نمودن عادل شاه برای تنبیه سیراسید
 جوهر العبد از سر فراز نمودن او را بخطاب صلابت جان
 عادل شاه بعد از شنیدن این قصه بر قصه برخورد پدیدوار و فوات آن فدوی
 دولت خواه باقصی الغایت متاسف و متالم گشته بران طاعنی باغی بحد انحراف
 غضب ناک و حشم آگین گردید و در صد و تلانی آن آمده می خواست که کمی ایستاد
 پایه سریر خلافت مصیر را که هم بشجاعت و مردانگی و هم به گیاست و فراز انگنی
 موصوف بود که دیگر فریب روباه بازی او نخورد و بر این مهم نام زد کند و درین اثنا
 عرض داشت سیدی جوهر که در محمد نگر نول پلے نبات قیام نموده از چندی

بستان

هفتم

و تزدیر قلعه جنیر را تصرف شد آنگاه دست استیلا با بقی قلاع و حصول از وجود حارسان
و ذخیره و سامان خالی بودند و راز نمود و برین اثنا سلطان محمد را پیاشته عمر بریزگر دید و سفر
آخرت گزید سیوا این خبر را مست اثر را که در حق آن باغی و منفعت شروه نباشت او برود
ششند قدم جبارت و جرات پیشتر و تمامی قلاع و حصون و ولایت گوکن را تصرف شد
و جمیع خاطر سامان و اسباب نفی و تخریر ساند اعدا حصون تازه کرد و گردن اراکان
عادل شاه پیچید و از سابق و لاحق جبل قلعه مشحون و ملو از سامان قلعه داری که از آن حلقه

قلعه را بر است و در قبض و تصرف خود در آورد -
بیان در گرفتستان و علی عادل شاه افضل خان را تبغی
سیوا و کشتن سیوا و کشتن سیوا افضل خان را تبغی
چون تخریر کشتی سیوا جی بهر سله بعد از اطر پیوست و در زبرد و زور بازو و با دهناد علی
عادل شاه معلوم نمود که درین ماده اغراض نمودن و به تغافل در گذرانیدن منافعی قاعده
شوکت سلطانی و برهم زدن انتظام سلطنت و جهان بانی است اصغای نایره لطیفان
و تخریر و اجابت و جوش خروش غرور و از استیلاش از سر نشاندن لازم و مستحکم
پس شجاعت و صلابت مآب و جلالت و بابت انتساب اشجی الامرا افضل خان که بنیر
سپاهگیری و شیردلی از سایر شجاعان و کن ممتاز بود و سیوا جی از وی میم و حماس
از حد افزون داشت پیاده نهر سوار سوار شیری کار بر بنیه آن طاغی باغی روانه نمود
افضل خان با بخار رسیده بمقابلات مروانه و معارکات شیرینه لشکر و سپاه آن مقهور را
مخدول نهر همت و شکست داده ملک مقبوض ویرا از قبضه تصرفش مستخلص ساختن
گرفت سپوا چون دید که دست اقتدارش کوتاه شد و طاقت مقاومت و مدافعت
بآن شیر صولت شمره مهابت و در خویش نیافت طریق سپاهگیری و مردانگی را گنایه
راگر نری و حیل گوی پیش گرفت و شیوه عجز و نیاز مندی را ساز داده باب صلح

در بیان ذکر شروع و آغاز تمدن و شرارت سیواچی
ولد شاه بهوسله بزمان علی عادل شاه ثانی

پوشیده ماند که کوکن ولایتی است وسیع و زرخیز واقع بر ساحل دریای شورستل
بر قلاع حصینیه و حصارهای مستحکم و بندرهای زرخیز که از آن جمله است بندر چبول و بند
دابل و سیکوله و شامستی و غیر آن و پاره از آن بوم کوستان و دریا و سنگ لاجها
است و بعضی پیشه و جنگل و شکار جنس محصول آن ولایت ناریل و فلفل که صحر
محمود رخت راز است از سابق الاپام آنچه ملک بیجا پورا اتصال داشت به عادل شاه
تعلق داشته و اکثری از آن به نظام شاه چون سلطنت شاه بیان منضم شد و ملک
نظام شاه میانی عادل شاه و شاه جهان تقسیم یافت کوکن نظام شاه میانی بتامه هم عادل
شاه تعلق گرفت سلطان محمد عادل شاه اکثر آن ولایت را به اقطاع شهبامت پناه
ملا احمد نایبه مقرر فرمود و محل از آن کی پونه و دیگر سوبه بجاگیر شاه می پور
و شاه می در انجا بر رسم زمینداران توطن گزیده بود و اطاعت عادل شاه و بیعت
و فرمایش بسر می برد چون سلطان محمد بعد از آنکه خط و غزو جهاد از خاطرش سر
بر زد و شرط از آن مبارزت پیشه را با فوج سنگین به تسخیر کرنا تمک نام زد و فرمود
شاه می هم متعین انضوب شد سپرس سیواچی به نیابت پدر متصرف آن و محمل
می بود چون سلطان محمد را عارضه که در آن وفات یافت طاری شد ایام کوفتش
با مید کشید خیل اخلابی در ملک بیجا پور بهم رسید ملا احمد را که در کوکن اقامت و حرا
میداشت نزد خویش به بیجا پور طلبید و آن ولایت از وجود محافظ و محاررس
خالی ماند سیواچی که جلالت و بے باکی را با کرده و بر جمع میداشت انتهاز فرصت
راغبیت داشته در آن ولایت غبار طغیان و تمرد را بگفت و سرکش آغاز نهاد
و جمعی از سمنان شرارت پیشه را که اکثر قوم و قبیله او بودند گرد آورده تخت بکسید

داده و دو صوبه مشهور و معمول اهل دکن که آن را پٹھه می نامند و دور است
 نموده بدر بار در آمده پادشاه راجه کر وند که افضل خان باین طرز موختانه بے باکا
 بمجنوری آید پادشاه گفت گویاید با هر طریزی که خواهد بود چون پیش تخت رسید
 هر دو حربه را بر زمین زد و گفت که غلام شما کارخانه شما را تباہ نمود پادشاه بعد از
 استماع ماجرا و اطلاع کیفیت کار ناخوش شد و از خان اعراضی بیش از پیش
 بهم رسانیده و احکام پاس طلب خان و لشکر فرستاد خان که هم اولین روز از راه
 بیش بینی انجام کار خود معلوم نمود بر مرک خویش متیقن شد از انجام حاجت نموده
 در طے منازل بطول و درنگی می ورزید اگر ایک کوی می کرد و دو مقام سه مقام
 می نمود غرض بچند روز فایز دارا خلعت گردید و روزیکه دجل شهر می شود اندر
 که دروازه دو مغل با هر یک حربه ابدار خوشنوار بهر دو جانب استاده بودند هینکه
 پاکی خان برابر رسیدان هر دو از هر دو طرف بجزیه جانستان کارش تمام کردند
 تاریخ قتلش شاه خان محمد شهید و نیز از لفظ و غا و اوند ظاہر میگردد
 که سال نہار و شصت و ہشتم است منقول است چون لاش مجروح در دفن
 نمودند همان یکی از متعلقانش بخواب دید که خان بوی میگوید کہ انگشت خور و یا
 گشتہ است نزدیک پاس و دروازه افتاده مدفون سازند ضایع شدن ندہند
 چون آنکس از خواب بیدار شد مردم بہ تفحص رفتند و نزدیک پاس و دروازه بیک
 جانب افتاده یافتند از بر داشتہ نزدیک قبرش بعضی گویند در قبرش دفن
 نمودند و گویند کہ بیشک ہر سالہ کہ از بجا پور بہ پادشاه ہندوستان میرسد در آن
 سال کہ خان وفات یافت عالم احکام روانہ نمود کہ بیشک مقرر می امسال بہ کار
 ارسال کنند ہم در انجا با تمام و در تعمیر عمارت مقبرہ خان محمد صرف نمایند پس جاکم عمارت
 مقبرہ خان محمد از ہمان وجہ بوقوع پیوست۔

نموده بسلامت بگذرند و قاصد را حضرت فرمود عالم گیر طبق اشاره خان و در آخر شب تیار
 و مستعد شده بر سر فوج خان ریخت سپاه فوج خان بچلو متعی کرده راه و او ند تا عالم گیر
 با تمامی لشکر خویش بسلامت در گذاشت و راه نجات پیش گرفت همچو مرغی که قفس شکند
 روان شد و سرداران و بامراسه لشکر همین که واقف شدند که مغل بر لشکر خان
 شیخون زده را میدان گرفت و روان و خیران نزد خان رسیدند و گفتند که هنوز کار
 از دست نرفته است تعاقب نموده باز او را بدست آریم همچو قاپو دیگر بدست نخواهد آمد
 خان ایشان را جواب داد اکنون که از پنجه بدر رفت رفته با و بگذارید تا بر مغل باریست
 گذاشته باشند سالکها و از این حکایت منت گذاری شما بر آنها باقی خواهد ماند و این متوجه
 اگر چه سایر امراد سرداران سکوت ورزیدند اما افضل خان که در صلابت و جلاوت از
 همه پیش قدمی نموده گفت که این چنین روز دیگر نخواهند یافت و همچو قاپو بدست نخواهد
 آمد و رآل تیمور کی که بار از و اندیشه باشد همین شانها را ده است وقتی که این را بدست
 آریم و دیگر هیچکس از این قصد و کن نخواهد نمود و نام نخواهد گرفت خان گفت آری هم چنین است
 که صلاح ششامی بنیدگر شانها را ده با و شاه مملکت هندوستان است اگر او را ضایع نسازیم
 و ریاسه بلا به شورش خواهد آمد و بر سر دکن طوفان امواج افواج خواهد شد کوی فلک
 گردون بر سر خواهد افتاد خیر و در گذرید انجیرنی با و قع بلا خطه آید افضل خان بر سر
 شونجی و دلیری آمده گفت خان بپندارید که چنین باشد من آن افضل خان امراگر
 گردون بر سر افتد یکبارگی به کف دست خود خواهم ایستاند و جد و رباب تعاقب مغل
 می کرد و خان محمد بدفع آن می پرداخت و به لطایف الجمل میگذاشت و اینها بعد از این خان
 از حقیقت کار آگاه شده بے باکانه دو سه کلمات خستونت آئین و ورشت بزرگان
 رسانیده برخاست و همان وقت تقاره کوچه کرده و بسوی دارالخلافه روان شد
 ایلغار میرفت و روزی که داسل بجای پور می شود در نهایت غصه و غضب خود را با

بیان قتل خان خانان مجاور

در یکی از همین یورش ها و لشکر کشی ها که مثل بر تعلقات عادل شاهیه می نمود و تاخت و تاراجی بوقوع میرسانید برای حفظ و حراست ممالک محروسه و مدافعت فر غنیم عادل شاه خان خانان خان محمد را با دیگر امرا و لشکر ننگین بر روی غنیم نام زو فرمود خان بالشر و امرا بر سر حد رسیده و در حراست محلات و حفظ سرحد اهتمام میداشت و قاپو و فرصت را بنظم می بود تا اینکه روزی منهبان خیر رسانیدن مسافت دوسه منزل فوج دلی و رکو هستانی فرود آمده از جای تنگ اراوه عبور میداد و خان فی الحال لشکر را مستعد نموده از جای خود حرکت نمود و از شب و در میان طی مسافت نموده بر سر آنها رسید و سدره فوج غنیم شد چون از دیگر جوانب کوستان و در زمستان و شب و فرار با و گرفتار بود و راه بیرون شورب لشکر دلی بسته شده و آذوقه نیز با خور رسیده و امید رسیدن رسد منقطع چون همچو حالت صعب و در حال شان شد عالم گیر و در ورطه حیرت فرو مانده شقه بنان خانان نوشت و الحاح نمود بدین مضمون که اگر درین وقت نظر بناموس خاندان علیه عالمیه طریق مصالحه را مسلوک دارند و رعایت را کار فرمایند و راه منفذ را بگذارند عهد موکد نموده می آید تا مدتی که وزارت و مدارا المهای سلطنت خانه عادل شاهیه بآن صداقت و سوت کیش و ابناء و اولاد نیز تعلق داشته باشد بوفای این عهد رابطه اتحاد و کجبهتی را مربوط و مرعی داشته سلوک مولات و مولفات بنظهور رسانیده آید و بعد ازین هیچکس بنظر نیز هم از جانب هند بجانب بلده بجا پور نخواهد دید و گویند وقتی که خان تاز غفر که از ده بر سر صلانشسته بود رسانیده این شقه را بجان رسانید بعد ملاحظه شقه این کلمه بر زبان خان جاری شد که این شقه اجل من است یعنی شقه ایست که پیام مرگ آورده پس بعد از تا امل کثیر و اندیشه بسیار بر پشت آن شقه نوشت که فردا علی الصباح بالشکر خود مستعد و آماده شده بر تیمی که فوج من فرود افتاده است ایضا

بستان

هفتم

در اولین سال جلوس از استیلا می مغل قلعه بید و کلیان
از تصرف عادل شاه بدر رفتن

ز سوانح سابقه ظاهر شد که آل تیمور را در باب تسخیر و کین اهتمام تمام بود و خصوص از اکبر شاه بعد
از اولاد او حمله با و یورشش با مشورت کره بعد از غری بوقوع می انجامید تا به تدریج برپاره
ز ولایت دکن متصرف شدند و لا خاند پس بعد از آن بر اثر به قبض آوردند و آخر بر ولایت
نظام شاهیه نیز حال کرده بدفعات حمله با می آوردند تا آنکه شاه جهان با سلطان محمد عادل
بر تقسیم منصبی آن ملک مصالحه کرد و عهدنامه فیما بین نگاشته شد و بر همان قرار و عهد بنی
از ملک نظام شاهیه در قبض مغل رفت و بنی در تصرف عادل شاه ماند بعد از انتقال سلطان محمد
با وجود آن عهد و موثیق که فیما بین شاه جهان در قید حیات بود لکن منسوخ گشته و از تصرف
فخر شده پیش از رنگ زیب بر آن پیمان و قرار ثبات نورزیده بر تعلقات عادل شاهیه
لشکر کشیده بر بیدر محاصره قایم نمود علی عادل شاه با وجود که اولین سال جلوس بود و چون
انتظام سلطنت بر وجه خاطر خواه هنوز مزاج نگرفته افضل خان و ملک ریجان را با دیگر اعیان
و لشکر کر کوک و امداد بید روانه فرمود ملک مرجان که از طرف عادل شاهیه به تسلمه
بانی انجام تعیین بود با مغل بدافعت پرداخته تا مدت شش سال بقبال و جدال هنگامه
کرم داشت حسن در نسبت و پنجم جاوی الشانی روز سه شنبه سه یکم هزار و شصت و هفت
شهر بیدر در تصرف عالم گیر گرفت اگر چه درین اثنا میان فوج عادل شاهیه و لشکر مغل
بدفعات متقابلات و متعالتات بوقوع رسیدند و اکثر مردم طرفین در قتل و غارت
آمدند گااهی غلبه از طرف عادل شاهیان بود و گااهی از جانب و ملوایان بعد از آن
عالم گیر تاریخ بیست و هشتم رجب قلعه کلیان را محاصره نمود و بعد از سه ماه و در تاریخ بیست
هفتم سوال آن را نیز متصرف شد و در همان نزدیکی سیوا جی به سلسله بر شهر جنبه تراخت
آورده غارت و تاراج نمود.

مهارت کیش بود سنده یکزار و شصت و هفت شاه زاده جوان بخت علی را
 در سن نوزده سالگی بر تخت مملکت و سریر سلطنت اجلاس میمنت اس
 بوقوع بیوست شاعری تازه کوی بلندی خیالی تاریخ جلوس آید باد شاه جوان بخت
 و جوان سال را از مصرعه مولانا بلالی بطریق اقتباس و نغمه به نظم آورده بغرض رساند
 قطعه هر سال جلوس شاه و کن * گفت با تفت سحر بصورت علی * نیست آخر
 و دین سخن حرفی * جانشین محمد است علی * و نیز عبد البنی و نیز در تاریخ این
 این مصرع گفته است مصرع نوبت شاهی زده بعد محمد علی * و نیز ملا محمد علی این
 قطعه بروی کار آورده قطعه منت ایزد را که بر تخت خلافت جلوه کرده و افتاب
 که ظلو عیش گشت عالم منجلی در میان شهر باران افتخار او را سوزد و زاکل
 با سیمو علی ملک محمد راوی * سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل کل * گفت این شیر
 بعد از محمد شد علی * پیریک ازین شاعران تازه خیال صلات و جایزات افزون
 از حد و قیاس ارزانی یافت در اوایل جلوس علی عادل شاه همام سلطنت و
 مملکت با صدق و اب مملکت مدار خان محمد که به خاتمانان مخاطب بود و جاری و
 میگشت چون نقیل سید رقی و قتمق همام جهاندار می و نسق و انتظام امور مالی
 و ملکی به مملکت مدار فضایل و کمالات مرتبت ابراهیم خان و جوع یافت چون او
 به اراده و جمع بیعت همه الحرام و نه بارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوه و
 السلام بهر کالی و والده باد شاه شمس صاحب عازم حجاز گردید منصب و ولایت و مد
 به سرش فیض و کمالات و سنگاه شماست و شجاعت انبیا و ارسطو فطر خل
 حکمت میان عبد الحمید قرار گرفت که تا آخر عهد علی عادل شاه با صدق و اب را می
 ازین و نظیر و در بین انتظام سلطنت خان عادل شاه را سرانجام می بخش
 و کار به پیاد و نفع تمام میداشت

کیسه سید خواجگی افتاد و صله این قطعه از آرزو و مراد پیر و ملوک دید -
بیان جشن شادی بسم الله خوانی شاهزاده علی عا
دلی

چون عمر گرامی آن والا گریه چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بر طریق متابعت
 سنت نبوی با و شاه غازی جشن عظیم و شادمانی بزرگ ترتیب داده بیستم ماه شعبان
 روز جمعه سنه یک هزار و پنجاه و دو با هزاران فرخی و فیروزی رسم میمونی و طریقه تمام
 و کتب نشان دادن و بسم الله خواندن باشد بجلوه ظهور آوردند و او بیان صاحب
 کمال و معلمان خجسته مال تعیین فرموده به تعلیم شبانروزه ترتیب صبلح و
 مسافر قلائل ایام در خواندن و نوشتن و ادب سلطانی و ورزش بهلوانی و اسب
 نازمی و شمشیر بازی و نیزه با ختن و تیر انداختن و جمیع فنون و حیثیت با که لازمه
 حال کرده باشکوه سلاطین و جهانداران است آراسته و پیراسته گردانند -
و در بیان جشن شادی سنت ختنه علی عا و شاهزاده
دلی
 و چون مرعه عمرش هفت سالگی رسید بر طبیعت سنت خلیلی طریق اختتام نشانده
 بجا آورده جشن بزرگ و شادی شرک ترتیب داده شب جمعه ماه حجب سنه یک هزار و
 پنجاه و چهار سواری شهر گشت با هزاره ای سود و سرور بظهور رسانیدند -
و در بیان جلوس بادشاه علی عادل شاه ثانی پسر تخت
سلطنت بلده بیجا پور

چون بادشاه جنت آرام گاه سلطان محمد عادل شاه از سر اسب پر کدورت دنیا
 نغمای سر اسر سرور و راحت عقبا خواستند با هتمام علیا جناب حاجیه
 صاحب و وزیر مملکت مدار خان محمد و سایر اعیان و ارکان درگاه بنارنج
 بست و ششم ماه محرم الحرام روز سه شنبه ساعت پنجم که برگزیده انجم شناسان

شهر بر سبب الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت طلوع آن نیز اقبال از مبطوح شریف الود
فرخنده فال خجسته مال لظهور آمد کاشانه دولت و اقبال و سبستان خست و
احلال بنور عالم تابش منور گردید عالم و عالمیان را راحت تازه و جهان و جهانیان
را راحت یی اندازده حاصل شد بادشاه غازی از حصول این موهبت کبری و مکر
عظمی هزاران هزار محفوظ و مسرور گشته شکر بدر گاه و باب متعال مودا گردانید
و به شکر آنه این عظیم آهی دست دریا نوال کشاده بند از خراین و قفل از گنجینه
برداشت بزرپاشی فراوان و عطا بخششی یی پایان دهن ارزوی صغیر و
کبیر امید هر بنا و پیر و مالانال نموده هر محتاج و مستمند را غنی و مستغنی گردانید
بیان متعدد شدن حاجی بڑے صاحب خصانت و پیر
شاه زاده را

حضرت آبا عفت قباب کو هر درج شهریار و اختر برج کامکاری شهزاده
علیاجناب حاجیه بڑے صاحبه صبیحه رضیه بادشاه غفران پناه سلطان محمد
محمد قطب شاه که اهل خاص حرم باختصاص بادشاه رضوان سلطان محمد عادل شاه
اندالتماس از بادشاه غازی نموده خصانت آن موبود و حر است آن کو هر مسعود
و تعهد پرورش آن دیر سر امر سو و بخود گرفته در شکم می خویش که انبند محل بود
آوردند و در بروز لوازم پرورش و ترتیب و بقعه فرو گذاشت ننموده بکبان
دل کوشیدند و غیر تر از جان میداشتند و راحت و فرحت روح اروان می انگاشتند
خواجگی اتاکی از شعرای پاسه تخت بود و قطعه و تانج تولدان شهزاده پر خست
بعرض رسانید قطعه شاه عدالت پناه خسرو شاه پنهان آنکه بی بند کیش است
گرد و خمید توکل بستان عدل شل شهنشاه را که عطا از گرم خالق عرش محمد
هائنی از نهه فلک از سر ذوق نشاط و موبود شهزاده گفت کو کب شوکت رسید

بستان هشتم

در بیان بادشاه علی عادلشاه ثانی بن سلطان محمد عادل شاه
غازی انارالقدر پادشاه

بدانکه بادشاه با عدل و دادزیده شاه سیه سلطان محمد عادل شاه را بتائیدات الهی و
عنایات نامتشناسی آرزوهای ولی و مرارات قلبی همه حاصل بود و آنچه شمال
مرصیف و خصائل سینه که افراد انسانی بدرجه کمال میرساند خصوص زمره بر
گزیده سلاطین را که اساطین دولت و کرامت انداز سنجایوت و شجاعت و بصفت
و عدالت و دور بینی و کا اگاهی و عصمت پروری و عزبانواری و حق شناسی و خدا ترسی
و پرستش گاری و صفائی اعتقاد و بصرت دین و تقویت اسلام و ستایش جمیده و خصائل
پسندیده ذات که پیش همه موصوف بوده گوی سبقت از اقران ر بوده بود دیگر از
روی که در پرده افتخار مانده و مرادی که در کنار از دوز سیده همین طلوع کوکب
برج بخت ساری و حصول گوهر و برج کامکاری است که عبارات از خلف رشیدی
و فرزند سعید است بود که تا شایسته تاج و پشم و سنرا و حق تخت نگین بوده بعد از وی
ولی عهد و جانشین باشد بنا بر آن درین آرزو روزها بشب آوردی و شبها بتجود
الحاج و تبصرع و التجا بدرگاه دیانت سحر کردی تا آنکه لطف و کرم بردانی
و عنایات بے غایت سبحانی این آرزو را که بر هزاران خیر و خوبی متضمن بود نیز در
کنارش نهاد یعنی فرزندی که از دودیده ر انور و دل را سر در حاصل توان نمود از زانی فرمود
بیان تولد شدن سلطان علی عادلشاه ثانی انارالقدر پادشاه
در ساعتی که نظرات کوکب و سیاره دلیل بر مبارک طالعی و تسبیح مندی
و بلند بختی و ارجمندی و قوت اقبال و مزید جاه و جلال بوده بتاریخ شانزد

از معش و ترکی بهندی و خواجه سرایان جمع نموده هر هر چه یک یک یک معلم صبیان طالب فارسی خوان و
 فارسی یسان سیر اندازان برقا انداز و نیزه باز و چشمی میل داج الی نموده و جمیع سیاب یا بهنجار
 از سر کار میاستیه حکام و ارکان بن اسلام قران شریف خواندن و در ستر مستعد و با سربازان و بعضی
 در کارخانه جات سپهر و تاه سترندی بسیار نمودند چندانکه علایمان ترتیب یافته شوند و ستر بسیار نمودند چنانکه
 تا که خود سال اند خوان جائیه جمیع مایه کساح از سر کار میزند موافق جمیع گنج ستر نمایند و چون یک یک
 و ستر برسد در پند گنج بخشی و پیوند و صحت بخشیده مشاهیر و تنخواه مقرر گردانند و سیان بر سوار می
 اکثر خدمات حضور و غیبت و کارخانجات و قلعه جات و حصا و محلات لایق و بدین هر کس از این خدمت
 باشد آن خدمت منسوب سازند و ستر متفحص ستر تا بنزد می و حرام خوار می عادت نکند و هر که ستر بد
 یا حرام خوار می یا بغاوت و خصلتی شنیعه بر آرد و مرد و فعل نموده موافق شریع ستر اند و گداز نکند که
 اجمال درین باب ستر بکنند و فساد و کج بشود و ستر سوار می آنها که خدمت اند بر خدمات ستر گرد
 همراه والدان خود و صغیرا بسته با سار و میران عقب پش سلطان بیایند و با ستر سوار می و زرش ستر
 باشند و ایضا نمایند و پایگاه است چپ قرار داده و میرا و خورضا بطه و سوار می بران گمارند و هر چه یک
 خاصه دار و دو پای و دو خاصه دار قرار داده جمیع سیاب و سوار می کارخانه موجود و بسیار ساخته جمیع
 پایگاه را بدین سر کار رسانند و ستر هر که ام مقرر نموده ستر سوار می که زبون و ناچان بنظر در آمد ستر
 و گماشته گمارد و کید کنند که بد آرند و بسیار خبر و شنید که در پایگاه نگذارند و جایک سواران و فیل
 و ستر خانه زردی اکثر بسیاری شود و جنس را بجا و ستر سوار می که از کار رفته باشد ستر گدازد و پایگاه
 نگذارند و جایک سواران و طبعیان حدان بسیار در پایگاه نگذارند و میرا و خورضا بطه و سوار می
 باشد ستر سواران که خواهند ستر سوار می ستر انداز و ستر سوار می انداز و ستر سوار می انداز و ستر
 تمام و اهل بارگیران با تو این مردم در و را بشود و زونیت واری بکنند و جمیع بارگیران سواران
 حمله در تعین کنند و ستر سوار می و حرون و بد سوار می و صیوب طلق باشد و ستر سوار می اندازند و ستر سوار می
 از ستر ضعیف و ستر سوار می که از خود و گدازند و ستر سوار می که از خود و گدازند و ستر سوار می که از خود و گدازند

نظیم بر آب همیشه مقرر داشته باشند و آنچه لازم میسید و صلیان است یک یک مهیا سازند
نگری در کمال پاکیزگی دهند و آبیل برای مسلمانان و هندو و غیره موجود دارند و در جماعت
مانه مادر سان هر علوم متعمر سازند و بدو وارد بار سر اسرار جماعت خانه برای خوبیان و کشاکش
در آن دربار نیز بسیاری رونق تمام و کمال ترتیب داده از طرف فضایی دربار دکانین وسیع
در عرض در کمال لطافت و صفائی با بالاهای طبیعت و مقبول رنگ گنج بر آورده اند
هر جا که صاحب صنعت و هنر باشد و سوداگران ثروت و غلها درین دوکانهها جای دهند و از
بسیار شیرینی گرد باغبان میوه فروشان هر که هستند و صاحب قوت باشد درین بازار
عامی دهند و در آبادی بازار و فرونی سماع انجمن سعی نمایند که دوکان بیالا خان خالی
نباشد و هر چیز و هر شمع هر جا که باشد در آن بازار بهر سد و میدان مقابل دربار و بان و کان
زهر چهار طرفت گیر کار پیچیده در میان حوضخانه بزرگ که مناسب در نیده اینجا باشد مرتب ساخته
دام از آب لبریز دارند تا از هر چهار طرف هر که خواهد آب بردارد و بسرد و حوضخانه و مقابل دوکانها
در همان سایه و ایناسب که حساست آنها محل رونق بازار ایشانست نصب سازند همواره کوئوال
و بازار ایران متفحصین در بار و بازار بوده رفت و روپ کرده نگذارند که یک برگاه در میدان
بیفتد یا گردوغبار در هیچ جاسر نزنند و در مقابل دوکان تازمین هموار کرده آب پاشیده باز را
آنجا بارونق میدادند که ضرب المثل اهل روزگار گردد و بالای صفها و جماعت خانه ها در بازار داخل
رونق و ریش نیست برآورده نشینان و منتظرهای عالی با تکلف ساخته نشستگاه طالعین
انجمن سازند که تمام بازار و فضای دربار در نظر بادشاه باشد و برسد و بار و برد کالین و بالانها
و صفهای دربار رونق دهند و کتاب به عبارت فصیح و خط زمینه مکتوب به طلائی احمر بر سرداره
بنویسانند تا تاریخ تعمیر شود و چون گذریاد همین جانب دربار مقرر نمایند از قسم بهره هر که باشد هوا
شاه پیوسته ازین بازار هیچ جادوگان ندارد و عقب دوکانها سوداگران را نیز به دوکانها مقرر
دارین بازار دست تقدیر جمع آنان من معرب غیر عرب قلم و دم و ظلم و ستم و حادثات کوتاه کشیده دارند و غلام

بادشاه نیز یکروز سواری فرموده بعیش و عشرت میر می نمود و در ولایت
 هر جا که مردم طواعت خوب پسر مند باشند در هر موسم نوروز برای یکا آورد
 ادب و سلام حاضر میگردد و دیندانه روز شب و روز در بار حاضر بوده سرگرم
 مشغول نیز خویش و اظهار حرفه و کمال خود شوند و بادشاه نیز بر یک امر او را که
 دولت و اعیان حضرت را با نفع این حضور یان و شاگرد پیشگان حضور و حواله
 محلات و کار خانجات تشریفات فراخورد حال سر فرازی می فرمود و در حرم نیز همین
 دستور تشریفات سر فرازی می فرمود و تمام ماه ربیع الاول بهو و شریف باز و روز
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و ده روز شریف نیز در محل آثار مبارک مراسم
 ضیافات و ولایم و مجالس طعام نفیس و علقه ذکر و تهلیل و رونق خیر و حیرات بجا می
 و مستحقان طالب العلم و علما و فضلا و فضیلت و شایخ و عیان و از کسان را که یک
 روز بتدریج طلبیده بضیافت طعام مخصوص میگردد و بر روز پنجشنبه و روز و آردم
 و پانزدهم رمضان سر روز سفره ساخته بادشاه خود همان انجا میشد و از خون نوال انجا
 به نعمت دایر میشد و در آثار مبارک هیچ مشروعات نگفتند و در آرایش نور و رخ و مختار اند
 و بر شب ماه با رعام داده حضور یان و جمیع حکام و قضات و خطیب و علما و مردم کارخان
 خانجات و شاگرد پیشه و غیره هر که اسم ملازمی بر و اطلاق یا بد شب ماه حاضر شده از
 ولای خود مجرای و سلام نماید بادشاه تا سه طاس شب برآمده می ماند و تا پنج غره ماه
 از اول صبح تا شش طاس و او محل نشسته سلام امر او و زرای حضور میگرفت و باد
 که در بار در کمال وسعت و کشادگی و روشن معزز نموده در بازوی در بار برابر دیوار
 در بازوی مسجد در کمال وسعت و کشادگی صفات و نزاکت باشان و شوکت و زیارتی که
 و هر سه سوی مقابل مسجد جماعت خانه های با تکلف و بالا خانه های متون مستعد ساخته
 بر سهو و بلیز مسجد و بالا خانه آن نهایت نزاکت بکار میبرد و در فضای پیش مسجد خوش

باشند و بجه علت غیر حاضر اند بخاطر آمدند و تاکید کنند اگر کسی بدم
غیر حاضر باشد ناغمه نویسد روز دیگر در سرکار و وضع کنند و حضور یان
و هنرمندان را تنخواه مقطع علیحدہ نموده مرفوع القلم ساخته بدینند اما
جمع بندی دیہات تنخواہ را بمعرفت حکام ہر دیار بخاطر آورده طلبیدہ
باشند و بادشاہ باید کہ در ہج عمل افراط و تفریط روا ندارد و اوقات خود را
نقشت نموده از صبح تا سہ طاس روز با علما و فضلا و شعرا صحبت داشته
بر اخبارات و سوانحات ملک و مال و جواب سوال مطلع شود و در طاس حمام
تا شش طاس در بار عام نشستہ مجرای امان و اعیان و سپاہ و حیران
بگیرد و از طاس ہفتم تا ہفتم نخلوت و گوشہ گاہی کہ داند سہرا انجام دہد
و از طاس دہم تا یک پانس شب نیز در عزل خانہ نشستہ اجرامی امور نماید
و بعد از نماز عشا تمام شب خود مختار است ہر روز باین نسق اوقات گذاری
نمودہ یکروز یک ساعت خلاف سر شستہ و قاعدہ کاری بعمل نیارد و در
عیدین و شب بارات و کاہنا و بازار ہا و در بار استہ سازند و در نوروز
تا نہ روز بہ تکلفات و نزاکت ہا آرایش نمایند و در ایام سالگرہ نیز بیا
رند و در روز عیدین و سالگرہ جمیع امر و اعیان و ارکان و کلان تہران
بازار ہای شہر و حیران ہر کدام بگذرانند و نذر و مجرا مستعد و ہر
مند شود ہر کدام کہ بجا کرد و صیغہ خوار بادشاہ باشد بموافقی عالی نیز پیش
بگذارند و در نوروز و نوروزہ باغی کہ سیرگاہ نخلات بادشاہی را در خور باشد
چون روضہ رضوان بیارند و در کاہنا و نشین ہا و عرفہ ہا بہ نشستن
خوب رویان تعیین میکردند بہ تخصیص در بازار حضور و یا غات ایشان
و بیرون شہر نیز مستعد و خرین سازند بعد از اتمام مدت نوروز در بار ہا مذکور

بدان مقدار که جزیه ادا توانند کرد باید که بدست خود آورده بدهند و بدست نائب خود نفرستند
 انداخته باشد و استاد و بدید و آنچه ز جزیه که به وصول آید بخزانه بیت المال رساند بمصارف
 آن بر حکم شرح شریف صرف کنند و اگر با مراد و زرار و غیره ارباب استحقاق چون خواهند که جایگز
 بدهند باید که دست عمل سه ساله بخاطر آورده در سالی که دست حاصل بسیار شده موافق آن حساب
 کرده بحساب در صدی پانزده نهاری جایگز دهند و وقت فقرت کم و کاست وزیر و دیده گیر
 وزیر اک و خور و رابه یک و تیره جایگز دهند و در ابتدا جایگز با و داده بعد اسپان و طلب سازند
 و بعلا مات و لغ سکار هر وزیر بر سپان او را محو دهد و بعد از آن شیش و شمار سپاه امر بگیرند
 و اگر وزیر محصور باشد بر بار طلبید و موجودات بگیرند و مخاطبه شمار به سکه پالون وزیر نام بنام
 جمله خدایان و سلیح داران و عدد و پایگاه بگیرند و با شمار سابق مقابله دهند و در آن هر چه تفاوت
 بیند آنفسار نمایند و سبب در نمودن مردم قدیم و فاکار و کار کرده بدانند اگر تعاضل کرنی است
 تعاضل کنند اگر تهدید کرنی است تهدید نمایند و هر قدر لشکر وزیر که در ولایت خواهد بود از آنجا
 کشانیده طلبانند و باز پرس احوال سازند و بر سپان وزیر و داغ سکاری با دشا هی حاجت است
 اگر استی داغ زده شده ثابت و دیگر بچاگری رجوع شود صاحب داغ خود بر آن داغ تازه
 و اسپ داغ سکاری سکاری دیگر و صاحب سکار داغ سکار خود کند و صاحب اسپان سپاه
 باید که سپاه و اسپ را در ابتدای نوشتن آنچنان خاطر آورده بنویسد و داغ کند که حاجت درو
 نشود چه سپاهی به چند قدیم باشد بهتر است و تقریر قدیم معتد حکم اقرار دارد و در سکار با دشا
 از هر قسم و هر فن چهار چهار استاد و کامل بهم رسانیده موافق حال آنها نخواه و تعینات مقصود
 نگاه دارند و قدر که مردم قابل و فاضل در سکار با دشا هی اجتماع یابند و شدت گیرند
 و قار و ریت با دشا هی است و اینها را در حضور آن جمع سازند و به نوبت متفرقه خدمت بفرستند
 و بعضی مردم عده را نوبت معاف نموده شود و بعضی از آنها را بوقت خاص عام هم معاف و در وقت
 خاص و عام شب نویسان که ملازم باشند باید که حاضر و غیر حاضر بر اعدی از اجد می نوشته

ما جان حاکم و منصف رفته وقتی که بغیر او خود نخواهد رسید از آنجا آمده معروفی سازد و همچنین
ملوک حاضر شده رشن را جنبانیده بغیر او خود میرسد یکی وقت مقرب بود نه از صبح تا شام
رعیت بسبب صدور جریمه و تقصیر به از مواعده نمودن و غارت کردن تاد و تخواهی و کفر
نمت است و بالجمله تا تواند در اصلاح رعایا و برایا کوشند - فرو بران باش تا هر چریت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی و پیوسته شاه راه و کوچها و بازارها را با تاکید پاک و صاف نگهداشته و در نظر
و سرکارها بهیچ جاخش و خاشاک افتادن ندهند و از دور رسته بازارها بهیچ دوکانی نآباد و خراب
نگذارند که باعث مجرای خدمت عهده داران با موجب زجر و عتاب آینان خواهد بود و چون
بر حکم قرانی و امر واجب الامتثال صیحاتی وضع جزیه بر کافه و نیسان و طایفه اهل شرک خذلان خواهد
شده است بر عتال و حکام تمامی مالکک سلام احکام اصدار سازند که از بندگان مالکک محروم
بر طبق حکم شریعت غزایه بخجی که در و ار السلطنت محمد پور حیث عن الخطر و الفتور از کفار بگیرند
از جزیره بدین تفصیل اخذ می نموده باشند از کافران داری که بی کسب و قات گذاری یک سال
سال می تواند کرد و در هر ماه یک توله نقره و چهار کنج و چهار جنس کنج و از کافری که فی الجمله مال دار
بی کسب نمی تواند گذرانید نصف آن که نیم توله و دو کنج و دو جنس کنج و از کافری که هیچ مال ندارد
کسب و قات می گذارد و از قوت او و عیال او چیزی ماند که او از جزیه تواند کرد و ربع توله و یک
و یک جنس کنج بگیرند و متصرف زمان و طفلان و نابالغان که به سن پانزده سالگی نرسیده باشند
از برده و و اسبیان که اختلاط بخلق نمی کنند و از نابینایان و پیاران که یک سال و یا نصف سال
مریض باشند و از جایی ماند و از کافری که متوفی شد پیش از او از جزیه که بر ذمه او لازم شده با و از
بفلوج و شیخ کبیر و از فقیران که قادر بر عمل نیستند و مالک مال نیز نیستند و از کافری که اسلام آورد پیش از او
جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از مردان اصلاً و قطعاً نگیند و از کافری که نصف سال تو نگذارد
سال فقیر جزیه سیانه حال بگیرند و از بیابان و جنگلمان که اختلاط بخلق نمی کنند و مستحق جزیه نیستند
باید که جزیه از آنها اخذ نمایند و همچنین از کفار که کسب نمی کنند اما قادر هستند بر تحصیل جزیه و جزی که باشد

و تنبیه که السب نماید بعل رود و در آبادانی و قرار زانی غله و معمولی باغات شهر فوق الحد کوشش نمایند هر چند که
معموری باغات اندرون و بیرون شهر بسیار شود باعث زینت است و از دربار بادشاهی را چه تنها
بازار آما هر دو روز و نه از دو جانب با تمام کمال برسانند و معمور دارند چه بازار باز و دو طرف معمور
همه جانب سودا خریدی نزدیک خواهد شد و در میان راسته بازار انگارند که خمیه چه پره دو کاهناید
بجز در راسته در میان هیچ دوکان حاجت نیست و در آن کوشند که بقال و زیات و هنر و خیاط
وزین و خمیه و دوز و طباق و سهر قومی پهلوی هر یک یک راسته بمانند و دوکان داشته باشد و تا که
راسته و بازار با تمام معموری شوند محله با و کوچه با منظور بدارند و غله بازار با انچنان رواج
دهد که غله فروشان اطراف و جوانب غله با و خیر و شهر کرده و سکونت گرفته همه وقت موجود دارند
چه فراوانی غله باعث آبادانی ملکست و رفاهیت سپاه است و کو تو ال باید که هر شب روز و رخت
شهر و بازار با بود و از دروان و چکه با و عیان و کیسه بران با خبر باشد و اگر جای دزدی خورد
یا بزرگ واقع شود فی الحال بقوت خبر داری و توقف بهم رسانیده موافق حکم که مطابق شرع
شریف باشد فیصل سازد و کسیکه مقید شود بقدر خورشش کفاف روز و رخت احوال دارند و طیفه
شان بدارگان و الا تبار و امرای و وزیرای عالی مقدار آنکه که شاگرد و پیشگان و غلامان و خدمتکاران
خاص خود با تاکید بلیغ نموده باشند تا هیچ کس بر احدی از رعایا تعدی نکرده باشد بر تقدیر و وقوع
اگر چه خود را امکان دارد که با نصاب و عدل آن مقدمه فیصله سازند لکن اولاً بجا کم آگاه باشد
رفع شرر کشان و شیران نمایند میگویند هر که بعنبر یا د خود نمی رسد و حکامان نیز
را بر کوشش نمی گرفتند یا د شاه بر سقف و او محل خریب جای نشستن خود برای سیر یا بود متصل
یکی گمانی که فیلان را می بندند از آن بسیار کلان که آه از ش و در محل هفت کهن میرسد و بخت بود
حاصل کلام نیست بادشاه این بود که اگر من در آنجا و یا در محل هفت کهن باشم بغیر از مستغنیان
بر ستم و یکی رسن در زیرش بیرون بر آید و بخت آینه شود و اذن عام داد و بود
کسی بغیر از خود نمیرسد این رسن بکنایند و مردمان را نقد که کسی مزاحم ایشان نشود مگر شب اول و

خطیب مسجد جامع و دوبه و وعیدگاه و ایک آمین و یک کو تو آل مقرر دارند و مواجباتشان
 بقدر حال شخص گذراوقات ساخته و بیات مقاصد خل باحتیاج محل و تباله نمایند و هر سال در ماه
 ربیع الاول در آثار شریف روز اول هزارهون و دوم روز دوهزارهون سیوم روز سه هزارهون
 روز چهارم چهار هزارهون هم برین منوال هر روز یک هزارهون مضاعف نموده برود و در دهم
 دوازده هزارهون بذل حبس می نمود که چنانچه او هشت هزارهون می شوند برین منط
 در ایام محرم الحرام روز اول یک هزارهون روز دوم دوهزارهون مضاعف ان هر روز بعد و یاد
 بعرف می آید عددش پنجاه و پنج هزارهون میرسد و سوا سی این حرف مبلغ کثیر چهارمیه در
 انعام و وظائف و جاگیر خادمان و عهده داران مقرر بود چنانچه فرمان سکندر بادشاه متضمن این مضاعف
 بر کاغذ طلا اند و کمال تحلیف نگارش یافته است و این فرمان سکندری نزدیک متولی موجود است
 و حاکم قلعه بادولت پانصد سوار بدینند تا در وازه و ولایت و هر جا که در کار شود بشکر خاصه خود ایتهم
 نیاید و از عهده خدمت بوجهی تواند برآمد و پنج هزار حشم بر قنداز بکلی فقط که دو حصه برق انداز و یک حصه
 خشت انداز باشند بی کم و زیاده موجود دارد و سوا این نفران دیگر که ضروری اند بدستور سابق باو مقرر
 دارند و کلیه آن است که توپ انداز بان انداز و غیره نفران بی عدیل و بی مثل هم رسانیده جمع نمایند
 و از سواران و اشنام خون آشام و غیره هر جا که احتیاج باشد در شهر سکونت کند و در وازه با واقعه
 نویسان راست و اخبار گویان صدق گفتار و چند سوار و اشنام و ربالا و زیر و بیرون و درون بجای
 انچنان مقرر دارد که موافق نوبت وقت حاضر بوده که احدی من الناس بی اجازت و اشارت
 سرکار اختیار بواب از بیرون باندرون نراند و بیرون قدم نتواند نهاد و آدم جدید را تا در وقت
 که گیت از کجا آمده و کدام سوی دانه خواهد شد و چند مقام خواهند نمودش تحقیق نشود بدون آگاهند و غایت
 حاکم و عال گذاشته ضرب طلا و نقره و مس وان دارد و از طلا هون نیم هون و ربع هون و نقره و روپیه نیم روپیه
 روپیه زرشن چیل و چیل و چیل و یک چیل مستعد نمایند و حکم کنند که هر کس را برابر و هموار انچنان نمایند که
 گویا به پرکار برابر میکنند بعد از ضرب رسانند و در خالص هر شی نهایت احتیاط بجا آورده و بواسطه احتیاط بهر سبب

و مشاییر عاقل و سامع مقرر نموده موجب آنرا از سرکار رسانیده نماز تراویح ادا کنند و تسبیح
 شریعت عزاداری اعلام سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بحکم قضات و مفتیان و شیخ المشاییر
 و سلطان حکام کاربند و کارفرما بوده سننیهات و مسکرات و خیر آن بر طرف ساخته انجمنان خواند و رار
 دارند که هیچیکس بوس آن نکنند و خلق را به و آفتن و اظهار نمودن احکام دارکان نماز و روزه
 و لایبی فریضت ناکید بلیغ فرموده و هر سوره از اقرط و تغریط نگویند و ثواب را به خدا بنده انجا بند
 و اعتراض بزرگان بدستوری که خلافها و معتادها از قدیم الایام بکار از آن زیاده جاری دارند و در
 رونق و عواس کوشند و در ایشان صاحب بیکریه اینز نعام وادارند و نمایند و سبیل داران و انبیا و
 کلی نمایند و در ساجد و رفته های هر جا که مناسب باشد و ضرر و بیهوشی و اظهارت خانهها
 بر پا سازند لنگه و اب سبیل و مکتب بار و رون تمام دهند و در لنگه مسجد جامع مسلمانان بمان بخت
 دهند و آن محل را و صاحب استحقاق را ارد کنند و برنج یک قوت مقرر و روان دارند و دهند و راه
 گدس را یکد و راه دل هر سردم یک سیر و بیل آرد کنند و برنج نیم آنار و ربع سیر دال نقد خواهد بود
 چهار تا گدس بعضی گویند ربع سیر و غنیمت و سه چینی برای مصلح و همیه سوختنی و مصلح و دیگر
 بلا تصور بدهند و دیگر حق نطق حد و در ابا و اتمام حال مسافران و نفوس روان و اشیاء حق
 قاعده جمیدی اند خود و منع نمایند که از آن قاعده بلا احتیاط آن مطلوب حصول باید و از مال غنیمت سیر
 بدست آید و از انطای گفته خانه و کاه و خمس برآورده و از قبیل مال و جهان هر چه یافته شوند
 در مسجد جامع یا محل ثار مبارک علمی و علمی نگه داشته و موافق حکم شرع شریف از آن مصرف سازند
 و این را نیز یک کارخانه علمی قرار دهند و بر حال فقرا و مساکین و اهل استحقاق را ضایع نگذارند
 بر وفق حکم کتاب الله العینه قوت از سرکار رسانیده باشند اهل کس را خواه بجا گیر خواه به انعام وادار
 خوا و خیر و خیرات و بایست به قوت بوسه ادا نمایند و آن جهان هم نکنند که خلاف کتاب الله باشد
 و باید که حاکم مقبر ضابط بسیار دان پیش اندیش دست عقیده را بلا تغییر و تبدیل تعیین نموده و مجبوره
 دارنده کار دان را تعصب ساخته و قاضی و دوفضی و دو شیخ المشایخ و دو عدد از عدد و دیگر

مستحضر حال نموده انجمن تا کید سازند که طعام و آتش لنگه به اهل استحقاق و مساکین ریده باشند و آن
 الایش دست و دمان بر یک و کر به محفوظ بماند مسکینان محتاجان صاحب حقوق به اقتراح
 عدل تقسیم می نموده باشند و نگذاهند که یکدانه می و صفت شود و در آثار شریف و در
 نعین نموده درین حادثه و فقه و علم ایمان بر باد آید شاکردان را از معززه آتش و آن وقت
 صبح بر بانی و مرغ و وقت شام مان کنیم و لچتری فی اسم ایک یون بدون این کتاب
 عربی و فارسی آمد و نماید اسیر سال آسمان بخت و از انعام هون سر فرازی فرمودند و در مسجد
 جامع دو ملا مکتب و ادالطفال و دو مکتب تعمیل علوم عربی و یک مکتب علم فارسی مقرر شد
 مرا کس که از شاگردان متوکل محتاج باشند از نان و آتش نشی بوقت صبح فی اسم ده مان کند و در کوی
 و بوقت شام بر بانی و مرغ و شیرینی میخوردند و فی اسم یک هون یا هوار کتاب یا سر فرازی فرمودند
 و هم بوقت امتحان تاریخ و تاریخ و کجی می شد انعام از قسم هون میدادند و کسکه در آن خوشی از انعام میشد
 بعد از عده بهتر نوکر لازم میشد استند و در اجرای مکتب ها و کار لنگر بجهت ترگشته نگذاشته که بعل و نا
 و اما مذکر این کاجار بهترست و مسجد و سلطنت را بوجب اسناد قدیم بکای از او زیاده انعام
 و روز مره و نیاز نموده و اهتمام و استعداد تا کید کنند و هر مسجد که وظیفه روغن داشته باشد بعل
 آثار روغن و چهار چنگانی بلا تصور بداند و ما هوار اهل خدمات مسجد هم اجرا دارند و هر مسجد کی
 دار و غمه مقرر داشته است تمام آب و صفت بوری و جانماز شطر نجی جاروب و در رمضان شریف
 قرآن شریف نمایند و در ولج و دود و شربت تا کید نمایند که بعل اطلاع و امراء شاه هر جا بی حکمر
 مسجد بنا کنند چه برای ثواب بنامی نبند و از بی اسنامی عیسان زیاده تر از ثواب غایدی گردد
 و اگر نظر بر ثواب است همان خانه باط و بل چاد و حوض هر که خواهد بی و غمه بنا کند و در هر جا که
 ضرور باشد بر محل و هر جا مسجد تعمیر نموده از سر کار سلطانی وظیفه و او را حاصل کند حکام شهر
 درین بهر مستحضر نموده و بی انقضت هرست مساجد خود را معاف نماید و در ماه رمضان بجمع
 ساعد صفای بوری و مو با می آب و آبکشتن صفای و روز مره موافق رسوم مسجد داده و رسانند

کما و ش تمام ولایت بموجب جاری دارد و قاضی و خطیب جمیع حکام موافق شهر مقرر ساخته و در ایستاد
 شرع شریف و اعلامی اعلام است مینعت اجبای مراسم عدل انصاف و حیاط قوانین ظلم و افسان و داد
 مستغنیان فریاد درسی مظلومان و مملوگان کوشیده و اجبای احکام موافق شرع شریف ننماید و هر جائی
 و مکانی که تحتش ملک وسیع خواهد بود از اصولی و فروعی و فرود بند و برگشت و موافق که تحت آن بود عامه
 خیل غیره را جاگیر بدینند باید که تقصیر و جای نامی بزرگ نامی را با ولایت با محتاج حصار کند و کور بخند
 نموده با بقی را جاگیر در آن و اقل در آن بدیند و زری که سواهی با محتاج و جاگیر در آن موجود
 عوض خزان است تا که حشود بطلبند و محل بها باشد و درین قسم جا با خراب خانه زرخورده البته مقرر
 دارند و تا کید نمایند که زرخورده و در وزن سرگی موافق زرخورده و سلطنت باشد تفاوت یکجه
 در آن نباشد و نیز وزن بقالی و یکسانی و جمیع اوزان موافق وزن وکیل و سلطنت باشد اگر کلیل
 و ضایع آن ملک بر وزن آن ملک اگر باشد کوبا باشد کال گذارد اما اعداد کلیل وزن یک معامله
 بنوعی وکیل وزن معامله دیگر نوعی دیگر و بر هیچ جاد اندازند و چنان تا کید نمایند که هر روز جمیع قاضی و
 خطیب و زرا و جمیع مسلمانان بلا نام مسجد جامع حاضر شده و آن نماز جمعه خطبه نمایند اگر چه
 بعضی را میسر نخواهد شد هر کدام مسجد رفته ادای نماز نمایند بطور مسجد جامع از مردمان پرده ملبوس
 و هر که حاضر نشود بکلم خطیب و تا کید و کوشند و اسلام را و مراسم قوانین این اینجا بر موط
 مقصود گردانند که هیچ کافر قوی باید را با مسلمان ضعیف مایه قوت متفاوت و برابر نباشد که
 چنانکه مسلمانان بواسطه ایمانست کفار بنادالی را می خراج آهنگ میکنند انمی شاید باید که بنا کنند
 نصیحت دفع لوث نمایند اما بواسطه رعایت کافر مسلمانان را اندازند و از هولی و دیوالی و
 دهر او دیگر رسومات کفر که علانیه میکنند در مقام منع و خراج بوده و در باطن بر رسومات کفر
 ایشان منع فرم نشوند چنانکه گفته اند **مصرع** محتسب درون خانه چکار و در مسجد
 جامع و آمار مبارک رسول خدا و روضه های اولی اکرام و ساجد که از قدیم رسم نگذرد جاری باشند و
 فرائد امانت و از رات تحت آنها داده باشند برقرار و بنال نمایند و در آن باب انعام دارند و

شایسته نموده بیک قلم انهار اقلع موقع نموده متصل با نوا اگر کسی رجوع کند و اندک پیشتر
خواهد ماند بطریق زمینداران مطیع نگذار و چون بداند که کوش طاغیان ممالک محروسه بی الا
و پاک گردید بر غنیمت گرد و نواحی هر که قریب تر و باقی تر باشد مهم شروع نماید و تمدن را با گوشمالی رسانده
ملک گیری بکند و پیشه با دشمنان ملک گیری است و هر ملک و ولایت را که مستخر سازد و سروران و سپاه
ان ملک را به نمید کی تمام از خود ساخته بطریق قبی که هر کدام را باید دست نگاها در نخواهد و جاگیر و انعام و
هر چه که داده اند اجراء درند جاس و دیگر داده اند که از او که اهدی از اجداد و عیان ان ملک را نگذارد
با بیکار و بی روزگار ماند که رفع فساد و فتنه ملک درین است و رعیت را با سودگی تمام نگه داشته و شلطف
و شفقت مالا کلام پرورده و در کار خانجات و نهادهای ملوک و حکام اهل اسلام و کارکنان هند و مقرر داشته
حکومت بهمنان بندگان نپسندد که خسران دین و دنیا است و در آن زمان ملک هیچکس را در آن ملک ندارد
و جای دیگر وجه حسن نخواهد داده و رعایت را کرده و آنچنان حال پیرداری نماید که یا دعای قدیم ملک
قدیم بطریق ماسخا اصلکا بخاطر نشان گذارد و غلامان بسیار را به پیشی ترکی و هندی بپرسانیده و در
و متعهد و وقایعت آنها کوششها کرده هر کدام را موافق و قوت و حوصله در خدمت حضور و کارهای
نامناسب نگذار و در جمیع احوال از دروغ گو و شرانگیز و طاعنی طبیعت و ناراستی پسند و کج مزاج و کرون کش
دزد و فتنه انگیز محروم بوده و سروران و مفتیان اصلاد و درگاه ماه نهند و هر که اقراری از زیر پیرسانیدن
را متعهد شود و او را بر سوا نمی از درگاه برانداخت فسادگر و دیده باعث صیحت عدالت و رعیت پیر
شود و بگفته جعل و مضحکی گزنا که بی ثبوت برید از جان و رو و اگر بی ثبوت رسد و افق شرح شریف عمل شود
در مال متاع و چشم طمع نکند و در میان مدعی و مدعا علیه تنقیح بجزای رساند اگر مدعی اگر دروغ شود
را و لاسانی لی نهایت نماید مدعی را در دربار توبیه نموده بر سوا می بدر سازد تا دیگر می ترکب بر امر
شیع نشود تا بد که در فحاحات و حصارها مستعدان قدیم قدیم اخذ مت یا دیانت با علایان شایسته
بافته را بیکوست منسوب داشته هر کدام بر پیشتر از سال نگاها در بعد از انتقام ایام او را بجای او دیگر و دیگر
او مقرر سازد و هر قلعه و حصار را که ملک یسوع و بخشش باشد و معامله باشد تا بعبثت در آنجا گذاشته

بر در و کن بر ولایتی مشرف بوده و در آنجا یکی نیز زند و رسوا لعنایام درین ملک خبر میون مهر و پرتاب
 و درین و مروج نبود و این عهد عالم گیر و روح رو پی شیوع یافت بعد از سلطه عادل شاهیه یوسف بیک ساوی قلعه ارک
 یا تخت گاه خویش ساخت بعد از آن اشل بر اسمیم عادل شاه بن اسمعیل شاه عادل آن را از سر بنیاد نموده
 و حصار یکی مشتمل بر دیگر بر کمال استحکام بر آورد و بعد از آن سپهرش علی عادل شاه حصار شهر
 ناه بنا فرمود و تعلقات بیجا پور بتکلیف مسجده سرکار و دو صد و پنجاه و یک محال که آن را
 یکنات میگویند و جمع کامل صوبه بیجا پور از روی دفتر تصفی ایست که در و پنجاه و چهار کا
 شصت و یک هزار و پنجاه و هفت و رو پیه و یک نیم آن و این ضابطه کامل عهد عالم گیر است
 مسوای این سرکار است و محالات ملک بسیا و بنیا و زیره
 بتعلقه بیجا پور از آنجا که بندر و ابوالیسوی که هفت هزار و کسری محال است و بندر کحل سنی
 هفت هزار و بندر چول باز ده هزار و بندر سنگرده هزار و بندر گووه سی و هفت هزار و
 نقد بعد از چندی تبصره نصار رفت اسلام بند عرف را جا پور است و چهار هزار و
 ندر ساهتی ده هزار و بندر کهار می پین پنج هزار و بندر بر جی پنج هزار و بندر سالتولی سه هزار
 نقد و بندر محمد ابا و عرف شد هفت و پنج هزار و بندر کبیر پنج هزار محال است -

تفصیل بنیادین و محالات و تعلقات که نامک بیجا پور

بن جمع مسوای جمع مذکور است جامی پنج کرده و است پنج لک و شصت و یک هزار و شصت
 و نیم و رو پیه باین تفصیل زمینداران سرزنگ بن شده کرده و شصت لک و پنجاه و یک هزار
 و صد و شصت و یک و رو پیه دوازده آنه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه
 سه هزار و شصت و سی و یک و رو پیه ده آنه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه
 هفتاد و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه
 و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه
 و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه و یک و نیم و شصت و شصت و یک و رو پیه

بستان

ششم

بطایف الحیل نو بیاخذ نموده در باغات آن در حبس کرد و در همین سال خاص خان گشته شد و بایان بند
 باقی نیت در شاه جهان اگر بدولت آباد آمد و میان شاه جهان و عادل شاه صلح یافتند و در پست
 هزار و چهل و هفت هزار و علی عادل شاه تولد یافت و در سنه هزار و چهل و شصت یک گورو و سایر و در سنه
 و در سنه هزار و چهل و نه با تمام رند و در خان سوارین فتح و غارت غارت گرفته اند و مستحضر است که زنده و در فتح
 از طاعت بان و در سنه هزار و پنجاه و شش گلشن محل را نشاء بخت و در همین سال سلطان محمد عادل شاه
 قصر عالی و سوم و واد محل طلا کاری از رنگ میری بنا فرمود و او را خود و در پنجاه و هفت هزار و در
 انوار سید لا بار بود و محفوظ است زیارت میشود و در سنه هزار و پنجاه و شصت در محرم سنه و از خان
 فوت شد و در حبس این سببی و اجه را فید نمود و در روزی فید این سال بواب مصطفی خان فوت
 و در پنجاه و این سال جنینی مفتوح شد و در سنه هزار و شصت و یک فرمان خطاب محمد عادل شاه از نزد شاه جهان
 با دشتا و سید و در سنه هزار و شصت و سه با تمام خان محمد پلکند و مفتوح گردید و در سنه هزار و شصت
 و چهار آب افضل ندا با تمام افضل خان با بیگم تالاب اندون قلعه و در دو پنجاه سال از زره عظیم و در
 و در پنجاه سال ابو فتح شد میان لغد و لشکر سواران هشتاد هزار اسام و در یک و فیصل الله
 و دیگر و ویت از سید علی محمد جنین است که سواران سه و نیم کات بیا و گاو
 بشمار و فیصل یک و نیم هزار و سوامی حجت شیعنه تعلقات بیان شمه که کیفیت بی
 زمان قدیمی این ملک کثری است و درین ملک که کثره با سیده بشو و او می این سیزده بکمان
 و شیا و ببری خیر چنانچه در اطراف و اکثاف شیا و شمس مشهور است و ولایتی است فراخ و وسیع و آنچه
 جنوبی ملک بجا پور و ولایت بدو و در شرقی آن بنگلستان حیدر آباد و بدو و در بای شور پیوسته و شمالی
 بهابیت طول دارد و بدو و در بای شور پیوسته و در پیش خیر بدو و در بای شور پیوسته گویند و در تمامی آن
 سید اقلیم هند و در خبری و کثرت اموال ممتاز از سایر اقالیم است و در جمیع جانب بنده دستار
 خطه و کن کثرت اموال و در خبری مشهور و در اکنه و کن ملک که نامک بزر خبری و دیگر اموال منیا
 بی قریب چنانچه مشهور است که حاصل ولایت بی تکریم است که در بون بود و دیوای آن هر چند

بیان گفتار پادشاه محمد عادل شاه غازی رحمته اللہ علیہ

دان قیبه است فلک تفاع گردون نسکوه که از آینه عجبیه و عمارات غریبه است در خطه و کنی یاد
 بل شش در آقیم بندیم نشان نمی دهند بلکه سیما جان جهان پیما و سیار ان کیتی نور و از اطراف
 اقایم بجمعی آید چون نظاره اش نمایند و بشاهد اش پردازند و از تعلق و بلندیش و نیروی
 طری خوش سلویش مخطوطه و تیر گشته بر روی زمین نظیر میگویند با وجود این تفاع و بلند
 صنایع فن کامل تقطیعش بچنان زیبای گذشته که نظار که و بیننده را حیرت می افزاید و چون اندر
 زاید گردد چه هر طفل یا بزرگ یا پیر چون آواز برآرد جواب بها اسلوب از انجا بشنود و هر کلام که از شکم
 صادر گردد و به خاطر اش صدای شکست بهمان حرف و صورت پیدا گردد و در خیال قیبه و بار عمیق هم
 صد باز خورد و آوازه و این قیبه که حرف و صورت مشابه کلام ایشان بازمی خورد و غزاتی دارد که بشنوند
 حیرتی طاری میگردد و در سر بر سران قیبه سنگی در نیمه زمین او زبان است که پستنگ بر نقش می نامند و
 مشهور است که تا سیران شک است عمارات از صدات صواعق بالغا هیبت است و مقصود از او
 او برین بنای رفیع همین است **تاریخ وفات** نین عمر سلطان محمد عادل شاه چهل و هفت سال
 مدت سلطنتش سی و یک سال و تاریخ وفاتش عاقبت محمد محمد نوشد و ابراهیم خان اسد خانی گفته
 فرمود محمد شاه را محمد اسد به نصیم جاودانی داد اسد تاریخات در ان عهد آن باد شاه کا سنگار
 و در آن زمان که تانی الحال بخواجه خان می طلب شد و در سنه یک هزار و سی و شش بنیاد دولت بود که به سوان
 مشهور است نهاده و در سنه یک هزار و سی و هفت قلعه چنده از افار هنوان در قبض عادل شاه درآمد
 و در همان سال ثوب ملک میدان را مراری نیت بر حکم سلطان محمد از قلعه برنده به بیجا پور آورده و در سنه
 یک هزار و چهل و دو به اهنام مراری نیت در کهای جو گندنی نیافت و در سنه یک هزار و چهل و پنج همان
 نواب مصطفی خان دولت خواص خان اتفاق و اتفاق پیدا شد با هم جنگ واقع شد و در همین جنگ
 تیری بر پیلوی حضرت شاه مرتضی فرزند حضرت شاه با ششم پستی العلومی و پدر شاه برهان الدین آمد
 اردو بهم که بر بازوی نواب نشسته بود و رسید و مجروح ساخت و بسبب وفات گشت و در همین سال حاکم

و غیر آن دو کار نموده عدالت گاه و دیوان جنگ و فیلان از بیرون قلعه موقوف نموده هم اندرون قلعه
 فرار دادند و مد خطاب خانخانان باین توجه مقبول اندر دست آنحضرت آن بادشاه و اکثر رعیت پرور
 شورش جنگی بیکار و آشوب خون ریزی کارزار را تجویز فرموده به حکم عظیم کار بند شد و سیاه و
 رعیت را در عهد امن و فراخی و بساطت اسوده و در شش تا مدت شش سال که عهد مبارک آن
 بادشاه جنت آرام گاه است همین اسلوب امن و رفاه بر جهان جهانیان ضبط بود و در خصایص
 احوال البرص صایر روشن خواهد بود که از عهد ظهور بتائیر جمیع دولت یوسف تا منتهای
 غروب نیز نجات سکند که کجا پیش و در حد سال به شمار آمده بمنطقه خیرالامور و استعما عهد
 میمون بر اینهمه زمان و زمان سلطان محمد که مجموع مدت هشتاد سال است بکمال خیر و خوبی و رفاه
 حلاوت و خوش سلیبی مفرق بود و ملک رعیت تمام جمعیت و اسوده عالی آنقرآن و دانشمند گویا
 اقباب سلطنت عادل شاهی از مطلع یوسف بر آمده یونانی و کتی و تخرج بوده مادر زمان این
 بیا بون بذره بکمال نایز گشته وسطا السمار سیاحان لیل نموده بهبوط کرانید تا آنکه در خیر
 عهد سکند اول شد اگر چه در زمان چهاردهم مقدمه شوکت سلطنت روز به روز تر اید بود اما
 از کدورت مسامت و مضامعت جدال و قتال مصفا نبود و از هنگامه آرمای رزم و بیکار خالی
 نه چه تا محمد علی عادل شاه تیغ و سنان سکون آرام داشت و سپان و دلاوران را در محنت
 جان نمودن نبود و هم چنین در دو عهد اخرین هرج و مرج و هنگامه و فساد و کوناگون توالی و تواتر
 داشت اینچنانکه حلاوت را بر انداخته آنچه حلاوت و جمعیت و خوبی سلطنتا بالت دامن رعیت
 و رفعت بود در همین هشتاد سال بود که زمان عهدین و بادشاه خلیس سمعی حبیب بوده است و پس
 بیان وفات سلطان محمد عادل شاه غازی ❀ ❀ ❀
 سلطان محمد در طاس نهم و در شب نهم تاریخ است و ششم محرم سنه یکصد و شصت و هفت از شغل سلطنت
 و جهانانی استقرن حبیب که جاد و انی و حریم قریه نزدانی خرا میدد و قریه عظیمه که خود در زمان حیات
 بنا فرموده بود و میسور رفته اندک عیسیه رحمته و ایتعه -

طریق انقیاد و اطاعت پیموده همیشه در عجز و خضاعت می زد و باشند و اگر نه افول چو قاهره عساکر
 منظور که غایبه قهرافشان آتش ریزان بر سر پیچیده دانند سلطان بعد و در ایلیچی و در یافت
 مضمون نامه عتاب علامه از امر و وزای پایی تخت درین باب استشاده فرموده و صورت
 نگارش جواب ازینها با حجت سروران و کن که بر بهمت و قوت بازوی زور و شجاعت خود یکدی
 سپاه و اینجی فرست رعیت و نیک بیعتی بادشاه و نصرت و تائید اله و شوق کلی و اعتماد تمام
 میدادند جمله تنفیذ الفظ و المعنی زبان ترجمان گشوده گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ما هم مشتاق
 و از روئیده همین روز بودیم که عوس و یگار و کارزار را تنگ در اغوش کشیم و شمشیر بر آب آهنی
 بر تیغ فولاد می بستیم و آرزوی تمام داریم که خود با استقلال شتافته بر لب زبانه قابل
 و ملاتی شویم سلطان محمد عادل شاه چون عزم بهمت سپاه و تجویر و صلاح اعیان و ارکان
 دولت خواه بر مقابل و مقابل در دست یافت جواب همسران و نگارنش آورده ایلیچی را روانه
 فرمود و اتفاق بهدر آن شب بادشا به سیر جاندنی بر سقف قصر عالی برآوده بود و چنانچه پیش
 ازین نوشته شد چون افغانل خان گفت آنچه گفت بادشاه فرمود آنچه گفتید است و در دست
 اکنون مصلح چیست فضیلتان عرض نمود که اگر چه بندهاست درگاه از عنایت الهی و اقبال و
 بادشاهی تاب و توان و قوت و بهمت آن در اندک که افولچهند را از زیر عبور با بنیاد
 نمودن ندهند لکن بود از تعب بسیار و خون ریزی بیشمار که هزار بار دم چیده و ده گزیده
 به تلف خواهند رفت و هزار بار عیبات پیوه خواهند شد و لکوک چو پیر به شکست خواهند شد و
 بخانه ماتم و بخواهند است اگر بر اقتضای وقت اطاعت و انقیاد را کار فرموده سپاه و رعیت
 از خون ریزی و املات جانانی و مالی حفاظت و حر است فرمایند و در عقل صواب اندیشند
 نه در شجاعت بندگان درگاه نقصان نه در شجاعت محشمان بارگاه قصود و خلل خواهد
 یافت بلکه نزدیک خرومندان و لشکر پیوه از یکا کسوده و پیچیده خواهند شد پس عادل شاه
 قاصد رفتم را از دست منزل راه باز گردانیده جواب صلح انگیز و اطاعت آئین بر نگاشتند و

بیان حبیب رسیدن پادشاه انرا و جواب دادن فضل بیجا آن بود

پیشتر از آن یک هفته ایلمچی پادشاه هند با فرمان عتاب امود رسید و بود و موجب عتاب آن بود که در زمان سلاطین با غیبه عدالت گاه اندرون قلعه ایک مقرر بود و سلطان محمد و ابتدای عروج شوکت و سلطنت خویش بیرون قلعه بنای داد و محض نهاد و عدالت گاه مقرر گردان و قصری است عالی و رفیع گرد و صفش گفته اند فرزند پادشاه و پسر کشیده و جهانی در پناهش آمده و اکنون در آن محل آثار قدسی ایوار حضرت سیدالابرار علیه الصلوٰه و السلام العبد الجبار و است بر کاهها موعود و محفوظ است که زیارت خلایق و محیط نیویں و برکات خالق است و نیز در عهد سابق سلاطین پیشین برای تفریح و تمشیط خاطر اگر کاهی به تماشا می جنگ پیلان مخلوط اند و میگفتند هم و اندرون قلعه پیلان جنگ اند و نظاره می نمودند پادشاه سلطان محمد و عهد خویش بیرون قلعه برای جنگ پیلان میدان میزدند که مقابل سرف برج است مقرر ساخت و آن میدان الحان به اکث مشهور است و نیز سلطان محمد وزیر خود را بخطاب خان خانان سرفراز فرمودند سلاطین هندی که سر عظمت و نفعت بگردون رسانیده و ماماد لاغیری میبردند و همسر و همسای خود بیچکس را در جهان نمی پنداشتند سلاطین و کن امطیع و بان گدا و خویش تصور نموده بخان می نامیدند و در مخا پیلان و مر سلاطین هیچ یک از فرمان روایات خطه و کن را بقلب شاه می تمام مژمن و منظر زنی ساختند مگر صاحبقران مانی شاه بعد از بدی در سنم سرار و پنجاه و هشت سلطان محمد عادل شاه را که چون شوکت و سلطنتش با و کجماں رسید و دید که عظمت و نفعتش بزرده و علایه سست بر حسن سیرت و سیرت او که جاریه و اخلاق و اوصاف فرمان روایان عالی مقدار بود و مقرو و معترف آمده خطاب شاه می عطا و در زمین و مرسلات سلطان محمد می نگاشتند انقض بران بر سته امور بر سلطان محمد که بر خلاف و قوا این اسلاف و بنهور آمده اعتراض نموده فرمان عتاب میسر اصداد فرمود که ازین سر است از خاصن شاهان پادشاهان است باز آمده بر طریق آبا و اهلان خویش باز اندازد و سیرت کشید

و جمیع قلیل با فروع عظیم مقابله نموده شکست فاحش داده گریز ناپذیر و دریافت اشاره شهرت
 فقه سولای نور تسلیم حدام درگاه معلی نموده خود را لباس عبودیت ارسته در سگای امرای عادل شاهی
 انتظام بخشید و بستان میدش از رشحات سیاح غایت بادشاه غازی طراوت و نصارت کمال رسانید
منقول مشهور است که شب لیالی معمره سلطان محمد بر قف قصر عالی که مسمی به عدالت محل
 بود بآرایش تمام لباس و فرش طرز سفید بر آسیر چاندنی بسته نشاط اندوز و فرحت افروز بود و دوز را
 و امرای هر یک نیز بهمان لباس خود را رسته حفظ تعظیم و سرور می انداختند و در عین شب که سرای
 سرور و نشاط بود در پاسه دل بادشاه هر یک استادهای پایه سر سردی خوش بوی بادشاه و متوجه حال
 مسموم به سیاه پوشیده گوش فرا داشت و هنگامی صدای که از شهر برخاسته می فرمود چو نای سوز و صدای هر دو
 او از جنک بایاد و طعنه عیش و شادی و بکر گوشت نمی خورد و درین محل بادشاه خسته را ندانسته فرود
 بسرو و خوشحالی گرایید بجناب بادشاه حقیقی جل شانہ و عم نواله شکرانه این نعمت که در عهد خویش
 این همه اسرار و خیرت و فرحت بر خلق فیض گردیده که بدون آوازه عیش و سرور ناله در و غم
 از منبج جابر نمی خیزد سجده بجا آورد و متعهد خاص و فدوی با خلاص افضل خان که در پایه سر استاده
 بود خطاب نموده فرموده که افضل خان جی شهریه میگویی یا فضلانی آن آداب بجا آورده عرض
 نمود که شهرنمای بادشاه میکند و دعای ظل الله میگویی بر اسم بقای عمر و دولت از دایه
 و جلال و عظمت که این همه طعنه شادی و شور و غلغل و فرحت و سرور از آثار عدالت و نیکیست
 و نتائج شفقت رعیت پروری آن عالم پناه است که محیط جهانی که دیده غم دالم بالمره اردوهای
 خلاق بر طرف گشته است بادشاه درین حال باقصی الغایت قرین نشاط و اشتهای گریه دایه
 از خیل و تفکر فرورفته پس از نامل و از به افضل خان خطاب فرمود که اگر ما را بادشاه هستند
 صورت مقابله رو نماید انجام کار چگونه خواهد افضل خان عرض نمود که بجای این صدای سوز و سرور
 و ناله های داد و بلا و دوا نبخواهد برخاست و آواز شکست جویشان و غوغای ماتم و تغزیه خواهند
 شنید کل قات و یسوق و جده و بکند و الجلال و الاکرام

بیان استقلال سلطنت عادل شاهیه در عهد سلطان محمد

استقلال سلطنت خانة عادل شاهیه در عهد سلطان محمد عادل از زمان سلاطین باضیه باصفاء
مضا فیه رسید و چنانچه اکثر امراضی زودی بقدر و الا تقدیر که در زمان سلاطین پیشین بعز و بجاه
وال و پشت گرمی خیل و چشم خورشید بر فراز کفید عفرای تا عقد و توهم را بهانه ساخته بعد از چندین
فرازی حکام طلب در و فرسخی از شهر رسید به بلال و از او سرنگشت تسلیم فرود آورد و رایت مرا
بولایت خود برمی افروختند در زمان این بادشا و باشار و حلقه بگوشان درگاه علی سیده کنان
بشهر درمی آمدند و سعادت بساط بوس دریافت به شرف حدیث حضور شرف یکتفده صاحب
قران ثانی شاه جهان بادشاه از رفیعیم او را بادشاه می نوشت و میگوید از سلاطین بکن پیش
ازین از سلاطین هند خطاب شاهی از زانی نشده بود و هم چنین شرفای که معظّمه و ایلان کشور
عرب شاه معضی و شاه عباس ثانی بار بار رسولان کاروان بگفت و بدایای شاهان بدرگاهش
فرستاد اظهار اخلاص میکنند کردندی و قطب شاه و سایر سران دکن و روسانی و بنگال و بجای
یاببار و علما و وزیران و سایر سرکشان چاروی مملکت رابطه اطاعت و انقیاد را بشکام
داد و بار سال بدایا و پیشکش و ایصال باج و خراج هر سال درم از محبت و اتحاد و فرمان برداری
و انقیاد میسر شدند چون بادشاه غازی بلخ جهان بلخ جهان بیگم را که صید عبدالرحمن بزار و او را
میشود در سلک دولج کشیده بر اوج غشاش انتعاش و استعلا کشتند و شب شهر گشت و کلامی حساب
قران ثانی شاه عباس ثانی که از جهان دمان و دیگر چندین قتلیم نیک شدند از فرق اوب قدم قدم
ساخته در جلو بادشاه غازی لوازم خدمت بتقدیم میسرسانیدند و هم سرداری که صرف از دم شیخ جهان
شانس برمی آمد تمامی از شهر و ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره و آردی قلعیه قوی بنیاد و سوار
که در تحکام برج پیشش طعنه برسد سکندرمی زد و سنگینی پایه اش گویان گاو زمین را بسجود و فغان
می آورد و چون بادشاه اراده تسخیرش نمودند قلعه بان با نجا سدی ریکان سولا پوری که در
مذکور بکثرت ذخیره و دستعد و محاربه و بنجیگی لشکر غفلت کوس تنهنگ بگوش ساکنان عرصه آفاق و سائیا

می آید آن نایک را بخت و حقارت دیده باشد باز آنجا قدم نخواستیم که پشت این خبر بسمع
 بهار یون بادشاه رسید فی الفور میر معمار را حکم معاده شد که بشتابی هر چه تمام تر با عیوان
 بیلداران خود را رسانیده دیوار فضیل حصار که الحال بادشاه پور در وازه آنجا است
 در وازه مجد و تیار نموده رعایای شهر را ازین در وازه باندرون شهر در آورند میر معمار
 الارشاد بادشاهی فی الفور با هزار با عیوان و کارگر آنجا رسید و دیوار حصار شکسته در وازه
 تازه بنا نهاد و نزدیک شب کار با تمام رسید با عیوان و اگر هم رعایا که شب بیرون مانده بودند
 از در وازه بادشاه پور اندرون شهر آوردند بنای بادشاه پور در وازه ما این است و گرنه حصار
 از قدیم شش در وازه بودند رعیت پروری و شفقت و رزی آن بادشاه باینچ بود و فصل
 مشهور است که روزی آن بادشاه رعیت پرور سخا گسترید بام قیصر بلند برآمدند
 تماشا میگرد و نظاره آبادی معموره می نمود و دید که از هر جانب معموره و دهان بر خاسته
 است مگر یک طرف از قطع دیوار نیست پور عرف بهمن ملی آن هم آبادان و از صفات این
 معموره بود از دهان بافته نمی شود و شکفت مانده از استادگان حاشیه ساط
 استفسار نمود که از هر طرف دو دایره با سیر کشیده است جهت که ازین طرف دو در بخا
 عرض نمودند که سکنه آن بر بهمنان اندازند بیک وقت طعام می خورند و بیک وقت طعام نمی
 یزدند بر خاطر بادشاه ساده دل رحیم القلب بگذشت آنها بیک وقت طعام می خورند مگر
 شش ناداری و کم مایگی خواهد بود و در وقت بهر ساند به مقتضای علو بهت حکم بعد
 فرمود که وجه کفاف آنها از سرکار مجین سازند تا نویسم معاش آنها را دست دود و
 طعام را وفا کند و آن قدرند است که قوم بر بهمن چه صاحب تیسر و چه غیر خود معقول بگویند
 طعام میدارند و حاشیه نشینان آن بادشاه سخا پرور عطا گستر نیز نافع الخیر نموده اند که
 غایب کنند که این قوم را خود عادت مدامی همین است که یکبار در شبان روزی خورند سکوت را
 کار فرمودند پس بکم بادشاه همدان روز انعام و صفات برای بر بهمنان تقریر یافت *

تمام سال از بهمان سرمایه گذران خود با اهل و عیال میکرد باز در ماه شعبان سال دیگر بعد از شایست
احرام حج پور می بست تمام طریق مستمره حفاظت کوکن بین بود که یکماه و بیسیا پور و یا از ده ماه در وطن
بسر می بردند و بدون این حفاظ و بیسیا پور بسیار بودند بهین طو ر گذران می نمودند همچنین چشم
خوانی چند جا حافظ چهار پنج جا ختم خوانی می نمودند

در میان غمت بروی با و شاه سلطان محمد عادل شاه
رعیت پروری آن بادشاه غیب نواز بان مرتبه بود که منقول است در ده مباحث با چند نفر از
ایقان در رعیت براسه کاسه که در پیش بود و از دروازه الد پور بیرون رفته است در وقت
عبور از دروازه مباحث بر بهترینان گران گشته بود سلام کرد و او سلام مباحث گشته که
و جواب سلام گشته داد و توفیر این جماعت اصلا خبر خوشه مباحث گشته خاطر بیرون رفت
ان بایکوار که امروز ما را چشم تعارت دید و توفیر بنا و ت معبود بجا نیاید و حالا آنکه رعیت
بادشاهی استم بادشاه خاطر داری باشد نظرد و گشته در یاس خاطر میکوشید اکنون که چشم نایکوار
سبک آیدیم رفته رفته در نظر نگنان حقیر و بی عزت گشته در نظر بادشاه هم ستمان و مسقیم
خواهم شد پس الحال ما را و این بلده قرار و سکونت گرفتن نمی شاید بجای دیگر نقل کنیم زند
چهار روزه دنیا بهمان بهیر کبرفت نموده شود و گرنه مرگ ز زندگی بے عزت بر اقب افضل
نقول شیخ سعدی که مردن بخت به از زندگانی بذلت عرض مباحث و توابع او غم حلا و در
اوطان مصمم نموده آن شب هم پس ان شب گشته بیرون شد تا صبح روز دیگر به سمتی دیگر روانه شد
بنیانهانکه و مد خبر در آن شب این جمع به سماع بادشاه رسانیدند که انی عظیم بر خاطر بادشاه
گفته شد سزا و لان تهر ناک بر نایکوار می نافر و فرموده او را بریر عتاب و را آورد و چند خواص
درگاه بهجت استمالت رعایا فرستاد و خاطر داری نمود و براسه معاودت بخدا نهادن ایشان تکلیف
کرد رعایا بر لطافت و مراحم بادشاه خوش و گشته شیخ غمیت جلا نمود و در رضا سندانها
نیکر شدند لکن گفتند که ما بهین جا اقامت کنیم در وان شهر آمدن رعیت آید بدو تکیه

جنوباً و شمالاً لکسیر و یک لخت آبادی داشت و اسوده عالی و فراغت مالی کافه بر ابا و غنا و
استغنائی هر کدام باین مرتبه که هر شب بر هم معجون و معتاد می خورید پرازه یون و شهرنی باین
خوابگاه و بادشاه گذاشته علی الصبح بر آورده بر محتاجین و مساکین خواهند که تقوی کنند
بیکسین لکسیر و یکصد صدقه خوران را بدیدار صدقه خواریتیم پس با چارند نگاران
بدوش بر داشته بزکیه داران مداریه که در کردار کتیکه هایستند و این یک هزار چهارده یکصد
در آن فقیران چهارده تکیه میگرفتند باقی با نموده رومی گردانیدند تفریق و تقسیم و یکصد و نه
برای اخذ صدقه بادشاهی بر در سر با و شاه می آمدند و مردم شهر آن قلند آن کلمان صدقه خوار
می خواندند و اگر کسی در آن زمان برای عمارت پاره زمین میخواست یک کزوار زمین بیک هون
بدشواری میدیشت و نیز از برکات نباتات آن بادشاه حبه صفات رنگ رفاه و فراغت بر تمامی
خلق آن تقدشیده که با وجود آن خوش عیشی و فرخ زندگانی بخیرات و مبرات مفوضه و نوافیه و
گرویده حقوق کل با بحیثیت وجه الیق و النسب بود و میگردانیدند و آنچه بطور خفویات در آن
کل زوایا و خاک میدیشت پاشیده انداز آثار مانده آنها مساجد و رماط و قبه ها و دروختها
فصوص و عمارات که بر طبق موصوع آثار دیدید است منادید عجم را هنوز باقی است ظاهراً و هویدا
قیاس باید کرد گوید آن زبان برکت سان باز مثل منظر از آسمان می بارید یا مانند زرع از زمین
بر می روید منقول مشهور است که هر سال چون ماه رمضان مبارک میرسد فافله
حفاظ کلام مجید از ولایت کوکلی مدیه بیرون شهر پناه در سرانزول میکردند و اهل مساجد آنها را
که حفاظ میسیر بود و مساجد خود را با آنها میبردند آنها حفاظ نمی داشتند بجز در شمع خبر و روزه فافله
بسادت بکار برده بساعت رفته بلا تفتیش دست یگان گان گرفته بسا جد خود با می آوردند کسی که
در رفتن خیلی درنگ و تاخیر می نمود عافظ او را میسر نیست غایب باز میگردد آنها که عافظ کوفتی
پس خود می آوردند تمام بخورش طعام نفیس و لذیذ تعهد و میکرد و بزرگو و ختم نماز ایامی تمام ماه مه
دشمنه بر روز ختم آن قدر از نقد و جنس خدمت عافظ می نمود که او را ثنونات یک سال خایه کفایت می نمود

روکش آفتاب * فلک سرسبز حله فکر او است * شفق غافل از معنی بگردانست * چو گره روزگار جستم
تروماع * زهر لفظ روشن کند صد جریح *

در بیان ذکر محمد و شاه عادل شاه سلطان محمد شاه

سلطان محمد عادل شاه باو شاهای مینگو منظر خجسته سیر خوش خلق سلیم النفس بلند اقبال قوی
طالع هر طرف که جنود طغور و دوش روی تو چه آوردی و بمن بر نشیخ کماشتی فتح و نصرت دور
استقبالش که زدی و بغیر او جدا و بلا بسیار از کفار تیره روز گار که ناگام و منار و طیار
فتح نموده دارالاسلام ساخت و مساجد دارش بنا فرموده و قناعات و خلیفه و محتسبان تهرین
و سایر حمده داران دین و ایتوب فرموده روح دین اسلام و توحید و بن محمد می آشکار نمود
حدود و ملکش از ولایت اوسه که سرحد مغل است تا سمت بندر زهر و غرضش از حد

شاه که شهر محمد آباد پیدا پیوسته تا بندر صطفی آباد و اهل که بر کنار و ربای شوم است رسیده
مهر و ملک کثرت جمعیت سکنت بلاد و در عهد هم ملوکش بمرتب انجامیده که بوم و چند ارجایشان

نماند هیچ معموره و شهری نبود که شب و روز ساز و نواد چنگ و شلر در آن درگاه نبود عالمی
به شاد کامی و کامرانی پنجهان بهر و باب بودند که غیر ازین شغل خیال دیگر که بد و بد بختیایر مون

خاطرشان نمی گشت برومندی معدلتش آسمان را و سایه چنگال شیر زیان پرورده و عطا و
سخاوتش رسم سوال احتیاج ارجحان بر داشت که دیگر مردم نام سخای حاتم از دل پاک نمود

و عدل نوشیروان را بر طاق نیان گذاشتند گویان عهد عهد مهدی موعود بوده که سر
امنیت و عدا و فرغت پنجهان خوش سلوپی تمام عالم را احاطه نموده که دست می پیش حرارت

نمی دیدند و فقیر و اندلس و بلاد و ساچنان از عالم زبده که چشمی پیش روی مکمل نمی یافت
هیچ زمانی از رستمی ننیدید می هیچ موری از مارک اذیت نکشیدی گویند از برکات

نیت حسن معدلتش معموری بلده و بیا بود آن غایت رسیده که از اوصای نورس بود و بود
تا منتهای رسول بود و تشراف و عزت از ابراهیم بود تا بهمن می که دیانت بود اسم است عرضا

عمل از حقیقت این سخن کما حقہ آگاهی داد و بدو قی و طبیعت خویش باس خاطر همکنان نشسته
 همواره در فن نشافقرات دل نشین بر صفحات روزگار می نگار و دگر می شناسی و عبارت آرائی
 ورق تنگ مایه را غیرت سد سکندری گردانید تا با جوج نشان به کاوش ناخن تصرف
 و جنبه بیاد آن نیندازند و بهیاری جوی بار تفکر و امن و امن کل انتعاش زکریا شکسته
 طبعان برومانیده تا فرموده خاطران با طهارت گفتگی پردازند **لظم** جوگیر و کف کلک
 گوهر نگار * **نشود** صفحہ و کشر جور خیار یار * **بعلم** انجمن و بانسان چنین * **بود** معدن
 فضل از آتش بهین * **سوم** حکیم آتشی که از آتش زمانی زبان لال می نگار و دگر
 بلندش رتبه سنج طایم اعلاست و علمکش محض قدره الله تعالی تا تصرف بر قانون
 شقا بقا توانی نه بسته که بوعلی از ذوق این نوازش در زیر پرده خاک بر قرض نیایدت سخن
 هجران را از استخوان مجوران بیک نگاه گیرم بر آوردن کار می پس آسان می یابد **لظم**
 رد شعر و حکمت کار * که سرود عالم کند آشکار **چهارم** **مضرا** معنییم که باستقامت **طبع** **مستقیم**
 و اقسام شعر و شناسا سبقت تعلیم است و در معنی طرازی و لفظ پروازی بے عدیل هم
 زبده سخن سخنش از ان بالاتر است که با اندازه توصیف توان دست بران یافت از خم
 چشمه زار و ابابکیات در کام تقصیده همان چشمه حیوان می چکاند و شکسته نویسی رقص و
 خوبان را رنجیده قلم خودی دادند و خورشید جهان تاب از خط شعاعی بجدول کشی و بوازش فرو و آفر
 و سپرد و اگر بخندید خواهر نجم را به کلک گوهر نگار او سپرده **پنجم** **مضرا** **دولت** **شاه** که
 او زنگ نشین کشور سخن است از روان بخشی طبع و الای خویش صبح و شام بجان پرو می عیسی
 نفسان عالم معنی می دازد و در ملاوت سخنان زبید باطن و دوران سپهر و سیلاب فی سازد
 و با در زدن فن شاعر می صلاح و تقوایش در ان مرتبه که سجاده صبح را با از اب گوشت **ششم**
 نمازی نیمه ساز و طاهر شب زنده داریش سر بسجود نمی دهند نو عروس معنی را تنگ و در خوش
 لفظ کشیدن مخفی و شوخیهای طبیعت است * **جو** طبعش معنی شود و بهره یاب **بگو** کند و را

نموده بدست من دادند و در گنجینه گفتگو بکلیه و بجوی چنین کشا و دناظم کرامی شاعر شاه عالی
 تبار و جهانی و گر کن ز سرشکار که باشد دران عالم و گشتای زمین. همراه پهلوانهای
 به برافروزان کوه بزم خیال که روشن شود بزم ارباب حال به سخن سرکن از سروران
 و کن که باشد در شان جهان سخن * بکشتن انجمنان خوان انشای نغز که چون بسته گرد
 شود بر ز مغز به ز جامی معانی بچوش انجمنان * که که گرد و فلک است و سلطان از ان تمام
 احوالات بادشاهان بلکه در تاریخ منظور بود و احوال سعادت مال و فتوحات برکات انات بادشاه
 جباه سلطان خاقان این خاقان سلطان محمد ادام الله عملا له علی سفارق البریات آنچه
 خود مشاهده نموده و آنچه از ثقات صادق القول سمیع و شسته بر مغز ایا مخلصه فرجام حکاتم
 اول سیکه از مجریان حضور اعلی تحقیق این مقدمه پر خست امیر اسیم خان صبی است
 که مجبوسه علم عقلی فراهم آورده نقل مقالات ادب است و مقدمات جمیع علوم در شاه معلوم
 نمودن بکنفس کوش بر افتاد و بودن است در دقیقه یابی و نکته دانی سوچی است که از ظلم
 تفکرش خواسته و از مانگی بیانش سوسن سیراب بار استگی زبان خود در گاه سخن
 سنجش شعر همان سخن رسا تا مصرع نفس موزون از سینه سر بر زردم زدن خیال محال
 اندازد بلندش گمندی است که برنگره که گردن پیچیده و فکر فلک پیوندش میدهد بند است
 که سر گرم شکار ملک که دیده و قییده و غزل معنی پیچیده و مضامین رنگین و تجسید
 چندان بر بسته که از باد تمسین آن زبان حرف گیران چون رنگ روی شان در هم شکسته نسیم
 در فکرش از بهر غزل اسرار هزاران در بر روی کار آورده و میک فرخنده بی خیالش بر پهن
 خانه معرفت پروردگار بی برده نظم ره بی نکته پرواز عالی مکان * که پروردگار فکرش از
 قدر و شان * درایت خفیه گشته هر صبح و شام * سفهای من زایا بپیر سلام * بیدان
 معنی چو ناز و سمنند * سربل و دعوی کند و رکند * چو درایم طبعش شود موج زن * زند
 جوش گوهر زمین و زمين دوم سید نور الله حقایق آگاه که با وجود حقیقا

بسمان الله وحي الانطق محمدية وايشادات احمدية که از ذر تبه ظاهره بطور می رسند به تجسم و برتریم
جمله عطا + که هرگز نگردد اصل گوهر خفا + و مشهور و عوام الناس است
چون بادشاه بسویم بازو خواب دید که حضرت صلی الله علیه وسلم چنین می فرمایند که
ابراهم تا حال غیبت از گوش برون نمی آری و از خواب غفلت بهوشیار نمی شوی
اگر زود سید با شتم را خلاص گردانی بهتر و زنده بسرای عمل خود خواهی رسی بادشاه ازین بویا
بسیار حیران و پریشان بیدار گشته از دانایان و ملایان و تعبیر خواب گویان را حاضر نموده
بدریافت آورد همه بعد تا مل بسیار دست بسته عرض نمودند که این خواب صحیح است چونکه
بسیار مردمان هنوز متعجبند بادشاه همان وقت یکی نامه نویسنده روانه نمود که برای پائی
سید با شتم نامه مکرر ابلاغ گشته که مگر تا حال عمل او نمی نمودند باز سه که از نامه روانه نموده
شد باید که بجز رسیدن نامه هر چه که اراده باشد جواب ان نگارش نمایند **صیت** اگر چه جوی
نخواهم خبک و گر خبک جوی ندارم و رنگ لاکن بترری را نمی جویند زیرا که از اصل الکلام بجز رسیدن
نامه کیتان گوده همه زندانیان را از قید خلاص نمودند و جواب از بسیار عجز و نیاز نوشته ابلاغ

سکوت فرموده بدیگران فرمودند که هر کدام خود را با اسم سید هاشم نمائند و بدر روند چندی مرآمدند
بعد از آن حاکم گوده و بپادشاه جناب نوشته قاصد را خست نمود و پادشاه خاطر جمع شد پس فرمود
دو بار بپادشاه واقعه مکرر وید که جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم باز تشریف ازانی فرموده بوی خطاب
میکشند که منم بچایا و روی فرزندم را خلاص نمودی سلطان سراسیمه میدارنده باز مکرر بجناب گوده
نوشت که آن سید که خلاص یافتن وی مقصود ما بوده هنوز خلاص نیافته البته از بند خلاص کن
و برمانست بگذارد فرنگی باز بست و سینه کس که بدین اسم موسوم شده برآمدند را کرده و بپادشاه عرضی
نوشت که بر حکم والا بجای یک کس چندین مردم را را کرده ام اما عجب ترا که هر کس را از آنها همین یک
اسم موسوم برآوردند باز بپایسم پادشاه پیغمبر گرت رو یارید که جناب حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و سلم بکمال عتاب می فرمایند که ای غافل هنوز از سر غفلت بر نمی آیی و امر من بچایا آری اگر
این مرتبه فرزندم را خلاص نیکو دانی پس ازای عمل خود خواهی رسید بسیار باش پادشاه و پیراس
تشویش تمام از خواب بر بسته بهوت و تبحر گردید از دانا یان و درگاه باز رسیدند بر حسب
علاج کنم و دو یا چندین سادات را بر امر شریف از بندر بیاورم هنوز عتاب از آن جناب بکمال خود
آن سید که حکم عالی بر آن خلاص او گذاشته هنوز از بند نیامده و در ای نیافته دانا یان بعد از تمیض
تامل بسیار گفتند که معلوم چنین میشود که آن سید اصلا از بند ربایا و بانبدن تا یک فردم از آنها
در بند خواهد بود آن سید که از جناب رسالت ما بر اسی او شده است از قید اصلا بد نخواهد
آمد پس پادشاه ابله هم عادل شاه شخصی معتبر را با نامه الحاح آموخت که کستان گوده فرستاد و پیغام داد
که بجهة مطلوب آن طرف خواهد بود ازین رو شده و اندوه هر مقصدی که در پیش داشته باش بشخصه میر
آ مدد از الحاح آن توجه ما میدول است اما باید که جلا سیران را که در بند تمام داده اند قاطعیت
رہا کنند و یک فرد از ایشان هم و قید نگذارند و همچنین صوفی حاضر و هر چون هست و اند چون
باین بهانه بکستان گوده رسید و در همان لحظه در زندان بکشتاد و ازین و در داد که هر که در زندان
برون بایزدند انیان یکی یک یک برون شدند و در آخر همه حضرت شاه هاشم و آل شایب برون

ویدن ابراهیم عادل شاه جناب حضرت رسول الله محمد مصطفی راضی الله علیه وسلم ***

حضرت شاه هاشم چون اراده حج بیت الله الحرام و زیارت جد امجد علیه الصلوٰۃ والسلام فرغ یافت مرجمت فرمودند و به قصد دکن بر کشتی سوار شدند قضا را در آن هنگام میان بناد رسوا حل بحر سیاهی از سباب با هم نزع و جدال واقع شده بود چنانچه طوفان و درفت سغینه هاسد و دنده بود مردم کشتی که حضرت در آن سوار بودند از سواط پر خاش با بین البنادگاه نبودند بے وسواس و بلا نجات کشتی را ندید چون قریب بندر گوده رسید هاکم گوده کشتی به قبض آورد و اجناس و اموال مردم کشتی ضبط نمود و مردم کشتی را قاطبتنه در قید کرد و بهین نزدیکی ابراهیم عادل شاه بادشاه بیجا پور در عالم رو بادید که جناب والائے حضرت شفیع المذنبین سید المرسلین خیر الوراسلطان الانبیاء محمد مصطفی راضی الله علیه وسلم ترفیع فرمادند و اندو نیز بان گوهر بار می فرمایند که ای سلطان ابراهیم فرزندم سید هاشم به قید فرنگ گشتار آمده است و او را بر بان سلطان از خواب بیدار گشته ایمان درگاه را اخفای فرموده صورت واقع در میان نهاد و از کیفیت امر کے کز بان جناب صادر گشته باز رسید بعضی از ایمان که از معامله گوده و اسیر گرفتن فرنگی مردم کشتی را واقف بودند بعضی بر داختند که اغلب یکی از سادات صحیح النسب شریف النسب و رجع ان سیران بقید آمده باشند که حضرت رسالت پناه برای استخلاص آن جگر گوشه خویش به بادشاه فرموده اند تدبیرش همان است که به ضابط بندر گوده خط استمالت آمود بتا کید در با رها کردن سید هاشم باید نوشت بادشاه همان زمان قاصد بطرف گوده روانه نمود و به ضابطه انجا بتا کید تمام در باب مذکور کاشت ضابط گوده ببحر رسیدن خط و قاصد عادل شاه بنزدان بان حکم فرستاد که سید هاشم نام که در بند آمده است و اگذار او بر طبق حکم حاکم بر زندان بنیان نداد و داد که سید هاشم کیست بدون آید انحضرت خود

بهی و شکار و شکار و شاه جم جاده و دیگر و زنگنه و عجز و الحاح پیغام و معروضه فرستاد اگر چه در آن عصر
 اولیای کرام و اکابر عالی مقام که هر یک صاحب کشف و کلمات بودند بسیار و متعدد و درین
 بلد مشهوره آقا سید شمس الدین با شاه چون ارادت صاوق و عقیدت راسخ بجناب
 آنحضرت سید شمس بجمال نیاز مندی بخدمت آنحضرت ملتجی شد که اکنون بجز ذات مبارک
 در میان خویش نمی بینم و بدون توجه بهمت والا خلاص خویش ازین مملکت نمی دانم برای خدا توبه
 فرمایند چنانچه سابق برید بر بزرگوار لطف و محبت سید ذوالحی شمسند حال امیرین ارادتمند
 خاص نیز بذل نوازش فرمایند تا ازین بلیه نجات یابد آید حضرت شاه والا جاه بعد از استماع
 این مقال فرمودند که الحق پدید ایشان ابراهیم عادل شاه بر سر فقیر حسانی عظیم نموده و در تکیه
 فقیر از غریج با گشتم در شناسی راه با یاران خود و فرید فرنگ گرفتار آمده بودم در آن هنگام از
 پدید ایشان خدمتگاری تمام و مهربانی مالا کلام بوقوع پیوسته که از آن بند مستقیم خلاص گردید
 امروز کفایت و تدارک آن لازم آمد لکن این بے بذل جان ممکن نیست زیرا که همانه حیاتین
 باو شاه برآمده و اجل مسامیش سجده بدون بذل عوض جان بخشی باو شاه متصدیت
 بقیه حیات خویش که ده سال مانده است به باد شاه بخشیدم و مرض و عارض بر خود پذیرفتم
 پیشکه این مقال از زبان دربار آنحضرت سرزده مرض ششم که باد شاه بان مبتلا بود بر سر
 مبارک آن پدید گشت و همان ساعت همان بیماری که خود مبتلا بان بود بر آن حضرت
 طاری گشت که حرکات از جانی بپوشیدند که در معذرت بسیار پیشش احوال نمود و آنحضرت
 فرمودند کل نفس ذی ائقۃ الموت حق است و نیز فرمودند اذا اجاع اهلکم لا یسأ
 خرون ساعتی و لا یستقل منوت و موت خود و تمنای صاوتان است که در
 الموت جسر یوصل الی الجنب الی الجنب یسوم روزان بقعه آنحضرت بملاقات رفیق
 رفیق الاعلی شتا فتند قدس مدسره و اسرار اولیایه

و کردید فرنگ قنادن حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و خوا

نمینه و اشیا نفیسه اسلحه و متاعه و از می چهار کرد و چون در غنیمت خزانه بادشاهی بود
 در آنچه بنام غارت و تاراجی بدست لشکر یان ناراجیان افتاده بود و خود خارج از شمار حساب
 است بعد از حصول این فتح ظفر گوشت اسلام و علیه فقه مسلمین اعتلامی اعلام دین و ترویج
 قوانین مسلمیه بین بچه می رسید که رفته رفته بتدریج تمامی کرناکت و قلعات این نواحی
 بکاهی سایه سلیمان بران سرزمین نیفتاده و هیچ وقتی سهم سپاه ایشان غنای از آن
 ناک بر نماند و قبض تصرف بادشاه غازی در آمده و در آن بلاد پیرنهاد که ملوک و بیخانه ها
 را هضم نام که با بودند مساجد بنایافتند و خطباء و مؤذنان مقرر گشته با قاست اذان
 صلوات بر ائمه شریع ملت بنوی و احکام دین محمدی آشکارا گردید.

و بیان در ذکر عطا کردن حضرت با ستم علمی حیات داده

ساله را به سلطان محمد عادل شاه غازی

حضرت شاه نعیم الله مرشد سکنه عادل شاه و کج الاسرار نوشته اند و در حضرت
 السلامه و جمع السعادات قطب الاقطاب فرد الاجاب مرشد الطالبین و ارباب سید
 المسلمین شاه با ستم الحسینی العلوی قدس سره با جماعتی از اصحاب در مسجد جامع باد
 پور رونق افزوز بوده از لالی شاهوار معارف کوش و کردن تعداد و حضار مجلس را رنگ
 بحر و معدن سیر فرمودند و درین آشنایی از ملازمان بادشاه آمده التماس نمود که سلطان
 السلاطین که با لغز باو انسا کین سلطان محمد بادشاه ایاماری سخت عارض گشته که
 طبیبان خدای از تشخیص معالجه اش عاجز آمده اند و در خدمت والا فرستاده معروض
 نموده اند که آنحضرت بتوجه نام همی در کار این ارا تمند فرمایند تا از معیبت این طبیب
 ربای با هم حضرت شاه والا دستگاه بخادم فرمودند که روال بسیار خادم روال حاضر کرد
 آنحضرت او را خوانده بر روال هم زده بان کس داده فرمودند که بجا سه در و حیث این
 روال بندید بادشاه بموجب فرموده عمل نمود و منتظر حصول صحت ماند و اصلا صورت

شمارین نزدیکی محل امورات مای شود و محصوران را پناه و پشت گرمی از شما است بهتر
همان است که خود در ویران رفته و در ولایت فراگیرید اختیار بند هاسه در گاهی بدست نیست
اگر احیاناً صورت بی مسلوبی رو نماید سخن بر مایست چه شد اگر نوای وفات نموده و بجای
نرند ام تا جان بختن همیدارم و در فرمان ولی نعمت بجان کوشتم یک سر و صورتی رو اندام
چون شدت وحدت ملک بر جان افزون الحدید عین ترا سکوت چاره ندید از اینجا بر جسته
و در کمره فتنه در سوای که ایلمو بیفت کا و فاصله و پشت رحل از فاصله انداخت همدرین آنجا
خان محمد با جمیعت خویش ملحق به لشکر شد با اهتمام خان ملک کار محاربه از اول سخت شد
و مورچان روز بروز پیشتر میرفت و ساعت بساعت کار بر قلعه کیان تنگتر میگشت
مفتوح شدن قلعه چنچلی بر دست غازیان و بدست
آدن شاهی ملک کرمانک با و شاه غازی را -
راجه روپ نایک حاکم چنچلی که کمال شوکت و استقامت بود از مدت هفتصد سال آباد و جدانش
راجه تخت را بجای و فرمان روائی اینجا کام روا بود و ندان ملک را درین مدت بیست و پنج صدمه
و آتشوب نرسیده بود و یکمال مهوری و آبادی مشهور بود و روپ نایک بر خلاف رویه
اسلاف بفروردی وانی و نسل او سر مستی شبان روز به پیش و عشرت اشتغال داشته بغیبت امور
دولت نمی پرداخت و بهرام یاست و سیاست را همه معطل و مهمل میگذاشت اکثر زبانی
ملک طرف داران نواحی چنانچه راجه چنچلی در و غیر آن از اطاعت او سرپیچیده درین هنگام
محاصره پنج امداد و اعانت او نموده اند و خبر الامراء اطالت محاصره با خبر نمیدان از و
نومار بیدن بدو کوک از خارج عاجز آمد چنچلی را بتایخ بست و دوم و یکم روز چهارشنبه
طاس هم سندر کنه از و پنجاه و هشت نفر از غازیان اسلام نمود و چرخ دین محمدی دران
و از الحرب که از هزاران قرن جز کفر و رسوم است و چنچلی در و دیگ خبری بدست بکس نیست
با و شاه دین پناه روشن شد از ابتدای محاصره و جسمی تا غایت فتح از نقود و آلات مرصع و جواهر

شاهی و خیرن خان بتوفی از حضور روانه فرمودند اینها هنوز در راه بودند که نواب بیانخ سلیم
 و یحیی در روز پنجشنبه طاسن پنجم به یکنزار و پنجاه و هشت متقاضی اهل رابلک اجابت گفته
 نواب وقت خیرن ملک ریگان را طلبیده بحضور ملک اعتبار خان خواجه سرار آنچه نقد و جنس
 سرکار بادشاهی و آنچه که خاص سرکار او بود و طالبه نموده حواله نمود و ملک گفت تا وقتی که خان محمد
 بیاید و حفظ و حر است شاهی و محاصره جنبی است تمام نمی نموده باشند و سر سو غافل
 نورزند بعد وفاتش ملک ریگان ایسوت را و و اسد خانی را و دلا سا و ولد می نموده مردم متعلقه
 نواب بوی سر و برادر و انگلی لغش و و هزار و پنجاه و هشت و دانه بیست و تمام روانه بیجا بود
 نمود ملک اعتبار خان بعد از ضبط اسباب شاهی و متروکات خیرن خان هر جا مدارخانه و جمیع کار
 خانجات نواب نیز مهر بادشاهی نمود و خان محمد مجروح و وصول فرمان والا شان از نندیهان جمیعت
 خویش بسیمت جنبی نهفت فرمود ملک ریگان بعد از وفات مصطفی خان و لاسه و بجوی امر او
 نقدیت و ولد می لشکر بی سر و بار بوی حسن نموده به مبلغ بیست و پنجاه و هشت که در تخواه سپاه
 دادنی بود از خزانه بادشاهی داد و محاصره از اول زیاد و ترو سخت تر نمود و چون باره ملک
 از طرف پیشتر ازین زمان در تصرف قطب شاه میان آمده بود میر حلیه از طرف قطب شاه بکرات
 از متعین بوده در سواد می گفته که از این مضامین و ایلور و بیسج کا دانه جنبی واقع بود و اقامت میداد
 و قبل ازین ایام نواب مصطفی خان در رابطه انجا و دوستی بهم رسانیده و بعد و بیان میان هر دو
 میان قرار یافته که نواب بعد از فتح و جنبی اقامت اندازد و او در جنبه گویا استقرار نماید و هر دو
 بهم در امور اقامت و سیر و کنکاشات شریک هم بود و رعایت و ادا و یکدیگر میکوشیده باشند
 این نواب به قنای آسمانی وفات نموده میر حلیه بخاطر گذر این که نواب رئیس لشکر فوت شد لشکر
 باه کردید و خیرن خان هم در گذشته و شاهی بدام بلا بتملاگردید ملک ریگان با جان خود کلاه
 پیش خواهد بود و لابد به تنگ آمده از محاصره دست برداشته راه خود پیش خواهد گرفت
 و جنبی را تصرف گشته متدخل شوم ملک این مرکز نشنیده بپرده پیغام بدو داد که برون

چنانکه روزی ملک مستعد گشته پیشینه سیرفت نواب پیغام فرستاد که کاری غریبست بملایک
 نموده بروند ملک لشکر اگر گشته با سعد و وی پیش نواب آید که ناگاه ایسوت را و اسد خانی مستعد
 و تیار شده در عقبش سید تلر شکر ملک در تجسس و خبر داری بود بجز و دریافت این حال چون
 چون بسرعت تمام نزد ملک خود را رسانیدند نواب سر اسیمه گشت و بعد از خوانبائی پیش آمده
 روز و سفره کشیده و طعام خورایند و رخصت نمود و بعد از دو روز و نهما پنجمه ملک تشریف آفر
 و لاسا می بلیغ نمود و بادشاه غازی ازین قراین معلوم نموده بودند که مرکز نواب در طرح اقامت
 انداختن در کرناٹک غالب است بعد ازین که بطور اسباب که در ورت میران نواب و ملک شغیند و در گفتگو
 شده مکرر به نواب نوشتند که ملک زیر سلطین است و صاحب جمعیت و سپاه و قدوی سر کل
 دولت خواه میا و از که در ورت خاطرش معذات سلطنت بهم شوند باید که بوجه انطف و لاسا و بونگا
 او نمایند و از از حویش خوشنود و رعنا سنگر و انند و بیک نیز نوشتند که اگر بمصطفی خان تونق نداز
 بر جا خود به شیار و خبر و اسید من از شما خاطر جمع دارم -

در بیان فات یافتن نواب مصطفی خان هنگام محاصره حنجی
 بعد از این ایام که محاصره حنجی قایم بود و از ابتدای محاصره تا غایت مدتی کمال نگذشته
 قضا را نواب مصطفی خان مرض الموت بهم رسانیده امتداد بیماری بنظیر آنچه میداد و می معالجات
 اطبا سوسند نمی گردید بر بستر ناتوانی افتاد و در بروز هشتاد و نه روز و نهاد ملک بخیرست
 یا و شاه غازی از معده و شست کرد که نواب ازین عذر ضعیف و کسریستی و نجات یافتنی معلوم نمی گردید و
 خان مجید را فرمان نمود که در اینجا خود را رساند بادشاه غازی بجز و وصول این عرضی به خان مجید که با
 سوا بطرف هند میال تعیین بود فرمان و جواب الاطاعت صادر فرمودند که سرگردگی لشکر منصفه
 بجای مصطفی خان بران مستعد و دولت مسلم داشتند ایم می باید که فتاب خود را ببلشکر حضرت پیکر ملحق
 مگردانند و چنانچه می باید و جمیع بنظیر رسانند و افضل خان را بر آوردن شامی و خواجہ سر ملک
 اعتبار خان که مقرب و مستعد و گاه بود و فی الحال کلنتی و شست بر آن غصه نمودن اموال و سپاه

بیان گرفتن نواب شاه جی بهوسله را و مقید نمودن او را و
ازین معامله اندیشه و خطر افزون شدن ملک از او

بدرین ایام سبایی چند که چوبه نفاق و شقاق باشد میان نواب شاه جی راجه نیز وقوع
آمد شاه جی از اطاعت نواب سر پیچیده مخالفت و مزید تا آنکه نواب قصد گرفتن او نمود و اتفاقاً

روزی باباجی را کهوزیر و ایسونت را و واسد خان را مستعد کرده علی الصبح
شاه جی آن شب بخشن و سرور گذرانید و سحر گامان بر بستر خواب آرام گرفته بود و هتیکه از
باباجی را و ایسونت را و قصد ایشان خبر و از شد بسیار سبکی تمام از و ایره برانده بر آب

شده و ناخوشستن را جریده بطرفی رساند باباجی بجلدی تعاقب نموده او را گرفت و پیش
نواب آورد و در مجلس نگاشت همه نیز سوار همراهی او متفرق گشتند غارت بسیار و لشکر

وقع شد بدرین نزدیکی حیرت خان متقاضی حل رلیکس اجابت گفت از ان بار که میان
نواب و ملک صورت رنجش و ناخوشی رونما گشته بود ملک و ثوق از نواب بر خاسته بود و هرگاه که
بلا قات نواب میرفت بخبر داری و بهوشیاری تمام می بود اکنون که شاه جی را بیدار و ملک

اندیشه و سوا سن زیاد از سابق پیدا شد طریق حرم را پیش گرفت براس احتیاط و و نهرا سوا
چید تاره لازم نو گرفت نواب بومی گفته فرستاد که لشکر زیاد که بچه کار نگاه میدارید جواب
فرستاد که شما درین جنگستان و در از خوش و خانمان رحل قاست و شته آیدم جوچی

که چاه مشکم و حاکم نشین و در سلطنت کرناٹ است بحاضر کرده آیدم چو شاه جی فتنه دوران
قبض نموده مقید کرده آیدم غنیمت بیرونیشمار از هر طرف در کمین فرصت شسته اگر عاود
امری نوعی یک پیش آید باد شاه ازین خواهند رسید چه جواب گویم که نگذاشت ناموس بادشا

و براس نگاه یانی شما این لشکر زیادتی نگاه داشته ام و نیز ملک جمیع امرا و عیان لشکر را بیکو
و در از و بخشش و عطایا و بعضی را بدادن قرض دوام ممنون منت و ممنون احسان
او خود گردانیده بود درین ایام نواب هر چند حیل و چاره انداخت که تا بروست یابد و

بادشاهی است در سرکار داخل گردانید ملک ازین پیغام نهایت ناخوش گردید جواب فرستاد
 که احوال اسدخان و ملاش من بر همه مردم اظهار شد شمش است معلوم شد که این سخن برگزیده
 شب نویس بزرگان آورده آید و بعد از آنکه ندارد و فیلان را بشناسد که نخواهم داد و بحضور پادشاه
 رفته پیشکش خواهم نمود من بعد به صحبت شمارا منی نیستم و موافقت با شما نخواهم نمود و شما خود
 فیل خود را باخته بودید ناموس با و تحلیلی را با و داده و این جنگل حیران و سرگردان مانده
 بودید من فتح نموده ام ناموس هر چند گمان بادشاهی نگاها داشته ام نواب بعد ازین جواب
 منفعلی شسته بجای خود خاموش ماند و در ملائی مافات آمده مغذرت بشمار نمود و دلاسا و
 دلجویی با قصل نهایت پیش آورد و لاکر و چون مشهور است که زخم تیغ و شمشیر را مرهم پیدا است
 اما جرئت سان را چون عشقا حجاب کیه و غبار منافرت برسان یکدیگر عاقل گردید و پادشاه
 غازی بعد از در یافت قصد به نواب نمودند که حرف جنگ فسخ پوشیدند دست کاری که
 ملک ریگان نموده است ظاهر است بواسطه فیلان خاطرش از ردن معلوم نیست و ندیکه
 بحضور رسید و فیلان را بحضور خواهد رسانید هر حال در مدارک مافات بگو مشید و هر
 غوغی که ممکن باشد در منع بخش ولی او کوشیده او را خوشنود از خورشید گردانند و کارها
 و موافقت باز دارند و از مخصوص خلعت های فاخره و شمشیر معتاد و هر یک از ارامی لشکر فرستادند
 و بهتر و افزون تر از همه بکام ریگان از زانی داشتند و نجرای کمال و دلاسامی فراوان نمودند
 این معنی بر خاطر نواب گریه بهم رسانید بعد از حصول این فتح از چند امر از هم متفرق گشته
 هر کدام بمقصدی متوجه گردیدند نواب بعد از تسخیر چرخ با لطف نهاد ملک ریگان
 بقعه چتر کال آمد و بعد از فتح چتر کل بجانب سرافه رفت نمود و در اینجا کار خیر هر دو عبیه خویش
 کردی را با نثار ریگان و دیگر را بیدمی عبدالرحمن نام زد کرد و به او و همراهم داد و بعد از فراغ
 از شادی دختران بجانب مصطفی خان نهضت نمود و نزدیک چخی با و ملحق گردید بعد از آن
 به محاصر چخی پرداختند

راولپن جمله صفه می ملک دهم خود بهر میت یافت ملک در آن وقت به تلاش های
 رستمانه و محاربه می نمودند و از راه وادوار را در زیر پیر و تنگ در گرفت که در آن روز
 بیعت او افکند و لشکر کفار را زیر و زبر گردانیده کفار و خیم العاقبت رو بگریز نهادند و فتح
 و ظفر نصیب لشکر اسلام گردید و نواب از بالای کمالاب به همه ملا شرمای رستمانه و محاربه
 بها و رانه که در آن کارزار از ملک بیکان بطهور می پیوست بچشم خود مشاهده نمود و سپاه ملک
 لشکر سائر اصرار و تعاقب گشته نخبگان افتاده چندان معذوران را نیز به سبب دما و رند که مردان
 سحر که از نخبگان برگردید و خیل و فیل خاصه سودای وادوار که یکی به رنجیت موسوم بود و دوم
 به وادوار بهاسپهان و اسلحه بشمار و غنایم فراوان بدست غازیان اسلام درآمد چون خبر
 افواهی گشته شدن اسدخان و منظر الحال نواب ملک رسیده بود با چهار سوار از لشکر خود
 نزدیک نواب آمد نواب از غایت تعظیم و تملطف پیش آمده دست و بازوی ملک را بوسه داد
 شمشیر که در کمر داشت بکمر او بست و آبی که خود سوار بود پیش کشید و گفت که امروز محافطت
 ناموس با و شاهی از شما واقع شد تحسین افرین فراوان نموده فتح نامه بنام او نوشت
 به رعایت صفتهای خلل انداز صورت نامه سارمی بهمان نواب
 محمد خان و ملک بیکان نمودار شدن

چون پیدا است که شتار و انبیا الغرض را برای کم بازاری خود هر جا رخنه اندازی نمودن بشود
 قدیم است و اموریانان پذیرفته را در می و بهم ساختن پیشه وین بسا دل با ساده نکونانان
 طوف العین عبا را گنیم می گفتند و بسیاری عظامهای الفت و محبت را در یک لحظه گشته
 به خالفت و معادات بدل می سازند شرح این ایما و بتین این اشاره آنیکه سودان
 فتنه انگیز در آن شب از راه حسد سخنان غیر واقع را بچنان تمهید و تزیین پیش نواب
 شرح دادند که فراج نواب از جاده سستی منحرف گردید و بر زویم برگشته شب نوبت خود قرار داد
 که فتح در آن روز از اسدخان است و ملک گفته فرستاد که فیضان را شمار بر و گرفته آید

زدن گرفت بکفادران طرفین و در محک داد و مردی داد و گرفتند از مجابا و هراسن پشت
 نموده جنگ و لیرانه بنهومی آوردند گاهی عثمان کفار بر سر شیطنه آمده خود را
 بر سر لشکر اسلام زده چون هریای نرود بر عرصه متفرق می ساختند و گاهی و لیران اسلام
 جوشان و خروشان آهسته تیغ و شمشیر بر جمعیت کفار را خسته سلک جمعیت نشان را نیم
 می کشیدند درین دار و گیر بر آشوب ملک گردان حیران تماشا بود و از زمین و زمان
 نعره الا مان بر پا در عین این کشش و ملو که بکثرت آه و زاری و وفور مردی
 و مردانگی مشهور بلاد کفرستان بود و در عرصه جرات قدم از همه پیشتر گذاشته بر فوج مقابل
 تاخته خاصخیلی و لشکر خاصه نواب را ریش بر دواشته بر فوج شاهجی و همدخان افتاده و آنها را
 نیز در هم چپیده متفرق ساخت اسدخان دران حال خشم بر داشته از اسپ تپاده با باعلی
 لاری و خواجه حسین چچی مجروح اسپ سوار نزد یک اسدخان استاده بود و ندید با باعلی نخواست
 که اسدخان ابر اسپ خویش کند اسدخان قبول نکرد چون اسپ خیمتش سید بران سوار شد و
 ایو را دران هنگام آشوب سرانجام چون نیل تند زیر و زبیر کنان مانند پیل مان بجانب نواب
 رخ نهاد و ملک رحمان چون شوخی و طغیان می الملوار شاید که در عقب وی و دیده تار سید
 ملک الملوار قریب نواب رسید و بود نواب بالای بلندی تالاب استاده تماشای جنگ
 می نموده درین وقت برگردیده قصد فرو آمدن نمود که ناگاه علم هاس ملک یحسان از
 عقب و الملوار نمودار شدند تبا جمی حاجب ملک حاضر بود و نواب عرض کرد و بر کردید و
 دست برد ملک بکنید چون الملوار بکمال شوخی رخ به نواب نهاد و یی اندیشه فرامی آمد و نواب
 از سخن حاجب تغافل نموده به فرو آمدن عازم شد باز حاجب مذکور معارض شده به تند
 او از برد است که از بر کردید و نصاب همه کارها ابروی گرد و دنا موس بادشاهی بر هم خیزد
 برای خدا حرکت از جا نکنند و همین گفت و گو بود و الملوار از بالای قیل پیش نگاه کرد و دید
 که ملک همچو پیل تند از عقب می آید عنان بر یافت و از راه سرگردیده مقابل ملک ششم

نمودند و به جهان محمد بنیشتند که تا آنکه کنجیکوئی با انجیل خود نمودند و هشتم شتاب خوا به
 حضور رسانند و ملک بر جهان و علی خداوند خان و خیریت خان و دیگر امر آگاه و بودند و این صدا
 نمودند که رود و شتاب از پای قلعه برخاسته بدو رسیدند و ملک عرض داشت
 بود که بسبب طاعت مهم همه لشکر و سپاهان چون گردیده اند و از خود از دست و راز
 ندیم با و شاه مدیده ام الحال یکبار بحضور آمده بشرف دیدار قدم بهارک میسوم بعد از آن هر مهم که
 نام صدار گردد و بالمرس العین روان شوم و بهین نزدیکی چهار تارزه رسید که رایل خود یا افواج
 پیش از حضور و طرح بالاسی کلمات ماستی بر آید با و شاه غازی را این شهر اندیش منند که دیده و حاجت
 تماس ملک می آمدن او بحضور مصالح وقت ندیده فرمان تازه با تصور خویش نزد ملک فرستادند
 بشتند که قیمت یک است مهم و پیش رسیدن شما اینجا و بی وقت هملا مصالح ندارد و می یابد که
 شبیه مشاهده نموده به تصور حضور و لقاء و به کلامی منخطوط و بهر اندوخته هم اینجا پیش
 برجه تمام تر روانه شوند و در منزل را یک کرده بشتاب خود را ملحق به لواجگر دانند و به بشتند
 تا آنکه ملک شما ملحق نشود و کار یکنگ بیند از ند ملک و جهان بخرد و رسیدن فرمان و حسب بالا و افغان
 با خیریت خان و علی خداوند خان و غیره سرداران کوچ یکجای طی منازل و مطلع مسافات کرد
 برین نیکو و راستی با نواب ملحق شد و نواب تقریب بهمانی امر با سباب و سامان در شایان تر رسید
 استقبال ملک خیلی پیش آمد و نهایت لطف و تودد ملاقات گرفته بهدارش فراوان و بخوی بانمود
 خلعت پاهی فاخره و سپاهان بایراق و آلات مرصع بقدر شان هر یک غایت فرموده بعد
 از آن با استعداد تمام با قصد جنگ رایل روان شدند و یک المودت قابل فوج رو شود و نیز
 جنگ ملک همیشه را بوج و خویش ریب و استیقام داده فوجی از خاصه خویش همراه عبدالقادر
 و با کتوری بر ملک رسانیدند و خان که میسر به با و شاه جمعی متعین بودند و قول
 لشکر خاصه نواب و حامی خیل زیت پذیرفت پسندین لشکر کفار با اکیمن و مانا و می که می باشد
 صفوف ارگشت چون سپاهی حرب بگوش در آمد و نیزان خبر و شایان در آمد و زمان

پس ازان به چند روز چون اخبار شورش و طغیان راجه رایل و حشمت ممتاز
از سائر رایان کرناک بود و به کثرت لشکر و فراوانی خزاین سرخوت و استکبار
بر فلک دوار رسانید هیچ یک از هندو مسلمان را بخاطر نمی آورد و اذیت
تمام مسلمانان آن طرف رسانیدن گرفت بمساح علیای عادل شاه رسید
غیرت سلطانی به جمعیت اسلامیة بوش آمده اراده تنبیه و گوشمالی آن کس
متمم و مصمم نموده با حضار امراد فراهم آمدن افواج حکم فرمود چون لشکر جمع آمد
و اسباب موافقه کشتائی آماده گردید نواب مصطفی خان را سر لشکر و سپاه دار
ساخته و سائر امراد و سرداران را به تبحر و اطاعت اوتعین نموده بان
سمت خصمت فرمود نواب پیشتر از خود شاهجی هوسله و اسد خان را با فوجی
روان نمود بعد ازان خود با بانی لشکر و فیضان کوه پیکر و سامان و مواد فراوان
در شهر بسنه یک هزار و پنجاه و هفت به سمت مقصد روان شد شاه سبج
و اسد خان که پیشتر روانه شده بودند چون قریب سرحد رایل رسیدند و ایوان
و کشتا فتنی که از شجاعان مشهور آن طرف و از سرداران نامور راجه رایل بودند
بمقابلہ ایشان درآمده جنگ در انداختند میان فتنین چندین حرب های شدیده
و جنگهای ثقیل بوقوع پیوست آخر الامر لشکر کفار بر فوج اسلام زور آورده
غلبه نمود و لشکر اسد خان و شاهجی متفرق گشت فیل سوار شاهجی و اسباب
فراوان بدست کفار بنگارت رفت نواب مصطفی خان که در آن هنگام به قاضی
هفت هشت منزل ازین طرف بود بمیرو و وصول خبر شکست شاهجی بنده و اسباب
سنگین را به بکلور فرستاده برای سبکبار شده به نصرت آن طرف نمود و نیز سبکبار
با و شاه غازی کیفیت غلبه کفار عرض داشت نموده طلب کمک و امداد نمود با و شاه
غازی قاصدان را با فرامین به طرف خان محمد و ملک ریجان روانه فرمودند

بستان ششم

۳۴۹

رفاقت رندوله خان در هم سرگرم بود چون به سیدی عنبرخان باد و هزار سوار
 و رنواح سد همور ماند همراهی و رفاقت رندوله خان شجاعت و دستگاه فضل خان
 را با پنج هزار سوار بر سر سیدی عنبرخان فرود کرد تا او را دستگیری نموده به قید و اود
 چون فضل خان نزد یک سد همور رسید عنبر طریق نجات جنم در بیچارگی و غمت
 ندیده خود زنجیر و زاپا نموده سکاسن سوار با استقبال فضل خان شتافت و گفت حکم
 بادشاه بر سر است و فرمانیکه بنامش اصدار یافته بود بر سر گرفته همراه فضل خان
 روان شد چون پیشتر ازین در زمان ملک عنبر و قتیکه خیریت خان و عنبرخان
 اسیر گشته در کالاکوٹ دولت آباد محبوس گشته بود و ملک ریجان در آن هنگام
 حکومت کالاکوٹ داشت با ایشان رعایاها نموده بود ازین سبب در میان
 ایشان سابقه معرفتی و اخلاص تمام حاصل بود درین وقت ملک ریجان و
 خیریت خان بر شفاعت او برخاسته از رندوله خان عفو جرایم او نمودند و زنجیر
 از پا کشیده بروی دولت و کنشش بجال و مقرر داشتند بعد ازین رندوله خان
 با جمیعت عظیم همراهی خود که چهل هزار سوار بود در ولایت کفار درآمده ملک گیر
 و کشور کشائی آغاز نمود و با بجمه مدتی درین سفر براه بدریج بسیاری قلاع و
 بقاع کفار بربه روزگار تسخیر نموده داخل ممالک محروسه ساخت و تزویج وین
 سنین محمدی و شعار اسلام احمدی آشکارا گردانید چون بسبب طوالت سفر و ناساکی
 آب و هوا مردم و و آب ملال و کمال عارض حال لشکران گردید حکم بادشاه
 بمعادوت او نفاذ یافت بعد ازین بچند مدت خان محمد و ملک ریجان را با
 جمیعت ایشان بر تسخیر کنجی کوٹ روانه فرمود اینان رفته بران قلعه گردون پای
 محاصره نمایند و بعد از چند مدت نواب محسنی خان
 بصوب کرناٹک فرستادند

مراجعت بدار الخلافت نمود و در آورده را بسخنرانده عامره داخل ساخته در شهر
نورس پور نزول نمود و ملک ریجان به طرف سولا پور رخصت گرفت متعاقب آن
مقدمه خاطر بادشاه غازی بصوب قلعه شولا پور سرزد و بواسطت زند و له خان
بملک ریجان چنان اشاره رفت که قلعه شولا پور را بمسئوبان با نگاه واکذار و
نادر غوغاش منصب بزرگ و دولت دلخواه از سرکار والا باورزانی باید ملک
ریجان بجز در یافت مرضی مشرف قبول امر واجب الاطاعت نموده از سر قدیم
ساخته با مقالید قلعه خود را بجنور بر نور خان گردانید و بواسطت زند و له خان
کلید قلعه را پیش بادشاه غازی گذاشت بادشاه غازی او را بعبایات فراوان
و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز گردانیده ملک پنج کهن بوی ارزانی
فرمود ملک ریجان بحد و من فرحت و مسرت لا احصى گشته مرضی شده و بهاری
رفت و قلعه خالی کرد و حسن رومی خان به قلعه داری انجا از جنور بادشاه غازی مشغول
زند و له خان بعد از فراغ مقدمه سولا پور رخصت گرفته به محالات جاگیر خویش محبت
هیکیری و رای ملک روانه شد و بعد از مقدمه صلح ایکیری بدو سال چون از ابر
خلاف وعده و قرار در رسانیدن افساط بوقوع پیوست باز لشکر منصوره بانظر
متعین شد وین نوبت غازیان اسلام ایکیری را از دست ایر بهد رانتراع
نمودند که تا آن سال که سینه یکبار چهل و هفت بود ایکیری با ولایت تابعه خود
در خوزه تصرف بادشاه غازی در آن مدیس ازین بچند روز باز بادشاه غازی
عساکر منصوره را بساز و سامان آماده ساخته به سر لشکری سپه سالار زند و له خان
برگزین ملک نامزد فرمود و سائر امر و سر واران را بر فاقیت و تبعیت زند و له خان
تعیین نموده مثالی داد که هر کس که در فاقیت و تابعداری زند و له خان بر ملک و
دولت و نیز بر سر او امانت او مختار است ملک ریجان نیز درین نوبت در فاقیت

بستان ششم

۳۱۴

القیام از گوشه دل بمایوشش سر بر میزد و میخواست که بعد از نظام امور سلطنت و جهان بینی و بند و بست و لحظه مهمان ملک گیری و کشورستانی را با تظرف آفات و عساکر نصرت ماثربرسمت و از الحرب کرنا ملک نام زد فرمود و احراز موقوفات جهاد و غزائما بدو و در اشاعت اسلام و اعلاای اسلام وین پیغمبر علیه السلام جهاد تبلیغ و کوششش تمام بجا آورده اسم مجاهد و لقب غازی بر خود صادق و مسلم گردانند نیز در توفیر خزان و توسیع مملکت خویش که بشیبه خاص با و شاهان عالی مقدار پیشه کشورشان ذوی الاقتدار است بکوشید بنابرین تقریب الحال چون از مهم رجا و جوار فراغ دست داد و وطنیت خاطر از جانب بغل و غیر آن من کل وجه حاصل آمد خواست که آن ستمنای قلبنی و آرزوی دیرین که در دل مضمر داشت بدرجه حصول فائز گردانند نخست سپه سالار رندوله خان را سر لشکر صاحب اختیار ساخته بامرای عظام و عساکر ظفر القیام بر ابگیری کیسل نمود ملک ریحان را نیز حکم صادر فرمود که برفاقت رندوله خان سرگرم این مهم شد ملک ریحان به مجور رسیدن حکم عادل شاه سیدی عنبر کاله را به نیابت خویش سولاپور نگه داشت با چهار هزار سوار شمشیر گذار بر رفاقت رندوله خان روان شد این لشکر نصرت بیکر قریب ابگیری رسید مهول و میبست بر قلوب کفره فخره زایدانو متولی شد چنانچه راجه ایر بهد که حاکم آنجا بود دست و پا کم کرده سودای جنگ بار سودا خاطر بدر نموده خود را بر در صلح و اطاعت زد و بمغرب ملک ریحان نام رساند و سازش بمیان آورد کار بر صلح قرار بخشید و تقبی و شکش خطیر نمود تخمین آن رود که شده مبلغ سی لک هون مقرر شد بشرط اینکه شانزده لک را ایصال کند و تتمه چهارده لک باقی طو در مدت سه سال ادا نماید چون صلح قرار منعقد شد از معلوم بهدست شدن رندوله خان شاد و کام مقصودی المرام

قاصد را رخصت نمود شاه جهان از اقامت دولت آباد بنگام آمده بودند تا رسیدن قاصد خیمه و خراگاه و بهیر و سه پیشتر روانه فرموده نظر او مانده بودند همچنین قاصد بر وزنجیم در تاسن هفتم یا هشتم مراجعت نمود همچون وقت از دولت آباد بطرف مقرر و بیشتر خویش و بی روی روانه شدند و تاریخ عهد نامه شهر فقه شصت و یک هزار و چهل و پنج بوده پس مصطفی خان بموجب شروط و قرار ملک نظام شاهی را که به این طرف کشتا بود و رفیق و لقرت عادل شاه در آورد و امرای شاهجهانی نیز ملک آن طرف کشتا در حوزه لقرت خویش در آورد و چون پیشتر از این خان زمان از طرف شاهجهان بر شاه محبت تعیین شده بود و خان زمان بسبب دولت و آسانی بروی دستیاب نمیشد لهذا رند و له خان از طرف عادل شاه بر مدد خان زمان مامور شد و نیز هزار و دویست سوار ملک ریجان همراه سیدی مرجان بر فاق رند و له خان تعیین گردید چون خان زمان و رند و له خان بر قلعه ماهولی رسیده بمحاصره پرداختند شاه محبت هر چند بدافعه برخاست و مقابلات شایسته بجای آورد و آخرا چاه و عاجز آمده خود را بر صلح زد بواسطت رند و له جواب سوال مصالح بمیان آورده مرضی نظام شاهی را به خان زمان سپرده قلعه ماهولی را به عادل شاه داده خود را در ملک چاکران و نوکران سلطان عادل شاه غازی انتظام داد بعد از این خان زمان با نظام شاه بیعت و دولت آباد روانه شد و رند و له خان و شاه محبت عازم خدمت عادل شاه شدند و قصد غزای جهاد نمودن سلطان عادل شاه و لشکر سر لشکر رند و له خان بر بلاد الحرب فرستاد چون بیعت و الا بهت سلطان محمد عادل شاه غازی از بند و مشغور و آغاز جلوس بخت بجا بود بر مصروف مرضیات الهی و مبدول اعتمال او امر و اجتناب از نواهی بود همیشه و غده جهاد با کفار بد انجام و خطر غزایا برادر و خواست النیام

در ظاهر اوضاع فرستاده طرح جنگ اخذ اما از باطن طریق صلح و سازش را
 نیز مسلک میداشتند مصطفی خان رکن السلطنت عادل شاهی که از قدیم به سازش
 و صلح مایل مشغول بود اکنون هر گام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تفریر
 مقدم صلح گردیده شاه داود و ولد و فاختان و شاه ابوالحسن کمونه وقاضی سمید را برای
 مقدمات صلح پیش شاه جهان بدولت آبا و روانه نمود قاضی سمید چون معلوم داشت
 که رند و له خان اصلاً بصلح راضی نیست و جنگی قصد او بر جنگ و مقابله است لهذا کسی
 فرستاده به رند و له خان بنیام نمود که شما را بخشی خویش این چنین امر را و استبداد نمودن
 برخلاف مرضی دیگر ارکان سلطنت عمل نمودن فائده ندارد و برای خدا ازین خیال
 درگذشته با کار پردازان هندوستان باشند البته خود را بحضور رسانیده با اتفاق خان
 و بادشاه صلح قرار دهند و له خان التماس دولتخواه خود را خوب بنحاطر آورده
 عاقبت اندیشی را کار فرموده خود را یلغار بحضور رسانید مصطفی خان و رند و له خان
 را در خانه خویش در پانزده روز مهلت و اشتهای تمهیدات شنایسته و تقریرات جسته
 نرم و هموار نموده حسب المدعای خویش راضی گردانید پس مقدمات صلح میان شاه جهان
 باوشاه و بادشاه غازی باین صورت تقریر یافت که آنچه ولایت نظام شاه از انطرف
 کشنا است قلمی بشاه جهان داشته باشد و آنچه باین طرف است در تصرف عادلشاه
 چون اشخاص فیما بین باین صورت بجهت و بیان موکد شد شاه جهان فرمودند که عهدنامه
 بر لوح طلا بنویسند چون در لشکر به سبب طول اقامت و عدم وصول رسد قحط و گرانی
 به مرتبه ایتم واقع شده لشکر همه عاجز آمده شاه جهان برای عیث مزاحمت و انجام
 مقدم صلح تجلیل میفرمود و طماسپ برنده نام احدی را که به تیزدوی مشهور فرمود
 بوعده و تاکید که در پنج روز و اسب آید از دولت آبا و به بجای آور و این فرمود
 چون طماسپ در دویم روز به بجای آورد رسید مصطفی خان صلح قبول نموده همون وقت

بستان ششم

در آنجا بود روز چهارم خبر گشته شدن خواص خان بدور رسید ظاهراً نکرده وقت شب
با یک اسپ گر بنجه سحر صبح پهل رقت عامل آن حصار را وراقید کرده بحضور پرنور
روان نمود چون بحضور رسید زبان دراز یها نمود و دشنامها داد حسب الحکم زبان
اورا از حلق بریده برار به نشاند و شهر گردانیدند و بند از بند جدا نمودند
واقع بعد از قتل خواص خان به کجاء واقع شد به در میان آمدن شاه جهان
از اکبر آباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح میان بادشاه غازی
و شاه جهان بر تقسیم ملک نظام شاه علی التخصیف به پنج محلی
و دیگر که بر رسالت خواص خان به اگره روانه شده بود به ملازمت شاه جهان
بادشاه مشرف گشته بکلی مراتب رسالت به تشریح و تفصیل گزارش نموده
ترغیب بر سفر دکن نموده شاه جهان که از مدت دراز خواهان همین منصوبه بود
و از خدای خواست شادمند و فرحت ناک گشته در تهیه سفر در آمده در اقل الایام
لشکر بکیران بهم رسانیده رایات عزمیت برافراختند بعد از طی منازل و کوهها
متوازی بدولت آباد رسیده خت اقامت انداختند چون در آن مدت خواص خان
که باعث بر این سفر و قدم بکیران او بود درگذشته شاه جهان در کار خویش حیران
و تفکر افتادند بعد از این هم از عادل شاه طلب و تقاضای ملک نظام شاه
پیش آورده سرداران لشکر خود را بر ولایت نظام شاه به طرف تعیین فرمودند
سید خان جهان را با فوج آراسته بطرف پرتگ برانند و له خان روانه نمودند
و خان دوران را با امرای دیگر و لشکر شایسته بطرف بیدر و چچولی بر بلوچان
نظم زد نمودند و یاقوت خان و خان زمان را به طرف کلهر بر عنبر خان و شایه چی
تعیین نمودند هر کدام به طرف متعینه رسیده بنگ انداختند امرای عادل شاه
در مدافعه امرای دلی همت بر نگاشته متعابلات رستمه می نمودند شاه جهان اگر چه در

بستان ششم

خان آثاری اشترانموده شهرزاده بمقتضای هم سنی بار بجان الفت و اختلاط
کمال بهم رسیدی ریجان شریک لایه و لاغ گردید در خلا و ملا با نند سپاه ملازم شهرزاده
می بود و بنار و نعمت پرورش یافته مقرب و مخصوص گشت گویند روزی شهرزاده با ریجان
بازی میکرد و پادشاه از دور نظر میکرد و شاهزاده کلاه از سر ریجان برداشته و چون
انداخت ریجان با شهرزاده متقاضی گشت و پیش پادشاه فریادی شد پادشاه کلاه
طلبیده بدو داد و بانی بعد از مشاهده این حال بالهام حداداد فرمودند که سلطان محمد شاه
خواهد شد و این حبشی مدارالمهام و معتمد علیه او خواهد بود فی الواقع همچنان شد که پادشاه
گفته بود و او را رفقه رسان از ان می گویند که در خلوت رفقه های التماسات ارباب
حاجات به پادشاه میرسانید به طلب اشتران پادشاه غازی مصطفی خان را
از قلعه نیکاپور به بعد از ان که پادشاه غازی برسد استقلال ممکن گشت و همها
سلطنت با اختیار خود متمسک می نمود و برای طلب نواب مصطفی خان که در قلعه نیکاپور از
دست ستم خواص خان مجوس بود شاه حسن فرخ آبادی را که از اعظم سادات
عالی درجات بود روانه نمود شاه حسن در عرصه نوز نواب را از بلکانون با عزت
و اکرام بشهر آورد و پادشاه غازی به عواطف شاهانه نواب را از من فرموده منصب
ملکی مرحمت فرموده به نسبت سابق صد جند درجه درجه و احتشامش افزود و به
ذکر انجام کار مراری

مراری که شکست فاحش خورده با اعتماد ناگوار بیان قصد دهاڑ و اڑ نموده بود با
جمعیت پنج هزار سوار بدهاڑ و اڑ رسید مردم آنجا او را درون حصار ره نداده
بجنگ برخاستند بعد از رد و بدل بسیار قول و قرار بیشمار و لبت را و و سوار
و همه ناگوار بیان برون آمده با مراری ملاقات گرفتند مراری آنها را قید نموده چند
کس از احتشام و غیره را بحرم آنکه بجنگ اقدام نموده بودند سیاستها نمود چهار روز

بر حکم جهان مطاع در دیوار شکسته درون خانه در آمد و سرش از تن جدا ساخت
 حسین خان که از رفقای خاص خواص خان بود با هم جنسان خویش بر فیل سوار شده
 تا خندق رسیده بودند که اورا بجاک برابر ساختند و داؤد خان برادر حسین خان چون
 همیشه دم از اخلاص اعلیٰ حضرت میزد در آن فتنه و آشوب بسلامت ماند اندوله خان
 با سایر ارا حسب الامر شرف در میان آمده بر حوض شاه پور فرود آمدند سر خواص خان
 و مبارک خان و رسید گدشته پیش اندوله خان فرستادند از اتفاقات آنکه گشتن
 بارش در آن ایام بحدی شده بود که انسان و حیوان چشم آسمان کشاده انتظار
 می بردند در آن شب به حجر گشته شدن خواص خان به نهایت اشتداد باریدن گرفت
 گشت امید عالمیان را سر سبز و شاداب گردانید و مردم از هر دو بلا یعنی قحط و
 غلا و ستم و جناسجات یافتند روز دوم با شاه غازی برسند استقلال بجایه و جلا
 آرام گرفتند و تمامی وزرا و امارا بحضور آمده بشرف بساط بوسی مفتخر گردیدند و
 خلعت و عناد و درخورشان هر کدام عنایت شد و نیز خلعت عناد به ملک ریجان
 به مندر و پافرستادند آن روز سیدی ریجان رقعہ رسان به خطاب اخلاص خان
 و منصب وزارت حکومت سرفرازی یافت و روشناس چهار رکن شوش جهان
 گردید و منصب کار علی بنواب خان بابا نقویین یافت و بمنصب سرسرفرستی باغ
 فرزند خداوند خان مقرر شد و مهات سلطنت بوجه حسن سرانجام پذیر گشت و خواص خان
 مدت هشت سال پیشوائی و مدار المهای کرد و فتره ریجان سرش بریده تاریخ
 قتل خواص خان است و کرا ابتدای کار سیدی ریجان به
 او در اصل حبشی آگو بود سوداگری او را درس هفت سالگی با مادرش در شهر
 نوس پور برای فروخت آورده بود ابراهیم عادل شاه به سبب خرد و سالیان
 بلطف و شفقت ورا خریده در خدمت شاهزاده سلطان محمد پسر و مادرش را اعلیٰ

بستان ششم

۳۹۱

رقعه رسان را در استیصال خواص خان به درین شهر
 بادشاه غازی وقت فرصت دریافته سیدی ریحان رقعه رسان را که فصل
 اعتماد و محرم اسرار بود به خلوت طلبیده به تقریب اشارت فرمود که آن قدر فرصت
 که دست او به مفتاح دانسته کار باید کرد و ازین اشاره مقصود دریافت و از نظر
 خوشحالی برخود ببالید در جامه تنگبند در بر انداختن آن نادولت خواه کمر سعی
 بر میان جان بست و در تند بیزان در آید اول با کریم محمدا که بخطاب کریم
 شترزه مشهور شده بود حسین خان پسر میان جی سرسلک این راز در میان
 نهاد و از اشارت بادشاه غازی آنها را آگاه گردانید شرایط عهد و پیمان
 بتقدیم رسانیده و در کشتن خواص خان مشاورت نمود کریم شترزه و پسر میان جی
 سرسلک همت بر قتل او برگذاشته منتظر قابوئی بودند تا بروز چهارشنبه سینه
 هزار چهل و پنج مستعد و مہیای قتل او گردیده بدر بار آمدند و در کمین نواست نشستند
 و قتی که خواص خان از حضور بادشاه برون آمده خواست که بمنزل خویش رود
 یکبارگی کریم شترزه خود را به خواص خان رسانید خنجری که بدست داشت بر
 سینه پرکینه او زد تا او خنجر دار شود و خود را بکنا کشید حسین خان چون دید که
 خواص خان زخم برداشته روان شد جالاکي بکار برده دیگر زخم کاری نیز
 باورسانید خواص خان با وجود این حالت استقامت را کار فرموده شتابان
 روان شد و خود را برون انداخت سیدی ریحان چون حال بدین منزل
 دید اندیشه نمود که اگر خواص خان یک ساعت دیگر زنده ماند هزاران فتنه بر پا
 خواهد نمود مردانگی بکار برده از راه پر کوته بیرون شتافت و خاص خیل را همراه
 گرفته تعاقب نموده تا سیدی ریحان خود بوی رساند او در حوبلی خود داخل شده
 و در بسته بود درین اثنا از طرف بادشاه غازی حکم مجدد نیز رسید سیدی ریحان

بستان ششم

۳۰

با صفهای بانگین حرب ترتیب داده جنگ اندازد و جنگ در پیوست و در ابتدا
 حمله سید عثمان شکر کوتهی که مراری و وثیقه کمال بر سپاه گری او داشت کشته شد و
 فاحش بر لشکرش افتاد جمعی کثیر کشته شدند و فتح و نصرت نصیب را که پندت شد
 مراری بگریخت لشکرش همچو بنات النعش متفرق و پراکنده شد مراری با پانزده سوار
 بسا هنوز رسید مصطفی خان نظام شاہی در اینجا با ولنجی گردید او را با خود گرفته
 بار کندی رفت و آنکس را مقدم آنجا گردن زده بدود و او کی نهفت نمود و از آنجا
 به موضع که جاگیر اندوله خان بود رسید و آن موضع را بغارت برد از آنجا به جلیکه
 آمد و شش روز در آنجا بر کنار کشنا اقامت ورزید هر چند اعیان و خیر خواهان او را
 گفتند که خواص خان زنده در شهر نشسته است نزدیک او برو بهمه وجه امان حاصل
 او اجل رسیده قبول نکرد و بر اعتماد اخلاص نایکوار بیان حصار دهاڑ و از نهر کشنا
 گذشته راه دهاڑ و از پیش گرفت اندوله خان بعد از شکست مراری با همه امرای
 عظام از پورہ عبور نموده بالملہ رسید خواص خان خبر توجہ امر او فراری مراری
 شنیده در واز های حصار محکم بسته آتش مخالفت برافروخت اندوله خان
 هر چند در اطغای آن نائره کوشیده از روی پند و نصیحت یا و اعلام کرو که زباؤ
 از بند خود رانی را کار فرمودن و برخلاف معلمت اندیشی عمل نمودن مناسب
 جائز نیست ثمہ ہی بار نخواهد داد انسب و صواب آنست بر طریق دیگر اعیان
 مملکت بیرون حصار و رونی خانه بسته بجای خویش بنشینند و در اصلاح امور بکوشند
 دیگران را از خود متنفر و وحشت زده کنید که صلاح دولت همین است درین صورت
 فتنه سرپا کشیده فرو خواهد نشست خواص خان اصلاً کوشش نکرد بلکه در حرام خواری
 و ناز و لذت غماهی جدیتر نمودن گرفت و روز بروز آتش افروزی و فتنه انگیزی
 بکوشید بیچاره فرمودن پادشاه غازی سیدی رحمان

کرده باند دوله خان متفق گشتند و در گلبرگه مجمع آمدند اتفاقا امام خان عوالله پسر
درین وقت از اطاعت خواص خان پیر بیحد طریق تا زمانی پیش گرفته بودند و
به بهانه تنبیه امام خان مراری را بالشکر خاصه خود و خاصه او و خاص خل و آنکس
و چاند خان نظام شاهی و درویش محمد و مصطفی خان نظام شاهی و امرای دیگر
قریب ده هزار سوار بطرف اینکیم مقابل امرای مذکور روانه کرد و به
اتفاق نمودن امرای پیرانند **اختن خواص خان** باند دوله خان
چون از اجتماع امرای لشکر فارس شد به قصد تنبیه خواص خان از گلبرگه برآمده با همه
امراستوجه بیجا پور شد ملک ریجان نیز از شولا پور بالشکر سنگین برآمده قریب کملا پور
با امرای مذکور ملحق شد اندولم خان او را باراکهوپندت مقدم لشکر ساخته حکم فرمود
که بهوزره پرمیرود پیشتر رفته از آب بگذرند و میان هم متعاقب میرسیم را کهوپندت
به بهاکواری و ملک ریجان بمانگلی رسیده در فکر عبور شدند خواص خان مخفی به ملک ریجان
پیغام داد که اندولم خان بعد از مراری فتنه انگیزی نموده خلل در کار بادشاهی
برپا کرده است سنزای کردار خویش متعجب خواهد یافت شما دولت خواه بادشاه
و محب مخلص ما هستید بگفته او عمل نکنید ملک ریجان از تاخلی رخ به مندر و پ آورده
برکنار ندی و سرحد شولا پور اقامت ورزید را کهوپندت مقدم دیو نکا و ن را از
خود ساخته از بهوزره گذشته با پنج شش هزار سوار بفاصله یکس کرده از دیو نکا و ن افت
نمود مراری بر حکم خواص خان با جمعیت و رفاقت مراری متعینه بر تکیه رفته تا یک ماه
بقلعه بیفایده کرد از شنیدن خبر را کهوپندت بدیو نکا و ن بخاطر رسانید که تا او تنها
و لشکر اندولم خان با وطنی نشده است او را دریافته از میان باید برداشت اینکیم
با همه لشکر برخاسته شب در میان سی و دو گروه مسافت را یلغار طی کرده با
پنج شش هزار سوار بدیو نکا و ن رسید و بی آنکه انتظار جمع شدن لشکر پس ماند بگذشتند

را بقید آورده و غرور و جبروت خواص خان باقصی الغایت رسید شورنگ حرامی
 در سرش افتاد آن بادشاه و در بین پیش اندیش ابراهیم عادل شاه که در زمان
 وصیت در باب تخت نشانی سلطان محمد به مصطفی خان گفته بود که این دولت غا
 لی و فاست با تو وفا نخواهد کرد اکنون بعد از سالهای دراز بنظر پریست و کان
 کما قال و الله در فراست پس برای استحکام کار خویش روز بروز میکوشد اکثر
 مقیدان درگاه را از خدمت حضور دور کرده متابعان خود را بجای آنها بگذا
 رایت بحیر و سرکشی برافراخته عملهای شنیع و رزیدن میگرفت بادشاه غازی که
 از اول از تسلط او ناراض بودند اکنون از گرفتن مصطفی خان و مقید کردن
 او بکل منفرد و ناخوش گردیده خفیه در استیصال او با اندو له خان بواسطه مقیدی
 مشاورت کردند اکثر امرا که از بدسلوکی مراری خونها خورده و از تسلط و تجر و خفا
 دل تنگ گردیده بودند با هم اتفاق نموده با خواص خان شیوه ناسازی پیش گرفتند
 و نوشتند که مراری زبان درست ندارد و بچکس از وی راضی نیست او را از کار و
 بار بادشاهی برآورده بکاسی رخصت دهند و خود در فدویت و دولت خودی
 سرگرم باشند بکنج با شما مخالفت نخواهد کرد خواص خان در جواب امر نوشت که
 این چه حرف است امروز از مراری ناراض شدید فردا از من ناراض خواهید شد
 بعد از این اندیشمند گردیده برای اصلاح خود شیخ محی الدین دبیر را پیش شاهجهان
 فرستاد که امرای اینجافتنه با آغاز کرده اند لشکر بادشاهی زود به بدر ارسال نمایند
 نافتنه بگیران مخالف را بمنزرا رسانیده بدیا پور را در تصرف صاحبقرانی در آورند
 این معنی عداوت امرا و سائر اعیان با خواصان متزاید شد علی فرهاد خان و
 چهرت خان و علی خداوند خان و محمد یاقوت و راکهونیدت یاقوت خانی و کبیلوچی
 بهر سه و شتره را و کها نگه و غیره امرا بهیار که در سرحد بودند همه با هم اتفاق کرده

بستان سستم

۷۰۰

فرمود بعد از چند روز هم در اینجا زخم گولی بندوق وفات یافتن بعد از مراجعت
مرامی شاه جی دختر سنواس را و حاکم جنیر را برای پسر بزرگ خود و پسرهای دیگر
نمود از راه دوستی سنواس را و او را بد فاقید کرد و قلعه جنیر و جهر و دین و صند و
پهو کر و پرس کر و ماهول و کهورج به تصرف او و قبضه آورد و مرتضی را از بیم گشت
برداشت و در جنیر آورده رحل اقامت انداخت و از سنواس را و دو دیگر اعیان
و متوکلان آنجا مال و متاع فراوان بدست آورده استقلال بحال بهم رسانید
از لشکر متفرق شده نظام شاه و دوازده هزار سوار بر سرش جمع شدند مهابت خان
چون از هنگامه آرائی شاه جی و پیدا شدن نظام شاه مجبور آگاه شد در هیچ و تاب
اختطاب افتاد شاهزاده و ارا شکوه را با مر شاه جهان از برهان پور بیرون آورد
بر قلعه پرنده رسید و قلعه را محاصره نمود به نقب زدن پرداخت لشکری که در پرنده
بود هر روز مستعد و آماده جنگ گردیده بر سر مخکان می تا تخت و امرای عادلشاهی
اندوله خان و پیش جنگ خان و فرهاد خان و انگس خان و امرای دیگر که در مقابل
قلعه فرو آمده بودند صبح و شام و بار از لشکر منقل بر می آوردند تا چهار ماه قتال و جد
از هر دو جانب قائم بود چون معلوم کردند که به نقب زدن در امرای برج کاری آردش
نمی رود و مهابت خان از امتداد ایام محاصره داشتند و جنگ بغایت منقبض گردید
بی اختیار بهانه طلب بادشاه محاصره گذشته متوجه برهان پور شدند و پیش
قید کردن خواص خان مصطفی را در قلعه بلگا و ن و شیوه
پشتاوت و زیدین او استجا و چند همدین نزد علی خواص خان که در
استقلال و کامرانی بجای رسیده بود که دم آنها و لا غیر میزند بسبب ناسازی
و مخالفت که از مصطفی خان بوقوع می پیوست بحید و تنویر او را اسیر نموده به
بلگا و ن فرستاده مجوس کرد چون کار باین غایت رسانید که به مصطفی خان وزیر اعظم

در نظر بند بود پس که ده یازده ساله مرتضی نام را بر آورده با اتفاق مراری
 و قلعه بیم گز بر تخت نشاند و چتر شاهی بر سرش افراشت و روز بروز در تخت
 مرتضی شده در فراهم آوردن لشکر و سپاه و تسخیر قلاع و بقاع کوشید و هنگام تازه
 بر پا کرد و بر طرف سیدی سا با سیف خان که ملک تل کوکن را متصرف شده در کلیان
 نشسته بود نشستهای خود مرتضی فرستاد بدین مضمون که زود خود را باین محسوب رساند
 با تخت نشین جدید ملاقات حاصل نموده با خود رفاقت نمایند سیف خان راضی بر رفتن
 شاه جمی نشده اطاعت و حضور با شاهی بادشاه غازی اختیار نمود بموجب قول و قرار
 تمامی ملک تل کوکن را به شاه جمی واگذار داشته با جمیعت دو هزار سوار پیش مراری روان
 گشت و ملک تل کوکن را از چهار تان سرحد جوار سوامی قلعات بنامه بصره شاه جمی
 درآمد مراری شاه جمی را فاعل مختار بادشاهی مرتضی ساخته عنبر خان را با پنج شش هزار
 سوار به مدد او نگه داشته خود به بیجا پور مراجعت نمود چون به بابل که کنارسنگم بهنوره و
 ایدر امنی است بقصد ادای رسوم کفر بند وستان که ایشان ددان است و انجا
 اقامت نمود خود را با فلزات سبعه جدا وزن نموده تصدق نمود درین اثناء
 سیف خان که از کوکن می آمد شاه جمی که بسبب عدم قبول رفاقت خود از وی کشید
 بهر ساندن بود الحال به بهانه تقاضای فیلان که در کهوج گرفته بود لشکر بهر بیخار
 او تعین کرد و نزدیک کهیر که گردش از بابل شش کرده است لشکر شاه جمی باورسید
 جنگ سخت بوقوع پیوست و از طرفین مردم بسیار کشته و مجروح گردیدند سیدی عنبر
 آتش خانی که سپهدار سیف خان بود مجروح بدست شاه جمی اسیر شد سیف خان تا
 دو روز در کهیر محصور گردید مراری از بابل لشکر خود به ملک سیف خان فرستاده نزد
 خود طلبیده و مصحوب خود به بیجا پور آورد بادشاه غازی ملک و ملک همون باو حجت
 فرموده برد از بایک زمیندار بهرین مملی که سر لغاوت بر آورده بود نامزد فرمود

بستان ششم

۵۰۳

می نمودار ادت خان که در دولت آباد بود بواسطت مالوچی بهر سلسله پادشاه ^{بطله} جی را
اخلاص گرم کرده اورا امیدوار خوا طفت شاه جهان پادشاه ساخت و برای ^{عینه} خا
داخل فرزند ان هشت و دو هزار تن جو نیز کرده از حضور پادشاه فرمان پذیرائی
و خلعت خاص طلبیده بار سولان کاروان اصدار داشت و هر مدتی که شاه جی
پیش آوردی بلا غرض قبول نموده بسر گرمی تمام در انجا ح آن میگو شد و دمدم
ولاسا و دلجوئی می نمود و در همین تلاش بود که اورا چاکر پادشاهی ساخته اعتماد
خود هم رسانده دفع خصوم کند و بر ملک نظام شاه متصرف شود شاه جی که در امور
کنکالیش و دور اندیشی و خبر داری از سائر سرلیدان معاصر خویش گوی سبقت
ربوده در سودای سر بزرگی و کامرانی در دماغ داشت بوسیله جمیده مراری و خنیه
با خواصان سوال و جواب در میان آورد و بدو بدل می نمود که از هشتاد و چهار قطعه
ملکت نظام شاهی یک دولت آباد اگر رفت رفته باشد همچو جنیر تختگاه ای درست
است اگر دستگیری این مخلص نموده اعانت و معاونت بنظر آرنند کم سعی بر بیان
جان بسته علم سلطنت نظام شاه از سرافراز هم این تدبیر شاهی خود اصل مدعا
خواص خان و سائر عمده های درگاه بود اما مصطفی خان قبول نمیکرد و ازین امر
اتناع می نمود خواصان که اندر رفتن دولت آباد آرزو ده خاطر و شکسته دل تدبیر شاه جی
آفرینها کرده بدرجه حسن و قبول رسانید و در صد و تقویت و اعانت رود آورده
اورا برین داشت که یکی از اولاد نظام شاه را بهم رسانده و بپادشاهی بردار
و مراری را با سپاه آورسته از حضور خلعت و هدایا بتانید و اعانت شاه جی
روان فرمود ^{چند} به پادشاه برداشتن شاه جی هر ^{چند} نامی نام ^{چند} شهنشاه
را که از اولاد نظام شاه میان بود و ^{چند} شاه جی از قلعه جلو دهن که
در هشت کردی از جنیر جانب تل کون واقع است از اولاد نظام شاه که در ان قلعه

خوب بنظر آورده منصور و منظور گشته بود مهابت و شجاعت او شهرت یافته و از
سپاه و سرداران نظام شاہی چنانچہ ہزار سوار پیشکش جمع آمدہ بودند اورا قدرت
عظیم و وقار بزرگ پیدا شدہ خواص خان کہ ہمراہہ با او حسن و سلوک و رابطہ اخلاص
میداشت درین وقت حافظ نظر اندر آنکہ از جملہ معتقدان معتبر بود با فندان است
عنوان و خلعت مبارکبادی حصول فتح پیش او فرستاد او فرست کہ چون چنان
چنانچہ باید و شاید پیش آمدہ فتح گردید و در فراہم آوردن سپاہ و حراست ملک
سرحد و تنبیہ غنیمت تقصیر نکردند ازین معنی باو شاہ غازی از شما بغایت خوشنود
رضا مند گشتہ اند و میخواہند کہ بغایات خسروانہ و نوازشات بادشاہانہ ممتاز و
سرفراز ساختہ بدرجہ اعلیٰ فائز گردانند باید کہ اسید و ارتوچہات روز افزون بادشاہ
گردہ کسی معتد و معتبر را پایہ سریر خلافت معصروانہ کنید سیدی شرایط استقبال و
لوازم تعظیم بجا آورده باخذ فرمان و بس خلعت سر بلند و خوشوقت گردید و اکرام حافظ نظر
با حسن الوجه بعدیم رسانید و سیدی فولاد و دولت خان و لغت خان با عرض اخلاص
آمدہ برابر حافظ نظر اند حضور پر نور فرستاد بادشاہ غازی و خواص خان انچہ لازمہ
و لجوی بود بکا ر برده بوجہ الطف دلاسا نمودند و بر جاگیری کہ در تصرف او بود پیکر
روکولاپور و خاناپور ہکرمی ملک یک ملک ہون بران مزید ساختہ و محبت کردند و
بسرگرمی اخلاص بسیار او را از خود ساختہ و در محافظت سرحد و تنبیہ غنیمت ترغیب و تحریک
کردند و فولاد خان و لغت خان را در حضور نگہداشتہ متصرف گشتن شاہجو
بہو سلکہ بر اکثر ولایت نظام شاہی چون شاہ جی بہر سہ بہریم گردنت
در ولایت نظام شاہ دست تصرف دراز کردہ از پونہ و چاکنہ تا بالا گھاٹ و
مولانی ہنیر و سنگنیر و ترک و ناسک تمام ولایت آن طرف در احاطہ تصرف در آورد
بجنت ہشت ہزار سوار بہر سانہ لوای استقلال برافراشت و ہر طرف تاخت میزد

بستان ششم

۳۰۳

بتغافل خواب خرگوش نکلند که عقاب در تحسین است بنا برین زبده الامرای و فانی
خلاصه نوابانم دراک اندیش هم مجلس مجلس خاص کمرت خان را فرستاده شد آنچه
پهلو خود دارند و ران کوشند **نقل جواب پادشاه نزاری**
منت ایزد راست که در جهان تکبر و منی هیچ کس را نگذاشت بلکه کنده نخوت را با خاک
برابر ساخت **۵** مرا و را رسد کبریا و منی **۶** که ملکش قدیم است و دانش غنی
مراسله که از دبیران خام طبع نگاشته ترسیل بودند ظاهر و باهر گردید و اظهار الشمس
است که بد در تاج شاهی و افسر پادشاهی از روز ازل داده اند چه شد که هرگز
علیه السلام چند روز باز را سرفراز نموده بودند باز را چه یار که جنگل زند و اسائن
قدیم را منهدم ساخته بدعت نوهند خرگوشش هر چند خواب روو بوقت کار جهان روو
که عقب گرفته را هلاک میسازد و عقاب هر چند در تحسین است فاما از شوم طبعی بطبع
گوشت خرگوش در مطرح قیدی افتد این سخن را از بطون راه بطورند بپند بلکه
در خیال هم نگذارند آنچه پیشکش داده ام خواهم داد **الصلح خیر** واقع است **۵**
تو هم گردن از حکم داور هیچ **۶** که گردن نه پیچد ز حکم تو هیچ **۶** ثم النقل **۶** شش
و کراما جراتیکه اجازت قمر است و انقلاب سلطنت نظام شاه **۶** شاه پور
چون مملکت نظام شاه بی بادشاه شد و شیرازه انتظام از هم گسخت **۶** قلعه اراک
و قلعه اراک و امرای نظام شاهی همه هر کانی و قلعه را و قلعه که در قلعن او بود و فرو
نموده هم از استقلال سپرد و سرکشی فروغی آورد و در بجای خویش استقامت و زب
سیدی ریجان در شولا پور شاه جی در پیم گڑ سنو اس را و در جنیر سیدی سا با سید
در تلگوکن سیدی عبید در جزیره راجپوری و دیگر قلعه بانان و زمینداران هر کدام
در جایهای خویش سر خود نیز برداشته در جمع سپاه و قهرن ملک میگوشتند
سیدی ریجان از جنگی که بالشکر قلیل با مهابت خان نموده و بذات تر و دو سپاه

می جست بهزار صحبت خود را بسو و رسا نید پس مراری و اندوخته شاه جی از حشر
 بازگشته بناسک رسیدند شاه جی به پیغمبر روانه شد مراری و اندوخته خان از
 شریک به بیجا پور آمدند خواص خان مراری را به سبب آنکه به بدسلوکی او فتح خان
 به تنگ آمده دولت آباد را به هایت خان داد ملاست بسیار و سرزنش تو بیخ
 افزون از شمار کرد و گفت که همه کار بادشاهی تباه کردی و چندین تدا بهر وسای
 مبلغ نامی خطیر که درین مهم صرف شد همه بر باد دادی مراری از بارنداست و انفعالی
 سر در پیش انداخته شرمیده و شرمسار ماند به پید آمدن ناسازی میان
 بادشاه غازی و شاه جهانگیر و پیشکش متوقف نمودن بادشاه غازی
 از صد و پنجاه اسباب که موجب منافرت و مناکرت بود میان بادشاه غازی و شاه جهان
 بادشاه که در تها و ناساز بها بهم رسید و صورت مخالفت و معادات رو نمود و ارسال
 پیشکش رساله در تعویق افتاد و بنا بران از طرف شاه جهان مکتوبات خشنونت آمیز
 که درت انگیز اصدار می یافت و از طرف بادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و فحاشانه
 همسرانه در ابلاغ می آمد چنانچه نقل یکی از مکاتبات شاه جهان با جواب آن که از بادشاه
 غازی اصدار یافته بمناسبت درین محل ثبت افتاد و نقل کتابت شاه جهان
 سپاس و ستایش مرداوری را که به قدرت کامله خود از یک قطره آب در رحم نقش
 بسته اندا بود به بود آورده مارا بادشاه جهان گردانید پس عذر افتاد که در اطراف
 و اکناف گیتی خصوصاً در ملک بیجا پور و گلکنده و بهاک نگر بلکه لنگها و پر لنگها خطبه و
 سکه و درعه شاه جهانی اجرا نمایم نمایان که دران دیار مانند بدبهرکت بادشاه میگویا
 انطباق و اولی آنست که حمل الاطاعت در رقبه جان خود انداخته دران شهرها
 خطبه و سکه و درعه شاه جهانی نمایند و اگر نه از جنگل باز منتظر قهر گوشت از پوست
 کشیده برغلیه از ان جهان یغما خواهیم نمود این سخن را از گوشت هوش بشنوند بخلافی

بستان ششم

۱۰۰

را دشنام فاحش داد و نطق کردن گرفت تا بچنین حال پیش شاه جهان برآید
مهابت خان به مجرای این خدمت که همچو قلعه متین دولت آباد که نظیرش بر روی زمین
شاید کم پیدا است بی تلاش مقابله و مقاتله بحسن تدبیر فتح نمود و منظور نظر و اطفای شاه جهان
گشت و مورد مرام بکران بادشاهی شد از آن زمان سلسله نظام شاهیان متفرق
گردید از احمد نظام شاه بجزی تاحین شاه یازده نفر مدت یک صد و سی سال بادشاهی
و حکمرانی نمود و بعد ازین اگر چه شاه جی به وسيله با اتفاق دولت خواص خان و مراری از
اولاد مرصی ثانی بر آورده در قلعه پیم گڑ که شاه گڑ نام داشت ببادشاهی برداشته
و سه سال بنامش امور سلطنت را سرانجام داده در فراهم آوردن مردم اعیان
و سپاه و لشکر و تسخیر قلاع و غیر مساعی مبذول میداشت که ناگاه خواص خان و
مراری کشته شدند و پای مصطفی خان بمیان آمد و مقدمه تکیه شاه جی تمهید داده بود
بر هم خورد مصطفی خان در استیصال بنیاد نظام شاهیان با شاه جهان اتفاق کرد
مرصی را از شاه جی گرفته به شاه جهان سپرد از آن تاریخ نام و نشان نظام شاه
از صفحه زمین برخاست مصطفی خان بعد از قتل ملا بابا اثری از نظام شاهیان
نگذاشت در هنگامیکه مهابت خان از دولت آباد به برهان پور میرفت مردم لشکرش
از قحط غله که در وقت محاصره دولت آباد افتاده بود اکثر مردم شتران و اسبان
خود با کشته خورده جان بسلامت برده بودند پیاده میرفتند بسبب بی قوتی و ناتوانی
که از بی قوتی و گرسنگی عارض شان گشته بود هر روز زیاده از دوسه گز راه نمیروند
مراری و سائر امرای عادلشاهی بالشکر خود ثاقب لشکر مغل نموده از قیل و شتر و اسب
هر چه می یافتند می ربودند و در قتل و کشتن نیز هیچ تعصیری نکردند مهابت خان بخواند
بجایبوسی و تملق و لجوی امرای عادلشاهی میکرد و زر نفوذ بهر یک اعیان لشکر
نجات خود میفرستاد و از هر یک بروفق هزار کار داشته نجات خویش و لشکر خود

حسین شاه و دکالت و وزارت شهاب رنج سابق بجال و مقرر گردانم و در هر باب مرجمه مدد معاون شهاب ششم و در صلاح و بهبود شمایان تا مقدر و رخنه سعى نفورسى نكنم و نیز چهل هزار مهر بجزر تسلیم قلعه تسلیم نمایم و عهد نامه را با ذخیره فراوان مصحوبه ارا و سخنان پسر خود نزد فتح خان فرستاد چون مراسم عهد و پیمان بروفتی مدعاى فتح خان انضباط پذیرفت و از همه وجوه و جمعی حاصل آمد زرمو خود اخذ نموده قلعه و دولت آباد به مهابت خان واگذاشت و خود حسین و جمیع قبائل و علائق بادشاهی و خود از قلعه برآمده با یک هزار سوار نزد مهابت خان رسید فردا آمد مهابت خان پسر خود ارادت خان را با خیل و خشم در دولت آباد نگه داشته حسین و فتح خان را همراه گرفته کوس مراجعت کوفت و بطرف برهانور نهضت نمود فتح خان در فراهم آوردن مردم سپاه درآمده چهار پنج هزار سوار تازه بهم رسانید و در اثنای راه طرزی غریب رو نمودن گرفت بعضی چون مهابت خان کوچ می نمود خان زمان بر دیره فتح خان آمده تا بیدار شدن و مستعد گشتن فتح خان در نوکری فتح خان می نشست چون فتح خان طیار شده سوار میشد خان زمان همراه تا منزل می آمد بهین اسلوب بطور نظر بندى و نگهبانی تا به جعفر آباد می گاه که آن که از دولت آباد که هفت و هشت کاواست رسیدند روزی مهابت خان بر سر راه سرا برده با ایستاد و سراچه بسته را چونان در عقب سرا برده ایشانده فتح خان را طلبید چون فتح خان از میان سرا برده را ردان شدند و بیجی راه طی نمود یکبارگی طنابها کشیده سراچه بر وی انداختند و او گرفته در فید کرد و جزو آفتاب گیر و دیگر اسباب و علامات بادشاهی همه گرفته شاه حسین را مکلان کردند فتح خان چون رنگ حسین دید دست از جان برداشت و بتین قول هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید مهابت خان

دارند مراری در ایصال ذخیره اسنادگی تمام نمود هر بار که فتح خان طلب
 ذخیره از وی میکرد جواب همین گفت که ذخیره چرامی طلبی برخیز و بیا و کلیه قلعه
 بیس من گذار من دانم و قلعه چون قلعه من سپاری ترا بدولت عظمی میرسانم و
 اگر نه دست و پایت بسته از بالای برج به قعر خندق بیندازم چون او در اصل
 فطرت کم حوصله و خود کاشت واقع شد و بهره از داناتی و فراخ حوصلگی نداشت
 و صایای بادشاه و تاکیدات خواص خان را همه بر طاق لسیان گذاشته خود کاشتی
 را کار فرمود و زنها را ذخیره به فتح خان رسانید و قلعه دولت آباد از
 دست نظام شاهیان در قبضه مغل رفتن **چ** **چ** **چ**
 فتح خان جوید که مراری بچنین سلوک پیش آید و اصلاحی بخاطر نمی آرد نه بر
 وفق امر و تاکید خدا و ندان خویش کار میکند و نه بر حال عجز و بجا رگی من نظر هم
 فرماید آخر الامر بایوس شد و او را با مغل در ساختن و نوازش نمودن ضرورت
 افتاد و ناچار ملک قطب محمد کجراتی و کشنا جی بهاسکر که از معتمدان او بودند بر
 صلح و سازش نزد مهابت خان فرستاده پیغام کردند که قلعه دولت آباد را به
 شاه جهان بادشاهی سپارم بشرطیکه شما با من عهد و پیمان کنید و در بجا آورد
 اموری چند که عرض دارم سوگند غلاظ و شداد بمیان آرید که از آن و عهد با سو
 تخلف نوزید چون و کیلان او نزد مهابت خان رسیده تمهیدات شنایسته مطالب
 فتح را به عرض آوردند مهابت خان به مجرای پیغام دید و دولت غیر مترقبه از در آید
 و آرزوی مدعای سحری خواسته چهره کشا گردید بر خود پالید و از نشا طفرح
 در جامه نگجید فی الفور عهدنامه به محمود و موافق و ایمان غلاظ بر طبق خواستش و خوا
 فتح خان بگارشش آورد که بعد تسلیم قلعه شما را حسین نظام شاه را با عزت و حر
 بحضور شاه جهان بادشاه برده مورد عواطف و مراحم شهنشاهی گردانیده باد

درین وقت بر سر آمداد و اعانت آمده به فرستادن لشکر منصور و ارسال نمودن
 ذخیره و سبکری فرمایند سر پنج خصم را خوا بدید و لشکر متزل را ازین صلح خواهم
 گزینید و قلعه دولت آباد به ملازمان آن درگاه خواهم گذارند به ذخیره
 فرستادن عا دلشاه مصحوب مراری بدولت آباد و استادانی
 نمودن مراری در رسانیدن ذخیره باندرون قلعه به
 بادشاه غازی متمس فتح خان را بدرجه قبول رسانید و در ضمن آن صلاح ملک
 دولت دیده برآمداد و اعانت او متوجه شد پیشتر ازین فوجی بفرستادگی اندوه
 روانه نموده بود حالانیز به فرستادن فوجی تازه و ارسال نمودن ذخیره
 بمزادان بر خواص خان امر فرمود خواص خان در قلیل ایام ذخیره بسیار ازین
 و سایر با محتاج قلعه بسیعی و ترود فراهم آورده و بر سپاه لشکر که در اقطاع
 و تعلقات بود پانچ در حضور بود ختم کرده مصحوب مراری بدولت آباد روانه نمود
 و بوسه تاکید بلیغ نمود که به مجرد وصول ذخیره بالتامام به فتح خان برساند و بابت
 حالی و فوج سابق در نمایند فتح خان و حفاظت قلع و دفع غنیمت تا وسیع و مقدر
 گنجد و درین باب سر مواز خود تفصیره ندهند بهر طوری که ممکن باشد غنیمت را از
 چهرامون قلع برخیزاند و قلعه بدست غنیمت رفتن گذارند و مراری چون بالشکر
 و ذخیره بدولت آباد رسید امر اے عا دلشاهی که پیشتر ازورسیده بودند
 از آمدن مراری دل تنگ شدند چه از امارت و ریاست او کسی رضامند نبود
 و بجای خود قرار دادند که تا مراری در اینجا است جنگ نیاید نمود چه اگر فتح شود
 فتحنامه بنامش ثبت شده و بنا بران دست از جنگ باز کشند و فتح خان هر چند
 به مراری پیغام کرد که زود ذخیره ارسال دارد و در قلعه نام ذخیره و غله نمانده
 مردم معدود که با من مانده اند از گرسنگی عاجز آمده تاب نفس کشیدن هم ندارند

رایس حفظ و حراست نویشتن پنداشت امرای پای تحت را با فوج آرسنه و لشکر
بسرکردگی اندوله خان بر سمت دولت آباد روانه نمود تا رسیدن فوج عادلشاهی
بر جناح اشغال خود رسانیده اندرون قصبه دولت آباد فرود آمد و لشکر قلعہ را به
می نمود لشکر عادلشاهی و همچنین فوج نظامشاهی در بیرون قلعه مانده بر لشکر مغل
می بردند و تلاش می نمودند و در برخی زمین آواز پای حصار بکوشیدند فتح خان
نیز از درون قلعه بیس از قوت و طاقت تلاشها بمنمود و بر مور چهار رسته بر می داشت
یا قوت خان که پیشتر ازین از احمد نگر رفته به محل پوخته نگر شده بود درین وقت با فتح خان
و لشکر بروی میفرستاد مهابت خان شمه ازین سازش بنانی یا قوت خان با خبر شد
بر روی نفقت شده تهدید بلیغ نمود تا اینکه یا قوت خان رفاقت مهابت خان گذاشته
باسه چهار هزار سوار از وی جدا گشته به لشکر دکنیان ملحق شد و بایشان در دفع مهاجمان
شریک گشته تلاشها بمنمود از آمدن یا قوت خان که سردار قدیم این دولتخانه بود و دکنیان
تقویت زیاده حاصل آمد امرای عادلشاهی و نظامشاهی طرق و راهها همه مسدود ساخت
رسیدن رسد و اذوقه به لشکر مهابت خان مانع گردیدند تا اینکه فوج و گرانی رو نمود که
و لشکر یک پاپی بیک هون می ارزید چون کار سخت تر شد مهابت خان به تنگ آمده
برخواست و دو منزل رفت و کهنیان تعاقب نموده جنگها نمودند آخر در یکی از آن جنگها
یا قوت خان بست و دو زخم خورده فوت شد از مردن یا قوت خان مهابت خان
خوشوقت گردید و از راه بازگردیده بازها بنافرو داد و جنگ از سر تازه کرد و مور
از اول سخت تر قایم کرد و فتح خان چون دید که ذخیره تمام شد و خشم قوت از سر بافته
بر جنگ استاد بناچار در مقام چاره سازی آمده بخدمت بادشاه غازی عرض داد
نمود که مهابت خان با سپاه بید و حصار بر قلعه دولت آباد آمده اندرون قصبه باقی
نموده است و در تدبیر فتح قلعه تلاشهای نماید و در قلعه از جنس فیضیه بیج نشانی هم نموده اگر

بنام مهابت خان صوبه دار لاهور اصدار فرمود چون مهابت خان بصفور آمد او را صوبه دار
 کرده بر ضبط و نسق و کن و دستگیر ملک نظام شاه تعین نمود مهابت خان با لشکر فراوان ساز
 و سامان شایان بر سمت و کن شد و بهر بنا پور رسیده طرح اقامت انداخت بیشتر ازین
 ساخته بر بان نظام کاس شربت حیات از دست فتح خان چشیده بود و با خود با جمل هر دو
 جهان فانی را پدر و دهنده بهر تقدیر فتح خان پسر بر بان شاه هفت ساله حسین نام را ر
 بر آورده بر تخت سلطنت نظام شاهی اجلاس نمود و چتر سلطانی بر سرش افراشت
 و درام سلطنت و حکمرانی بکف اختیار خویش در آورده در استحکام و استقلال خود کوشیدن
 گرفت و در بر انداختن مسلمان و هم چنان که از ایشان اندیشه داشت و را فدا سازا
 که معتبر و معتمد ملک عبیر و سیواحی بپشت مینمودی و سکودام مقاصد نویس که همه ارکان خود
 بودند بیدل گشته فرار نموده بنجد مت شاه جهان پیوستند همچنین چندی دیگر از اعیان و
 امرا از قدیم و جدید بهویم و هر اس جلاور زبده جان و ناموس بسلاست بردند و درگاه
 سلطنت بسبب از بسبب هزار سوار و قبیله از اعیان و امرا که جان در پشت بوده همانند
 و نیز درین حالت فحطی و گرانی علاوه اسباب دیگر هرج و مرج گردیده یک صاع غله
 پیشش نیک کشید و آخر الامر با شته ادا انجامید که آدمی گوشت آدمی خوردن گرفت اما
 در دولت آباد ذخیره و غله فراوان بود فتح خان بهر سر اسب روزینه یک صاع مقرر
 نموده بود همچنین سوار و پیاده و بر رانیدن غله صوبت و امداد مردم شهر نیز می نمود و با وجود
 این افراط و تفریط فتح خان در صرف غله تا مدت یک سال و فکر و چون مهابت خان
 بر واقعه بر بان شاه و پراگندگی لشکر و بیدلی اعیان و ارکان و خرابی ملک و مملکت
 اطلاع یافت با جمل هزار سوار از بر بان پور متوجه دولت آباد شد بعد از دریافت این
 هنگام حدوث فترت و زمان ظهور بشتاب انگاشته و وقت اشتغال آتشین فتن
 را التهاب بران حوادث در یافته حزم و احتیاط را کار بست امداد و اعانت همسایه
 را

بستان ششم

۲۹۵

محمد عادل شاه بیشتر ازین بچند مدت آقا رضوان که از جانب برهان نظام شاه قلعہ را
 بزرگه متعین بود و در هنگام فترات مملکت و انقلاب سلطنت نظام شاهی با بادشاه غازی
 در ساخته و قلاده اطاعت و رقبه جان انداخته قلعه را تقویض ملازمان درگاه نموده بود
 و درین وقت که مرار را و که از تعاقب آصف خان برگشته بر پرنده رسید حکم بادشاه بآن
 برار را و صادر شد که قوب ملک میدان را که بر قلعه پرنده بود از انجا به بیجا پور رساند
 مراری حسب الحکم قوب مذکور را از پرنده به بیجا پور آورده بتاریخ پانزدهم صفر سه هزار و چهل
 و دو بر فراز برج غربی که امین مکہ دروازه و شاهپور دروازه واقع است قرار بخشید و آن
 محمی است عظیم و کلان که از پشت دیات و روئین ریخته وزن جرش گویند شصت گندک
 امد عمل انگیز بهادر یکی از اہل صناعت این قوم بمقیاس حساب و زلفش برگرفت سه هزار
 دو صد رطل برآمد و آن در وصول در احمد نگر حکم حسین نظام شاه یکی از کارگران آن را
 ساخته و در ہم سفر اراج همراه رکاب حسین شاه بود و آن جائیکہ بعبش دران ریخته اند
 هنوز در احمد نگر بفاصله یک کمره از شهر موجود آثارش باقی است و رازی آن قوب نہ دست
 از دست مرد دراز قد و ورش نیز همان مقدار نہ دست و جوش که قرارگاه گلولہ باشد
 پوستی است کہ آدمی جسیم دران می نشیند بلکه گویند کہ نشسته و ستار تو اندیست غرض نظاره
 گاہی است کہ از عجایب و نوادرات روزگار است و در اطراف و اکناف مشہور ہر کس کہ
 نوارد بیجا پور میشود بخواہش نظارہ آن مینماید و مردم کہ از بلاد دور دست می آیند ویدہ بہ
 الی نظیرش قائل میشوند بہ سلطنت برداشتن فتح خان پسر برہان شاه
 و رسیدن مہابت خان بر دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن
 سلطان محمد عادل شاه برای حراست دولت آباد بہ بہ
 چون خبر شکست آصف خان و بہ ہزیمت برگشتن لشکر دہلی بمساح علیای شاه جهان
 رسید گرانی خاطر ہمیشہ رسانیدہ در صد تدارک و تلافی در آمد فرمان طلب بنام

سرحد قدم اندرون گذاشت تاخت و غارت کنان تا احسن آباد رسید و از آنجا هم بخره
و شوکت و کثرت عدت و دلیرانه پیش قدمی نموده و دست اتلاف و خرابی کشاده غارت
کنان نزدیک بیجا پور رسید اندیشه و وسوسه را هیچ بنجا طراه نداده بر حوض رنگرزان
فرود آمد و هر روز از راه شونی نهب و غارت و قتل و کشتن ساز داده فوج عادلش با
هم مدافعه ایشان با قایم کرده هر روز بمقابله برمی آمدند و محاربه می نمودند تا یک روز
فی این جنگ عظیم رو داد و نبرد خوب بوقوع پیوست در عین جدال و قتال سکندر علیا
که یکی از ناموران امرای لشکر دلی بود کشته شد بعد از آن به پنج شش روز لشکر مغل با
اسباب و سامان شایان و در حصار گرفته برگرد شهر گردیدن گرفت و شونی و دلی
نمودن آغازید امرای عادلش ای بران شونی و بی باکیهای مغل که از حد تجاوز کردند
تاب و تحمل نیاورده و رگ غیرت شان بچوشت آمد با سپاه دکن به یکبارگی بهشت مجویی
یورش برهندیان بردند و حمله مفدرانه بنهروآوردند آنچنانکه بند استقلال از هم گسخت
و تزلزل در ارکان ثبات و محبت شان در افتاد مرکز را که حوالی حوض رنگرزان بود
گذاشته خود را دورتر کشیدند و کهنیان با سرگرمی که داشتند فشار محبت را دو بالا ساق
و دیگر عزم را جوش آورده خود را بر آنها سختند درین نوبت دلیریان تاب پاداری
نماند عنان را بغطف داده آنجا را هم گذاشتند و پشت دادند چون دکنیان معلوم
کردند که پای ثبات شان بلغزید حمله بر حمله برایشان برده تفرقه و جمعیت شان انداختند
چون آنها را گریزمین گرفتند و دکنیان دست از تعاقب شان برنداشته دنبال
گرفتند و به نهب و غارت و قتل و ضربت را کار فرموده هیچ نقصیری از خود روا نکردند
مراری هم از حضور بر تعاقب هندیان مامور شد مراری تا سرحد لشکر دلی را تعاقب
نموده از سرحد خود بدر کرده مراجعت نمود بر قلعه پرنده طرح اقامت انداخت و پیش
آوردن مراری توپ ملک میدان را از پرنده به بیجا پور با مساطا

سلطان محمد عادل شاه بن شیخ معین الدین شاهجهانی را به
 عنایت خلق فرموده سر بلند و سر فراز ساخته خصمت فرمود
 لکن از انقطاع این مصلحت و تقریب یافتن سازش با مغل و برانداختن
 نظام شاه اکثر عمده های قدیمی و اعیان درگاه بسبب عداوت نظام شاه و برانداختن مصلحت
 بدشدند و بدل از و تکرر و متفرق هم رسانیدند آخر الامر رفته رفته میان خواص خان و مصطفی خان
 هم محبت بنا جاتی و نا اتفاقی کشید چنانچه مذکور خواهد شد بعد از روانه شدن ایچی در قریب ایام
 خبر رسید که اسباب عهد شکنی از جانب مغل بوجود پیوست فوجی از ایشان بر سر حد مقرر
 خویش قرار گرفته رخ بان طرف آورده تا قلعه کس در آورده رسیده مخالفت برداشتند
 عادل شاه علی الفور خط و قاصد بجانب ملک مرجان فرستاد و شیخ معین را قید فرمود و
 رسیدن آصف خان بالشکر عظیم بر حکم شاهجهان بر ولایت و لشکر
 پیشتر ازین مقدمات شاهجهان خواجه ابوالحسن دیوان و بخشی را بر برهان پور بجهت نظم و
 نسق و کن و تسخیر ملک نظام شاهی نامزد کرده بود و خواجه ابوالحسن از برهان پور ارادت خان
 را بر تسخیر نامزد کرد و نصرت خان را بر قندهار نصرت خان قندهار را بر کار و بار احاطه نمود
 محاصره قایم کرد و ارادت خان بر پرنده رسیده دید که تسخیر قلعه بسبب هلاکت میسر نخواهد شد از آن
 گذشته بر قلعه دمار آورده به محاصره پرداخت و در مورچال اتهام تمام بکار برده در
 چند مدت فتح نمود بعد از آن نصرت خان نیز جد و جهد کمال مصروف داشته قلعه قندهار را
 فتح نمود درین اثنا اخبار ناسازی و بقید در آمدن شیخ معینا بشاهجهان رسید آصف خان
 را که برادر نورجهان بیگم و از عمده اعیان درگاه بود با امرای دیگر عبدالسد خان خانان
 و بهادر خان و عمیدت خان و راجه کچهنکه و راجه رام و غیره باین طریقت نامزد فرمود
 آصف خان با امرای برهان پور رسیده قدم بیشتر گذاشت و ابوالحسن و ارادت خان
 را نیز رفیق خود ساخته باد بدبه و شوکت تمام بر ولایت عادل شاه متوجه شد از سر حد

مرار را و سائر عدایمی درگاه باین معنی راضی نبودند بلکه بکتمان را منظر آن بود که نماند
نظام شاه خراب نشود چنانکه روزی در دبار و فقیه این مصلحت میشد و مشورت درین کار
منعقد میگشت قاضی سعید که وکیل و مقصد ملیه امیرالامرا بودند و له بود بعرض باوشاه نمازی
رسانید که بطبع زبانه ای که و بر انداختن خانه نظام شایان کوشیدند و با مغل دین
مهم منفعت و همدستان شدن نزد مغل صواب اندیش صدراع و صواب
کنی نماید بلکه بحکم عقل و صواب آنست که در استقرار و استحکام آن
خانه باید کوشید و درین باب تا مقدور و وسیع جد و جهد باید بجا آورد
چه اگر نظام شاه در میان نباشد ما را به مغل همسایگی و قرب و جوار
حاصل خواهد شد و انقال سرحدین خواهد داد درین صورت اگر
اصحابا منافقتی رود بد بس دشوار خواهد گردید و ندادار کش اصلا و مطلقا
از دست ما بر نخواهد بود برین سخن مصطفی خان بر قاضی سعید بسیار گفتند
و خواص خان بنا بر عهد و موثیق که با مصطفی خان نموده بود برخلاف را
او عمل نمودن و دشوار میدانست و در هر باب طریق اطاعت و
و تابعداری او می پیمود چاره و ناچار به صلاح مصطفی خان
با مغل همدستان شد امرای قدیمی را مثل غنبرخان و آنکس
و شمره که با هم که و غیره که بودند با ضافه جاگیر است مراعات
کرده و فریاد خان و صهرت خان را نیز رفیق ساخته بسر کرد
رند و له خان شکر بنامید مغل فرستادن مقرر کرد و چون مقصد
نصالح فی مابین عاودل شاه و مغل تمهید یافت و تقسیم ملک
نظام شاهی علی التخصیف میان هر دو مقرر گشت
از اخذ و رجوع و ایمان بر مطالب طرفین سلطان محمد

ستان ششم

بهت و فرصت کی دادند صدق این مثال آنست وزیر الهند خانان بار با بخت
 کبر شاه و جهانگیر میگفت که ابراهیم عادل شاه آن جهان آسبی است که چون برسد و موت میغنی
 شود میشود آنکس و لوبالقرض پرگاه بودی کوه گشتی و باین پشت گرمی خیمه خویش اگر کوه باشد
 ماه گرد و با لجب ابراهیم عادل شاه را دوام و بقای سلطنت نظام شاهیان اہم مقاصد بود و ہمین
 باعث است که عنبر آنقدر تائیدات و اعانت سبذول داشت که فوق الحد تصور گشت و عنبران
 شکست و اہست که خاکز شد و استقلال کلی ہم رسانید ہمہ توجہ و تقویت عادل شاه بود و از زمین
 نزیشش بآن درجہ علیا فائز گردید لکن چون او در اصلت جوہر دانی ید و داشت و در قیاسش
 تصور و نقصانی بود چنانکہ قوی است **۵** مصطفی را اخیر فی العبدی بہ بر طبق کل شیئی
 بر جع الی اصلہ خاصیت ذاتی بظہور آورد و خاطر آن مخدوم مرینی محسن را در او اخرا بام بخش
 رسانید کہ دلش را بجد آزرده ساخت و در جنگ بہتوڑی آن بیباکی و در تاخت بیجا پورو
 ورس آن شوخی و گستاخی کہ پاس ادب مخدوم مرینی هیچ نگاہ نداشته ازین رکبذ خاطر آن شا
 عیت پناہ از وی بل از نظام شاهیان نیز برگزید و منفرد آید آنچنانکہ با وجود حلم و تحمل
 بموجب اخو با عدل من غضب الحليم عفو و صفح کیسو گذاشته بر سر انتقام آمده اراده نمود کہ خانہ نظام
 شاهیان بر اندازد و اثری از ان باقی نگذارد ہمین جہت بود کہ نواب مصطفی خان الحال
 در عهد سلطان محمد غازی بمخو است کہ انچہ مرکز دل ابراهیم عادل شاه بود و بظہور نہ پیوستہ
 بظہور رساند و خود او نیز سوخته بگر و بسبب آنکہ عنبر سر ملا با با کہ خسر مصطفی خان میشود بر بردہ بود
 پس باین دو باعث مصطفی خان بمخو است کہ با منفعل سازش و ساخت نموده نظام شاهیان را
 زمیان بردارد و ہمین تدبیر بود کہ اتفاقاً در سنہ ہزار و سی و ہشت ایچی شاہ جهان سنج میگردد
 ام تہنیت نامہ جلوس والا رسید و ہوا ز شات بادشاہی سر بلند گشت مصطفی خان درین
 وقت فرصت یافتہ بمخو اصخان باعث شد و بر اتفاق نمودن با منحل در بر انداختن نظام
 و تمسک ہم علی التصفیہ کردہ بمقبض آوردن ملکش ترغیب تخریس نمود اگر چه بطواعت خان

همچنین ثنائیان لصدق کنان تا در بار رسانیدند چون بصفه آید بر پادشاه بخیل و تقیر
 ملاقات گرفته تملطها فرمود و نوازشها نمود و خلعتها عطا کرده و از وی عهد و پیمان گیرد
 ایمان نوافق مذکور گرفته فرمود که بطریق پدر بزرگوار خود شرط نمک بجا آوری حرام است
 نفس من و حفاظت سلطنتخانه خداوندان تخت نمائی تا عند الله با جور و عند الناس مشکور
 گردی و رخصت نمود و بجهت سکونتش خانه ملابت خان تقرر یافت پس کار و بار سلطنت
 با و رجوع کرد و معاملات بواسطه او تمشی میگردد و در قیاس از ایام انتظام سلطنت و
 بدستگی آورد و عالمیان را امید پی و پیروی حاصل گشت پس از چند روز بر پادشاه
 را نوعی جنون عارض شد فتح خان در محالچه اسن در آمده و او را از محل سرای پادشاهی
 بجای خود که حویلی ملابت خان است فرود آورد و خود بجای دیگر نقل کرد و ندای محالچه
 مینمود عارفه بر پادشاه نادت دو ماه است او کشید آخر ایام حیات فانی سپری نمود و بگویند
 سبب زنتش خود فتح خان شد و الله اعلم با از اعظم اسباب نزوال مملکت
 نظام شاهنشاهی آرزون خاطر دوستان و محبان است تشریح این مقام بنین
 ابن مرام آنکه سلطان غفران پناه ابراهیم عادل شاه در عهد هایدون خویش در نایب
 و تقویت نظام شاهنویان اینهم تمام می فرمود و در انتظام دولت خانه ایشان چه کما
 کمال مرعی نمیداشت با وجودیکه از اینها بارها سلوک بمیرد و نشیوه ناراستی نسبت بپادشاه
 بر توع می انجامید و از منطوق حق الجار مقدم علی الخصوص کلها غافل مانده و مراعات حقوق
 محسنی و همسایگی محفل گذشته نمیشد بر ولایت پادشاه لشکر کشی می نموده از بیت میرزا
 تا آن کوه علم و تحمل و تحمل در گذرانیده غبار کرد و ریت ازین ادا ای ناسایان پیرون
 و اما آن خاطر راه نداده عفو و مغف می نمود و در هنگام هر دستواری که بدیشان روی نمود
 بدستگیری و عقده کشائی عفو و معونت می فرمود و خصوص در صدقات من و مملکت را بخوا
 که اگر نه تقویت و پیشه بانی از طرف او بودی سیدیه که نظام شاهنویان را منحل نمیدانست

تزلزل پذیرفته همچو باد و راو نظر قدیم را که رکن سلطنت و شیرند بر مملکت بود و ضایع
 کدام مصلحت و بدند و درین چه فائده تصور فرمودند همانا که کار خویش بر هم ساختند الحال
 در سر کار کیست که بهایم سلطنت را سرانجام دهند و انتظام دولت را استحکام بخشند و با همچو
 غنیمت قوی به مدافعه و مقاومت برخیزد الحال البته از شخص لابد است که در چنین امور
 کافی تواند بود صلاح در نظر این دولتخواهان جهان می آید که فتح خان را که صاحب
 شمشیر است و نیز صاحب تدبیر و بدبش در ایام فترات گوناگون و هرج و مرج بولون
 هم تدابیر و کیا است را و هم جرأت و شجاعت را بظهور آورده استقلال سلطنت بخشید و نظم
 و نسق دولتخانه از اول صورت پذیر گردانید از قید برآورده با سمالت و دلاست
 تمام و لجوی کرده مصلحت ملک و دولت از وی گیرد و مدافعت غنیمت بوی نماید بر شاه
 اعیان را طلبیده در ربانیدن فتح خان صلاح پرسید اعیان عرض نمودند که فتح خان
 مرد خیر نیست پس خود رای و شراکتیز است علی الخصوص که رئیس رسیده و مشهور است
 که تارنج رسیده را سر داران محمود نیست مباد اوقات اقتدار در تعدد تدارک و تقانی
 در آمده مصدر فسادات و شرور گردد بر بان شاه گفت من از وی بسوگند بای غلیظ
 عهد گیرم از اول از وی در صلاح خوبی شناسم و بدان پیمان موقوف گیرم بعد در
 بهبود خویش و انتظام دولت نمایم آنها گفتند ما همه را سلامتی باد شاه منظور و مطلوب
 است و بقای دولت مقصود و فکری از خود نیست پس بر بان شاه اخلاص خان فرادان
 و صفدر خان را برای آوردن فتح خان از قید فرستاد چون اینها در قلعه رفته اورا در پای
 برقع پرش نشانده از خانه برون قلعه آوردند فتح خان اینها را گفت برقع چه حاجت است
 بر اندازند اخلاص خان و غلبه بخاطر رسانیدند اگر منخ کنیم و بخشش نشنوم دشمن تر گردد
 تا غافل نمودند و برقع از پاکی بر انداختند و روان شدند پس از مرد و جانب راسته بر که
 پیش می آید و ناگوییان و ناخوانان میرا و آداب بهایی آورد و میگفت که چراغ و کعبه

پیاپی برآمد شاه جمی که در پناهناس را آورده و در حیرا قاست گزیده بود چون بجای
 رسیدن و حسین برای مسکن و ماوای خود داشت پیم گزرا که از مدتی خراب و شکسته و
 ویران افتاده بود از سر تعمیر کرده قلعه محکم طیار نمود شاه گز نام گذاشت و در اینجا با
 قایم کرده و به تدریج جمعیت مسلح شش هزار سوار فراهم آورده و در تسخیر بلاد نواحی
 و قلعات اطراف در آمد ولایت بالا کهاث ابریز و سنگین را احمد نگر و دولت آباد
 همه بعضی در آورد و استقلال بهم رسانید و با جمعی دلوای و غیره که مراری از جاول
 بر تسخیر تل کوکن فرستاده بود آنها از راه دابول در آمده مهار و کوریکان و
 نظام پور و بعضی پهای سر حاصل آن طرف را و رقبین آوردند سیدی مرخان
 غنایت السدخانی صوبه دار تل کوکن که از جانب نظام شاه متعین آن طرف بود از بول
 برآمده به مدافعه اینان شتافت بعد از تلانی فتن جنگ و قتال رو داد سیدی مرخان
 در آن مقامات کشته شد و شکست جمعیت نظام شاه میان رسید عا دلشاه میان به نشسته
 اختصاص یافته تمامی آن ولایت را تا بندر چول قایم و متصرف گشتند بر نظام شاه
 بعد از شنیدن خبر این شکست سیدی سببا عنبر خانی را با جمعیت اخلاص خان بر مدافعه
 عا دلشاه میان فرستاد سیدی سببا از گهاث بوند و حیر فرود آمده بر رخ عا دلشاه
 روان شد عادل شاه میان که در چول اقامت ورزیده بودند با سیدی سببا
 شتافتند در نزدیکی کولار تلانی لشکرین دست داد و بمابین جنگ عظیم واقع شد با جمعی
 کشته شد باقیان رو بر نافتند درین نوبت نظام شاه میان بطرف مخصوص گردیدند سیدی
 سببا با چول و چشم و غیر آن که در تصرف عا دلشاه میان در آمده بود انزاع نموده
 بقبین نمود در آورد و فیلمان نظام شاهی که در کجوت بودند گرفته در کلیان طرح
 اقامت از اخت به درین ایام با قوت نان و وایی رام بخدمت بران شاه عزیز
 فرستادند که در بچو هنگام فتنه نیز که بچو مثل غنیمت نظر فرصت نشسته و ارکان سلطنت را

بستان ششم

۲۸۴

فسادات برانگیزد که تدارکش در چیز امتناع افتد صلاح درین چه بیند اخلاص خان و
 سید خان عرض نمودند صلاح دولت همین است که او را قید نایم و سپهرش چلوچی را سرفراز
 رده بر حلقه نامزد کرده بان طرف روانه سازیم چون این تجویز و مصلحت تقریر یافت
 بر بان شاه به فراد خان و صمد خان امر فرمود که باتفاق موتی خان که تنه جاد و راد
 را بدست آورده قید نمایند تا روز جاد و راد به ملازمت بدر بار آمد بر بان شاه بعد
 یک لحظه از سر دربار برخاسته متوجه خلوتگاه شد فراد خان و صمد خان و موتی خان یکبارگی
 بر سر جاد و راد و سپهرش رسیده شمشیر با از دست آن هر دو رو بوند جاد و راد و سپهرش
 رنگ صحبت بنا جانی و ناسازی دیده کنار با از کمر کشیده مقابل آنها شدند و بحرب و
 ضرب درآمدند آخر جاد و راد از دست صمد خان کشته شد و سپهرش نیز با جدر نفقا
 به دران معرکه از پا درآمد بهنجی برادر جاد و راد که بر حوض قتلغ فرود آمده بود بمحیر و وقوع
 این حادثه فرار برقرار گزیده در پناه مغل خود را کشید و ساجی بهوسله که داماد جاد و راد بود
 و در حوالی پزند اقامت داشت بشنیدن این خبر بیست سکم نیز شافت و از آنجا تاخت
 و تاراج کنان به پونه آمد و شورش عظیم بر پا کرد و قشنها برانگیزانید و لایت نظام شاه
 که گرد و پیش بود و همچنین بعضی از ولایت عادل شاه که در قرب و جوار بود بزور و قرا
 به قبضه آورده متصرف شد خواص خان از شنیدن این طغیان و تمردی او مراری را
 با لشکر شایسته برای تبلیغ استقبال او از بیجا پور روانه نمود شاجی چون آتش بلا از سر
 متوجه خویش دید با سنواس را و که سزنا یک و صاحب اختیار چیمیز بود ساخت و سازش نمود
 پناه او برد مراری پونه و انداپور غیره محالات و اکنه شاجی را همه سوخته و غارت کرد
 خراب مطلق ساخت و کوه بهلیسر را که شانزده کرومی پونه است قلعه بنا نهاد و دیوار او
 با جمعیت دو هزار سوار در آنجا نگهداشته و راجه جدر را و دولوی و غیره سرداران
 برای را با جمعیت آنها بر نسیمیل کوکن نامزد کرده بر سمت دابول روانه کرد و خود به

محاربات بسیار کدام را بدست میرعلی رضا اسیر گردید و بنسرای شتران نویسنده نقل آید.
 میرعلی رضا بعد از بند و بست بهات و نظم و نسق امورات آنجا بدار السلطنت سعادت نمود
 ذکر حدوث فتن و قیام و مرج و در مملکت نظام شاهیهان و منوج
 اسباب زوال آن سلطنت که بر وفق ارا و الهی سببها و اسبابها
 پیوست - باید دانست که شیت الهی و عادت خداوندی بران جاری گشته که شما
 هر دولتی و سلطنتی تا که رو بفرج و ترقی داشته باشد بر صحتی و تدبیریکه آنجا ظهور میزند
 شایع می و بهروزی بر روی کار می آرد و انتظام امورات روز بروز بدست می
 شایستگی بر قیام میرسد و اگر راده از لویه بزوال انصرافش فعلی یافته باشد هر چند در
 کار آگاه به مقتضای دانش کامل و خرد صواب اندیش تدابیر شایسته ظهور رسانند و مهمان
 می نمایند افساد نرخی یا بنده خرابی ترمی بیند و بموجب اذاعت القواد بطلت الدابر
 هر مقدمه معکوس و وارون می نشیند همین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه حمید خان
 که متحد درگاه وکیل السلطنت برهان نظام شاه بود از جانب فتح خان پسر ملک عبیر افغان
 و عناد بهم رسانده بتسویات و ترغیبات خاطر نظام شاه از وی برگردانده اند جان شفر
 ساخت که فتح خان را به لطائف الحیل اسیر کرده در نید انداخت از ظهور این حرکت
 سائر ارکان دولت و اعیان حضرت از روی توهم و هراس پیدا کرده در فکر حرکت
 جان و ناموس خود با افتادند و هر کدام در تحصیل امن و حفظ خویش تدابیری اندیشیدند
 از انجمله جادورا که از عمده ارکان مشاهیر کارکنان آن درگاه بود نیز متوهم گشته در
 فکر خویش افتاد و اراده گر سخت و در پناه مغل خود را کشیدن معمم نمود ناگاه شمه بر تو این خبر
 بر پیشگاه خاطر نظام شاه تاخت برهان شاه و سوسه مند به نیابت گشته با خاندان و حمید خان
 درین باب کنکایش نمود که جادورا و نیز خرف گشته و از کلیات و جزئیات این سلطنت
 کامی خبر و اطلاع داشته مبادا اگر در حمایت مغل رد و فتنه بر پا خواهد کرد و فسادات

بحوالی خصم رسید تعاضل طرفین تلافی فتنین دست داد و آتش حرب اشتغال آمد تا یک روز
جنگ محبت رونمود و از صبح تا شام امتداد کشید انجام کار نسایم فتح و نصرت بر اعلام بادشاه
غازی و زید نظام شاهیان از عرصه مصاف رو برتا فتند عادلشاه میان مظفر و منصور گشتند
در ضمیمای خود آرام گرفتند بعد از چندی نظام شاهیان تعاضل انداخته جمعیت خویش فراهم آورد
باز بر لشکر عادلشاه تاختند تا خبردار شدن ایشان سعادت خان و اعتبار خان را گرفته بردند
نظام شاه از اندوایانست ایشان دست باز کشیده بحضور طلبید و اسب خلعت داد و رخصت
نمود لشکر عادلشاهی از اینجا برخاسته بر لب کشتافرو د آمده آسایش گزیدند
آمدن لشکر نظام شاه و و هم بار بر پنجاپور باز شکست یافته برگردیدند
پس از مدتی باز نظام شاه تخریب و اغوای حمید خان که از عمده ارکان او بود بالشکر آراسته
متوجه ولایت عادلشاه گردید و حرات تمام را کار فرموده از سرحد گذشته قدم پیشتر گذاشت
"بحوالی شهر سبده شروع در چیر دستی نمود در اطراف و جوانب تاختن و تاراج کردن آغاز
کرد عادلشاه نواسه خان بابا و اخلاص خان و امرای دیگر با خاص خیل و اعتماد خان سر
سروبت بدفع او برگماشت در حوالی کدیری کهنه مقابل هر دو لشکر بوقوع پست جنگ عظیم
رونمود حرب شدید بوجود آمد حمید خان که سر لشکر بود تاب اقامت نیاورده روزی که بر تاب
امرای دیگر اگر چه هست را کافر و ده چندی ثبات قدم ورزید اما آخر کار از جمله اعتماد خان
و صد مقررین در ارکان ثبات آنها نیز تزلزل واقع گشت جنگی نهیمت یافته بولایت
نرسید شتافتند امرای عادلشاهی شاد کام فتحیاب بدر السلطنت مراجعت کردند مدین
نزدیکی خبر رسید که کم را و حاکم بنکا پور بغاوت پیشگی ورزیده سر شورش و فساد برآورده است
عادلشاه بر تنبیه و استیصال او میر علی رضا را روانه نمودند چون علی رضا نزد کت پور
رسید کدام را و شوخی و تروی را در دست نهاد و دست بر مقابل منگنامه آراشید و فیما بین
متواتر متعدد بوقوع پست و امتداد ایام اجابت و شرارتش تا یک سال کشید آخر بعد

پرسید صاحب چه میفرمایند جواب داد که از بڑی صاحبه درین باب صلاح پرسند و من بوداز
بادشاه کار و بار نخواهم کرد و از رسالت و دخل در امور سلطنت دست خواهم برداشت
در ویش بادشاه و سلطان محمد هر دو صاحب زاده من اند بهر که صاحب بڑی صاحبه
راضی شوند بر تخت بنشانند دولت خان از اینجا بدر بار بڑی صاحبه آمده عرض نمود
بڑی صاحبه جواب فرستاد هر که ابادشاه خود بخیز فرموده اند باید نشانند

وکر جلوس بادشاه غازی

پس مرزا محمد امین و دولت خان بنایح یازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و هفت بعد
از دو ساعت و نیم شهنشاده بلند اقبال سلطان محمد را در سن پانزده سالگی بر تخت نشانند
روقی بخش پاک و ملت گشتند و اخلاص خان را بنجانه خودش مخص کردند و دیانت الملک
و آثار رضا و بهمنان را در محلی مفید داشته نعش بادشاه را به تجنیز و تکفین پرداخته بهر ای
اعیان و ارکان حضرت و علماء و اکابر شهر به تجیل نام بر وضه پر نور زهره پور فرستاده
صندوق جواهر را بنجاک سپردند و در ویش بادشاه میل در چشم کشیده سلیمان را انگشت
خاتم بریدند و خورد و دیگر را هم نافض نمودند بعد ازین بدو لبست دیانت الملک آثار رضا
و بهمنان را از حبس رها کرد و دوم روز و زرا و امرا و ارکان سرطاعت پیشین بادشاه
جوان تخت جوان سال سال سلطان محمد ازین گذشته نهبت های جلوس سمیت ناموس بجا
آوردند و لفظ کشورستان بنایح جلوس آن بادشاه کشورستان آثار رضا کار ملک و
دیانت الملک را سرخی غایت شد میرزا محمد امین ب خطاب مصطفی خان و دو خواهر بیگم
خوجانی سرفرازی یافتند به لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت عا و لشا
و نهیمیت یافته باز نشستن به در سال اول از جلوس بادشاه غازی نظام شاه
بقصد استخلاص ملک قدیمی خود با فوج آراسته برآمده متوجه تسخیر قلعه کین فارشد بادشاه غازی
بیت بعد اطلاع این معنی لشکر خویش با امرایان طرف روانه کرد و لشکر عا و لشا جوان حج الی

سلطنت چهل و نه سال تار سجات عماراتی که در عهد او بنا یافته محل مفت کهن در سنه نهصد و نود و یک بنا یافته و دلکش محل نیز در همین سال بنا پذیرفته و برج حیدری که در قوام اُپری برج مشهور است در سنه نهصد و نود و زینت احکام پذیرفته و بنای مسجد ملکجه در سنه نهصد و نود و شش صورت یافت و اند محل در سنه نهصد و نود و هشت بنا پذیرفته و ابتدای شهر نورس در سنه هزار و هشت بود و در مدت پنج شش ماه بکمال آبادی رسید و محل نورس در سنه یک هزار و نه سال تعمیر گشت و جنگ بهتوری که از اعظم وقایع است در هزار و سی و چهار واقع گردید و نور سپهر همدین سال چشم زخم رسیده بود و در ویرانی آورد تعداد لشکر سواران پنجاه و دو هزار احصاء مضاعف آن فیلان نهصد و پنجاه و پنج و مهربان و متعینان و سازندگان و خوانندگان که استادان تازه روزگار بودند یک هزار و چهارصد و چهل و پنج بودند و با مجموع تن و مند و شاگردان ایشان از سه هزار تا چهار هزار بودند که همه آنها را شاگردان می نامند

بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادل شاه انارسلر بر مانه
 چون ابراهیم عادل شاه خست هستی از سر اچه فانی بجام جاودانی کشید میرزا محمد امین و دولت خان وفات بادشاه را مخفی داشته در واز با بستند و در سجای برای تردد و قرار دادند اخلاص خان و دیانت الملک و آقارضا و بهمنان متصدی مهمام راطلبیده بایک یک نفر در دیوانخانه آوردند و از زبان بادشاه بواسطت خواجگان با خلاص خان پیغام فرستادند که بادشاه میفرمایند که بعد از من سلطان محمد را تخت سلطنت بنشانند که زینده تخت و افسر است و دیانت الملک سر بر آورده گفت محال است که با وجود کلان خورد را پیش کنند مثل سائر اهل دکن است که سر را گذاشته سهره بر آویخته نمی بختند دولت خان که در جلادت و تند مزاجی مجبول بود بر دیانت الملک برآشفته گفت شما را نمی پرسم بجای خود باشید و دیانت الملک خاموش نشست پس دولت خان از اخلاص

قبول نموده بآداب شکر این مواهب عظمی قیام نمود و قلاوه تعهد این امر بر گردن جان
انداخته سرگرم کار شد بعرض رسانید که نفی لائق زبردست من بدیند بادشاه فرمود
هر که را به پسندی خواهم داد عرض نمود که دولت خان در ضبط و ربط امور بهاری تمام دارد
شایسته این کار است بادشاه فرمود الحق او چنان است اما سخن من بیاد دارد که او بی وفا
بافوفا نخواهد کرد این سخن من بیشتر تر خواهد آمد و ذکر فرستاد بادشاه در باب
دولت خان سبب فرمودن بادشاه این سخن را آنست که دولت یار و مبار
باد و غلام چاند خان مغنی که یکی از شاگردان بادشاه بود و معدود از جماعت حضور با
و دولتیار چون از قوم مرتهب تنباک و خدمتکار طرار بود بادشاه او را بنظر لطف میدید چاند خان
هر دو را پیشکش بادشاه نمود و روزی بطریق امتحان دولتیار را حکم کرد که بروی چاند خان
تف کن دولتیار زلی تامل و بی ملاحظه بروی او تعقیب بادشاه این را در از وی پسندید
و حمل بر بیوفای او نمود و قتیکه بادشاه از شهر نرسپور بدار السلطنت بیجا پور نزول فرمود
و آن بناخ بنیم محرم الحرام سنه یک هزار و سی و چهار وقوع یافت و دولتیار خطاب لنگا
سرفراز کرده حواله داری بیجا پور تفویض نمود بعد از چند گاه روزی بادشاه بسیر و شکار
رفت بوقت شب و مراجعت فرمود چون فوج بینی بدر وازه رسید دولتیار لنگا
در وازه عذر آورد که تا علم دولت بادشاه بنظر خود نه بنیم در وازه نکشایم چون بادشا
نزدیک رسید دولتیار بتظریده در وازه بکشد بادشاه را این ادا از وی ناخوش
آمد از حواله داری مغفول کرده حبس نموده بود بعد از این هنگام که میرزا محمد امین برای او
عرض نمود از حبس آورده بجنور طلبید و بست میرزا محمد امین داد و فرمود میرزا را بجای
من دانسته از فرموده او انحراف نورزی و باز او را بحواله داری قایم گردانید بعد از آن
بچند روز تا پنج یازدهم محرم سه یک هزار و سی و هفت جهان فانی را پدر و نمود در زمره
در مقبره که خود برای کریمه خویش زهره سلطان بنا فرموده بود بیا سود مدت سلطنت

ملکه جهان نوجوان بوده و سلطان سیما و والده اش کمال خاتون نام داشت - و
 سلطان محمد از تاج سلطان بوجود آمده و یکی خرد از همه که مادرش سندر محل نام داشت
 هر چهار رشید و قابل بودند اخلاص خان حبشی که میر سحان اشتهار داشت و از قدیم
 الخیر داشت و مستعد و مجرب و صاحب سپاه بود و از مدتی منصب وزارت بوی تعلق داشت
 و در خدمت بستان به راسخ بود که در هر امر جز رضای خداوند چیزی دیگر منظور نبود
 و دیانت الملک شیرازی خویش شهنواز خان سابق بختاب شهنواز خانی سرفراز شده بود
 و منصب کار بلکی و دولت و دستگاه عظیم یافته و نواب این الملک آقا رضا شیرازی که با دشت
 او را نواب خان بهائی میخواند و مهمات مالی و بلکی و سرخیلی تعلق بدو داشت و دیگر جمیع ارکان
 و اعیان و بهمنان که بودند جانب داری در ویش با دشت میباشند با دشت بنا بر قصه
 والده او را از نظر انداخته بود چون در مرض موت از حیات مایوس شد میرزا محمد امین لاری
 که دانا و ملا بابا و سر مجلس و مقرب با دشت بود و در هنگامیکه میان ملک عبیر و ملا بابا بخت بدست
 انجامید با دشت از میرزا محمد امین پرسیده بود که پایان این مجلس ترا چه طوری نماید عرض نموده بود
 که مرا از این مجلس بوی خون می آید بعد از کشته شدن ملا بابا با دشت بنا بر دور بینی و اصابت
 رای او را محرم اسرار کرده بود و در خلوت طلبیده فرمود که اخلاص خان هر چه میفرمایم بفرست
 کار کرده بچرا آئین میباشد و حمله که بعد از من موافق فرموده من کاری تواند کرد و ندانم و دود
 الملک و غیره طرف در ویش با دشت میکنند اگر بادشاهی بدو مسلم شود و در سلطنتی آن من بچون
 قطب شاه رواج غریبان اجنبی در و افش خواهد شد من از دور ویش اضی فستیم بارها شمار
 آگاه کرده ام که در سائر فرزندان از چندین زیبنده و بهیم و سریر و سزاوار چتر و اسب
 سلطان محمد است باید که مکر خدمت و فدویت بر میان جان بسته بعد از من او را بخت
 خشنای و از لوازم دولت خواهی و جان نثاری و قیقه فرو گذشت کنی تا جان در تن دای
 سراز خط امر او بر نداری که ترا مختار این کاری کنم میرزا محمد امین امر با دشت را بجان دل

بستان پنجم

و پیشوای جهان شد و این لفظ را کثرت استعمال مردم در تعجب آن پادشاه گویند که خاص
آن پادشاه شد که بی غم و غمگینت گروا بر ابراهیم باقی میزنی شود و گروفت با پادشاه
ابراهم پادشاه را در سالی هزار و سی و هفت در حوالی مقعد فرو می که بنیدی بهنگند رنگین
پدید آمد هر چند اطباء در محالجه آن بیشتر سببها بجا آوردند اثر کمتری یافتند چون حکم حکیم
رسیده بود حکمت حکما و ندای اطباء سودمند بقتاد روز بروز اشتداد مرض رو باز
نهاد و قلمم هر آنکس که عمر آید به پایان خورد از نوش دار و نوش بر جان شود
هر دم فزون در دوش ز پیر تبا شبر آتش تب را کند نیز دماغش از گلاب آتش
فروزد اگر صندل به ن مالده بود جو خوابد جان و دماغ تن نماید ز حکمت
هیچ کاری بر نیاید - فرمالوب نام فرنگی طبیب حاذق بود و بقراط زمان گفته
و از مفران در گاه بود در محالجه پادشاه در آمد چون چار پنج روز از ندای او
بگذشت مرض نسبت به اول صد چند زیاده شد پادشاه فرمالوب را فرمود چه دوا
کردی که مرض باین زیادتی انجامید عرض نمود که بچو مرض را ندای نکرده بودم
بنی تجربه در ندای در آمد خطا کردم پادشاه که بر اخلاق ابراهیمی بود از صفت
الشفقت علی خلق الله بهره وانی داشته فرمود ای فرمالوب کار مرا تمام کردی
پس از من تر کسی زنده نخواهد گذشت زود راه گیر و هنوز که جان به تن داشته ام
تا پای داری بگریز و آبرو بسلامت بیر فرنگی چون سزا رسیدنی بود بر امر پادشاه
عمل نکرد در شهر ماند بعد از وفات پادشاه خواصخان بینی و لب زیرینش بریده
سیاست نمود فرمالوب بجان آمده لب و بینی غلام بریده بر خود چسپانید و بهتر
و نامت در شهر بجا پور به حکمت و معالجت گذرانید حکیم بی بدل بود
وصیت نمودن عادل شاه به ولی عهد کسی سلطان محمد
ابراهم عادل شاه را چهار پسر زاده والا تبار بودند اول درویش پادشاه فرزند حکیم

زیارت آثار قدسی انوار که حضرت شاه صبیحۃ الدین نائب رسول الله نموده

حضرت شاه از آنجا برآمده به قصد زیارت در محل آثار تشریف آوردند خدمت نخل
مبارک بموجب حکم بادشاه صندوق مبارک کشاده فی نفره که مسدود و محفوظ درو
چند تار موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده برآورده پیش
حضرت شاه در طبق نهادند حضرت شاه بخادمان آثار فرمودند که فی را بکشایند
تا دیده زیارت کنیم عزم نمودند که فی مسدود را کشادان میهن و نسبت درین مخفی
تصویر بایندگان اصلاً تصور نباید فرمود آن زمان حضرت شاه فی مبارک ابدست
شریف گرفته ساعتی صلوات بر خواجه کائنات فرستادند شمعها روشن بودند قریب پنجاه
کس گرداگرد حاضر بودند حضرت مولانا حبیب الله میفرمایند که من نیز در آن مجمع حاضر
بودم حضرت شاه در آن وقت مرا نزد یک طلبیده فرمودند که بر آثار تشریف خوب
نظر کنی تا گاه دیدم که فی مبارک را سوراخها پیدا شدند تارهای موی مطهر مقدس
که نه بسیار گنده نه بسیار باریک نه بسیار سیاه نه بسیار سفید مقدار انگشت دراز بود
از سوراخها بخود از نی برآمده استادند به نحویکه فی بافتند درخت عود بتی نمینود و سوراخها
نیز در نظرمی آمد بعد از ساعتی آن تارهای موی مطهر اندک اندک بجای خود درو
فی نزول کردند بعد از آن دیدم که سوراخها ناپدید شدند کیفیت زیارت باین
اقتاد ذکر معروف شدن بادشاه بجکت کرو و آنچه بادشاه و
افواه خلق به جکت کرو مشتهر است و چش این لفظ بروضع دکن واقع شد چون
خلایق بر صورت و سیرت آن خجسته خصال پسندیده شیم بجان و دل رضا مند و بخود
بودند این لقب را بانامش قرن ساخته اند زیرا که مرادف شاه جهان است چجت
به لقب دکن عالم و جهان است و کرو استاد و بر و پیشوا پس معنیش استاد عالمیان

بستان نجم

آنحضرت میچاکس نباشد نماز سبکزار دهند چون آن حضرت را وقت رفتن و آمدن باشد و در
دو کانهایی خمر بنظر میرسد ترک نماز جمعه کرده فرمودند که نماز جمعه درین شهر فرض نیست
روزی آنحضرت در مجلس فرمودند حاکم ملک اگر امر معروف و نهی و منکر را عمل نموده سپهر
بجا آورد الله تعالی در عوض آن سه سلطنت عطا خواهد کرد و باید آموذ اول آنکه خمر نمانی
ملک منع کند در عوض آن سلطنت ملک گجرات میدانم نینگونم که جنگ و قتال کرد
بگیر بلکه فقیر همراه رکاب او بوده بر تخت بنشانی اگر نشود بجای دیگر دو کانی ده دوکان خمر
زیاده کند کذک تمام زمان فاحشه و کلا و نت را حکم عقد و نکاح فرماید و مردم رخصیه را
هیچ جا حاکم نسا زد و در عوض این دو امر نیز دو سلطنت ملک دیگر میدانم این همه باید
هیچ مشکلی نیست بعضی از حضار عرض نمودند که تصرف باید نمود که تا این امور صورت پذیر گردد
آن حضرت فرمودند مرا با تصرف چه کار اگر اوطالب دنیا است ملک خواہش میدارد
امر معروف نهی منکر بجا آورد اتفاقاً این قصه بسیم بادشاه رسید بانواب کار ملک که وزیر
مقدم علیه او را فسخی بود درین امر مشاورت نمود او گفت آنچه ایشان میفرمایند حق
و راست است هرگز خطا نخواهد شد اما رونق بادشاهی و وزینت انتظام ملک خواهد
دیگر آنکه نجیب خاطر شریف ایشان نیز موجب خلل دولت و سلطنت است صلاح همانست
که تدبیر و ادب و رخصت باید نمود آخراً امر بادشاه بشاست رافعتی بدخواه بی اقبال
شده روزی وقت عصر در مجلس خود گفت که اگر حضرت شاه بدین منوره روانه می شوند
رخصت میکنم عبدالقادر چاشنی گیرید صادق آنحضرت در آن مجلس حاضر بود فی الحال
بخدمت آمده ظاهر نمود و آن حضرت به مجرد استماع آن خبر همان وقت بعد از نماز
بهان بجهت وداع نزد بادشاه رفته مخص شدند بادشاه چهار هزار پون خمر
راه بخدمت گذرانیده رخصت نمود و عرض کرد که زیارت آنات قدسی انوار معجزه شده
حضرت سیدالابرار صلی الله علیه وسلم نموده تشریف فرما شوند و کریمیت زیبا

خطره بدل راه مده انشا الله المستعان خوش آوازی و نغمه سرائی تو بجال خواهد آمد
بل افزایش خواهد یافت بادشاه فی الفور دل را از آن خطره پاک نمود استقامت بخشید
و توبه نصوح نمود الحقی به کرم و لطف خداوند متعال از آن پس خوش آوازی نسبت
به سابق مضاعف گردید مصداق همین معنی است که بر روضه ابراهیم عادل شاه این
آیه کریمه ثبت یافته ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولكن کان حنیفا مسلما گویند از جانب
بادشاه جواب است مر آنان را که درباره او اعتقاد چنین و چنان کرده بودند و میگویند
که مقصود از اشاره جناب رسالت آب بحضرت شاه بر رفتن دکن همین بود که بادشاه
مسلمانان را که در راه دین خیلی لغزش رو نموده بر طرف گردد و راه قویم و صراط مستقیم
پیش گیرد اگر چه در تشریف آوری آنحضرت باین نواح فوائد بسیار و نتائج بی شمار
به ظهور آید و بساط طایبان حق از فیض ارشاد ایشان بدرجه کمال و تکمیل فائز گشتند و
یکی از فیض یافتگان آنجناب حضرت اسوة العلماء قدوة الاولیاء مولانا حبیب الله صبغته الله
الهی اند قدس سرها بود که مراجعت حضرت شاه صبغته الشریکه مدینه منوره
در ملوک حضرت مولانا حبیب الله مرقوم است که حضرت شاه صبغته الله در سنه الف
هجری از مدینه منوره تشریف آوردند بادشاه آن عهد ابراهیم عادل شاه بود و کمال
ارادتندی و رسیخ ملاقات آنحضرت دریافتند و مردم آن حضرت را برکات این ملک
و باعث ترقی دوام دولت خویش میدانست و آرزوی آن داشت که آنحضرت
مدام اقامت اینجا اختیار فرموده اراده مراجعت فرمایند تا برکات بروجه دوام خواهد آمد
همین سبب بود که بدر و از بهان خفیه تا کید فرستاد که اگر حضرت معز الله قصد بیرون رفتن
کنند فراحم شوند و بیرون رفتن ندهند این خبر گوش حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند
که اگر بایر و بیم در پالایع شوند و نیز حضرت مولانا فرمودند که حضرت شاه در ابتدای ورود چند
روز برای نماز جمعه مسجد جامع تشریف برده در صف اول جانب راست که بالای دست

لطافت نو سازی است چون باد شاه شیفته و فریفته آن معنی بود خیلی میل خاطر
 بآن جانب بهم رسانیده تا آنکه در افواه عوام افتاد که ابراهیم همچو کبر انخلاف از راه
 مستقیم دین اسلام نمود حال آنکه او موحد پاک اعتقاد و مبرا از ان طرق خلل و فساد
 بود لکن بنا بر سبیلای شوق خوش آوازی گاهی میل خاطر با سنو نموده بود و
 ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة المد قدس سره از مدینه

منوره به بیجا پور

اما چون عنایت ازلی و توفیق لم یزلی در باره او در ازل بکار رفته بود و لطیف
 مطلق نگذاشت که این خار در راه اخلاص او مانده پای دیندارش را خراش رسا
 از جناب مادی لا اله الا الله سید المرسلین شفیع المذنبین صلی الله علیه و سلم حضرت
 مرشد الطالبین خاتم المحققین شاه صبغة المد الحسینی البهروی و بنی که شاگرد و
 خلیفه حضرت مرشد الانام شیخ الاسلام شاه وجهه الدین علوی الحسینی الاحمد آبادی
 اند و از مدتی ملازم حرم حریم عرش تعلیم نبوی بوجه در مدینه منوره بارشاد افاده
 اطالبان حق مشغول بودند اشاره رفت که بشتاب بطرف دکن روان شو
 حضرت شاه ذی جاه به مجرد حکم نبوی از مدینه مطهره رخت اقامت بر چیده عا
 دکن شدند در سال هزار و هجری وارد بلده بیجا پور گشتند بعد از چندی معلوم حضرت
 ایشان گشت که باد شاه شهر لب شیفنگی خوش آوازی میل با اعتقاد همنود ضلالت
 پیشه بهم رسانیده امر معروف دانگیه حال حضرت ایشان شد به باد شاه فرمود
 که طریق توبه و انانیت پیش گیر و از اعتقاد باطل دل را پاک کن مومن موحد با
 باد شاه عزم نمود که مقصودم غیر ازین که خوش آوازی من بحال مانند غیر دران
 راه نیابد و گرنه معاذ الله که اعتقاد دلی و قصد قلبی جز اعتقاد مومنان موحد دیگر
 حاشا و کلا حضرت شاه فرمودند خیر اندیشه مدار ترک این کار کن دیگر ازین نوع

گلزار ابراهیم دیباچه نوزس ظاهر و هویدا است و چندین شعرای بلندخیا آنرا زگو
دیگر اند که تفصیل آنرا مقام برمنی تابد در پای تخت آن جوهر شناس بهتر پسندید آید
بودند و همچنین چندین خوش نویسان سخنکار شیرین قلم و دیگر استادان هرفن و کاملان
هر هنر در آن عهد جمع آمده صییت کمال هر هنر سر از مشرق تا غرب رسانیده بودند
محمد قاسم استرآبادی که تصنیفش تاریخ فرشته که مشهور بین الانام است و میر رفیع الدین
شیرازی که جامع تذکرت الملوک است هم از ذلیم چنان خوانچه انعام و احسان ویند
و آن بادشاه کامکار با وجود جامعیت خصال حمیده و اوصاف مرضیه که فرقه سلاطین
و ملوک را از ان نماید مثل عدل و سخاوت و شجاعت و اصابت راسی و
رحم دلی و رعیت پروری جامع فنون عزیزه و فضائل شریفه چند دیگر نیز بود از
فراولت علم و محارست فنون ادبیه و خطاطی و نقاشی و مصوری مهارت تمام
در موسیقی و غیر آن اگر چه در آن زمان خوشنویسان اقالیم جمع آمده بودند لکن باو
بادشاه قلمها بود ثلث و نسخ و نستعلیق و غیره را بآن درجه حسن و متانت رسانیده
له برخطوط خوش قلمان عصر قلم نسخ کشیده همچنین در فن موسیقی و نغمه پردازی بآن درجه
رسیده بود که بهره آن فن و کاملان آن علم هزارها از اطراف اقالیم بیای تخت آمده
همه از وی در آن فن تلمذ و تعلیم گرفته از نسبت شاگردیش افتخار خود میدانستند
بیان شهرت یافتن اشخرف عادل شاه از دین تویم بن
و از نغمه معتبر مسبوع است که ابراهیم عادل شاه از علم بهره وانی میداشت و در دین
و طریقه اسلام قدسش راسخ و براعتقاد موحدان اهل سنت و جماعت ثابت بود
لکن چون به موسیقی شوق تمام بهم رسانیده و شیفته خوشنوائی و نغمه پردازی بود در بیشتر
بندیان و مقالات مطربان اهل هند که قرار داد اینان آنست که توسل و تقید
سارستی که نام یکی از معبودان موهوم آنهاست موجب افزایش خوش صوئی و آواز

و مساعدت برخاست و از فلک سفله پرورتا سید متواتر و متوالی گشت در سنه هزار
وسی و سه با ابراهیم عادل شاه شیوه ناسازی پیش گرفت و بنای مخالفت و مناظره
بنیاد نهاد تا آنکه در جنگ بهتوری که در دیگر تواریخ تشریحش مبین است بمقابله سخت
پیش آمده تنهای تمام به وقوع رسانید که در تاریخ آن واقعه یافته اند باز در سنه
هزار و سی و چهار با جمعیست پنجاه شخص هزار سوار و اسباب و سامانی بیشمار بر تونز
آخت آورده خرابی کمال بنپور رسانید و بجای پور پرداخت و در همین سال
لامحمد لازی که به بلا بابا شهرت دارد و بقتل رسید اکثر فلک و قلاع عادلشاهی و نیز
اکثر فلک مغل در تصرف بخیر رفت و در سنه هزار و سی و پنج کاس مات از دست
ملک الموت چشید و کرشمه اوصاف حمیده ابراهیم عادل شاه
ابراهیم عادل شاه بادشاهی بود موصوف بجمال صورت و به آراستگی سیرت طایف و یو
مستجمع غریبا عادل دادگر بلند همت رعیت پرور قدردان علماء و فضلا و رتبه
مشایخ و فقرا سنی مشرب صفائی اعتقاد اکثر اولیای کبار و علمای بلاغت آثار و
شیوخ کالین و صلیحی معتبرین و شعرای نامدار و بلغای فصاحت و ثمار و سیاه
بل جمهور اهل نهر در عهد یمینت مهد و از اطراف و اکناف رو بدرگاه عالم پنا
آورده در دار سلطنت بیجا پور محل اقامت انگنده مقر و مسکن ساختند و اکابر
اولیا که روضات و مزارات شان مشهور و معروف است سوای هفت هشت
تن از قدما همه در عهد هایدن اولده بیجا پور را بشرف قدوم و حضور خویش مبد
برکات و مخزن فیوضات ساخته اند از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا نپوری
قائمی است که شعر فشتاش در وقت ولطافت و فصاحت و بلاغت مشهور تنایمی
بلا دهند و ستان بلکه مالک ایران و توران است آنچه در ملح طرازی و ثنا گستر
اشهب لسان را در میدان فصاحت جولان داده است از جوان خلیل و گلزار

ز ستاد امیر برید که ختم طبقه بریدیه است بمداغه و مقابله قیام نمود و بذل مجبور و درفش
 خصم نامقدور سجا آورد لیکن بر طبق آیه کریمه توفی الملک من تشاء و تنزع الملک
 من تشاء چون تقدیر ازلی بر زوال مملکت بریدیان جاری شده بود امیر برید با سپه
 امیر پنجه عادلشایان گردید تا او را با سپهرنش بدار السلطنت بدیالپور آوردند از آن
 تاریخ قلعه بیدر با ملک توابع خود در تصرف عادلشاه درآمد و در همین سال ملک غیر
 به فوت و استعدادیکه درین مدت بهم رسانیده بود آن همه ملک نظامشاهی را که در
 صلح بخل داده بود انتراع نموده در قبض خویش آورد چون این خبر بجاگیر باده شاه رسید
 در تلق و اضطراب آمده باز شاہجهان را بر دکن روانه فرمود و سلطان خسرو پسر کلان
 جهانگیر بسبب عتاب و اعتراضی پدرا از چند مدت در نظر بندیمانده بود درین کشت همراه
 شاهجهان بدکن آمده بود بقضای ربانی در سنه هزار و سی و یکم در بر ماهیور وفات یافت
 در سنه هزار و سی و یکم ابراهیم عادلشاه که تنبیه سرکشان و متمردان بر نواح ادونی
 متعین شده بود قلعه کرولی فتح نمود ابراهیم بت شکن تاج این فتح یافته اندیشیا و نمود
 غیر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و تاخت آوردن بر بچالو
 و نورس را بخار و دانا و سواخ عالم کون و فساد پوشیده نیست که انشائی احوال
 چارسوی و بنای سرابار و وزیر یک منوال نیست و عهد و پیمان معامله داران این بازار
 سر اسر فزید را بر منہاج و باوقاد ایفا ثبات و قرار نی هم ازین شواهد است قصه
 ملک غیر حبشی که دران ایام که زور و سر بختگیش توان نمیداشت و شوکت و جشمت
 استقلال کلی نیافته از ابراهیم عادلشاه بان قدر ارادت و سوخ و اخلاص و
 سلوک مرعی میداشت که با نظام شاه که مخدوم اوست بجای آورد و در هر حادثه و
 واقعه که بر و وارد میشد استظهار و استمداد از عادلشاه نموده کار پیش می برد و در هر
 و بلیه پناه گاه خویش هموار میداشت چون درین سنوات سپهر دون نواز سجا

ان فتح نگر نام بخشید و کهرک در عرف دکن سنگلاخ را میگوید چون آن موضع همه
سنگستان بود باین اسم شهر گشته و همان موضع را سلطان اوزنگ زیب عالمگیر
در عهد همایون غریبش بنای شهر آراسته نهاده بنام نجسته بنیاد او رنگاباد موسوم
ساخت پس از مدتی جهانگیر بادشاه سلطان خرم را بر دکن روانه
نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را پنهان نمود
چون شاهزاده پرویز را راجه مانسنگه مدتی دراز در دکن اقامت کرده سعیها
بجا آورده از عهده لشق ضبط دکن بیرون نیامد و ملک نظام شاهی تسخیر نمود
جهانگیر بادشاه پرویز را بحضور طلب فرموده در سینه هزار بست و چهار هزاره
منیر سلطان خرم را که ثانی الحال لقب شاه جهان لقب میشود با استعداد کثیر و
اسباب و مواد فراوان و لشکر عظیم بجهت تسخیر ملک نظام شاه بر دکن روانه نمود
و ملک عنبر بقاومت و منازعت قیام نمود و مدافعه بشرط بجا آورد دکن آخر بمقتضا
وقت بنا بر مصلحت تمام ملک نظام شاهی سوای قلعه دولنا باد در صلح منحل داد و پنجمین
یک دولت آباد در قبضه عنبر ماند شاهزاده خرم باین فتح عظیمه غیر ترقیه سرور و نشان
غیر محصور خرم و شادان چون حضور رفت جهانگیر بادشاه نهایت سرورمند و
فرخاک گشته شاهزاده خرم را با لطافت فراوان و نوازشات بی پایان ممتاز و
سرفراز فرمود و در مجرای همین فتح دکن او را خطاب شاه جهانی از رانی داشت
و باضافه منصب بهره مند گردانید و الماس که شاه عباس بادشاه خراسان به
جهانگیر هدیه فرستاده بود و بهایش تا لکبه رویه رسیده نیز انعام فرمود و فرستاد
عادلشاه لشکر را بر سید رودر تسخیر آوردن بیدر او انتزاع نمود
ملک عنبر را از دست متخل کر لؤل در قبضه عادل شاه
در سال هزار بست و نهم ابراهیم عادلشاه امر را بالشکر بجهت تنبه برید بر سید زید

در بغل منتظر نشسته باشند تا موافقت با هم چه مناسبت دارد و شما هر دو بر سر یک طباق
 نشسته اید و عناد و نفاق دور کرده طعام باید خورد و اگر نزاع و تخالف با این نماید
 محتمل که دیگری از میان طباق را بر باید انگاه خبر حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد
 و چون ملک بدست غیر افتد و نام نظام شاهی از جریده روزگار شسته گردد حرف
 تنباهی بر شما هر دو شاه و وزیر تا دیر دواز خواهد ماند کار خردمند نیست که بسبب حب و
 آزردگی در امور خزینه در کلیات خلل واقع نمودن که نتیجه آن خبر حسرت و ندامت
 و تشنیه خلالتی امر دیگر نباشد مقصود ازین ابرام آنکه بهر طور ملایمت و موافقت با هم
 نمایند و مسافرت و مخالفت از میان بردارند و مدار کار و بار بر اتحاد و یحیی بازگرازند
 از تشنیه و توبیخ عادل شاه و نصیحت و انداز مشفقانه او حجاب نفاق و عناد از میان غیر
 و نظام شاه مرتفع شد و صورت اتفاق و یکدلی پدید آمد جهانگیر به تدارک
 شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستاد و بعد از مدتی عبد الله
 خان حاکم گجرات را نیز بالشکر فرستاد و شکست یافتن عبد الله خان
 از ملک غیر بعد از شکست شاهزاده سلطان پرویز بادشاه جهانگیر و مقام تدارک
 آمده خان اعظم را با جمعیت فرادان بر دکن نامزد کرده در سینه هزار و سبست عبد
 الله خان را که متعین گجرات بود احکام اصدار فرمود که با جمعیت گران و اسباب سالن
 بر ملک نظام شاه رفته در تسخیر آن جد تمام بظهور آرد و او حسب الحکم بر قلعه دولت آباد
 آمده قصد محاصره نمود و ملک غیر مرتضی نظام شاه را در قلعه گذاشته خود بالشکر بیرون
 مانده در کهری که جمعیت سنگستانی که بفاصله پنج کرده از دولت آباد معسکر ساخت میان
 عبد الله خان و ملک غیر جنگهای عظیم بوقوع آمد آخر الامر غیر بر لشکر مغل غالب آمد و
 بفتح و نصرت اختصاص یافت و عبد الله خان انیمیت فاحش یافته راه گجرات
 پیش گرفت ملک غیر چون در مقام کهری کی فتح و ظفر یافته بود آنرا بشکون نیک گرفته

بدلی روانه کردند بار دیگر دل باو شاه جهانگیر را بروی غصه ناک و فتاب آگین گردانید
 چون لشکر عادلشاهی و نظامشاهی از سرحد برلمانپور بازگشت مرثیهای احمدگیری وقت
 مراجعت بهم از راه قلعه احمدنکر رسیده محاصره نمودند و دران باب تشدید کردند چنانکه
 مردم اندرونی عاجز و بتنگ آمدند قلعه دار آنجا که باسید امداد و امانت شهرزاده
 را کار فرموده تا حال در امور مضبوط قلعه بدو معی نمود حالاکه شهرزاده نکست یافت ایو
 شده همت باخت قلعه گذاشته راه برلمانپور گرفت قلعه باز در قبضه دکنیان آمد
 صورت ناسازی میان نظام شاه و غیره رونمودن و باصلاح
 عادلشاه تصفیه طرفین حاصل گشتن

در شهر سمنه هزار و نود و مرتضی نظام شاه از جنیر بدولتا باد آمده اقامت ورزید
 آنرا تختگاه ساخت قضا را به دران ایام به سنج امور و چند میان مرتضی نظام
 و ملک غیر صورت ناسازی و بی اتفاقی نمودار شد و روز بروز آتش فساد افروزید
 ابراهیم عادلشاه که چارغخوار بود و دوام بقای سلطنت نظامشاهی منظور مقصود
 داشت در هر وقت که فساد دران خانه او نمودی باصلاح آن دفع کردی و هرگز
 آتش ناسازی و مخالفت در امر اشعله برآوردی باب اصلاحات البین و لشانه
 چنانکه در ایام سوالف در سمنه هزار و شانزده و قتیکه مرتضی در جنیر بود و نیز مخالفت
 سخت بهم رسیده بود چنانکه غیر خواست که مرتضی را منزه کرد دیگر را بر تخت جنیر بنشاند
 دران وقت عادلشاه چنان سعی بنهوا آورد که در ورتهای مابین مرتفع گشته صفای
 قلوب انقدر حاصل گردید که هر یک را اعتماد و وثوق کلی بران دیگر حاصل
 گردید الحال نیز چون عادلشاه خبر یافت که صفای بکدورت و موافقت به بخالفت
 مبدل گشت بهم مرتضی نظام شاه و هم بمکعب غیر مواعظ نامها به تمهیدات شیرین و
 واکیدات و ترغیبات خاطر نشین ستاوند خلاصه آن اینکه دشمن قابو در بقل

هندوستانست مباد ابوی آسیبی عائد حال گردد و او را با تجربه کاران فطرت
 برای ماصواب رهنمونی نموده در اینجا آورده در معرض هلاکت انگنده اند انقدر
 خفت و اذیت که لشکر هند رسیده کافی است بقای نام و ناموس دکنیان دیگر
 جد درین ضرورت نیست باید که بحمد و وصول اخلاص نامحبات سر راه شهزاده و لشکرش
 بگذارید و بر این مخلص منت و احسان تمام دارید و نیکنامی این منت گذاری
 تا دیر بار نخواهد ماند امرای عادلشاهی و نظامشاهی با هم گفتند که درین وقت همچو
 دشمن به همچو حالت عاجز در مانده بدست آمده باشد که ما را حاجت بقتل و ضرب نمائند
 و او از خود در عرصه پنج شش روز در معرض هلاکت خواهد افتاد و کینفس را از انجمله
 روی نجات دید مغت از دست رها کردن و راه بروی کشادن نزد عاقلان
 خود را منسوب به احمقی و نادانی نمودن و پیشتر دست مذلت بدندان تحسرو تاسف
 گزیدن است و عقل اصلا تجویز این معنی نمیکند اما چون پاس خاطر خانخانان اینهارا
 عزیز تر بود و او مکر درین باب بتضرعات و تاکیدات نبشته بود چار و ناچار
 از سود و بهبود خود در گذشته راه بر شهزاده پرویز و لشکرش گذاشتند او چون
 مرغی که از قفس رها کنند بیابانه راه بر باپور در گرفت افواج دکن نیز دست از
 تعاقب نه برداشته منزل بمنزل از پس و پیش گرفت و گیر می نمودند و از زمین بسیار
 برد و غارت کنان تا سرحد بر باپور رسانیدند چون لشکر شاهزاده به بر باپور
 رسید روی ارزانی دید صورت نجات مشاهده افتاد انسان و حیوان آسوده
 گویا جان از چشمه رفته باز آمد و همگان بمضمون این مصرع رسیده بودند
 ولی بخیر گذشت بگو یا شده بشکرا بزد جان بخش جهان آفرین پر دختند اما چون
 نزدیک همه امرای دکنی متیقن بود آنکه این همه سختی و صعوبت و شکست و خفت که در
 سفر شاهزاده و لشکرش رسیدیم از فتنه و فساد خانخانان رسید و قمرهای شکایت او

اقامت داشت شهزاده بنیشت که ز بهار قصد پیشتر گفتند که درین موسم تابستان
 درین ملک همه جانتگی و گرانی خواهد بود و ارزانی بهیچ جا نخواهد یافت صلاح وقت
 همین است که بر برهان پور خود را رسانند که در اینجا فی الجمله ارزانی است پس از خبر داد
 که لشکر آسوده شود بمقتضای آن وقت نموده آید سلطان پرویز را چه بر
 صلاح خانانان عمل ننموده پیشتر آمدن و شکست یافتن
 باز بشفاعت خانانان از پنجه هلاکت نجات یافتن و قلعه احمد
 باز بدست نظام شاهیان آمدن امرای دلی این صوابد بخانانان
 را بگویند قبول بنیاد و صلاح خانان را آلوده غرض پنداشته حمل بر جانبداری
 دشمنان نمودند و گفتند که همه سخن و هلاکی که مبتلای آن گشتیم از شرارت خانانان
 است قصد احمد نگزیده قدم پیشتر گذاشتند لشکر دکن نیز مالعت و فراموش کنان
 دولی ایشان افتاد و مرثیا بر طور خویش پس و پیش بین و یسار گشت بردی
 مینمودند با چنین حال تا عا دلا با و رسانیده آخر در جای فرود ایشان اتفاق کرد
 و شکستان و لاخستان و کوهستان بود راه گذار و منفذ فراخ پیشتر داشت و دنیا
 ایشان را در جهان جا و رمیان گرفته قتل نمودند و بچیر دستی ایشانرا عاجز کردند
 و بسیاری مغل در آن محس گاه قتل رسید و مار از نهادشان بر آمد شهزاده پرویز
 امرای مغل در آن مهلکه خود را در معرض تلف و هلاک دیده بخانانان رجوع آوردند
 و به تضرع نامه بنیشتند که از نا عمل کردن بصلاح شما مارا چنین روز پیش آمد که در
 هلاکت تمامی لشکر هیچ مرتبه باقی نمانده آنچه کردیم خطا کردیم اکنون بی عون و تدبیر
 شما نجات ازین بلیه ممکن نیست بهر طوریکه صورت بند و اخلاص گردانید تا خود
 را به بر بانور رسانیم خانانان باستعمال کمال نامه های اخلاص آمود و برای
 دکن بهر یک جدا گانه فرستاد که درین لشکر سپهر سلیم پادشاه چهار دانگ هند و ستا

بستان پنجم

۲۶۷

در خدمت ابراهیم عادل شاه معروض داشته درخواست مدد و کمک نمودند عاوده
چون فوج متفرق نموده بود بعضی بسبب کز ناامک به تنبیه متهم دان که سر بشورش و فساد
بر آورده بودند روانه نموده بعضی بر نواح ادونی نام فر کرده و بعضی بر بد نظام
رفته همین خاص خیل و جمیعت معهود حاضر خدمت بود از ان میان سه چهار هزار
سوار جبار تیغ گذار بتجلیل سبدا ایشان فرستاد و مرثیهای احمدگری که در هنگام تبای
احمد نگر آواره و پراکنده شده بودند درین وقت جمع آمده قریب ده هزار سوار
لحق به لشکر شدند چون جماعتی معتد به بهر سید جنگ و حرب لشکر دلی بای ثبات
ورزیده مقابلات شایسته می نمودند مرثیهای احمد نگر که شاطر و قزاقی پیشه اینان
جوانب لشکر دلی در گرفته از پس و پیش یمن و بيسار و کشت و برد شروع کردند
دوازده گروه پیش ایشان زراعتها سوخته و کاه و دانه تلف کرده هنگام
بر بانمودند و بانه و بهادران هند با قاعلم نموده شرط صلایت بجا آوردند بهادران
دکن نیز در مقابلۀ ایشان بر سوخ قدم شجاعت پیشگی ورزیده نام دکن با وج رسانیدند
نا اینکه بسیاری مردم طرفین کشته شدند و خسرو پره راجه بانسنگه و چند سرداران
آن طرف بقتل آمدند آخر الامر صوبت راه و جنگ هر روزه تاخت و تاراجی سپاه
دکن حالت صعب بر میندیان رو نمود و در لشکر ایشان قحطی افتاد از پی قوتی اکثر
مردم و اسبان و شتران تلف شدند از تلف شدن مردکان و حیوانات
هوا و صحرای متعفن گشت سپاه دکن و مرثیها تازه و توانا بر جنگ و رزم مستعد کار و
شاطری و قزاقی بر حال خود از ورود این حالت شهزاده پرویز تشوشناک گردید
با امرا و اعیان لشکر مشاورت نموده صلاح جست رای همکنان بران قرار یافت
که اینجا گذشته اندرون ولایت در آئیم در اینجا رزانی خواهد بود و دانه به هم خواهد
لشکر آسوده خواهد شد چون این قصد ایشان معلوم خانشانان شد و او در بر اهور

بستان پنجم

۲۶۶

کرده خصمت انصراف فرمود و در همین نزدیکی خانخانان از دلی به برهانپور رسیده
 بخد مت عادل شاه قاصد و نامه فرستاد از رسیدن خویش مع الخیر به برهانپور اطلاع
 بخشید و با ملک عنبر نیز سازش و لوازم اخلاص مندی مرعی داشت ملک عنبر هم رعا
 طاس از دست نداؤ بملاقات او رفته شرائط اخلاص ظاهر بجا آورده مراجعت نمود
 جهانگیر بادشاه بعد از آنکه خارج خانان را بر مهم دکن فرستاد
 باز شهنشاده پرویز با راجه مانسنگ و غیره احرار بر مهم دکن فرستاد
 بعد از آمدن خانخانان به هفت هشت ماه در سنه سبع عشر و الف جهانگیر بادشاه
 بسرمایه خویش سلطان پرویز را با جمیع بست هزار سوار بر فاق راجه مانسنگ و
 خانجهان لودی و غیره امرای رزم خواه بجهت بند و بست دکن روانه نمود چون
 افواج به برهانپور رسیدند ملک عنبر برین حال مطلع گشته لشکر خاضع خویش و فوج کمکی
 عادل شاهی را بر سرحد فرستاد تا طرف و منافذ بسته غنیمت را راه گذار اندرون و لا
 نه مند و از آسیب تاخت و غارات ایشان ملک را حفاظت نمایند چون لشکر دلی قز
 سرحد رسید در پی فساد و شورش درآمد مبارزان دکن در مقابل آن نیز بای ثبات
 قائم کرده به مقاومت و مقابلهت پرداختند راجه مانسنگ که بصفت تهور و جلالت
 در میان رایان هند ممتاز و مشهور بود فراعحت و مانعت و کهنیان را بنحاطر ناپرده
 از سر غرور و عونت بر زبان می آورد که کهنیان همین قزاق بیگلی میدارند و در
 جنگ کونیری نامی و اشتها ری پیدا کرده اند اما حرب حریفانه را ندیده اند و تا
 آن نخواهند آورد من ایشان را رزم رستمانه مینایم تا معلوم شان شود که جنگ چیست
 تا دیگر نام جنگ نخواهند گرفت در معرکه مقابل مانخواهند ایستاد امرای عادل شاهی
 و نظام شاهی از بن نوع ترهات و تراژخائی راجه می شنوده اند بشمند گرد
 کیفیت ابن حال و کثرت انبوی لشکر خصم و لاف و گزاف ایشان همه در خدمت

نصب و طاعت گشته خاطر جمع شد و نیزه هزار سوار چیده از لشکر جدا نموده بر ملک و مد و غیر
 متعین نمود تا دام پدر را بجا آورده مد و نموده باشند و ملک و غیر بجهت نعلبندی این لشکر ولایت
 سه کله چون علیحده مقطع نموده داد و دختر با قوت خان که از غلامان عمده و مخصوصان بارگاه
 بود و او را با جبهه صالحه کج از حرم های محل عقد مزاجت بسته بود بغیر از الملک پسر کلان
 ملک و غیر نامزد فرمود و ملک از پذیرائی مسؤلات ثلاثه خصوص از اجابت ثالث فرخاک
 و شاد آگین شده کله گوشه فقر و مساببات برگردون رسانید و در تهیه اسباب و مورد شاد
 و سرانجام عیش و طرب محفل طوی پسر عزیز در آمد و وصلت داد و نعل و شاد
 دختر با قوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با غیر الملک
 پسر عتیم چون اسباب و مواد ساخته و پرداخته شد عادل شاه بجهت آوردن الملک
 از جنیز که تختگاه نظام شاهیان شده بود حضرت مولانا سید حبیب اسد قدس سره روانه
 فرمود مولانا تشریف عزیز الملک را از جنیز بدار السلطنت بدیاور آورد و بجهت سکونت
 عزیز الملک جویلی کشور خان بزرگ متعین و مقرر گشت مراسم شادی و لوازم کتختائی
 هزاران فرخی و فیروزی در چندیت زینت ادا پذیرفت بعد از آن عروس و داماد
 با اسباب و سامان و جهاز شایان و افرادان روانه جنیز گشتند و چند امرای معتبر در
 رکاب عروس نامزد شدند چون عروس و داماد بالخر و العافیت با فرخی و مبارکی
 نزدیک جنیز رسیدند ملک و غیر لوازم استقبال پرداخته به تعظیم و توقیر تمام عروس
 امرای عادلشاهی را اندرون قلعه در آورد و جشنها و شادانیهای افرادان بجا آورد
 نسبت با امرای عادلشاهی و مخصوصان بارگاههای پیش از پیش لوازم سلوک و مدارات
 بتقدیم رسانید جداگانه در منزل هر یک آمده اخلاص مندی و مروت کیشی به ظهور
 آورد و در سوخ و اخلاص و ارادات خویش که نسبت عادل شاه پیش از پیش هر
 اظهار کرد پس از آن به خلعتهای فاخره و نقود و جواهر و افر بر قدر و شان هر کس عطا

که کز جبهه بر میان جان استوار بسته داد بندگی و وفاداری بدیم و در حراست ملک
 خداوند نعمت و حفاظت نام نظام شاهی ما کن کوشم و تا مقدر جبهه و سعی بجا آورده
 نتیجه غنیمت ازین ولایت کوتاه کنم لکن حصول این مقصود بی امداد و اعانت آنحضرت امکان
 ندارد و چون فی الحقیقت این هر دو سلطنتخانه نظام شاهیه و عادی شاهیه کالوا جدا اند
 غم یکی دیگری را لابد ضروری است پس بدل همت و صرف توجه آنحضرت در نیاب از
 واجب است الحال مسوم میشود که خانخانان از مهند باز متوجه دکن شده است
 فدوی را فکر استعداد دفع غنیمت ضرور لهذا معروض در جناب عالی که نظر پاسبان
 و حفظ ملک نظام شاه بر مدد و کمک فدوی لشکری متعین فرمایند که مدام حاضر بوده بوقت
 ضرورت کار آمده باشند و نیز چون قلعه احمد نگر بدست غنیمت رفته است جای استوار
 که اعتماد را شاید و ذخیره و خزینه که در آن نگهداشته آید موجود نیست اگر قلعه قندار
 که بعد از ابراهیم کشاه در تصرف بندگان آنحضرت آمده است و اگر اند نو از
 اتم خواهد بود تا خزینه و ذخیره را در اینجا انباشته بخاطر جمعی بمقابله دشمن پرداز
 و عرض سوم که اهم مقاصد است انبست که چون فدوی آنحضرت را جدا
 مخدومان خود نمیدانند و هیچ وجه مغایرت و جدائی درین هر دو دولت خانه نمی
 چنانچه نسبت مخفی باین قدر منوط است میخواهد که نسبت ظاهری هم بر وجه اگدا
 باشد تا نزدیک مردم ظاهرین و معنی بین هر دو مسلم شود و خالص این تمهید آنکه چنانچه
 و ذوق رسوخ فدوی و مزید اعتبارش و خیرگی از خانه زاد دای درگاه بخلام ز
 نافر دشو ما باین پشت گرمی همت خصم افکنی ام دو بالا شود و قوت دفع دشمن
 باضافه مضاعف حاصل شود ابراهیم عادل شاه را چون بقای نام و حفاظ
 ملک نظام شاهیان منظور و ملحوظ بود و مسؤلات ثلثه غیر را بدرجه قبول فائز گردانند
 قلعه قندار با و باز گذشت تا ذخیره و خزینه و اسباب و اثاث را در اینجا مضبوط

شجاعت و کثرت خزینه و حشم که دارند و دیگر را بنظر اعتبار نمی بینند و کفره بجایگزین میزدان
کوتاهک که هم بفرمانک و مال دم استقلال میزنند هم در اینجا موجود و باطله یکی از روسا
و کن با خصمی مخالفان نزاع رود و دیگران امداد و استعانت طلبند همه با معاشرت
او کمر بسته و ارا از نهاد خصمش برآرند علی الخصوص ابراهیم عادل شاه که بشوکت و ابهت
از همه نام برتر پایه و در وسعت ملک و کثرت حشم و فراوانی خزینه و همه دکن افزون مایه
هر کس که با و پناه جوید از همه آفات محروم ماند و بهر کس که مدد عادلشاهی دست گیرد خصمش
هر چند کوه باشد گاه و ارا از باد تند آواره و پراکنده گردد و خالص معروضه فدوی نیست
که یکی از ان جماعت که طعن بر فدوی میکند امر عالی صادر شود تا او هم دکن سرانجام دهد
چون فدوی مدتهاست که از دولت حضور و سعادت کفش برداری محروم مانده اکنون
آرزوی دلی همین است که چندی در حضور باشم و بسعادت نعل برداری مشرف گشته
خط وافر بردارم جهانگیر بادشاه پیش از پیش در دلجویی آنکو گوشیده و اقصی الخایت تشلیه
و تسکین او نموده غبار آزرگی از خاطرش برزد و دو خوشنود گردانند و بر سرهم
دکن نامزد فرمود التماس نمودن عیث از عادلشاه کوک و مدد را
و خواستن قلعه قندهار را و در خواستن دختر یکی از خانه زادان
برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه

در ان ایام خانخانان بدلی رفته بود ملک عنبر موم معتبر و معتقد مع غرضه عجز آمیز نیاز آنو
بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس نمود که این فدوی نمک پرورده دولت
نظام شاهی و از خاک برداشته دست لطف نوازش آن قبله گاهی است از مدد و نظر
تا این دم در فدویت و جان نثاری آن دو دوان بسوزورده و آئینده اراده راسخ
همین دارد که بقیه عمر نیز در همین خدمت گزاری سپری کند تا در بوم الفشور در زمره وفات
حق گزار محشور گشته سرخروئی جاوید حاصل کند بنا علیه بکلی همت محصور و مقصور بر آنست

بستان نجم

۲۴۲

چه باید اکنون ترا میسر که سپاس باری جل و علا نموده شاد باشی و پایی بهمت در
 دامن قناعت کشتی و دیگر گرد طمع نگردی و لولا بلفض اگر لابد بهت همان فدوی
 مخلص خانخانان را بران مهم جانستان نامزد فرما که دولتخواه موردی بهت از د
 و پدر و س از عهد پدر نامدارت تا حال جز لوازم فدویت و مراسم جان سپار
 امری دیگر بوقوع نه پیوسته و این برود و پدر و پسر و فدویت و دولتخواهی این لختان
 کار با نموده اند که کارنامه روزگار شده است نمی بینی که تسخیر کوچک سده که دست بر
 یافتن نه کار آسان است و همچنان فتح گجرات و نیز بعضی از ملک دکن از فدویت
 شعاری و کفایت و ثاری همان فدوی مخلص جان ثار بنظر آورده است اگر او را بر
 آن مهم روانه کنی از فضل حق تعالی بزر و اقبال و تا بید بخت بلندت امید است
 که عروس مدعا را در کنار آرزو کشتی جهانگیر از نصیحت و وصیت مادر مهربانان فتح
 غریمت دکن نموده خانخانان را پیش خوانده و لاسائی تمام نمود و خاطر شریفش را
 راه سخنها شیرین و کلمات دلاویز تسلیم بخشید بوعدهای لطیف و نوازش دل مید
 را بدست باز آورده و باب مهم سازی دکن با او حرف راند خانخانان چون جگر
 بود را غناب لبهای بادشاه و طعن و تشنیع بی محل هم چنان کراتی کمال بهیمرسانده بود
 در اول حال خود را بر در استغنا و استغنا زده گفت که اینها در حق فدوی
 سخنها می بافند و طعنهای ترشند و حرف قصور ثابت میکنند همانا نشاء است
 کور می داند و نشکی است همچنانکه آتش از دور دیده اند حرفت لبه طباچه زاندا
 نیافته اند کیفیت ملک و کن و محالات و کمینان پوست کنده بمقر بان حضور ایشان
 نرسیده است اگر حقیقت دکن من و عن بدیشان کشف بودی فدوی درگاه
 را معذ و رسید اشتندی امروز چهار فرمان روا در حظه دکن کوس شاهی میوزاند
 و بلا استقلال فرمانروائی سرانجام میدهند و از راه استکبار که بسبب و فور نور و عجب است

بستان پنجم

نصف در آورده مرتضی نام شاه علی را که از سلاطین آن خاندان بود به سلطنت برداشت
علم مخالفت و مقاومت را با منغل برافراشت و با خانخانان جنگ و مصافعا آغاز نهاد
و اکثری از محال که در تصرف منغل رفته انتراع نموده متصرف گشت چون این
سوارخ گوش زد جهانگیر بادشاه شد بیچ و تاب حوزده محل بر قصور خانخانان بسبب
بدولی تا بسبب جانب داری دکنیان نموده بروی عتاب اگین گشت و بعضی از
مقربان حضور باشان که با خانخانان صاف دل نبودند نیز درین فرصت محل یافته
فدویت و دولت خواهی خانخانان را در لباس نمکحرامی و نادولتخواهی جلوه داده
باعث هیجان غضب سطلانی گشتند آخر فرمان طلب حضور بجا خانخانان صادر شد چنانچه
خانخانان در سبت و عشر الف از بریانپور خود را بدلی رسانیدند و مورد عتاب
و توبیخ بادشاه گشت زبان مخالفان به طعن و تشنیع او نیز دراز گشت خانخانان
درین امر اچار ماند درین خبر رسید که ملک غیر قلعہ انور را که در قبضه خانخانان
آمده نیز بقبض او آورد جهانگیر بادشاه در تب و تاب بحساب آمده خود عازم شد
و بنفس متوجه دکن شدن مصمم گردید فتح عزمیت و کن نمودن
جهانگیر بادشاه بجهنم والده روانه کردن خانخانان بدکن
والده ماجده اش ازین امر آگاه شده مانع آمده متعصن مقصد او گردید و بدرود
رفت چشم بر آب کرده نزدیک پسرالمید و گفت دو برادر تو که نواب و نگلشن خلافت
و جهانذاری و شایسته فرمان دبی و فرمان روائی بودند در هم دکن جان بر نشاند
در عالم حرم و احتیاط اخذ اندان تاج و نگین را قدم گذشتن دران ملک سازگار
نبوده و شکون نیک ندارد زنهار زنهار تو خیال آن طرف کن و اگر خاک دکن
لویه زربهار است بنظر رغبت هم با نسو بین آخر ترا چه ضرور هرگاه میگه حقیقتا
نرا چنین مملکت عریض و وسیع که چهار دانگ هندوستان است عطا کرده باشند و تو

استان

پنجم

لا رجبه فيه ولا فساد وزوجها هذا كفوا ما وليس منها سبب يودي الى نقص
 النكاح او فساد و هي امرانه لهذا النكاح الموصوف وهذا الصداق المأهله
 و حرر ذلك في تاريخ اربع عشر و الف من الهجرة النبوية به علي صاحبها افضل
 الصلوات و اكملها

حدوث فتن و فتر است نظام شاهيان قيام نمود

عشير قيام آن سلطه تاجانه و معاومت کردن و با مغل
 چون از تعدیه جبار لا یرال نوبت زوال و سلطنت نظام شاهیان رو آورد
 و فترات و تشتتات گوناگون روز بروز مترا بد گشت و اختلاف نا اتفاقی امرای با
 تخت و غلامان بادشاهی با هم یو گا فیو مار و در مزید نهاد و جید و جان کنی
 مغل و پهلوانان بخت بان قدر که سالها و قریبها بود که دل جمدی نمودند با وجود
 چند شمشاده و چند امرادر سر این کار شدند و چندین بار افول و سپاه
 با مال هلاک و تلف آمدند هرگز دست ازین داعیه بر نمیداشتند تا آنکه
 خانخانان رکن السلطنت شدند و ابی روزگار بود و در تدبیر و امور
 کفکایش بنی نظیر عصر گفته میشد بر سر همین کار مامور و متعین بوده مدتها
 در خاندیش توطن و در زیر فرشت تبحر و در فریب و بگوئی و کنیان جذب قلوب
 ایشان کارهای نمود و آخر بعد نیز گام و مشون قلعه احمدگر و باره از ملک توابع آن در
 آورد و باقی ملک وسیع همچنان در تصرف امرای نظام شاهی مانده بود ملک غیر جیش
 یکی از غلامان آن دولت خانه بود و کیاست و درایت را با بهر و شجاعت جیش
 با اچوینا که او هم ازین صره بود و قلعه دولت آبا و در قفس خویش داشت اتفاق
 کرده در صراست ملک و حفاظت نام نظام شاهی در آمده همه آن ملک در ضبط

بنت سلطان الاعظم والنخاقان المكرم نالکب الرقاب الامم السلطان
 ابن السلطان ابراهيم عاود شاه فهدا لده ملكه و احرى السعادة
 فلكه و كان دار السلطنة بلدة بهجا يوشهر و ديارچو فروجها بدار المعادة الشهيرة
 محل الكا نيشه بدار السلطنة المذكور بابها بقبول و سمع الشهود
 الايجاب و القبول معاً من الموجب و القابل في مجالس العقد
 بعد ما تراضوا على محض قدره اربع الاس فرس و خمسماية من و
 و الفضة كندى حريم و الف راس حمل و الفضة كندى لارمى فغنيمة واحد
 كوشار و واحد خليل ابيض و خمسماية عيشي و خمسماية عيشي و خمسماية
 عيشي و خمسماية جارية و لارمى زوجها وكيل اليها المقرى اليه و هو الفاضل
 الكامل الورع الزاهد المسبى شاه محمد بن السيد نور الدين السيد محمد
 الشهير بالملكى المجلس لقبول محاطاً بوكيل الزمىج المذكور المسمى
 بقاضى خليل اندر و جت زينتة موكلت فاطمة سلطان المدعوة بادشاه
 صاحبه بنت ابراهيم عاود شاه بموكلت شاه جبيب الدين شاه
 يد الله و قبل القاضى خليل اندر وكيل الزوج المذكور و قبل ترويجها
 شاه جبيب الدين شاه يد الله المشار اليه و هو حاضر في مجالس العقد
 و سمع الايجاب و القبول حضار المجالس و هم اخلاص خان و شمشاد خان
 و شجاعت خان و رزمى خان و ملا يوسف و كشفدار خان حضارت
 المذرة المذكور و رخصه لكشايه المذكور بالمهر المسطور فلما الوسط من العبد
 و الجوارى و الخليل و الجمال و انشأ في منها على ان لا يزوج عليها و لا يشرى
 عليها فان و نى بذلك و الا يوفى لها مهر مثلها بآرك الله تعالى اياه و
 جمع ثلثها و زرع منها كثير اطيبتاً فترزوج نكاحاً حقيقياً سريراً نكاحاً

یافته اند

عسک کشید ملایک ز فوت اکبر شاه و بعد از آن شاه سلیم بطلب
 بهما انگیر بادشاه بر تخت هند جلوس فرمود

و کز وصلت حبیب ابراهیم عادل شاه با شاه
 حبیب حسینی

در سنه یک هزار و چهاردهم ترمج حبیب ابراهیم عادل شاه الماسه
 فاطمه سلطان المصطفی به بادشاه صاحبیه با شریف النجیب
 الذب سبادت و نقابت مرتبت شرافت و کمالت منزلت
 عمدا السادات مجمع السعادات شاه حبیب اللہ بن شاه ید اللہ
 الحسینی من اولاد سید السادات مخزن البرکات و الخیرات لقطب
 الشہید الفوت اکبر عاشق شہباز السید محمد الملقب
 گیسو دراز و المعروف به بندہ نواز الحسینی قدس المدسره
 شرف الفقہ پذیرفت و جشن طومی بهما یون بہزاران فرخی و فیروزیا
 زینت سرانجام یافت و صورت جنگ النکاح کہ فاضل کامل المتورع
 النقی شاه محمد بیکی کرار عظامی و اکابران عصر بود و درین امر خطیر جلیل از طرف
 بادشاه مسمی خلیل وکیل شدہ بود و بید خود نوشتہ است ایست فقال
 بعد التمجید و التہنید و الخطبہ و کان من رغبت فی ہذا الامر خطیر لیسب
 القتاب العاقل الیالغ المسمی شاه حبیب اللہ بن شاه ید اللہ من اولاد
 السید محمد الشہیر گیسو دراز و ہونی من سبع عشر فترج الحجۃ المخررة الی اللہ
 العاقلۃ زبدۃ اقراہا و بلقیس ماہا المسماۃ فاطمہ سلطان الشہرہ بیادشاہ

شهر نژاده از پسر پانچور بقصد استقبال عروس برآمد با جمعی دیگر که شریف
 ارزانی داشت اما اتفاقاً جشن طوی و تشریب بزم شادی در تمام پیش
 که شهر است بر لب گنگب بر ناهله بست کرده از احمد نگر فرار داده
 محل عروس را بهر کالی میر حسین انجو و میرزا بهرج پسرخانمان به پیش در
 فرموده و با امرا و اعیان عادل شاهی که همراه محل آمده بودند فرمان
 داد که همراهی محل تا به پیش خود را رسانیده بعد از فراغ جشن طوی
 همایون در پیش محل را تا برهان پور رسانیده مراجعت به پانچور نمایند
 امرا و عادل شاهی از اقبال امرا با پیش آورده معروض داشتند
 که حکم خداوند باین قدر است که تا احمد نگر محل یافت مراجعت
 نمایم چون حکم خداوند نیست بجا آوریم و یکم مراجعت از راه صورت
 نخواهد بست و اینها بنجام مراجعت نمودند شهر نژاده چون با محل و
 جمعیت خویش به پیش رسید طرح جشن شادی انداخته بزم اتفاقاً
 بلوکانه و محفل و صلت با دشمنان تشریب دادند بعد از فراغ
 جشن طوی همایون به پانچور مراجعت فرمود و قصه را در تمام
 سال در اوایل شهر و به کجبه شهر نژاده و این سال سیب شربت نام
 و افراط استعمال شراب و فساد یافت چون این حادثه عظیم بوقوع
 انجامید بر دل اکبر با و شاه و نایب بالاک و داغ رسیده وزیر برادر
 این که غم طاقتش طاق خدا خدایا مرا از غایت خویش بمرهم نجات
 دوخت بگر پیوسته پیش تاب میاورده و بهر بهلا کشش گشت و مرض
 موت بهر رسانید تا آنکه در سال دوم آن حادثه در شهر رسیده از ربع عشر
 و الف داعی اجل را الهیکل اجابت گفت و تاریخ و فائش حسین

انصراف داده بعد از آن در تهیه اسباب و مواد چهار و پهرسانی
 سرانجام شادی در آمده مردم کاروان را بجهت آوردن نفایس
 و امتعه و اسباب و اجناس شایقه چهار شاهزادی با طراف بلاد
 معموره و بنادر مشهوره روانه فرمود لکن بسبب سئو حادش
 و سوانهی چند امر شادی بر مقتضایه الامور مرصوفه با وقایع در
 تعویق افتاد تا آن که پس از انقضای مدت پنج سال هنگام اصراف
 سعدین و التفاسیرین رسید تا از هر دو طرف داعیه های
 این شغل تازه گشتند و در هر دو جانب ساختگی سرانجام شادی
 و اسباب مواد و سرور و مرتب گشت بعد از آن که شش ماه
 عهد و قرار این معنی که از برهان پور شریف به احمد نگر ازانی داشته
 در احمد نگر انعقاد این امر شریف و تنزین جشن شادی بوقوع آورده
 باز به برهان پور اگر مراجعت فرمایند مختار اند بشرط و توفیق بمیان آمد
 محل عروس پرده نشین حجله عصمت و زریبنده مشکوی سلطنت
 و خلافت شهنشاهی سلطان بیگم را با اسباب و اثاث چهار که حجاب
 و هم از عدد احصای آن عاجز و مقیوم عقل از تقویم و تسعیر آن نفایس
 و ظرافت قاصر بود با همراهی سیر حسین انجو و سمرکابی اصرار به بارگاه
 و عمدگان دولت خماه و شکر بسیار روانه فرمود تا در اوایل سئو
 نهم و عشر و الف و در احمد نگر داخل شد بدشمنی او از آمدن
 جمیعت بسیار همراه محل عروس چون خبر یافت اندیشناک
 و وسوسه سمند گشته در رسیدن با احمد نگر استیلا و گری فرمود و آخر
 الامر باستیلا و دل دوی فغان خانان و رفع نمودن ماده و سواش

پیشکش نمود و در فکر تهیه پیشکش و ارسال آن و تبدیل و مباد
کرد و در مقام سبب با صفا و محبت بود که ناگاه کار پر و ازان قضا و
قدر را از پیش گاه غیب سرانجام یک جیتی رو و اذماره
در میان این دو پادشاه کامگار نبیند ظهور آورد *

انتقام و ترفیع سلطان بیگم صبیح عادل شاه
باشهرزاده و انیال پسر اکبر پادشاه و
بقضای آلهی و وفات یافتن و انیال

در همان سال

اکبر پادشاه بعد روانه نمودن شریف سرمدی بقلیل ایام سیاحت مشورت
رفت و عظمت منزلت میر جمال الدین حسین انجوراک از سادات مشهور
و از مرمره مقربان بارگاه بود بخدمت عادل شاه فرستاده تمهید
باط و داد و موافقت و تقرب اسباب مصادقت و صلوات
نمود و پیغام خواستکاری نیز بمرج سلطنت و شهنشاهی و کوه
درج اہست و بختاری سلطان بیگم صبیح ابراہیم عادل شاه محبت
نورس بستان خلافت و پادشاهی و نو باد و نگذا سلطنت و ظل
آلهی شهنشاده و انیال در میان نهاد عادل شاه بصلاح و صلوات
در تقبل این امر مسعود و دیده پنجه ملتئم میر حسین انجوراک بمای اجابت
زیگین گردانید چون امثالون نسبت بتمنت تقرر پذیرفت با عطا یا
خلع فاعمره میر حسین را سر بلند ساخته شاد کام و کامیاب رخصت

نهیست و تسخیر تمامی ملک نظام شاه که مرکز او صلی بود بطور نمی بود
 بلکه نه در دشواریش امرای نظام شاه ای همچنان بحال خود بود چنانچه
 بیرون مضامین را که نهانه منحل بود برداشته بقبض او و دند این
 امور که فی خاطر اکبر بادشاه پیشکش پیشگاه شهنشاهان و علاو
 عظیمه دیگره توقع انجام میدیفته در شهر سنه سیج و الف شهراده
 مراد باجل طبعی درگزشت این حادثه هوش ربا و واقع جهان
 فرسایر جهان اکبر شاه تلخ تر از حرارت مرگ گردید و در پای
 خون و اندوه بتلاطم آواز غایت غم و غصه پیچ و تاب خورده
 مجدداً بر تسخیر و کن کمر عزم بست بیشتر از خویش شهزاده
 دوم و انسال را با خانخانان مع لشکر روان بر سر مهم دکن
 روانه فرموده نمود هم بنفس نفیس و را واسط نشان و الف جمیت
 بسیار و اسباب و مواد بی شمار از دار الخلافت برآمده بر
 سمت دکن روان شد اولاً بر قلعه اتیر رسید بر بکدر آن
 خضر خان پسر راجی علی خان سرطاعت فرو نمی آورد و
 برخلاف طور و طرز پدر طریق تمر و کردن تابی پیو و بجا صره
 قلعه پرداخت و شهزاده با خانخانان پیشتر رسیده
 قلعه احمد نگر را محاصره نموده بودند در همین آوان اکبر شاه
 شریف سردمی را به بیجا پور نزد ابراهیم عادل شاه فرستاد
 مطالب بلند و مقاصد کران پیغام داد که از شنیدنش گوش
 کرانی پیدا نموده بهر حال ابراهیم شاه بقتل او و زرین و
 تجویز خود و در بین تجمل و شکین را کار بسته بصلح گرایند متقبل

میکردند تا آن که در باریان از ابله گویندگی و خوانندگی بسیار در غلبه خویش
 ورنه آوردند بجای عتی که در شهر نورس نمی باشند سیرسانند
 تسلیم می کردند هر روز شهریان را استیفا ده و تلمذ را
 در باریان می بود که از آنها تسلیم و تلمذ می کردند همچنین در باریان
 روز شنبه با حضور باریان طریق شاکر دمی سلوک داشته تعلیم تلقین
 می یافتند در کسب و کمال رجد و جهد بکار می بردند و حضور باریان
 خود بیسل و نه بار به تلمذ و تسلیم و خدمت بادشاه مشغول می بودند
 و تمام آن جماعت را علوفه و ادوات و انعامات از سر کار فیض
 مقرر و جاری بود بعضی را از خزانه عامره ماه به ماه تقدیر می نمود
 بر حاصل پیش شمشیر و بعضی را بر حاصل شمشیر بجا پور و بعضی را
 بر حاصل شمشیر پور و بعضی را بر گردهای دیهات و قریات
 بزرگ که در تحت آن بند دروان است انعام کرده و او بود
 تا این همه حقوق روزگار بفرات گذرانیده معاش
 می تکلف و بجهل و تنم بند شتند

فرستادن اکبر بادشاه به ابله چچی را بطرف

ابراهیم عادل شاه به اتفاقا خدمت می شکش

چون اکبر بادشاه شهر داده مراد را با خانخانان و لشکر از آن
 پیشتر ازین زمان بجهت بندوبست و کن تعیین نموده بود و چند
 خانخانان بتدبیر صائبه میگوشتید و صلح و سازش عادل شاه
 و سلوک مدار می کردند و اینست بندوبست خاطر خواه بود

بستان نخچیم

و مشهور عالم بودند از چهار رکن عالم باشتیاق آن که شاید از نفس میجا
فطرت بادشاه نغمه یا سرودی بکوش و هوش ایشان رسد و موجب جفا
ابدی ایشان گردد از راه دور و دراز احرام خدمت بسته از سر قدم
ساخته خود را بنیابوسی میرسانند مقصود دینی و دنیوی حاصل میکردند
و بغیضهای کوناگون ممتاز و سرفرازی میگشتند تا غایتی که قریب سه چهار
هزار مرد ازین قوم که همه بشاگردان موسوم و مشهور بودند در پایتخت
آن بادشاه عالم پناه جمع آمدند که کمینه ایشان در چهارت این علم خویش را
ثانی فشا غورث که بانی بیانی این علم است می دانست -
ذکر طبقات ثلاثه قوالان که شاگردان ملقب بودند

و این طبقه بر سه قسم منقسم بودند حضوریان و درباریان و شهریان
آن کسانیکه در کمال فهم و ادراک متعریف بوده بدقت این فن کمالی نبی دارند
عادی نقایب کمالیه بوده اند روز شب در حضور ملازم بوده استیفا فیض
حضور بهره مند می گشتند و حضوریان ملقب می گشتند و آنها که فروتر ازین
بودند بیرون سرای پرده هم در بارگاه روز و شب نشست میداشتند به
درباریان موسوم گشتند و آن کسانیکه در شبه نوزس از خوانان انعام
ذکره چین بوده در اکتساب کمال این فن کوشش می نمودند بشهریان می
نامیدند هرگاه که بادشاه از خاطر فیاض نقشی غریب ترتیب داده بروی کا
می آوردند و بر حضوریان می خواندند گویا روح تازه در اجساد ایشان در
می آمد فرج و سرور لایحی با ایشان دست میداد از شوق و نشاط متوجه
بناکره آن می گشتند بعد از آن که در ضبط خویش در آورده بودند بهجت
تذکار و تعلیم و هم بهجت اشینا و خط خویش با جماعت درباریان تذکار و تذکرار

اشراف و اکابر و لشکر نورس که نادره گویان عصر بودند با دیگر طوایف انام
در محل نورس جمع می آمدند گویندکی و سازندکی و نوازندکی بر وجه استیجاب
استیفا در آن روز مجلس می آمد تمامی خلایق خطوط اندوز و سرورآموز می شدند
مشک و کلاب و زعفران و عبیر و کلاب و سایر انواع خوشبو بی حساب در
مجلس صرف می شد و خرمن خرمن قوا که از هر جنس در آن مجلس بر یکدیگر می
ریختند هر کس آنقدر که میتوانست میخورد و می برداشت و طعام های
از پز نفیس کوناگون و الوان نعمت از حد افزون در آن مجلس کشیده
می شد چون سایر اعیان و اشراف و اکابر فراغ از طعام می یافتند
لشکر نورس بهره مند از آن میکشیدند بعد از آن اذن عام فرموده از
شاگرد پیشکان و خدمتکاران و فقرا و مساکین و عوام خلق بر سفره
از میواید نعمت بهره مند میکشیدند و هر کس آنقدر که می توانست می
برداشتند و آخر روز بجلقه های شایان و تشریفات فراوان هر کدام ممتاز
و سرور از میگردانیدند و در آن روز بخشش و عطیات فراوان از نفوس
جنس انمشته و مرصع آلات بهر کس فراخور قدر و حال مرحمت می شد
چون عمال را بر سر عمل در ولایت می فرستادند هم در روز عید نورس
محفوظ و طلبیده خلعت عمل مرحمت کرده رخصت میفرمودند چون باد
در صفر سن میل تمام بعلم موسیقی هم رسانده بود و تتبع بسیار در آن نمود
چون زمین ناقد و ادران عالی داشت در اندک مایه مدنی آنقدر مهارت
و مهارت بدست آورد که نادره روزگار شد و استاد استادان گشت
چون مهارت تمام آن علم را با خوش صوتی و خوش آوازی جمع داشت
مقبول عالم و مشهور خلایق گردید بحدیکه آن فن که در آن علم سرآمد و در کار

میکند هم بنورس مشهور است و قلموس که ازان عهد تا زمان حال مشهور و درو
است هم بنفلس نورس معروف است و در ایی نورس در تمامی قلم و جاک
کردند و محل نورس که قصه ی است عالی بکمال برینت و زیب بنایافته
و عید نورس که چون ماه پنجم روز جمعه واقع گردد و نورس که طوایف
قوالان و سازندگان و نوازندگان نادره حق اند تا آنکه بسبب مقبول و
مطبوع آمدن این لفظ بر خاطر نازک پسند باد شاه نازک پسند ان عصر
نیز بموجب الناس علی دین ملوکهم این لفظ پسند کرده به استعمال خود باور
اند چنانچه بنظوری نام دیباچه که در مدح آن ممدوح زمان کعبه و دیباچه نور
نام گذاشت و محمد قاسم فرشته کتاب مولف خود که در فن تاریخ پرور
نورسنامه فرشته موسوم گردانیده عبدالقادر نورسی که شاعر فصیح
بود تخلص خورشید نورسی قرار داده -

ذکر عید نورس که مختص ابراهیم و شاه بود

در هر زبانی که تاریخ پنجم روز جمعه اتفاق میشد از وزیران و اعیان نورس
که عبارت از کوبندگان و دود و صدا و نوازندگان تا میدیدند استباحت
می شدند و در اصلاح آن عهد خواص اینجماعت بهمرسیده بود و خارج از
بیان است اکثری از شرفا زادگان و مردم عالم انی در سلک این
جماعت خویش را آتشیده باعث شرف روزگاری انگاشتند و بخوا
و آرزو داخل درین زمره میکشند بواسطه آنکه چون اندک و قونی
و چهارتی و برین فن بهرسانیده از ساز و نغمه و آهنگ باخبر میکشند
به ترتیب در محفلها و مجلسهای شسته شریک خطبوات و منبغات که شای
و ایشان را این قوم می شد میکشند چون در روز عید نورس بارعام میدادند

و چه شصت و نه آنکه این شهر نو بنیاد را بنورس نامید
در روزیکه این شهر نو اساس را بنیاد می نهاد شخصی از ساکنان شهر
تور که هم در آن عهد و واقعه است شیشه می خوشکوار پیشکش ابراهیم خان
نمود اتفاقاً چون آنرا بکار بردند حالتی عجیب و غریب که ندیده بودند شنیدند
از آن یافتند چه با دهنیکه نمبر بوده از عیوب و نقایص که در می های متعارف
یافته می شود از رخسار و سر کرانی و غیره کیفیت نشاط و سرور و مردمانی متعارف
از آن یافتند که در سرایهای متداوله حاصل می شود پس تفحص فرمودند
که ازین آنجا است و در کدام جا ساخته و پرداخته شده است آنرا نگفتند
که در همین قریه ترتیب یافته بادشاه سرورمند و فرخنده گشته فرمودند امر
دارا کینی تور رسید به چون در آن وقت بر نشاط زبان الحام ترجمان این
عهد دریافت آنرا به تفاول گرفته این شهر نو اساس را بجان لفظ نامید
شهر نورسپور نام گذاشتند و محل نورس را شهرت دادند چون محل نورس
مقرر شد مدارجهاست یکی و مالی بر این قرار دادند و آن داشتند و معاملات
داد و ستد و محاسبه و قمار بجهاب نورس مقرر فرمودند طبع رنگین بادشاه
که نورس چمن مکت و سلطنت و نواد و کلش چناندار می و خلافت بود و لفظ
نورس را بجان خوش کرده بود که در هر جا و هر چیز استعمال آن لفظ بکار
بردند که نورس نام هر خاص که بر عقیق یعنی بجای نام مبارک کشی این لفظ
یافته امروز برکت خاص بادشاهی دیده می شود و عالم نورس و نشان نورس
که هر ایک از نشان عادل شاهیان است و محل خاص که از سایر مردم
محل که بزیادتی منظوری و مقبولی اختصاص یافته هم بنورس موسوم گردیده
و کتابی که بزبان دهریت در فن موسیقی تألیف یافته و آنرا به بادشاه مخصوص

بستان پنجم

عمارت و حیوایی های عالیشان امرا و ارکان و تاجران و متمولان بنا فرموده اند
 و فراخور حالت و استعداد دیوانه ها باغ با ساخته و پرداخته اند و حوض های
 طویل و عریض ساخته و پرداخته اند که همیشه از آب زلال خوشگوار بریزد
 و بلخ و بستان و نسان و حیوان را دام سیراب میدارند و بریزد و بریزد
 و عمیق حفر نموده اند چون زینش سنگ است آب شیرین به نهایت لطافت و پاکیزگی
 و گوارندگی از آنها بر می جوشد و لوزاب شهنواز خان برای خاصه خود در آن شهر قبا
 پرداخته که از توصیف و تعریف بیرون است طرحی غریب و صناعی عجیب نهاده
 که بنشیندگان را حیرت و رحیرت می افزاید و در وسعت و ارتفاعش بمیانگه بکا
 برده ششبرایوانهای با شان و نشیمنهای خوش عنوان و حجره های پاکیزه و
 مصفا و طنبی های طولانی بنزمت افزا ساخته بناایش سجد و بی شمار بطلکاری
 و لاجورد سائی و نقشهای گوناگون و طرح دار می بود قلمون رسانده محاذی آن
 هر چهار طرف چمنهای سیراب و گلشنهای شاداب ترتیب داده بی تکلف اگر لوزاب
 گفت که قطع ربع مسکون یکتا است و سراسر است بهماست هر چند مسافران ایران و
 لوزان و سیاحان روم و عربستان و ره نوردان تمامی ملکات منید و ستان
 در آن وقت رسیده اند و بد از مشاهده و نظاره اش گفته اند و مقرر شده اند
 که شل و مانند این عمارت و در هیچ تسلیم ندیده ایم و نشنیده ایم اگر چه امرای
 عظام بصره لکوک خانهای دلبذیر و عمارات دلکش درین شهر و هم در
 ریجا پور بنام سرمود اند لوزاب شهنواز خان نیز در ریجا پور خانه و عمارات با
 رفینت پرداخته است که خورنق پر ویز و کوشک
 شیرین را نظیر و مانند توان گفت اما آن
 در مقابل این بنای غریب و عظیم هیچ میباشد

و ابالی و امرای در اهتمام این شغل درآمده بر رخ یک دیگر در وسعت و ارتفاع
 بناها و عمارات و تکلفات کوناگون و طرح‌های باغ و بستان باسجده در وسع
 ایشان بود کوشیدند لواب شهینوازخان در اهتمام کار این معموره و اهتمام
 عمارت این بلده فاخره انجمن سعی مشکور و جهد موفور بکار برد که در اندک
 مدت کار این معموره آراسته ساخته و پرداخته شد که رشک افزای ملاز
 هند و بستان و نخل زن کان و بدخشان گردید از جهت خاصه بادشاه محلی در فتح
 عظیم الشان در کمال وسعت و ارتفاع با تکلف‌های کوناگون و نزارت‌های بوقلمو
 مشتمل بر غرفهای مشین و نشین‌های مزین در و دیوار با سقف و ستون در طلا
 و لاجورد اندوده ملک نقاشان سحرکار جاد و آفرینی درون و برویش با
 انجمن نقش و طراز آراسته که از ارزش مائی برده و پیرامونش هر چهار
 طرف چمن بندی و گلشن آرائی انقدر ترتیب یافته که نظاره اش دیده را نورانی
 و اسروری افزود کلهای هر قسم در اینجا میا و فواکه هر جنس اینجا میوه و پیش
 بارگاه میدانی فراخ و میطبخ که هر چهار طرف و غرها و ابوابها و نشین‌ها در
 کمال صفای پاکیزگی بنا پذیرفته که لشکریان و خدمتکاران و نو بختیان محلی
 باشند و از جهت کارخانه داران و کارکنان نیز منازل علییده ترتیب یافته
 و از عقب محلی خاص بادشاهی چند محل دیگر عظیم الشان با کمال تکلف و آراستگی
 نقش بطلما و لاجورد جهت حرم محترم بادشاهی بنا یافته و از پیش در بار راسته
 از اربوار و مستوی تا بجوای دار السلطنت بجا پور که هر دو طرفه اش دو کاکین
 ایشان که بر بالای آن هم بالاخانها و غرها بنا پذیرفته و در وسط بازار جهه
 ریض موسوم به بانک چوک که بهر چهارسویش راسته بازار چهار تا منتهای عمرات
 هر دو طرفه اش دو کانهای مشین و مزین طرح انداخته و از عقب بازار دو طرفه

بستان پنجم

یزدانی روز بروز در کار او از دانی می یافت و خاطر از دغدغه همه سود و نفع
همه جهات بیا سود و نفع طبعی با فراغ دلی بکل الوجوه رو نمودار داده و آسایش
و خیال تازه بنای از خاطر شرفش سر بر زد و خواست که معموره آبادان
کند که خلایق را ماضی و ماضی و عالمی را نشاط کاوی و پناه جای تواند بود
بنابر آن در شهر و سال بیکه از پشت هجری بقاصله یک فرسخ از بیجا پور
سمت قبله طرح امارت و آبادانی انداخت و سرکاری این شغل و مهم سازی
این کار به نواب شهنواز خان که مدت مدید منصب شریف کارگی که در
دکن بالاتر از آن منصبی نبود و تعلق داشت اختصاص یافت نواب خجسته القاب
در اهتمام و سرکاری اینکار در آمده مهندسان خود پیشه و طراحان اقلیدس
اندیشه و معماران بنور و کلکاران خود پرور و مسکنتر ایشان چاک تیشه و
در و در آن نازک اندیشه که در فن خود بی مثل و بی مانند بودند از اطراف
و جوانب بهر ساندید بر سر این کار سرگرم ساخت تا نقش خوب و تقطیع مرغوب
از صفحه خیال برداشته پشخیص و تعیین محاسنات و پورجات و راستیها
و بازارها و عمارات و دیوانها و دکانها و سراها پرداختند و مردم ذیل این
کار از چاکر و مزدور و معاون و غیره جمله قریب هشت هزار نفر در کار نشد
این قدر کار کن که عددش مرقوم شد و در کار خاصه بادشاهی که بر کار بودند و
در کار تعمیر عمارات و بناهای ایمان و ارکان و وزرا و امرا و سپاهیان و سوداگران
و متمولان و سایر اقوام بودند خود حد و حصر نبود از پیشگاه حضور بزمه لعل
و وزرا و ارکان دولت و سائر بندگان حکم اشرف صادر شد که چندی
از مخصوصان بارگاه را از محاسبان و مهندسان و خدمتکاران حضور از
خوانه عامه بجهت صرف عمارات مبلغی کل از دانی شد مردم از خواص و عوام
و

موجب بهجت و سرور و دوستان خواهد شد انحضرت سیادت منقبت بر طبق
 اذ اذ عیتم فبا تجیب و اجابت ملتمس عالم پناه نمود بمحبوب موی عنبر بوی قافله
 سالار کاروان وجود قدم در قلعه ارک بجای آورد کذاشت و سلطان ابراهیم
 صفت استقبال کرده سجده شکر آبی بجا آورده و به ارکان دولت مثال
 داد که علی الدوام پیش او بوده شرایط خدمت کذار می تقدیم رسانید
 باشند و خود نیز گاه و بیگاه میر محمد صالح را دید به عطای نقد و جواهر می خواست
 بعد از آن که آن ماه بسر آمد بلال حاضر نمود ارکشت سیادت پناه عزم سفر حجاز
 معمم نمود مکارم اخلاق خرد و آن مقتضی آن کشت که مجد آهمن عزیز را
 نوازش فرماید ازین سبب مبلغ دو ارده هزار هون نقد و چندین بسته قمیسه
 فاخره و تحفه های نفیسه ارزانی داشته طواف بیت الحرام و زیارت
 سید المرسلین و امام المتقین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب کتبت
 فرمود آن خلاصه و دو مان مصطفی شرمندۀ احسان بی پایان شهنشاه شده
 بینگام و دل و موی عنبر بوی حضرت ختمی پناه عنایت فرمود اکنون پناه
 در حقۀ نقره گذاشته سرش محکم ساخته اند شبهای جمعه و ایام متبرکه که لوازم
 زیارت بظهور میرسانند و از میان برکاتش فتوحات نامتناهی شال روزگار
 بادشاه معدلت شمار گردیده روز بروز اختر بختش در ترفنی است آینی

کلام الله

ذکر اساس پناون ابراهیم عادل شاه
 شهر لور سیپورا

بادشاه کامکار فلک مقدر سعادت یار ابراهیم عادل شاه را چون همه
 امورات بر وفق دل خواه سامان پذیرفت و تائیدات آسمانی و توصیفات

که از محض لطف یزدانی و عنایات نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع الشان
 امیر محمد صالح همدانی باین دیار تشریف حضور ارزانی داشته که ساکنان مملکت
 ملکوت و عا کفان بارگاه جبروت از رشک قد و منش در پیچ و تاب انداختن
 کواکب سماوی پیش از ابرجانش کانه کجکول پهلار ابد ریوزه تبرک دارند
 و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
 وآله وسلم محبوب او است عالی حضرت سلیمانی از استماع این مرثیه مسرور و
 مبتهج شده حمد و سپاس بدرج الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانیده در بخت
 توظیم و تجلیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک آنحضرت
 کشت و حزن و عقیدت و صفائی طوبت عیدی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام
 ظاهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصر خان سکن در رایت بودند هر چند سی
 کردند که زیارت آن جوهر لطیف مشرف کردند میر نشند و از آن طرف مسقط نفه
 که در محافظت می نمود بر نیامد چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق بستم
 ساخته او ازم استقبال بجا آورد و مقربان درگاه خود عین بنحور نمودند و بخت
 سلام و صلوات نثار روح پر فتوح و وجه چمن بنوت ساخته بمقتضای مالک
 للناس من رحمته فلامسک بیرون آمده مانند نور علم کشید و بعد از یک روز
 مسیح سال از هجرت خیر البشر رایت اعجاز طراز آن سلطان روز محشر رقم
 گردید شاه و کد ابزارت منور و مباهی گشتند و میر محمد صالح به الغام فراوان
 مبتهج و مسرور گشت چون در عشر اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک
 اعتقاد بدر پنج سنوات سابقه بلوازم تعزیت امام الثقلین ابا عبد الله الحسین
 استنقال نمود و امیر محمد صالح پیغام داد که چون ماتم حد شما گرفته ایم اگر دارالائمه
 را بنور حضرت منور سازند و چند روزیکه درین دیار بجا بمانند بود بشرف قرب بنوازند

سلطان نموده رخصت طلبیدم رخصت دادند آنگاه بر غنا و رغبت فرمودند
که تا در اینجا بودید سه چهار مرتبه آتش فتنه سر بالا کشید باب سعی و کوشش فرو
نشانیدید حال اکیست که با ایشان سختی تواند گفت که ایشان از سخنش تخلف
نمکنند غرض بزرگو رخصت فرمودند دیگر روز از شهر آمده بر دوسه فرسخی فرود آمده
بنابر ضروریات چند دوسه مقام در اینجا واقع شده امرای کوچک و بزرگ بطریق
شایع آمده مدیعات خود را در عاریض نوشته همراه داوند چون از اینجا متوجه
بجا پور شدم تشریف است هزار مردم سوار و پیاده با زن و فرزند و اسباب
از اکابر و اعیان و علما و فضلا و رعایا بواسطه انقلاب سلطنت و پریشانی احوال
انجا قطع امید از مسکن و بواطن خود کرده همراه شدند زیرا که خطر راه پیش از
حد بود بمبراهن حق و صلابت تا حوالی بدیا پور از دغدغه خوف و خطر
مورکشته در ولایت متفرق شده هر کس خود را به پناهی و پناهی می رسانیدند
بقیر چون بعبه بوسی بارگاه عالم پناه سرفراز شد همان خدمتهای سابق بجا
مذاشته بزبان کوهر نشان انقدر لوازش فرمودند که از قدر و منزلت حق
صد مرتبه افزون و زیاده بود اگر تفصیل پردازم

در رشک خواهند افتاد

که ابتدائی و رود لازم السعود و آثار قدسی الوار یعنی موی
شکبومی سیدالابرار علیه علی الصلوات و سلام الله
الجبّار بدار السور و بیجا پور -

چهار قسم فرشته می نویسد در غره محرم الحرام سنه خمین و الف که
سپه سالار مشهور و صاحب لواهی دیور است با تف غیبی از پس
رده لاریبی غلغله همنیت و مبارک بادی بکوش اهل هوش رسانید

بستان پنجم

که از بالا آتش می بارید تا چار و بر تافت آهنگ خان مجرات را که تخته
پساده شده نزدیک دروازه قلعه آمده بود که اندرون داخل شود درین
اثناء که توالی از بالای قلعه بر و رسید چند نزدیکانش را برداشته بهاء
منشور کردند آهنگ خان نیز جای استادان و رادرفتن نیافته بازگشت
و به لشکرگاه پیوست بمنبرجم خود راه آهنگ خان رسانید احتشام بعضی که
فرصت یافتند برون آمد جان بسلامت بردند و بعضی دیگر کشته درین
وقید گرفتار گشتند مقصود ازین تحریر و تفصیل آنست که مدبر عالم چون خواست
که سلطنت خانه آراسته را بزدال در آورد و اسبجاکار با همین منهای حدیث
پذیر می شوند هر چند که در اصلاح میگوشتند غیر از انفساد نتیجه نمی بخشند
بخلاف آنکه چون اراده اذلی در نمایند و توفیق جریان یافته باشد امری
و کاری که بر منهای عقل سرانجام یافته باشد بدستگی دشایستگی سر بر آورد
و در بزر و زنجیر می و فرخی نمودار نمی شود رنجیع الدین شیرازی میگوید که مدت
چهار ده ماه اقامت بند در احمد نکر برای همین اصلاح کارخانه نظام شاه انشا
افتاد درین مدت سه چهار نوبت بسی و چند احقر الباء مصالحه طرفین واقع شد
باز همان آتش در کامن بود و مخالفت و مباغضت در میان افتاد لاچار شد
درین اثنا خبر از سرحد رسید که بعضی امرای سلطانی مراد بر سرحد رسید
بنیاد حواری نهاده اند تا بعضی قریات و پیر کنات را متصرف گشتند و از بقیه
ایشان فوج کران مدد ایشان می رسد تا احمد نکر فرو خواهد گرفت احقر الباء بقیه
تضایای گذشته با و قانع حال به تفصیل نوشته بخندست عاظم پناه عرض داشت
نمودم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که زیاده ازین توقفت شما
در اسبجاکار نیست بجز در رسیدن فرمان متوجه حضور شوید فرمان را بجا نماند

تصرف نمودم حشم را خبر شد که چنانچه بی بی از قرار و آژن با خبر شد و در تدبیر دفع
و اخراج ایشان در آمده است آنها بر اس آگین گشته باینک خان کس
درستادند و پیغام دادند که سر بر ملا افتاد و کار بر سوائی کشید اکنون صلاح
جهان است که فردا بکاه خود را بقلعه رسانند و مادر و ازنه بکشایم و در تقوی و
اهمال کار بر جان ما خواهد رسید روز دیگر علی الصبح اینک خان مالشکر
مستعد شده بکو الی قلعه رسید انتظار می برد چون در وانه های قلعه را دید
و کلون بر آورده بر راه دریچه تار و مقرر کرده بودند چشم دریچه کشاده کسی ادو نیک
که بستانب بیاید که دریچه را اندوده ایم درین اثنا چنانچه بی بی ازین کار آگاه
شده کسان فرستاده روسای احشام را پیش خود خواند تا استمالت خاطر
داشتنی ایشان لکل الوجه کرده ازین اراده باز آرد بعضی از انجماعت فرما
بجا آورده بجهنور رفتند و بعضی ابا آورده بجا نجا آمده حرب گشته ایستادند اینک
نزدیک قلعه رسید عینر جلو نام حبشی غلام را که یکی از چاکران اینک خان
بود پیش فرستاد تا از زبان باز چنانچه بی بی جمعی را فرستاده بود که تنه احشام را
بیارند آنها در تسبیل فرمان استاد کی کرده بجهنک پیش آمدند تیر و تفنگ
بریکدیگر ریختند آخر احشام با مردم چاند سلطان تاب مقاومت نیاورده نهیمت
خوردند از راه دریچه بدر رفتند عینر که از راه دریچه اندرون آمده خود را
بدریچه دیگر رسانید چه بیند که حشم قلعه از مردم چاند سلطان شکست
یافته خود را بیرون بردند و مردم چاند سلطان تاقب کرده می آیند در بالا
حصار ملک صندل بر پیدی که بخطاب مند عالی سرفراز گشته بود باد و صندل
حشم خاصه خود و چهارم بر باروت گاهی بر لشکر اینک خان می اندازد و گاهی
چشم قلعه میزند عینر راه اندرون رفتن نیافته جای استادان هم ندید

بستان پنجم

۲۴۰

۱ و خلعت قدیم پوشیده کرده و با ششم این چنین معامله با من و قتی که نموده باشد
 دل من رحمت بصلح او بگویند خواهد داد حالا بکنیزی سلطان رضا مندم ستم اما
 به حاجی و خداوندی این غلام حبشی راضی نیستم و چنانکه سلطان این مورد تملیه
 شهزاده شاه مرا و نبشته بود و این واقعات را به عیال سجدت پدر اکبر شاه عرض
 نموده اکبر شاه چون عرض داشت شهزاده بطلالو آورد پیش سلطان سلیم که
 بجا نگیر شهزاد است انداخت و گفت که این نتایج قوت تحت اکبر است که ظهور
 می یابد لشکر را بر جیتی که متوجه میشود آنچه لشکر را باید که کند خود بخود میشود
 و مطلوب و مدعا دنت بسته پیش می آید القعه بعد از سامی بسیار وجود
 جدیدی شمار چنانکه سلطان را بصلح رضا مندمی ساختیم و تشریفات صلح بهر کانه
 امر از دستاورد چند روز فتنه و آشوب فرو نشست صورت موافقت و محالفت یافت
 جملو آرا کردید هر دو سپاه از قلعه بیرون آمده در لشکرگاه مقام
 کردند بقصد آنکه با اتفاق بر سر لشکر منقل رفته سلطان مراد را از ولایت
 و کن بدر کنند

سعادوت نمودن رابع الدین به بیجاپور بعد از آنکه
 مایوس شدن از اصلاح

درین اثنا روزی یکی از نزدیکان خواص بهادر شاه اتفاقاً بر بالاسی بام خانه
 برآمده بود و دید که اکثر اشراف قلعه در پناهی نشسته اند از بسیاری پیش
 ایشان ریخته با یکدیگر تعظیم میکنند ازین معامله چون سلطان چاندلی با خبر شد
 در مقام تفحص و تحقیق درآمد تا هر شد که آهنگ میان رژی چند پیرا اشراف
 فرستاده ایشان را از خود ساخته قرار داده است که در وقت فرصت دروازه
 ای قلعه را بروی آهنگ طالع و لشکرش بکشایند تا قلعه درآمده

دستگی یافته باین قدر ابر شد آن سحر چهل همه بر باد رفت -
 و در میان مصالح نمودن و ویکم به صلاح بخلاف انجامیدن
 باز ازین مختصرترین خلائی خود را اسعاف نداشته بر سحر مکر خود را آوردن انجمن
 بی حیار که مخدوم و مرعی خویش را در محاصره گرفته آب و نان باز گرفته بودند
 قصد جان داشتند به توبیخ و تشنیت پیش آمده و پند و نصیحت بلیج نموده خاطر
 نشان نشان ساختیم که سحر سلطان مراد با شکر بے حساب بے داعیه در پهلوی شهادت
 فرصت باشد و این حرکات و دراز خرد و ادابای خارج از آئین نمک حلالی
 از شما بوقوع میرسد که یقین است که عنقریب بر ملک شما متصرف خواهد شد چرا
 نمک پرسی خود زنند و خانه صاحب خویش را بر می اندازند و بدنامی و داغ
 نمک حرامی بر چهره حال خود میکشید که سالها می دراز از شما باز خواهند گفت
 ازین بقوله سخنان جاگیر با ایشان گفته باز هموار نمودم و بر صلح ابروم اما درین وقت
 سلطان چاندنی بی بصلح راضی نمی شد و تن باین نمیداد و میگفت که اینک خاک
 حبتی غلام ز رخ زیده پدر من باشد و مکر در زمان پدر و برادر بواسطه بد ذاتی
 و حرام خواری در بند حبس افتاده بعد از فوت پیرادر کو چک من ادر از حبس
 برآورده باشم و باین رتبه رسانیده سر سر از کرده باشم و برابر آن احسانات
 چنین مکافات از بطهور رسانیده قصد جان نموده است و هیچ مدعا و غرض بدون
 جاگیری نداشته که چنین جنگ و غوغا و شکر کشی همه از بهر جان من است
 مرا چه جامی افتاد او باشد و چگونه رضا بصلحت و هم درین ماه مبارک رمضان
 قلعه را محاصره کرده راه آب و نان بریابسته درین ماه مطلق کوشش بچشم ندیده
 باشم چه جامی چیز دیگر و افطار باب شور و تلخ که اندرون قلعه
 است

بار دیگر قننه انگیزان قننه برانگیختن و صلاح بر انداختن
 درین اثنا بعضی از فساداندیش چون صلاح کار خود درین صلاح نیافتند
 باز قننه انگیزی را از سر آغازیده علم مخالفت بر افراشته سه چهار
 از علما را گرفته محبوس ساختند بر سر این امر قننه نفقه بیدار گردید
 رشته یافته بیت پندگی بازگشت همان مخالفت و تنازع پیشینه ظهور نمود بار از
 فساد بنگامه افروزش اهل قلعہ هم در مخالفت تقصیر نکردند اهل لشکر اتمام قلعہ
 به فریب و فنون از راه بردند و از خود ساخته قرار دادند که هر کابک امر بالشر
 مستعد شده بر قصد گرفتن قلعہ بتایید ایشان دست خود نگذاشته در انداختن
 توپ و تفنگ تا اهل بکار برده باشند برین قرار داد روزی امر بالشر
 مستعد بت هزار سوار ستوم قلعہ شدند اتمام بردن و عقد در لوازم
 جنگ و سردادن توپ و تفنگ تا اهل درزیدند اما بعضی از امر و سپاهیا
 و فاکیش مردانگی را کر بسته بدافعه پرداختند پیش دروازه
 قلعہ آتش جنگ و تباہ کشید بها در شاه با وصف خور و سالی بالای برج
 برآمده سپاه را بربگ ترغیب می نمود و بهت میداد در آن حالت اهل لشکر
 سه چهار چوبه تیر بجانب بها در شاه انداختند چنانچه تیر بر دشته چرخش
 در خورده بیک وجب در شست و تیری بر حلقوم خواجه سرای که در عقب
 بها در شاه استاده بود رسید از عقابش بگذشت خواجه سرای هانجا بقا دو
 مرد و دوس و دیگر زخمی شدند با وجود این حال بها در شاه در ترغیب
 و تحریص بر جنگ سبانه می نمود و چند ضرب توپ و تفنگ از بالای قلعہ
 بجانب لشکر مخالف سردانند چندین قتل درآمده باقی رد کردان شده به
 لشکرگاه باز رفتند چون از آتش افروزی سفدان فساداندیش کار

بیان بصورت موافقت رونمودن سیان امراء
بجا و در شاه بسعی رفیع الدین شیرازی

پس خود را در اصلاح آورده سعیهای بلع بجا آوردم انجاعت امر را از
طرف عالم پناه تنیفات و تاکیدات سعته تہدیدات رسانیده بهوار نمودم
و تسرار بر صلح و ادم بروز ملاقات بهادر شاه بر بالای برج تشریف آورده
و امر را با تمام بیای حصار برج آمده سلام و آداب گذرانیدند چون شب
در آمده بود بر همین قدر اکتفا نموده روز دیگر در سیان لشکرگاه بارگاه نظام
شاه برافراشتند نیم تختی در انجا وضع نموده کمر و کلاه بهادر شاه بران نهادند
یکی یک امر او سر داران پیش کرسی سلام و آداب بجا آورده خلعت
و معتاد و تشریف یافتند از وقوع این معنی بر تمامی اهل لشکر و اهل قلعه
شادمانی بے حد گذشت طبل شادمانی نواختند و بنام عادل شاه فاتحه
سلامتی و دوام دولت خواندند و دعای خیر کردند که بسعی این فتنه آشوب
فرو نشست و رفاهیت خلق و امنیت ملک حاصل کردید مردم قلعه بیرون
قلعه آمده به لشکرگاه رفته خوشان و قرا بنیان را که مدتیه بود ملاقاتی نشده
بودند ملاقات ناموده شادمانی نامودند و سکر باری خواسته بجا آوردند
و مردم شکرسم اندرون قلعه تردد می نمودند مدعیات و مطالب خود را
بدرگاه بهادر شاه عرض نموده سرانجام میدادند و علان حیدرید مقبر
گشتند تا ترتیب محلات سلطنت و لشکر پرداخته سرانجام میدادند
چندین نسق نظام شان بدستگی تمشیت یافت همه را اسیدی
و پیروی سپهر کشاگردید

بستان جم

۲۳۶

سخنان مهر انگیز و شفقت آفرین گفته دفعه دفعه خاطرش کردم و اندیشه و خطر که در دل او جا گرفته رفع نمود
و نیز چند سخن بنابر بسط وقت خوش آئیده و شنید بان رسانیدم که با دوشاه عالم پناه از شما
خوشنود و رضا مند و شاکر هستند که بیست و هجده سال در دل مغلان چنان اثر نموده که تا پانزده
درین سرحد قیام داشته مغل مطلق بر سر خاک و ذریع جرات نمیکند فی الواقع بچنین بود که
سپهسال خان و دران سرحد قیامت داشت مغل بر سر ترغ نیامده بود و بعد از دروغانی بای بسا
بوقوع آو زد و سپهسال خان کلام محبت انگیز مرغ شد که از فسادیت و دولتخواهی خود اظهار کرد
از اتقام در عرض داشت بقلم آورده محبت با دوشاه عالم پناه ارسال نموده با دوشاه هم در جواب
فرمان مثل بر بلبلان بیکیات و نواز شهبای بی نهایت مقرر تسلیم قلبی و اطمینان بی اجابت و
فرستاد و چون از کار سپهسال خان فارغ شدم که گذر خاطر که در دلش جا گرفته بر صفا و طمانیت بدل گشته
نقد احمد نکر نمود چون در ولایت نظام شاه قدم نهادم و گفتم خراب دیران خلق پریشان
و سرگردان بنیات و قیامت را دیدم که غیر از چار دیواری چیزی دیگر نظری آید اما بحال اتفاق و عداوت از
خوش و بد و در آن هنگام سلطان حبشی او را برای حبشی که کنی با جمیعت بست بجز سوا تمام راق و بریر و قلعه نشسته
با چاندی بی و بهادر شاه پسر برابیم هم قول که پنج شش ساله در خیر آباد بوده چاندی سلطان دران
فوق و قرات او را از اینجا بر آورده با سلطنت برداشته بر تخت نشاند و عداوت و غر
بهر ساینده بجا صرة قلعه پرداخته راه آذوقه و سایر مایحتاج بر صاحب خود دیگر خلاصی بسته بود و نیز
نزدیک رسیدم آنگاه که خان مع ارباب لشکری آراسته با ستمتال آمد عماران مقصودش ازین
نمودن لشکر آراسته خود و لشکر ارباب و معنی الواقع لشکر کش تمام آراستگی و استعداد بود آن راه
تخلف اربابان و اربابان را پیشین در لشکرگاه اقامت واقع شد و روز دیگر رسید علی تارکی که از دست
انجام داده با یکی از سر فرمایان و نیز چاندی سلطان آمده مراد درون قلعه در آورده با بهادر شاه
آقا و او و جمعی کثیر از اکابران و اعیان درون قلعه بودند که گردان و پریشان احوال
زبان از زبان چند هزار لشکر کشان آهنگستان و آهنگستان و آهنگستان

بستان چیم

۲۳۵

نظام سلطنت در سیم خورده از جانب مابین صلیح از جہد و مواعظ سومند
نزارہ زن تا با اتفاق یکدل و یکجہت گشتہ در دفع عنیم کوشیدن و نیز اول بر شا
درک عبور نموده آن را از ولش بدرکن و برین ہر دو باب بمقتضائے وقت بروچی
کہ ممکن باشد بحکمت عملی مدعا را صورت پذیر کرد و آن رئیس الدین میگوید کہ در آن
وقت خدمات بسیار فقیر رجوع نموده بودند حیناچی حکومت دار السلطنت بجا
یور دیگر میثوائے امارت فرزند ارشد از جہد شاہزادہ کلان معہ کہ آنحضرت
دیگر قریب بہ ولایت سلسلہ قبل و مقصد قطار شتر و یک ہزار دوا الصندرس
اسپ نیز ہمہ این ہمہ بر بندہ حوالہ شدہ بود و بر اسے راتہ اسپان یک لک
ہون از دہ با سے بزرگ میرسید دیگر میر قدر کو اخذ و عرایض کہ کارکنان و
غافلان ولایت بجنوری فرستادند و کو اخذ ہائے جاسوسی کہ از اطراف و
جوانب می اور دند تمام نزد بندہ جمع شدند و بندہ بجنور میگد را نید این ہمہ
امور را بطریق حکم والاہکی از بندہ زادہ با تفویض نموده متوجہ مصلحت شدم
چون بجوالی شاہ درک خود را رسانیدم سہیل خان قریب پیک فرسخ راہ
استقبال بندہ نموده ہمہ دیگر را در بافتم چون بخواب کاشش سیدم بار کا سے
در کمال فست و وسعت برافراشتہ در اطراف و جوانب خرگاہ سراپہ و د
سائبان ماہر پاکر وہ فرشتہائی ملوکانہ بکمال تکلف انداختہ اشرف و اکابر و
احشام و شاگرد پیشہ و خدمتکار بر قاعدہ بار کاہ امرائے عظیم الشان نسبتہ
و استادہ کار خانہ اشش بکمال شوکت و اہبت بنظر آمد اما او بتعظیم و توقیر
یکسر مونس و گداشت نہ نمود بعد از گرم جوشی و احوال پرسی بر سر مطلب آمدہ تمام
احوال خویش اظہار کرد و موہباتی کہ اورا بہم دہد اس سائیدہ بودند تمامی
بازگفت من اورا از زبانے باو شاہ عالم پناہ بنوعیکہ از شاہ فرمودہ بودند

سند سیر و بیرون آمدن شاهزاده شکر را بجا حصاره قلعه فرمان داد و چاند بی بی کی که در
صفت دلیری و شجاعت و در تدبیر و کثرت پیش اینک صفت رجال بود
احشام قلعه را در زیر حکم گرفته بمداخله مغل پرداخت بنحو خان اعظم داد و چاند بی
سلطان در عهد و عهدیم آوردن شکر احمد نکر شده و سیه بجا آورد چون کار ابر
شده بود و امرای از وی باینکل ناراض شده بودند و بعضی اثری مترتب گشت
لاچار محمدان با عداوت استعانت نمود و درگاه ابراهیم حادث و فرستاده
التماس داد و اعانت نمود و همچنین چاند بی بی سلطان محاکمت شملبر استعانت
داست و او تواتر فرستاده حادث و حقوق خویشی و بمائیگی را منظور داشته و
صد و آن شد که لشکری رزم از ما فرستاده و نیز امرای نظام شاهی را که با هم
و با صاحب خود و حنا و نفاق بهر ساند و کار ابر نموده بودند و بعضی خویش بهر ابر
صلح و اتفاق آورد و مکت و داد و چاند بی بی سلطان را انتظام سلطنت نظام
شاه بهر موافق کار و چون اعتماد الدوله شمل خان خواجه سر که سر آمد شجاعان
روزگار و امرای کامکار بودند و در رسوم و دلاوری و رزم سازی مانع داشتند
استانیان شده بودند و در اکثر معارک فخریاب و ظفر مند گردیده از چند مدت
که بسبب حسد و نفاق مرابدل گشته زیرا که انبیا الغرضه چند او را ترسانیده
بودند که چون شان و رتبه نواز امرای گذشته با و شاه و در تدبیر اخذ و است او
با این سبب هر اسی پیدا کرده کنار کشید و در شاه درک اقامت فرزیده آمد
و شد حضور موقوف کرده بود و در بیوقت که مصالحت احمد نکر و پیش آمد عادل شاه
رفیع الدین شیرازی را ارشاد فرمود که چند مدت و عهد با من خود یکی از فرزندان
خود را نصب نموده بود و خود را به احمد نکر رسان و در میان امرای نفاق و دروغ
که واقع شده و مانند و مملو شده و سازای و نادر و نواز به پیش گرفته اند و این جهت

در بیان ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با حاکم
بی ارباب و شاه محاصره نمودن قلعه روانه کردن
مادرلشایر مع الدین شهراری را برای اصلاح طرفین

چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را به کشتن داده بشتاب و سیاح
روانه احمد نگر شدند پس در حصول مقصد از میان آن جماعت منوچهر خان که همیشه
بمضب و کالت ابراهیم شاه اشتغال داشت قلعه حصار را در تصرف خود
آورده متبانی خوش را در آن کشته امور سلطنت و خیل ساخته را بپشت استقلال
برافراشت امرای دیگر و مفت مزارعت و محاصرت او در آمدند آخر الامر
امرای حبشی و کهنی که بقتال و جدال انجامید غلبه از طرف حبشیان ظاهر شد
منوچهر خان مضطرب الحال گشته در متهین شد و بنا بر اضطرار بسوی شاهزاده شاه
مراودند زنده اکبر نادر شاه که از جانب پدر به شیر احمد نگر آمده بود و در احمد آباد
گجرات توقف نموده بود و بپیشی شد عرایض نوشته بتمه تفویض فتاد احمد نگر نموده است
عاری شدند و دوم نموده شاهزاده که در انتهای شهر صحت بود وقت غیبت و است
بلا توقف با سه هزار سوار تمام براق متوجه دکن شد چون بجای احمد نگر رسید از
منوچهر خان طلب تسلیم قلعه نمود چون منوچهر خان پیشتر از رسیدن شاهزاده باین خبر و
در حبشیان و هیالتهای جانب آمده بود از طلب قدم شاهزاده مأوم شد و در
مقام آباد اقبال آمد لکن چون تاب و توان مفت و امت لشکر داشت حسب الامر
قلعه را به غله و آذوقه و خیل و چشم فراوان مملو و مطبوط ساخته به متعهدان و شقه

ستان خم

۲۳۲

خوش طسری و خوش انبن بنا بر رفته بود و در دوران مقتدر عالی باغی
سیراب و درختان شاداب نشو و نمایافته و اکنون آن را بهزاران زیب و
زینت پر استند و دند لخت و مسمیت از دم خود رشک ارم گرم گردانیده و بر
آرایش شهر انبن بندی کوچ و بازار نهایت مخلوط و سرور گشته بحسین
فرمود و بیست کتیا و عطارا کثاده ارکان و دولت و اعیان حضرت و
امرائے لشکر و سپاه نامور و جمیع کارپردازان سائر اہل خدمات و جلیان
راہ خلق ممتاز و سرفراز کرده نواز شہنائے بسیار و عطیات بیرون از قیاس
بر آن مزید کرده خوشنود گردانید و زمرہ اہل استحقاق را از شاخ و فقرا
و علما و فضلا و شعرا بہ عطا یا ئے فراوان مخلوط و بہرہ مند ساخت و مساکین
و غرا خود از خوان نوازش از تنکی و ضعیف محاش بد جہتند پس ازین فراخجا
بر مند جہان بانی بکتیہ فرمودہ و بعدش و کامرانی مشغول گشت و نفس نفیس متوجہ بہات
سلطنت گشتہ سرانجام میداد و ہر روز از ساعت دوم از دولت خانہ برانہ
و در دربار تخت سلطانی تا ساعت ششم جلوسہ اند و بہ مشغول سلطنت و جہا
ری می پرداخت و خطوط و مکاتبت کہ از بادشاہان امرائے نواحی بدر گاہ
میر رسید و همچنین جہا ریض و احوال ملازمان حضور و عاکھان پایہ سریر و عرضہ
ہائے اہل حاجات کہ بنظر اوردے گذشت خود بخاطر اشرف و را آورده ہر امر
صلاح منظور داشتہ سرانجام میداد و در ہر امر غری و کلی مالی و ملکی از تغیر و نظم مبرا
سلطنت خود و نفس نفیس رسیدہ بی مشارکت غیر بی بر اہنہ از ملہم غیب بر صحنہ
ضمیرش بر تہ انداخت و ان خود بختین است کہ بر صورت نخواستہ بود عمل می نمود
چون امور سلطنت و جہان بانی چہ دین باہن طور بخشی گشت و اندکی مدت بچیان
ضبط و نسق فائر کردید کہ اصلاح خلل پذیر شد

ستان چیم

۲۳۱

روی و شامی در گرفته آنچنان زینب و زینت بخشیدند که دیده نطنار کین
را نور بصارت می افروزد و و باغ بستند کارا تا زکی و قوت می بخشید و عندلیب
دل تماشا یان به اهتر از آمده بی اختیار در صغیر سخن و زبان به شنایش می کشود
مخصوصاً و میدان پیش ر و از قلعہ منبرستان چالاک بر عزم یک دیگر
گوشه ها و تختها سر کوبه بسته به تکلفات گوناگون آرایش دادند و صفها باز از پنجه
با آرایش کمال و صف و زینت بی شمار مزین گشت و در هر دو کانی سه چهار
جوانان صاحب جمال عراقی و خراسانی و هنرمندان روی و شامی با کمال فرویت
جلوه افروز آرا گشته در محامله درآمدند و از دور و از هاله پورتا یک فرسخ راه
و در طرفه گوشه ها از چوب برپا نموده از آن محل پوش زربفت پوش نموده در محال
بر ایک روضه باغ که مستعمل بر و زحمان کشم نهالان دل آویز بود و پر از گلها
رنگین بود که گوناگون باشد تربیت دادند و در هر قصر و گوشه شک مطربان خوش نوا
و نوازندگان تاهید سراد و کار بودند که از نعمه سراسر آب از جریان و مرغ از طیر
باز می آید و در پنجه بین بولیان مردم فریب در قاصدان با زینت و زیب در هر
گوشه در رقص آمده بهر غمزه و لی صید میکردند و بهر عثوه سوده دلی را از راه می
ربودند بی تکلف ثانیاً و کن با شکر شجر شهری باین آیین سپیدی زینت نه پذیرفته
بود و انقضای ایام عا سوره باد شاه کامران از لب آب در یارایات عالیات
را فرشته باد دولت و اقبال دوست کام مقضی المرام روان شده در چهار و
پانچم احرام گشته بکبرار و چهار بر مرکبی که پیکر خوش چنان سوار شده
بتانی و استی سوار می فرموده بر اطراف و جوانب نطنار کنان ضایع و بدایع
که در آن گذرگاه ترتیب یافته بود ملاحظه فرمائی و احسن مقرر عرو و شرف گردید
و اتند محل را که دولت خانه خاص و بنا یافته آن شاه کام کار است که کمال

بستان چیم

۲۳۰

شده تا سف بسیار کرده سپاه را تعز و تایش بخ فرمود و خود بدولت و اقبال
بعد و شش تن و ظفر را اجت فرمود

مراجعت فرمودن بادشاه عبدالرشید قرنی
مسترونه و شحال بدار السلطنت و متوجه جهات
بنفلس پیش مشارکت احدی

چون بادشاه کامکار نصرت یار قرنی فتح فیروزی و بعد و شش سرور دست
اندوزی از شاه درک مراجعت فرموده به سلجوقیچه برب دریا رسید برای
جهان ابدای خورشید ضیا افشائی آن کرد که عشره محرم الحرام بر کنار نهر
آب گذرانیده به تغزیت امام مظلوم پرواز و بعد از آن متوجه عز و شرف
گرد و لهند مقامی حید در اینجا نئے با فضا اتفاق نمودند مردان قضا جریان
بکار پروازان بجایا پور آمدند فرمود که ما بدولت و اقبال پس القضا یایا
عاشوره داخل دولت خانه خواهم شد می باید که شهر را بروی که با است و
دشاست این بند که کنند و از تسلیم و کثیر خراج پنج لاحتنه نکرده به تکلفاتی که
مستور کرد و دوزینی که ممکن باشد آرایش بخشد فرمان بران حکم گذار بر طبق
حکم و الاید و کوشش در آمده به تربیت بی حد و آرایش بی غایت بیاراستند
از در دروازه قلعه تا دروازه اله پور که نیم فرسخ راه راسته و بازار است
در و دیار و سنگ و گل را از مخمل و زربفت و دیگر قماشهای بیش بهائی

بستان حیم

بر شاه او خورده گشت و معلوم شد آن تیر خورده بجای رفت غرض بعد از
 زلزله و تشنگی که بر جمیع حضرم افتاد و تشنگ و طفرضیب لشکر عا و لشاه کرده
 شکر مخالفان تصرف و پریشانی رو به نیت او و زند سپاه عا و ل شکر
 استخ و نصرت بدست خنایم بسیار و اثاث بی شمار معاودت کردند جاسوسان
 در اول و بعد که لشکر عا و ل شکر لطف نام شاهی در هم خورده و مختلط گشتند و
 و فرق در میان دوست و دشمن مقصور نمیشد حاضر بوده و تماشا کرده بودند
 معاودت کرده بعد از شاه خبر رسانیدند که چشم زخمی عظیم به لشکر عا رسید
 غلبه خنم ترکیب جمعیت اینان را فر ریخته از بیم پاشید امر ایگی در برده اختتام
 معلوم نیست که جان سلامت مانده اند یا نه بعد از این اخبار متواتر مطابق خبر جا
 سوسان آمدن گرفت تمام اعیان حضور و معیت شکرشکی خاطر آمده شد
 لالی نای پادشاه روشن دل صافی ضمیر و ران به کام بر کمال استقامت
 استقلال بوده هیچ تغییر بر شمره مبارک رسانیده بود و بکمال شایستگی و
 جهت فرمود که ضمیر الهام پذیریم بر عکس این خبر گواهی میدهد مرا از حق مستعان
 میدوی است که زود دوستان از مرده تشنگ و نصرت اولیای دولت
 سرور و متبج خواهند شد درین سخن بود که منیان مرده رسان آمدند و مرده
 تشنگ و نصرت اولیای دولت و شکست و ریخت عظیم و نیم العاقبت ریشیا
 پادشاه و حضار همگی بسرور و فور فایز گشته اهل محاسن اعیان حضرت همگی
 تفق اللطفا خوان و دعا گوی پادشاه پاک سینه و صاف سینه گشتند و در
 نصف شب جاسوسان میگردیدند خبر او و زند که شکر مخالف شکست خورده
 بعد خواری خود را بعلقه پهنده رسانید و ابراهیم نظام شاه تیر بر شاه
 خورده تا بجای قلعه رسید از اسب افتاد و جهان بداد و پادشاه رحم دل متاثر

بستان بحیم

۲۲۸

لشکر آراسته متوجه سرحد عادل شاه شدند بیا و بنا و خرابی بنهاد و عادل شاه
بعد ازین گوشمالی فساد انگیزان و پامالی تخت پرستان بر سمیت علیا جواب
دیده بطلب امر او احتضار لشکر فرستاد چون لشکر فراهم آمد پائی دولت در
رکاب سعادت او زده متوجه سرحد کرد و بدو بستان خود را رسیده شاه
در کن رامضرب خیام ظفر التیام نمود و لشکر نصرت پیکر را بر روی حصن شریف
فرمود تا از هر دو طرف جهت و بند و آغاز شد و آسیای حرب و درگوش
آمد سر روز خلقی کشته می شدند تا آنکه قتلی با فراط رسید بادشاه کامکار
بهاوران زرم خواه بکرو و حکم نمود که درین جنگ با سیه هر روز خلقی بکشد
که مقتود چه پاره آتشانی کرد و سیه باید که فردا بهیت مجموعی یک دل و یک بهیت
کر دیده بر سر مخالفان خود را زنند و جنگ سلطان بن بطنور رسانند تا عهده
کشائی بطنور آید و فتح و نصرت چهره آرا شود و روز دیگر بهان آما دگی استعداد
و دوطرف مقابل صف آرا گشت آتش حرب در میان متقابلین با شعله آید و
در آن طرفین حمله آورده و در سید گیر آویختند و خروش و غیره باوران بکرو اسیر
رسید قتل و کشتن از حد تجاوز کرد و بدو غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام شخص نیست
مقتود خان شهنشاه فیلان که از غلامان کرجی دولت خاندان شاهیه بود
در آن فتنه و آشوب با شصت و هفتاد فیل جنگی پیش آنگام شده پیلان را
بر فوج حشم راند و با پیلان پیلان حضرت شکوه چندین از ترکیب الحال و
اضمحلال یافتند خورش و یوز و تلک گشتند و چندین خسته و مجروح گردیدند
تفرقه در مخالفان افتاد و بهیت بروین را بصورت نبات آتش بدل کردند و در آن
سنگ گام نظیر خنجر فیلان بر جوانی افتاد که اسب سلاخی خوبی داشت و ندانست
که کیست از بالاییه فیل تیر تیراب کرد و جوان باز و فرستاد و آن تیر بر

معیل شاه شنیده نخل و شکر سار یازگشت و سپهر عین الملک و انکس خان که راه
یکنزه گرفتن در پناه کفره سیدی بردند بعد از چند مدت انکس خان بموجب قوم انش
با و شاه خود را محصور رسانید و التفات تازه یافت بر سر امارت قائم شد

شکر شیدن ابراهیم شاه ولد برهان

شاه بعد از فوت پدر بر ولاایت عاود

شکر شیدن عاود شاه بدافعه و دست

یافتن عاود شاه و انجام کار ابراهیم شاه

برهان شاه در استند او بنامی چون از حیات خود مایوس شد سپهر بزرگ خویش
ابراهیم شاه را که تا غایت در قلعه لها کر محبوس بود طلبید ولی عهد خویش گردید
بعد از فوت وارکان دولت و اعیان حضرت ابراهیم شاه را به سلطنت برآورد
چون او شباب زده بود و عسکر و جوانی در دست داشت و از تجربه روزگار
خبر نداشت از مکر و نیریت یافتن پدر از عاود شاه کینه دلی بهر ساینده در
مقام کینه خشی و تدارک می بود و همیشه و گیک خیالی حسام می بخت و از اتفاقا در
عهد او دکنیان و جیشیان را هنگامه بازار بود و آن کو ماه اندیشان مقدم
که موجب خرابی ملک و زوال دولت باشد پیش گرفتند و با ایلچیان عاود
که در آن حصار بودند بدست لوی نمود سخنان پر صرغ و بزبان می رساندند و ایرا
براهیم شاه را از عیب فساد و انگیز نمود و کینه پنهانش را بخوش او آوردند تا او با

بستان نجم

۲۲۶

تا خند شخند فیلی که پنجاه مصمت فیلی همراه داشت بر مهنران بر خیزانید و ران
اشوب فیلی بزرگ بر اسب عین الملک در غور و اسب سخت بر رانش رسید
مخرج گشته بر زمین افتاد باز بر اسب سوار شدن طاقت نداشت بر فیلیش
سوار کردند چون حال متغیر یافت و شکست پریشانی لشکر ملاحظه نمود غالب شاه
سپهر خود را گفت چه استادی جائی توقف نیست حرم و خزانه را گرفت زود بطرف
بیرون شوید بموجب وصیت پدر شتافته حرم و خزانه را با پنجاه سلسله فیلی و اسب
فراوان از مور که خود را بیرون کشیده راه پلکذه گرفت و آنکس خان و حرم و
خواری و نمکرامی شریکیش بود و رفتند و نیز با نظرت رفت باقی لشکر بعضی
بقتل رسیدند و بعضی مخرج و سالم رو بگریز نهادند عین الملک و شهنزاده و دست
بهاوران عادل شاهی اسیر شدند اعلیٰ التو رسد عین الملک از قتل جدا کرده
بجنور فرستادند تا چند روز سرش را بر تنبیه مقابل دروازه قلعه بجای توپ برای
مردم باز داشته بودند و بر حکم حضور میل چشم اسمعیل شاه کشیدند او در همان نزد
بهان تئویش جان بقا بقض اوداج سپرد و تاریخ این واقعه بسم تعییه یافته اند **لعل**
بمکدانه ارانی کینسود و هر چه سرد و شنان شده به تبر با مال به قضا به تاریخ برید
آورد و سپهر جو و غم را به شیر اقبال به باقبال ابراهیم عادل شاه چنین فتنه شهر آشوب
که تمامی ملک را فرو گرفته بود تا سید الهی چنین اسب و جوی فرو نشست جهانیان از
خلایف فتنه بادشاه کا مکار سجدات شکر این عطیه کبری بجنباب کبرای بود و ساخت
دوست و دشمن و عطا کشاده مساکن فقر را از رنج افلاس نجات بخشید و در آن روز
کسانیکه لازم اخلاصند و دیت بجا آورده بودند به شرفیات گوناگون و نوازشات
بوفلکون سداخورد جلالت کس بر فراز گردانید و همان شاه که بعبته تائب اسمعیل شاه
از احمد نگر برآمده یک منزل پیشتر رسیده بود و خنجر شسته شدن عین الملک و فوت

استان خیم

۲۲۵

را که امرای نامی بودند و از طرف ایشان توهمی پیدا شده بود و یونانیک و
ایاجی نیت را که مضرب کار ملکی داشت همه را بجکت علی بدست آورد و محبس
ساخته حمید خان بر طبق اشاره با و شاه چون نزدیک مخالفان رسید سازش
لباسی با آنها پیش آورد و بعین الملک بنجام و او که بن باین ساز و سامان که
رسید ام نه براسه بجکت و مقابل آمد و ام نظام حمید فرمان با و شاه کارستم
نیت قلبی در موافقت و موافقت آن رکن السلطنت درست کرده ام اطاعت
شما مراده اسمعیل شاه بدل مکرور داشته ام لکن صلاح است که درین کار تعجیل را
فرموده پیش از رسیدن نظام شاه بجکت و ایداد و اسمعیل شاه را بر تخت مملکت
قرار بخشیم تا بی منت کسی کامیاب مقصد کردیم و درین منت شش نشویم عین الملک
باقبال ملکه و طالع ارجمند با و شاه کامکار باین انصون فریب خورده چون کل شکفت
حمید خان موافق و همه استان خویش دانسته جواب فرستاد همین انتظار آن آثار
پناه است بشتاب خود را رساند تا عروس عار با اتفاق کرسی نشین ظهور کردیم
در آنوقت عین الملک باین سبکی در ای ماک مضرب بنیام نموده و رتبه استخوان
فرایم آوری فرج سرگرم بود و بمنجه حمید خان نزدیک تر رسید عین الملک شاه و
و فرمان غاسل از کار حریف حذیق نشان بجیت ملاقات بحال آرایش گسترده و
سند عالی افراشته با شهزاده رونق افروز مجلس گشته بود حمید خان با تمامی
مستعد کار شده توپ مضرب زن غیره اسباب آلات آشنابازی که همراه داشته بود
مستعد و آماده ساخته روان شد بمنجه قریب رسید بیکبارگی آلات آشنابازی بر
روی مخالفان سرد و افوج مخالف که غافل و غافل جمع مشغول کارها بودند برهم خورد
پریشان و متفرق شدند عین الملک سر اسیمه وارد و قصد آن شد که با شهزاده همراه
شده زود خود را بطرفی رساند و درین اثنا سپاه عدول شاه نصرت یافته بر آنها

بستان نجم

۲۲۴

ام سرگرم کارام و همه را فرو گرفته انتظار مقدم شرعی می بردم زود خود را برسانند
که جمع مهمات اینجا حسب المدها ساخته و پرداخته گردید و سیح بازماندگی نیست غرض این
فقطه و اشوب اینجا را بالا گرفته بود که همه کس را امید قطع نشسته و نزد همه مردم مقصود
که در پنج شش روز اسمعیل شاه شهر را متصرف خواهد شد و چون کار با این غایت رسید بر این
عادلشاه معتصم بجلالین توکل و تمسک به عروقه الوفاهای لطف و کرم کار ساز گردید
بر شبات و تمکین خود بر سر دار ماند و با همای غلبی تدبیری بنحاطر آورد و حمید خان حبشی را
که دلاور خان حبس نموده بود و بادشاه بلطف و نوازش از حبس برادرده بر مرتبه عاقل
عالی رسانیده بود و بجنور طلبیده سرشکر ساخته امرای باقی که با دشمنان ایل شده بودند
نعمه خاصمیل و غلامان همراه داده بر سر شرات پیشکان فتنه انگیزان روانه نمود
چندت برات باو تلقین کرده تا کیدش نموده که خود را بشتاب برق و باد رسانیده
همان لحظه که با ایشان رسید بی ملاحظه خود را بر قلب سپاه آنها زنند و ایشان را کشت
نمهند اگر درین باب وزنگ و قتل و دزد و دافع کرد و ایشان را فرصت نخواهد
شد یقین دانند که در آن فرصت همگی شکر را بجانب خود خواهند کشید

متعین شدن جمیع دین بر فتنه انگیزان غالب آمدن

او بر آنها و قتل رسیدن عین الملک و فوت
شدن اسمعیل شاه بسبب کشتن و زخم

بروز چهارشنبه بستان چهارم برین شنبه یک هزار و سیصد حمید خان با امرار وانه مقصد
گشت و بستان و ششم شهره کور و ریخا عادل شاه و دمی خان و ایاس خان و غریبا

بستان حشم

۲۲۰

ان عهد و تم درین باب میکرد و از ان طرف برهان شاه و قطب شاه نیز بر
ستاده در مقام نادر و عراقی آمدند عادل شاه درین چارموجه بلا بر فضل و کرم
ایسے بی ہمتا رسید و او بودہ سرد موہراس و اضطراب را بخود راہ نداده و تمام
سنگینی و تکلیفی فرا داشتہ روز و شب بعیش و نشاط میگذرانید تا آنکہ خبر رسید
عین الملک کہ غایت پنهانی تدبیرات سے کرد و حالیکہ و شدہ از پوست برآمدہ
میل شاه را از تلک برآورده حیرت بر گرفت و اساس سلطنت را کہ درین
م مخفی ہمسایندہ بود پیش کش او کردہ بر منہ سلطنت نشاند و بنوعیکہ مردم
دل شاه را اسلام و مہراجا سے از بد بھان نوع از خلاق با اسمعیل شاه سلام
ایند و آنکھن ان و غیرہ ارا سے ریزہ بہ استعداد خود ہا بعین الملک ملحق گشتہ
ریاست پنجہزار مردم نزد اسمعیل شاه جمع آمدند الیاس خان بال شکر کہ تا غایت
حاصرہ قلعہ جدید است چون اینقدہ عنلو و شورش عین الملک و غیرہ نمک
ایمان دید اند محاصرہ دست برداشتہ خود را بہ پیش کاہ حضور رسانید و ششم
مہ مرقضی آباد کہ برج موسوم است بر مخالفت عادل شاه قایم شدہ و بر موافقت
اسمعیل شاه کہ بہ خطبہ اسمعیل برخواندند مقارن این حال ہنیا خبر رسانیدند کہ
یہاں شاه بعضد امداد اسمعیل شاه پیشانی نہ بیرون نہ ستادہ خود ہم غمخسب از
مقرر خویش برمی آید و مجددین روز ہا کتا بتے در راہ گرفتہ آورند کہ سپرد
باک کہ بر تہ امارت رسیدہ بود و در جواب عین الملک نوشتہ بود و مضمون آنکہ کتا بت
مارسید مرقوم بود کہ در چہ کار اند و چہ ساختہ اند مخفی نماند کہ رومی خان نذر
نہر شمشیر گرم کار است از اکثر مردم شمشیر و ہمان گرفتہ و از خدمتگاران
حضور رجمہ گرفتہ قرار دادہ ہمینکہ اسمعیل شاه خود را بجوالی شہر رساند اگر فرصت
بند عادل شاه را دستگیر کنند و الا بخیر بگذرانند و من نیز بیرون شمشیر قرار گرفت

بستان نجم

۲۲۲

مدت یکسال در تدبیر و جنگی این پادشاه گذرانید سادنت را و نایکواثری که در پیش احشام
 با اسمعیل شاه عهد و عبت نمود و جمیع احشام قلعه را بوسیله افرادان در اتفاق و عهد است
 کشید و دخت خویش را پیشکش اسمعیل نموده به نسبت قرابت ماده تقویت را پیش
 از پیش قوام و استحکام بخشید حاکم قلعه را در اوقات فرصت بدست آورده در مجلس
 انداخته قلعه را بقض او و چون بر تو این خبر بر پیشگاه ضمیمه عادل شاه یافت در
 برزخ بدخواهان آمده لشکر فرام او و در لبه لشکری الیاس خان بجهت تنبیه باغیا
 و گوشمالی فتنه انگیزان کسبیل نمود الیاس خان حوذر را در انجا رسانید به محاصره
 پرداخت و در قلعه را نقطه وارد گرفت راه آمد و شد بر اهل قلعه بست عادل
 بر تائید و تقویت الیاس خان مکرر سر این احکام بنام عین الملک و انکس خان
 اصد از فرمود که زود تر خود را بر قلعه رسانیده با اتفاق الیاس خان در تنبیه
 باغبان و استحکام قلعه بکوشند فاضل ازین معنی که عین الملک و انکس خان
 نهانی موافق و عهد استمان گشته اند انجا بوصول سر این احکام خود را در برابر
 اخلاص و دلخواهی طنابهر ساخته لشکر آراسته بمجد و الیاس خان روانه کردند
 تا شریک الیاس خان گردیده در محاصره قلعه بکوشیدند و باطن با مخالفان همکار
 و همزبان بوده تقویت و نمایند آنها بوزند و شبها غله و اسباب ضروریات
 مورچهای خود اندرون قلعه میرسانیدند و معتمدان را باز و اسباب به بیجا
 فرستاده آنها را که با ایشان دساز بودند و خدمتگاران حضور نیز تحریک و تشویه
 بر مخالفت ابراهیم عادل شاه و موافقت اسمعیل بر غلانیند اکثری از خلایق از
 دل شاه روگردان شدند تا اینکه قلعه بجا و پر خورشید خان نام غلام ترکی تیز و
 معامله به استمان بخالف گشته متعلقان اسماعیل شاه را در خانه خویش بنام
 در بر غلانیان مردم شهر بسوی موافقت اسمعیل شاه سعی موفوره بجا آورده و یک

بستان مجسم

اسماعیل را در عبادتگاه را بر خروج

برهان بعد از یافتن این شکست عظیم از شور و خجالت پر آمده ماده
 حد و کینه را در باطن پرورش میداد تا پس از چند روز نیز آن عناد
 از کانون صمیمیتش شعله زن کردید و مقام مخالفت و فتنه انگیزی آمده
 عهد و موافقت که نموده بود پس پست انداخته نامهای پنهانی به اسمعیل شاه برادر
 ابراهیم عادل شاه که در قلعه مصطفی آباد مقصور و فیه به بلکانون محفوظ و
 محبوس بود فرستاده ترغیب و تحریص بر خروج و طلب ملک موروثی نمود
 و ز رخطیر رای استعدا و سامان لشکر کشی نیز فرستاده تقویت کلی رسانید
 و به احشام قلعه نیز نوید و مواعید بشرط تخت نشینی اسمعیل شاه داده بر
 ملک و ایدادش برانگیخت و عین الملک و انکحان که قریب بان جاگیر
 میداشتند نیز برادر و اعانت او ترغیب داده بشت که شما امرای بزرگ
 دولت خانه عادل شاه هستید فرصت غنیمت دانسته اسمعیل شاه را از حبس
 نجات بخشد و با استعداد و سامان از قلعه بیرون آرید و جمع امرا و نصران حاکم
 دل شاه به را بوجه با و نویدهای لایسوس او ساخته متوجه دار السلطنت شوید
 ازین طرف مابعد دولت با اتفاق قطب شاه باز و استعداد خود را رسائیده
 و برابر سر بر تخت عادل شاهی متمکن گردانم عین الملک خود اول این مکرور داشت
 و از چند امی خواست که بایه خلافت خللی واقع گردد و در تسلیم و عادل شاه
 و فرمانروای صاحب آفتاب هم برسد و ایضا جمیع امرای پائین تخت که در بیجا
 پور بودند نهانی پیغام رسانیده بوعده و نوید امیدوار ساخته بر اتفاق این امر
 راعب و مایل گردانید چون بر همان شاه باین فتنه انگیزی عالمی را شورانید تا

بستان نجم

۲۲۰

تا کید بلخ نموده که من بعد شب و روز غم و بهشتیاری را زیاده از سابق کار
فرموده شدت و جلالت را با قصه الفایت رساند و برودش کره صم
با متدی و اما دگی تمام می گشته باشند بخدا زنند که از بیدون جنری
بشکر ایشان سدا از شکر ایشان کسی بیرون رود اتفاق جنگی اگر
افتد بهشتیاری خبر داری تمام نموده باشند اشاء الله تعالی بخا
ز و دین تدبیر عاقله خواهد آمد چون سر سرداران عادل شش
حیدر و زعمال برین حکم کردند کار برهان شاه و بر شکرش تنگ گرد
مردم شکرش از سفر طویل و در آرزو بجان آمده شبهای می گزشتند چون بر
بان شاه گفتن لشکر دیدید لی آنها دریافت عاقله آمده بر سر صلح
نویس را او در رسولان کار دانسته است و پیغام صلح در میان
او و عاقله شاه تا مدت یک ماه با استغنا تغافل در گذرانیده بر سر
اما قایم بود در صفا شاه قطب شاه و راجه جلیخان در میان واسطه
او و عاقله شاه بعد از اباد استغنائی تمام بسیار رضا بصلح داد
شد و طایفه متحد شد را که ساخته و پرداخته برهان شاه است
چنانکه در نخستین روز بر زبان الیاهام ترجمان جاری شده بود و سیم از نو
از بنیاد براندازد و بازین هموار کنند و ششم یاد کنند که دیگر بر سر مخالفت
نیامده ماده شورش و فساد نکرد و برهان شاه در قبول پیشرو
و جهود چند استاد کی میگردان کن چون بعبد و مانده بود آخرا لامر قبول
کرده و شعله را بازین هموار کرده و سپای سریر خلافت خود معاودت
ذکر بعدی برهان نظام شاه و یوفای او و عیبت لانیان او

استان محکم

۲۱۹

افکنی خود را بر قلب سپاه مخالف زنند و ما را از لشکر حشم بر آرند اگر شمه عقلی
 درین امر میان آرند و سستی و ایهمال و رنجیک و نبود واقع کنند خبر شرط است
 که در پائین عتاب خواهند افتاد و بسزا خواهند رسید خوب ملاحظه نمایند که در صف
 مردان ببردانگی و نام آوری گشته شدن بهتر از درنگ و مثل مردان حاصبا
 دست و کردن بسته از میان باز آریشان بکشان بکشان بکشد که برده کشتن برون
 هر لشکر جمیع امر را راجع آورده مضمون فرمان را برایشان بر خوانند تمکین از
 وی احضار منتهی لفظ و اسلحه گفتند که بدل و جان تابع فرمان هستیم هرگاه سوار
 شوند حاضر ایم روز و یک صبحی روحشان طبل جنگ بگفته با همه امر آماده
 جنگ شده سوار شد از لشکر نظام شاه نوحان و کهنی امیرالامراست برآرد که تیر
 یافته برهان شاه بود و بمقابلة ایشان درآمد بسیاری حرب در گردش درآمدین
 الفریقین در میان آتش و متلاطم شد سفینه امن و امان گرفتار غرات مصیبت
 گردید و لاوران جابین داد مردی و تهوری داد و سعی و کوشش بیدار آورد
 تا نزدیک بود شیوه اندازی و خون افشانی را بهنگامه گرم بود و با دران عاود
 چون دیدند که روز با خبر رسید و فرصت از دست میرود و یکبار سنگی با تفاق نعره
 غازیانه را آورد و حمده رستمه بر لشکر مخالف بردند و با نیاژی چنانچه باید بجا
 روند لشکر مخالف تاب نیا آوردند و برقرار اختیار کرده و از معصده که
 برافشاند نور خان با دوسته امرای دیگر بقتل رسید بقیه السیف که خود را
 بی سددار ویدند راه حصار گرفتند سپاه عادل شاه تعاقب کرده و تریب
 یکصد و شصت قیل نیز اسیر و اسلحه بی شمار به دست نمود و مظنون و متصور
 مراجعت کردند و روسی خان فتحنامه مع فیضان و اسپان غنیمت بدرگاه والا
 روانه نمود و بادشاه خلایع فاحشه و تشدیف لایقه بنام سره داران نام بنام فرستاد

استان نجف

۲۱۸

اکثر مردم حضور بدین اوقات گرفتند پادشاه نیز اطلاع بر این معنی شد
 و در آنجا که در وقت از نشانند چون صورت خلاف معمول چهره نمود و آنست
 که آمدن خویش خوب نبودند است کشید سودناشت و رباعت یکے را
 که بنام در دولت دلاور خان و صنعت چشم کنه مہارتے بہرسانید
 بود و حکم کشید کہ صنعت خویش بطور رساند دلاور خان بفرمود آمد و
 پیغام کرد کہ خلایق عہد تحسن مینت شہر مار عیادل جواب داد کہ ہم
 ہمارے سیدن ضرر جانی و مالی است و در چشم گذن ضرر جائے و ہا
 مینت دیگر من عہد کردہ ام کہ من تو ضرر رسانم و حال آنکہ این مرد
 بحشم تو ضرر میرساند نہ من پس آن شخص بکار خود مشغول گشت و رط
 فہ العین چشم جہان بخش را از جلیہ بنیائی عاقل ساخت و بموجب حکم
 در تلو کہلنہ یا بعضے خدمت کاران مجوس شد قریب بدہ سال زندگیا
 کرد و از دوسے فرزندان حاصل شدند و در آخر با جمل موعود از دنیا بر

طریق یافتن سپہا عادلشاہ بر برہان و پیغام صلح
 فرستادہ قلعہ محدث خود را از بنیاد براہ کنن
 برہان شاہ با تمام تمام چون تلو را با تمام رسانید و اسباب استعداد
 و تلوہاری و غلہ بسیار و اذقہ سنے شمار از ولایت و تلوہائے دیگر آورد
 دران تلو جمع کردہ است حکام تمام بخشید شاہ عدالت سپاہ بھر در سیدن
 این ہمہ فرمان متناجریان بجانب سرداران لشکر خویش را اصداد اخر
 نمود کہ بلا توقف بھر و وصول این فرمان با جمیعت تمام و استعداد خضم

بستان حیم

۲۱۷

متنی ننیکرد و باید که ماحدای گذشته را بجا طه نیا وره مضمون الفتوا حدرا
کار بند و در پنج سابق راتق و فائق مهمات سلطنت کرد

آمدن و لا و خان بارگاه عدالت پناه و بسرا
رسیدن و در قتلعه لهندنه محبوس گشتن

ولا و حسان ازین بپیام چون کل شکفت باز یکے از معتقدان را فرستاد
که اگر آن حضرت عهد نمایند که ضرر در جانے و مالی من نرسانند از سر قدم
ساخته بخدمت مشرف می شوم بعد از عهد این معنی و نوشتن و فرستادن
عهد نامه باد و یکدیگر بر همان شاه مکر منع کرد و بر رحمت رضامند بنمود
لکن چون او بارش زور آورده بود مستنق نشد بدان امید که باز
ز نام سلطنت بکفت او را و شاه را بیدخل سازد و ببالغه و الحاج
از برهان شاه رخصت گرفته با اتفاق سپر خود محمد خان متوجه بیجا پور
شد و در یکجه بخدمت بادشاه مشرف می گردید و متنام خلق شهرت داد و
سه فرسخ باستقبال او شتافتند و نثارهای پیش بر وند و از جانب امرا
مردم مبارکی و خیر مقدم نیز رفقه و این معنی و حقیقت و حق او سم
قابل بود چون حیدر مردم شهر و میان جنس خلق بوسے بعد از شاه رسید و انت
که اگر پنج روز از انیکس در شهر بماند استیلا و استغلاش زیاده از اول
خواهد شد و در وقتیکه بادشاه بروصنه حضرت و آرزو امام علیه السلام
تشریف برده وقت عصر تنک متوج قلعہ ارک شده بودند و زمین
بوس فایز گشته در رکاب بادشاه تا قلعہ رسید و در و پلینش نشاند

ستان بختیم

۲۱۶

بنی که دلاور جهان جیشی است در بغل او جا گرفت بران فتنه تازه برپا میکند
 هیچ بخاطر اشرف راه نداده بطانیت کلی واستقنائے تمام روز و شب
 در بازی نزد و شطرنج خط نفائی حاصل میکرد و عالمی را درین معامله حیران
 و متعجب که بچو خصم قوی با این سامان واستعداد و در شکر کار خود بیان هر
 گرمی و بادشاه عاقل از تدبیر دفع خصم و مشغول ابو و شاط بود و باین استقنا
 و بیگیری سر کس درین باب بر حسب ظن و قیاس خویش سخنان مختلف
 میگفتند دلاور جهان کمان آنکه درین دولت خانه کسیکه در تدبیر پادشاه
 اعدا پردازد و منیت درین ایام که من خود را کنار کشیده ام این سردی و
 بی گرمی رونما شد آثار زوال دولت چهره کشا گردند آخر من بستاند غافل
 ازین که مرچ که در و مرچ خواهد گردید به اقبال بادشاهی بود نه سعی و تدبیر
 این نهندان فطر بر همان ظن فاسد و خیال باطل نیکی از معقدان را از دشا
 بیدار بخت فرستاده پیغام گزرا بید **فر** و گرچه دورم از بساط قرب
 محبت و در منیت بند و شاه شمایم و شایان شمایم بند و رگه و مرچند
 بحسب ظاهر دور از استمانه لکن از راه باطن با گفتد اران سعادت مند
 ام اشعیانه خلاصه معروضات ان که حصصم بر کار خویش سرگرمی تمام
 دار و خود و رسوای تدبیر نیامدن صلاح وقت نیست که از تامل و
 وقت فیل انحضرت دشمنان و لیس شده سخنان طسره بر زبان میرسان
 فکرے معقول کار باید بستی فدوی جانثار بهر کسی که شرف تقا و باید بجای جافه
 بادشاه عدالت پناه و درایت و فراست و شکاه جوابش هم لطیف
 احق نسیم می نوشته فرستاد که درین مدت قدر آن رکن السلطنت نمی
 دانستم اکنون معلوم شد که بی وجود آن معتداله و له محنات سلطنت هیچ

بستان حچم

۲۱۵

بدر لشکری رودی خان بدافع نظام شاه روانه نموده تا لشکرها
دل شاه بر سر حد رسیده بمقابل نظام شاه منهدود آمد هر روز از طرفین
جنگ و بند و می شد و از جانبین مردم مقتبل می رسیدند دلاور خان
که شغال کوچه خیز و جوهر لخته نظام شاه را بغلته تازه و فتاد و نور نموده
میگردانید که فساد و بزرگ بجای طبر رسانیده تر حینب بنا نمودن
قتله بر لب بهوره برائے اثبات پادشاه لشکر نیز نمود و برهان شاه که او
را رکن رگین سلطنت خویش تصور نموده بصلاح و ید او عمل میکرد و در اینجا
توقف نموده بر اثر قتل که در آن نزدیکی دراز میبود سابق بود و بنا گذشت
و روز و شب در اتمام و امداد ان بناتاکیدات می نمود چون جنس این
بنا و سبب بجای برهان شاه با مع شاه عدالت پناه رسیده اصلاً و
مطلقاً اندیشه و اضطراب را بخاطر و ریاضات راه نداده که است برقرار
و تمکین خود ستایم بوده بزبان الهام ترجمان رسانیدند که برهان شاه اگر
چه درین فصل رسالت محتمل محنت و مشقت شده و رامت تمام قتلعه سعی و فور
بکار می برد اما عاقبت کار مانند طفلان باز چپه گوش که در خاک بازی
خانه و عمارات بنا کنند آتش بشکند او نیز بدست خود ساخت و پرداخته
خویش را منهدم خواهد کرد و برین جد و جهد بنه تعب و محنت با و چسبیری
دیگر حاصل نخواهد شد و خود در تنگنا خویش لغزش را غیابی و خاطره جمعی به تدبیر
مجات سلطنت و تدارک لشکری کشیده روز و شب بعیش و کامرانی
گذرانید و هیچ اندیشه اینکه بچو حسن قوی با استعداد بسیار بر سر حد نشسته
در صد و هشتاد و نواست و ملاذی میبند که عبارت از ان مستلحه است
برای اثبات پاد استقامت لشکر نبایست کند و فتاد چسپین فتاد از دشمن

بستانِ حُجْم

۲۱۴

نمودند و سکه اشرف نیز حواله او شد تا مصحات ضروری بخردی و کلی را بنوا
دیدر اسب اشرف و اعلی سرانجام میداده باشند و ایاس خان برا
امارتش افزوده و سمرقندی مرتبت کردند و کذا الک حبیب غلامان خدمت
کاران متدیم خود را برتدر حوصله هر که ام مناصب و خدمات حواله
منمودند و بر ولایت و قلاع و امکنه بزرگ عالمان و حاکمان کار
دان از حضور معتد فرموده روانه ساختند قاعده سلطنت روز بروز
بدستگی و خوش اسلوبی ثبت می پذیرفت و برین اثناء بعضی از ارکان
که خود را بی حسل میدید و بان کار پردازان سابق زمام حکومت بقبضه
اختیار نمودن می یافتند بر سرفتنه انگیز می انداخته و رابطه رسل و
رسایل مخفی با فرمانروایان اطراف که در دفاع بدخواهان این دولت
جانه بودند شروع کرده و در هر گزینش انگیز می ترغیب می دادند
و لا و چنان که خود بگر سوخته بود و روز شب بر باد آن حکومت حیا پور
و سر مختاری سابق آب و در دین می رساند فتنه را تقویت داده بر حان شا
را از نایب بر خلاصند و خطه بالخطه تحریک می نمود آن ساده دل نظر
بر اعتماد استقلال خود آن حقوق احسانات شکاثره را که در باره او پوچ
پیوسته بود بهمنیافیا ساخت و کان لم یکن پنداشته لشکر فرا هم آورد
مؤتجه ولایت عادل شاه گردید تا این که بر سر حد رسید و در صندوق
خندابی درآمد

لشکر فرستادن عادل شاه بحیث مدافع نظام شاه
عادل شاه با حضور لشکر فرمان داد چون جیح آمد امارا با لشکر آراسته

بستان نجم

۲۱۳

ست و سید یقی را منظمه آنکه چون چشم بر زگوار و پد زمارش که علی عا و شای
 شاه طهماسب اند شیعیه بودند ایشان البته بطریق عزم و پد خواندند
 این روش نزدیک اکثر مردم موافق تر افتاد و جرم نمودند که با شاه شیعیه
 مذنب اند اکثر احل سنت در آن وقت خود را به تقلید شیعیه باز نمودند
 چند آن سعی کردند که مودنان در آن روز بانگ نماز طهر بطریق شیعیه
 و اشهد ان علیا ولی الله و احل اذان کردند و شاه خود سر و علامت
 سنی پاک اعتقاد بود و از استماع آن و خشم شد حکم کرد و بجاسیکه باعث
 آن امر شده بودند اید و امانت رسانید و محبوس گردانند اما حقیقت
 حال مطلع شدند و تبسم فرموده و از سر جرم ایشان در گذشتند و در
 انبار اشعیان مصلحتی خوانده خوش طبعیها معینه مودتا این زمان در بلذ
 بحیا پور خطبه اصحاب میخوانند و شمار تن بحال و قایم

بعد از مراجعت بدار السلطنت بحیا پور به

نفس نفیس متوجه مهمات شدن

بعد از رسیدن بدار السلطنت بحیا پور خود بدولت و امتثال بنفیس نفیس
 موبه مهمات سلطنت گشتند هر روز در دربار برآمده بر تخت سلطنت
 جلوس همایون نموده با عمام میدادند ارکان دولت و اعیان
 حضرت و سوار و احشام و خواص و عوام بحضور آمده سلام و آداب می کردند
 بر کس مر مقصد که میداشت بعضی میرساند و حقیقتش و رسید به سر انجام
 میفرمودند و مناصب تقسیم کردند و میخان را منیصب میثوای سرفراز

فاحشه ارزانے داشته بمواعید و الطاف خوشدل گردانید
 و علی الصبح بادولت و سعادت برپین منج نصرت برپا زد با کمال ثبوت
 و عظمت و شادان و سر جان بسیار پرده جاہ و جلال خویش مراجعت
 فرموده و بر تخت کاوانے تنگیه فرموده و سر پرده از پیش برداشته
 بارعام دادند خلایق سرعجز و نیاز را بدرگاه حنلاق منے مانند جل و جلاله
 برخاک تذلل و تقسیرع سوده سجدهات شکر داد و نمودند و ز باخفا مبارکباد
 و تهنیت بادشاه عدالت پناه کشا دهند و تشریف پیش کشیدند بادشاه کسانی
 را که در آن شب لوازم دولت خواهی بظهور آورده بودند بوزارت سر
 و عنایات بسیار سر فراز فرموده و دیگران را که حنیف خواهان دولت و
 خواهان سلطنت بودند سرس افرا خور حال مسخولی و مقبضی مختص و ممتاز
 نمودند و بعد از آن روزی که میامین اقبال ابن بادشاه سعادت مال برافرازد
 حد افخواران برافتادند خبر منج برهان شاه کشته شدن جمال حنان
 رسید بادشاه عدالت پناه تهنیت نامه فتیمه بر پادشاه ارسال نمود
 در ساعت سعید متوجه دارالسلطنت بیجا پور گشته بتاریخ بست و دیو
 سمجند مذکور نهج و نو و دشت داخل معتز و غر و شرف گشتند

طرفه واقعه که در آن روز رونما شد
 و در آن روز که منج عظیم رونمود چون عدالت پناه از بارگزار مجلس
 خاص تشریف بر بند آمدن آنکه می آنجمله عظمی داشته رونمود آن انیت
 چون دلا و حنان خفی المذهب بود و سوار مذہب شیعه بطرف ساخته خط
 بنام اصحاب خواندن مستر نمود جمیع را گمان آنکه بادشاه خفی المذهب

از لشکرمان خالصیل که ادب خان نام داشت سرعت برق اسب راجه اندیز
 شمشیری بروس انداخت اگر چه شمشیر بران کارگزار شد اما دلاور حسان
 را انداخت میل بافی حیدرخواهی کرد و نیل را آورده در میان او و
 مردم بادشاهی حایل گردانید تا او را نصرت سوار شدن دست دهد و
 دامادش شاه احمد صفوی اسب خود پیش کشید که برین سوار شود و زود از میان
 بدر رو که جائے استاد نیست دلاور حسان بر اسب سوار گشته از معرکه
 خود را بیرون انداخت و لشکرش را از مشاهد این حال او سلطوت و خضبت
 بادشاهی هراسان شده کاهن و المذنب از بیم پاشیده متفرق گشتند و دلا
 ور خان باد و سپه محمد خان حیرت خان به بیدار شتافت و از آنجا نجات
 برهان شاه خود را رسانید برهان شاه وی را تعظیم و توقیر فرمود و آن
 کرده منصب امارت ارزانی داشت و مونس مجلس خاص گردانید و کمال حسان
 پس میوش که اندران روز گریخته بود و دوم روز متقاضی اجل باز آورد و ش
 بر اعمت و تقرب سلطانی دلفت قدیم بادشاهی بجوالی شکر خود را رسانید کار
 پردازان سرکار چون خبرش یافتند همان لحظه جماعه را فرستاده لقبش
 رسانیدند

معاودت فرمودن عا و لشکر بر سر پاره خاص با کاپی
 و شاه کامی تجیه فرمودن بر بند حکومت بالا اسطال

بعد از آنکه دست لغت در خانه بوش آن طایفه باغی را از دامن جهشت و
 جابا د شاه عدالت پناه سپرد و کشیده امرای شکر را احضار نمود

که خبر سوار سے شاہ عادل منتشر گشت مردم خاچیل و مجلسیان و سر
 نوبتیان کہ در سدا پر دہ بادشاہی نشست داشتہ بودند و از جملہ آنجا
 ریح الدین شیرازی و محمد قاسم فرستہ ہم بودند مسلح و مستعد گشتہ بلا زرت
 شافقتہ حینان کہ در آن شب بہمان لحظہ ہزار کس محبت گشتند و چند
 سلسلہ میلان بر سر راہ باز داشتند کہ اگر دلا و حنن بیاید فیلانشان
 گویند دلا و حنن و در آن شب باوصفیکہ عمرش از ہشتاد و متجاوز بودہ با یکے
 از رختہ ان و کہنی کہ غائبانہ او از حسن و جمالش شنیدہ عاشق شدہ بود و
 در آن شب بوصول اور رسیدہ در خلوت داشت بعد از ان کہ بادشاہ سوار
 سمند سعادت شدہ از از دو بیدون شتافت نزدیکانشن بسیار دلا
 و حنن را کہ با ہمان تازہ بر بستر غفلت مانند بخت خود غفلتہ بود بیدار کردہ
 بر حقیقت حال مطلع کرد و دلا و حنن انش فی الفور تہیہ سواری کردہ با ہجرار
 سوار و میلان بسیار قریب بطلوع صبح صادق بطرف بادشاہ روان شد
 بر آن امید کہ خاص مردم خاچیل و امرا سے مذکور از صولت او بہت خودہ از پست
 داری بادشاہ کنارہ جستہ بادشاہ را با او سپرند و خود بر بہان طریق صاحب
 اختیار خواہد بود چون دلا و حنن باشکوہ بزرگ و کوکب عظیم نزدیک رسید
 فوج را بفاصدہ یکتیر اندازد و انکجہ داشتہ خود با صدد سوار و ہجرا فیل نرنگ
 نرآمد میلان را کہ بر سر راہ او حایل باز داشتہ بودند میلان با ان پیش سلطان
 تاب قرار نیاورد و میکوشدند دلا و حنن پیش بادشاہ آمدہ از راہ شرمخی
 بشدت تمام سوارہ بسیج را آمد گفت سرخ کن چو اسے چہ درین وقت شب برآمد
 این کار مناسب حال خود بر سر اردو معاودت نمایند بادشاہ بر آشفتمیج
 جواہش ندادہ با نزدیکان گفت کسی کہ این نئے ادب را بسزا رساند بر فویجو

ستند ساخته منتظر باشند باو شاه جهان وقت از دولت خانه خاص
را ندیده متوجه دایره امر میشوند

تحويل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد و شب معه و بدایره امر او که نختن دلاور خان پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد و در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیدون خراسید و کمون خاطر یکین نگفته بگفته ارخان که از غلامان
حضور بودند فرمود که اسپ سوار سے حاضر ساز و گفت ارخان از جلو دار
اسپ سواری طلب کرد و جلو دار از قبول حکم ابا او رده گفت که بی حکم
دلاور خان اسپ را حاضر نمودن محال است گفت ارخان منی نال
جست و چاکت بر رخساره اش چنان طلیا چپه زد که بهوش افتاده
جلو دار دیگر بر نیمه ال دید همه اسپان حاضر ساخت تا با د شاه غلامان
حضور سوار شده از سر ابرده بیرون آمدند الیاس خان که دایه باو
و در آن شب نوبت پسرده او بود با د شاه را شناخته پیش رویده
سواری استفسار نمود با د شاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار شسته همراه رکاب باش الیاس چنان با سواران خاصه
خود که عدد آنها بعد نمیرسد همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین
الملک و انکساجان و علی خان که فاصله نیم فرسخ راه از لشکر دور بود
رسیدند امر سے مذکور که بنا بر اشارت بنی مستعد بودند منی الغور با قوجا
از استی بخدمت پیوستند و برین بیار صفها کشیده استنادند چنانوقت

بستان حیم

۲۰۸

در خدمت اهل خدمات بود و بخیالی نزد عین الملک کنایه که امیرالامرا
بود و انکساری علی خان که هر ایک از ایشان نیز از دلا و حشمان بدل کاره
بمقتضی بود و در ستاد و همچنان رسانید که از تامل و خود کار سینه این نامتی
مشناس اگر زن دل فترت بسیار بهر رسانید که بنا بر حسن و خرمی خود دست مارا
در دشت و حرا سرگردان میداد و در حشمان مرضیاری سنی و جد
بچار سینه برود و در حشمانیت کار بنگی اسباب و اساس سلطنت از فیض و اسب
و مسینه و بیست تاراج داده هنوز در مقام حشمان و استکبار و رسانیدن
ایضا و آزار است شش نفران تدبیر این دولت خانه آید خدمت ابایی
عظمی و داجد و عالی مقام کرده آید و همیشه در دولت خواهی حشمان خوار
که کشید و آید و حال سبب آنچه شرط نمک حلاله و نیک نامی باشد بطور آوری
اگر صلاح بنید خود را نزد شما و فاکیشا برخواه برسانم تا با اتفاق در منع او
نوسیم سمت مردان مد و حشمانی است است اگر درین وقت دفع اند
کنیم تعیین است و قتی که به بیجا بود خواهد رفت قلع و قمع خود را آورده مرا عاخر
به تمامت خواهد کرد و حشمان معلوم که با شمایان چه خواهد کرد و عین الملک زبان بصر
و ششاد و فاشا و گفت اگر خاطر مبارک از او منسح تا لایم و اطوار از امر او
نفرت حبه و از اعمال ناشایسته و خلاف مرضی با سینه او بنگ آید است بجهت
که بطرف این نمند و بیان احشمان کیش قدم رنجبه شد و حشمان در نگاه
بوسه و افتخار سر با موج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پاداشش کرد
و کینا را و بسیم اید از عجز و دشمنی و قرار حشمان یافت که در شب باز دریم
رجب المرجب که شب استفتاح و بنگام فتح و فلاح است نزدیک سحر که وقت
اجابت و عافیت و عطا از حشمان و نیکو است امرای شمشیر شکر با سینه خود

مقتدر ساخته منظر باشند باو شاه جهان وقت از دولت خاند خاص
را دیده متوجه دایره اعراس شوند

تحويل فرمودن عادل شاه به موجب فراود شب
معه و بدایره اعراس و کرختن دلاور خان اسپر خود
عادل شاه به موجب ستار واد و شب معهود و وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون فرامید و کمون خاطر بکن گفت گفتد ارخان که از غلامان
حضور بودند و که اسپ سوار سے حاضر سازد و گفتد ارخان از جلو دار
اسپ سواری طلب کرد و جلو دار از قبول حکم ابا او رده گفت که بی حکم
دلاور خان اسپ را حاضر نمودن محال است گفتد ارخان منتهی تا
جست و چاک کرد بر رخساره اش چنان طپا بچپ زد که بهوشش افتاده
جلو دار دیگر بر نهوال دید همه اسپان حاضر ساخت تا باو شاه غلامان
حضور سوار شده از سر ابرده بیرون آمدند الیاس خان که دایه باد
و در آن شب نوبت پسرده او بود باو شاه را شناسخت پیش و دیده
سواری استفسار نمود باو شاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار گشته همراه رکاب باش الیاس چنان با سواران خاصه
خود که عدد آنها بعد نمیرسد همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین
الملک و انجنیان و علی خان که بفاصله نیم فرسخ راه از لشکر دورد بود
رسیدند امر سے مذکور که بنا بر اشاره سابق مستعد بودند نه الخور باو حجاز
از استه بخدمت پیوستند و بر عین بیار صغها کشیدند استاوند جانوت

بستان حچم

در خدمت اهل خدمات بود و چنانی نزد عیس الملک کفایتی که امیرالامرا
بود و انجمنی در حلقه خان که بر ایک از ایشان نیز از دلا و حسان بدل کار
بیتفر بود و در ستاده و پیغام رسانید که از تسلط و خود کار س این ناحق
مشغول اکثران دل و نفرت بسیار بهر رسانید که بنا بر عرض خود بدست ما را
در و شست و صحر اسد گردان میدار و در حلقه مرضیاری س می وجد
بنا بر سست بر و در و یحایت کار یکی اسباب و اساس سلطنت از فی و اسب
و سینه مره به بتاراج داده هنوز در مقام خدمت و استیکار و رسانیدن
ایدا و آزار است مشا نفران متدیم این دولت خانه آید خدمت ابا کی
عظمیام و اجداد عالی مقام کرده آید و همیشه در دولت خواهی و حلال خوا
که مشحیده آید به لاسیم آنچه شرط نک حلاله و نیک نامی باشد بطور آور
اگر صلح بنید خود را نزد شما و فاکیشا خوا و برسانم تا با اتفاق در رفع ا
نوسیم سست مردان مد و خدمت سخن راست است اگر درین وقت دفع ادا
کنیم تعیین است و قسیمی که به جیا و پور خوا بد رفت قلعه بقبضه خود در آورده مرا حاج
در حلقه خوا به کرد و محبت معلوم که باشمایان چه خواهد کرد و حین الملک زبان به
و شتا و دنا شتا و گفت اگر خاطر مبارک از او صلاح ما علایم و اطوار نامواریش
نفرت حبه و از افعال ناشایسته و خلاف مرضی ما س او بتک آید است بجهت
که بطرف این فرستد و بیان احسان کیش قدم رنجبه فرمود و عسلا مان در گاه
بعند و انتخا رسر با موج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پاداشش کرد
و یکسرا و به نسیم بعد از عجد و و شش و ط قرا حینان یافت که در شب پانزدهم
رجب المرجب که شب استفتاح و سکا مفتح و فلاح است نزد یک سحر که وقت
اجابت دعا نزول صحت و عطا از خداوند اکبر است امرای ثلثه لشکر با س خود

بروز و لا و حسان

چون دلاور خان در ضبط و استحکام کار خود افتد رکوشیدہ کہ فوق آن
نورداشت کرد و پیش ابراہیم عادل شاہ ہمہ مردم معتمد خود بازداشتہ
بلکہ خواہن محل راحتی اخیلان و دیہگان را از خود ساختہ و تمامے اہلکار
کارکنان سرکار خود مطیع و منقاد و گوشہ بودند تا اینکہ احد سے را
اراسے عرض حال بہ بادشاہ بنودن بران وقع او بحسب ظاہر از حجب مجالا
مے نمود بادشاہ بر شدت الام باہم ناسرجام و طغیان شوخے و ترک ادا
سناخی آن عسلاہ صبر و تسلیم را کار فرمودہ بامید عنایت اسے بے نقوش
عموم از لوح خاطر مے سترد و بشارت و من بچو کل علی اللہ ہو اسے
ثوق کلی بہر سائید امید و امنتح الباب می بود تا اینکہ درین سفر بی اعتدال
از حد گذشتہ و خود کار سے و خود کاشتہ را بدرجہ مضروب رسانیدہ ول
بادشاہ از اعمال و افعال ناشائستہ سابق و لاحق او زیادہ از وصف رنجیدہ
و آزرده گشت و غم و فزع او و خلاص دادن خود را از بند او درست کرد
و منتظر قابو مے بود تا این کہ درین شکست کہ خسراں و ذلت عظیم بدور رسید
و دو ولایت سلسلہ نیل و نیجر از اسب و بیماری سبابا مارت از سرگا
و سر زندان او تہلف و تاراج رفت و رنطنہ خلایق چنان خوار و ذلیل
گشتہ و قتیکہ از بازار میگذشت پیرالان با و از بلند کونہش میگردند
و دوشنامش میدادند از سے این ہمہ اثر اعراض و لے خداوند لغت
بود کہ او را از رنطنہ ہمہ خلایق بنیداختہ بادشاہ و درین نہر صحت باہما
غیبی و لغت نہند و مجولے را کہ کسی ایشان را نمے شناخت و در سر کار و

از آن سو در رسیدن چهار طرف لشکر نظام شاه را فرو گرفتند جمال خان
 با دامن خویش خداوند خان در آن چارموج به بلاد دست از جان شسته دیوانه
 و از حمله آذگشتند و به طرف کمی تاختند و لیران را می انداختند هر چه
 سبی ها کردند که شاید ممر سبزه بیایند تا خود را از محاصره که بدر آورند ممکن باشد اخراج
 کار برایشان بغایت تنگ شد سوار و مرکب مرد و از کار در ماندند در عین
 کارزار مقتدر جبار تیر جانک از بر قتل جمال خان سید برخاک مدلت افتاده
 سر جمال خان خداوند خان از تن جدا کرده پیش سیم اسپ برهان شاه
 دراختند و بقیه السیف پراکنده شدند و جبار اسپ اسمعیل شاه کشیده او را
 در پائے برهان شاه انداختند پیر با سر کرمی و عطف پیری سپر را
 در بغل گرفته بر سر دروئے بعد بگریخته شفقت دادند و بشا و کائے به
 نشستند در اجه علیخان در آن جنگ و آشوب و دولت سلسله فیل و دو
 سته هزار اسپ و دیگر اسباب فرادان بدست او و دست سبزه
 فرسنگ راه بازگشته فرو آمدن تو بسم آنکه چون برهان شاه را کنت
 زیاده تر شد و لشکر سنگین بر او جمع آمده بمبار داشتند او کند با فیلان
 و اسبان اسباب که از محاصره که بیدست نموده است باز یافت نماید برهان
 شاه از آن اغماض نمود و تحفه خدایق برائے راجه علیخان فرستاده
 و دل نمزد و خود با اسمعیل متوجه احمد نگر شد و رسالت سعید و احسن شمر شد
 شاه بر تخت سلطنت و کارانی جلوس فرمود و زمام سلطنت را بی منازعی
 در قبضه اختیار خویش و را آورد و اسمعیل را به قلعه بابا کر که برادرش ابراهیم
 مهمل را بنجا محفوظ بود فرستاد
 و در بیان عزم نمودن ابراهیم عادل شاه

ستان نجم

برگشته به تعبیل برق و باد و با جسد نکر شافته استعدا و لشکر و اسباب ضروری
از انجا برداشته و بیچاره بر سر برهان شاه رود و پیش از آن که عادل شاه
به در جهان شاه رسد کار برهان شاه تمام ساخته او را از میان ببرد
بر همین جهت به تعبیل از انجا به احمد نکر رفت رخت و سلاح و استعداد لشکر آنچه
لا بد بود برداشته به سمت بڑاژ روان شد پیشتر از آن برهان شاه با تفاق
راجه علیخان با امرای بڑاژ و سرداران که در آن سرحد بودند و بحال
خان ایل شده در ساختن بمبوعید بسیار ایشان را امیدوار گردانیده
از خود کرده بود و دلاور خان و حسنار سوار کماندار جنگ جو مطاعت
کامه زار از شاه درک از عقب شاه روانه نمود و تا کسید بلنج کرد و کجیل
رفته به برهان شاه ملحق گشته در استیصال حبال خان ساعی موفوره کار
کار بردند و در آن بچوبه خود را منافع نداشتند جمال حسان از اطلاع تعاقب
لشکر عادل شاه بسرعت تمام قطع منازل نموده پیش از رسیدن فوج و لشا
به پنج شش روز بجای لشکر برهان شاه رسانید و در انجا حنبر یافت
که امرای بڑاژ و تمانی سرداران سرحد حلقه بگوش برهان شاه
گشته در رکاب او بر مقابله و مفتانه سر دم شده اند از اطلاع این معنی
یاسر جمال حسان استولی شد قطع نظر از حیات خود کرده دل بر مرکب قرار
دادند ای دار خود را بر قلب سپاه برهان شاه زدند گرفت کار زاری
کرد در ستانه و بنودی نمود و بیاورانه که با در زم رستم داستان جنگ سام
نریمان از خاطر ما بردن غلک گفت احسن لک گفت زه چنانچه قلب
لشکر برهان شاه را از هم دریده و میمنه و میسر او را نیز در هم زد و نزدیک
بود که برهان شاه از هم بپاشد ناگاه لشکر عادل شاه ازین سو لشکر را به علیخان

نصف النهار شاه درک رسیدند اگر چه اسباب خاصه شکر عاوشا
 بتاران حصنم رفته بود اما در سطر نمودن راه دور و دراز کمال تشیب بود
 و سر از در شب تاریک و تاریک و با خطر اب و استعجال پاره و رانشای
 راه تبلیغ رفته و پاره بواسطه سنگینی اعمال و القتل و اباجا افتاده بودند
 بسیاری مردمان نعلی سامان گشته بودند تا این که خواب گاه دلاور
 خان و سرزندانانش مطلق نیامده بود چون نزدیک صبح و پرگنات
 بود به حال چند سائبان بهر ساینده چند شبانه روز گذرانیدند
 تا آنکه استعداد تازه از برائے همه کس از بیجا بود پر بهم رسید و آن طرف
 شاه ماندک لشکر در جنگ گاه با خوف و هراس بسیار تمام شب بیدار
 ماند و نعلی نان و آب بسر بردند و سرزندان ایشان را بنجر حل اسبان
 میسج نمود

شکرشیدن جمال خان در رکاب
 اسمعیل شاه بر برهان نظام شاه
 و قتل رسیدن جمال خان پر خداوند خان

چون جمال خان بهر سوی پیشوائے اسمعیل نظام شاه اطلاع یافت
 که عبدالشاه با چشم زخمی که از انقلاب زمان بدور رسیده از جنگ
 گاه برگشته بشاه درک پیوست صلاح خویش و ران دید که از

اول شاه بعبداغ خاطر نیز در سے فارت و ضمنت سر نهاد و اند و بادلا
 رخاں جنبه معدود سے چند نموده است از کیمین گاه برآمده با بستگی روان
 شد در آن اشاعین الملک و انکیخان که از حکومت سپه سردار سے
 ملا و رخاں باز داشته بودند و ناخوشی و دل تنگ آمده بودند در عین جنگ
 از منبر که بیرون کشیده خود را با راجا بنیبه باز داشته بودند درین وقت
 از جنبه فتح شنیدند بر اسے مبارک باد و تهنیت فتح و صحت ملازمت
 و شاه نموده بودند در راه با فوج جمال خان در خوردند بحسب اتفاق
 جنگ در میان ایشان بر وقوع انجامید غلبه شکر نظام شاه مخصوص گشت
 حسین الملک و انکیخان پنجاه و شصت پیش و چندین اسب و اسبها
 امارت بر جا گذاشته قرار بر بستن ارگزیده متفرق شدند جمال خان
 له اسب و فیل و اسباب سلطنت جنگی باخت شکست فاحش خورده
 با پوس و بیدل گشته بود از غیب فتحی تازه یافت و قرن نشاء و سرت
 کر وید چون این جنبه بدلا و رحمان رسید و شکر خود را متفرق
 و بر اکنده یافت و توجه جمال خان نیز بخیاں ساسند توقف را و
 انجا صلاح ندیده از حیدر که رو بر یافت بخدمت بادشاه رسید
 عرض نمود که لشکر را اکنده و متفرق گشته و امر اسے کبار شکست فاحش
 خورده و خشم از سر وقت یافت و متد مقابل و داشته اکنون صلاح در
 توقف نیست و در رکاب عادل شاه از انجا روان شد چون بجای
 لشکر گاه رسیدند و دیدند که بهیر دنیه و بازار بسه رفته است از انجا
 متوجه شاه و رک شدند همه شب در صحراء کوستان در پیریشانی
 و سرگردانی افتاده و پزده و سربخ راه قطع کرده ماند و گفتند در

رخمی رسیدن رنج یافتن عادل شاه

جمال خان جیشی داده که اسمعیل پسر برهان شاه را بسلطنت برداشته
 خود کبیل سلطنت و پیشوای شده بود در رکاب اسمعیل نظام شاه باشکر
 سردار و آن بعقد مدافعت و مقابله حسد و بادشاه عادل شاه و برهان
 از احمد نگر آمده اول محبہ خیزد و زمینان مردم طرفین جنگ و نبرد
 حسد و زلفاق می نمود و از طرفین جمعی کشتیر لعل می شستند تا آنکه
 روزی جنگ صعب وقوع پیوست از اول جاشت تا آخر نهار کشید چون
 شب درآمد حسد و بابطاعت می بر چیده باشکر گاه خوش بازگشتند و در بزم
 باز آتش نبرد مشتعل شد و اشیای می عرب در گردش آمد از حسد دو طرف
 مردان بیادار و حمله می نمودند و از بطن و میرسانیدند و شجاعان و دلا در صحنه
 کارزار داد و مروی و تهور می دادند و از خون و لیسران سمها می مراکبه
 از خوان می می ساختند عاقبت کار نیم فتح و طغنه بر چیم عادل شاه
 و از لشکر نظام شاه نبرست خورد و متعرق و پراگنده شد و امرا
 مبد و که با جمعیت بخت بخت هزار سوار جرعه و مردانه پیش آهنگ لشکر
 عادل شاه بود و حسد چپ راست بر پیش لشکر ختم تاختن و غارت نمود
 متین بودند از لشکر نظام شاه فایم سردار و آن دست برد و نموده بدرونه
 که از حسد و لیسیت فیل و دوزار اسب باشد و جمال خان و آن آشوب
 خداوند خسان و اماوش در رکاب اسماعیل نظام شاه خود را از حسد
 یکو کشیده در گشت پنجان کھن کرده بود چون خبر یافت که امرا
 بعد از فتح و بدست رسیدن غنیمت عظیم بدرونه رفتند و باقی

بستانِ حجم

۲۰۱

ایک عجیب ضبط و نسق شہر کا مینہ بنی گئے شہر و دروان ازو سے حبیبی بنی کیرنگراگر
رضائیے خداوند باشد کہیں را کہ ازو سے ضابطہ تر باشد و ضبط و نسق شہر و قلعہ بوجہ
کہ باید بحسب آثار و نصب کنیم عا و شاہ فرمود کہ روسے خان بندہ قدیم و نندوی
و نجانہ زا و استہ اورا و رنجور عسکر نیت ہم اورا تا کید کنیم تا ہوشیار بودہ و لازم
سیاست شہر شہریش ہوا آ و چہ ان ضبط را کار بند کہ دست حرمیان از ایدائو
مردم کوتاہ کرد و چون تدبیر و لا و رخان کہ برائے غرض برداشتن بود از پیش
نزف عا و مانہ و حسیال کرد کہ این مع بادشاہ از تغیر روسے خان ہم از ایشا
والدہ بادشاہ است و تدبیر مطلب ثانی و درآمدہ جمعی از اہل خدمت خویش
را از شہر بہ شکر طلبید چون از شاہ و رک بہتر رفتن بہتر شد
بہر ض حضرت علیا والدہ بادشاہ رسا شد کہ اکنون لشکر بہت بل ختم
موجب سے شہر و انجام کار تسلیم نیت کہ چون شود من اہل حرم را و رفتہ
شاہ و رک می گذارم صلاح آست کہ خود بدولت و اقبال ہم و قلعہ
شاہ و رک تا معا و دست ما از جنگ ختم سکوت فرماید علیا حضرت
این تدبیر ہم شکستہ فرمود از سر زند و بلند خویش اصلاح جدا نخواہم شد
ہر حید از تقدیر اسوئے بر سر او رفتنی باشد کہ بر سر ہم رود و چون
این خدمت ہم بر طبق رعنا نہشت ناچار مانہ شکستہ خاطر گشت اوجہ ہم
حورادر شاہ و رک گذارستہ در شکر عا و ل شاہ موجب لشکر مخالف کردید

مقام پادشاہ اول شاہ و لٹام شاہ پادشاہ
و حضرت یافتن عا و ل شاہ باز بہونہ چشم

بنام بنده و یکے دیگر بنام راجی علیخان فرمان روا سے خاندیس و حینر دیگر
 بنام امرایان سرحد و باب ابداد اعانت خود حاصل کرده بلا توقف متوجہ ملک
 موروثی خویش شود بنده عند در رکاب ابراہیم عادل شاہ تا احمد نگر رسیدہ سعی
 موفورہ پجا آورده بر ملک موروثی مستقرہ ممکن گردانم چون جواب باین مضمون بر
 شاہ رسید بجز وصول این بشارت احکام اکبر شاہ حاصل کردہ نامعدود سے متوجہ
 دکن شد چون با شیر و برہان پور رسید راجی علیخان استقبال کردہ بتلیم تمام بشہر لند
 آورده اساس سلطنت و ضروریات بادشاہی را بہرسانیدہ بہرمان شاہ را بر تخت
 سلطنت بنما ند چہر سہر بر سرش گرفت و خلافت را بسلام پیش آوردن نذر و نثار
 از سر مود و لشکر خود را فراہم آوردن و در سر انجام مہات او کوشیدن گرفت دلا و رضا
 بعد از وصول خبر وصول بہرمان شاہ بخاندیس و مساعی جمیدہ پجا آوردن راجی علیخان دلا و
 و اعانتش خود بر سر آمدش سرگرم گردیدہ در رکاب ابراہیم عادل شاہ بالشکر فراوان
 متوجہ ولایت نظام شاہ کردید چون موکب ہمایون بہتلعہ شاہ درک رسید بسبب خوش
 آمدن آتب و ہوا پیش خطرہ استیفا سے عیش و عشرت در آن جائے زینت افراد و
 بادشاہ عالم پناہ طور نہر مونیاء علیہ چینر روز در اجب توقف رونمود چون دلا و رضا
 را اصل دین ہم تقویت و استحکام اساس مکتب خویش او خواست کہ کسی از متعلقان و
 عنوہان خویش را در حکومت پجا پور مضبوط قلعہ نصب کند و نیز والدہ بادشاہ کہ اکثر اوقات
 بہر تہہات و مطالب ہمہ می شود از بادشاہ او را در اندازد و جاسے را از دزدان و
 و سرامیان را اشارہ نمود تا در ہشت شہر ہارنجا نہاد و کاہن مردم بخیتہ پیشہ غارت کری
 را ساز دادند و اسباب و متاع اہل شہر تباراج سے بردند چون این شیوہ بجا فرما رسید
 از اہل شہر نال و فغان برخاست اہل شکر بے دل و مشوش خاطر گشتہ سر روز بزرگاہ عادل شاہ
 فریاد سے کردند و لاجتہان را چون راہ عرض کشا وہ گردید بعض سلطان رسید از روی

بهان نظام شاه از برادر خویش مرتضی نظام شاه توهی پدید کرده در عهد علی عادل شاه
 بجای آورده پناه بسته بود و عادل شاه از غایت الطاف و مراحم در صد تربیت او اندک
 نیخواست که سعی موفوره بجای آورده او را بر تخت احمد نگر متکین گردانید لکن عمرش و فائز
 آن مامول در پرده اختفاء ماند برهان شاه بعد از وفات شاه شهبید در اوایل سلطنت
 بر ابراهیم عادل شاه و مهمم سازی خویش از امرای عادل شاهیه و سلحشور حبه تردد
 فرادان بهل آورد چون شب بختش را هنوز دانان در آن بود و طباشیر صبح مقصودش را
 بهلستی میبایست ناچار از حیا پور مایوس برخاسته غریمت هندوستان کرد و بیارگاه
 کبر شاه التیا آورد و چون برهان شاه را با بعضی از امرای اعیان بجای پور در آن مدت
 حرفت و مصداقت بهر سیده بود ابواب رسل و رسائل برایشان مفتوح داشته گاه گاه
 احوال برایشان خود مینگاشت درین هنگام که دلا در حنان را وجه بهت همگی مصروف احکام
 از خویش بود و جنبه ارسا نیک که نظام شاه بیایان را از خود ساخته تقویت کلی و اعتقاد تمام
 بخود بخش و معلوم نموده بود که کار پر و ازان نظام شاهیه که عمده آن جمایل حنان هندو
 بود پس از مرج و مرج بسیار که در آن سلطنت واقع گشته اسمعیل نام پدی برهان شاه
 مذکور را که در دوازده ساله و در بند محبوس بوده بر آورده سلطنت برداشته خود را مملکت
 بحف اختیار آورده بود و در پیرایش برهان شاه در عالم غربت و رسالهای فراوان
 در سوکس ملک موروثی اشک حسرت میبخت و دما دم کاسن سر ملاصل تلخ کامی نمیرا
 می شیبید و نیز معلوم نموده که با بعضی اعیان اینجا طسیرت رسل و رسائل سلوک میراد
 و آنکس را که کتاب برهان شاه بوی می آمد در خلوت خوانده مضمون رساله را بدین
 او رسیده و گفت که در جواب این رسالت به برهان شاه برنگارند که احوال جنگلی پیش
 دلا در خان مدار الهام عادل شاه ظاهر نمودم او تقبل این معنی نموده و مندر نموده
 است که بنده بدل حبان در اعانت و امداد حاضر است مگر یک فرمان اکبر باد شاه

۱۹۸ **بستان حچم**

بنایت مخصوص کشته زبان بختین و احسنت کشتاوند و شریف معاد براسه
 و مندر زندان ادا و اسبایان و فیلان و کمر شیر و کمر خنجر و عنبر جرایه مرصع و
 انگشترهایان و یاقوت و الماس و زمره و جاس کپراس اسپ قیمتی خوش رنگ
 و خوش شکل و بازین و لجام مرصع و کبیر آن مر و اید و مفت خلعت بر بالاسه یک دیگر
 از آتشه متنزه اسنزون و افزون بجا که محبس آن همه سادی و دلکبه جون بود و در آن
 روز و بوسه و بغر زندان و سکه محبت شد و بچین در آن سال پنج مرتبه بهین
 قسم تشریفات معاد و قبریات متنزه از سه کار و الا یافت و در میان روز رفته
 مزین به شان اشرف و اعلی حاصل کرد که عهده داران و کارکنان حضور معلوم
 دارند حان اعلی شان دلا و در حان از راه دولت خواهی و نیکو بندگی لشکر حیدیه
 و سپندیده و کار آمدنی است جمع نموده و ولایتی که بمقاصیل آن معتد رنوده ایم
 بحسب این لشکر و قالیکنند بنابران از راه الطاف و رحمت تعلقات دیگر که بچ
 هزار سوار را کفایت کند تازه بوسه محبت فرمودیم لازم که باد و اکر از پس
 بر جن که یک صد قریه بزرگ سیر حاصل از مجایان و خد شکاران و مصنداران
 کشیده در قبضه او و در این عمل از لشکر پادشاهی پنج هزار سوار و کبی او و در حان
 قدر در لشکر دلا و در حان افزوده شد الحاصل مکی ممت دلا و در حان مصروف بآن بود
 خود را اسنکین ساز و دو جانب پادشاه را سبک تر کرد اند تا همیشه پادشاه مغلوب دی
 مانده دست بر دهن او اعلان داشته باشد و بر بهین دست را کتفانه نموده بلکه قدم پیشتر
 گذاشت و در تدریج ایشا شد که بر ولایت نظام شاه میان مستولی گردیده شخص را
 از جانب خود در اینجا نصب کند

وزیر اعلی استحکام کار خویش در تدبیر برهان نظام شاه ایران

عالمیان ظاهر کرد و بادشاه در حرم شریف برده تبدیل لباس فرموده لباس
پوشیده بودند بر اسب دلاور جان بیرون فرستادند دلاور خان آن خلعت را
شده بکمالی فرحت و شادمانی بمنبرل خود معاودت نمود و از دیگر روز سرانجام مهم
ملطنت مشغول شد و آن اماده فتنه که طیار و روبرو بکار شده بود با کلیه طرف
دید عالمی از دغدغه فارغ گشت چون صد و امان ساخته شد هم بدلاور خان بهم
عالمیان ظاهر و مودیه کردید که آن استیلایش که اگر چه بدرجه قصوی منازکر کردید
و بوی شبانی نداشته باندک اشاره از بهیم می باشد

از سلوک این سائخ خوف و هراس بر دلاور خان مستولی شده در استحکام کار خویش کوشش

دلاور خان بعد از اینکه این فتنه موش با بقعه تراو نموده بار خنجر انجام پذیرفت
طلال مختش منور چندی دوام و قیام داشت مرا سبیم بهر ساینده در استحکام
از خویش زیاده تراولی در آمد و مقام جمع آوری سپاه و لشکر و در استاد سوا
شکر قدیم پنج شش هزار سوار چیده و اتحان لایه تازه نو گرفت مبلهنا بصرف
در دساز و دیراق لشکر و اسبان و فیلان که همه زربفت و منجل و دیگر شمشیرهای
را نهها بود و همچنین اسلحه و آلات خوب از خوب بهر ساینده فوجی بکمال آراستگی
ساخت بعد از این بخدمت عاهد شاه عرض نمود که بنده در کار فوجی بر اسب جان کدا
رمنشاری فراسم آورده است بنظر مبارک در آرن بادشاه بر برج شمشیر
فرموده جمله افروز گشتند دلاور خان تمام فوج را از سوار و افسام و انبال
له یکسر سلاح و دیراق بکمال خوبی و آراستگی مزین و شین بود و در نظر بادشاه

بستان نجم - ۱۹۴

توانم کرد و گرنه من و هیچ امری که بعینه ضرساينده ام بوقوع خواهد رسيد و لا در خان
 آن روز نهم چهار درجه شکر خوطه خورده در مال کار خویش اندیشه نمود و بعد از آن
 کس را نزد دی حسان فرستاده پیغام داد آنچه امر در گفته اند و مسلح دوستانه دیده با
 بعمل آرند - روی خان از طعنه یک حاصل بود و خود در گفته رفتن نخواست پیران متهم سخن
 بنزد ادراک و خدمت محمد علیا حضرت والد عسادل شاه فرستاده بعرض گذار این که مهتر
 حبلایق از چندین روز متصل مانده عسالی در و ده و تشویش افتاده دیوان سبک کار و
 در بار سرد دی رفتی کردیده براسه خداوندیری بروی کار آید که لطف سلطنت کمال
 خود دشمنان اعدا حاصل نشود در کن سلطنت و لا در حسان که بکمال انفعال و شرمناکی
 و اندیش آبرو و خاطر جانی دست از کار و بار شسته خانه نشین گردیده حسل عظیم بدو تخته
 راه یافت است توجه فرموده نوحه بکنند که بادشاه عالیان صبحی تا خانه و لا در خان
 قدم بکنه فرموده حاضر داشتی او کرده از زمین برداشته خود را غرت تمام داد و بقلعه
 بیاورند تا او ابرو و دوباره یافت باطنیان قلب و سر انجام مهمام سلطنت مشغول گرد
 و بعد ازین خود بدولت و ادب اتفاق در استیقام میان سلطنت همیشه مساعی در
 گرم بوده باشند حضرت علیا ملتمس روی خان را بفرز اجابت رسانیده همان شبیه
 کار نسبت روز دیگر عسادل شاه بر ترکی سوار شده تا دروازه جسم سر و لا در حسان نشین
 بردند و لا در حسان از درون دوان آمده سر بر پای بادشاه گذاشت و رکاب گرفته
 بشهر روان شد تا دروازه بسیر دن شهر رسیدند و درین اثنا سنجاسن بادشاه رسید
 بادشاه از ترکی منور و آمده بر سنجاسن سوار گشتند و لا در حسان را بترکی سوار کرده
 با اتفاق درون متسلمه و رانده بادشاه خلعت معاد و لا در حسان طلب داشتند و لا در خان
 بعرض رسانیدند که خلعت معاد در موقوف داشته اگر بنده پروری می نمودی منظور است
 کسرت که احوال بر بدن مبارک است مرحمت سازند تا غایت سرفرازی و سبزه یوازه

بجا حاضر آمده محرمات را سرانجام و هم بدر باربان نیند تا کید فرمود که بچکس را اندرون
 بگذارید خود تا پنج روز بسبب خطر بلوای مردم از خانه قدم بیرون نیاورد و کسی را نزد هم
 برنداد با وصفی که اندازه آن داشت که اندرون قلعه در آید چه حاکم قلعه رومی خان در
 سابق الا یام و بر دلاور خان بود و مادرش شاه طماسب والد با شاه را شیر داد و همین
 سبب او را بنیای امارت رسانیده قتلعه بدو سپرده بود و دخترش نیز بر اسم پسر خود
 عبدالقادر خوانسته بود و او نیز ضبط قلعه بر طبق مدعیای دلاور خان میگردید و وجود این همه
 اعتماد درین پنج روز درون قتلعه نرفت و در میانه خان هم خود درین روزها از قلعه
 نمانی در قلعه نیامد بلکه سایر اهل کار و مقصدیان در بارخانه نشین شده بودند و فیض الدین گوید
 خودم با و یک خدمت کسوت خاص داشتم در محل فرستم و لباس تازه بحضور رسانیدم
 این همه سبب و پیش و بهم آنکه چه ساخته در پیش آید و چه شیب و فرار از و نماید در آن وقت
 اگر چه تمامی اهل قتلعه بجای خود با سکوت و رزیده گوشه گیر گشته بودند اما اهل تنج یکسر
 بر سر جان بازی آمده مسلح و مستعد گشته منتظر فرمان بودند اگر ذره اشاره از جانهای
 می یافتند بر حوصلی دلاور خان بخت از دو دامنش مار بر می آوردند و در حین فرزندانش
 یا امیر حسین مستوفی الممالک که سیر خوانده دلاور خان بود و سید اسمعیل میر که اعتماد تمام بر او داشت
 و رومی خان که ذکرش پیش گذشت با اتفاق همه بخدمت دلاور خان آمده سبب این شورش
 و غت رسیدند و در مقام خیر خواهی آمده بید و بخت بلیغ بجا آوردند و در دل دلاور خان
 مطلق اثر نه کرد و دلگیر برخواستند محمد خان پسر بزرگ بود پیش آمده به پدر عرض نمود که این چه
 حادثه است که رونما شده و چه فتنه که بر پا گشته رنگ در بار و مردان و دیگر گشته سپاه
 و لشکر تمام با تنج و سیر آمده گشته همین منظر اشاره شسته که طرفه العین خانه ما با خاک
 نیز بر اسم اخته عیال و اطفال ما را بکناسان و حرم و وزان بخشید بگذرد اما بر ما و بر خود

عیدی بهر سائیده بودند اهل خدمات و از باب قلم که بودند چار و ناپار سکوت
اشنا گشته لب بخون و چو این گشتا دندان مردم سپاسی پیشه و نوکران بادشاهی
بر این اعتدالی و ناسپاسیش سکوت نفرموده بر فرشت انگشت اعتراض گذاشته
هم بیکبارگی از روی بر میدند و بیم و هیت او گوشه خاطر بدر نموده در مقام اعراض
و انتقام در آمدند هر یک مسلح از خانه برآمده در کوچه و بازار در بسته و دکا کین
و دوطرفه مستعد و آماده می نشستند و مظر اشاره بودند عورتی که برای خبر داری
محلات از جانب دلاور خان متین بودند کیفیت آن شب بدلاور خان عرض نمودند
که شب بادشاه و حضرت والدۀ پریشان خاطر بوده است شب آسایش نفرمود
و یک روز دلاور خان بدر بار آمده بعد از سرانجام دادن مجامعت ضروری بطریق
مقادیر سلام بادشاه آمده بعضی سائیده که بنده عمرن داشتی ضروری دارم بخواب
که در خلوت معروض گرداند بادشاه در ششمین خاص خلوت نموده دلاور خان را
طلب نموده درین میگوید در آن زمان بنده را از غیبت بجنور آورده بودند
خدمت جامه ارجانه و کسوت خاص بر خدمات سابقه فرموده بودند در آن وقت که
دلاور خان بنا بر طلب حضور و خلوت بر وقت بنده سم همراه او تا عقب پرده خود را رسانید
آن مقامات کوش نمودم دلاور خان چون بجنور رفت عرض نمود که شب برخاطر مبارک
انحضرت و حضرت علیا عیاری شسته لالی بهر سائیده بود که مانع خور و خواب آمده چو
چه داشت بادشاه ساخته که شنیده بی اختیار بر سر زد و گفت که با وجود این همه
دوخواهی و سیکو بندگی هنوز در حق من این قسم کاهنا است مدحوشانه که یه کنان از لای
برآمده راه خانه خویش گرفت و در جاسیکم در خانه و مجلسیان کارکنان و سایر اهل
کار محبت گشته بودند با او از طلبد ایشان را گفت حکم در خدمت نیست بچس را که ازین
پس منبعل من آید باید که همه درون قتلعه هم در و دارا که ایستاده فرستادم شمرند

میدرہ اما و مقابلہ بیت سلطانی در پلک و نی لاسی کرید

میلای دلاور خان درین سحر بر عالمیان ختنه بادشاهان طالع که بادشاهان
 حب استیلاش امر و صلت را بلاتامل قبول نمودند و گرنه ایشان را در استادگی
 سباب بسیار بود و استیلاش بر عادل شاه و سلطنت خانه او بغایتی رسیده
 عادل شاه را ناله افون و حکم ادب خوردن سم میسر نبود تا بکارے دیگر چه
 مد با وجود این تسلط و این مختاری عالم صاحبی خداوندی عجب عالمی است که
 ن همه تسلط و جباریش باندک توهم اشاره در طرقتہ العینی مضحل و متلاشی گشته
 هم پاشیده شرح این مطلب آنکه از مقدمات سابقه طام گشته که ضبط و نسبی دلا
 رخان در امور فخری و کلی چه در دربار و چه در محلات و حرم سدا و چه در پلک و
 اف ولایت بچیان اسلوبی نقش بسته که بیکانه را اصلا و مطلق را ہی گنجایشی نمانده
 کن ز س جباریش که با وجود این همه کامرانی و کامیابی اراده فاسد سم بخاطر
 دریافت خواست که ابراسیم عادل شاه را برکنار داشت و برادرش اسماعیل
 اکه در تلمه مصطفی نگر در بند قرار داشت او را در تخت شینش کرد و نقدضارا
 بن مکنون بداندیش بر بلا افتاد و در افواج سلایق درآمد ختنه که تا یک ماه در خانه
 خود این جسد و حکایت می گفتند و در میعتام شکوه و شکایات دلاور خان
 می نمودند چون راز شهرت انجامیده بود و بگوش بادشاه علیا حضرت والدہ اش
 هم باز خورد آن شب بادشاه با والدہ بہ نہایت غمگینی و دل آزر دگی بوده و ہاں بلغمہ
 آشنا ساختہ بر بستر استراحت اشایش نفرمودند و اندوہ لال این صغے بر دل
 تمامی اہل حرم رسید بلکه ہمہ مردم تدریب و بعید از استماع این مصتہ ناگواری تلخ

که طفله نشاط و کامرانی را بملاحظه و اعلی رسانیدند و خلفه خوشی و خوشحالی را در
گنبد کردند و نذاختند تا مدت چهل روز در آزار استگی بزم های عسرت و سوز
و آزارش محفلهای نشاط و سرور و خوشی و تنور بود و شرفیات لایقه
و انعامات فائده از جانبین بارگاه دولت و اعیان حضرت و خادمان درگاه
و محرمان هواخواهان و خور حال هر کدام از زانی می شد و هیچ مشرعت کبرا
و ملت بیفاد ساعت بایون عقد نکاح بسته قرآن سعیدین و اقتران نیرین بطهور آورده
بعد از اتمام لوازم کاچیر و مراسم تختدائی عا دلشاه متوجه ولایت نظام شاه شد
چون بر صدر رسید مردم غافل و سنجیده را بر سالت فرستاد و راه سپید وضعت
پیش آمده سخن از مصالحه بمبیاں او و نظام شاه نظر بر بی سامانی خود و پیشانی
لشکر که استغداد و مقاومت و همت مقابلت نداشت تخت و در عونت را یک طرف
نموده بر سر مصالحه آمد بشیر عا دلشاه محمد ره حجاب عصمت مقصوده قباب عصمت
گو سر درج سلطنت نیز برج ابجت بی بی حیدر که که سلطان که تا غایت ارزاه عدم با
چنان گذاشته بود و بتظیم و تکریم در پس پرده عفت و عصمت نشاند و موافق حکم
شرعت محمدی العفا و بطهور آورده و اقتران سعیدین و اقتران نخستین بوقوع انجامید
و جماعت که همراه پالکی فتنه بودند همه را به شرف و خلعت رضای مراجعت داد
و تخالیف بسیار و عهد ایامی بیرون از شمار بر رسم میکیش مصحوب رسولان و آب
دان ببارگاه عادل شاه بی فرستاده است و عا دلشاه که لشکر بر سر حد شیشه موجب تعتر
رعا یا و تشویش سکنه قربات شده است امر فرمود که مراجعت کنند تا امنیت بلاد حاصل
آید عادل شاه بعد از فراغ امر و محسم بحسب خاطر خواه باد دولت و امتثال عهد و شرف
فتح و فیروزی متوجه غزو شرف گردید -

در میان آنکه استیلا می دلاور خان اگر چه بدرجه قصو

سنان نجم

و موافقات بهم رسانیده دختر ابراهیم قطب شاه را از برای ابراهیم عادل شاه
خواستگاری نمود و همشیره ابراهیم عادل شاه را با پس مرگفته نظام شاه
وصلت و پیوند بخشید لکن مفتیان منتنه انگیز و معند ان تباہی خیزفته انگیزی
نموده همه سنی اورا ناپسند کردند باز در میان بادشاهان صورت تنافز و اجتناب
میان آوردند چنانکه نظام شاه و قطب شاه ازین وصلت و پیوند پشیمان شده
مهمات قزاقیت و دوستی را تعلل انداختند چنانچه نظام شاه مدتی مدید یا لکی کوهر
مکنون درج عصمت نیزخشان برج عفت خدیجه سلطان همشیره اعیانی ابراهیم عادل شاه
برون قتل گدشته اندرون دولت سرای حرم بادشاهی نه برده بود لشکری که همراه
یا لکی آورفته بود اصناف غرض نبوت و تدریج به بیجا پور بازگشتند و اکابرش در احمدنگر
سرگردان و پریشان احوال مانده بودند و قطب شاه نیز از کار و وصلت تعلل می ورزید
و بیست و نعل میگذراند ضرور شد که عادل شاه خود بدولت امتثال قدم
رنجه فرموده این مهمات عظیمه را سرانجام بخشید اول برحد ولایت قطب شاه رفته
مرد معتبر را بطلب حمله نشین تین عصمت و عفت چاند بی سلطان که اسحال
بلکه جهان اشتها روار و همشیره محم قلی قطب شاه بود فرستاد قطب شاه حذرهای
بسیار در پیش آورد و هر ساعت بجدید و کار و یگ دست زد و اما سودمندش نیاید
چون غلبه و استیلا ی عادل شاه ملاحظه نمودند در وقت خود را با سطوت و عظمتش
سجده ضرورتاً و حیله همه گدشته از راه اطاعت پیش آمد و بنوعی که شرط و قاعده
سلاطین و کهن بود بر رسم و آئین مقرری ترتیب جبار سلطانی عمارتی پرده شیر جمده
سلطنت و جهان داری همشیره و عزیزه خود را با محرابان درگاه و فدویان دولت خواه
فرستاده عادل شاه جای زینت افراد رحمان نزدیک سرحد پسند نمود و شادی و
شادمانی انداخت مجلس عیش و سرور و محفل عشرت و طرب را چنان رساند و او را

۱۹۰ بستان نجم

در یکی از قلل مجبوس بود و بعد مودتا محمد را بنجا محکومش کردند و بعد از چند روز
 بنا و سوسه که روی تو لی شد و در امقول ساخت و دست جاند بی بی سلطان
 از امور مالی کوتاه کردند و حکم نمود که کسی با وجود نکند و مذمت شیخ را از میان
 برداشت و مذمت تن را در و انج بشید و در تائید و تعویت دین خفی در آمد
 با د شاه هم در تعجیت و مطاعت او دست انجان داد که هیچ کس از فریب و بعد
 بی نبرد که این اطاعت و تابعداری اگر اسی است و پسر بزرگ دلاور خان جوانی
 صاحب فهم و کابو مقامات علمیه را مستحضر داشت و بصحبت طلبه و شعرا مشغول بود اکثر
 اوقات در ملازمت با د شاه بنده که علمی اشتغال داشتی و دلاور خان هم علمیتی
 داشت با طلبه صحبت میداشتی بعضی از علمای کبریات و لامور و حمیده را در سلک مجلیس
 جمع نموده بود با ایشان صحبت میداشت و تحقیق مسائل فقهی میکرد و این صحبت
 تمام روز و در دولت خانه او بمطالعه و تذکره تفسیر کبیر و غیره تفسیر و حدیث
 و فقه اشتغال میداشتند و با طوائف نام براندازه شد و مرگد ام بحسبت سلوک
 میکرد و هشت سال با بن روش کجا برانگیزانید -

در بیان سبب دلاور خان وصلت با پسر عادل شاه
 با همیشه محمد قلی قطشاه و پیوند شیر و ابراهیم عادل شاه
 با پسر مرتضی نظام شاه بوقوع آمدن

دلاور خان در میان با د شاه بان در مقام وصلت و قرابت در آمده موافقت

سلاطین و امرا گذرا سینه تجربه های خوب او را رد نمود و بود و در ایام استقلال
مهمات سلطنت را بچنان استحکام فائز گردانیده مافوق آن متصور نباشد با امر
که بر قدیم نسبت قرابت و وصلت بهر سائیده بعضی جا و خیز خود داده و در بعضی
جا و خیز گرفته همه را موافق خواه خویش گردانیده و سپاه بیانی که نامور و شته بود بند
وصلت نموده خویش و تبار بسیار بجهت سائیده و تمام سپران را احضار و ندجه
و صاحب شوکت عظمی ساخته و لد خود و محمد خان نام را با امارت عمده رسانیده بتعلیم
مصحف اقدس کستان و بوستان ببادشاه مخصوص گردانیده و سپرد و بیک کمال
خان را با امارت و بخشی گری مخصوص ساخته و رلب و چوکان بازی ببادشاه تهر گدا
گردانیده سیومی حیرت خان نیز امر اسعه ساخته و در بار بیانی ببادشاه
مقرر نمود چهارمی عبد القادر را بقلعه دار حیی با پور تخصیص بخشید نزد و سر اکی
ازین سپران و همسر ار اسب و زرد خویش شش هزار اسب خوش قرار
نهند ایش و بیل خان را که نیز نظر غنی گرفته بود صاحب و دستگاه ساخت قریب
صد نفر مغل ضعیف و زبون و شصت نفر چینی که بیج یک در میان صاحب
و اعبیه نبودند و در سر کار ببادشاهی بخدمات مقرر داشتند غریابی که در عهد علی
عادل شاه از عراق و خراسان و روم و شام فرام آمده بودند از مجلسیان
و کارکنان و امرا و مردم سپاهی سوداگر که کم و بیش شش هزار بودند همه متفرق
گشته رفتند مگر معدوی و مهمات و خدمات حضور همه غلامان و دست پروردگان
خویش داد و خدمتگاران و غلامان خاص ببادشاه و دایه کان و کنیزان خدمت با و
خدمت علیه حضرت و والده ببادشاه همه آورده خویش مقرر کرد و سر پرده
داران در وازه هائین از همین مردم رکبا شست اینان ضبط و نسق و در کار
لبست که بیکانه را اطلاق جاسد و خل نمایند و شاه ابو الحسن که بحکم اعلان

بستان پنجم

۱۸۸

همام سلطنت می نمود و حمید خان توقع منصب سرسروئی داشته تا مدام
 و خیل محمات بادشاهی باشد و مردم را نیز کمان بلعبتین بود و انتظاران سید
 بعد از چند روزی دلاور خان پس خویش کمال خان را بحضور بادشاه
 آورده خلعت سرسروئی پوشانید انگاه ممکن استین شد که دلاور خان در
 استقلال خویش است و حکمرانی نمی شرکت میخواید حمید خان نهایت آرزو
 خاطر گشت و غبار و کدورت در میان ایشان پیدا شد روز دیگر دلاور خان
 کسی را از جانب بادشاه نزد حمید خان فرستاد و پیغام رسانید که بحکم درضا
 حضور از خانه خود بیرون نیاید و اثاث و اسباب دولت از جنس اسب و فیل
 و سلاح خانه بحضور فرسید حمید خان خواست که برود و موافقت با اسب و فیل
 بیرون شهر رود و جب را بفت که برود و از راه شهر تا کید رسید که حمید خان
 را بیرون نگذارند ازین واقعه پانزده و ظلال بهم آغوش گشته حیران و پریشان
 در خانه نشست و فطر که چه ساخته بر رویه ظهور رسید و نیم روز اثاث و اسباب
 امارت با تمام و سرکار رفت گویند انقدر اسباب دولت و موافقت
 از اسپان و فیلان سلاح و خیره که حمید خان خبر بهم نموده بود که هیچ از امار
 نصفی و ربعی از آن میزنداشت و بعد از اندک روز حمید خان را سیکه از قلاع
 فرستاد و مجبور ساخت و علم انا و لایعیری برافراشت در کار و بار سلطنت
 مستقل شد بکلی میت در استحکام خویش مصروف داشت
 و بر بیان استقلال دلاور خان مدت بسیار
 در وزارت پشاور
 چون دلاور خان قتل و دانا و کاروان بود شریک پشاور سال در خدمت

بستان نجم

در آمد حمید خان از ملاحظه دلاور خان پرداخت حال او نگر و تنقید گفت که خا
مع دارد تشویش نخواهد رسید شمار ایام مظهر رخصت خواهند نمود و اخلاص خان
نقصه طمانیت یافته بجای خویشتن آمد و یکروز دلاور خان بر و روزه سحر
کام فرستاد که اخلاص خان ابرون نگذارند و خود با حمید خان باشکوه و عظمت تمام حواری
موده از پیش خانه اخلاص خان گذشته بدربار در آمده و باستانه بوسی برای هم
شرف گشت درین اثنا خبر رسید که اخلاص خان باز بجان حمید خان آمده
بیرون نشسته دلاور خان از حضور بادشاه محلداری فرستاده با اخلاص
خیام رسانید که بجان خویشتن رفته است و او سفر که مظهر نمایند که مابدولت از
اه و رحمت و الطاف رخصت بآن طرف میفرایم اخلاص خان بجان آمده
رتبه سفر و استعدا و سفر در آمد چون استعدا شد رخصت یافته روانه شد
محمد خان خزانة دار با احتشام بهرامی اخلاص خان متعین شد چون بر تضرع باد
سید احمد خان گفت که حکم حضور حسین است که شما چندی در مرخصی آباد
قامت کنید تا موسم سفر در یابرسد پس او را با زن و فرزند در قلعه مرخصی آباد بگه
مد از چند کاهسی افروخته چشم جهان بن افروند و دلتامنی که دلاور خان اختیاری
اشت اخلاص خان با زن و فرزند در قلعه مرخصی آباد محبوس بود بعد از رفتن
و ابراهیم عادل شاه او را بابل و عیال بجهت طلب داشته تعیناتی بر او
قرار فرمود تا ایام حیات خویشتن روزگار بفرغت گذرانید و در سه هزار و شش

سل و دو در گذشت
در بیان معتمد مودن حمید خان بعد از چندی در

مد از آن که اخلاص خان محمول و محبوس شد دلاور خان با حمید خان که در آن
ایام با هم اتحاد و موافقت بود و هر دو در بارگاه سلطانی در آمده با اتفاق سرانجام

بستان حچم

۱۸۶

در همین است معتبران مشارالیه بمخانه اخلاص خان فته این مضمون را
 بعبارات شیرین و تقریرات دلنشین گذارش نموده از راه دولت خواهی بر
 کدام نصیحت دل پذیرا و انموده و لوازم نیک خواهی بجا آورده اند لکن در طبع
 درشت اخلاص حسان هیچ اثر نکرد و آن پلنگ خشم انوره مطلقا بر سواد نیامد بلکه
 در همان اعراض تند و دود و در استعداد و حرب بیشتر کوشید امری که
 دور دور بود و ضرر و رشد که بکوالی شهر آمده این فتنه فرو نشاند چون بکوالی
 شهر آمده احوال علمایان دریافت کردند اول از راه نصیحت و نیک خواهی
 مرا یک از اینها نصیحت از حجبند و مواعظ سودمند بتقدیم رسانیدند اما
 بواسطه تند خوئی و بد مزاجی اخلاص خان بر آن مساعی جمله ایشان فائده
 مرتب نشد بچنان شب و روز مادت و دوا و در جنگ و جدال بودند از
 اطراف و جوانب توپ و تفنگ و ضرب زن بجان و قلعہ سرمی دادند خلقی تپا
 و ناچیز می شدند اخلاص خان و دلاور خان مرد دانه و مدبر نیک نفس بود از ایندانی
 خلق ملاحظه داشت و با خلایق سکوک بر وجه مروت نمی نمودند بسواطن جنگی سپرد
 اوایل بودند لشکر اخلاص حسان را بر عدد و عید از طرف بادشاه هم وامیدار
 و از اعطا او ایذا می خواست نیز ترخیب ترا میب نمود و بیکبارگی همه لشکر
 از دروازه شهر بردن فتنه گر یعنی و معدود که قدیمان بودند با دوسه ماندند
 و عین الملک و انگسختان نیز بخت و در عقب اخلاص حسان مرفود آمده بودند از اینجا
 کوچ نموده در عقب دلاور خان حمید خان آمده نزول نمودند و دلاور خان با لشکر
 از استه خود بر خواسته در حوالی خانه اخلاص حسان آمده شب در آنجا
 رتول کرد و مردم معدود که خدمت اخلاص حسان مانده بودند همه فراری شدند
 اخلاص حسان تنها مانده در همان شب با سپه آن بختیگر و خواجگاه حمید خان

وحید خان زیر و روزه قلعه شسته در اسعد و عرب سرگرم شسته حیدر
 ان از بالا قلعه توپ و ضرب زن و تفنگ و در نجانه اسلحه صحنان
 نوده داشته هر روز از طرف توپ و دیگر آلات حرب در کار بود مردم
 قزوین و سکن در رعیت در میان جنگ ایشان پامال حوادث میکشند چنانچه
 بی روز مولانا دوست محمد استرآبادی در دوکان سوداگری شسته بود
 که گوله توپ از جانب اخلاص خان بر شش نفر از نفران مولانا شاراویه
 رسید یکی رو دیگر کشته حوزده از هم با شیده هلاک گشتند و نیز پنج نفر از
 فوج فروشان در جای پهلوی هم کشته شدند بود که گوله توپ سییده هر
 پنج را برداشته بر دو سر عضو از اعضا که آن ها در جای انداخت هر روز
 ازین قسم خرابی توقع میوست اخر الامر دلاور خان و حمید خان از اراده
 صلح پیش آمده خواستند که بروی حجتی ثابت کنند چهار کس از معتبران
 را که صد رجهان و شیخ سالم و مولانا دوست محمد خان و ربیع الدین شیرازی
 اند نزد اخلاص خان فرستاد و پیغام دادند که درین وقت شما را قاپوچ
 برایت بر سر حد منظر شسته اند بمنکه لغزشی باین دولت خانه رسید یکبارگی
 نموده ولایت را فتنه کنند شما این فتنه برداشته آید شایان دولت
 خواهی نیست مبادا خلل در کار سلطنت واقع شود ملک از دست رود شمانت
 حاصل گردد و این بدنامی بر سرمان آید اما این سیاست خواهد ماند باید که ما رسته
 برادران که کمک پروردگان دولت خانه هستیم با هم اتفاق کنیم و الهی
 ملک که داشته ایم با هم برادرانه قتلیم کنیم چون شما را در بزرگ گشتند
 ما این بخوشی و رضا سندی خود با ملک ملک کنون برای خرج سفره خانه
 مقرر می کنیم واجب است که این فتنه سر کشیده را فرو بگذارند و بهبود و کونایه ما همه

بستان حچم

۱۸۴

اخلاص خان بهرسانیدند بسبب این طمع و زیاده طلبی که برطبل عایشان
ستولی شد کینه و نفاتق سر بر او رزده احلاص و تاجا و هر طرف گردیده
طعن و تناقض و در میان سرکشیده اندیشه از یکدیگر و دیگر هر یک را
پیدا شد بهر وقتیکه در دربار بادشاهی میامند مرا یکت جمعیت تمام
و نوشیاری مالا کلام میآمدند مفتنان آتش افروزان بر آتشی رشد
و گرم بازاری خود و آتش در میان افروختند لغت ان یکت دیگر با هم
سخنان سخت و درشت سر میدادند بطول محبت سنده آما و جنگ و جدال
می شد چنانچه بهم آن بود که سم و درون قلعه شیر بر یکدیگر بکوفتند و خور و زنی
عظیم بوقوع پیوند احلاص خان رحیم خان قنای فیصل میداشت و می
خان را احلاص خان مطالبه زیاده می کرد و دلا در حیات در میان
ایشان آتش نزاع می افروخت و گاهی تقاضا می ملک بروی می نمود و آنکه
کار بنا خوشی و دیرستی انجامید

در میان اتفاق نمودن دلا و رحان حمید خان
در برانداختن اخلاص خان بعد از نزاع و پرخاش
و و نامیه محمول و محبوس گردن و را

دلا و رحان حمید خان در برانداختن اخلاص خان با هم اتفاق کردند و او
را از آمدن دلا و رحان حمید خان و لایت علی السویتی قتیتم نکند مانع گشتن
در وزیر و زاسباب جنگ او در فرزند بنا و دلا احلاص خان لاله که حرب
مثل توپ و طغناک و ضرب زن و سنگی از برج های حصار شهر نرو و او
رو بقلعه جای نصب کرد و سدهای کوچ و سد و ساخت و دلا و رحان

ما و شما گفت بهر دو من هم در اینجا و در آن حضور افتاده باشم و خود
 صفت یافته حیدرخان را که نسبت بمن دار و از قلعه از ی غل نموده کسی
 از منوبان خویش حکومت قلعه داده خود سلطنت را متصرف شود و این
 صلاح شما برادران چیست امر اصرافه خویش که تصرف و تمکک فی الان دیگر غنایم
 بابت از پنج سفر و سرگردانی و دشت و صحرا و زبا بعد از می هم داستانی دلاور
 ید متفق اللفظ والمعنی گفتند صلاح ما همه است کان صلاح شما
 بر چه صلاح باشد عمل نمایند اما بعد از بیم دلاور خان گفت راه ده روز را به پنج
 و رطی کنیم فی الفور سوار شده یلغار روان شد امر اباشکر موافقت او کردند
 مر و روز هر منزل و مقام از شهر فرمائی در باب توقف می رسید دلاور خان
 صلاح با طریقی او رده در رستین تعجب می نمودند در سه فرسخی شهر یکی
 زعمده خدمتکاران حضور و وجار او شد گفت که حکم پادشاه جهان
 است که فردا داخل شهر شوند که امروز برای دخول و ملاقات پیاوگامت
 دلاور خان گفت سازگاری و خوبی مانده وقت است که گفتش خداوند
 خود بنیم و این گفت اسپ را تذکره و در رستن شتاب آورین
 خبر خون با خلاص خان سید طوقا و کر با پادشاه با استقبال آمده
 و ملاقات امر او دلاور خان بعزت گرفته در شهر آمدند خلاص خان
 و حید خان و نخستن ملاقات خبری که بسبب فیل سته بود زیاده
 شد خلاص خان در مدت خفیت دلاور خان و حمید خان بموجب
 فرامین و احکام پادشاهی ملک ولایت زیاده از ولایت شرکان و بصره
 در آورده بود چشم و لشکر زیاده نگا بد است شرکان نیز ملاحظه کرد
 و زنگ داشت زیادتی چشم افتاده خواهش مطلب زیادتی ملک بر قدر ملک

بافر رسید دلا و حسان بحسن تدبیر اطراف و جوانب لشکر حشم مندر و گرفت
 و کار بر ایشان تنگ گردید چنان که آنها را محال توقت در آنجا ماندن
 ناچار شب کوچ کرده راه ملک خویش و پیش گرفتند دلا و حسان با امر
 عادل شاهی تعاقب گرفته بر سر ایشان رسید حشم اگر چه آن سمت در راه
 خود داشت که بمقامت پردازد و لاکن بر طبق قول شیخ **شیر**
 وقت ضرورت چو نمادگر نبرد دست بگیرد و ستمشیر تنه بر دافعه برداشتند و تنگ
 کریری می نمودند خود را بچکانستان انداخته جان سلامت بردند یک صد و بیست
 جمله میل غنیت بدست اراغی دل شاهی درآمد و اسب و دیگر اسباب را خوب
 بنویسان مردم حمید خان و مردم احلام خان بر سر یک میل نزاع واقع شد
 اخوالا مرآن نزاع توانج و دستنویان آنها سرایت کرد و دلا و حسان دیدم رو
 عربین مفتخانه بجنور بادشاه روانه کرد و احلام خان چون خبر فتح شنید
 دانست که الحال دلا و حسان بزودی مراجعت خواهد نمود و کوشش آن بود
 که او زود بجنور نیاید تا خود بلا شرکت احدی تثبیت امور سلطنت کرده باشد
 و میخواست که قلع داری باطایع اخیل از حمید رخان که از شریان و
 جانب داران دلا و رخان بود استماع نموده نیکی از موبان خویش
 سپرد و بابرین سندان بنام دلا و حسان فرستاد و شتل برین مضمون که
 دلا و حسان بالشکر در میان منزل مقام چندی توقف و رز و دامندان
 مجد و بابر طلب لشکر نزد از آنجا حرکت نکنند و فیلان غنیت که بدست
 امرا آمده اند تمامی بجنور روانه کنند و دلا و رخان بعد از وصول سندان
 جمع امرا تجمیع نموده سندان را بآنها خوانده گفت هیچ در یافتند که مفقود و اخلا
 خان ازین احکام چیست غرضش جز این نیست که من با شما مشاطه کنم و میان

بستان حرم

میشد و از دوسه در آن وقت بسا غریبا و سنی فقیران از شهر اخلاص خان
مخوف ماندند اگر او سنی بود بسیار خانها سنی مردم از دست اخلاص خان با
یکشت غرض این جبرس ثلاثه ولایت را به تثلیث قسمت در میان خودها
قسم نموده قریب دو سال بدین موال با اتفاق بسر بردند

لشکر کشیدن بهر زمین و سرکش کر قطب شاه بر سر حد عادل شاه
و لشکر فرستادن عادل شاه به لشکر می لاور خان بر دفع و
دین انا محمد قلی قطب شاه لشکر ستعد را بهر لشکر بهر زمین استر آبادی
له ثانی بحال اورا بمطعمه خان مخاطب میکرد بر سر حد عادل شاه فرستاد
مقام فساد انگیزی شد چون دفع شد اعدا از ضروریات عالم ملک و اربیت
جوش ثلاثه از طرف باد شاه استمالت نامحبات و قولنا محبات بنام علی الملک
دانگس خان و دیگر امرای که پیدل و رکند شده بودند فرستادند و
ملک و تعلقات قدیمی مرا یک برانها بحال گذاشتند چون با بن نوع تقویت
و تسلیم خاطر مرگدام حاصل شد امر ابا فوج بنا بر طلب حضور همه در پای تخت
جمع آمدند عادل شاه بصلاح و بد اخلاص خان امر ارا با لشکر بهر لشکر
ولاد خان بخت دفع قطب شاه بر سر حد روانه فرمودند و اخلاص خان چون
بامددوی چند در خدمت حضور ماند و لا و حسان چون بحوالی لشکر مخالف
رسید دید که لشکر مخالف در جای قلب و منج میانه دو کوه ما و اگر زده حصار
از چوب چنانکه لشکر بیکانه را از ان گذار بهوئیت دست اندر پیش کشیده
مخفی گشته و ایام بارید کی نیز بر سر رسیده بود پس اکار و بار جنگ
بتوقیع اینجا میدادت شش ماه در برابر نیم نشسته بودند چون ایام بحال

بستان پنجم

۱۸۰

میکردند و قتی طویل بدن نوال منفق می شد بخالفین را یعتن گشت که مسئله در آن
 و است حکام میباش به ایست که کند موس بر شرفات و شعیش خوان را رسیده
 و کارزار پیش نتوان بر دو بر غایت انفعال دست از شهر برداشته و میانه
 ولایت در آمده تاخت و تاراجی کشاوند و تهب و غارت را ساز کردند
 و حاج کشور خان که از بیجا پور رسد از فرموده و راجه نگر نیز جاری شد از نیامته
 رخ سبت کلکند نهاده بود و درین وقت با حق به لشکر قطب شاه شسته و مصد
 فتنه انگیزی ها و بد آموزیها می گشت و اکثر خزانیهای نواح بیجا پور بر بنونی بود
 آموزی کشور خان در آن سال بطور آمد بعد از چندی که موسم بارش
 رسید افواج اعدا بولایت خود با نهفت نمودند امرائے غلامه جو س چند
 با هم اتفاق و یکجا دلی بوده و سرانجام سلطنت میکردند و در حضور بول
 غلامان ترک و امرائے دیگر را از و کهنایان غیره که ان وقت تسلیم شده
 ایک را بجکومت قلعه و جای نام زد کرده و نشر کرده اند و مقهور حسان که هم سیکه
 از ایشان بود و در حیدر ساداتان احسان کلی نموده از دست نجات داده بود
 حیدری با او هم را و کریم جوشی سر برده و در آخر از وی تو به هم بهر ساند در دم
 او آمدند و نیز حسینه ایام بصلاح شاه ابوالحسن عمل نموده از وی نیز براس
 بخاطر ده دادند و احمی او در قابوی خویش بود و مرکز داشت که ایشان را
 بزبون خویش داشته خود میخواست و خه الاستقلال باشد چون جیشیان
 را بر ضمیر لگی نمی انجمید شد پیش دستی کرده او را گرفتند و بقلعه فرستادند
 انگاه خود با بالاستقلال بی مشارکته حمیدی سرانجام تمام منیدارند و دلا
 در میان ایشان عاقل و خجسته و دیرینه و سنجیده بود و خط و سواد می داشت
 حمید خان مرد ساد و دل نیک نفس کریم طبع بود و شریک مصالحت امور سلطنت

امرا حبوش که اخلاص خان حمیدن لاوردن چندی اتفاق
شاه ابوالحسن را سرخجام امور سلطنت داد و آخر ابوالحسن گرفته و میزد

چون حبشیان از قید عین الملک بدست یاری مقصود خان نجات یافتند و عین الملک
از اتفاق و یکتا دلی غلامان حراس پیدا کرده راه اقطاع پیش گرفت باز
سر رشته حکومت و استقلال بلا نزاع بدست حبشیان در آمد منصب کار
ملکی و اتابکی بر اخلاص خان مقرر شد و سرسرو بی برد لاوردن خان سلم کرد و بد
حمید خان سپید در سلک امرائی عظام بوده در مصحات سلطنت دخل گلی
داشت و شد یک مصاحت بود و سر ته امزما اتفاق یکدیگر تالیع صلاح و صواب
بدید تاج سلطان بوده باستصواب شاه ابوالحسن مهمات سلطنت را سرخجام
میدادند و دفع مخالفان می نمودند و مسبب این حال مخالفین نظیر بر
همین سلطنت خانه عادل شاهی نموده و لیوانه نزد یک حبیب پور فرود آمده
مرور و زنجالی در دوازه آمده جنگ می انداختند سواست خاصه چهل گشته هزار
فرورزه پوشش که هر ایک بهادر و دران گفت میشد و اکثر حمیدکان بادشاهی
روز با قدر سپاه بر سر مخالفان سپید و کارزار رستمانه میکرد
در حربه فریقی را از اعدا بر رستم سپید رنج میگذرانید و از پای حصار
رانده پس ترمی نشاند از وقت تا زخمی بدست اخلاص خان رسید
که دست اندکار افتاد و بیشتر کشتن نمود انست محب و روح در خانه نشست
و خدا و اشغال کشت و یکران جوق جوق برین تاخته هر روز کارزار دلیرانه

ستان نجم

۱۷۸

مموده موکلان را ابشاره نمودند تا او را آنجا بر آورده به بندی خانه او روند.
چون رفیع الدین در زندان درآمد حال برادر خود افضل خان را دید طوق آهنی
در گردن و زنجیر گران در پا و دست بکلم نشسته آن فرد شکوی که بوده که فوق از آن
مقصود بود با این نسبتی که بدتر از آن هم نخواهد بود تفاوت از عرش تا سرش باقیه
در آن وقت قدرت ایزد متعال مشاهده افتاد پس از آن فیض الدین به
که آنجا ان نشسته اند همان روزی که بر بدن برادر راست کرده اند برای دس
نیز راست میکنند ناگاه شخصی از در و راه افضل خان را طلبید خان مظلوم
برخواست و گفت رضی الله و بیرون رفت او را پاره پاره کردند و
سیان بازار انداختند هر کس که از راه میرسید و میدید تا سفید میشد و کج میشد
عبرت میگرفت یکر و زکیش لاش افضل خان در میان بازار افتاده بود
خویشان و اقاربش بعضی در جسد بودند و بعضی منحنی و دیم روز طلبه و شکران
شاه فتح الله شیرازی از بازار برداشته بردند و به تجنیز و تقفیش پرداختند و
تاریخ واقعه ادبعلی معتبه مظلوم تبدیل یافته اند یعنی دل مظلوم که لام است بیا
بدل شود هفصد و شصت و شصت که تاریخ قتل او است بر آید بعد از این حکم قتل
رفیع الدین هم حاصل کردند باری محافظت الهی شامل حال بود و بعثت از
حیات مانده بسوی بعضی از اهل ایالتی از قتل نجات یافت و بر سر همان خدمات
و عهد باقیم بود تا مدت سی سال دیگر در ملازمت سلطان ابراهیم ثانی مدت
عمر نوزده و حرمت گذرانید از شرفاقت شاد و بدخواهان محروس و محفوظ
ماند و بخدمتهای بزرگ سرفرازی یافت و در آخر ایام بر حکومت دار السلطنة
بیجا پور مدت پانزده سال قایم ماند

مقتول شدن افضل خان مجوس

کشتن پیر الیرین شیراز

چون این همه جماعت صاحب داعیه بودند از کمال و رایت و دانائی افضل خان همیشه و حساب بودند با هم قرار دادند که افضل خان مردی است که خورد و بزرگ این دولت خانه با و مربوط است و بدل او را میخواهند بچو کامل خان که پیشوا بود بصراح او کاریست و کشور حنا بسته تا او بوده بر طبق حکم او عمل مینمود اکنون حبشیان را نیز نظیر بر اوست عیم از و می دارند و امیدیم از وی الحال که او را در مجلس کرده اند از مقوله بخشش با فنی رساند آنت تا او را از میان نبرواند خاطر ما جمع نشود و حبشیان با یوس نمیشوند چون از دغدغه او فارغ شویم بعد از خاطر در محلات سلطنت بکوشیم پس اتفاق ممکن بر قتل افضل خان و برادرش قرار یافت حکم حسین بیگ الیرین حاصل کرده بطلب او کسی را فرستادند در آن وقت نفران او از بیم سزا بر او بودند و بیگ الیرین تنها در محفل مطبخ نشسته منتظر بود که از پرده عیب چه بر روی کار آید یکایک آن شخص ایستاد گفت بادشاه یادمی فرماید رفیع الدین جان در مشقت گرفته برخاست و مضطرب الحال روان شد بادشاه در آن وقت بر بالاسر برج دروازه شریف میداشتند و در آنجا از هوا خوانا رفیع الدین کسی نبود او را دستها بگردن بسته چون بحضور بادشاه رسانیدند و آن حال خدمت حضور میداشت و ترانه و مطبخ هنوز حواله او بود و در مشتب در حضور مشرف میشد و اکثر بهر بنانی مستفید میکشت همگه بادشاه او را دست بگردن بسته و با آن حال تنباه دیدنی اختیارانه از کرسی برخواست و تغیر در فرارچ بهرسانید حاضران مجلس که همه مخالفین بودند اضطراب بادشاه مشاهده

بعد از آن وقت پرفتن جماعتی که در سبج حساب بودند پیش آمدند و راه یاب سخن
گفتند بعضی بادشاہ رسانیدند کہ افضل خان درین بیگامہ کہ سر دین شمس
معلوم نیست کہ در جہ تدبیر و در جہ خیال است صلاح وقت آنست کہ او را در
گوشہ بنشانند تا این فتنہ فرو نشیند بادشاہ از مکرورات این مردم بی خبر گفت
بہتر باشد امام الملک کہ از محلداران معتبر و پیش افضل خان آمدہ گفت بادشاہ
می طلبد خان برخواست و روان شد مہیکہ قدمی چند رفتہ باشد کہ گوشہ دیگر برد
بنشانند غرض من ہر طرف بیگامہ سر را آورد کہ صورت صلاح از ہر چ طرف بظہنی
معزول گردن چنانکہ بی بی سلطان حبشیان را از
حکومت و کالت بشاہ ابو الحسن دان

بادشاہ در انشای این شورش و فساد خود بدولت و اقبال در محل چاند بی بی
بعقد اصلاح و دفع فساد تشریف بردند و درین باب مشاورہ و صلاح حوی
چاند بی بی سلطان کہ عاقلہ زمان بود بدانست کہ این سبب شورش و فتنہ کہ
طرف سر بر آورده از سبب تسلط و حکومت خلایمان است امراء و دہکنان
اصل بر حکومت حبشیان رضا مند نیستند و بر قول و فعل ایشان اعتماد نہا
در دفع خصمان بکمر و دیکہ دل نمی شوغ کار دانی را کار فرمودہ امرای حبشی اورا
خواندہ حقیقت حال دلیدیر و فہمایش ہائے دلچسپ نبوی بیان فرمود کہ
سر داران حبشی با وجود و جہالت و خود رانی بطبع و رغبت دست از مصحات
کشیدہ خوشی تن را بی حسل ساختند و بیضائے دل گفتند بر کس را صلاح
تجزیہ نمایند تا ہمہ دولت خانہ ہم رسانند چاند بی بی سلطان شاہ ابو الحسن
را پیش کشیدہ و ابو الحسن را بجلعت کالت سر بلند ساختہ تمثیت محام سلطنت

بستان چیم

۱۶۵

هزاره الملک سرشکر نظام شاه لشکر متفرق شده خویش را فراهم آورد و باتفاق
 فتح محمد قلی قطب شاه که بعد از آن نزدیکی بر سر ریسلطنت تیلنگ جلوس فرمود
 بود جبر الکسبر با هم تقاب لشکر عادل شاه می نمودند چون نزدیک رسید امر با لشکر
 که بیرون حصار نهند و آمده بودند اندرون حصار آمدند ضرورت شد و لا فضل
 خان را اندرون فرستادند تا مکانی بجهت فرو دگاهش را و امر احتسین و تجوز کند
 بعد از آن عین الملک و انکس خان نیز اندرون آمده احتسین جایی می نمودند
 آن چهار امر که گرفت نموده بودیم در سنگا سنها نشاند و همراه داشت درین اثنا
 جماعت غلامان که بشوخی و شوخی گوئی مشغول بودند و دستور خان جا کم قلعه را بجلت آنکه
 با عین الملک زبان دارد گرفته در حبس کردند و دروازه قلعه را بستند اما ده خنک شدند
 یکی از غلامان بآدمشاهی که مقصود خان نام داشت سوار شده و چندی از غلامان
 و دیگر نیز بعضی سوار میلان و بعضی سوار اسپان از عقبش روان شدند چون بدرواقه
 اله پور رسیدند یکایک با سنگا سنها دو چار شدند بیک نظر مقصود خان بران سنگا
 افتاد و سرعت خود را راسا بید جایل در میان عین الملک و سنگا سنها شد و آنها
 را از سنگا سنها سرودا و آوده و زنجیر با شکسته را سپان سوار کرده را بقتله
 گرفت و مجبور رسانید عین الملک ایضا صورت که نشاند که در عین و انت
 که جمیع غلامان بآدمشاهی با هم اتفاق میدارند دیگر و دیگر استند مبادا صورت
 نو عید بگرد و نماید توقف یک لحظه در اینجا مصاحبت ندیده چنان بر یافت و راه
 اقطاع گرفت و باقی امر او احیاناً از تبعیت و موافقت اخلاص حسان
 و غیره منع نموده و تغییر بیکر و عرض شورش عظیم رو نمائید و درین سلطنت
 خانه هرج و مرج بسیار بهم رسید.

مقیّد کشتن افضلان بسعای نا اهلان

بستان پنجم

۱۷۴

و کهنان و امرای دیگر پیشوای عین الملک رضا مند بودند و شاه ابوالحسن مرتضی
 انجو خود را برای پیشوای محنت ها کشیده بودند میان این اعیان و برتر
 پیشوای اختلاف واقع بود و هر کس بخود میکشید ناچار محام سلطنت خاطر نخواهد
 انتظام نمی یافت و چون عین الملک در میان سایر امرا و اعیان در استعداد
 لشکر و سامان بنجیدگی استیازگی داشت بنابراین برگردام از اعیان و کارپردازان
 مردوز بلامت او میرسید مذکور وزیر عین الملک بوقت قابو چار نظر را
 از علما مان که احلام خان حید خان دلاور خان حبشی و سهراب حسنان ترکی
 باشند و با امارت بزرگ و شوکت عظیم رسیده بودند گرفت نمود و در بند
 گذاشت و در بنجر در پاهن او و بر بایان موکل عتین کرد چه او را ازین قوم اندیش
 قوی بود اگر چه این جماعت و ترکی و هندی تمامی هند را نظر بودند اما همه جوانان
 سپاهی و لیا اسیب و یراق و استعداد بودند و با هم اتفاق دیک و لی بدشتنا
 و اکثر کارخانه جات متعین گشته و با اهل کارخانه و صلت کرده شوکت و ابهت
 قوی پیدا کرده بودند و بتقریب و صلت و قرابت جمیع ایشان وقت کار سهوا
 مراد و جری و مردانه که بر بانی و حسن ارتقوی میداشتند و از اسم می آمدند از
 جیت ملاحظه عظیم ازین جماعت پیدا کرده و میخواست که اکابر این جماعت را بر یک
 ساخته مرا یک را بعلقه حکومت فرستند تا در حضور نباشند و خود بمنداغ خاطر
 امر و کالت مستقل باشد

رمانی دادن مقصود خان امرای حبشی را از دست
 عین الملک باز بر سر حکومت فتن آنها
 چون نظام شاه میان از متفرق شدن لشکر عادل شاه و انقلاب سلطنت خانی خبر یافتند

مصطفی خان را در پایی یکی از تلاح سبدها و آن دستگیر کرده در بنگا پور حبس نمود
بجنور بازگشته بود و خداوند خان نام حبشی که در آن فوج سر لشکر بود همیشه شنید که
این جنان خون سید مظلوم کرده آمده است او را پاره پاره کرده غذائی نراغ و
زغن کرد ایند اخلاص خان بعد از رسیدن این خبر فرستاد این طلب بنام شاه
ابو الحسن و رفیع الدین پسران شاه طاهر و سید مرتضی خان بنحو برادرش
شاه قاسم به بنگالون و نیاله فرستاد تا آنها برودی بصحت و سلامت بدار السلطنت
بیجا پور آیدند -

لشکر بهریت خورده نظام شاه باز فرام آید به فضل خان
تا ختن و بازگشتن فضل خان به بیجا پور

قبل ازین کشور خان بحبت مدافع لشکر قطب شاه و نظام شاه لشکری مستعد نمود
سر لشکری افضل خان روانه کرده بود و افضل خان بتائید الله المستعان در
عرصه نهاده روز دوازدهم بر مخالفان تاخته مظفر و منصور گشته بود و ازین پس لشکری
عادل شاهی متفرق گشته پاره بهر ای کشور خان بشهر آمده و پاره بهر مهم مصطفی خان
بر نواح بنگا پور نامزد گشته قتل با افضل خان مانده بود و درین وقت فرصت
افتد لشکر متفرق گشته نظام شاهی فرام آمده بر لشکر عادل شاهی تاخت آورد
فضل خان تاب مقاومت در وسع خویش نبافته رجوع بدار السلطنت نمود

بقید آوردن عین الملک حبشیان را و طوق

زنجیر کردن

چون هنوز پیشوائی یکسری مقرر نگشته غلامان میخواستند که پیشوا کسی از ایشان باشد

ستان بچم

۱۷۴

بزرگ را گرفته آوردند اخلاص خان بکند چنانش حکم کرد و سید الدین انرا هم
 بعد جد و کد از ان عفویت خلاص بخشید در اثنای انجا که کتابت عجب المومن
 منظر داده که کشور چنان بطلب امین خانش نوازش فرموده و مجسم مصطفی خان
 سمت بنگا پور کسبل نموده بود رسید که باقی خویش کشور خان نوشته بود ان
 مکتوب را چون و انموده بر خواندند نوشته بود که بنده از مهم بنگا پور فرار غیبت
 اکنون بقتله بلکانون روانه میشوم مجسم انجا با تمام رسانیده بقطعه پنهان عازم
 خواهد شد کار انجا نیز نزدی سر انجام داده و غصب خود را بجنور خواهم رسانید
 چون براهل مجلس این مضمون سر بسته پیرایه و صوح بکشود اخلاص خان گفت که
 این چنان با حشام تبلیغات چکار داشته باشد کشور چنان او را بحبی
 مهمات مامور ساخته که او ان مهمات را سر انجام داده است و خواهد داد -
 رفیع الدین شیرازی گفت که اگر چه از فرمایش و حکم کشور خان خبیر ندارم
 اما از اشارات این کتاب چنانم میگرد که این در قتل موزن این
 امانی نامور است پس مصطفی خان در بنگا پور بقتل رسیده اما به بلکانون بقلب
 مصطفی آقا نوشهر است میرود و بجهت شاه ابو الحسن و برادر او رفیع الدین
 حسین که در انجا محبوس اند بقتل ایشان هم مامور گشته باشد باز بقتله
 پنا که نامبرده از ان جهت است که مرتضی خان بنجو در برادرش شاه قاسم
 در انجا معتقد اند شاید که بقتل ایان هم مامور گشته باشد حسن انجلیر
 سخن رفیع الدین اقصی است که روز غایتش انکه اراده الهیه در قتل شاه
 ابو الحسن و برادرش و مرتضی خان بنجو در برادرش جاری شده بود که
 منصوبه از فلک شیده باز و از دون نشسته یعنی چون امین چنان بر حکم
 کشور چنان مصطفی خان را بقتل آورد و باز کشتن و بکشتن پیرایه که بیشتر ازین

بستان حکیم

۱۷۱

آیند مزاحمت و ممانعت کنند من آنهارا بر آنجا بخش کنم چون این حسب بگویش
رفع الدین رسید تمام شب در شلق گذرا سیده علی الصبح پیش از آمدن
اخلاص خان دستلحه آمدند و یوان حاضر شد چون اخلاص خان در دیوان خانه
در آمده رفیع الدین را نشسته دید و در گرم کشید و آثار غضب بر چهره اش
دید کرد و بدو بروم خوشش گفت که عورات بیارید و کناسان و دیگران را هم حاضر
کنید تا عورات را برین اقوام قسمت نمایم مگر رفیع الدین بار بمعاوضه پیش
آمده گفت حاشا و کلان این عمل شامنی پسندم و لایق شما نمیدانم و مرکز بدستمن
رضامندیم و شمارا بخدا و رسول سوگند دهم که از سر این عمل گذرید و این اراده را
از خاطر دور سازید اخلاص خان بچنان بر سر تن دی ویزی خود دست برد و یکی از
دوستان رفیع الدین از سر برخواست و او را گفت شما را چه ضرورت شده است
که باین دو دشمنان که نشاء غرورش بران آورده که بجای پس را بنظر نمی آید چرا
معارض شوید بگذارید تا هر چه خواهد بکند او داند رفیع الدین جواب داد که درین وقت
در دربار دوشای کسی نیست که دم از امر معروف و نهی و منکر زندگی بر من واجب
که محافظت شرم و ناموس بکنم غایتش هر قدر تنیدی که او برفس برانند
بعد از آنکه را نم لیکن این عمل بیج را نخواهم گذاشت که او از پیشین و
غرض چون جد و اتهام رفیع الدین مرتبه البیه بود حق سبحانه تعالی
اخلاص خان را از ان اراده فاسد باز آورد تا اینکه رفیع الدین هم بجنو
او مردم خانه کشور خان بزرگ را بخانه ایشان روانه کرد و وزن کشور خان
کوچک با خدمتکاران متدیم ایشان برادر و پدرشان سپرد بآتم
اینچ لاین خدمت بودند در خدمت علیا حضرت والده بادشاه بڑی صاحب
داد و ضعیفه چند دیگر که بودند آزاد نموده و او منجن خان سپرد کوچک کشور خان

بستان نجم

۱۷۰

نمود نخست از همه غلام کشور خان یا قوت نام حبشی را که معتد بود و در خدمت پادشاه
 گذاشته بود پاره پاره کرده و حشر پاره بر سر دروازه شهر فرستاده و آویخت
 و آن کسانیکه سرفراز کرده و تربیت یافتند کشور خان بودند اکثراً سوار
 گشت و زن و سنه زن و عیال و مادران و خادمان او را آزاد کرده و بکناسان و حرم
 و وزان و ارذل بخش کند و آن جماعت را طلبیده بر سر مجلس گفت که عیال کشور خان
 را اندرون قلعه اند بیا رند تا بهین جماعت بخش کنیم در بدل آنکه کشور خان کنیزان
 خادمان حرم پادشاهی را بر مردم بخش کرده بود و بر مردم خویش در بجا آوردن این
 امر تاکید بر تاکید مینمود و ساعت بساعت بجد تر میشد و آن وقت کسی چنان در دیار
 نبود که سخن او را ندیده و در امراض شده مانع این کار شود مگر شیخ الدین و نوبت قریبه
 درست کرده بمبارضه اوقیام نمود و فراحم اراده او شده گفت کشور خان قصه
 ثواب نموده گیران عورات را بر مردمی و اصل او و تا بر هیچ شرح اظهر بعد
 او زدند با وجود اینحال بدنام و انگشت نامی خلاصی شده و بجنبه ای این عمل خراب
 و مستاصل گردید حرم کشور خان بزرگ که دولتخواهی هر دو جان نثار و امیثا نموده
 زنان کشور خان کوچک که همه اکابرزاده و خاندانهای اندک بخش و وزان و کناسان
 که میباید بجا آرد که قبیح این بدنامی و درجه مرتبه خواهد بود و احلاس حسان
 ازین سخن بر رنج الدین سخت اعراضی شده گفت که کشور خان حرام خوار و نا
 دولت خواه بود و سزاوارد تر ازین است رفیع الدین گفت کشور خان بخوار و سزاوار
 کردار خویش خواهد پیوست زن و فرزندانش را چه گناه از حسان غرض
 بر سید و محافظت شرم و ناموس بندگان خدا بکنید بعد از متبل و قال بسیار
 اندر وقت تغافل کرد و شب به محلداران تاکید نمود که پیش از نماز صبح اقوام
 ارذل را و دم عورات کشور خان را حاضر آرید تا پیش از آنکه سحر دم در دیار

بستان حچم

۱۶۹

اص خان و دیگر امرائی حبشی و دکنی چون برسد ارکشوستان اطلاع یافتند
 که جمعی داخل بجای پور گشته بملازمت سراسر سعادت سلطان ابراهیم عادل شاه
 رفته گشته هر کدام فراخور مهندست بخلع فاخره و مناصب لایقه سر بلند شدند
 ملاص خان منصب و کالت اختصاص یافته زمام امور ملکی و مالی بدست آورد
 مرض بادشاه رسانید که متعلقان و مشو بان کشور خان و قلعجات و تعلقات
 هستند اگر رضا باشد از حضور عرض آنها مردم کاروان میفرسیم بادشاه فرمود
 باتفاق میر فرید الدین برادر افضل خان بر اقصای وقت عمل نمایند در همان
 وزی سرداران سعادت عنوان بنام چاند بی بی سلطان قلعه ستاره فرستاد
 آن علیا حضرت چاند بی بی سلطان به بجای پور شریف آوردند ملاص خان برنج سب
 حافظت و تربیت بادشاه را بوی رجوع نمود چون سکه اشرف بهایون مصحوب
 سوار خان رفته بود و در فکر بودند که چه باید کرد رفیع الدین عرض نمود که سکه عقیق است
 به آن نقش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب نوشته شده و همیشه در انگشت
 بادشاه شنبه می بود و گاهی در حضور سرامین رایان بان سکه مزین میکرد و در
 محفل حسنه عامه موجود است حکم با حضار آن صادر شد رفیع الدین آن سکه
 را حاضر آورد بخون شاه شنبه آلوده بود ببلخ خطه شریف آورد و امر فرمودند
 که همین سکه روان دارند مدتی بران عمل جاری ماند و قتی که کشور خان و رکلاکنده دست
 بجای آوردند و با بان مصطفی خان گشته شد غلام کشور خان آن سکه اشرف را از کلان
 بجای پور آورد ازین پس برین سکه عمل جاری شد احلاص خان حیدر رود
 بدولت خان بادشاه می آمد سراسر انجام محاسن مالی و ملکی میکرد و علایان را پیش
 کرده بر سر حکومت قلعجات تعیین کرد و وزیر و وزیر تربیت آنها می بود چون
 او در اصل امر و غیور و تند مزاج و بدخو و بفسس بود شروع در آزار متعلقان کشور خان

بستان پنجم

درین ملک کیکه از دسے شمار اتوقع امداد و اعانت بود غیر ازیشان نیست کشور
 این راے را مستصوب دانسته رفیع الدین را نزدیک خود طلبیده صورت واقعه بیل
 بازگفته التماس کرد که مادرین دولتخانه کسے جز شما نداریم حالا بکس و بے وسیله درانده ایم
 از شما توقع عہدے و سوکندی داریم کہ در خرابی مایان با کسے موافقت نکنند و در صلاح
 کار ما خود را اصلا معاف ندارند رفیع الدین بر مقتضای وقت شرطهای چند گرفته
 سوکند خور و بر آن سوکند و عہد او برادرش افضل خان را مقدر و جز طریق ایفا
 نہ سیر و ذرا قصه خلاص خان بالشکر فراوان بر قصد کشور خان چون نزدیک بیجا پور
 رسید کشور خان اگر چه ظاہر ابراجہت حفظ ناموس و دقار و رنخت در تہیہ مقابلہ در آمد
 اما چون یقین دانست کہ بمقاومت بر نخواہد آمد فرار را قرار داده از اموال غارت
 کردہ مصطفی خان و کامل خان دوسہ صندوق پر از جواهر نفیسہ و مرصع آلات کران
 بہاد شصت تسبیح و هزارید بابت کامل خان کہ آتش بیک دوکے ہون می ارزید
 گرفته از راہ دیگر بطرف ولایت نظام شاہ مستافت چون قبل از رسیدن او در
 احمد نگر افعال ناشایستہ از زبان اعلی واد فی گردیدہ بود مردم آنجا با او عداوت
 قلبی بہم رسانیدہ بود ہمیکہ بر رسیدن او اطلاع یافتند زیادہ از بیجا پور ہفتے
 او پر داختند تا ب نیاوردہ از آنجا بملک قطب شاہ رفت نیز در آنجا بشہرت تمام
 بدنامی نزد بادشاہ باز نیافت و بدست یکے از مردم اردستان کہ از ہوا خوانان
 مصطفی خان بود بصرب خنجر از پا در آمد آرسے کہ کرد کہ نیافت بدت پیشواے
 کشور خان چار ماہ دوازده روز بود۔

تسلط و استیلاے خلاص خان و دیگر حبشیان بر ہم
 سلطنت بادشاہی

رسیدہ او نیم باین خوارمی دے برے حرمے اخراج کردہ امروز مارا جز جان دادن یا
انتقام گرفتن چیرے دیگر مشطوریست امروز روز قتل ماست یا روز داد عدل ماست
ہمیکہ سخن تابا بنجار سائیدند متوجہ برادر و سپہ کشور خان شدند کہ ہمداران لشکر
این ہر دو از جملہ امرا یان عمرہ لشکر بودند برادرش مغل خان منصب سرخیشت
و سپہرش کمال خان سرسرنوٹینی بودند ہر دو دران وقت با جمیعت خود با استعداد و آماہ
البتادہ بودند غلامان ہچمان غصنبان و جویشان بر سپہ و برادرش تاختند و ہر دو
را اسیر و دستگیر نمودند و در قلعہ شاہ درک محبوس ساختند بعد ازین اخلاص خان
بادولت خان و دیگر چند امراے لشکر لقبہ کشور خان متوجہ بجای پور شد چون این
خبر بکشور خان رسید مہبوت و مضطرب گشتہ در فکر اخلاص سپہ و برادر افتاد
بعضے از نزدیکانش گفتند کہ غلامان و امراے لشکر این کار کردہ اند سپہ و برادرش
گرفتند و بقید آ دروند معلوم است کہ بے استعداد و استرمنای فضلخان نخواہد بود
رفیعا اینجا است اورا گرفتہ حبس باید کرد تا برادر و سپہ شمارانیز بگذارند کشور خان
رفیع الدین را طلب نمود تا مواخذہ کند و بحسب انداز و بعضے از مخصوصان مصلحت
بین دیگر باوے گفتند کہ درین وقت رفیعا برادر افضل خان را گرفت و محبوس کن
مناسب ندارد بلکہ شمارا نہایت ضرر دارد بہت آنکہ افضل خان بالشکر بسیار در
سرداشتہ ہمیکہ خبر گرفت کہ برادر خود دشمن دے ملاحظہ بر شما خواہد رسید و شمارا
الحال استعداد انقدر نیست کہ باوے مقاومت بر آید و مردم شہر از شمارانیز رنجیدہ
دل و آزرده خاطر اند با شما موافقت نخواہند کرد کار مشکل خواہد افتاد فکری بہ ازین
باید کرد و آن آنست کہ برادر افضل خان را بجنور طلب داشتہ خاطر جوے بسیار
کنید و ہمداران و حلق پیش آید ازوے عہد و سوگند بگیرند کہ با مخالفان
شما موافقت و مصداقت نکند و حتی المقدور در استحصال متعلقان شما سعی بجاء آزند

بستان پنجم

و جهایت سلطانی در وقار و تمکین است بادشاهان در مجلس
زیاده بودندشان شوکت ایشان هم زیاده خواهد بود هر که ام را
به تخصیص ماکه کم سالیم -

فرار نمودن کشورخان از پیر پور بصورت

بملک قطب شاه پناه بردن و شسته

افضل خان متواتر دو بار لشکر خضم را نهر میت داده بفتح و غنم
هم می خواست که به قجیل بر سر کوه نیتکان که پناه بقلعه دمارور
منواله متعاقبه حاصل کند امرا را ترغیب و تحریص برای
آنها غور و نخوت کشورخان را دست آورد نیز عذر کرده در موا
هم میگفتند که بعضی امرا که غلامان قدیم این دولتخانه و نمک
درگاه اند خبر است که امروز فردا میرسند باتفاق آنها با
رویم این بهتر خواهد بود در همین منصوبه بودند که بعد از روز
خود رسیدند و هم از راه بملاقات افضل خان و دیگر
مصیبت زندگان بادل سوزان و جگر بریان و دیده گریا
و فغان که واسه بی بی ناموسی و بی شرمی که هنوز جا
ایم امروز مردن با هزار درجه از لیکن بچنین خاری
اجل بی حیا پیشه نمک حرامی را تا بکجار رسانیده و خاک
سرا نباشته حرم محترم صاحب مادر که خواهر نذر گوار مرتبه
قرار داده اوست و ماکه سالها نمک خورده ادایم و با ایر

بستان پنجم

۱۶۵

سلطان را از محل سراسر آورده بیرون شهر بردی چنانچه هیچکس را خبر نبودی دیگر روز
 از آنجا ستاره فرستادی تا چندین رسوای تشدی برین عمل نکرده مرکب این
 جرات و بی شرمی کشته مطعون خلایق و مغضوب و مأخوذ خالق شد شوخی و بیجی
 او دیگر آنکه کنیزان و خدمتکاران حرم بادشاهی را بمبتلغان خود سپرد و هیچ پاس
 و ب خداوند نمک و لغت نگاه نداشت و نیز یکی از شوخیهای او آنکه روزی
 در خدمت سلطان ابراهیم در خزانه عامره در آمد صندوقی پهای آلات مرصع کشت
 باره زیور و آلات مرصع جهت پیرایه علیا حضرت بڑایا حبه والده سلطان ابراهیم
 بخادمان آنحضرت در طبق نهاده همراه سلطان در اندرون حرم سراسر فرستاد
 والده سلطان همیکه نظیر آن طبق زیور گذرانیده محقر یافته بر کشور خان تفت شد
 به این قدر چه لایق ما بود که فرستاده است می یالست که بهتر و لایق تر فرستادی
 بر آورنده آن زیور سرزنش بسیار کرد چون غضب و کرمی والده فرو آمده ازان
 الت سکوتی بهم رسید سلطان بخدمت والده خویش بعزمین پرداخت قبله گاه اگر
 لمطنت از ما است هر چه هست از ما هست و اگر غیر ازین خواهد بود این را هم با
 خواهد گذاشت چه خاطر شریف آزرده میدارید فی الواقع این سخن است که باب
 بد نوشت بعد از آن هنگام خورد سالی ازان بادشاه خردمند این چنین سخنان
 بر آورده و لبندیده بسیار بوقوع میر رسید چنانکه بعد از آن ایام علیا حضرت
 والده سلطان ابراهیم فرمودند شما در مجلس که می نشینید خاموش می باشد چرا با
 رفت نمیزنید و بسخن در نمی آید سلطان فرمود در آن مجلس کیست که با و صحبت
 عالمه و مخاطبه بدارم خدمت کار می چه مستند که گاهی عرض داشته میکنند جواب
 نمی یابند مثل منی میداکنند تا با و صحبت میداشته باشم و کلامی
 هم زبانش اختصاص بچشم و گیر آنکه شوکت و عظمت سلطنت در سنگینی است

بستان پنجم

نظیر آورد و بر طریق مادر خود خون زده هاین اهل حسین نظام شاد که در اول
سلطنت پیرش مرتضی نظام شاه مدت شش سال سلطنت را مقصد
شده سرانجام میداد خود هم سلطنت ابراهیم شاه را سرانجام میداده باشد چون
کشور خان ازین تدبیر آگاه شد یافت از بیم آنکه سباده چاند بی بی فتنه برپا کند
که تدارکش آئیده در خیر امتناع افتد بر فحوائص علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد و در چنین نمودن چاند بی بی سلطان مقصد مصمم نمود تحلیف بمنزل گذاشتن
کرد چونکه چاند بی بی بی سلطان در بر آمدن از حرم سرانده مانع و رزید خواجه سرایان
و پیر زالان بادشاهی را فرستاد تا بزور و عنف بدر آورند آنها پاسبان ادب
را نگذاشته در وضع حرمش نگوشتیدند بعد ازین خواجه سرایان و پیر زالان
خاص خویش را فرستاد تا به عنف و تشدید چنانکه هیچ مرتبه از ایانت و استحقاق
باقی نمانده از محل صرا بیرون کشیده آ و در دنده و در بالکی نشانده بر سوا س تمام
از شهر بیرون برده ستاره فرستاد چنانکه کنیزان و خادمان ایشان در روز
روشن از میان بازار بکادان سوار سرباز برهنه فریادکنان میگذاشتند عالمی
از مشاهدہ اینحال بفریاد و فغان آمدند آن روز در شهر مصیبت بود که از مصیبت
روز علی عادل شاه بدتر ازین عمل تمامی عالم از ادنی و اعلی از کشور خان برگشت
حتی زنان و فرزندان اشراف و عام خلق شهر در کوچه و بازار با و از بلند نفس میشدند
و بروقت سواری او علانیه میگفتند که این همان یزید مغلوب است که باعث خون
فرزند زاده مصطفی جلی الله علیه و آ که و سلم یعنی مصطفی خان گشته و بر والد
بادشاه چاند بی بی تهمت بر بسته مقصد ساخت و ملک را شورش و بر آورد و زده
بود که بر سر او هجوم عام آورد و بی حکم بادشاه لنگ و کلخ سنگبارش کنند
و بمنزل کدو ارش رسانند با وجودیکه او را میر می بود که در نیم غیبه چاند بی بی

از معارف بیجا پور قصد جان تو کرده در بهین طلعه که محل سکونت لست شربت
 هلاک خواهد چشاند و نیز پس از اندک فرضی از بیجا پور گریخته بملکت تیلنگ
 خواهد رفت در آنجا شمشیریکه از ابناء سے روز کارگشته خواهد شد و در آخر چنان
 لغت بود مصطفی خان گفته او فرموده کشور خان شهادت یافت و او نیز در گولکنده
 در همان زودی گشته شد.

چاندلی بی را بزور و تشدید از محل سرابرا آورده به ستاره فرستاده قید نمودن

کشور خان از اسیر شدن همچو وزیر سنگین مصطفی خان که نظیرش درین دولتخانه
 نبود غرور و نفور پیدا کرده و رفت که چاندلی بی در افتاد که وے نیز از و احمیه دار
 بود بلکه داعیه اش از همه فزون تر بود چه مرکز چاندلی بی سلطان آن بود که کشور
 همیشه سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده سلطان ابراهیم را در منزل او آورده
 در کتف تربیت او بسیار و سرانجام مہام ملکی و مالی و صوابدیدی وے روان
 دارد کشور خان ایندو عار اسرار انجام نمیداد و به تعاقب میگذاشتند در این اثنا
 خبر اسیر و حبس نمودن مصطفی خان رسید چاندلی بی سلطان از کشور خان
 سخت اعتراضی شده کلمات درشت خفت آسیر و ابانت آمو و اورا گفت و بجد
 تمام در دفعش و رآوده با بعضی غلامان بادشاهی که براتب امارت عالیہ رسید و
 بودند مشاوره نمود و خاطرے شان لاذ جانب کشور خان بر کردانید و بخود
 ساخته و بردفع او ایشان را براگنجت و در تدریر آن بود که بعد از دفع کشور خان
 سلطان ابراهیم را نزد یک خود آورده تربیت نماید و عطف و شفقت مادر آ

بستان پنجم

نفران دولت خواه قدیم را یک یک از سر اعمال دور کرده بجای آنها مقتدان
خود نصب می نمود از شنیدن کشاکش امر از مصطفی خان نیز اندیشه عظیم پیدا
کرده در پی او در آمد و پنج و شش امر را بر سر مصطفی خان که در غنای طیار
و حوالی بنجا پور یقین فرمود تا چندے نبرد در میان مردم مصطفی خان و امرای
کشور خان بوقوع آمد در آخر مصطفی خان مغلوب گردیده رد گردان شد و همگی از
قلعهها منو دینا به برد اهل قلعه بسبب نزدیک بودن لشکر کشور خان در قلعه راجه
مصطفی خان کشادگان نخواستند رسی از بالا لے حصار فرو گذاشتند تا بان
رسن مصطفی خان را بالا کشند چون مصطفی خان دست بان رسن استوار کرده
نیمه راه بالا بر آمده بود که بعضی از لشکران کشور خان واقف این حال شده
بجای خود را رسانیده پلے مصطفی خان بگرفته کشیده و زیر آورده و دستگیر
کرده در قلعه بنجا پور محبوس ساختند و بعد از چندے شربت شهادت نوش نیند
چنانچه ندگویند برهنی بود و پنجم در ولایت بنجا پور که از ادمناع و اطوار علوم علوی
و سفلی خبر داشت و احکام ایام مستقبله را مطابق نفس الامر بے کم و کاست
سیکف و در احکام او تخلف واقع نشدی چنانکه قبل از نیکه قلعه بنجا پور به پنجم
اسلامیان در آید حکم کرده بود که پس از مدت بستان سال این حصار یعنی مصطفی خان
نامی از تصرف راجه لے منو دبر و و قضا را بعد از انقضاے موعده مذکور
چنانکه او گفته بود بوقوع انجامید این سخن بسمع مصطفی رسید با حصار او فرمان
داد چون او حاضر شد تملط بی غایت برو منو ده گفت که از انچه طالع من بخاطر
آورده حال و مال بازنماے پنجم را انچه طالع را بنظر امعان ملاحظه کرده سر و پیش
انگند خان بدل جوئی بسیار پنجم را گفت هر چه معلوم تو شده است بے اندیشه
بگوئے و هیچ ذره پنهان نداری گفت چنین استفاد میکرد که فلان سال بے

بستان پنجم

۱۶۱

بعد از آنکه لشکر را بر دفع مخالفان روانه کرد و در استحکام کار خود افتاده همه بهیو و خوش
منشور داشته است و پس متعلقان و عنو بان خود را بر قلعه جات ولایت بر سر
فرستاده و در استحکام اساس خود میگوید الحال که خبر این دو فتح قریب قریب
شنیده اند قدر مغرور و خود پسند کرده که ما فوق آن تصور نیست در مقام بر
انداختن نفران قدیم در آمده همه متعلقان خود را پیش میکند الحال صلاح وقت
آنست که ما چند روز در شاه درک مقام کنیم تا اسپ و قیل آسوده شوند و دیگر امرا که
فرا این طلب ایشان رفته بهرین عرصه میرسند بعد از آن صلاح کرد اینهم بهر
مخالفان تا زیم درین آشنا فرامین طلب بنام امرا رسید که کشور خان بے استصوا
چاند بی بی سلطان در طلب فیلان نظام شاهی که امرایه غنیمت بدست آورده بود
فرستاده بود ازین عمل از کشور خان علاوه بخاری در دل های امرای و دیدن پیش
از پیش آورده خاطر گشتند و با هم مشاوره پرداختند که عرصه خدمت چاند بی بی
سلطان نوشته التماس نمایم که مصطفی خان را از صوبه بنکا پور طلبیده جهات
بادشاهی با رجوع فرمائید و بر طریق عهد بادشاه شهید اوراجله الملک وکیل السلطنت
گردانند که دیگر توقع اطاعت این سرست باده غور یعنی کشور خان از ما فدیایان
مهر مهر تغور ندارند چون شما زین گفتار بشنید بسمع کشور خان رسید که اول از
غور و استکبار بر آورده بود الحال از شنیدن این خبر بالکلیه پاک ملاحظه از
پیش بر داشته و زوادی استمکاری قدم پیش گذاشت و در دفع سبب گناه
منظوم مصطفی خان افتاد و در دفع دیگر هم چنان داعیه دار نیز پرداخت

فرستادن کشور خان لشکر را بر سر مصطفی خان ارستانی
چون استیلا و استقلال کشور خان در جهات سلطنت بر وجه کمال حاصل گردید

بستان پنجم

افضل خان بالشکر آراسته بر قصد دافعه اعدا روان شد اولاً متوجه سیر قشای
گشته چند روز برابر یکدیگر نشستند و هر روز جنگ و نبرد اتفاقی می شد تا وقتیکه
امراے پلے تخت عادل شاهی مثل عین الملک و انکس خان و امراے بشتی خلاص خان
و حمید خان و دلاور خان از هر طرف بالشکر را رسیدند بمجا لفانه سیخو استند که با تفا
هر سه لشکر بر افضل خان پلے در پلے ریخته دست بروے نمایند افضل خان پلے
باین منصوبه برده به پیشیاری تمام پادر جلای خود قایم کرده جنگ در انداخت
و اشیای حرب در گردش آید بهادران جانبین داد و مردے و مردانگی میداد
در معرکه کارزار حمله های رستم اند بر دی کار آ و در مذکر داستانهاے بشرن و انفا
از صفی روزگاری شستند آخر الامر بعون اله نسیم فتح و ظفر بر برجم عادل شاه و وزیر
شکت بر لشکر قطب شاه افتاد اسباب و اثاث فراوان از قیل و شتر و اسب غیر
بدست عسکر منصور عادل شاه درآمد باز افضل خان با سایر امرا اصلاح وقت چنان
دیدند که تعجیل خود را بر لشکر نظام شاه رسانیده ایشان را همگوشی بدهند چون
سجاولی لشکر نظام شاه رسیدند اینان بے خبر خاطر جمع متفرقی فرو آمده بودند
بهزاد الملک ترک سرسرنوبت نظام شاه که سر لشکر آن فوج بود مستعد جنگ شده
برابر عسکر منصوره آمده یک دو حمله شل حرکت مذبوحی بتقدیم رسانیده عاجز آمد
تاب مقاومت در خود نیافته روگردان شد باقی لشکر نظام شاه متفرق گشته بعضی
گشته بعضی خسته پراکنده شدند درین فتح هم قیل و اسب بسیار دست بر لشکر
عادل شاه شد در عرصه ده روز و فتوحات چنین میسر گشتند بعضی از لشکران نظام
بعدا از تفرقه لشکر قلعیه دمار و ریناه برده بودند افضل خان خواست که کرناگرم
بر سر سید مرتضی یک یزی که نیزه بار در پناه برده بود خود را رساند درین امرا
موافقت نه کردند و گفتند که زود بروند بلکه ساعت بساعت خبر شهر میرسد که

بالحاجه پردازم شاید که فضل الله شامل حال شود و صحتی رود و پدر آنکارا صلاح و صواب
 بد شما بیرون نیستیم هر خدمتی که فرمایند بآن قیام نمایم - کشور خان گفت این نه
 آن وقت است که بچنین عذر با چنگل زنید و خود را بکنار کشید و مرا تنها بدست
 میزدین و دشمنان خونخوار بسیارید تا انجام کار در سلطنت خانه مخدوم با خللها واقع
 شود و شتمانت اعدا و دلشادی دشمنان حاصل آید هر چند با این اعدا دوست
 زدا من شما بر دادم چون افضل خان دید که مبالغه از حد رفت و دیگر عذر را
 با نماند و توهم آن شد اگر زیاده ازین تعطل راه یابد کار به نقضت کشد لاچار
 من بر صنادید داد و گفت از صلاح شما خارج نیستیم کشور خان دیگر بار برخاسته
 خنکیر شد و دست بیالیش رسانید خاطر را از کدورت بالکلیه صاف و پاک گشته
 در سر انجام مہبات مشغول شدند و آن جماعت مخالفان را نیز با انواع استمالت
 خاطر داری بر مناصب مناسبه مقرر داشتند و بعضی را بر امارت قرار دادند
 درین اثنا از سرحد ما خبر رسید که نظام شاه و قطب شاه و کفر و بی اگر بر سر حد ما
 لشکر فرستاده در مقام فساد اند ضرورت شد که لشکر بدافع آنها فرستادن
 چون هنگام آغاز صلاح امور سلطنت بود و هنوز مہبات عظمی دولت خانه خواه کرسی
 نشین نشده بود کشور خان صلاح در آن وید که دفع این شورش که از چهار موچه
 بلا برخاسته جز برای صوابدید و تدبیر صائب افضل خان متصور نیست
 تا جایز سخنان مشاور الیه باعث گردید که با لشکر و جمعیت بسیار بر سر مخالفان رسید
 و گوشتمالی بواقعی داده از سرحد ما باز گردانیده ساخت ملک را ازین خار و خاشاک
 پاک سازند -

تعمین و کشور خان لشکر ابسر کردی افضل خان بر افغان

بستان نجم

نفرض مدعا پیش میگرد و نمیکند داشت که جهات سلطنت رونقی نپذیرد خلاصه مقصود است
 این قوم آن بود که ابراهیم شاه را با والدۀ محترمه شان بطرف مکۀ معظمه روانه سازند
 و شاه فتح الله را در قلعه محبوب گردانند و شمارا که افضل خان رید نقبل آرند بایل
 کشند و رفیقان را که رفیع الدین شیرازی است مواخذه نموده از حساب خزانہ
 عامه بکیرند و پس میان علی که برادرزاده اسماعیل عاقل خان است و مدتی بدید
 بندر کوه بوده در اینجا متولد شد الحال در بیجا پور است سلطنت بردارند و مرتضی خان
 انجو پیشوا باشد و کشور خان و شاه قاسم باتفاق جهات سلطنت و لوازم و زیر حکومتی
 سرانجام میداده باشد باقی مناصب مناسب حال هر کس دیدہ قرار بخشند هرگاه که
 شہزاده عاقل کامل همچو ابراهیم که پادشاه شہید او را در سلک فرزندان خود گرفته است
 در سایہ تربیت خود پرورده مکرر بولیجندی او بشارت داده باشند با و کفران لغت
 در زبده و دیرا با والدۀ اخراج کنیم و دولتخواهان این آستان را که غایت در احلا
 و فذویت بجان کوشیده خدمات شایسته بجا آورده اند و غیر از کمک حلالی
 و جان نثاری شیوہ دیگران آنها بوقوع نرسیده و بیاس خاطر ایشان خواب کنیم
 و ہلاک سازیم باقی امرا و اعیان و تمامی لشکر و ملک انجین امرای را از ملیک
 رد او خواهند داشت یقین است کہ مل نیز و نبال کامل خان خواهند فرستاد و حالہ
 آنست کہ شما توجہ بہات این دولت خانہ شدہ و رونق تازہ بخشند بہ نحویکہ شملت
 اعدا بگرد و بادشان اطراف کہ ہمیشہ در مقام مخالفت بودہ اند الحال دندان
 کردہ بقصد تسخیر ملک از جابر خاستہ بر سر حد بار سیدہ در صدد و خرابی افتادہ
 اند چنان تدبیر صاحب بعمل آرند کہ آنها نام گشتہ خائب و خاسر باز گردند افضل خان
 در جوابش گفت از بیماری چندین روز بامراہم حال چنان دریافته کہ دل و دماغ
 کار و بار و مشاغل دنیا اصلاً ننانہ اکنون صلاح وقت آنست چندی در خانہ صلاح

بجانه خود کوشه گرفته هرگز میان ایشان در نمی آید و نظاره میکرد که فلک شعبده از پده
 نیلگون چه بازی بر دس کار نمی آرد و شب پنجم چون هر ایک بخواب رفتند کشور خان
 پنهان خود را بخوابگاه افضل خان رسانید و به کمال عجز و نیاز مندی التماس کرد
 که نسبت تلمیذ و استادی در میان است من که تربیت یافته و لطف پرورده
 آنحضرت ام در بنوقت پر شدت مراد استگمیر شوند و از خون و اعانت محروم
 سازند و تدبیرے شایسته درین بر دس ظهور آرند و الا وقت بر من بنگاز
 تنگ آمده است آهنا که بمن مخصوص و جهران بودند اکنون تشنه خون من گشته
 بر قصد هلاک من برخاسته اند رحمی بر حال من بکنید و شما استادید من شاگرد
 درین وقت تلمیذ خود را بفریاد رسید افضل خان خود را بکنار کشید و از داخل داد
 خویش درین معامله ابا نمود و کشور خان بمالعه بسیار پیش آمده الحاج نمود که اگر درین
 وقت توجه بمن نفرمایند و در اصلاح کار نیایند کار بخونریزی عالمی منجر خواهد شد و در
 کار و بار سلطنت خللها واقع شود و خود را بکنار کشیدن در بنوقت صلاح جایز
 نیست افضل خان لاچار آمده قبول کرد با کشور خان همه استان شد و یک خون
 مجلس گرم شد و باب تدبیر و مشاوره باز شد کشور خان در عین آن گرمی بالغالب
 سر سر نوبت با و از بلند گفت چه ملاحظه میکنی برخیز زود باش بموجب قرار داد
 عمل کن غالب خان فی الفور مرتضی خان و برادرش شاه قاسم را از مجلس
 برخیزانید بمحل دیگر برده محبوبس ساخت بعد از دو سه روز به قلعه فرستاد و متعجبان
 راعه فرستادن از شهر اخراج نمود تا در نزد اکبر شاه به بند روانه شد کشور خان
 باز در یکان خویش از مجلس برخاسته بجلوت خانه آمد افضل خان را بجلوت
 طلبیده در بغل گرفت و معذرت خواست و شرح حالات و تدبیرات آن جماعت که
 مقهور و محبوبس گشته بیان نمود که درین چهار پنج روز که اینجا بود کرم بود کس

بستان پنجم

شند بر دو فرسخی راه از شهر باوے رسیدند کامل خان بختک در استاد و داد مرد
و مرد انگلی در داد و عاقبت کار چون چراغ بنادت و نمک حرامی از فروغ نور و فلاح
بے نور است لشکر کامل خان همه متفرق شد و او تنها ماند چون دید که از معرکه
بیرون رفتن ممکن نیست شروع در جولان کرده به طرف می تاخت جمعی را برهم
انقدر زد و کرد که اسب و سوار هر دو از کار باز ماندند شمس از عقب آمده بطعن
نیزه او را از اسب بزرگ انداخت شیر بجهت نام ولی مشهور پیش رفت که کامل خان
بهرد کامل خان که شمشیر که در دست داشت انجنان بر سینه شیر بجهت زد
که زره و خنانش دریده بر سینه او خورد و آخر الامرش برید بجنور آوردند
و اثاث و اسباب او تمام بجا لصد و آمده اکثر اموال در تصرف کشور خان
رفت مدت حکومت کامل خان بالاستقلال دو ماه دوازده روز بود

ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او

چون از بابت کامل خان فراغ خاطر دست داد اهل حل و عقد در تنبیه ضبط و تسبیح
امور سلطنت و در آمده اهل در عقین منصب بزرگ و کالت با هم تنازع داشتند
چار پنج کس بودند از اعیان درگاه که هر ایک را داعیه پیشواک بود کشور خان
و مرآتقن خان آنجو و برادرش شاه قاسم و غالب خان سرسرنوبت و معتبران
که درین باب تنازع بودند و با یک دیگر تقاز و تفاضرت میداشتند آن شب
همه اکابر و اعیان در دولت خانه بادشاهی بستر کردند با هم مشاورت نمودند
تا قرار مناصب و منهد هر کس بر وفق مدعاے خود صلاح میداد و میبیک قرار
نیکافت سه چار روز به بهین و تیره گذشتند آخر کار بجای رسید که میان
ایشان هم در دولت خانه کار بقبال و خونریزی انجامید افضل خان درین ایام

دو ساعت بساعت خیر میر رسید که فلان و فلان با هم اتفاق کرده در فلان منزل
 مع گشته اند هیچ از اینها پیر و انداشت افضل خان نیز از روس شفق و مهر بانی
 باد لصایح و موا عظ می گفت و در اصطلاح کار او مساعی می نمود اینها را با نیکو
 و غرض آسیر تصور می نمود چون دیک تدبیر سخنی شد مخالفان بر قصد او را دان
 شدند در آن آوان در محلات بادشاهی بکار امارت مشغول بود چون هجوم خلق
 دید از دروازه بالاسی حصار که بود بیرون رفت و دروازه را از عقب بست
 اکس از عقب نه در آید خود را بر یک کوشه رسانید رسته بر کفکله قلعه استوار کرده
 خود را با این انداخت دستها مجروح شد تا که در میان کل و لاسی خندق فرو رفت
 از آنجا بعد عقب بیرون آمده تا دروازه حصار شهر رسید چون در بسته بودند
 بر بالاسی حصار شهر در آمده خود را بجای و حید و در خندق انداخت ملا می جسته
 له با و موافقت کرد و بود تعجیل خود را بخانه رسانیده اسب باند آ و دو تا سوار شده
 بخانه در آمد بدن شیشه تغییر لباس کرده پاره از نقد و جواهر گرفته متوجه کل شد
 که چند روزی به ما و اساخته تا از آنجا بنایه بکلکی دیگر برد چون از حیات کامل خان
 نفیسی چند مانده بود از آنجا بر آمدن آواز محل بادشاهی تا رسیدن او بشکرگاه
 و خانه خود به یکس واقف حال او نشد در آن جا چون کشور خان با چهار پنج صد
 بکتر پوشش بر قصد او و قلعه آمد جان بداران کامل خان که به مافعت پیش
 می آمدند از شمشیر گذرانیده در جاسی که کامل خان بود در آمدند و او را ندیدند
 و به بعضی بسیار در محلات بادشاهی جست و جو کردند نیا فستند عاجز آمدند و
 قلعه در تصرف کشور خان در آمده عالمی را صورت اسید واری و نجات از شر کامل خان
 حاصل درین اثنا خبر رسید که کامل خان از حصار بیرون آمده به شکرگاه و خانه
 خود رفته از آنجا بیشتر روانه شد فی الفور لشکر که موجود بود بر سر کامل خان متعین

حرم بزرگ که بادشاهزادگان و اکابر نادگان و خوشیان و ندان بودند و هر که ام
 ثعلی علیجه داشتند بجهت تعینات ایشان و دیات و برگزینات مقرر بود و کامل خان
 بر کارکنان نیز حکم کرد که نخواستار منشیان و کتاب داران مردم حضور امانت کنند
 تا یک یک را بنظر آورده فراختر حال هر کس دیده بدهم و نیز نسبت به چاندنی بی
 سلطان در مقام بی ادبی شده کلمات ناملائیم گفتن و حرکات ناشایسته بدو قوع
 آوردن گرفت ازین قسم افعال تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای
 درگاه و اهل حرم محترم بادشاه باو بدشدند و در دفع او تدبیر میکردند چاندنی بی
 لباس زنان و نپیچه و چرخه پیش حاجی کشورخان سپهرکمال کشورخان بزرگ که
 در سلک امرای متکلم بود فرستاده پیغام داد که کامل خان لایق منصب جلیل القدر
 و کمال نیست و این میراث بدو رتبت بتوجه جمع نمودم بر آن متصرف شود و حفظ
 ناموس خداوند خویش بجان کوششیده از سر این نکوکارم بے باک همه را نجات
 ده و به زودے هر چه تمام تر و فحش کن و کر نه لباس زنان را بر خود راست کرده
 چرخه و نپیچه شغل داشته باش کشورخان بدین حکم و نذیر مستنظر شد و جسمی از
 ایمان را با خود متعلق ساخته و رد فحش می سکالید با وجودیکه این اخبار بگوشش
 کامل خان میخورد و چون گوش هوش او از نپیچه بخلعت داد بار پر اکنده بود و اصلاً بنظر
 جان داده در بے اصلاح نیامد بلکه بازیچه خیال کرد و با محرومان خویش می گفت
 ببینید که مردم چه پسان و بنال من گرفته مرا می ترسانند و خیال میکنند
 که من ازین انساها نرسان شوم و دست از کار و بار بدارم این چه معنی دارد
 کناسان که از ازل اقدام انداز بر اے میراث سرد جهان فدایا زند و من چگونه
 ازین کار در گذرم و مضائقه نگنم که وارث سلطنت مسم و این سلطنت میراث
 من است ازین قسم البیخولیات بسیار میگفت و خواب بخلعت و نکبت ادرا فرود گرفته

ذکر حکومت و تسلط کامل خان

اول کامل خان که از کبار اجزای آن دولتخانه بود و چنانکه گذشت در منافق خدمات پسندیده کرده از مخرمان امور مملکت گردیده بود و بر هر جهات مالی و ملکی مستولی شده چه بر خدمت حضور و محافظت بادشاه و چه بر سایر خدمات و مناصب متعلقان معتبر خود را تعیین نمود و قلعه را نیز بیکه از منسوبان خویش سپرد و اولین حال سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورشش و تربیت بادشاه بچاندلی بی سلطان زوج به علی عادل شاه باز گذاشت و فرامین استمالت بسایر اعیان مملکت الا شمال داشته و رستلی خاطر با کوشید رفته رفته در اندک روزی تنگبر و غرور سپاه شروع و در غرض خزانه عامره کرد یک یک صندوق کشاده نفایس آن بیرون می آورد و در صندوقها دگر می نهاد و رفیع الدین که حواله دار خزانه بود آنرا به تفصیل قلمبند میکرد کامل خان بروی اعراض می نمود و می گفت که تو بختی بر من حاصل میکنی و نیز غائبان را تهدید بسیاری نمود و منع از نبشتن سفیر مود و اسباب بسیار به بهانه تشریف خود از خزانه عامره بیرون برد و خید صندوق دیگر انتخاب کرده بود و فرستش نشد که بیرون برد و نیز شروع در تصرف کنیزان حرم محترم کرد بعضی از مخصوصان حرم را هر سه ماه از خزانه عامره تعیناتی مقرر بود که هر سه ماه با آنها میرسید کامل خان بخزانه دار گفت که بموجب ضابطه تعیناتی هر یک علیحدہ در بارچه جامه بسته نام آنکس بران نوشته بیا که من و حضور خود لایق و نالایق بخاطر آورده تقسیم نموده و هم خزانه دار موافق گفته او زرها حاضر آورد و کامل خان آن زر گرفته بدرون حرم برد یک یک حرم را نام گرفته بختیو طلبیده بدست خود میداد تا تمام تعینات در آن را بخاطر آورد و قریب بست نفر ازین جماعت انتخاب کرده در محل علیحدہ نشاند و خارج این جماعت محلات

پستان پنجم

در ذکر ابراهیم عادل شاه بن شاه طهماسب بن ابراهیم اول
در سوانح سابقه گذشت روزگاری که علی عادل شاه بر تخت فرمان دهمی جلوس فرمود
برادرش طهماسب را بمقتضای خیم جهان بنشین رسانده در نظر بندی گذاشت شاه
طهماسب را و پسر او و آمدند یکی ابراهیم و دیگر اسمعیل پادشاه هر دو برادرزاده
را بدل دوست داشته بکمال تقدیر و ورش و تربیت می فرمود تا آنکه بر وفق تقدیر
بر فرمان ناکیر رسید دهم کاری از دست خواجه سر خورده نقد جان بمقتضای اهل
پسر اعیان و ارکان دولت دوم روز منسلطت و خلافت را بجلوس مبارک
شهراد و ابراهیم شاه منور و نورین گردانید در آن هنگام مدایج عمرش از نه سالگی تجاوز
نگرده بود بعد از آن صغیر سن بکمال تکلیف و سنجیدگی وحدت فهم انصاف داشت
از ناصیه خردگی و آثار بزرگی هویدا بود و زوادل از ازل صبح تا وقت عصر ملاقات
کردن و تشرف و ادان اعیان و ارکان اشتغال فرمود و قتی که از مجالس برخاست
نماز مان حضور تا در دوازده حرم محترم رسانیدند از آنجمله شخصی بعرض رسانید که او
از نشت چنین دید البته بذات عالی گوشت و ماندگی رسیدن باشد اکنون با شتر
میل فرماید بزبان کوهر نشان فرمودند که همی الحال با حواله شدن آسانی
استراحت را کنجایش ندارد و لکن بمقتضای سن بحجام مالی و ملکی نمی توانست
و اتدای جلوس چند نفر از امرای درگاه بر حسب نوبت یکی بر دیگر می غلبه
و نام مل و عقد امور سلطنت ملکات اختیار و جوتین آورده

کارنیز آب با تمام کشور خان در سینه نهصد و شصت و هفت آمده بنای شاه برج
 و ماه برج در سینه نهصد و شصت و هفت بنای پیر محل در سینه نهصد و شصت
 و هشت بنای گکن محل در سینه نهصد و شصت و نه شیخ بیابگر در سینه نهصد و هشتاد
 و دو شیخ رایچور و مدکل در همین سال و بستن چهار بیجا پور در سینه نهصد و هشتاد
 و سه قلعه و باژ و اتر از کشور خان در سینه نهصد و هشتاد و پنج و قلعه بکا پور در سینه
 نهصد و هشتاد و یک بنای باغ فدک در سینه نهصد و هشتاد
 و شش بنای باغ و دوازده امام که باغی است در سینه
 نهصد و هشتاد و چهار بنای مسجد جامع در سینه نهصد و هشتاد
 و پنج الی حدیث قلعه جامع الله اعلا به تیاج
 عدد لکسوار هشتاد و هزار اقامت
 مصفا جان نهصد و سی

پنج
 بُستان چهارم تمام شد

و گاهی مدینه منوره میگرفتند و دیگر گاهی میفرمودند که من اسمی می دانم که چون
 در شب چهار و پنجم ماه کسی در مهابت باشند و چشم بر هم بند و آن اسم چند بار
 بخواند و چشم باز کند اگر حیاتش باقی است سایه جمیع اعضا سالم بنظر آید و الا
 تن بی سر بنظر می آید و درینو لا خود را بی سر دیدم مدت سلطنت علی عا و لشاه
 هشت و بیست سال و مدت زندگانی چهل و هفت سال روزیکه بر تخت سلطنت جلوس
 فرموده چنانکه گذشت یک کرو و پنجاه لک پهون نقد و اثاث و اسباب از
 جواهر و آلات و اسلحه و اقمشه بجد و بی شمار بود و باز ملک بیجا نگار ملنا و کرنا ملک
 و ملیباد که در از خیزی و کثرت ارتفاع ممتاز و مشهور است و در احاطه تصرف او
 آمده سخاوت بمرتبه افراط آنقدر رسیده بود که روزی بر نامه عمرش خط
 قنای کشند عین الملک نام الملی اگر شاه که از چند روز نشسته بود بر آب
 رخصت کردن او و آنقدر خزانه موجود نبود که او را مرض سازند هنوز الملی مذکور
 در بیجا بود که این واقعه غریبه رو داد و الملی بی حصول جواب معاودت نمود
 تاریخات عبارت ظلم و ید از تاریخ مشهوراتش خبر میدهند و ملا محمد رضا شهبه
 المتخلص برضای مرثیه و تاریخ برین پنج در سلک نظم آورده است مرثیه
 اه که دست اجل و رحمن عدل و داد و نخل فتوت فکند شاخ مروت بریده
 بر فلک خسروی گشت آئین با جواهر مہر کرم محقق پاه سخا تا پدید خسرو عادل
 لقب شاه علی نام آنکه ظلم بدوران او کس نشنید و ندید و وقت وداع
 جهان تانر و تبلیغ کام از کف ساقی دور شهید شهبادت چشید و نشی و پادشاه
 عین از چرخ تاریخ آن بر رفرف نوشت شاه جهان شد شهید وفات اسد خان بروایت
 ابراهیم اسد خانی در سال جلوس علی عا و لشاه نهضت شهبادت پنج نمای شاه درک با تمام
 میثرت الله نهضت شهبادت شش نمای شاه پور متعل بیجا پور و نهضت شهبادت هفت نمای

ستان چهارم

فرمودند تو عجب باطنی چیز کیسایا بود باز و می خواستم چرا آرزو می شوی باز
در همان چند روز یکی از خادمان حرم آمده در گوش چپیه می گفت رو بجانب من
گروه فرمودند که از برای عورتان لباس می خواهند بپوشید عرض کردم از چه قسم
لباس باید و افشردند لباس سفید بده که در دکن رسم است که زنان بپوشند لباس
سفید می پوشند خادم باز بقاضای لباس آمد گفتم که چنین لباس فرموده اند خادم
و شهاب رسیده گفت که صاحب مارا چه شد که چنین سخنان می گویند بعد از آن وقت
دیگر بعضی ساندیم که عورات از لباس سفید شگون بدر می دازند اگر حکم شود لباس
رنگین بپوشیم فرمودند که ما قیتم و فرستیم تو هر چه صلاح بدانی بده روزی در بر کو بهی که
باغی است میان دو خندق و در آنجا مسجدی بنا شده بود اندک که یک هزار سی سه
چراغ آن می آید که حد واسم غالب است و آن مسجد را مسجد غالب نام نهاده اند
در حوالی آن مسجد استاد بودند مرا فرمودند شمشیری که یاد کار جد ما اسمعیل عادل شاه
در خزانه است بیارید چون بیاریم ویم از ظلف کشیده ملاحظه چند فرمودند گفتند
که ما امروز شمشیر آنکه می کشا شیم دیگر نخواهد بست این شمشیر را در محراب مسجد غالب
بیاویزند رفیع الدین میکوید هنوز آن شمشیر در محراب مذکور آویخته است باز در همان
چند روز نشسته با افضل خان صحبت می داشتند با خان فرمودند که چهار هزار
هون حواله مورنا مصطفی خان سبازی بکنند که بشیر از برده در تعمیر روضه ابر سید احمد
بن حضرت امام موسی کاظم و خادمان آن روضه صرف کنند بده استاد بودم
و بجان خطاب کردند عجب نمودم که چرا بخزانة دار نکشند شاید دانستند که در خزانه چیر
نماند ضمیر معلوم کرده مرا فرمودند که غم مخور که در خزانه حاجات ما و ما خواهد کرد
ازین قسم سخنان درین سه چهار ماه بسیار میفرمودند و در اکثر اوقات می گفتند
که من می روم و زود میردم کای پیچیدم که بجا برای تسلی خاطر کای پیچیدم

بستان چهارم

۱۴۸

میل تمام داشته بودند که زیر جنس کتاب بهر سائیده بودند که بجا به معمر رکنین
 جمع آمده بود و قریب شصت نفر کتاب و خوش نویس و مذہب و مجدول و مجلد
 و نقاش در کتابخانه همیشه رکاز خود را بودند چنانچه صندوق کتاب از کتابخانه
 انتخاب نموده بلام و غرض حضرت زویک خود می داشتند اتفاقاً در سفری از سفر
 در آخر روز بنزل رسیدند و باران عظیم باریدن گرفت لشکر متفرق شده و قسطنطین
 بنزل شریف آوردند و صندوقهای کتاب را و فرمودند بعد از تقصص معاوم شد که همراه خانه
 عامه را به دیگر رفته و فلان فریز زول کرده است بغایت اعراضی شده فرمودند
 که بارها تا کید نموده ام که صندوقهای کتاب از من جدا نکنید فائده نکرد و در حال
 یکی از امر فرستادند تا صندوقها بیاید و تا صندوقها نیامده بودند قرار بگیرند
 کاهی و آخر روز پنجم مع برشته میل می فرمودند من بیت تخم مرغ در رد مال کرد
 در آب چوشان غوطه داده و پنهان می آوردم آنها را شکسته زرد و آنها را دانی
 گرفته و بر می بردند کاهی باز و کاهی دو دانه و تناول می فرمودند و در شب آخرین
 ایشان تخم مرغ طلبیدند بطریق متعاد بیت عد و نیت آوردند و زرد و مای آن تخمها تمام
 شکسته برآمد الا دو عدد که در بیت برآمد همان دو یکا بر زد باز بیت دیگر بخت
 آورد و اینها هم تمام ناقص برآمد مگر یکی همان را تناول کرده فرمودند که یا فقیه
 ما زیاده مانده و چنین شد در او آخر عمر اوقات خوشی خبر می داشتند و گاه که
 تقریبات ظاهری ساختند چنانکه روزی بر سفره نشسته بودند با نیاز صندخان از هر
 سخن می گفتند آخر سخن پادشاه با بنجار سید که گفتند کمال نیست و دو سال است که
 خالق جسم و جان می خواستم نمزدند و در نیوا بشارت می رسید که ترا وادیم بن
 را خوش بگویم که شما خاندان پر سیدیم آن چیست از روی شایستگی و شکفتگی فرمودند که
 شهادت است من از سوال و پیش پنهان کستم نهانت آرزو شد م مرا و بد

دروین اندکی نقره بکشد گیر یافته بر میان می بستند و کلاه مخملی قلند را نه بر سر و چادری
 چهارته همچو قلندران بر دوش می گرفتند و گوش های آنرا بر سینه می گذاشتند و در
 پاکفش چرمی استعمال میکردند همیشه لباس باین وضع می پوشیدند و چون کسی در
 دست میداشتند و خود را علی شیری نامیدند و در فرش و نشیمن خود نیز در تکلف می نمودند
 اگر چه عمارات عالییه بر تکلف ساخته بودند لیکن قالیچه ریشی استعمال می نمودند و بارگاه انداخته
 بودند که بران می نشستند اما وقتیکه ایلی و رسول با دشانان میرسید و ملاقات میکردند
 فرش و مسند کمال تکلف از قالین یا مخمل زر بفت و ابریشی و زر بفت و تو شک
 و پشتی و اساس مجلس در همه تکلف همه دربار می داشتند بخوبی که زیاده از آن متصور
 نبود و با طوایف انام صحبت ایشان بطریق ادب و تواضع بودی روزی بعد از
 طعام خوردن بر کنار حکیم الملک تکیه زده بودند بنده ایستاده بود و دامن بنده
 گرفته کشیده فرمودند به نشین نشستم فرمودند که اهل عالم مرا چه می گویند
 و چگونه شناخته اند بنده چون از الطاف و غایات بیغایات بادشاه خود کرده
 گستاخی شده بود ویرانه جواب گفتم عالیشان هنوز انخداد و نذر اچانچه که هستند نشناختند
 این جواب ایشانرا خوش آمد شگفته و خندان شده سر را بر سینه خود نهادند و
 فرمودند که اسمعنی بقیصیل بیان کن بعضی رسانند ذات مبارک جاسعتی که دارند فهم
 مردم بدان چگونه می برد و قتی که با خدمتگاران خویش صحبت میدارند گاهی بطریق
 اطفال افسانه چند سر میدهند و گاهی بطریق مجذوبان که الهام از عالم غیب
 یافته خبر میدهند که فکر هر کس بکنه آن نمیرسد و گاهی بیکه با علما و فضلا صحبت میدارند نکات
 علمی و کلمات نشنیدی بر زبان میرانند گویا عالمی است که بر مسند افادت تکیه زده اهل مجلس را محفوظ
 میدارد و قتی که در مجلس با وانیان و مدبران یا رسولان سلاطین سخن در آیند گو یا سکندر زبانی است
 با ارسطو نشان در مکالمه کشاده است یکیک جامع این صفات و فضایل بود باشند که او را می توان شناخت

بستان - چهارم

۱۴۶

و بی مزگی و تمغی و ترشی بر زبان نمی آوردند گااهی اگر مقربان و نزدیکان
 در باب بی مزگی یا شوری و بی تمغی سخن می گفتند خود می فرمودند که
 زراق علی الاطلاق طعامها تلید کرده پیش فرستد از راه رغبت باید خورد
 و شکر نعمت بجا باید آورد و تا مزید نعمت نشود نه اعتراض باید کرد که بموجب کفر
 نعمت گردد و شاید این حال آنست که روزی خیار که لای چند که در درخت
 می شود بچشور آورده بودند بنده آنها را پاک ساخته نبرایک را چهار پارچه کرده
 پیش می داشتند از روی رغبت قریب پنج و شش تناول نمودند
 و از آخر یکی از آن خیار که با گرفته سبب پارچه با تناول فرموده یک پارچه بین
 دادند و فرمودند که شما هم بدین سیل کنید چون در دما آورده خایند
 اگر نعمتمی آید یا نعم گو یا زهری می بود هیچ تلخ مثل او بخشیده بودم حیتم
 خود گرفت که همچو تلخ را چگونه تناول نمودند بانشند که یک پارچه آنرا از جگر دادند
 تلخ گردانید و طرفه آنکه هیچ آن تلخی را بر زبان نیاوردند و نه در بشره مبارک
 پیدا گردید و بیک پارچه آخرین که هر اعطاس فرمودند خادم خود را تنبیه نمودند
 بی آنکه کسی از اهل مجلس بر آن وقوف یا بد روزی مرا فرمودند سفره کشید
 و خود بر سر استاده می نمودند چون سفره کشیده مستعد گردم خود
 بجای دیگر رفته بودند در آنجا رفتم تا خبر کنم دیدم که بعضی از خدمتگاران
 خزانه و شربت خانه طعامی در پیش داشته اند و می خوردند باد شاه نیز در میان ایشان
 نشسته و با ایشان طعام تناول میفرمایند و آن طعام نان ذات بود با سفیرها که اهل
 دکن آنرا آنچه بانان بجا برند چون مرا دیدند فرمودند که بے منت شما شکم خور ابر کرم
 از طعام همچنین لباس نیت نمیکردند از جهت لازمان که در خدمت حضور می باشند لباس قماش
 سفید باریک که هیچ هون و شش هون خریدند شاه سفید و ختم و نیز کمری از سیم و آهن و مس

به بر سر داشت و پاره بردوش پاره برداشتن و شقت تمام روان شد
 مره با افتادند بعضی دریده شدند و نهان گشتند آنکس در جمع نمودن آن شد
 بیکران نیز جندی بر سر وقت و رسیدند می برداشتند و برای خویش می پدیدند
 چهار هزار از آن بدست و بیکران افتادند چنان قصه بسیارند و آن اند اگر جمع کنیم
 و قری می طلبد و هر روز از ارکان دولت و اعیان حضرت و خادمان حضور که بسلام
 می آمدند هر کدام هبات تنه چهار کس از مستحقین عرض نموده سرانجام می دادند یا از خزانه
 یا از ولایت یا از مینهای زراعت بسبیل انعام هر ساله القصه بهر باره خزانه و زرو جواهر
 و اقمشه و غیره آن قدر که جمع می شد باین عطا و بخشش در اندک روزها صرف می شد خلقتش
 بر تیره بود که با خدمتکاران نزدیک صحبت می داشت و وقت می گذرانید آن چنان
 سلوک با ایشان می داشت که گمان می شد که متلج ایشان بایک می کرد و بخود اعتقاد آن
 داشت آن قدر محبت می کرد که پادشاه بر خود و از و بچکس نداشته باشد و گاه بود که
 که سخن فتنل می کردند و کسی در میان سخن معارض می گشت و می گفت که ز خبیث می فرمود
 که شما اول عرض داشت ما بنما طر آوری اگر جای اعتراض بوده باشد میگرد و باشید
 و رحم و شفقت سجدی بود که بده منصب خان سالاری می داشت مرا فرمودند
 که در مطبخ عوانات مطلق و بچ نکند چه لازم است که برای یک نفس ما چندین آیات
 و بچ کند بطریقی که سایر الناس گوشت از بازار میخرند شما هم می خرید و با شمشیر و میفرمود
 که طعام خاصه ما در ظرف سفالین آورده باشید باقی بطریق رسم و قاعده اگر
 باشد مضایقه نمی و در باب طعام و لباس و فرشت هر که تکلف نمی کردند و متقی بودند
 نمی بودند اکثر اوقات بر زمین می نشستند و در ویشی و بی شیدی و بی تکلفی یکانه
 عصر بودند با خلایق با آوازه و از اصبع بودند و با خدای خود بانیاز و بهر چه در وقت
 اشتها نظر در می آمد شاید می فرمودند هرگز مقصوری که در طعام می شد مثل

می گویند در شان عادل شاه بن جدنیدار و ایند اکاتب در چند مقام روایات
 شیرازی با رجکات استرآبادی ترجیح یافته اختیار نمود چنان که این واقعه قتل و دقت
 حکم عادل شاه با راج و تحقیق نسب بیگان و دیگر چند مقام
 ذکر شیم مرضیه و شایسته علی عادل شاه و بعضی اشارات و بوفات خویش
 رفیع الدین شیرازی که بمحمدات خانسالاری و حواله داری خزانه و حواله داری محلات
 مختص و منصوب بوده مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه
 بهر نود و علی الدوام بشرف هم بر می و همکلامی و حضور باشی مشرف بود و حضایض و خصال
 چند که ازاں پادشاه سلیم لطیف صوفی مشرب بود بی قید و بی تکلف معاش داشتی
 در شفقت علی خلق اسد ممتاز و در کرم و سخاوت نظیر چون آواز بود و عطایش در
 جهان نمیشد گشت از چهار رکن عالم خلقی رو بدرگاه او آورده از خان انعام و
 احسانش ذکری می چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل آستان
 از فارس و عراق و آذربایجان و عربستان و سایر ممالک می آمدند قدر و منزلت
 یافته مقضی المرام با و طمان راحت می نمودند بحدیکه بنده آنچه میدانم از اهل شیراز
 که مولود و نشانی بنده است ده هزار اهل استحقاق آمده با جمعیت و اسباب تحمل
 بازگشته اند و روزی در ویشی مداح قلندر نام آمده مصحفی گذرانید او را همراه گرفته
 بخزانة عامه آوردند و صندوقی بود ویراز ظرف مسی که در بعضی از آن ظرف و فیج نهرا
 بود و در بعضی ده هزار هون آن صندوق داکرده به قلندر فرستاد آنچه می توانی
 ازین به دار و ظرف پنج هزار می برداشت و نیز شخصی از شاگرد پسته کان نیچی
 نام آمده التماس بد حسن گنجائی کرد و در آن وقت هشتاد هزار هون ارسال آورده
 بجنورد فرستاد بود و در آن شهر نمودند ازین قدر که می خواهی بر کسیه آن شخص شانزده
 صره برداشت که در هر صره یک هزار هون بود چون از بس سکنین بود نمی توانست

مرآی میگوید مشهور چنین شد که قتل علی عادل شاه با اشاره کامل خان بود و سبب آن
 این بود که چون کامل خان بر منصب کارملکی قرار گرفت تجرد و تکبر بسیار بهم رسانید خود
 انی را بیشتر کار می فرمود سیدی بود از ساکنان قلعه کلهر که بجای کامل خان مقرر گشته
 متعلقانش بابر عرض خود آن سید را صادر کرده در پاریخیر کشیده در حبس داشتند
 نکایت این ظلم مکرر بسمع عادل شاه رسیده بود عادل شاه چهار نوبت به کامل خان
 میگویند که ایذای سادات جایز نیست و را بکنه آید بسمع قبول نیاورد و بر امر سلطان قتل کرد
 اجل گذرانید تا روزی عادل شاه بجای می رفت کامل خان نیز همراه بود ناگاه پدر پیر
 ن سید مجوس آنجا خود را رسانیده فریاد برآورد که عالم پناها کامل خانستم عظیم بر ما
 روه منم زدم را از مدت در حبس داشته عادل شاه بجز شنیدن آله ضعیف از جا
 رفت غضب عظیم جوش آورد و یک لکه بزور بردی حواله کرد چنانکه کامل خان بر رفع این
 پس پشت او بود و بنیقا و باز پادشاه اگر چه تدارکات آن نوازشات مستوعه نمود
 منصب او بحال گذاشت اما وی آن کینه را در دل برکین ذخیره داشت تا وقت
 صحت با اشاره قتل پادشاه نمود و الله اعلم محمد قاسم فرشته استر ابادی واقعه قتل
 علی عادل شاه بطریقی دیگر باز نمود لیکن چون این واقعه چند واقعات دیگر و دیگر رفیع
 شیرازی و شنید محمد قاسم فرشته بود و معلوم است مصرع شنیده کی بود
 اندویده بود زیرا که رفیع الدین شیرازی پیش از جنگ راج به پنج سال از دست
 سیده ملازم درگاه عادل شده و بخدمات عده سرفراز گشته روز و شب بحضور
 اش می مخصوص و تادمت بمیت و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه
 بسر برده این واقعه همه برای لعین مشاهده نمود و نیز تحریر او بی تکلفه واقع شده
 محمد قاسم که پس از سالهای دراز واقعه قتل این درگاه رسید و نیز سخن را بی تکلفه
 چنانکه بر مطالعه کنندگان انصاف مند بر ظاهر است انقدر که او در تعظیم نظام

بستان چهارم

کنکاش و مشورت آمده بود و موافقت با تمام موکد نمود و میر تقی خان انجور را فرستادند
 او نزدیک دروازه آمده صورت مجلس بازگفت که شاه کمال الدین فتح احمد از
 جانب شما وکیل شده با اتفاق سایر اعیان قرار داد که شهر او را بر ابراهیم رادرزاده
 پادشاه را که وارث حقیقی او است پادشاه مکرر در حیات خود به ولیعهدی وی
 نبشارت داده اند و در حجره تربیت خود پرورش نموده اند بر تخت سلطنت قرار دهیم
 وزیر حکومت وکیل السلطنت بطریق سابق بهم شما باشند و باقی مناصب بهر نحو میکه
 مرضی شریف باشد و بهر که قرار و بپند فخر اند افضل خان گفت که من بعد من متعهد
 این مهم نخواهم شد کسی دیگر قرار بخشند تقی خان گفت باری شما و اینها یک جا جمع شوید
 با اتفاق آنچه صلاح بینید قرار بخشید فضل خان گفت حلق انبوه جمع آمده اند اگر دروازه
 قلعه بکنایم هجوم خام خواهد شد مبادا درین ضمن قتل برخیزد و انسب آنکه سه چهارکس
 احصار کرده اندرون بیارید پس شاه کمال الدین فتح احمد و کمال خان و مرتضی خان
 و منجن خان پسر کوچک کشور خان که داماد کامل خان بودند اندرون آمدند با هم زبانی
 و مشاورت پرداخته بر دروازه حرم محترم رسیدند ابراهیم عادل شاه را از اندرون
 بیرون آورده بر بالای برج بر مسند غرت و شوکت نشاند و چتر سبز زنگاری که لازمه
 عادل شاه بود بر سرافراشته اعیان و ارکان درگاه اول زمین بوس شدند سلام
 و تهنیت پرداخته و نذران نظر گذرانیدند بعد از آن تمام خلایق از بیرون سجدات
 شکر بجا آورده باز گشتند پس ازین شاه کمال الدین فتح الله پسر اعیان و ارکان و سایر
 مجالسین و علمای و فضلاء شهر بخیل و کفین پرداخته نعش پادشاه را بر وضه والده
 ایشان که درون شهر واقع است برده در دروغ غنچه میت چهارم ماه صفر سنه ۹۸۹ هجری
 نهشتا و دویشت آن کج جوهر را در زیر خاک پنهان کردند در غنچه یک هزار نجاه و
 هشت و میر سلطان محمد عادل شاه بر سر قبر علی عادل شاه چو کندی بنا فرمود دفع الدین

بستان چهارم

۱
 خواجه سرا که همیشه در خدمت و ملازمت همشیره مسطور و بسر برده بود و نداده بنظر
 عادل شاه گذرانید عادل شاه شب رایگی از دو خواجه سرا که همشیر ترازو دیگر بود و بکلیت
 طلبید تا از وی شخص آن جواهر متروکات همشیره نماید خواجه سرا بی طعنت و بیکیه در
 تقابل پادشاه رسید با وجود آنکه دونه خدشکار نزد یک استاد بود و دند خجری بر
 سینۀ پادشاه چنان رسانید که از پشت بیرون شد پادشاه از آن محل برخاسته مجروح
 تا بجهنم رسید و بنیاد نزد یکان فریاد و فغان برداشتند رفیع الدین شیرازی که
 بمنصب حواله داری محلات و خان سالاری و خزانه داری متعین بود و میگوید که من آن
 وقت بیرون حاضر بودم و فضل خان نیز در آنجا با کار پروازان نشسته در همان کج خطه برخاسته
 متوجه نمرایان میخیز شد بود و تا بدروازه قلعه رسیده باشد که شور و غوغا رخاسته اند
 در آمده دیدیم که پادشاه بخون آغشته افتاده اند فضل خان نیز از راه بازگشته دو آن آمد
 چون دید و دست بر نفس رسانید فریاد کرد که آه خاک بر سر ما نگاه پادشاه را بر داشته
 بر سر خوابانیدم و بیرون آمدم خواجه سرا بی قاتل در همان خلوتخانه مانده بود و شخصی خواست
 که اندرون در آمد و بنبرای عمل رسانداد و در برابر روی خویش بسته بود و دیگر تقصیر
 رسید و خواجه سرا دیگر در همان در بقتل رسید خلائی شه آگاه شد و هم در شب هجوم آورد
 بر دروازه قلعه جمع شده بودند اعیان و اکابر و امرای صغیر و کبیر نیز بر دروازه جمع شدند
 لکن بار اندرون نیافتند بعد از نماز صبح شخصی بر دروازه آمده آواز داد که امر اعیان همه
 بر دروازه جمع آمده اند بکمال السلطنت فضل خان سلام میرسانند و پیغام داده اند که ما
 تمام شب اینجا بستان باهی بی آب در فلق و اضطراب گذرانیدیم و آن مخدوم در چه فکر
 و خیال دارند و بکه ام کس صلاح کار دیده بر سلطنت قرار دادن بخیر نموده اند ما
 همه کس تابع رضای آن صاحب هستیم گفت که من تابع رضای پادشاهم آنچه صلاح
 دانند و محبت که امر سلطنت قرار فرمایند مختار اند چون این خبر شنیدند با هم در

بستان چهارم

۱۴۰

عصر بنوده باشد بالتام بتاراج رفت از آن جمله آن الماس مشهور بنجرانه عبد خندان
مستقل شد در اندک روز با عبد الله خان وفات کرد و پسرش عبد المومنین خان
بجای پدر ممکن گشت نخست آن الماس آنرا هم بزودی گشت بعد از آن آن الماس
به دست شخصی افتاد و او آنرا به ولایت روم برد سلطان محمد پادشاه روم در عین بی
وجوایی با وجود عدالت و کرم جوان مرگ رفت از آن و زکر آن سنگ پادشاه
روم رفته خلل عظیم در کار بارسطنت روم راه یافت یکی مخالفت میان امرا بهر سید
دویم چهار مرتبه میان لشکر ایران جنگ ذبحه واقع شد هر مرتبه لشکر ایران بر شکر
روم غلبه کرد سیوم بعضی از امرا الماس پادشاه عباس بن سلطان محمد بن شاه الهامیک
بصرف روم رفته بود پادشاه عباس باز نیز بخرخر آثار شامت الماس روم تها ماند و الحاف
و زکر شهادت علی عادل شاه

همیشه علی عادل شاه مسماة تانی بی بی سلطان در عقد علی بریده آمد بود و اولاد
فوت شده متروکات و از جنس جواهر و نفایس و امتعه کثیره در خانه بریده ماند
چون پنج شریع شریف استر و ادجهاز صورت جاز داشت و یک مرتبه رسولی
بطلب آن متروکات فرستاده بود و علی بریده غیر از جنس جواهر باقی اشیاء و این
و دعوی جواهر همیشه باقی بود تا در تاریخ نهصد و هشتاد و هشت کامل خان ازین دعوی
راتازه کرد و بعد ضعیف عادل شاه رسانید که در میان من و بریده رابطه قدیمی است
اگر رضای صاحب باشد من از جانب خود کس را فرستاده باز یافت اشیاء کنم
عادل شاه گفت حق ما مبطلنی بر ذمه او نیست از روی فتوی شریع ان را باز
می توان گرفت کامل خان ازین سخن اجازت دریافت و علی آقا حسیل را بکس
پادشاه آورده تشریف لازم رسالت با و داده به بریده روانه فرمود
علی آقا بعد از چهار ماه معاد و دست نمود پاره از آن جواهر نفیسه با و غلام

بی درین معامله سرگردان مانده تقصیر بسیار در آمد آخر سماع او بمعاظمه آبا-
 یافته در انجارت و کس پیداکرد و اورا بفرفیت و به بیجا پور بحضور پادشاه آورد
 علی عادل شاه بحسبیه تسلیم و رضامندی آن صاحب الماس کرده از وی بستان
 آورد چون مشهور شده بود که آن بدین است چند روز در مستراح ضبط فرموده عاقبت
 کار رای عادل شاه آن اقتضا کرد که آن جوهر که اینها می شوم آثار را یکی از استاهنا
 اید اثنا عشر پیه فرسیده تا از شومی و بدبینی خود بر آید و صفت مبارکی و سازگاری
 پذیرد و ازین نکته غافل که جبلت ذاتی را تاثیر خارجی کایم میکند سوختن جبلت
 آتش است اگر پیش مصحف مجید آید خواهد سوخت آخر آن الماس نذر روضه حضرت
 امام ثامن علی موسی رضا علیه السلام که نزد شاه طهماسب فرستاد تا بآن ستان منوره
 برساند چون بخدمت پادشاه رسید در چند روز معدود طهماسب شاه داعی اجل
 لبیک اجابت گفت اسمعیل شاه پسرش بعد از ویرختن خراسان جلوس فرمود پس
 از یک سال و پنج ماه او هم رحلت نمود بعد از او سلطان محمد دیکه برادرش بر
 مملکت ایران فتر گرفت او چهار قبه مرصع بجیت صندوق مرقد مشهور حضرت
 امام همام امام ثامن تیار ساخته و آن الماس را بر یکی از ان قبه ها نصب کرده
 بر روضه منوره فرستاد تا بر مرقد مبارک آن صندوق وضع نمودند هنوز سیال
 تمام نشده بود که عبداله خان اوزبک از سمقند خروج کرده بالشکری شمار بزرگداشت
 رسید و تمام آن ولایت را بقید تصرف در آورد روزیکه شهر طوس را که بمشهد مقدس
 مشتمل است تصرف نمود قتل کشید و آن بلده واقع شد شخصیه در اندرون روضه
 مبارک قریب بچهار هزار سادات و موالی که از قتل و آتش و پناه بر روضه برده
 بودند تمام بقتل درآمد چنان که خون از استمانه روضه روان شد چندان سباب
 و تاثیر سلطنت که در روضه مبارک جمع شده بود که در خزانه میج کی از پادشاهان

و بدین می‌شناسند و از جمله شو می‌ها و بدین‌ها که از وی مشاهده افتاد در میان خلایق
مشهور است آنست که چون آن الماس در سر کار کشن او راجه بیجا کرد آمد در
اندک روز از کشن او در عین جوانی و شادمانی بی‌سببی از دنیای فانی رفت
و بچند مدت از خانواده در سلطنت همسر که زیان شد و چون در خزانه پیرا رسید و نشاء
رسید در قریب الایام برض بوسیر و دیگر امراض چند امیر شد و بستر ناتوانی
افتاد و اضبای تمام ملک سیها گردید مفید نشاء ایام عمر او در تعب و صعوبت پیری نمود
بعالم بقا شتافت چون علی عادل شاه بازان جوهریه بیجا کرده بدیده را مراجع
نمود بعد از چهار پنج سال بر سرش گذشت آنچه گذشت و سلطنت زد و دمانش
بر افتاد و چنانچه مشروحا بمیدین گشته بعد از مدتی بعلی عادل شاه خبر رسانید که شخصی
در بندر کوه آن الماس آورده و جمع میکند حکام کوه در مقام خبر داری آن
آمده جوهریان بطلبین قیمت مشخص گردند شخصت حسنه را چون بهایش تشخیص یافت
حکام کوه در اندیشه افتاد و گفتند که بی‌رضا و رخصت پادشاه بر نکال که خداوند
ما است نمی‌توانیم خرید شخصت هزاره چون که مبلغ خطیر است داده پاره سنگی
که فتن جرات ما قبول نمیکند دارند الماس گفتند که چندی در اینجا توقف بکن تا ما
از پادشاه رخصت حاصل کرده خریدیم علی عادل شاه خواش آن بهرسانید
اصیله بی‌نام عورتی را که در مکر و تزویر عجوبه روزگار بود و بکوه روانه نموده
تا بهر قریب و تزویر صاحب الماس را به بیجا پور کشد اصیله بی‌کوه رفته
با الماس دارد و ساخت و پاره زر بدو داده او را بفریفت به بیجا پور
آوردن رضامند ساخت درین اثنا بعضی اقارب آنکس آگاه شده آن بیجا پور
را نیم شبی بر بستر خواب بجان گشته الماس را همدست کرده از کوه بدر شد
و همچنین پنج نفره از آن اصیله بجهت الماس یکدیگر را تعاقب گشته اصیله

سال بسال و حسن نجرانده عامه شده باشد یعنی و کوشش مصطفی خان بسیاری از ولایت بیجا نگر
 در قلمرو عادل شاه درآمد و مسحت ملک بمرتب اتم حاصل شد که بیجا پس از سلاطین دکن افتد ز
 دست کاه دست ندادن خیلی تند مزاج و غیور و متکبر بود که بگناه اندک عقوبت بسیار میفرست
 و بر بستن و کشتن و نقصانها کردن و لیر و بی ملاحظه و چنانکه یک مرتبه حکیم شفاخانه او یک
 شغال مومیایی فراموش نموده بود و بعد از چند روز ظاهر شد که فراشان و مطیعان آنرا
 یافته با هم تقسیم نموده بودند آنها را تحض کردند و بست و و نفرمودند آنها را آنقدر زدند
 که روح از قالبشان بیرون رفت و در ضبط کار و بار آن قدر بود که قریب شصت سال
 در دکن بزرگی و کامرانی نمود در مطیع او یک طرف چینی هم شکست یعنی اگر از دست
 لسی اتفاقاً شکست میون وقت مبادله او حاضر می نمود عاقبت کارش بعد از فوت
 عادل شاه بهفت ماه کشور خان کوچک پسر کشور خان که چهار ماه صاحب اختیار بود
 آن سید کریم الصفات را در بنکایور قتل آورد و سامان و اموال او بتاراج برد

ذکر الماس بزرگ

در زمانیکه بهرج تزلزل راج بخدمت ابراهیم عادل شاه مبلغ شش لکبه هون فرستاد
 استدعا نمود که تا بیجا نگر تدم رنج فرموده را مراج را از تسلط و تخطب برآورده
 مرا که وارث ملکم بخت راجگی قایم و مشعل گردانند و بر این معنی تقبل مبلغ خطیر نموده
 چون عادل شاه بروقی التماس عازم آن طرف کشته قریب بیجا نگر رسیده بهوج تزل
 قریب آن کرک کهن خورده عادل شاه را عذر خواست و مبلغ هشتاد لکبه هون نقد و
 یک الماس بزرگ پیش عادل شاه فرستاده از مسیر راه باز گردانید و علی عادل شاه
 و قتیکه بملاقات راج رفت با دیگر تحایف و هدایا آن الماس ابراهیم فرستاد
 و آن الماس پاینده شغال بست و یک درم ترعی می شود و مبلغ بود و برابر کف دست
 و خال سیاه بزرگ در میان داشت و خال سیاه در آن الماس شوم می دانند

بستان چهارم

۳۴

است پناه گرفت منزلی خوب و لایق بوی رحمت گردید و بابت دو هزار سوار
 از زانی شده مدتی بر پایه عمارت بود بعد از قتل کتورخان و حسن شاه ابو الحسن
 پیشوائی عادل شاه به واسطه شد مداراها هم و معتد علیه این دو تاجانه قتل علم استقلال
 برافراشت و استیلا و اخبارش بجای رسید که در حکم رانی مختار کل بود حتی که عادل شاه
 همراه یونان از خود جدا نمیکرد و همیشه در آنکشت می داشت بوی سپرد و بهر صهی
 و مصیحتی که جایی می رفت همراه می برد چون در حضور می بود هم در منزل او می ماند
 و در مدت کار ملکی و پیشوائی عادل شاه نیز آن قدر جمعیت و سامان بهم رسانید که هیچ
 یک از پادشاهان عصر آن قدر خزانه و اسباب خود از دریای کجرات تا دریای
 بنگاله یک صد و هشتاد و گشتی در عمل و مستخر بود و راتبه همه بهم رسانیده پادشاهان
 عظیم الشان عصر مثل سلطان سلیمان دوم و شاه طهماسب ایران و محمد اکبر شاه هند
 رابطه رسل و رسایل داشته بر سال تحف و هدایای گران و نفایس دهند با آنها ارسال
 می نمود و از آن جانب نیز تحایف آنجا با خلقهای فاخره برای او می آمد و از کار و ادانی
 و کفایت شغاری و تدبیر صائب ملک ملناژ و کرنا بک تالیب دریای شور آن
 چنان ضبط و نسق بکشد که تمامی امرای کناره و یاره کیران اطراف و راجهای آن
 نواح سر بر خط اطاعت نهاد و مطیع و فرمان گشته بودند آنها که سر شوخی بر آورده
 زیر اطاعت نمی آمدند لشکر نصرت پیکر بر بر آن طایغان تجربه پیشه کشیده و زیر تیغ
 بی دریغ آورده و متاصل می کرد و آن نواح را بر کمک اسلام رنگین می نمود و
 بیابان و صحرای آنها با زمین برابر هموار کرده و در آنجا بنای مسجد می نهاد و امام ^{خطیب} و
 و موزن نصب فرموده و بصلوات و اذان معمور میکرد و آنها از راه اطاعت
 پیش آمده و بقلب مطیع الاسلامی و رسوم می گشتند باز جزیه و ششکشی نامی لایق بر
 کرده آن آشفته ولایت آنها را بر آنها مسلم می داشت بشرطیکه جزیه و ششکشی

بهت رخصت و ماندن از قطبشاه واسطه برانگیخت و لاخود از قطب شاه التماس
 نمود که حق تعالی بفضل و کرم خویش حسب و لخواه بهش و شش مقصد یابی گردانید فتح و نصرت
 مخصوص ساخت با وجه ذخیره ثوبات اخروی آرایش و افزایش دولت و سلطنت
 بطور آور و بنده امیدوار است که بموجب قرار و وعده رخصت سفر که معطی فرمایند
 قطبشاه بخواهش فرستد که بحیر و عافیت داخل مقرر و شرف گردید و رخصت اینهم فرمود
 مصطفی خان می دانست که بعد از رسیدن بکابل رخصت اصلاً نخواهند داد بلکه نوبت
 بر جان خواهد رسید ناچار درین باب بجد آمده واسطه کار آرا باعث شد آنها در نیاب
 سعی و به کار بر روند اگر چه قطبشاه تا هم عذر بآنها بکسبیت اما کشور خان و مولانا عنایت
 پر بیگ کشته استبداد دادند و قطبشاه لا علاج آمده چار و ناچار رضا داد و چون آن
 و فرزند و اسباب و اموال مصطفی خان در کلکته بود و اجازت اینها می بایست
 کشور خان و عنایت اسیر دیگر بار در اجازت طلبی عیال و اموال در آمدند هر چند
 قطبشاه با عذار و حیل می گذرانید ایشان درین باب جد بیع بجا آوردند چنانکه قطبشاه
 را توهم شد اگر اندکی تغل راه یابد از طرف عادل شاه و نظام شاه خطر بار و غواهی
 چار و ناچار بجز از راهی که رخصت داد مصطفی خان از بیجا نکر در کلکه که آمده توقف
 نمود تا ناموس و عیال و اسباب و اموال که کثیره و خطیره و در کلکته به بکلبه که
 که سلامت رسید و شش چنین است که هشت هزار کار و بار و دوازده هزار سربا
 از نقد و جنس و نفایس که از بیت لکبه چون متجاوز بوده که در مدت پیشوا قطبشاه
 بهرسانیده بود قطبشاه از غصه و اغراضی که داشت خانه مصطفی خان را فرمود
 که از زمین برابر و هموار ساختند و مطبخ خانه که بازه بود برابر مطبخ خانه پادشاهان
 عصر و لجنه ض مصطفی خان با فرزندان و عیال و اسباب و اموال خود متوجه
 دار السلطنت بیجا پور کشته در ظل علی عادل شاه که ملاذ و ماوای آفت رسیدگان گاه

بستان چارم

۱۳۴

بهرسانیده بود که موجب سرزوری و تکبر می گشت رفته رفته رشک و حسد از
 جانب او در دلها پیدا شد متعنان قهقهه چو آتش اینک سر بر آوردند و از جانبین کلفت خاطر
 بهر سید قطبشاه از وی اندیشه پیدا کرد و بر آن غم که داور از عمل معسر دل کرده و دیگری
 را بجای او بنشاند و سبب و اموال او که بید و مری و متصرف شود مصطفی خان
 که از این منصوبه خبر یافت در تدبیر نجات خویش اتفاقا چهلیتی مخاصمی صورت پذیر گشت
 تقاضای جواب و سوال اتفاق نمودن پادشاه بمان با هم بر حسب راجع در پیش آمد
 گو یا این منصوبه بود که کاریر و از آن غیب برای نجات مصطفی خان بر روی کار آورده بود
 مصطفی خان وقت غنیمت دانسته به ترغیبات شایسته و تحریفات بایسته امر جاد را
 بر دل قطبشاه جلوه داد و آن گرفت و در نمودن اتفاق با هم و بر جهاد که بستان شود
 اعراسی بدست آوردن غیب زایه از حد می نمود تا آنکه قطب شاه برین امر عنعم
 درست کرده برای درستی اموری چند مصطفی خان را بر رسالت نزدیک نظام شاه
 فرستادن مقرر کرد و چون خلعت لازم رسالت بوسی عنایت شد وقت رخصت این
 ادب و سید و عرض نمود که خداوند بر بنده پیروز از شمس موده قولنامه رحمت
 کند که بعد از آمدن مقصود و حصول فتح و غلبه و نیکو سناری اعلام کفر و شتم که این
 این غلام را رخصت مجاز دهند تا زیارت حرمین شریفین و ائمه طاهرین علیه السلام
 بجا آورده بدعای از دیا و عمر و دعای دولت ابد مدت مشغول شود قطب شاه
 التماس او را اجابت نموده قولنامه داده استمال تمام نموده با حمد و رخصت
 فرمود تا آنکه مصطفی خان پیش نظام شاه رفته تمام مطلب درست نمود و بعد از آن
 سلاطین اتفاق با هم نمود و بر کار حسبی رفته چنان که سابق مذکور شد فتح و غلبه
 یافته شد کامی و مقصدیابی بهدوش گشتند مصطفی خان وقت غنیمت دانسته
 کتو رخا میثوائی عادل شاه و مولانا عنایت الله میثوائی نظام شاه تو سل حبت

من وقف کار و بار دنیا و دنیا داری حاصل کرده
لذت سلطنت یافته ام

شماره از احوال مصطفی خان ارستانی

مصطفی خان ارستانی که اسمش سید کمال الدین حسین بود سیدزاده
ارستان متجرب بکمال سنجیدگی و موصوف به فضایل و حیثیات انسانی
بجای اتفاق و لغاضای آب و خوارز ولایت عازم نهند گردید و در عهد
ابراهیم قطب شاه دار و درگذشته کشت و قطب شاه ویرا جامع فضایل و کمالات
دین در صد تربیت آورده روز بروز بنوازشات مستنوع ممتاز و سرفراز
آخر الامر مدارالمهام و مدار علیه سلطنت خانه خویش ساخت و بقطب مصطفی خان
سرفراز گردانید مصطفی خان از راه کاروانی و بیدارولی در اتمام تعمیر ملک
و ترفیه سپاه و اسوده حالی رعایا و برآیا آمده چنان کار بست که تمامی سپاه
و رعیت بکمال رغابت و تنعم فایز گشته مداح و ثناخوان او شدند و اندک روز
سرشته همت ملکی و مالی را از کله و بنه وی آن چنان بدست آورد و قطب شاه
با این همه کاروانی و داناتی بی دخل شده بود و عملاً مصطفی خان بر می داشت
قطب شاه نظر اصلاح وقت و رعایت خاطر مصطفی خان در سرانجام آن سعی می نمود
چون قطب شاه اساس سلطنت خود آن چنان سنگین برداشته بود که پادشاهان
دیگر که ده چند ملک داشته بودند بشان او بهت او نمی رسیدند گاه گاهی خود متوجه
کارهایش شد با سهل و جوی از پیش می برد این معنی بر مصطفی خان گران می آمد چون
مصطفی خان مدت مدید بر سر و کالت قطب شاه مانده بود سامان و جمیع تمام

تاج و مطیع خویش چنان ساخت که خبر خواهی او دم نمی زدند و سه صد پهن
 هر کاره و نیت صد جاسوس خبر رسان بهم رسانید تا اخبار تسلیم و
 کیفیات سلاطین اطراف روز شب آنان تا می رسانیدند و تمامی خدمات
 عده و مناصب عظمی خبر مردم سخین و اهل فضل تفویض نموده شاه ابو الحسن
 بسبب ترو و تکبر و فتنه انگیزی بار بار خود را در مجلس شد مصطفی خان کمالی
 که وزیر می معتبر بودند بر مناصب امارت شان اچنان برشته ارکشت
 که بجای خود و بخواهی و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذارایند و در کیهوت
 از جانب او بخاطر شان نمی گذشت و مراد خان را بحواله داری ولایت کوکن
 که کناره دریا بلکیت وسیع زمین مقرر کرد و معتبر خان که مدتی پیشوائی کرده
 منصب سر فوجی و تدار و ادو شیخ سالم را بمنصب حسنی مرحمت شد و او
 مرد فاضل نجفی بود که مدتی در شیراز تحصیل علم مشغول بود که مهات مالی و اهتمام
 لشکرها و نسبت داشت و عمل استیفاء لطیف خان نشانی که از جمله غصها بود و
 و صلی مخلص داشت تفویض کرد و مهات کار ملکی سمندر خان که سیدزاده
 لار بود و حواله شد و سر حجابی قلعهها و ولایت به شیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
 که عراض ولایت و قلعهها پیش می آمده باشد و او بمرض باد شاه میسند
 مدعیات ایشان را سرانجام داده و آن سازه و منصب خان سالاری
 که با اصطلاح اهل دکن چاشنی کسبه گویند و خزانه داری و حواله داری محلات
 بر فنیع الدین شیرازی که به رسم افضل خان است تفویض یافت عرض
 اکثر محال و کارخانه داران بواب اهل فضل و کمال بوده اند و مجلس
 بهت آئین مثل شاه کمال الدین بر فتح الله شیرازی که او را عقل جادوی مشر
 میباشند و ساروط بوسه و کالت محلات و مشغولات یکانه حضرت بود و رسید

ستان چهارم

بدولت و اقبال بعد از تقاضای مدت سه سال بدار الحکامت بیجا پور مراجعت فرمود
و منصب و کالت و امیر جمعی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به فضل خان لغویض فرمود

بندی از احوال فضل خان شیرازی

پدر فضل خان از جمله عالمان ولایت فارس بود و مردی سنجید کاروان چنانکه تمامی حکام
و اکابران شیراز و امور مصلحت و صلاح و صواب و بد او عمل میکردند فضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهرسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آوردند
و در خدمت علامه عصر و حیدر زمان میر فتح احمد شیرازی که سرآمد علمای زمان و پیکانه
دوران بود مدت دو سال با استاد مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد قرآن گشته
کوی سبقت برپا داشت تا بدرجه تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمد و لازم
ببندوستان گردید و در عهد علی عادل شاه به بیجا پور آمده موطن گزید مبنیگاه تدریس
که رسم ساخت با طلبه چند که همایش از ولایت آمده بودند و بالعرضی طالبان دکن
را با فاداه و افاضه مشغولی و روزی تا آنکه بعضی از اکابر شمس از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بجنور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه ارزومند او
شد و بکار مدت پادشاه مشرف گشت و پسندین درگاه آمد بکلیف اکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرد و مجایبان جنور داخل گردید و بار کان دولت مخصوص گشت
و خصوصیت او بجای رسید که در مقامات ملکی و مالی و عمل کل داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صواب و بد او نشی نمیکرد و بد از فراخی حوصله و وسعت استعداد در وزیر بود
در انتباه و عظمتش بستره تی بود و آخر الامر میر حله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلاء و فرهم آوردن اصحاب فهم و ادراک مدبران
کار دین در آمد و در اهتمام و معموری ولایت رفاه عیت آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد و جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن و خلق و لطف جذب

استان چهارم

باخر رسید و امرای محلی نیز تنگ آمده رخ بکاهنای خود و بنا و قلعه بان عاجزد
 مضطرب گشته در ساز و سازش آمد و طلب قول امان نموده قلعه را تفویض نمود
 و خود بدر رفت عادل شاه مصطفی خان شکر این عطیه الهی بجا آورده همان روز
 داخل قلعه شدند و لا بتجانه بزرگ که از سالهای دراز رسوم بت پرستی در آن جاری بود
 و در آن طرف و نواحی اشهار داشت حکم انهدام یافت و بجای آن مسجد عظیم برپا
 شد اول خود پادشاه و پندار و وزیر نیکو کردار به نیت ثواب سنگی و بجای بنای مسجد
 بنادید بعد از آن بنابر آوردند خطیب و موعظ و امام معین یافت اقامت اذان و
 صلوة و تمام رسوم اهل اسلام جاری شد از صد و این خدمت از دست و پیر
 مصطفی خان اردستانی نواز شات عادل شاهی و مکر قبهایی پادشاهی پیش از پیش
 در باره او بطور پیوسته و جاه و اعتبارش را از این بابت و قوع آمد حتی که هر خاص که همیشه
 در انکشت خاص می بود بوی حواله شد و حکم صادر شد که بر هر کافه ملکی و مالی که صلاح
 بیند و رایش پسند و توقیع مهر رساند حاجت حکم محمد و نیت بعد از این شاه خود
 در قلعه اقامت و در زین بعیش و عشرت اشتغال نموده مصطفی خان را با لشکر کرانیت
 تسخیر قلاع و انکشت فیعه که امرای امواج و ران نواح جا بهای قلب و متین افروزش
 نمود و درم استقلال می زدند و روانه نمود و مصطفی خان قدم در آن کمرستان گذاشته
 بنیدرج یکیک قلعه را از امرای آن نواحی مستخلص ساخت و اعلام سلام بر آفراشت و
 کثیری از تجاخصای قدیم نمیدم کردید و در مقام آن مساجد بنایا قند و صلوة و اذان
 و رسوم و پندار می پیچ پذیرفت گویند دوسه صد تجا بهایا انهدام رسانیدند و چهار
 پنج هزار دین و سگین و سپین و زرین شکستند و خود عادل شاه به نیت
 ثواب چندین تجماعت خاص خود بشکست و لقب مجاهد و غازی بر خویش دست
 کرد و بعد از آن تمامی آن ملک مفتوحه را در جاگیر مصطفی خان مقرر داشت خود

پیش گرفتند تا تمامی نوکران تنگ حرام از خط اطاعت و فرمان بدر رفتند با وجود
اینحال هر یک از امرای اطراف ناها نوشته ام که یک بیک نورسیده بجز است
قلعه نیز داند تا جنگ ترکان زد و دامن است اطراف و پاره گیران نوحی بر طبق حکم
صاحب ملگنده با فوج بر لشکر اسلام هجوم آوردند راه پا و طرق آمد و خدمت مردم و رسید
و از وقه را با کلک سد و نمودند با وجود اینحال بر چپ و راست لشکر بروقت تابو
یافته قتل و اسیر میگردد و گوش و بینی می بریدند شبانگاه میان لشکر و روانه
در آمده غارت هم میکردند هر چه بدست می افتاد می ربودند تا اینکه تمامی لشکر
اسلام ازین اذیت و شرارت کفار و نارسیدن غله و از وقه و افتادن قحط گرگان
جان بلب رسیده فتح غنیمت نموده قصد معاودت معمم کردند مصطفی خان لشکر را
همت داده و دلدهی نموده تقویت نمود و از راه کاروانی تدبیری معقول بنظر آورد
شش هزار سوار از امرای هند و اطراف که با فرق اول مخالفت میداشتند و
هنگام بعضایای فزادان مستمال را خوشحال ساخت نوکر گرفت و بر مقابل آنها برگذاشت
تا هر وقتیکه آنها به قصد فساد در و لشکر دارند بمدا فتنه بزدانته سر را یدای این بار را
مازدار نگه میدارند و بهتر ازین لشکر کش میداشتند و رسد را نیز بجزات و حفاظت آورده
بلشکر و اصل ساخته باشند و نیز بهشت هنر اسب و جری به دلیری و در لشکر و قلعه
برگذاشت گویان دو حصاری مستحکم قائم نموده که شمار و چشم بر هم بسته احدی را
اندر وین لشکر در آمدن ندهند و نیز رسد و دبا ندر وین قلعه رفتن نگذارند بعد ازین
تدبیران تاخت و مارا حاجی قزاقان و ذردی ذردان سوخت گردید و رسد و غله و ما
بمخرج لشکر جمع گردید آسوده بلا غدار سپیدن گرفت ارزانی بمرتبه کمال شد و دل اهل
لشکر جمع گردید آسوده و مرتبه کمال گردیده در شان محاصره جد تمام بجای آوردند
کار بر قلعه کیان تنگ کردند و ذخیره قلعه نیز با خود رسید و امرای

از بلاد و تغلغ الظرف و تصرف عا د شاه و رآند و توسع ملک حاصل شد.

فتح نمودن قلعه بنکا پور

چون از مقدمه دمار و دفرانغ دست داد و از تسخیر آن قلعه ستین خاطر عا د لشا
 یاسود بر بنمون مصطفی خان اردستانی لشکر ظفر پیکر بغزم تسخیر قلعه بنکا پور کشید
 و محاصره نمود قلعه بان آنجا که راجه نامور بنمبر تنولدار امراج بود بعد از فتل امر
 آن قلعه را سه ولایت تعیش از ضبط خویش داشته دم از استقلال میبرد و سر پا طاعت
 و ارث ملک فرو نمی آورد و الحال که لشکر اسلام بغزم تسخیر آن دارد گشت پسر ابا پلهر
 شمشیر گذارده هزار سوار پیاده جرایسرون گذشته خود با اسباب بسیار در حیره
 فرادان در قلعه که در هفت خوان دکن را مستخص شد و پسرش در جنگل پر خار و گوی
 پراشجار که در آن نزدیکی واقع بود ما و او ملاذ گرفته بر لشکر اسلام تا حتن آغاز بنا و از
 شب و رست لشکر اسیر گرفتن قتل نمودن شروع نمود و از رسیدن رسد و غلبه به لشکر
 مانع شد و نیز قلعه بان مذکور عرصه بنج دست صاحب ملکنده که برادر امراج بود
 بجای برادر سر بر جلگی برافراشته انجارا دار الملک کمرستان نموده بود و فرستاده که
 ندوی جاگیر قدم و نمک پرورده دیرین ام اگر چه در نیت سر خود را به برافراخته خود
 قاضی را کار بستم اکنون مقرب و تقصیر خویش آمده عهد و اقراری تمام که من بعد جز طریق طاعت
 و انقیاد نمیموده در نوکری خداوند سرگرم باشم امید که تقصیرات بنده را العفو و صفح
 در گذرانیده درین وقت بر نکبت از توجه و الطاف محروم نگردانند امر او زمینداران
 طراف را فرامین اصداف نمایند تا بعد و مساعدت فدوی بدل کوشیده لشکر ترکان
 زمین ضلع بردارند و گرنه این آتش سوزان رفته رفته بهر جانب متوجه خواهد شد صاحب
 ملکنده جواب عتاب و لطف انیر بر نگاشت که تو اول شیده نمک حرامی را سار
 دای خود را و خود کاشتی را کار بند شدی دیگران به تبعیت تو نیز شیوه بیوفائی و نمک

وند ویت پیشه را تغییر داده راه تمدی پیبودن گرفتند. از رسیدن رسد غله و از دونه
 بشکر منصوره مانع و مزاحم گردیده در اعانت و امداد قلعه کسان سرگرم بوده اند و
 رسد و مددی رسانیدند چون با هفت هتور و شجاعت طریقه مکر و تدویر فزونی را
 نیز جمع نموده بودند و کل لشکر این قوم چه از زمینداران رینه سوازی یا نژاده هزار
 سوار نیز با تیغ گذار بوده عادل شاه درین وقت فتح قلعه را صلاح ندیده بروقت
 دیگر گذاشت از آنجا عنان غیبت بصوب گلبرگ منقطع ساخته سیرکنان

با خلافت رسید
 در میان بار دیگر بر ملک کفره لشکر کشیدن ابو الحسن را
 از وکالت معزول ساخته و مصطفی خان اردستانی را
 بر منصب وکالت نصب نمودن

بعد از چند روز استعداد تازه بهم رسانیده باز بتیغ آلود لایت لشکر کشید اولاً
 بر قلعه نور کل که ضابطش بناوت و وزیده سریشوخی بر آورده بود در اندک و در
 مفتوح ساخته باغی را بسزا رسانید و از آنجا به قلعه دهار و از رایت اخراج آن را
 هم در چند ماه که تیغ او در درین مدت بسبب قصوری چند شاه ابو الحسن را از غل
 کار ملک معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را وکیل السلطنت گردانید و نامش رسید
 کمال الدین حسین بود اولاً از ولایت آند و سلطنت قطب شایسان اعتبار می پدید
 نموده به مراتب عالی رسید و بخای مصطفی خان سرفراز گشته وکیل السلطنت آن
 دولت خانه شد مدتها در آنجا به نیکو نامی بسر برد بلا از قتل را مراجع از قطب شاه
 خجست گرفته به بلده بیجا پور آمده نزد یک عادل شاه عزای قیاریافت رفته رفته بر
 منصب کار ملک فاکر گشت از حسن تدبیرش رونق این دولتخانه روز بروز می افزود
 تا آنکه متهمان و سرکرشان کرناک را بجلت عمل مطیع و مستفاد ساخته کشید

بر طرف گردانیدند و قرار مدار صلاح و سازش بر آن نهادند که عادل شاه ملک بیجا نگر
چندانکه تواند در حوزه تصرف در آورد و نظام شاه بر ملک بیدر و براطر تسلط و تصرف
کند و در حیطه ضبط در آورده من بعد نزاع و پرخاش که بسبب قلت و تنگی ملک با هم داشته اند
مرفوع گردانند و تناقض و تناقض ساها که در میان حاصل گشته بر طرف سازند و رابطه دوستی
و یک جهتی را ازین پس استحکام و استقرار بخشند تا آسودگی و رفاه خلق ابد و امنیت و طمأنینه
بلاد و امصار بطور پیوند و چون این مطلب با سترضای جانیین بعهد و موافقت سمیت نماید
پذیرفت هر دو بادشاه بهر دو نشاط از یکدیگر وداع گرفته معاودت بمقرع و شرف خود با
نمودند نظام شاه بر وفق این قرار داد استعداد و مسوادی بهم رسانیده لشکر بصوب بزار کشید و
انجا که از بستر تغاول خان بسبب بعضی و طعینان او که خداوند خود را آسیر و مجبوس داشته خود
مستقل گشته بود بیدل شکست که خاطر بودند موافقت و اطاعت او دست برداشت نظام
شاه موافق و بهمدستان گشتند تا نظام شاه موافق و بهمدستان گشتند تا نظام شاه تغاول خان
را بدست آورده بسرای کر دارش رسانید و تمامی ملک بزار بی تعب جنگ و قتال قبض
تصرف در آورد و ازین سو عادل شاه نیز در صلاح کار خویش در آمده با لشکر آهسته بمسینجر
ملک بیجا نگر روان شد قلعه ها که بر سر راه بود یک را مسخر کرده به ملکند رسید و به حاصره آن
پرداخت امرای همد که بلقب پاره گیران مشهور بودند بنام نایلواریان نیز می نامیدند
در شجاعت و سپاه هم گری باغ طویل میشدند حتی که این قوم از یک دکن می گفتند و در
نوبت بعد از قتل را مراجع با عادل شاه سر اطاعت و آورده در چاکران داخل شده بودند
و تابع امر و فرمان بوده در هر هم پیش آهنگ لشکر عادل شاه می بودند و بر ولایت مخالفان
دست تطاول کشاده خرابی و یابوکاری می نمودند و اسباب فراوان از اسب شتر و قیل و
آورده استعداد قوی بهم رسانیده بودند درین نوبت بسبب مزید استعداد و کثرت اموال
نشا و غرور و شکبار را دو بالا رسانیده شیوه بغاوت را ساز داد و در طریق اطاعت

و از عهد سیوری بر راجه که بر تخت بیجا نگر جلوس نمود از ملاحظه با دسا بان
 اسلام در پی استحکام او شده غایت اهتمام را بجای آورده استحکام و در دو کین بخشید
 بود اما آن راجه است هزار سوار و پیاده بسیار توپ خانه فراوان بدان طرف
 روانه فرمود و ما که قلعه در آن وقت یکی از امرای کبار رام راج بود بعد از قتل
 او بران قلعه و مملکت تابعه او مستقل گردیده اطاعت هیچ کس نمی نمود
 لشکر اسلام پیردخت چند جنگ مرده با انگلیس خان نمود اما در هر حرب مغلوب
 می آمد آخر غله و از وقعه فراوان در قلعه کشیده حصار می شد چون ایام محاصره
 بطول انجامید در خیره با خبر رسید امان خواسته قلعه را واگذاشت عا د ل شاه
 از فتح آن قلعه سرور را بیت گشته در تسخیر طلاع و بقلع گرد و سپیش در آمده
 چنانکه رفته رفته همه آن اصلاح را در قبض در آورده آن سواد کفر را بچرخ اسلام
 منور گردانید و بنا بخانواده کفار نمودم ساخته به بنای ساجد و آقا است
 صلواته و از ان اعلام اسلام بران شهر
 بیان بسعی ابو الحسن جنگیز خان در سرحد ملاقات عا د
 و نظام شاه رست و اوان عهد و پیمان سمست و ثوق بدین
 در بیان سابقه اگر چه از تدابیر و انایان اطلاع پسند مواجبات و بمحوالات و سبب
 موات میان این دو سلطنت خانه عا د نشایید و نظام شایید بطور آید آیا هیچ فائده
 بران مرتب نشد بلکه نفاق و عناد و تخلفه و بازو یادداشت و سبب نزاع بر نمانش این
 دو بادشاه عالمی تبا می میشد و ولایات و محمورات خراب با نمان می گشت و این بیت
 شاه ابو الحسن و در شاه ظاهر و خواجه میرک فحاطین بکنیز خان پیشوز و در راه امان نظام
 هر دو در اصلاح کار آمده و در وسط تفاق و سازش هر دو بادشاه کشید و بتقریبات شاه
 و تمهیدات بایسته هر دو بادشاه را در سرحد ملاقات دمانیده کلفند و کدورت باین

نمود چون بر همه بنوازشات بادشاهی خلع و تاج یافتند بکشور خان هم خلعتی عطا
 شود نظام شاه فرمود پس با قوت بسیار بکشتور خان بمحور اید بکشتور
 چون بکشتور رسیدند حکم مکرر شد که سرین را به بدن فصل کرده جنازه اش
 به بلده بنجا بیاور رسانند تا در باغ که درون شهر بنا یافته او بود دفن نمودند پس
 ازین نظام شاه از کار قلعه فراع یافته بر سر امرای عادل شاهی که در پای تخت
 او دست تاراجی گشاده بودند بفرار نمود و بر آنها تاخت آورده در میان گرفت
 آنها هم دست و پا زده ببردی و مردانگی پیش آمدند و جنگ و نیر و خوب نمودند
 لکن آن خود را یان و خود مردان که از فراق پیاوردانه غلغل عظیم در حشمت خدا
 خویش در آوردند سرای کار و کردار خود یافتند عین الملک به قتل رسید و بخوا
 بایسری گرفتار شد چون خیر این حادثه و بقتل رسیدن کشتور خان و رفتن
 تمامی اثاث و اسباب سلطنت از قلعه فیلان و شتران و غیران بدست غنیم
 را بعا د شاه رسید تا سفرها نمود و بیچ و تاب خود و گفت که کشتور خان بر سخن فضل
 عمل نه نمود اخذ کلام به کار خود کرد و خود در صد و تدارک در آمده خواست که
 بر مخالفان تاخت آورد و چون شنید که مخالفان متفرق گشته بولایت خود یا
 روانه شدند بهم را بر وقت و بگذاشت

بیان لشکر ظفر بیکر را بیکر کردی انگسرخان به تسخیر قلعه
 او دهونی روانه نمودن و بقبض آوردن آن قلعه

پس ازین بصواب دید شاه ابوالحسن و د شاه ظاهر که بعد از قتل کشتور خان به منصب جلالت
 الملکی یافته بود و وکیل سلطنت گشته عازم تسخیر قلعه او دلی گردید و آن قلعه بود در عات
 متانت و خصانت که پیش از آن هیچ یک از سلاطین اسلام بران دست تصرف نیافته
 و بر قلعه کوهری رفیع و وسیع بنا یافته مشتمل بر عمارات رفیع و چشمهای آب خوشگوار

تسابل نمودند سپاه نظام شاه بے و غدغه و بلا و سواس از ان رخنه درون
قلعه در آمدند کشور خان که در عین جنگ داد و مرد می داد و شرط بهر
نجات ادا می نمود و فلانگاه خبر رسید که سپاه نظام شاه درون قلعه و
گشتنه کمال حیرانی یافته بایوس شد و دل بر مرکب قرار داده پاپیاد شد و در زم
هر و آن جنگ بهادرانه بیش از پیش می کوشید و سر یورش جوتی از اعدا
گشته و مجروح گردانیده کارنامه یادگار بر صفحه روزگار بنگاشته امان
چون تا یکه آسمانی و اعانت سبحانی شامل عاشق نبود بر کشش و کوشش بی شما
فائده مرتب نشد نصرا در عین جنگ که شجاعت اندازان طرفین چون فطرات اظهار
تیر بار میکردند تیرس از جانب مخالف جمیده مقابل کشور خان بر زمین
سخت خورده بسته بر زیرات کشور خان رسید و یک بدست درون نشسته
کشور خان از یاد افتاد لشکرش متفرق شد مخالف زور آور دند و سر
بریده بنزدیک نظام شاه بردند حکم نمود که پوست از حدش بر کشیده و بگاو
پر نموده و لشکر گردانند و میگویند که کشور خان در روز جنگ سلاح و تیر
بمستعد و آماده بنزد گشته چون سوار می شد در دست شخصی کتاب و یوان خنجر
حافظ قدس سره بود که گفته بکشاد سر صفحہ این بیت بر آمد - بیت کیستک تاج
صبحا و در سر داشت - نماز شام در احوست زیر سر دیدم - ازین مضمون سخن
شکسته شد چارناچار سوار شد و بر جنگ رفت آخر انجام کارش اینچنان شد که
مذکور شد بیچاره شست هم زیر سر ندید نظام شاه شادمان بقلعه در آمد بیغم
خویش سپردند لشکر - این دلشادی جماعتی اسیران و مجروحان که گرفته بیش
آور دند همه را جامه و خلعت داده سر و دواز حلقه اسیران یا فوت نام حبشی علما
کشور خان بود نظام شاه فرمود که تن برهنه کشور خان بیا فوت دهند یا فوت عرفا

شاه ابوالحسن که بدل دوستدار نظام شاه بود و رعایت جانب و بر همه خیر مقدم میداد
 حال چنانچه عادل شاه را از توجه نمودن با عانت کشور خان مانع آمد امر از این بفرقت
 رود و دوله ملک کشور خان شمارا صرف نیست لابد درین کشت که او منظر و منصور اند
 مداهمت او زیاده تر خواهد گردید و تا همه زیر دست وی خواهند شد بهتر است که از اینجا
 رخصت در ملک زنی شاه درآمده در پاس تحت او غل در اندازیم دست غارت
 ناراجی یکشایه نم تا امرای نظام شاه بی بدل و تشویشناک شده در محافظت
 خرج و ناموس خود را درآمده مقید جنگ نخواهند شد نظام شاه قدرت بر جنگ خواهد
 ندانا چار از اینجا برخواست راه احمد نگر گرفتند و در آنجا ولایت خویش خواهد
 رفت امرای سبجان رورامو و ابوالحسن فریب خورده از قلعه برخاسته راه
 همدنگ گرفتند و در آنجا شورش برانگیخته نظام شاه از سر کار آگاه شد و بی اتفاتی امرای
 او شاهسی و ابوالفوج پیوست از ناراجی ولایت بی پروا گشته اول به قلعه در
 جنگ در انداخت کشور خان مقاومت او بیفشرد و نیز خوشتران می نمود هر بار
 له مخالفان زور آورده حمله می آوردند و همچو شیر غران بر ایشان تاخته پس پائی
 متفرق می ساخت بدست خویش چند جعبه خمر غالی نمود و یک تیر او خطا نکرده تا
 بوزر مخالفان قرار دادند که امروز جنگ سلطانی کرده نقطه دار قلعه را درگیر
 بزور حمله نمایم بر همین قرار داد جنگ عظیم در انداختند حمله بر حمله می آوردند
 لشور خان پیش دروازه قلعه بدافع می پرداخت در هر مرتبه جمعی را زیر
 تیغ در آورده و جمعی را مجروح ساخته متفرق میگردد و اندرین اثنا لشکر
 خیانت و در قلعه گرفتند تا هر جا که فرصت یابند اندرون آن زنجیر میکرد
 انکسنان و آهنگ خان که در وقت بنا از راه اتفاق در آیند چون بهانه مرد
 آمدند حیوانات رخنه گذاشته بودند و در اندک می افشان مکان سرازیر راه بعلق

ستان چهارم

بر برجی یکی از امراسید و وهرکس در استحکامش غایت سعی و جهد مند و دل داشتند
 مگر آنکس خان کینه و نفاق از همه پیش و رزین بود در آنکس خویش رخنه کز هشته عرض
 در اندک ایام با تمام رسید الحال آن قلعه مدبار و مشهور است بعد اتمام قلعه استعداد
 و مواد قلعه داری از توپ و تفنگ و منجنیق و ضرب زن و غیر آن از قلعه آورده
 جابجا بر حلقه و نصب نمود ذخیره قلعه قریب بچهل هزار گنبدی غله از ولایت نظام شاه
 بطریق غارت بهمرسانیده در قلعه جمع نموده نظام شاه که مدام تخم عداوت
 عادل شاه میان و در دل کاشته آب می داد الحال ازین شونی کشور خان پیش از
 پیش کینه و رو غنا و اکین کشته در استعداد مواد جنگ و فراهم آوردی لشکری کوشید
 بعد از آن با بر سه افواج با اتفاق متوجه کشور خان شد کشور خان بخت بر مقاومت
 ایشان بر کاشته برج و باره قلعه را با اسباب و آلات آتشازی مستحکم گردانید
 در مقابل و مقابل و دماستاد و مکر و عریض بخدمت عادل شاه ارسال نمود بدین مضمون
 که مخالفان سه گانه با اتفاق بر ولایت محروسه لشکر کشیده در صدد بهنگامه آرای
 و فساد بهنگامه آرای و فساد انگیزی هستند التماس آنکه جمیع امرای پابی تخت
 را حکم شود که بالشکر خود با شتاب برق رسانیده در مدد فدوی درگاه و حراست
 قلعه بدل کوشند و خود بدولت و اقبال نیز از مقر غرضه فربا آید سه چهار منزل
 باین حرف قدم بر بخش نموده برب دریا سر پر دلمای فلک فرسارافشته از بند
 تابین فتدوم و اقبال ملزوم اعدا مقهور گردند بادشاه حکم نموده تا امرای افواج
 خود را از نزدیک قلعه رسانیدند اینها اگر چه بعد کشور خان آمدند اما معامله ایشان
 همه برخلاف قنهور پیوست زیرا که اعظم امرای عادل شاه بی مثل عین الملک و
 نور خان و شاه ابو الحسن و دیگر چندی از کشور خان بته دلی نفاق داشته نمی خواستند
 که شوکتش زیاده شود و اصلا بر اطاعت و انقیاد و اتحاد و منتهی آوردند شاه

مادل شاهیه و عنایات بادشاهی از اقوان سر بر آورد و در سایه پشیمان بطالع بلند می ممتاز
 روحش و شقاوت مواد از کین سر بر آرد و در زوال وی سیعها بجای آرد لاجرم تمامی
 اعیان در گاه و ابالی بارگاه خصال حسدش در مزرع دل کاشته بعد از کشتن بختنه
 هر دم اغراضات غیر مکرر در پیش می آورد و نه و گاه بیکاه محاسن او را در لباس قیاح
 در حضور می گذرانید که کشور خان ازین معنی تنبک آمده صلاح کار خود در آن جست که
 از صحبت اینان دوری در زمین شرایان از خود باز دارد و غایبانه در خدمت
 و نمک طالی خدمت های شایان بجا آورده اوایش کار و نام خود کوشید بنابران
 بعرض عادل شاه گذرانیده که در ده فرسخ شاه درک قریب ولایت نظام شاه در قدیم ایام
 قلعه بود موسوم به ماه درک اکنون از آن اثری هم باقی نمانده اگر رضای عالی باشد
 بنای آن از سر بساوه در اندک روزی با استحکام تمام رسانم که در پناه آن اکثری از
 ولایت نظام شاه تسخیر توان نمود اعیان در گاه درین باب سخنان مختلف نیز داود
 بعضی موافق و بعضی مخالف عادل شاه فرمود درین باب استخاره از کلام الله
 باید نمود آنچه او فرماید بر طبق آن عمل باید کرد در آن مجمع افادت مآب کمال
 انتساب مولانا عنایت الله مقصود شیرازی که مخاطب بخطاب فضل خان بود حاضر
 بود عادل شاه با او خطاب فرمود که در مدعی کشور خان مصحف مجید تفاول
 کنید چون مشارالیه بدین نیت کلام الله بگشاید صفحه آیت قائل برآمد فضل خان
 گفت ازین کار باید گذشت که بغیر از قائل نتیجه نخواهید کشید کشور خان چون از اراده
 خویش که نشستن نمی خواست تا ویلی کرد و گفت تو هم شرک از آن پیدای شود بدین
 تعلقی دارد و منحصر بر در هشت حاضران گفتند که کلام الله منع میفرماید و کشور خان بر
 سخن خود مصر است عادل شاه فرمود کشور خان داند و کلام الله بعد از آن کشور خان
 با اکثر امراد استعدا و قلعه سازی متوجه زمین ماه درک شد و بنای آن با حکام گذاشته

بستان چهارم

و عشرت مشغول شد و داد کا مرانی و شادمانی می داشت
 و یکبار اتفاق نمود و لشکر کشیدن نظام شاه و غیره بر قلعه عادل
 چون مخالفان جام ناکامی از دست ساقی قضا درنو کشیدند و مکر مغلوب آمده
 شکستهای خوردند و نه پرتیهای یافتند و از آن باز نمی ایستاد همچنان در مقام
 نفاق و عناد مانده در سربلندی و غلبه ای عادل شاه شدند عادل شاه کشورخان
 را با چندی امرای بزرگ جهت دفع شر ایشان کسپل نمود و کشورخان قلعه احسن آباد را
 پناه خود کرده در استعداد نبرد بود و هر روز میان فریقین جنگ نبرد واقع
 شد و از جانبین جمعی کشته قتل در می آمدند و روزی احدی با خود تیر دادند
 که امر و زحمت را بر کاشته جنگ یک رو کرده قلعه را محاصره کنیم امر
 عادل شاه بی که با کشورخان کینه و نفاق داشتند خود را بکنار کشیدند مخالف را را
 فرصتی شد در جنگ با قایم کرده تا آخر روز نبرد و دادند کشورخان بدست
 خویش مقابل بشرط می نمود عاقبت با سه پادشاه مقام مت توانست که خود
 را بجای قلعه رسانید باقی لشکر در خندق پناه گرفتند هر چند اهل قلعه را تا یکدگر
 فرستاد که از بالای قلعه توپ و تفنگ میزدند آنها هم نفاق و دریدگی اهل
 و زبند چون شب درآمد هر یک بجایهای خود رفتند کشورخان حاکم قلعه را
 همان وقت بدست آورد و بجان کشت چون این خبر بمساع عادل شاه
 رسید بی ملاحظه خود و بشتاب باد یغاری نموده رسید مخالفان را قوت و
 قدرت نمانده امرجت نمودند عادل شاه مدوش سرور و نشاط بدو را خلافت و منصب
 بنامد و کشورخان قلعه ماه و رک را که بدو را و مشهور است و نقل رسیدن کشورخان
 چون سپه سالار کشورخان در مردی و مرد انگی سرآمد مردان و شجاعان و زکار بود
 هر روز کارهای شایان و قوتات نمایان بدست وی ظهور می یافت و لوازم

بستان چهارم

اسیر شد کامل خان که از خادمان قدیم نظام شاه بود و درین وقت دولتی
 عادل شاه بدراتب عالی رسیده سر لشکر شده بود نظر بان ملک قدیم حسن و مروت
 را کار فرموده تمامی اسیران ایشان با چهار صد باری از میوه و غیره پیش نظام شاه
 فرستاده بنام داد که لشکر مخدوم را چشم زخم عظیم رسیده بالفعل لشکر عادل شاه را از
 رسیدن کشور خان شوکت و سطوت اصناف مضاعفه بهر سید من خادوم تا رعایت
 حتی المقدور رعایت جانب آن مخدوم میگردم کشور خان بهیچ وجه رعایت
 شما نخواهد کرد و اولی و انسب آنست که بهم امر و متوجه ولایت خویش شوند و بسلا
 ازین جمله بیرون روید مبادا نوعی از فلک شعبده باز بنظر برسد که بیرون شدن
 ممکن نباشد نظام شاه صلاح دیدش را بصواب قرین ساخته و یکروز مرغ رفا
 کوچ کرده متوجه ولایت خودش کشور خان با سایر امرای عادل شاهی مشورت
 نمود که این وقتی است که بچو فرصت و یکرمیسر نخواهد گشت که مخالفان شکسته تر
 لسته اند لشکر یکی بیدل و ست همت گردیده و بسیاری مجبور و متفرق
 شده اند اگر رضا باشد مساعدت کنند من همه را دشمن کرده می آریم شاه ابوالحسن
 و له شاه طاهر و دیگر چند کس درین کار بهم بستان نشدند بل مانع آمدند بملاحظه
 آنکه اگر بنیاد آن جماعت بر آفتد سلطنت و کنیکه شود کشور خان با وجود این
 حال و پناه و تهی نمودن بنفای خود با جمعیت خاصه خویش تعاقب نموده از پیش
 و از پس زد و اسیر گرفته اسب و شتر هر چه می یافت بدست آورده تا سر حد رساید
 چون لشکر مخالف در ولایت خود درآمد کشور خان و شاه ابوالحسن و غیره متوجه
 شاه درک شده بعصبه بوسی عادل شاه مشرف شدند با شاه بنوازشات
 فراوان و خلعتهای فاخره کشور خان را سر بلند ساخته با اتفاق متوجه دار السلطنت
 بیجا در گشت بفرخی و فیروزی و شاد کاهی داخل مقرر و مشرف گشته ایشان

بستان چهارم

انداخت هر چه از مرد است و قبل می یافتند می گرفتند همچنین چید مسافت راه در
آفتاب گرم قطع کردند از بی آبی و گرمی آفتاب تابانی و توانی نه در انسان ماند
نه در حیوان حالت بهلاکت رسید ناکاه از دور نظرشان بر حوض اسد پور افتاد
سواران لشکر خشم خواستند که سر آب رسند کامل خان و نصیر الملک و پیر محمد بخان
که از حوالدار دروازه اسد پور بود و جلدی کرده سر آب برابر ایشان گرفتند آخر از
گرمی و بی آبی سوار و مرکب در ماندند امرای عادل شاه این حالت را از آنها
تفرس کرده اطراف جوانب ایشان در گرفته دست تصرف بر ایشان
در از نمودند و بکبی و بزن اساس دادند تا آنکه بعضی از امرای لشکر خشم قتل
در آیدند و بعضی محبوس و بعضی اسیر شدند قصارادرین اثنا از جانب شرق
جبار عظیم میداشت از میان کرد و فوجی طلوع نمود مخالف و موافق هر دو را دغنه
حاصل شد که آیا این لشکر از کجا است چون نزدیک رسید کشور خان بود با
بیت هزار سوار نزل بازگشته قصد دافعه خیمه درین وقت خود را رسانیده بود
عادل شاه هیان را از رسیدن کشور خان شوکت و قوت دو بالا حاصل آمد
باتفاق کشور خان و لیرانه بر لشکر خشم تا ختن و تاراج کردن گرفتند تا آنکه یکصد و
و پنجاه سلسله قیل و چهار پنج هزار اسب و غیره اسباب فراوان دستبرد
کشور خان کرد و شکسته فاحش بر لشکر خشم افتاد که هیچکس نجات ندهد مولانا
عنایت الله که عمده معتربان نظام شاه و مدارالهام آن دو و لتخانه بود در آن
آشوب بدست شیرزاده نام سپاهی از لشکر عادل شاه اسیر شد چون
را بطه قدیمی در میان بوده شیرزاده اقصی الغایت اعانت مولانا عنایت الله
کرده اسب خویش که تازه زور بود و بوی داد به سپهمنانی بر لشکر خود روانه
نمود و نیز مولانا جمال الدین خسروانه دار نظام شاه را بعضی از مخادوم مشهور و

نزول اجلال فرمود آنها این خبر یافته بمقابلۀ نیرداخته از راه دیگر بجوالی شهر
خود را رسانیده بر حوض شاه پور فرو دادند بقصد آنکه همچو شهر معمور بر جمیع آبادان
خالی از فوج و لشکر و نیز خصاری که بر دور شهر بنا کرده بودند هنوز با تمام
نرسیم بود سهل ترین وجه بدست توان آورد عادل شاه که بکمال تثبیت قلمکین
انصاف داشت از بیان هیچ و سواس بخاطر رسانیده خود در شاه درک
توقف نمود و لشکر را برای محافظت شهر روانه فرمود امرای عادل شاه
یک روز پیش از مخالفان داخل شهر شده در ضبط و استحکام برج و بار حصا
در وازه در آمدند هر شش در وازه را امرای بجهت محافظت و پاسداری میان
خویش قسمت نموده در آن امر قیام نمودند و خاص حیل شش هزار سوار نیزه که
در اندرون شهر بکنداشتند تا هر طرف که مخالفان زور آوردند کرده بکافض
خضم بردازند مخالفین سیوم روز زور و فوج آرسته نزدیک شهر رسیدند بگری
دور شهر در آمدند بتوقع آنکه از هر جا که ممکن شود فرصت یابند در شهر در آیند چون باره
از اطراف قلعه شهر قطع نمودند توپلی از بالای قلعه سردادند فیل و دواصلج
کشتند باره خود را دورتر گرفته بگردش آمدند چون نزدیک در وازه ساژ و
رسیدند بعضی امر که بمحافظت آن قیام می داشتند بر سر مخالفان تاخته پاره نبرد
نموده بجای خویش آمدند چون گردش کمان نزدیک در وازه منکلی رسیدند سپاهیان
که بمحافظت آن در وازه قیام داشتند مقابل خضم آمده نبر و خوب نمودند از آنجمله
سرداری هندو می هندو یا نام از لشکر عادل شاه که صاحب دو هزار مادیان
بر می پرواز بود که بهت بین مادیان از آن کم از سه صد مون نمی از بد تمام لشکر
خویش را در کین گذشته خود با سه صد سوار مقابل لشکر خضم آمده جنگ کونبری
نمود و میکشاید تا آن فوج کین زده بر سرشان تاخته از پس از پیش جنگ در

بستان چهارم

و احکام بنای دولت و سلطنت نماید و در علیّه معتد الملک کشور خان بعض
 رسانید که در ولایت کفره پادشاهی ذی شوکت چنان نیست که ضرور شود خود
 بدولت و اقبال متوجه آن شوند هر کدام یک با از استادگان پایه سیر خلافت
 مصیر که حکم کنند سرانجام این مجسم خواهد داد پس عادل شاه این مطلب را بخاطر آورده
 سیه سالار کشور خان ابیه سالاری تحسین کرده بابت هزار سواشمی که از آن طرف
 روانه بود چون این خبر گوشش و فرمانروایان اطراف شد قطبشاه رسول
 چرب زبان پیش نظام شاه فرستاده پیغام نمود که ملکی وسیع زر خیز که بجنب رویه
 بیجا پور است صاحبی ذی قوت و شوکت نمی دارد و حال شنیده می شود که عادل شاه
 که عادل شاه لشکری ترتیب داده بسر کرده کی کشور خان را روانه آن طرف
 نموده با وجود اینکه ملکی که اکنون در دست اوست مارا مقاومت او دشوار
 دارد و فتنه تحریکش دست دهد و در شوکت و عظمتش افزایش نماید
 لابد را اطاعت او باید نمود و درین غلت خود را باید کجاست صلاح و قوت چنان
 است که بر سر ولایت او لشکر کنیم اگر میسر کرد پاره از ولایتش بقبض آیم والا
 لشکر می که برای تسخیر ملک رفته است کار ناساخته باز خواهد گشت شوکت
 و عظمتش از ترقی باز خواهد ماند نظام شاه صواب دید قطب شاه را مستحب
 گردانیده حاکم برار را از خود ساخته با تفاق متوجه ولایت بیجا پور گردیدند
 لشکر کشیدن سه پادشاه بر ولایت عادل شاه و معاودت نمودند
 کشور خان از کرناٹک نهیمت با فتن افواج سه گانه
 نظام شاه و قطبشاه و یوسف اول خان مدار المهاجم عادل شاه هر سه با تفاق بر
 ولایت عادل شاه لشکر کشیدند عادل شاه بمحور رسیدن خبر توجه ایشان
 بی ملاحظه از مقر دولت برآمده بقصد سر راه گرفتن ایشان بقبال نمود و بر قطعه شاه

شهر از آن حی برده سیراب می شوند و آب و هوای بیجا پور در کمال اعتدال و قویست ساکنانش همیشه صحیح المزاج و پراشتها می باشند و بیرون شهر قصبه بزرگ بر جمعیت آبادان گشته کویا در حقیقت بندرست مغمور و موسوم بشاه پور و از اطراف و جوانب سوداگردان هر تسلیم هر قسم متاع آورده در شاه پور فروخت نموده از آنجا متاع خسریده باطراف و جوانب می برند و متاع بسیار هم در آن قصبه موجود می شود و در وقتیکه این قصبه بنایافت یک فسخ راه فاصله بود الحال شبیه متصل شده بهین حصار و خندق فاصله است از کثرت خلق بنهرندان هر اقلیم جمع آمده اند اشایی کونا کون پیدا می شود و مسجد جامع نیز سرکاری کشور خان بکمال وسعت و متانت و زینت بنایافته

از کشور خان در مدت سه سال شهر پناه اتمام یافت

لشکر فرستادن عادل شاه به کرناٹک بحسد برخاستن نظام شاه و قلعش بعد از خرابی بیجا نگر گشته شدن راج در تمامی مملکت تابعه بیجا نگر که از کشتنا طوابع ضامنیدر اسیس سقعی عظیم داشته هر یک براید از امر او فوجداران قلعه داران هر قلعه و ولایتی و مملکتی که در تصرف او بود تعجب نسه و گرفته رایت استقلال برافراشت ملوک طوایف شده سر بدگیری فروغی آورد و ملراج برادر راج بر یکجک مقرر خویش ساخته پاره از ملک در تصرف آورده قناعت می نمود چون نام کار رسد عادل شاه از عون و لطف کرد کار بر وفق آرزو و خواهمش دل خجسته سامانی صورت پذیر گشت با دراک شرف جهاد در مراتب شوکت و اہت و مدارج قوت و مکنات و افزایش و نمودن پس از چند ایام باز داعیه غرادر ملک گیری از خاطرش سر برزد و خواست که خود بنفس نفیس متوجه ولایت لیکنڈ و نزل کردید و غنہ و جهاد اعلای اعلام دین و ملت

بر هر قطعه از فسیل باهتنام که از امرای درگاه متعین شد تا کشور خان باهتنام
 بنا بکار برده در مدت دو و نیم سال با تمام رسانید و در حصارشش فرسخ نهادند
 عرض و پوار حصار شده درع و ارتفاع آن بیش از دوازده و درج یکصد
 و بیست که هر برجی در استحکام و متانت همچو قلعه و شش هزار کنگره بر دور
 حصار برآورند و هفتاد و یکجهت ضرورتی و قتی گذاشتند باز بسبب کج
 مستحکم کردند و شش دروازه گذاشتن دروازه که بر سمت قبه واقع است
 بنام که معظّم مشهور گشت و باقی دروازه با بنام دیهای که نزدیک آن واقع
 است مشهور شدند و خندق عریض و عمیق در دور حصار حفر یافته که آبش کاهی
 کمی نمی ماند چون حصار در شش نهصد و هفتاد و سه سمت تمام پذیرفت امر او
 وزیر او منتهلان و مالداران و سایر خلائق بجا طر جمعی تمام شروع در بنای
 عمارات آمدند و قصرهای منیع و کوشکهای بلند و پر تکلف برداشتند و قلعه
 که ادش ابراهیم عادل شاه ساخته بود و مشتمل بر دوازده و خندق پر آب در
 وسط شهر واقع است و در دور حصار شهر سه قطعه باغ بزرگ طرح انداخته
 در اندک روزی با تمام رسانید قطعه اول بیاض دوازده امام ملقب شد و وسط
 آنکه دوازده باغ کوچک قدیم در هم گرفته و قطعه دوم بیاض علوی اشتهار
 یافته و قطعه سوم بیاض علی موسوم گردیده و امر او ارکان دولت هر که ام
 بجا نهایی خود بقصد سیر و آرایش باغبانی ساختند و در اطراف شهر بستانها و
 باغبانی بسیار بهر سید و که جمیع اقسام میوهایی که تا کنون گرم سیری و سرد سیری
 یافته می شود و کشور خان نیز با مر عادل شاه کار نیز از د و خر سخی راه همه جا
 منبک صلب شکسته و تراشیدن در اندرون شهر آورده نزدیک قلعه حوض
 بزرگ بنا فرموده اند که آنرا کربنج گویند و همیشه پر آب است که تمامی خلق شهر

بستان چهارم

۴۴

۱۱۱

نیکش نمودند عادل شاه اینهارا نیز از راه مرحمت حسروانه و حکمت پادشاهان
و از نشأت کوناگون و خلعتهای فاخره سه هزار گردانید و از جانب خوشی سلطان
دید همراه شان کرده بر سر قلاع فرستاد و در تعمیر قلعه تاکید نمود و بعد ازین خود
به ولایت نیز بر سر قلعه سایه میایون گشته و به نظر در آورد و در تعمیر شکست و ریخت
با استعداد و استحکام امور قلعه جات تاکیدات بلیغ فرموده رایات عالیات
طفر آیات بصوب دار السلطنت بجا یور را فرستاد چون بهمدوش سرور و
فرحت بمقر عز و شرف رسید در شکریه این مواهب عظمی و فتوحات کبری بواجب
خیر مفتوح ساخت و بغربا و مساکین و سایر اهل استحقاق از خوان احسان بی پایان
خود مخطوطه بهره مند گردانید چنانکه جمیع طوایف اناام صباح و مسا و ادعیش و
طرب می دادند و روزگار بقسرت تمام می گذاروند
و گریه نمودن علی عادل شاه حصار شهر بجا یور را بر سر کاری و اهتمام کشورخانه
و بنامودن مسجد جامع و آوردن کار از آب در اندرون شهر بر سر کاری
خان مذکور

چون بتأید اله علی عادل شاه را وسعت مملکت و کثرت لشکر بهم رسید خلائی بسیار
از جمیع اقطار عالم روی بدرگاه این پادشاه خلائی پناه آورده از صدقات زمان
و آفات دوران پناه جسته معاش در زندگانی با سودگی و فراغ باری می نمودند
اما همیشه از جانب مخالفان و غدر می داشتند که مبادا مخالفان باهم اتفاق
کرده در مقام انتقام احمد نکر که در زوبت از سم مرکب عادل شاهی خراب ویران
گشته بود در آیند بنا برین عادل شاه حصار می مستحکم برد و در شهر از کج و سنگ بنا فرو
و بر سر کاری این کشور خان با مور شد از تمامی ولایت کلکاران هنر پیشه و سنگتراشان
چنانکه تیشه طلبیده جمعی کشیده از مردان کار دان هنر و رها بطر کاشته

است او بنیزاید و قوت و کمیت او زیاده تر گردد و کار طاقت متجاوز و مستجاوز
 نماید چون این سر بر ملا افتاد و نظام شاه بهر اسس اکین شد که عادل شاه اگر در
 مقام مخالفت و معاندت در آید مصلحت بملک خویش رسیدن بار امسک خواهد
 جلبه را بکفایت کاغذی چند تبار کرده پیش عادل شاه فرستاده پیغام کرد که از احمد
 بخط طرسیده اند که عاود شاهان در ولایت احمدگر در آمده در صدد خرابی اند
 اگر صلاح بیند رضا دهند تا رفقه دفع شرفند ان کسیرم عادل شاه چون همی است
 که بودن اینان محل جهام خویش است رضای مراجعت داد نظام شاه با قلعش
 و برید قصد معاودت نمود و ند مجلس ملاقات مستطعم شد و داع یکدیگر نمودند
 بصحت و سلامت و سرور و فرحت از هم جدا شدند قطبشاه راه ملک خویش
 گرفت و نظام شاه نهضت با احمدگر فرمود
 بسپهرت بدست آوردن عادل شاه بهر چهار قلعه را و مراجعت
 بدار السلطنت بیجا پور نمودن
 بعد از رفتن ایشان عادل شاه لشکر بر سر ایچ کشیده محاصره نمود و کار بر اهل
 تنگ کرد و اهل قلعه از حفظ غله و کمی آب عاجز آمدند و از هیچ طرف امید
 امداد و رسیدن غله نماند و تمامی ادای اطراف و لشکران حوالی قولها
 گرفته بعد از شاه رجوع آورد و ند بعثت به بوسی سرفراز شدند عادل شاه بکمان
 بنوازش شاهانه مستمال خوش حال گردانید و بخلعتهای فاخره سرفراز ساخت
 ولایت قدیمی ایشان هم بر ایشان تفویض نمود و آنها نیز در لوازم فدویت و
 اطاعت سرگرم آمدند و تاج فرمان گشتند ایالی بهر چهار قلعه بعد مایوس شدن از
 رسیدن او و درسد چون این نوع بخت هندی و طالع مندی پادشاه کامکار
 دیدند از راه اطاعت پیش آمد بعثت به بوسی مشرف گشتند و منافع قلعیات

نصفه در معموری آن بنام کرد تا چند روز با و آن شهر عایا و خلایق کشیر
در آن آمده معمور گردانید بعد ازین سه سال سپهر را مراج که در آن مهلکه قیامت
نشان جان بسلاست برده در غاری که بر سه سینه سخی از آن حصار واقع است
خزیده با بل عیال بسر می برد شبی از میان حصار سر بر آورده آن حصار را
متصرف شد و کاشگان عادل شاه را برون کرده رفیع الدین شیرازی
میگوید که تا حال که تاریخ یک هزار و هفتاد و هجریست سپهر را مراج با زن و فرزند
در آن حصار اقامت داشته است و بحاصل آن قلعه و قصه و مضامین
آن قناعت کرده روزگار میگذرانند تاریخ این واقعه فتح دین مرگ بعین یافته اند
و غلام علی استرآبادی و محمد قاسم فرشته بطریق تعجیه نهایت خوب واقع
کشت قتل را مراج گفته است چون نهایت قتل را مراج که جیم است بر اندازند اعدا
باقیه موافق تاریخ قتل اوست که نهصد و هفتاد و دو باشد بعد از قتل را مراج
سرش برای تهدید و ترهیب نزد عا و شاه فرستادند که درین اتفاق شریک
نبود بلکه بر شورش بوده در قلعه نظام شاه دست تباهی گشاده بود
مراجبت کردن نظام شاه و قطب شاه از سیانکر که خوشش
چون قبل ازین با و شاهان اسلام عهد و پیمان شده بود که بعد از حاکم هر قلع
نامور که دو از آن ایچور و مدکل بودند بعد از شاه و مانند چون مطالبه عادل شاه
در پیش آمدن ظاهر نظام شاه و قطب شاه رسولان نزد تلمراج فرستاد و کشت
قلعه را در خواستند و او عذر با پیش آورد و سیانکر بارش و طغیان آنها را و جادول
نزد یک رسید عادل شاه درین کار و در اندیشه افتاد عاقبت چنین ظاهر شد که
نظام شاه و قطب شاه بر دادن قلعه به عادل شاه رضایت میدهند بلکه تلمراج را
مانع میکردند بیکان آنکه اگر عادل شاه در چنین قلعه متصرف شود شوکت

پیش کردیم باز عقب ایشان روان شدیم چون پاره راه طی کردیم رخنه
 بسیار بنظر آمد یک بطرفی میرفت در اندیشه افتادیم که مبادا وقت
 معاودت راه غلط کنیم یا سرگردان درین غار مانیم یا در دست جمعی گرفتار
 شویم و بهلاکت رسیم پوشیداری را کار فرموده زکالی چند بر گرفتیم و دسته
 شمع نیز برداشتیم و روان شدیم هر جا بر سنگی از انکشت نشان می کشیدیم تا
 در هنگام بازگشتن بآن علامات بیرون آئیم و راه غلط نکنیم چون پیشتر رفتیم
 دیدیم که بعضی جاها بسیار تاریک می نمود و بعضی جاها بالایی سر خفیه نمود
 می گشت که آسمان می نمود و روشنایی پدید می آمد که بغرابت او می گشت
 قریب نیم فرسخ همچنین در آن غار بر خط رفتیم تا آنکه بجای سیدیم که رخنه
 تنگی بود که مقدار سه چهار کز بصورت نشسته و خزیده راه توانست رفت
 آن دو کس که ریمان بر دست نشان بسته بودیم از آن جای تنگ رد گشته
 و خواستیم که عقب ایشان برویم خود شش بهر سید و از اندرون آواز مردم
 کثیر گوش می آمد و صدای اسلحه نیز شنیده و ریمانانی که بر بازوای دو نفر
 بسته بودیم کشوده شد و آنها درون شدند و آواز رفته رفته زیاده می شد معلوم
 کردیم که مردم بسیار در رخنه هستند بر سیدیم اگر اندک بیشتر کردیم آنها بر ما
 در آویند یا بکشند برای پاره مال جان عزیز سیرده با شتم ناچار مایوس خایف
 از اینجا باز گشتیم و بآن علامات سیاهی که بر سنگها کشیده بودیم راه درست گره
 جان سلامت بیرون آوردیم اکثر که بهادران ضلع مابین قسم رخنه و غار با
 دارد و اما کندی قصبه است بزرگ متصل شهر بیجا نگر بهین نهری بزرگ جاری
 در میان فاصل است و حصار می مستحکم دارد عادل شاه بعد از خرابی بیجا نگر
 آن قصبه را تعمیرات کرده و قول داد و کما شته از طرف خویش در اینجا

بیست فرسخ در سمت فرسخ شهر و قصبات و مضافات همه خراب و ویران
 و سوخته با خاک برآرشته که اچ برادر زررک که از آن محله محشر اثر کعبه ارجله
 جان سلامت بدر برده بود و در قلعه یکجده پناه برد و متحصن گشت پس اراج
 با متعلقات خود نیز در غاری عمیق و فراخ که در سه کوهی انانکندی واقع است اقامت نمود
 کیفیت کوهستان بجا نکر و غارها و حوضها و در آن کوهستان است
 در اصل شهر بجا نکر و حوالی آن کوهها هستند مشتمل بر خنیا و غارهای عمیق که سه
 فرسخ چهار فرسخ اندرون خنیا راه توان رفت و آن را بهای بطری است
 که بعضی جای تنگ و بعضی جاف و بعضی جویبار یک که جز مشعل نتوان قدم
 نهاد و بعضی جاد و شنائی نمود و در میگرد و چنانکه آسمان هم بعضی جا نمایان
 میشود و اکثر خلق بجا نکر حلا و زبیده با طراف و اقطار مشرق و مغرب گشتند
 و بعضی در چنین قسم خنیا پناه برده معاش می نمودند که آن جماعت در غارها
 خزیده بسر می بردند شبها برون آمده آب و غله باقی مابقیست معاش از
 جایها که معلومشان بود گرفته اندرون می بردند مسلمانان ازین حال که مطلع
 شدند سر راه ایشان گرفته در کمین می بودند و قتیکه برون می آمدند آنها را
 گرفته شکنجه میکردند تا که چیزی نیکو قند را نمیکردند چنانچه فریج الدین شیرازی
 که در آن واقعه حاضر است از واقعه خویش خبر میدهد که ما هم ازین قسم معامله
 اتفاق افتاده که روزی سه چهار نفر بدست ما گرفتار آمدند بعد از آن از راه
 بسیار رفتند که در فلان کوهی غاری است که زن و فرزند مال و سباب ما
 در اینجا است که اگر ما را بجان امان دهند تا آنجا همراه بیایند مبلغی بشمار
 میدهند چون شره و طمع در نفس انسان جبل است با چند شخص آن سیران
 گرفته بر سر آن غار رفتیم یک دو کس را از آن میان دست بر سینه ستوارتند

ستان چهارم

۱۰۶

۳۸

و عمارات و دکا کین بر داشتند اکثر مردم باین شیوه برد فاین که ان شتیاب
 می شدند و می یافتند اتفاقاً روزی نظام شاه بغرم سیر شهر سواری فرمود و
 در کوچه از کوچه ای بیجا نمی گذشت آنجا جماعتی از کدایان و بازاریان لشکر
 عادل شاه از جای سبوی مسی پر از زور و جواهر و مروارید بر آورد و در
 خرابه آن شهر نشسته تقسیم می نمودند درین حال جمعی از لشکر نظام شاه بر سر دقت
 ایشان سیده خواستند که بغف زور و تندی در آن تقسیم شریک شوند
 بنابراین میان ایشان کار بجر و جنگ انجامید از جانبین چند می مجروح
 منجمد و سیدی ترمذی بودند بهر حال هر که کشته شدند و عاشق ابدال نام
 قلندر می صاحب تکیه بر معرفت و نامور بود و سوسی چهل مرید همراه داشت
 بهر حال خانه جنگی شمشیری از عقب بر قهای او رسید تا مخلوقم بریده شد لیکن
 شاه رکش سلامت مانده بود و زخمش را دوخته مریداری کردند حیات باقی
 بود بریت تا ده سال حیات یافت قدرت آگهی بر عالمیان ظاهر شد چون
 نظام شاه این وضع را مشاهده کرد بارکان دولت فرمود که درین خرابه
 هر روز چنین صحبتها هم خواهد رسید و مفت خون نیری هر روز چنین باشد
 رفته رفته که درت در میان مردم بزرگ ملرت خواهد کرد بلکه باعث کدورت
 پادشاهان خواهد شد کاری باید کرد که دفع این سنگاره و آشوب کند بهانجا
 استاده شد لشکر را حکم کرد که خار و خاشاک و علف و بهیرم بسیار فراهم
 کرده در خانه و عمارات و دکا نهایی بازار پر کرده شش دادند تا به عمارات
 و خانه های چوبینه سوخته فروخت و فروش فضایی خانه های بزرگ آمده
 نود ما افتادند باین سبب جستجوی دفاین اندک کم شد لاکن تا بهم مردم
 جستجو می نمودند و می یافتند قریب شش ماه تمامت الحرام در بیجا بکر اتفاق

در سرکار سلاطین از غنائیم فراهم آمد و جز این بیکر اسباب از نقد و جنس بر
 خلائق همه وقف بود که از قلعه تا آبی کنده که ده گرد و بی بیگر است فضا و
 صحرا همه از لاشها و جسد کفره ملوث بود و محاسبان چایک قلم نادر و از ده روز
 در شمار مقتولان مجروحان جدا آورده و صد هزار مقتول مجروح در عین
 حرکات و تعاقب بقلم آورده و بعد از حصول این فتح عظیم سلاطین اسلام
 سرعز و نیاز بر زمین خاکساری رسانیده طریق ادای شکر در گاه باری نبوده
 مدت بیست روز در رزم گاه مقام کرده از تعب و رنج جدال و قتال
 نفس اسوده کرده و نه میمدارشی در مان سازی مجروحان کجا آورده
 متوجه شدن سلاطین اسلام بجانب بیجا نکر و تاخت و تاراج نمودن از احرار
 بعد از این متوجه بیجا نکر شده بناهای عالی و عمارات رفیع و تنجاها و
 کاشانهها با خاک برابر ساختند و آنچه آن کافران از لوازم ابانات با
 مساجد نموده صد چند از آن خرابیها با کنایس و تنجاها رفت چون شهر بیجا نکر
 پس بزرگ و معمور و پر جمعیت بود و قریب هزار سال بود که قدم شکر
 بیکانه بآن سرزمین سیده و سکان آنجا از امر و اغیا و سپاه و رعیت و سایر
 اقوام اهل خرد و بیکساره رفاه و آبادان بودند درین فتنه جهان آشوب پس
 هر چه داشت از بیم غارت گری اهل اسلام در خانهها و سردابها و
 چاهها و حوضها فرو برده و پنهان ساخته بودند اکثر مردم ذی شوکت و صاحب
 دستگاریان اهل و عیال و اثاث و اموال در شتاب گویها و غارتها
 که در حوالی آن شهر بود در آمده پنهان شدند لشکر اسلام چون در آنجا رسید
 دست بغارت در انداخته و آنچه در ظاهر بود تمام بغارت کردند چون آنگاه
 شدند که اکثر اموال در زمین دفن کرده اند و در تخص آن در آمده در گذن

و برابر دارمکافات رسان ولی را از اندیشه فارغ گردان کرد نه عادل شاه که
 دم بفرزندش می زند و نسبت پدر فرزند می بهم رساند به بصلامت تمام فوج را زیر و
 زیر کرده می آید ویرا از دست شما باز گیر و در دست شما نخواهد داشت باز بنده
 معلوم معامله چه طور نقش پذیر کرد و نظام شاه سخن حکیم را موجه دید و بفرمود تا
 سر امر ارج از تن جدا کرده بر بنهر سینه و مقابل لشکرا و دانشمندان چون سر سردار بر
 دارمکافات دیدند همه را یقین شد که راجه شسته گردید و فوج از لشکرا اسلام است
 بهر میت خورند و دست و پا کم کرده و در بفره ارنه اند و لاله بسوزاز
 جان بنین سیاهی چرت که در شش بود و کجا کفار بر تخت و قصبه کج بود

تغاقب نمودن لشکرا سلام کفار بهر میت یافته را و غنیمت های
 بسیار بدست اهل اسلام در آمدن

چون بقیه السیف از آن جنگ بجز ارجیل جان و بگریز آوردند سپاه نصرت پناه ام
 تغاقب نمود و قتل و کشتن در آمدند هر طرف که تا خنجر قطار قطار کفار بر بالای هم
 انداختند و بجهت سو که حمله آوردند از کشته ها و پشته های ساخته چندین کفار را
 بر تیر تیغ لی در ریخ در آوردند که از زمکا تا فرسنگها تمام زمین از خون کشگان لاله
 کشت تا دوازده که دوازده کشته و مجروح و نیم جان و اسب و فیل و شتر و
 زره و جواهر و شایا و متاع بسیار کشته بودند عسا که نصرت ماثر از زره و جواهر و
 اسب و خنجر و خود و جوشن و کسیر و غلام آنقدر بدست آوردند که مستغنی و بی نیاز
 گشته سلاطین اسلام در لشکر ماندی در دادند که سواهی فیل و توپ و نشان
 و علم و نقاره غیر از مواد سلطنت چینی دیگر در سرکار بفرستند از هر کس هر چه
 یابد از نفوذ و زور و جواهر و زیور و قماش و متاع هر چه بود و بگذارد و او را
 مسلم دارند قریب هزار سلسله فیل و هزار ضرب دیگر اسباب سلطنت فراوان

دشته ضرب نان با فوج همراهی بیشتر اند و هیچکس پراسی پیش آمدن
 او نداشت چون بهین آئین در عین فوج کفار خود را رسانید خلق انبوه را دید
 که یک جا مجتمع آمد و هجوم نموده اند فیل را با تاختا شاد آن مجمع انبوه را مدقضارا
 را ملج در آن مجمع انبوه بود از دشت ضربان و حمله فیل و نان خلق برآید
 یکدگر افتاده از تیار سردار خویش و آنکه داشته هر یک در فرار و گریز خال
 حالت عجز و فرار از من اجیه و میوه آبیه مشاهد افتاد را ملج در آن هنگامه ستیغ
 در لگد کوبی خلایق مجروح و در جای افتاده از نزو و یگان و مخصوصا شش
 کسی نمانده مگر بر نهی و لیت او نام که از اخض مخصوصان و نزو و یکتد متعبرانش
 بود در آن وقت در غم خواری نمک حلائی را نگاه می داشت و بشتر طرافت
 بجای می آورد و بهین که رومی خان فیل را رانده بر سرش سید آن بهین بجان آنکه
 که فیل سوار مگر قصد راجه دارد در صد و هلاک اوست از راه غمخواری بی اختیار خوشتر
 را بر را ملج انداخت و فریاد کشید که بان زنها هیچ مگر موی سانی که بهاراج است
 اگر این سلوک کنی در جلدوی آن نوازش عظیم خواهی یافت و ترا یکی از امرای عظام
 خواهد کرد و در میخان بهینکه نام بهاراج شنید فیل را اشاره نمود و تار را ملج را بر خطوم
 در آورده برداشت و بر بالا رسانید چون در میخان او مقصود بدست آمد فیل
 را باز کرد و ایند بسرعت با و برق برآمده در فوج خویش درآمد را ملج را زنده بخصو
 نظام شاه رسانید نظام شاه باین لغت غیر مترقبه فرح مند لا غایت کشته را ملج
 را پیش خود بنشاند و با و تکلم درآمد و پرسید که چونی و چه حال داری را ملج هیچ
 جواب نگفته بدست اشاره به پیشانی نمود یعنی سر نوشت آنچه بود با فهم درین اثنای
 این حال حکیم قاسم یک تبریزی که از مقربان نظام شاه و معتقدان آن درگاه بود
 با خطر اب تمام پیش آمده عرض نمود که این چه وقت حرف زدن است زود

علی عادل شاه از طرف دست راست مقابل تلج برادر بزرگ را مراج

آتش قتال افروخته داد و بر دمی داد پیچیده دستی قتل کفار با خراط رسانیده بود
آخر در میان شوکت تلج تزلزل انداخت تلج تاب مقاومت نیاورده
جا گذاشت همبسته او از جا حرکت کرد عادل شاه بر او برانگیخت و او
مبوی را مراج خود را کشید عادل شاه تعاقب او کرده کوبان و زنان بانسو
رسید تلج را بر مراج انداخت و باز از عقب لشکر پیرو بنه را گرفته

و کوفه زیر و پا کرده بر قصد مراج بازگشت و پیرو بنه را نیز بر مراج
انداخت چون مراج را شور و غلغله عقب خبر یافت که عادل شاه فوج را
زیر پا کرده می آید دانست که خود در قلعه گرفتار شده از پیش فوج نظام شاه
و قطبشاه و از پس عادل شاه و از پهلوی و یار پیرو بنه و ریزه لشکر
بر بالای هم افتاد و چنان عرصه گاه تنگ نمودند که راه برو ن نمودند

ناچار دل بر حرب کجاشد و خاطر بزرگش در داد و سرداران پیش
از پیش تحریر و ترغیب بر نبرد میکرد و مهت می داد در آن هنگام پیشوایان
را از غلبه عادل شاه خبر نمود که تعاقب تلج پس پشت مراج خود را رسانید
فوج آن طرف را از روبرو ساخته بصداقت تمام سرگرم جنگ است
مگر همبسته میمنه را خالی یافته در هول اندیشه افتاد شکسته حال بود درین اثنا
رومیان دار و غمگین تماشای توپخانه او حاضر شدند و پرسیدند که توپ
کجا است و میخان گفت حاضر است بالفعل و توپ بزرگ اینک در

فرود چپ پستی پل سیاه در ملک میدان بار کرده آتش دو چون او توپهای
بزرگ را پیش کشیده سردادن گرفت کهارتبه کار مثل اوراق اشجار را از
با و هموم ریختن و پاشیدن گرفتند و میخان که بر فیض سوار بود توپ را پیش

بستان چهارم

۲۲

رسیده بر کافشان خزان جلوه می دادند کفار غلبه و راهبانی کثرت
خود و نوید و عطا و بخشش سردار در حرب خیره کی و چیره دستی ابد رجه
کمال رسانیدند پنجاه هزار بانداریکست با آنها سرواوند و همچنین
ضربهای جهان آشوب را پی هم آتش دادند و پیاده کان بجای نگرانی
و یوسه شت با شمشیر و بند و ق کار بند جبارت و جهالت شده
نشوخی تمام بر سر لشکر اسلام ریخته خیره کی بظهور آوردند آخر بشورش
غلبه کفار عیسیه لشکر اسلام را تفرقه در گرفته جا گذاشتند نظام شاه
بعد از اطلاع این معنی یکی از امرای معتبر بر سر راه قطبشا و برید و ستاو
بجانب خود طلبید و با اتفاق بر کفار حمله آورده کشته جای خود قایم کرد و
در حرب و نبرد مردی و مردانگی را داد می داد چون نظام شاه
دید که کفار در مقام خیره کی و چیره دستی اندزد و یک است که چشم از خرم
به لشکر اسلام رسد دل بر شهادت نهاده و پای ثبات بنفشه و دستان
روان بارگاه و دهن حکم نمود و آن عملیست در عرف دکن که معناد اهل نرم
جرات نهاد است که در نهایت کار آن را عمل کنند و اندر آن نهایت
نام نهند یعنی از اینجا پس پاخوا هم شده یا سد و دشمن زیر پا آوریم یا از سر
دریم و نظام شاه صد سوار اهل حرم همراه داشت درین هنگام بر سر
سوار سی یک خواجه مرا با شمشیری بجاشت یعنی اگر قصیه نوع دیگر
و دود خواجه سرایان اهل حرم را قاطبه از شمشیر بگذرانند چون
امراج این حال مشاهده کرد و یقین دانست که ترکان پا قایم کردند پس
در استخر لیس بر حرب از حد زیاده کردن گرفت و بموا عید بی پایان
میداد ساخت آتش حرب بپیر و خت و در آن هنگام بر آشوب

خواهند گزشت لشکر اسلام بی مایا خود را بر لشکر کافران و آتش حرب مشتعل شد
 و لیران و لشکر با هم در میختند و داد و نبرد آزمائی می دادند گاه غازیان
 اسلام به تیروسان مرغ جان از قفس کلبه لشکران می آیند و گاه لشکران
 عزیمت نش چالوت و جبارت را کافر سرموده شیوه خود زنی و خودخواهی
 بظهور میرسانند را مراح صلابت مسلمانان را بر غلغله خیل خویش مشاهد کردن
 بر سر حساب شده از سنگا سن فسد و آند و بر کرسی زرین نشستند شامیان
 ز رنفت و غفلت و دوزی که هر چهار طرف او عقد ای مروارید شایه
 آویران و شمشهای طلایی بر سرش که از دور درخشان و نمایان بود و بر بالا
 سر در آفتاب ساخت و حکم نمود که از هر دو جانبش خرمنها از لاف و ابيض و
 احمر برانباشند و طبقهای آفتاب مرصع و زیورهای گران بها داشتند
 تا بر سپاه و شجاعان لشکر قنمت کردن گرفت و نوید داد که هر که شجاعت
 و تهور را بظهور رسانید مظفسه و منصور نزد من آید او را طبقهای طلا و درجها
 ملو از اقسام جواهر عطا خواهم کرد و بر مناصب و مدارج او خواهم افزود
 باین نوید جرات اندازی او را عید محبت گشای لشکر کافران پیاده و سوار
 مستمال و خوش حال گشته جان بازی را آماده گشتند و لیران با پای جرات
 در معرکه گشته شرف ظهور بجا آوردن گرفتند بر قندازان بخیلانی بیجا نگر می که ذره
 مقابل شصاع آفتاب را بگلوه بند و قومی ربودند در آن رستخیز چه سره که
 مثل کوی بر زمین به غلطانیدند و باند اران حکم انداز که تار موی را خطائی کردند
 چه طوفان مرگ که در آن حسد که بر نیکنمندان بهادران شیر صولت اسلام که هر دو
 شهادت را در آن خوش کشیدن موس می داشتند در ظهور جلال جل بزرگ جل سیدکان آخته
 از کشتهها پشتهای می ساختند و در هر نورش چون باد تند بران خزان سیدکان

ج اسلام از انجا معاودت نموده بتدریج با ساز و سامان از معبر مقدس ری عبور
نمودند چون کفار از غلبه لشکر اسلام مطلع شدند نتیجه سعی و جهد خود خود را با دشت
دیدند بر غلط کاری خود آشفته اندم خورده انگشت حسرت کردند و از ملاحظه
سپهون لشکر اسلام بهراس بقیاس پیدا کرده تمام شب تزلزل گذرانیدند و
از پشت زمین جدا نشدند چون صبح دید و تاجدار خاور بر تخت زرین مشرق
برآمده دیوان کرم ساخت سلاطین سرگرم جنگ و جهاد کشته صفها بسیار شدند
در هر فوجی از افواج چهار گانه دوازده کان علم بر پا کردند که بر هر یکی آیت
نصیر من الله و فتح قریب بخط جلی نوشته بانام نامی یکی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام
مزمین کشته بودند و مینه از علی عادل شاه متانت و رصا صحت کوه الوند پذیرفت
و میسره از قطبشاه و علی بریدستواری یافته و قلب بحسین نظام شاه زیب
و زینت گرفته و فیلان جنگی بدستور مقدس ری جا بجا نگهداشته و اربابهای آتشبار
زنجیر دار پیش رو داشته معصوم کجیل المتین التوکل علی الله کشته بجانب اعدا
روان شدند بر سینه کجیل شامخه را زهره از هم دریده و صد متی که بجهت نام خون
آشام از بیم در حجاب خامس خنیده از عرش و شورش کوس و طبل گنبد
کردون بیان گنبد محمود در خروش آمد و از نغمه های بهادران و نای های دیوان
و حشیان را صحرانماهیان را در باتیک ترازو زندان و قفس کردید کفار چون
دیدند که لشکر اسلام با استعداد تمام با فوجهای آراسته می آیند را مراجع از غایت
غرور و بدستی است بی آنکه اهتمام در صفوف آرائی کند بهیر و بنه را جدا
سازد با یکدیگر مختلط و در هم آمیخته رخ به لشکر اسلام آورد و در آن هنگام در میان
مرصع نشسته بود و هر چند نزدیکان باعث شدند که وقت جنگ است بر استقامت
باید شد سر باز زده و گفت که این نه جنگ است باز بچه طفلان است همین دم

بستان چارم

۳۰

۹۸

آن که خواهند کوشید درین فرصت کفار فوجی از سواران چیده و گزیده که چاق
نفس و پرشناوری توانا باشند از لشکر جدا کرده و غافل از بطرف گذار معتمد
که کفار پهل ترا کناری کرده و از اینجا برخاسته بجانب دیگر رفته اند بفرستند تا آنها
بلا فراحت از آن راه عبور نموده مکانیکه کفار همچو حصن مستحکم داده مانع گدا
مسلمانان شده بودند بدست آورد و قایم نمایند بعد ازین تمامی فوج
بسهولت و جمع خاطر از آب بگذرند غیر ازین حسیله دیگر تدبیری بهتر تصور نمی
سلاطین اسلام این رای را پسندیدند و کار بند شدند و از غم عبور از جای
دیگر در میان خلق در داده و با تمامی فوج پیرو و بنگاه از موضع اقامت کوچ
کرده بر کنار آب چند مسافت طی نموده جایی فرو داده در تهیه سباب
عبور و استعداد شناساندن شدند غنچه در لشکر میگردانند که ترکان ازین کار
دست برداشته کوچ کرده بجانب دیگر رفتند پس ضبط و حراست اینجا مارا چو
هر طرف که آنها گذار مقرر نشده بایند آنجا حراست و ذراحت باید کرد پس از آنجا
برخاسته بمقابل لشکر اسلام خود را رسانیده در منع و ذراحت بجد شدند چو
اراده آهنگی بر فوجی کریمه بریدن این لطیفانوارا بعد با فوایه هم و الله متمم
ولو که الکافرون بفتح و نصرت اهل اسلام و شکست و زوال اهل کفر و
طغیان تعلق گرفته بود کفار قاعده و حرم را از دست داد و از حراست و ضبط
آن معتبره معتمد غافل ماندند و هیچکس را بر حراست آن نگذاشتند سلاطین اسلام
بر طبق قرار داد فوجی چیده چیده که هم اسپ چاق و زورمند و هم سوار کار
و تنومند باشد از میان لشکر بر آورده در دل شب بموی معتمد و گذ
مشهور یافتند و فرستادند آنها بلا فراحت و بلا خطر از آب عبور نمودند و جا
کفار آنرا استخوانده بودند و اول بقیعه آوردند و پاتایم کردند بعد از آن

کویند جمله لک سوار و پنج لک بر قنداز قیر انداز با هر سه فوج موجود و بلو ده افواج
پیشین حسب الحکم معبر و راه گذرهای را بستن برج و حصار و بهم چیدن توپهای
جهان آشوب است حکام سد سکندری چنان دادند که و بهم و کجایان اهرم مجال عبور
از آن آه نماند تا سوار و پیاده را چه رسد چون افواج اسلام بر لب کشتار رسیدند
رکدزها مسدود یافتند و در تدریج عبور در آمده جاسوسان با هر یک گشتند که رجب
و راست و زیر و بالا سه چهار منزل رکدز لشکر تشخیص نموده بمانند با هر آن
آب شناس سی چهل گروه ازین سو و آن سو رفته تحقیقات آب کرده آورند
چنان ظاهر کردند که درین مسافت اگر چه دوسه جا که آب پیدا نیست اما که در
لحظین لشکر با هر یغمه و توپ ها و خوب زن و فیل و شتر تی خطر که روانند که
جز معبر معتا و که کفار از آن در گرفته اند نیست سلاطین و نیندار کار و زبانی
اندیشه افتاده و انانیان کار دیده را بخلوت طلبیده درین باب مشوره
نمودند عقلمای تجربه کار بعد از کمالاتش بسیار در خواص فکر را در بحر جاری
بغور رسانیده چنان که هر تدریج بدست آورند که که کشتائی این عقد منحصراً
در طریق حیدر و فریب است و خود از قافله سالار مجاهدین سید الانبیا و المرسلین
در ین باب اثر و اراد است الحرب خدعه و آن اینست که شهرت که شستن از
محل غیر معتا و بزور شناوری اسپان دریا نورد و در خاص و عام داده
از رکدز مسدود و معهود بر خاسته دوسه منزل بالا رفته خیمه و خرگاه برای خود
یتاد کنند و بهیر و بنک و بازار آسجانشه و آورند و چندین هزار کد و سبب
آلات شناوری موجود سازند البته کفار تو هم آنکه مسلمانان دست از
جان شسته از راه غیر معتا و گذشتن را داده داشته سر راه آنها باید گرفت
فرضورت از آنجا بر خاسته مقابل لشکر اسلام آمده در سست و بند نمودن

که با نظام شاه داشت بهستان نشد و از ادراک شرف جهاد فی نصیب
 چون افواج سلاطین تلافی در تعلقه عادل شاه قدم گذاشته در حوالی تالیکوٹه منبر
 خیمه نمودند و از هر طرف عادل شاه لوازم ضیافت شانمانه و مدارات
 خردانه لقمه وانی اقسام ماکولات و انواع مشروبات و اجناس لذیذ و
 اقسام فواکه نفیسه و حلویات کوناگون و مطحومات بوقلمون و اشتر به خوشکوا
 و ریاحین عطر باربر روی کار آمد آنقدر کنجهای الوان نعمت بر سفره اخلاص
 چیده شد که ذلتها بر داشته شد و هیچ فرد از خاص و عام از خوانچه ضیافت
 فی نصیب نماند بعد از ان ملاقات هر چهار ارکان اسلام باینین بهین و
 اسلوب خوش آئین بهدر انجا بوقوع انجا مید و از سر نو عهد و موافقت در باب
 جهاد و ثبات قدم در امر مشروع تجدید بالمشافه و المواجهه سمت تاکید
 پذیرفت سلاطین اسلام هر یک بقله و خود با احکام فرستادند که از هر طرف به
 دغله و محتاج لشکری هم بنبراولی و اتهام منسوبان آن کار بار دوی هر یک
 پادشاه رسیدن باشد و از انجا رایات ظفر آیت برافراشته نسبت بیجا نکردن
 شد بدین خبر اتفاق ارکان اربعه و نهضت نمودن با افواج جهان آشوب بقصد
 جنگ بر امواج رسید اصلان غر و تنی نیارده و بیم و هراس بخاطر راه نداده
 بر سر غر و بدستی خود مصرماند و به تهیه اسباب جنگ و فراهم آوری سپاه در آن
 سخت برادر خود با بهیت هزار سوار چار و یک لک پیاده بر قنداز و پابند
 فیل کوه تملال روانه کرد و از عقب او برادر دیگر را بمضا عف آن سرانجام بهر
 داده کیل نمود و حکم نمود که پیشتر از رسیدن افواج اهل اسلام بر لب کنشاریه
 گذر بای آب مسدود سازند چنانکه افواج مسلمانان را امکان عبور نشود و بعد از
 خود بالشکافزون از جنود و مخ باز میداران لواحق ملک کر نامک روان شد

درج برتری و کامکاری پی پی بی بی سلطان به طلعت جهان افروز و خوش
 ساحت احمد نکر را نورانی گردانید چون از کار شادی فراغ دست داد
 به طبق و عده و قرائت تهیه مواد و اسباب جنگ و عدو شکنی در آمد و در قلیل الايام
 سامانیکه باید و سرانجامیکه شاید ساخته و پرداخته مستعد و آماده جهاد
 گشته چون سخن در آغاز مقدمه منازعت و بسط بساط جنگ در افتاد قرار
 چنان یافت که اول با وی این امر و سلسله حسابان این کار شیرینیه و بیجا
 بشر و صحرائی و غایب هرام سهای صولت و شجاعت ضرغام پیدای جلالت و کبریا
 علی عادل شاه کرد و آن شاه رستم و شهباز صدمت ایلمچی حیرت زبان و پادشاه
 را بطرف مراجع کسپیل کرد و پیغام داد که قلعه مدکل و رایچور که متغلب در تصرف
 او رفته باز گذارد و از سر آن دو قلعه گذشته راه و رسم آشتی بکنند دارند
 و گرنه آماده جنگ و قتال کرد و همین که آن بدست پیاپی لغز و راین غلام
 آمیز شنبه از جا رفته بفرخندی تسبیح نمود و در جواب آن مضمون این
 بیت ادا نمود **بیت** مجنان مرا تا به جسد زمین بهمین گویم بیت باز
 گویم بهین - و ایلمچی را همان ساعت منت امان جان گذشته بدر نمود و کلا
 مقتدی پادشاهان اسلام که مدام در حضور امیر بودند نیز حکم اخراج نمود
 ذکر لشکر کشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطشاه
 و علی برید با اتفاق بصوب بیجا نکر و مصاف دادن با مراجع
 و **توقف یافتن بروی**

بعد از مراجعت ایلمچی و وکیلان از بیجا نکر حسین نظام شاه و ابراهیم قطشاه
 و علی برید با افواج که آن ساز و سامان فرستاد و آن از مقر خلافت خود باز آمد
 بر سمت بیجا پور روان شدند درین مهم برهان عماد الملک بسبب که دورتی

۹۴
 با اتفاق یکدیگر با ساز و سامان ایشان آیات تعبد غرضت و در سبک پر افروخته
 بیان و صلت عادل شاه با چاند بی بی سلطان و موصلت
 بی بی پدیه سلطان با شاهزاده مرثضی جنین نظام شاه
 پس هر دو طرف در تهیه مواد و اسباب عیش و طرب درآمدند و بیک
 تاریخ از ایشان بیجا پور واحد ذکر و آئین بندی هر دو دار السلطنت
 بوقوع آمد در دیوار و کوچه بازار هر دو شهر آرایش مسینویافت و بهر صغیر
 و کبیر و بنا و پیر اینجا و آنجا بعیش و طرب گردانیده عرایس و عیات در کما
 آرزو و با مقتضی قتل از کجینها و بند از خزانها بر داشتند از زر و گوهر و خلعت
 و جوهر وقف عام گردانیدند و هر کس که در این طعنه شادی و غلغله
 نشاط و خوش حالی تا کنبد اظهار نمایند رفاصان ناپسند صدا در هر جا
 و هر مکان بکلوع در آمده با آواز دل باز بهره را از سقف سمار بساط شکر
 می آوردند و مطربان خوشش آواز در بهترین داد و سحر سازی داده آب
 از جریان و مرغ از طیران باز می داشتند در بزهای خاص و محفلهای
 عالی در ریزی و جوهر بخشی که بی دریغ می شد و بر هر کدام از خواص و عوام که
 نثار می یافت بکدام بیان شرح توان داد که قلم از تحریر آرایش آن
 محفلها عاجز و زبان از تقریر آن زرباشی و جوهر بخشی قاصر چون ایام عیش
 و نشاط و متادوی خند مدت سه ماه در جشنهای شادی و مراسم طرب سازی
 انقضا یافت هر یک آن در مکنون و مخفی عفت و عصمت را در حجب
 نازان و در شاه تخت بختیاری فرستادند دره التاج شاهنشاهی تبریک
 اختر برج مختوری و بختیاری چاند بی بی سلطان دار السور و بیجا پور را بقدم
 مهینت مژدم خود منور ساخت و نیراوج بهتری و بزرگواری کوهر

به واسطه اموری چند دنیاوی در میان متخلل گشته همه بر طرف ساخته
 بیگناهی دل و حسن قلبی گراییده مصداق انما المؤمنون اخوة گردیده و
 لاتفاق بر همه کافر حربی که دشمن دینی و دنیویست حربه و ج کرده
 جوش غرور و سرستی را از دیک و ماغش فرو نشاند و کافه مسلمین را
 از شر او ایمن گردانید البتة در ضمن این معنی نگوئیم در دوز دنیا و آخرت
 از مشروبات در عقبی حاصل خواهند کرد و آثار این حسن و نیای این فضیله
 نادر و دور از بر صفحه روزگار پائیدار خواهد ماند اگر العباد آگاه این صلاح
 دینی و دنیوی را تلقی به قبول نفس موده بر نفاق و نزاع قدیمی خود مانده
 ندلت و خواری و زیر دستی طرقة لعین بر خویش کوار دارند با وجود
 نقصان دینی و خسران اخروی در اندک مدت یقین است که
 آن کافر خاست کیش دفعه دفعه هر یک از ما و شمار از زیر پنجه تیر و
 و شلط خود آورده اعلام طغیان و کفران بر سیح برین خواهد افراشت
 واحدی را از اهل اسلام در خطه دکن با ساز و برگ نخواهد گذاشت
 عادل شاه چون این مطلب دلخواه را کوشش کرده عروس مقصود
 را در کنار ارزو یافت و بدرجه قبول و استعجاب رسانیده بهود و موثق
 موکه گردانید و بجهت فرید تا کید این پیمان و استحکام بنیان مصداق
 نسبت و صلت و قرابت در میان آورد تا اینکه بر ضامنندی طرفین
 و استعجاب جانبین خواستگاری چاند بی بی سلطان بنت حسین نظام شاه
 بجهت علی عادل شاه و خواستگاری بی بی بی بی سلطان خواهر عادل شاه
 بجهت شاهزاده مر قنوی بن حسین نظام شاه تقریر یافت و مهم بر آن قرار
 یافت که بعد از سرخ جشن شادی و ادای آرایش محفل طلوعی جانبین

که اول با هم اتفاق باید نمود انگاه قصد مقابله او درست باید کرد و اولش
 را این رای مستحسن افتاد و آنرا تمتی به قبولی فسرود لکن چون نظام شاه
 از وی بدل رنجیده کینه عظیم را سنج داشت در صورت پذیر می اینها
 متردود و از اتفاقات حسنه آنکه قطبشاه بسبب قرب جوار ازیت
 کنایه بیجا نکر بجان آمده همیشه خونین دل می بود و خون جگر میخورد و این
 آرزو همیشه از خدای غواست و نظام شاه نیز چون از نبرد با نکر
 مغلوب آمده شکستهای فاحش خورده ملک و مال بتاراج داده بود
 و فیل و اسب و علم نشان و سایر مواد سلطنت را باخته همیشه غم و
 غصه میخورد و دوست بدندان حرمت می کرد و در تلافی و تدارک آن
 و صلاح کار تدابیر می اندیشید چون دانست که خلیفه عادل شاه
 پشتیبانی و تقویت را مراجع است تا مراجع در میان است عروس
 مدعای را در کنار آرزو کشیدن از جمله محالات است اول در دفع
 را مراجع باید کوشید انگاه چون پشت عادل شاه خالی ماند بهر حیل
 که ممکن باشد با او انتقام باید کشید و این بهمی دانست که دفع را مراجع
 ملی اتفاق و معاضدت عادل شاه از جمله متغذرات است بناچار
 به صلح عادل شاه گرایند و دوستی و وصلت او را رغبت تمام بهم
 رسانند و با اتفاق قطبشاه ایچیان کاروان نزد عادل شاه روانه فرود
 و بساط مصافقت و موالات بکشانند و کلیه قلعه شولا پور که مادر
 نزاع و پرخاش فیما بین فرستاده پیغام داد که اهل اسلام را بتوحید
 و یگانگی خالق اکبر و نبوت و رسالت شفیع روز محشر و برگزیدگی امامت
 ائمه اثناعشر علیهم السلام گردیده لازم است که کدورت و نزاع با هم

بسمان چهارم

۲۳

و حمیت اسلامی بر خود می پیچید صلاح دینی و دنیوی جز در فحش نمی دید
 با هواخواهان صلاح اندیش و وفاداران صداقت کیش درین باب
 مشاورت نمود و صلاح کار جست و گفت خود اول جهاد و غزایا با کفار
 شقاوت پیا بر اهل اسلام عموماً بر ذمه سلاطین و پندار خصوصاً فرض
 و واجب است و نظر ناموری دنیوی نیز باین کار سرکش بدسیرت
 وسیه مست باوه غرور و نخوت متصور آنکه بمقابله پیش آمده نشاء غرور
 از بیاله و ما غش سر و تر بزند ز نیست اهل اسلام و انضباط امور سلطنت
 اصلاً ممکن و متصور نیست پس همت عالی نهدت ما بر آن قصد آمده است
 و غم صادق نموده ام که که توکل علی الله بر میان غنم را سنج حیت
 کرده با این حربی واجب القتل جهاد نمایم و شرف غزا در یابم اگر
 بعون و لطف کریم کار ساز بر خلفیایم رونق افروز دین و اسلام
 شده باشم و جمیع اهل اسلام را از جنگ شر و اذیت خبث نجات
 بخشیده باشم و اگر معامله دیگر کون شود خود بدرجه اعلا ی شهادت فایز
 گشته از سنج رویان عرصه محشر شده باشم البته در هر دو شق احدی بحسب
 حاصل خواهد بود پس صواب دید شما دو لخواهان درین حیثیت کشتورخان
 لاری و ابوتراب شیرازی که از معتدیان درگاه و فدویان دولتخوا
 بودند بعضی رسانیدند که راج صاحب شوکت عظمی و ابهت کبری
 است که لشکر عظیم و احشام بسیار و خزینة فراوان دارد مهابت او
 در ولایات خلایق عظیم اثر کرده است بدون اتفاق بی اتفاق جمیع
 رؤسای اسلام قصد قتال او بنیایده است و بی این تدبیر بنجه
 اوزدن خود را در معرض هلاکت آوردن است صواب نیست

و استعانت از وی در هنگام دفع اعدا ضرورت شد پس این همه
 امور سبب مواد بدستی و غرور را مباح شد هرگاه که بتقریب امداد
 و اعانت لشکر کشی درین ملک می نمود با وجود عهد و پیمان علی عادل شاه
 و مماثلت او بی حرمتی بسیار با مساجد میکرد و با مصاحف شریعه
 بی ادبیا می نمود در هنگام معاودت هزاران نفوس از هندوستان
 ازین ملک اسیر می برد و تعلقات ایشان را بشوخی و جبر اخذ نموده
 بنجوبان خویش می سپرد و علی الخصوص در این سفر دوم که با داد
 علی عادل شاه با احمد نکر پی سپر کرده تا دولت آباد و جنیر خرابی و
 پایال رسانیده بود و غرور و طغیان ابد رجه فتوی رسانید و امر حشر
 از جاده اعتدال با کلیه منحرف کشته تغیر و ضاع قدیمه نمود و کلاهی
 پیچ ما و شاه که مدام مقیم در حضورش می بودند در ایام پیشین با آنها
 سلوکی که می نمود و لطف و جبر بآنها که می داشت و در خلوت می طلبید
 و به پشاشی و کثاده روی و تکلم می نمود همه فرو گذاشت گاه گاه
 بر سر دیوان بار می داد و با بابت و خستونت حرف می زد و در حق
 دستور بدیور از حکم بنشین میفرمود و در جلو حکم سوار شدن برودی
 نمی نمود و نظر بر ضعف اهل اسلام که اینها در لفظش حقیرترین و ضعیف
 همه اصناف فرامی آمدند از ایشان بی وسواس و بی خطر کشته شده
 باده غرور و انانیت گردیده مصدر این همه شامیتی ها و شوخی
 می شد علی عادل شاه اگر چه بار اراج رابطه و درستی بهود و موافقت
 انجنان مغبوط داشت که دیگر از سلاطین اسلام را نبود اما ازین
 بی باکی و ناپاکی خاطرش سیر آمده کرانی کمال بهم رسانیده ارغصه

در طرقة الحسين آن که عفو و عفو را کالهن المنفوش ساخته تقویت
 اسلام و اسلامیان بظهور آورد شرح و بسط این مجلس آنکه راجع در
 اصل از چاکران رایان بیجا نکر بود و هر روز و هر روز کار و مساعدت
 نجات کار مکار بلازعیم و سهمیم بر تخت بیجا نکر مستولی گشت و بالا استقلال فرمان
 ولایت بیجا نکر شد و بیجا نکر شهری بود بس عظیم و آبادان که بلد و
 پوره جات و مضافات آن بیت در بیت فرسخ طولاً و عرضاً
 آبادانی داشت که چند کوه ها و دریاچه در خلال آبادی آمده بود
 و ولایت تابعه او نیز بکمال وسعت و فراخی بوده است چنان که
 میگویند شصت بندر و چندین حصین و قلاع متین و چندین
 کان زر و الماس و زمره و تعلق بدو می داشت و نیز بسیار
 از اشیای قیمتی درین ولایت پیدا می گشت و حاصل تمامی
 ولایت بیجا نکر بیت کرور چون بوده و همیشه سه چهار لک سوار
 و نه ده لک پیاده در پای تخت او می بودند در هنگامی که تمامی
 عرصه دکن بیک چراغ اسلام منور بوده یعنی همین یک سلطنت بهمنیه
 بود و فرمان و امان همیشه بدو توفیق حق تعالی با کفره فخره با جهاد و عرا مقابله
 می نمودند اکثر به فتحیابی مخصوص شدند و گاهی زخمی هم میر سیداما
 بساط بقایمی چیده می شد بعد از آنکه دولت بهمنیه زوال
 پذیرفت ملوک طوائف بهر سیدند بجای یک حکومت پنج شش
 فرمان رواد دکن سر بر آوردند اکثر با یکدیگر نزاع و نفاق می داشتند
 هر یکی در خرابی دیگری میکوشید صلاح خود در فساد دیگری می دید
 بناچار اینها را در حفظ قواعد محبت و یگانگی بارامراج و استمداد

بر اقصای مصلحت موقوف بر وقت دیگر داشته بجای آوردن و اختیاج
آنکه اگر درین وقت مفتوح گردد شاید راج که شوخی و سرکشی در سرش
آورده بود قلعه را در تصرف و قبضه خویش دارد لیکن در آن فرصت
باستظهار راج در محلیکه قلعه قدیم موسوم به لدرک بنای نموده یکی از
راجهای پیشین بود و مندرس و تنهیدم گردید و از سر نو بسک و کج
بنای تازه بر آورده باسکام تمام با تمام رسانین موسوم بتاها در کشت
و آنرا از مردم خوب جنگی کار دیده با سرانجام و ذخیره فراوان پر کرده
بدار الحافه نمود و راج غیر خویش نهضت نمود در وقت معاودت
از تعلقات سلاطین اسلام برده گشت از هندو و مسلمان بدست آورده بلکه
بعضی جاها را بجنوبان خویش سپرده و برادر خود و یکنما در سی را با پار
فوج بر لب کشا گذاشته تا دست بردی در تعلقات اهل اسلام نموده باشد
خود داخل بجا نکردش عادل شاه هجدهمین سال باغ کسور خان که در اولین
روز و در آنجا جلوه افروز شده بود و تهنیتهای جوس و نذور و
نثار با از مردم شهر و حوالی بطور پیوسته بهین و مبارکی فرا گرفته طرح
آبادانی انداخت و به شاه پور نامید در چند روز با تمام آن سنگینام
بجنان معموری رسید که مثل بلده گردید و کوه در عهد سلطان ابراهیم ثانی
خانه شماری شاه پور گرفته بودند نه صد هزاری خانه بقسم آمده -
ذکر غلو طغیان راج و سکالیدن پادشاهان اسلام دفع شر او را
چون طاغی بی نیاز بود و راج راج را هم چنان عوان بی عوان سباب
بطور غرور متراید گشت و با و پندار و بخار استکبار در دماغش پیچید و
انالاغیری از نفس خبیش جوشش ز دستم حقیقی بتا زیانه قهر قادر که الفرق

ضمین این معنی صلاح کار خود می دید عادل شاه ازین اوضاع راجع
و تساهل او اندیشناک گردید که راجع اگر بر اعانت مامور است پس
دارا با خصم چه کنی پیش دارد و ازین دارا اتبری کار خویش است پس از
از اعانت و اظهار یاری کشته توکل بر لطف و کرم خداوند متعالی
درست کرده با جمعیت خود آماده حرب گردید و بنفس نفیس متوجه
لشکر نظام شاه شد دست همت و جان بازی گشاده آتش حرب را
اشتعال داده و تهوری را بدرجه قصور رسانید و پیشتر ازین خود و قطبشاه
پس عادل شاه را گران یافته جانب قوی از دست بردار فاقمت
نظام شاه خود را یکسو کشیده بود و نظام شاه در مقابله عادل شاه چندی
پاراسید و قایم گردید بیک کوشید اما آخر تو بهیم آنکه دارای راجع در وقت
محض زور و فریب خواهد بود پای ثباتش از جالغرید و از محصره که خود را
بیک جانب کشید عادل شاه چید مردانگی را بر وجه اتم و احکام کار بسته
عرضه را بر نظام شاه تنگ گردانید چنانکه نظام شاه از دایره هلاکت
نفس خود را بیرون آورد و غنیمت شمرده از اسباب و اسباب سلطنت
پیدا و گذشته بدیر غنیمت بسیار از فیل و اسب و غیره و همه آداب
جهانداری از علم و نشان و دامه و مایه و مراتب خصوص نشان سبز
که عنایت کرده پادشاهان کجرات بود و بان نظام شاه بیان را فخر
و مباحات حاصل بود و همه در تصرف عادل شاه در آمد و بنصرت و ظفر
عظیمه ص کشت و از ان تاریخ عادل شاه نشان خویش سبز تر داد
و پیشتر ازین نشان زرد می داشتند بعد از این عادل شاه راجع را
بر میاودت باعث کشته همه در حوالی شولا پور رسیدند و شخیر قلعه را بر

حالی که کشاده سباسبی بنده و غیره آن بیجا پور آورده اند آخر نظام شاه
درین مرتبه با عادل شاه مصاحبه کرده و از کلیان گذشته بساجا سارعت در
نور دید بعد از آنکه درین مدت سر چهار ماه خرابی ملک و پریشانی عالم
بآن قدر بظهور آمد و عادل شاه را مراجع را ترغیب بر معاودت نمود
هر یک به دار الخلافت خود باز رسیدند

لشکر کشیدن عادل شاه با اتفاق راجع نویست و حکم بر نظام شاه

و بسایق قلعه شام درک

بعد ازین حادثه عظیمه نظام شاه خون جگر خورده در صدد تدارک و
تلافی در آمد سال دیگر با قلیشاه بطرح مصداقت انداخت و بیعت سنجکام
مبانی محبت نسبت قرابت را بهم بنهیه آن ساخت دختر خویش جلال بی بی
را در عقد مناکحت ابراهیم قلیشاه در آورد و نسبت پدر فرزند می در میان
آورد و سه سال و هم با اتفاق قلیشاه و عماد الملک متوجه قلعه عادل شاه
گردید و بی صبره کلیان پرداخت عادل شاه ازین اتفاق مخالفین و
پورش اشخاص خبر یافته ضرورتاً با سسته فحاشی مراجع ملتجی گشت یکی از
از معتبران را نزد راجع فرستاده استمداد نمود و راجع که خورده تسلط
و قضاوت بود و در ایادی و تحقیر مسلمانان بهانه بیعت با غدر باد و لکبه
احشام و پنجاه هزار سوار بر آمده به عادل شاه ملحق گشت و
پیشتر روان شدند مقابل خصم با صله یک دو فرسخ فاصله و آمدند اگر چه
بر سر کوی و غیر آن در میان مردم طرفین جناسه و سبیل اتفاق واقع می شد
اما راجع با نظام شاه طریق سلوک و مدارا مرعی داشته و امر مصاف و
مقابله نشان می نمود و غرض از غیبتش آن بود که مگر قصه بصبح انجامد و در

بستان چهارم

۴۰
را بنی تعلقات عادل شاه میسر کرم بود و پول زده راه بڑا پیش گرفت
طام شاه نیز در خود تاب مقاومت نیافته و بر تافت عادل شاه
ز تعاقب او دست برنداشته پیش پیش میرفت و راج از پس و
طریق می پیوسته و شکران او که در آرزوی چنین روز عسرها بسپرد و بگذرد
ست نظام و کشته و داد و بیدادی میدادند همچنانکه در سرحد نظام شاه
قدم گذاشتند و تلفت تاراجی هیچگونه قصور نمانی کردند غرور و عنو کفر
بان سرحد رسید بود که چون عادل شاه پیش آید بود و در پهنه ملی
آب و هوای خوش یافته فروگاه عادل شاه مقرر می شد و سایر
بر می افراشتند منسوبان راج از راه رسیده هما نجا را برای راج
خوش کرده و بز و ریجهای عادل شاه را از انجا بر کند این سرای دپا
راج نصب می نمودند چنانچه یک روز بود که سه مرتبه خیمه راج
استاد کردند عادل شاه بنا بر لاچار می و مصلحت وقت اغراض
میفرمود و مقصود کافر ازین تحویل نه تنها نقل مکانی بود بلکه تسلط
و نفا و حکم مرکز داشت و می دید که جهات خود که در دل اسلامیان
تا کجا اثر کرده است بعد حال بهین اسلوب در ملک نظام شاه
نهب و غارت کنان پیش پیش میرفتند نظام شاه را پایدار می در احمد
صرفه نکرده راه دولت آباد پیش گرفت و در حقیقت متحصن شد کفار بیانگی
تا جبر و دولت آباد یا میال کرده و سرابی های کونا کون بوقع در آورد
درین مملکت وسیع طولا و عرضا هیچ معمره بسلامت نمانده و خرابی
احمد نکر نیز بدستور یکی زراعات و باغات با خاک برابر گشته و عمارت
و مساکن جلکی انهدام یافته خانه های خرد همه آتش زده و عمارات

دویم باتفاق تفاؤل خان مشوای عماد شاه در تعلقات عادل شاه
در آمد در صد و خرابی بیشمار بود و اراده آن داشت که ظم و عادل شاه
را در حوزه تصرف خویش در آورد

لشکر کشیدن علی عادل شاه باتفاق امراج بر سر نظام شاه
و تنباهی ملکت احمد نکر

علی عادل شاه پس از تهیه مواد و اسباب لشکر کشی پیشتر از خروج
ایلمی چرب زبان بجانب حسین نظام شاه فرستاده پیغام داد
که اگر ارتباط قدیمی و دوستی دیر عهدی بحال و رونق ماندن خویش
منظور باشد قلعه شولا پور و کلیان را بمشوبان درگاه واکذارند و
دو ستار خود را بمنون منت دارند و الا نه توجه رایات عالیات
را هیچ عایقی و مانعی نمائند منتظر باشد حسین نظام شاه همین که این
پیغام بهوش را با اصفا فرمود عنان تملک از دست داده منهنجیکه
نه از مقام دوستی باشد بر زبان سرداده ایلمی را ناکام باز گردانید
عادل شاه که بر سر بهانه بود بمجد رسیدن جواب تلخ رایات عالیات
برافراشته از مقر غر و شرف حرکت نمود و کسی را بجهت اطلاع بسمت
بیجا نکر و از آن فرمود و امراج بموجب عهد و قرار بلا توقف باشکر
کران بسمت بیجا پور را بهی گشت در ده فرسخی از شهر در مقامی که تعیین
یافته بود ملاقات هر دو پادشاه با هم واقع شد باتفاق بر سمت
مخالف بتائی روان شدند چون خبر توجه عادل شاه باتفاق امراج
کوش زد نظام شاه و تغول خان شد بر سر حساب شده در گرداب و در
افتادند تفاؤل خان که در رفقت نظام شاه قدم راسخ نموده در

در پیش داشت حق تعالی بفضل خود بسلامت عهد و شش سرور و مست
 بمقر و دولت رسانید صدقات و خیرات بشمار بار باب حاجات و
 اهل استحقاق رسانیدند و سجدات شکر بپنجران عجز و نیاز بدرگاه
 و ادار بی نیاز مؤداساختند بعد ازین هر کس از سرداران و ندیمان
 و امرای راج و هر خاص و عام بیجا نکر که ادراک شرف ملازمت
 و پای بوسی عادل شاه جوق جوق می آمدند از عطایای عادل شاهی
 از جواهر و نقد و خلع فاخر بر قدر و وزن و شان هر کدام سرافراز گشته
 رخصت می یافتند تا مدت اقامت در بیجا نکر همین اسلوب بود و در مجلس
 از مردم و شناس بیجا نکر مانند که از عطیة عادل شاهی بهره مند نگردد
 خزانه عظیم عادل شاهی در همین داد و دهش در بیجا نکر بصرف در آمد که
 بهر کوی و برزن بیجا نکر و اطراف نیز دستا نهایی همت بلندی و در پای
 عادل شاهی می شد لکن که تعهد و قبول امداد و اعانت در هر امر مر جوعه از راج
 موثوق و مؤکد گشت و هر وقتیکه عادل شاه را ضرورت افتد و احتیاج
 بکوبک شود در راج بمجر و اشاره بلا توقف و اجمال بالشکر کران
 رسیده در تنبیه و تادیب اعدا کوشید عادل شاه رخصت انصاف
 حاصل کرده متوجه دار الخلافت گردید بعد از رسیدن بمقر غر و شرف
 در تنبیه اسباب و سرانجام مهم سازی و مواد عد و افکنی و ملک کشایی
 و انتقام از اعدا در اندک مدت مواد و اسباب بهر سانیده قصد
 مهم سازی بر مخالف قرب و جوار و الی ایچه مگر تصمیم پذیرفت بجهت
 آنکه حسین نظام شاه در دل غبار پیدا کرده او را رسم مواخات و موالات
 که رسم تنبیه جلوس و ارسال نامه و پیغام بود مانند دیگر ایچا نیان

دل جوئی بیش از بیش نموده گفت که مادر مشتاق شمارا دریا بید که بس
 ارزومند دیدار و مشتاق لقا است و معتمدان حرم سرایان عصمت پیرانیز
 از نزد رانی رسیده عرض نمودند که پرده نشینان حرم سرای عفت و
 عصمت و حجله کزینان شکوی شوکت و سلطنت یعنی فی حرم خاص راجه که
 نسل راجه اجیت رای بود و عادل شاه را فرزند گفته بود و دخترانش که
 نسبت خواهری با عادل شاه ثابت کرده بودند با قصی الغایت
 آرزومند دیدار و ملاقات اند حرم سرای خاص به تشریفات قدوم
 میمنت لزوم و روتق تازه و زینت بی اندازه بخشند و لباسی آرزومند
 قرین فرحت و راحت گردانند عادل شاه از بار عام متوجه حرم سرا
 گشته بی اندیشه و وسواس در حرم آمد رانی با دختران و دیگر خواهران
 با استقبال پیشوا آمد و طبقی پراز جواهر لبتین که بجهت شمار شاه علی عالی
 مقدار همیا ساخته بود پیش آورده شاد نمود بعد از آن بکمال شفقت
 مادر می ملاقات گرفته بر مسند خردانه که بهمنه اران زینت و زیب
 آراسته بودند نشاند و بکمال دل جوئی و خاطر داری با عادل شاه
 سخن ساز کرده احوال پرسی می نمود و توجه دلی ابواب تسلیم و تسکین
 گشاده و متعهد اعانات و امداد در وقت ضرورت و امور مرجوعه گشته
 خلعتهای فاخره که بجواهر و مروارید تصحیح یافته بود با طبقهای بن
 که راز لعل و یاقوت و در و مرجان بوده گذرانید و رخصت آنحضرت
 داد عادل شاه از انجانب خوشی و خرمی مالا کلام مراجعت فرموده بمقر
 عز و شرف خود آمد سرداران و ملازمان و سایر فدویان درگاه
 عادل شاهی بشکله آنکه از محل خطر که همه اران ظنون و اندیشهها

و به فرستهای ملون بپاراستند بعد ازین راجه خود را برادران و
 سرداران و لشکر با ساز و یراق پنج شش فرسخ استقبال و پیشوا آمده
 با احترام و عزت تمام ملاقات گرفته بشهر در آورده مجلس اول در قصه
 راجه که بآرستگی شاهانه و زیب و زینت خسروانه آرایش یافته بود
 منعقد گشت عادل شاه او را خلعتی خاصه که برای راجه ترتیب
 داده بود و پوشانیده از پوشاک مائمی بر آورد و مراسم تخریت بتقدیم
 رسانید بعد از آن سخن از وادی اشتیاق و آرزو مندی سر داده
 کلمات شیرین و مقالات رنگین که احساس دوستی را استحکام
 و بنیان محبت و یکجبهی را انتظام افزاید شرح و گذارش آورد در راجه
 نیز بکمال بساطت و انبساط سخنان دل آویز و مکالمات دل پذیر که
 همه از سر توجه و التفات بوده ادا نمود بعد ازین عادل شاه هدایای
 لایق و پیشکشهای شایان که برای راجه ترتیب داده بود و گذرانید گویند
 در آن پیشکش نقد شرده لکبه هون و چند درج جواهر گرانها و لالی شاد
 و چند زنجیر فل کوه مثال و چند راس اسب پری پرواز با ساز و یراق
 و بعضی از آن بازی و لجام مرصع بلالی و یو اقیق بوده و چند شتر و
 اقشقه قیمتی از قصه های مصری و خزای رومی و دیبای حسینی و دیگر
 اجناس نفایس که دیده نظار گیان اجلا و دلهای تماشا گیان را
 بزینت و صفای بخشید و از جمله جواهر یک الماس بزرگ بود بوزن
 هجده مثقال که جوهریان قیمت شناس در بهایش خیره میماندند راجه
 آن همه آورد و بار بدرجه قبول رسانید و خود نیز در لوازم خاطر دار
 و الطاف کثیری حضور نگرد و به تشریفات ملوکانه و خلعتهای پوشان

که لشکر کشیده بر ملک و ولایت عادل شاه بی قیدانه به بیجا بکر رفته ملاقات
را مراج گرفته بالمشافه و المواجهه مبانی دوستی و یکپویی را استحکام بخشید
بعد از آن باتفاق با هم بر سرانند لشکر کشیده انتقام کشند

رفتن علی عادل شاه به بیجا بکر ملاقات امراج

علی عادل شاه بموجب امر او عزم رفتن بیجا بکر مصمم نمود و همدرین
اثناء خبر تازه رسید که یکی از اولاد صفار را امراج که اخلق خاطر باد
بیشتر داشت فوت شد ادای رسم تسویه بهانه دیگر موجب رفتن
بیجا بکر قایم شد عادل شاه با وجود همت از آن اندیشه و خطر و توکل
بر لطف و عنایت کریم کار ساز نموده از دار الخلافت برآمده
متوجه بیجا بکر شد امراج باستماع خبر توجه عادل شاه امرای خود را
بالشکر آراسته باستقبال فرستاده حکم نمود که از سه حد که لب کشا
است منزل بمنزل مشراطاعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیده
و تکلفاتی که شایسته همچو جهان عزیز باشد بجا آورده بمقر غرض و مشرف
رسانند چون بوکب عادل شاه بی از کشنا عبور نمود سرداران بیجا بکر
بیکمال احترام و تعظیم تمام لوازم ضیافت و خبر داری هر گونه بهر منزل
و مقام بجا آورده می گردید تا اینکه بیک منزل بیجا بکر رسیدند امراج
با نین باندی شهر بیجا بکر حکم فرمود تا در و دیوار و کوی و بازار به قشای
قیمتی و آلات و اسباب زینت فرو گرفته رشک افزای میبندد و
گردانیدند و بر لب دریای تنب بپرد که مکانی وسیع و فصیح باب و
هوای خوش و نزهت افزا بود و در و دیوار عادل شاه مقدر
ساخت و سراپردهای فلک فرساز زینت و مغل و غیره برافراشتند

آشنائی داشت خط ثلث و نسخ و رقاغ خوب نوشتی صوفی مشرب و
در ویش خفا و قلندر و شش بود بی قید و تکلیف معاش داشت هرگز بر خود
زینت نمیگذاشت و خود را و منزل خود را نمی آراست بجز در جلوس و روزگ
شاهی طریقه مرضیه نصفت و عدالت و رحمت و شفقت بخشش و سخاوت
انچنان پیش گرفت که درین صفات در عالم علم گردید بر سپاه و لشکر ساوا
و علما و شرفا و شعرا و مساکین و فقرا دست بهمت کشاد زری که
ابراهیم پادشاه بکر و آوری آن سچها نمود یک کر و پنجاه لک هون
فراهم آورده بود و قلیل الايام مثل ابر بهار می پاشید هر جا که در ویش
کوشه نشینی بودی البته بصحبت او میرفتی اگر چه از قوم هندی بودی و او را
بر محک امتحان کشیدی اگر در وی حالتی یافتی رعایت کرده نگاه
می داشت و گاهی بصحبت او هم می رسید و الارعایت کرده رضا
میداد هرگز مقید بکمال و مال نشد و دنیا را نزد یک او چندان و قری
نبود و جهات دنیا را بنفزان و اگداشته خود فارغ می بود گاهی که
باز رویکان و مقربان صحبت می داشت پنج شش ساعت از هر جا
سخنان می فرمود و خاطر را بجا کایات و مقالات مستخرج می داشت
چون از مجلس بر می خواست می گفت که دیدید که چه بزیان گفتیم هر حال
این کسب و شب بهتر از آن است که در فکر ملک و مال و خلق با کسبیم
حالارفته اند کی بیاییم اگر حیات باقی است دیگر کوئیم و شنویم چون
او ضاع و اطوار آن شاه آزاد مشرب بدین منوال بود و بگوشتن بختنشان
اطراف رسید حمل بر جئون و بی روی وائی پادشاه آزاد مشرب کرده
و ندان طمع میشد کردند و طمع جنبی شان بحرکت آمده خواستند که

ادامی شد آنهم بصدد شواری اختیار خان بجزاتی نامی از امرای معتبر
و سنیان متعصب بود و در تدبیر و تشیع و تشبیه تمام داشت در ورجعه
مع اقوام و اقارب و توابع غیش مسلح و مستعد در مسجد جامع قیدیم
حاضر شده و دروازه مسجد را بکمال استحکام بند فرموده و جزایر و تفنگ
و دیگر آلات حرب بر سقف مسجد نصب کرده و چون آنان جری و مردانه
بر آن کماشته خود مع جماعت خطبه نماز ادا میکرداگر بند و بست باین
آیین نمی آورد ممکن نبود که اسامی خلفای بر رؤس منبر بر زبان جاری
متدینان دین خفی از سنج این حالت دل تنگ گردیده باهم اتفاق
نموده در صدد شورش و جهاد شدند زود بود که فتنه عظیمه بر پا
شود اما از آنجا که علی عادل شاه رو به پیه چو و سخا و شیوه مرضیه عدل
و داد و رزیده بود و ترحم و احسان بکمال رعایا و غربا و توقیر و تعظیم علما
و فضلا بوجه مایه بی بجای آورد و داد رسی مظلومان و ملوکان و زراعت
برستان و حاجتمندان می نمود و نیز جماعت کشیر که در عهد ابراهیم شاه می
که تقیه را کار فرموده ظاهر بر خلاف باطن آرا خود را سنیا می نمودند
اکنون بر قعه اتفاق از رخ بانداخته ظاهر بر یک باطن رنجیدند و پله آن
طرف گران گردیده نایر فتنه سرکشیده فرو نشست و شورش خلا فیه
نزد همین دم فرو کشید آری مقرر است که پادشاهان را عدالت و دیگر از
سخاوت ضمیمه عدالت کرد و بهر دو شیمه کریمه مجتمع آیند جای حرف و طعن
دوست و دشمن نماند علی عادل شاه شاهی بود که یم بنفس سجدت طبع
و جودت و کما موصوف و چند کتاب متداوله از کلام و منطق و
حکمت و نحو و صرف پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم

و قتیکه سه شزارده در قلعه موجود باشند آمدن من عقل نه تجویز نماید و جو آونها
 باعث هزار آشوب و فتن خواهد شد اگر این عریضه شما از روی اخلاص
 است هر سه شاهزادگان را بحضور بفرستند تا چشم جهان شان بر آرند
 میدخان عرضداشت نمود که نفری معتقد از حضور مامور باین کار بفرستند
 ما بموجب امر عالی محل آرند پس شاه علی اعتماد خان نام را که از جمله مقیمان
 در گاه بود و در سلک محکداران حضور منسلک باین کار فرستاد تا او
 بموجب حکم سلطانی جهان بین آن شاهزادگان بر آورد علی عادل شاه
 همون ساعت که چیده برگزیده و انانیان انجم شناس بود بد به شاهی
 و شکوه پادشاهی داخل مقر غزو شرف کشته تخت آبار ابلجوس مانوس خود
 فرو غرت تازه بخشید و عالمیان را بنور عدل و انصاف و داد بخشش
 خود بسیار است و ارکان دولت و اعیان حضرت را فراخور حال
 هر کدام به تشریفات لایقه و اضافات مناصب و اعطای خطابات
 سرفراز فرمود و در اولین روز جلوس حکم لفظ علیا ولی الله در کلمات
 اذان فرمود و خطبه باسقاط اسامی خلفای و اثبات اسامی حضرت
 المله طاهر بن علیه السلام خوانده شد و بهیکی رسم و قانون عهد پدر
 بر نهاده احیای مراسم عهد و فرج نموده و در ترویج ملت شیع و
 تربیت شعبان باقصی لغایت کوشید تا آنکه دریای تخت او مردم
 خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند و سه هزار
 کس ازین مردم ملقب به تبرایان مامور بودند بکشتن بنیانات اعظم
 بر روس الاشیا و چه در سواری و چه در دربار و چه در کوچ و چه در بازار
 گویند در تمامی شهر و از وقت در یک مسجد جامع نماز جمعه بطریق اهل شریعت

که هر جواب نشان می داد که مسموع میرو که بعضی از امرا شاه را
 سلطنت برداشته اند اگر با درینجا قایم دیگری را کشیم باعث قتل و کشت
 شود و مخالفت در میان امرا و روسا افتد و ملک لشکر و ایران و خراب
 گردد و صبر کنید تا آنها غریب بجای شهر رسند نمایان دعوات و مقاصد
 آنها بخاطر آرند و قتیکه باتفاق شما و آنها اثری که قرار یابد بهر که تخت نشینی
 مقرر کنند من هم یکی از تابعان شما هستم ایشان را باین پنج تسکین و
 تسلیه داده دفع الوقت می نمودم الحال که رسول شاه علی در رسید حاکم
 و امرا و اعیان همه جمع آمد به مجلس منعقد ساختند درین باب مشاورت
 با هم نمودند از راه کیاست و درایت در میان اهل مجلس گفتگو واقع
 می شد هر کس بجهت خیا لیکه بخاطر رسید می گفت جبهه خان بجبار کی از میان
 مجلس برخاسته با و از بند گفت چون تمامی لشکر و اهل وادائی شاه
 سلطنت برداشته و بدان راضی شده اند انچه مد بسیار خوب است
 من هم از جمله بندگان فدویت سرشت هستم و انا اول العابدین گفته
 رخ بسوی لشکر آورده جبهه بر زمین بندگی و اطاعت گذاشت بعد از آن
 از سایر اهل بهمین معنی عهد و بیعت استوار گشت و عرضیه بخدمت
 شاه علی باین مضمون بودی سه واق منظر چشم من آشیانه رست به گرمنا
 و فرودگاه خانه خانه نشست نوشته رسول اشاکام مقضی المرام روانه
 نمود اعیان و ارکان و سادات و قضات و اهل وادائی شهر
 بملازمیت شرافت و بهنیت با بجا آورده نذر و نثار تقدیم رسانیدند
 و از عطا یابی آن بجز نوال شاد کام و کامیاب می گشتند شاه علی باز
 بجبهه خان پیغام فرستاد که قول مشهور است که دو پا و شاه در آید بخت

ستان چهارم

در روضه حضرت شمس الدین پیران صاحب که از مشاییر اولیای دکن اند
مجلس کرده این امر را بهود و موافقت استحکام داد و روز و نیم که ساعت
بعد و وقت مسعود بود و شهر آوده را هم در روضه آورده در بالین قبر
شریف شمشیر خلافت در کمرش بسته چرخشایی بر سرش افراشت عموماً
غلائق هجوم آورده مراستقیمت و نثار پاشی بجا آوردند دیگر روز از
مرج برآمده بیرون قلعه شدند و آمدند کشور خان زری که درین مدت جمع
آورده برای همین روز نگار داشته بود و بلا توقف حاضر آورده که در
شاه علی دست بود و سخا بر عالمیان بگشاد از نوید عدل و انصاف خوش
جمهور خلایق را صلاد و دانا نثار این جنر طوایف انام از دور و نزدیک
احرام ملازمت پادشاه بسته قوافل روان گشتند و از عطیات اوصیفر
و کبیر مال آمانی و امال می شدند همدین زودی ابراهیم عادل شاه
رخت از سرای فانی بیرون کشید شاه علی بر جناح استیصال سلطنت
روان گردید در باغ کشور خان که از شهر فاصله یک گز است فرود
آمد مدی نخته و سنجین را بشهر فرستاد تا از حاکم و اعیان و اهل دیکی
در یافت مزاج کند اگر چهره رسوخ و عقیدت شان بغازه اخلاص استیاید
شرایط بهود و موافقت بجا آورده مراجعت نماید حاکم دار السلطنت غلامی
هندی جید خان نام که در ضبط و نسق امور یکانه روز کار بود و در خدمت
و اخلاص فی نظیر درین ایام که پادشاه از جهان در گذشته بود در وادگان
شهر محکم بسته درآمد و شد مردم خرم بلیغ کار فرموده و در نگهبانی و حراست
شاهزادگان احتیاط کمال بجا آورده هر چند اعیان و معتبران بوی نقشند
و باعث شدند که یکی از شاهزادگان را بدر آید تا بر تخت بنشیند و چتر

نیست و مرض الموت است شهزاده در آنجا بلا تاحا از آن و نواز
 بر رسم شیعه میگذارد و در تقیع شعار و افض جدمی نمود و در حالت اشتداد
 بیماری این خبر و حشت اثر بکوش پادشاه رسید چون بار بر خود می پیچید چو است
 که طهاسب را در حین حیات خود تحت نشین کرد و اندو زمام سلطنت اقبیه
 اختیارش سپرد و علی را بقتل یا بزرگوارند بعضی از ستم طریقان بعضی سنا
 که شهزاده طهاسب نیز از مذاق برادر کلان چاشنی گیر است در ترفض
 زیاده از وی رسوخی پیدا کرده بغایت عکین گفت من خود چکونه عیان
 اختیار خلائی که و دایع خالق اند کف را فنی سیارم و او را نیز مجوس و مقیا
 نمود و جهات سلطنت بخاست ایزدی و مشیت الهی و اگداشت چون مرض
 پادشاه متدای شد و وی شفا و صحت اصلا نمودار نمی گشت اهل حل و
 عقد در فکر دیگر افتادند کسانی که در شهر بودند با سلطنت برداشتن شهزاده
 طهاسب میل آوردند و خواجه کمال لاری که بعد از این کشور خان مخاطب میکرد
 و در آن ایام بکومت هو گیری دیگر رکنا ت آن طرف مامور بودند و تحصیل
 زر آن ملک با و تعلق داشت در ایام امتداد مرض پادشاه زر تعلقات
 که تحصیل میکرد و اصل بخزانه عامه ساخته بجهت استعداد مواد سلطنت علی و ثانی
 هما بخانه می داشت و با امر و اعیان با او و ساز و موافق بودند در
 باب تحت نشینی علی گفت گوی داشت و ترغیب می نمود و همچنین بکند خان
 قلعه دار مرچ پیام فرستاد که مهم پادشاه با مرور فرار رسیده هر کس در فکری
 حلقه افتاده است صواب آنست که شما تعجیل را بکار برده شهزاده علی
 را تحت نشینی قرار بخشید و پسر شاهی بر سرش گردانید سکندر خان را این ای
 معقول و حسن افتاد چند سی از اعیان و همچنان را از دور و نزدیک طلبه

که توجه مذہب داری گفت بالفعل مذہب پادشاه دارم آئینہ بر خدا علیم
است پادشاه دانست که شہزادہ شیعیہ است و آنرا از تاثیر صحبت استادش
یقین کرد و عتاب اکین کشتہ چند روز بار سلام نداد و استادش احکم بحسب نمود
بعد از آن برای تعلیم شہزادہ ملا فتح اللہ شیرازی امقرر کرد و قصداً او ہم
مذہب تشیع داشت بملاحظہ روز کار رقتیہ را کار فرمودہ خود را در مردم
خفی المذہب فرامی نمود و صحبت او با شہزادہ بموافقت انجامید و شہزادہ
بتوقیر و تکریم افتخار می گشتید ہم درین ایام جماعتی از نزدیکان از آتش فرجا
و تند خوئی ابراہیم عادل شاہ توہم پیدا کردہ باغوامی برہان نظام شاہ
می خواستند کہ ابراہیم را از سلطنت معزول ساختہ برادرش عبداللہ را
سلطنت بدارند درین تدبیر بودند و ہمنوز این معجون مزاج نکر فتنہ بود کہ ناگاہ
سراز پودہ بیرون افتاد و پادشاہ بمقام سیاست استاد از سر قہر و غضب
کسانیکہ درین گفتگایش بودند بقبولت رسانید و بمسامع عادل شاہ رسید کہ
ملا فتح اللہ شیرازی استاد ثانی نیز شیعیہ مذہب است با شہزادہ رنگ
صحبت موافقت پیدا کردہ ظاہر شد کہ شہزادہ نیز در مشاورہ عم خود عبداللہ
ہمدستان بود بغایت خشناک شہزادہ را بمعلش بقلعہ مرج فرستاد و قلعہ را
و کامل خان بہانہ دار کہ خواہر زادہ اسمعیل عادل شاہ می شد نوشت کہ فطرت
شہزادہ کوشند و روافض انزد و شہزادہ اصلاً و قطعاً راہ مذہب از عجوبہ
اتفاقات آنکہ سکندر خان و کامل خان نیز ہر دو در باطن شیعیہ مذہب
بودہ اند خدمت گذاری شہزادہ برخلاف مرضی ابراہیم عادل شاہ
می گشتید نہ چون عادل شاہ از هجوم امراض متوئے صاحب فراش گشت
بر مردم دو روز و یک بہ یقین پیوست کہ ازین جہلکہ پادشاہ نجات یافتنی

وزینت بختای تخت خواهیم شد جید خان در جواب گفت که من
 لفرم داعیه دار میراث خوار بنستم پس پها سب را باد و برادرش
 نزد شاه علی سلامت رسانید بکرم پادشاه هر سه تن با انواع بقضایات
 رسیدند بعد ازین بدید پادشاهی و شکوه قهنتشاهی در ساعت محمود
 و حکام مسعود و در دار السلطنت داخل گردیده بر تخت عادلنشاهی
 جلوس بکات با نوسن نمود
 روایت دیگر

مورخین دیگر مثل محمد قاسم فرشته و رفیع الدین شیرازی نوشته اند
 که شهزاده علی در آوان طفلی و زمان خوردی بجدت فهم و شوخی طبع
 موصوف بود و روز بروز چون بجد تیز و سن رشد نزدیک تری شد جمال
 شریفه و اوصاف مضبیر روی ظهور آوردن گرفت اما بسبب صحت
 خواجه علینیت الله شیرازی که بجهت تعلیم و تربیتش مامور بود میل تمام
 بمذهب تشیع بهم رسانید چنانچه ابراهیم شاه را وری در خلوت با خواص
 محرمان نشسته بود بتقریب ذکر مذہب و آئین جد و پدر در میان آمد فرمود
 شکر و سپاس محبوب حقیقی را که مرا توفیق داد که از ملت و آئین جد و پدر
 بری گشته دین قویم و صراط مستقیم که از سواد اعظم مذہب سفت جماعت
 است اختیار نمودم و شعار روانظن را بر طرف ساخته اثری از ان که شتم
 در آن وقت نشان داده حاضر بود و این سخن بکوش میگرد از شوخ طبعی ضبط
 خود نموده گستاخانه در برابر پدر گفت که اگر از طریق جد و پدر که شستن
 روشن محمود و طریق پسندیده است ضرور شد که منم زندان آن حضرت
 چنین کند ابراهیم شاه ازین شوخی و همزبانی او بر آشفت و پرسید که

در پرورش و خدمت گذاریش دقیقه از وقتایی نامرعی نمی گذاشت
 و رتو از مآتالیقی شهزاده بجان کوشیده سر مو از خویش قصور
 روا نمی داشت و بجهت تسلیه خاطر پادشاه و چشم آهوبره بایک نکشت
 که با عریضه بخدمت عادل شاه ارسال نمود و در عریضه نوشت
 که بر حکم والا شاهزاده راجه جان پیش بر آورده و نکشت بریده ناقص
 نموده گذاشته ام بعد از آنکه ابراهیم عادل شاه بدار البقا شتافت
 حیدرخان حواله ارببیچا پور جنازه پادشاهی آراسته روانه گوکی نمود
 شاهزاده طهاسب رابع برادرانش در بند نکنداشت بعضی از
 ارکان بجیدخان پرسجده گشتند که زودی یکی از شهرادگان از قید
 بر آورده بر تخت باید بنشانند تا قطع امید طامعان قابو و مخالفان
 کمین طلب کرد و بجیدخان آنها را جواب داد که این کار ما دشمنیست
 کار بزرگ نیست تعلق بدارالمهام دارد این گفت و بسرعت هر چه تمامتر
 کیفیت واقعه با سدخان نوشت اسدخان بجزد و وصول این خبر همان
 روز بلا توقف شهزاده علی را از بند بر آورده چترشاهی را بر سرافراشت
 و سلطنت بر داشته تهنیت ها و نذر ها گذرانید و مروز با سرانجام
 سلطنت و بد به شاهی از مرج بر آمده بسمت دار السلطنت روان
 شد بجزد این خبر از هر طرف و از شهر نیز از سر قدم ساخته باستقبال
 شتافتند و تهنیتها بقدیم رسانیدند و پیشکشها می گذرانیدند تا آنکه
 اضلاع تور و مخیم سرایر ده اقبال شد بجیدخان حکم فرستاد که دید بای
 جهان بین شهرادگان که در شهر اند بر آورده بحضور فریستد تا بدل جمعی
 دینی و سواش بمقر غرض شرف فایز گشته زیب افزای تلج

درین صورت حرف شک دلی و قطع رحمی بر ملازمان درگاه نشواید
 پادشاه صواب پیدارگان دولت پسندیده و شبهه آلوده علی را طوق بزنجیر
 طلا در پا و گردن کرده و قبله مرج زو اسدخان فرستاد و مثال داد که تحت
 نشینی بر طها سب مقدر نموده ام و جو علی غفل این امر است ازین بگذر
 آنجا فرستاده ام بجهت نیکوکاری بخاطر رسد و غش نمایند و یا البته ناقص نده
 بدارند کمال کشور خان پیرش که ملازم حضور بود و وزیر کی کمال و دانای
 تمام موصوف خیمه بخت پدربزرگوار نشست که پادشاه از سر عقاب
 شهزاده علی که پسر کلان جوان و شایسته تاج و تخت است طوق
 و زنجیر نموده بنزد یک آن حضرت روانه فرموده حکم بر قتلش نمود
 آن حضرت بفضل الهی بکار آگاهی و صواب اندیشی تمام شهزاده آفاق
 هستند کار بختکار نمایند و حکمی که از سر عقاب واقع شده است کاستن
 از خود و درین بنایت بعید اسدخان بعد از ملاحظه مثال پادشاهی
 و عریضه خمره القواد خویش شهزاده را در نظر بند که اشت چون خود از مذاق
 علی چه از معقول و چه از منقول چه از علم متعارف و چه از نواده
 بهره وانی می داشت از روی اضطراب طالع شهزاده طها سب ملاحظه
 نموده بنایت ضعف طالع و سستی بخت ظاهر شد اما این نیز معلوم شد که
 در اصلایش بخود ان قوی طالع و اختر بلند ان همایون بخت موجود و خوشه
 و چون میزان طالع شهزاده علی بر کشید تاثیرات فکری و نظرات کواکب
 قوت طالعش بچنان فیروزمندی و فرخی مشاهد افتاد که عقل و اندیشه
 در استنباط احکام منسرخ مندیهایش خیره ماند اسدخان بملاحظه این
 آثار و علامات بکمال توقیر و تعظیم شهزاده را در جای مخفی داشته

بستان چهارم

در ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن سمعیل عادل شاه
 آنکه علی در وقت ابراهیم عادل شاه در قلعه مرج مجوس بوده و سبب نیش
 مختلف بنظر آمده چون کاتب را غیر از نقل و ترجمانی منصبی دیگر نیست و ناقل
 را از نقل ناکیر است علی ای وجه کان اگر درین موجب در گزارش و آیت
 تکرار و اختلاف واقع گردد و نظر که از ان عذر پذیرا میباشد که ناقل را
 درین باب معذور داشته بروی خرده نگیرند آنچه میر ابراهیم اسد خانی
 درین محل نوشته آنست که شهزاده علی در سن و سال بزرگتر و در فهم و شعور
 کاملتر و از جهات سپ که والد ابراهیم عادل شاه ثانی و دخترزاده سکند
 اسد خان است و در سوانح سابقه گذشته که ابراهیم عادل شاه در بدل
 حسن خدمات اسد خان و جلد وی نیکو مساعیها و فد و یتهای او و بعدی
 خویش بر دخترزاده اسد خان مقرر کرده و وصیت نموده بود و بعد از این سبب
 دلرخی و خلاف مرضی پادشاه نسیز از شهزاده علی مکرر بوقوع رسید بروی
 عتاب انگیز گشته مورد قهر و غضبش ساخت و اراده دفع نسیز داشت اعیان
 و ارکان برین اراده پادشاه مطیع شده ازین کار مانع آمدند و عرض
 داشتند که مباشرت این امر شایسته ملازمان نیست اگر لابد و فحش منظور
 باشد پس النسب آنست که شهزاده را تفویض اسد خان نمایند البته او را
 جانب نموده خود ملحو خواهر بود و آنچه صلاح بیند و خاطرش پسند و عمل خواهد

و اکناف و بدرگاه آسمان جایش می آوردند و آمان آرزو را
 مالا مال مراد و خواہش می یافتند گویند بوقت رحلتش نقد و خزانه یک
 کروینجاہ لکھه ہون بودہ است اما شہزادہ علی کہ بعد از پدر تخت نشست
 در اندک مدت آن خستہ این را خالی و پاک نمودہ زر بسیار و اہل استحقاق
 از علما و فضلا و ارباب حاجات مثل ابرمیان پاشید و این مصرع
 در حال این دو نام پرواز مطابق و موافق افتاد ع

پدر کار و پسر کام بخش
 مت کتاب بستان سوم منجملہ ہشت بستان
 از کتاب مطالب السائلین

ابراهیم عادل شاه را در اوایل عمر اراض متضاده طاری گشتند
تب مطبقة و دوران سرد و ضیق نفس و بواسیر مقعد اطباءى بسیار چه
از پای تخت و چه از اطراف و جوانب جمع آمده در معالجه هر یک
بجان کوشیدند اثرى از هیچ یک مترتب نشد مرض اشتداد پیدا کرد
و بطول کشید و بعضی اطباء را تنوهم اینکه قصورى نمایند در پایش
کشید و بکیران جلای وطن گردیدند عطاران ادویه فروش ترک پیشه خود
نموده و گاه نهابستند تا مدت دو سال سلسله بیماریش ممتد شد آخر
شماره نهصد و شصت و پنج جهان فانی را بدرو و نمود و جوار جد و پدر
رکوکى مدفون گشت ایام سلطنت ابراهیم شاه بیست و چهار سال
چند ماه بود او را و دختر بود و یکى تانى بی که در حباله نکاح
علی برید آمد و دوم هدیه سلطان که در عقد مرقضى نظام شاه منعقد
تاریخات بناها و کمیت لشکر و خزانة

در سنه نهصد و سی و سه ابراهیم پور بنا کرد و در سنه نهصد و سی و پنج
قصر شانزده ستونی بنا فرمود و در سنه نهصد و چهل و هفت هر کوته را
بنا کرد و در سنه نهصد و پنجاه و هشت مسجد جامع بنیاد کرد و جمعیت
سوارسی هزار اقسام دو کهنه و سی هزار و فیلان چهارصد و پنجاه
تائبه آسمانی و نیروى تخت سلطانی برکات آن عهد بچیان فروخته
و فراوانی گرایین بود که در اندک مدت تجاران از زر و جواهر و طلا
و اقمشه و اسلحه چنان معمور گشته بود که دیگر جای کنایش نماند با وجودیکه سپاه
و لشکر کمال معمورى و رفاهیت بودند و رعایای ملک و سایر اهل حرف
در تمام آنسوده کی و آبادانی و خلایق و ارباب حاجات که از اطراف

فردیک ذره عنایت تو ای بنده نوا به بهتر از هزار ساله تسبیح و نماز +
 آمدیم بر مطلب ابراهیم شاه هر چند پادشاه غیور و تند خو بود که باندک گناه
 عقوبت بیش میکرد و در ادنی تقصیری در مواخذ سخت می گرفت و عفو و صغ
 را کار نمی فرمود اما در قدر دانی علما و فضلا بی مثل بود و در رعیت نوازی
 و سپهر وری بی مانند و تعیش و دست بود بیشتر اوقات در حرم محترم
 با پری چهرگان سیمبر و سیمین تنان مشکبو بعیش و عشرت می گذرانید و داد
 عیش و نشاط می گرفت و او را اولاد بسیار بهم رسیدند از انجمله چار پسر که
 اسمعیل و علی و طماس و احمد بودند بصفت رشد نشو و نمایا فقه اکثر و ثا
 در حضور بود و فیض تربیت می یافتند التفات خاطرش بجانب پسر بزرگ
 اسمعیل بود و ولیعهدی و سلطنت بر او قرار داده بود و برای
 بخت آزمائی پسران گاهی امتحان می کرد که چون همی پیش می آمد بنام
 یکی از نه سزا دکان شروع کردی تا بخوبی سرانجام یافتن آن کار استدلال
 بر بختوری آن نامبرده کند کاری که بر نام اسمعیل شروع میکرد و در دشواری
 می افتاد و چون بر نام علی آغاز می نمود و در بدو بخوبی اسلوب سرانجام میداد
 ازین معنی که برخلاف مرکز خاطرش بود اظهار ناخوشی می نمود و بطریق
 تفریض علی را می گفت که تو ولیعهدی و تخت نشین خواهی شد و از وی
 کاره بود اندای لسانی میرسانید تا بحدی که در سن هفت سالگی او را اقله
 مبارک آباد که او را مر قرضی آباد هم میگویند اکنون برج مشهور است فاشا
 حبس نمود بدین سال در حبس ماند

ذکر وفات ابراهیم عادل شاه

و نرسیده و در هر شکلی که اقدام می نمود و هر چند که از روی عادت مستعد
 نمود و برکات حسن نیت او راست و درست شده بر وجه دلخواه
 حصول می انجامید اما اینکه الحال مشاهده می شود که درگاه او مثل
 رگاه اولیای عظام و فرارش همچو فرارات مقبولان حق زیارتگاه
 خاص و عام باشد و از قبر او مانند قبور مردان خدام و ممبرک جویند
 فیضهایابند و کرامات او ظاهر و خدیه و مجاورین روز و شب حاضر
 اعراض و فاتحه خوانی و عود و کل و نذر منذور بر مثال روضات
 صاحبین و استانه های مقربین کالین جاری و مستمر و عالمی بولایت
 و کشف و کرامت او قایل و مقروض طوایف انام از جهنم و اهل اسلام
 بر سوخ دلی و اعتقاد قلبی تردد و آمد و شد داشته باشند و به این ظاهر
 نمی شود زیرا که اسباب عادی این امر که معهود است از توسل شیخی
 کامل و متشکّل پیر و اصل و اخذ تلقین و ارشاد از وی و سلوک
 و مجاهدات و ریاضت در نظر تربیتش که بنای کار سلوک و فتح باب
 ولایت بحسب عادت بر این است از هیچ جا معلوم نمی شود مگر اینست
 که فضل الهی را علت در کار نیست و عنایت پادشاهی را سبب ضرورت
 آری بسا هست که عادت از کار بر می افتد و محض قدرت برخلاف
 عادت کار را میکند ذلک فضل استوتیه من یشاء و هو علی ذلک قدير
 و نیز بخدا معلوم که در پایان کار کدام عمل صالح از وی صدور یافته باشد
 و در عمر و افسوس چه توبه نصوح مقبول از و صادر شد که منظور عنایت و احوال
 و مقبول جناب پادشاه به حال آمده که این همه آثار و نتایج مقبولی بظهور
 پیوسته می پیوندداری فرو یک ذره عنایت الهی بهتر از هزار پادشاهی

از صد متجاوزو و چهل و پنج سال در خدمتگذاری و و پادشاه بزرگوار
 و از شهر و آفت حساد و اعدا مصنون و محفوظ مانده به نیکیهای
 و فرخ سرانجامی در شهر رسته و خمسین و شصت و سه از دارفانی بسری
 باقی فرامید متصل قلعه بکانون که بنا نهاده او ست مدفون گشته
 فرارش زیارتگاه خواص و عوام است رحمة الله رحمة واسعة
 گویند صد گویند و دو صد و بیست و پنج بهمان قدر مصالح دیگر از برج و روغن
 و کدوم و غیره هر روز در مطبخ او پخته می شد و برفسره خاصه او
 بصرف میرسید و بقول میرا بر ابراهیم اسد خانی وفات اسد خان در سنه ۹۶۵
 نهصد و شصت و پنج که سال وفات ابراهیم عادل شاه است بعد
 از آنکه جلوس علی عادل شاه بر او زنگ جهانبانی و ضبط و نسق مهم
 سلطنت و فرمان روائی به حسن مساعی جمیل او صورت پذیر گردید
 بوقوع آمد و الله اعلم بحقیقه الحال هر حال اینجا دقیقه است
 باید دانست

از کتب تواریخ آنچه احوال اسد خان لاری مفهوم و معلوم میگردد
 همین قدر است که او از امرای عظام و وزرای گرام نیک محضر فرخ
 سیر حمیده خصال پسندیده افعال بود در شجاعت و سخاوت که گزیده
 ترین ملکات نفسانی و فاضلترین صفات انسانی اند نظیر شجاعت
 و در تدبیر و صواب اندیش بی مثل و در کمکبایش و عقده کشائی
 بی قرین و در خوش نصیبی و فرخ طالع عدیم المثال کوهی تائیدات
 آسمانی و عنایات سبحانی علی الدوام شامل حال او بود و فتح نصیب
 و نصرت یابی همیشه ملازم روزگار او گاهی سرگزاسیب عین الکمال

ن بارگاه شاد و خوش به پیایم به بندم بخدمت کمر بهنم قلم بر خط شاه مژ
 دل شاه مجد و آب سر لطف و نوازش آمده متعلقان او را از بند خلاصه
 ع ساخت به بلکانون روانه نمود در مقارن این حال مزاج اسدخان
 جاوید اعتدال مخرف گشت و قیام بنیان ترکیبش تزلزل پذیرفت بر
 ش بیماری افتاد مرض روز بروز اشتداد گرفت مداوی و معالجه
 و دمنده نمی شد علامت سفر آخرت در رخ و مشایده نمود و عریضه دیگر
 تملک اشتیاق یابوسی و آرزوی ادراک شرف حضور بخدمت
 اول شاه روانه نمود و این بیت در آن درج نمود بیت چو سرو
 رف قدم رنج کن بدین کلزار چو باد صبح کز رکن بدین حدیقه اش
 دل شاه دریافت کیفیت اشتداد مرض او و مطالعه عریضه شوق
 نمودش یا صحبت های قدیم و جان فشانیهای با اخلاص او نموده ر
 ب کرده ذلالی اشک از صدف دیده بیرون ریخت و دلش با بصر
 جذب گردید و اشتیاق دیدار مصاحب قدیم جوشش آورد و سواری
 فرمود و در قطع منازل تعجیل را بکار برده و منزل را یک می نموده
 همین که قریب بلکانون رسید خبر حلت اسدخان شنید و به تحمیر تمام
 و تاسف مالا کلام در همان شب بقدم خود و بلکانون را مشرف کردند
 و بموازم تغزیت و ارمندگان و دل داری و استیالت فرزندان و
 و پشاندان آن مرحوم پرداخته همه بار افلح ساخته بنوازشات کوناگون
 را فراز گردانید و از جمله متروکات اسدخان سیصد و بیست فیل
 و چهار صد اسب بضبط سرکار در آورده مابقی اثاثه از نفق و واجبات
 بر فرزندان شان مسلم داشته معاودت نمود و اسدخان که سنین عمر

و یکوش او رسید طبع سیاست تحمل دشمن او بر صفت قهار سی آمد
 هنگامه سیاست کرم ساخت جماعتی از اعیان و امارا و اهل دخل را
 که باین مصیبت تهمت زده می شدند در پای سیاست آورد تا آنکه
 در قلیل الايام یک صد و ده نفر از اعیان و اهل دخل از هند و مسلمان
 بقتل رسانید و زلزله در شهر افتاد و عالمی جلا اختیار نمود و در همین
 کبر و دارا بزم و هراس شاهزاده عبدالعزیز فرزند محمود بکانب کووه
 کرخت و به عیسویان پناه گرفت و در همین هنگامه باو چو دینی تقصیری
 ظاهر از سپه سالار اسد خان نیز بکمان شد مراسم لطف و التفات
 که همیشه معاد بود و موقوف نمود اسد خان در اقطاع خویش و در کشیده
 خموش نشست و متعلقانش که در شهر کوزند حکم فرمودند از چندی اندکی
 وفاکیش صفاندیش در بی چهار فدویت و وفاداری خویش درآمد و نقد اخلاص
 خود را در نظر خداوند نعمت تمام عیار نمودن خواست عریضه اخلاص نمود
 باندراس پتاری و نیز بخیریل کوه پیکر و چندین نفایس و تحایف دیگر مصوب مردم
 بدرگاه خداوند نعمت ارسال داشت و عنوان عریضه بدین منوال نوشته بود سلیمان
 سریر اسکندر مسند انفریدون خشتا فرو چه شد چه شد که بدینسان مید
 از من چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من بگر کنایه کرده ام
 اینک سرفتیغ و کفن و ورنه بی موجب نشاید دوست آوردن
 ز من و هر چند این معنی که ارباب غرض بردامن این فدوی درگاه
 بسته اند خیرند از من چون کرک یوسف بی کنایه هم در همه حال افسوس
 و تاسف بر مال و حال ولی نعمت می نمایم و در آخر عریضه این دو
 بیت از زاده طبع خود درج کرد منضوم بیک ماه با تحفه و پیشکش

و بیت ارا به توب در تصرف عادل شاه درآمد چنان
فتحی رود و او که در تمام سلطنت ابراهیم همچو فتح نصبت
نشده بود و همدوش فتح و نصرت بصوب دارالخلافه رایت برافراشت

مستولی شدن تندخوئی و جلالت بر طبع عادل شاه
و مایل سفاکی گردیدن او

چون بر مزاج ابراهیم عادل شاه از بد و فطرت آغاز نشو صفت تهور و
بیباکی و وصف تندخوئی و خشمناکی مستولی بود و جرات و جلالت و ضلالت
و مهابت با فراط داشت و بهین جهت بود که اکثر اوقات در صفوف
تغال و معارک هولناک بی تحاشا به نفس نفیس از همه پیش قدمی می نمود و
کثرت و انبوهی خصم نظر نداشته در میدان خود را می انداخت و جریده
و تنها کارزار میکرد و بعد حصول این فتح عظیم صفت تندخوئی و درشتی
و متزاید گشت سخت دلی و دشوار کسیری او ترقی پذیرفت تا غایتی که
اصلاح علم و تحمل را کنجائی نماند و رحم دلی و شفقت بر خلق از دلش رخت
بر بست اگر چه در رعیت پروری و سپاه لوازی و سایر صفات جهادگی
و حیثیات بزرگواری بی مثل و مانند بود لکن بوقوع ادنی تقصیری
جانب رعایت هیچکس نکرده داشتی و عفو و صفح را کار نفرموده بکس
و قتل رضا دادی در حکم سیاست و ضعیف شریف را یکسان داشته
بنابران اعیان درگاه و ارکان سلطنت خوف و هراس بقیاس از
وی پیدا کرده و در مقام تنفر و توحش درآمدند و از وی سیر آمده در تدبیر
آن اتفاق نمودند که او را معذول کرده برادرش شهرآورد عبد الله را
سلطنت بر دارند هنوز همچون این تدبیر مزاج نکرفته بود که سر بر ملا افتاد

سردار بی آنکه یکدیگر را شناسند در مقابل هم آمده ضرب و حمله بر یکدیگر کردند و قتل
از شمشیر اسد خان زخمی گریه شد و چنان بر سر و رو برداشت که تا آخر عمر رو
خوردن آتش میدان نج کران می کشید القصه اسد خان از آنجا قرین فتح و نصرت میافزید
فوج کشیدن نظام شاه به تحریک امراج بر عادل شاه شکست
فاجش یافتن نظام شاه

بعد از انقضای مدتی باز نظام شاه به بیج عداوت کهنده و اشاره و اغوی
را امراج با لشکر سنگین برآمده بر سر حد عادل شاه رسیده باخت و تاراجی
شروع کرد آن طرف بهوز خرابی تمام نموده بر لب بهوز و اقامت و رزید
ابراهیم عادل شاه به قصد مدافعه با فوج سنگین نمود و بگذرنا را فوج نظام شاه
در گرفته طریق عبور مسدود نموده بودند مدت دراز عادل شاه را عبور از
دریا میسر نشد تا آنکه عادل شاه تنگ آمده بر زور و نیروی شناوری از
آب عبور نموده بر مقابل صفوف آراسته بجنگ پیوست و دوسه مقامات
سر سری بمیان آمد چهارمین گشت جنگی رود داد که جنگهای سابق نسبت باو
باز یکچ محض بود امتداد جنگ آن روز از اولین پارس تا آخر روز کشید
بها در آن عادل شاه شرایط مردی و مردانگی چنانچه با سیت تبقدیم
میرسانیدند سوار و پیاده بی شمار با چند سردار از طرفین علف تیغ و
دفع تیر و سنگان گردیدند عادل شاه بذات خود درین محله که تکه کش
خالی کرد بعد کشش و کوشش بسیار و ضرب و قتل بی شمار فتح و ظفر نصیب
عادل شاه گردید و لشکر نظام شاه بهزیت خورده پشت واد غنیمت فراوان
به دست لشکریان عادل شاه ای افتاد چنانچه چستر و دامه و نشان و علمهای
و یکصد و سی و پنج فیل خالی و پراز مصالح و غیره اسباب تجمل و یکصد و

را در حین اجتماع افتاد و با وزیر صائب تدبیر سپه سالار اسد خان کنکاش نمود
 و درین باب مصلحت چیست - اسد خان بعد از تامل بسیار عرض نمود که
 بالفعل غفلت تجویز آن نمیکند و صلاح در آن می بیند که از قلعه شولا پور دست
 برداشته نظام شاه واکذاریم چون او دشمن اصلیت و دیگران بطفیل او نگاه
 آرا شده اند و قتی که قلعه شولا پور با و واکذاریم دندانانش کند شود و از هنگامه
 ارائی باز ایستد بعد ازین فهایش دیگران بسهولت دست و پا دل شای
 رami صائب اسد خان را کار فرما شده قلعه نظام شاه داده صورت
 صلح بمیان آور و بعد از آن ایچی چرب زبان شیرین بیان با نفایس
 کران و تحف شایان معه مکتوب صداقت اسلوب که اساس مصداقت
 را استحکام بخشد و بنای دوستی را قیام بهم رساند در خدمت والی بیجا نکه
 روانه ساخت تا او بآن مدارات و آن پیشکش خوشنود گردیده از
 از مخالفت و معاوات باز ایستاد و فوج برادر را باز طلبید ازین پس
 شهر بردشت و غا اسد خان را بر فهایش قطبشاه برکداشت اسد خان بجز
 حکم سلطانی بصولتی که شیر کر سینه از غار بر آمده بطلب صید صحرا نورد می میکند
 با بهادران صف شکن یلغار نمود و قطبشاه که بر سر حد رسیده در صدد
 خرابی بود و مقابل شده جنگ در داد بیک و مقابل شکست فاحش با و رسانید
 قطبشاه تاب و طاقت نداشته راه تنگ پیش گرفت اسد خان نیز تا کلنگه
 از تعاقب دست برنداشت در حوالی کلنگه جمشید قطبشاه را جمعیت
 در کار شد و همت بر مقابل استوار نمود و صف آرا شده جنگ در داد اسد خان
 با دلیران لشکر شکن در آن جنگ داد تهور و مردانگی ظهور آورد و جنگی که بر سر
 زمین مثل آن وقوع نیافته بود بوقوع پیوست آخر الامر بحسب اتفاق هر دو

حال برات دمه اسدخان و بی تقصیری او پوست کند و پیش عادل شاه ظاهر
 کرده غبار خاطرش برود و با عادل شاه بغایت لطف و نوازش پیش خوانده
 اسدخان را در آغوش کشیده بمرحمت خسر و از پناخت و از آمدن اسدخان
 قوت و استظهار حاصل آمد و با اتفاق عماد شاه بدافع نظام شاه استقبال
 کرد و نظام شاه پس از دوسه مقابلات طاقت مقاومت نیاورد و به سمت
 بیڑ راهی شد عادل شاه با عماد شاه تعاقبش را نگذاشتند تا آنکه نظام شاه
 در اقامت احمد نکر هم صلاح ندیده راه دولت آباد گرفت عادل شاه از اینجا
 معاودت نموده پرکنات که در تصرف نظام شاه رفته بود مستخلص نموده بارانجا رفت
 بتحریک نظام شاه را مراجع و قطبشاه و برید بر سر تعلقات عادل شاه
 کشیدن و بحسن تدبیر اسدخان فتنه فرو نشستن

بعد از چندی نظام شاه که مرد غیر تمند بود بسبب استرداد ولایت تابع شولاپور
 کرانی خاطر پیدا کرده خواب و خور بر خود حرام کرده بود و بطایف اخیل و امراج
 را از عادل شاه بر گردانید و جمشید قطب الملک را با خود موافق و دمساز کرده
 با اتفاق خواجه حبان و کهنی و علی برید بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید بفرقه
 شولاپور محاصره نموده پیشپای توابع آنرا در قبض آورده و در حصار بی و تاراجی
 سایر ولایت دست قعدی دراز کرده عادل شاه بدافع اولشکر خود مستعد
 کرده بر استقبال اوروان و کرات و مرات در مقابلات سخت متواتر داد
 درین اثنا جمشید قطبشاه نیز در سرحد بیجاپور رسیده تاخت و تاراجی آغاز
 نهاده و امراج ازان برادر خود و بینگمادری را با سوار و پیاده بی شمار سمت اچو
 و مدکل نامزد کرده عادل شاه چون دید که هجوم و غوغا از هر طرف برخاست
 و اعدا و مخالف از چهار طرف بلوا نموده همسنگا چهارپا گردند و بدافع بر همه

رنجش دل پیدا کرده است با خود راست خواهد آمد اسد خان که از عنایت
 خداوند نعمت بالکل مایوس گشته در عالم تخیر اوقات سپری می نمود بنابر
 مصلحت با جمعیت خویش که شش هزار سوار جرار بودند با نظام شاه
 ملحق شد نظام شاه از آمدن اسد خان شادان و فرحان
 لشه قوت و استظهار زیاده تر پیدا کرده بشوخی تمام ملک ویران کنان
 توجه بجانب بیجا پور آورد عادل شاه در خود طاقت مقاومت مفقود
 دیده از بیجا پور برآمده بمسقط کبر که نهضت نمود و نظام شاه بلا وسوسه
 رسیده بر قلعه بیجا پور محاصره نمود اسد خان که طینت او از خمیر پای حق
 شناسی و نمک حلالی سرشته بودند و صلاح کار محذوم خویش که لازم بود
 و فاکیشان صداقت سرشت است تدبیر اندیشیده مردی معتبری را
 نزدیک عماد الملک روانه ساخت و عریضه نوشت متضمن بر اینکه از
 سعایت و غمازی و فتنه انگیزان تبه کار خاطر خداوند نعمت ازین بنده
 پر رنجش پیدا کرده با وجود بی تقصیری داغ تقصیر بر جبین حال نشسته دین
 فرصت مخالفان قابو جویم آورده در پی خرابیها افتاده اند از آن خداوند
 چشمداشت آنکه درین وقت که وقت اعانت و مددکاری است خود را
 رسانیده در اعانت عادل شاه که سعی بسته بجهتی قدیمی را تازه و بارونی
 گردانند و نیز داغ جرم و تقصیر که بخلاف کوی معاندان بر رخسار این
 غلام و فاکیش رسیده بآب عفو و صفحه محو فرمایند غایت بنده نوازیست
 عماد الملک نزدیک کبر که رسید فی الحال ترک رفاقت نظام شاه با جمعیت
 خویش خواست و بعماد الملک ملحق شد و بهیکی مابهرای سعایت معاندان
 بی سبق جرم مہم گشتن نزد خداوند نعمت تفصیل باز نمود عادل شاه و حقیت

نظام شاه از ورنجش خاطر داشت بدو سبب یکی آنکه در هنگام سرکاری
 در میان هر دو پادشاه آتش می افروخت و همیشه ماده فساد بومی شد
 و ویم آنکه آخر با ولی نعمت خویش باین سلوک پیش آمد بقتلش فرمان
 داد خوش گفت آنکه گفت بیعت با و نیست اربون آئی: کر سپهری از کون آئی؟
 بحمد برخاستن معاندان اسدخان بخاری خاطر پادشاه را
 از وی گردانیدن و باز بسعی عماد شاه صفایی در میان حاصل شد
 چون پایه عز و جاه اسدخان بسی مرتفع شد نوازش و الطاف عادل شاه
 در باره او روز بروز متزاید گشت آتش حسد در کانون قلوب اعیان
 و ارکان درگاه مشتعل شد بسعایت برخاسته از اسدخان به عادل شاه
 رسانیدند که اسدخان با نظام شاه بسبب اتحاد مذہب ساخت نیہانی
 دارد می خواهد که قلعه بلکانون در تصرف نظام شاه سپرده با و متحد گردد
 و دم از اطاعت و موافقت او زند این مضمون بچنان آراشکی باز نمود
 که مزاج عادل شاه منحرف شده بی آنکه بتحقیق این سخن پی برد و صدق
 را از کذب تمیز نخبند از سپه سالار اعراضی شد و در تدابیر اخذ نمود اسدخان
 در آمدن سخن مزین معامله آگاه شد متحیر و در اقطاع خویش خاموش نشست
 تا اینکه حکایت اعتراضی عادل شاه بر اسدخان در میان خلق افتاد
 نظام شاه که دشمن بغل بود قابو می جست ازین مقوله نیز آگاه شد هنگام عزت
 تصور کرده خواجہ چچسان و کہنی و علی برید را با خویش مساز و متفق
 نمود بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید او را بر شولاپور رسید و بر ولایت
 تواج او قابض و متصرف گردید و تاخت و تاراج کنان قدم پیشتر گذاشته
 در نواح بلکانون رسید بر امید آنکه اسدخان که از مخدوم قدیم خود

و شیع جان و سرفدا بی را کار بسته از هیچیک دیگر بند های درگاه بوقع
 نه پیوسته بر ذمه لازم است که در جلد وی این خدمتش و لیهی خویش
 بفرزند می که از بطن دخترش را بوجود آید مسلم داریم که بعد از ما صاحب پنج پیکر بود
بغاوت و زید بن عین الملک کنعانی از عادل شاه
و بد انجامی کار باغی

عین الملک کنعانی که یکی از امرای قدیم و تربیت یافته عادل شاه بود و
 در شجاعت و صلابت قرین خود می داشت و در اقطاع خویش ولایت کنایه
 دریا یافته بود و در آن فرصت قلعه کلهر بکمال استحکام بنیاد نهاده بود و رفته
 رفته بغرور شجاعت و دلاوری از شامت نفس مداری و صحبت پاران
 سوار المصلحت در مقام مخالفت در آمد و خیال آن کرد که کنار دریا که
 ولایت زرخیز است و کوهستان فراخ است همه را بتصرف خود آورد و
 دم از استقلال زند چون حد کاتی ازین قبیل از وجود آمدن گرفت
 ابراهیم عادل شاه تا دیب او واجب دانسته باشد که ان بر سر او
 رفت و اگر چه در نخست اعتماد بر صولت و شجاعت خویش و جان بازی
 سپاه جزئی که جمیع آورده بود نموده بمقابله ایستاد و صفوف جنگ
 آراسته بر دو خوب نمود و در جلادت و صلابت تعصیر نکرد لکن
 معلوم است که چیراغ بغاوت از روشنائی بی نصیب است و درخت
 نمکخامی را سرسبزی و بالیدگی مفقود و بعد از کشش و کوشش بسیار قتل
 و خونریزی بی شمار شکست یافت از خان و مان و سرو سامان قطع نظر
 کرده از محله که رو بر تافته راه گریز گرفت ملازی دیگر نیافته رخ بولایت
 نظام شاه آورد و در اینجا قول و عهد در خواسته به ملاقات نظام شاه رفت

پنج شش کرده از لشکر اسد خان منزل نمود و کفار از راه غرور و استکبار که
 خود بظن مخصوص شدند غافل از دستبازی فلک شعبه باز گردیده بی وسوس
 راحت و استراحت کرائیدند شیر بیشه بیجا و سپه داری اسد خان لاری
 قریب بصبح با چهار هزار مرد و سخت کوش چلبه پوش بر لشکر و یکنوا دری
 شبی چون زد کفار اگر چه دست و پا زده بد افعه کوشیدند اما تاب نبردند
 مغر شکاف و لیران جانبا زنیارده بهریت خوردند و یکنوا دری پروا
 نام و ناموس گذشته جان عزیز را از طوفان بلا سلامت بیرون بردن
 و فرزند و یکنوا دری با تمامی اسباب و اثاثه سلطنت چه از اسپان و چه
 از فیلان و چه از دیگر غنائیم بشمار بدست اسد خان افتاد و یکنوا دری بناچار
 در دار مدار و قول و قرار آمده ناموس خود را از جک گرفتاری بازماند
 اسد خان با باقی غنائیم بی شمار بهدار الخلافه مظفره و منصوره بازگشت
 این عادل شاه این فدویت کیش و جان بازی اسد خان را بدرجه قبول
 و استحقاق رسانیده بکشمین و آفرین نواخت و هشتاد فیل ازان غنائیم
 بادیکر نفایس باسد خان غایت نموده پاینده قدر و جا بهش بفرستاد و چون
 فدویت و جان سپاری و خیرخواهی و سرشاری اسد خان کرات و مراتب
 مشاهده افتاد و نقد صدق و اخلاص او بار بار بحاکم امتحان عادل شاه
 تمام عیار آمد در قرب و اختصاص او بدراج و قصوی و مراتب اعلی
 فایز گردانیده خواست که قربت را با قرابت استحکام بخشد و فدویت و خیرخواهی
 با نسبت مصابت قوت و تائید بهرساند صبیحه اسد خان را در عقد خویش درآورد
 روزی بر سر کمال نوازش و لطف آمد بحضور اعیان درگاه فرمود که
 آنچه اسد خان لوازم فدویت و دولتخواهی از عهد جد و پدر تقدیم رسانیده و

به دشمن موروثی است از راه بازگردانی راجه بهوج نرمل اجل رسیده
 بنا تجربه کار غافل از رو باه بازی مکار غدار صید دام فریب او گردید
 سخن سپا پاکر و زور او را بصدق و یقین فرا گرفته خطی مغذرت آمیز
 با پیشکش چیل و چهار لکبه چون نقد بادیکر نفایس کران بجا و بروایتی بشاه
 لکبه چون بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمود
 عادل شاه را چون مقصود ازین یورش که حصول کج کران و طمانیت و رفاه
 راجه بهوج نرمل بود بحصول پیوسته رایات عالیات بصوب دار الخلافت
 منصرف گردانید چون خبر معاودت لشکر اسلام برام راج رسید بجناب استعجال
 خود را به بجا نکر رسانیده در قلیل الایام بحیل و دست بازی راجه بهوج نرمل
 را بدست آورده بملک عدم فرستاد و خود بی منازعی بر تخت بجا نکر فرار
 گرفته علم استقلال برافراشت

فرستادن عادل شاه اسد خان ابرامی شیخرو دنی و ظفر فتن
 بعد از آنکه ابراهیم عادل شاه بر قصه بد سرانجامی راجه بهوج نرمل و نمکرامی
 و خداوند کشی را مراجع مطلع شد سپه سالار اسد خان را با لشکر کران بر تسخیر
 قلعه ادونی کیل کرد اسد خان قلعه را محاصره کرد و در میان گرفته محاصره قایم نمود
 را مراجع خبر یافته برای مدافعه اسد خان لاری برادر خویش و نیگمادری
 را با سوار و پیاده افزون از شمار روانه کرد چون نزدیک رسید اسد خان
 دست از محاصره باز داشته استقبال و نیگمادری نمود و بجنگ در پیوست
 جنگی صعب و دراز شد و صولت کفار باقصی الغایت رسیدن اسد خان
 رخ از محصره که بر تافته خود را بیکو کشید کفار دلیری و شوخی را کار بسته
 چند فرسخ تعاقب کردند شبانگاه اسد خان فرود آمد و نیگمادری نیز بصله

سرکار دولت مدار فدویت شعار خود را می شنیده باشم ابراهیم عادل شاه
 باستصواب اسدخان و صلاح دید او این استعدا را قریب اجابت ساخته
 کمر بر اعانت او بست باندک روز با سر و سامان عدو افکنی و ملک کشائی
 بهم رسانیده با فوج شکین از دار الخلافت نهضت فرمود چون بچند مرحله
 بیجا نگر رسید راج از پورش لشکر اسلام خبر یافت و مقصود از آمدن
 عادل شاه آنچه بود معلوم کرده هوش باخته شد و در برابر راه مکر و تزویر خود
 کشیده دست چپ از آستین فریب بیرون آورد و تعجیل معذرت نامه استمالت
 آورد بچند مدت راجه بهیچ تزلزل مصحوب کار و امان شیرین بزبان فصاحت
 بیان ار سال نمود باین مضمون مقصود آن خداوند از طلبیدن عادل شاه
 در قلمر و چیت اگر سیاست بخت تا دقتیست را فعال که از راه شوخی از من صد
 یافته است بوده باشد کمینده خود مقرر تقصیر خویش کرده دیده براه انا بت
 توبه رجوع مینمایم و شرط و عهد در میان می آورم که دیگر در شوخی و خود کاش
 نکر دم و بجز اطاعت و فرمان برداری آن خداوند طریق دیگر نه سپرم
 رسیدن لشکر اسلام بر سر این ملک هیچ وجه صلاح نیست که از صدقات
 ستمراکب ایشان تمامی ملک پایمال خواهد شد و بسان افواج بهمن
 تاخت و تاراج خواهد ساخت و بتجاها و معابد را منهدم کرده مساجد
 خواهد کرد و هنر اوزن و طفل براهمه و دیگر رعایای مال گذار را بایست
 خواهند گرفت چون ملک در رعایا خراب شوند دیگر روی آبادی بخواهیم
 بنظر نخواهد آمد صلاح دولت همان است که ازین خیال که سرانجام بد نتیجه
 خواهد بخشید باز آئی و بر خود و بر همه ملک رنجشائی بفرستد و عاقلان

و استقلال سرانجام بهام می نمود چون آن صغیر بجد تمیز و شعور رسید آنرا
 در گذر اندیده طفلی دیگر را از سلاله رایان بسطنت برداشته کارش می برد
 چون او خود نیز رای شناخت از میان او را نیز بر انداخته دست دیگری گرفته
 بر تخت می نشاند حال همچنین بود تا او بود و تمیاج بدرک الاسفل کرائید راج
 نام قایم مقام او گشت طو را و بهمان بود که متغلب پیشین داشت بلکه در
 طریقه انکحامی و شیوه حق ناشناسی قدم پیشتر گذاشته پاسبان ادب خداوندان
 لغت پس نشیت کرده و خرمی از سلاله رایان بعتد خویش در آورده چون
 نسبت قرابت با وارثان ملک بهم رسانید سر کبر و استکبار را از فلک در گذراند
 علم غرور و نخوت بر بهرام و کیوان برافراشت راجه بهوج ترمل نام را که
 دختر زاده رای می شد و او را در صغیر سن بنام راجکی برداشته بود بعد از آنکه
 قوت میزه او در کار شد از تسلط او عجز و بیچارگی خویش دل می سوخت
 همت بر دفع متغلب کماشته فقط فرصت می بود تا اینکه راج بقبضه
 و تا ویب مفسدان سرحد از دار السلطنت برآمده بر قلعه که بقبضه مخالفان
 رفته بود محاصره نموده و آنجا محبت بطولانی کشید بهوج ترمل وقت کار دیده
 در پی تدابیر درآمد ایچی چرب زبان کار دان را با معروضه نیاز اکین با
 پیشکش شش لکبه هون و دیگر نفایس و تحف بخدمت ابراهیم عادل شاه
 فرستاده استعدا نمود که قدم مینیت لزوم بر این نواح ارزانی داشته
 این مرز و بوم را اگر شک ارم فرمایند و دست تسلط متغلب حرام ملک
 از من و ملک امن کوتاه ساخته مرا که وارث ملک هستم استقلال بخشید
 مبلغ خطیر را متعهد می شوم که ملازمان پایه سر پیشکش گردانم و مدت الحسم
 و اطاعت و انقاد بوده و مرا از خلاص می زده باشم و یکی از یواخا امان

بهنیه در خطبه دکن ظهور فرمود و مدد و عون آلهی پادشاهان اسلام دریافت
 توفیق غزا و جهاد بخشید تا هر سال بر ولایت کفره لشکر کشی کرده در بزم بنیان کفر
 و بت پرستی کوشیدند از آن هنگام خیلی کسر صولت و سطوت رایان بیجا نکر
 بظهور آمد تا هم کفار و رکیمن قابو بوده در وقت فرصت بر بلاد اسلام تاخته
 خرابی ولایت نموده بعضی تعلقات اسلام را قبض می آوردند تا اینکه در عهد
 سلطنت سلطان احمد ولی الله بهنیه بیدری سیورای راجه نام ذی شوکت
 در سنه هشت صد و چهل بر تخت بیجا نکر متکین گشت بنصفت و عدالت و
 مردی و شجاعت مدت بیت و هشت سال بالاستقلال گذرانید و بمقر
 اصلی شتافت پس از وی داندیش راجه اجیت رای نام بر تخت راجگی برآمد
 طریق داد گستری و رعیت پروری پیش گرفته احیای رسم ابایی خود نمود و چنانچه
 از امرای اسلام که از پادشاهان وقت بظهور بعضی و قایل گوهر پیدا کرده در
 پناه او گریختند و اینان را در کتف حمایت خویش جا داده حقوق رعایت
 ایشان کما فیغنی بجای آورد و بهر وجه تفقد حال ایشان نموده هر یک را
 خوش دل و آسوده می داشت پاره زمین برای سکونت ایشان معین
 کرده و سه مان داد و تا منازل و مکانها بجهت خود با بنا نموده بفسخ خاطر
 گذران می نموده باشند و طریق اسلام و مراسم دینداری خود بلا وسواس
 و اندیشه بعمل آورده باشند و از کشتی کفار تعرض بجال ایشان بوجهی ننمودند
 و آن همواره مسلمانان را ترک و اله نام گذاشت باین میکانی و خوب طرز
 عمر سپری کرده از پس نیاکان خویش رفت بعد از آن طفلکی صغیر یک ساله
 را بر تخت بیجا نکر نشاندند تیراج نام که از امرای بزرگ و ارکان دولت
 بیجا نکر بود و نام جهات سلطنت بکف اختیار خویش در آورده و با قدا

فراسیاب ترک است دیگر ابراهیم عادل خان و کهنی است که همیشه در معارک
دور انداخته بدست خود شمشیر زده اند از کم و زیاده خصم نمیدیشید و با جمعیت
لیل بران بود کثیر اعدا زده غالب آمده اند و نخستین کسی است که از دودمان
مادل شاهیه از کیش جد و پدر روی گردانیده اسامی ائمه اطهار علیه السلام
را از خطبه موقوف نموده و شعار طایفه امامیه را بر طرف کرده ترویج ندید
تشنه رنج داده سپاه را که بتقلید قزلباش ایران تاج و واژه ترکی بر سر
می داشتند منع فرمود تمامی مردم غریب اهل ولایت را که پدرش مرحوم مغفور
بسی فراوان جمع آورده بود از نوکری دور نموده چهار صد مغل نگاه
داشت و در ترتیب و نوکری گرفتن کهنیان و اهل تشنن اهتمام نمود و
و امرای تاج پوش را غیر از اسد خان لاری و خوش کلا آقار و می همه را از آثار
مغزول ساخت و قزقارسی که از عهد جد و پدر مقدم بودند تغییر داده بجای آن
و قزقندوی مقرر گردانید و نهات ملکی و مالی به بهمنان گذاشت

ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه به سمت بیجا نگر
و کامیاب مقصود شده معاودت کردن

در سال دوم از جلوس بجانب بیجا نگر لشکر کشیده و در قلیل الايام بمردوش
حصول مقصد گردیده مسرور الحال مراجعت بدار الخلافت نمود و شرح و بیان
این قصه چنین است گویند بیجا نگر تخت کاپی بود قدیم که از بنایش به مقصد
هشت صد سال گذشته که رایان عالی شان بکومت و فرمان دهی انجا
استقلال داشتند بفرانجی و وسعت ملک و کثرت لشکر و حشم و فسادانی
خرینه و کنوز ممتاز از سایر رایان دکن و هند بودند باین رهگذر سطوت و عظمت
ایشان را بر وجه کمال حاصل بود تا آنکه تباشر صبح دولت اسلامی

هولستان

بستان سوم

در ذکر ابراهیم عادل شاه پور ایل عادل شاه

ابراهیم عادل شاه چون بر تخت سلطنت و فرمانروائی قرار گرفت وافر را بوجو و با وجو و خود زیب و زینت بخشید با وضع بهیبه و اطوار مدعی خود جهانیان را خوش دل گردانید و جبر و درستی آن شکستهای قلوب خاص که از بدو صلکی و سو قطرتی ملو خان حاصل گشته بود به خوب ترین منوال بظهور آورد و اتفاق مورخین است که ابراهیم عادل شاه پادشاهی بود دلیر و مردانه از غایت تهور خویش بی باکی در بر کرده و مادام الحیات به لشکر کشی معسر که اری پرداخت پادشاهان دکن و از خوف او شب خواب نکردند می اکثر اوقات بر سر مخالفان تاخت و ولایت آنها را خراب و پایمال می نمود و بنفس نفیس خود باعدا و مخالفان نبرد می کرد و غالب می آمد بنا بر آن تمامی ملوک دکن گرفت و مراتب با هم اتفاق کرده در استیصال او می گوشنیدند و بهر ادنی رسیدند اگر احیاناً چشم زخمی بر لشکرش واقع می شد باند که فرصتی جمعیت کرده و بر اعدا می تاخت و انتقام خود می گرفت گویند پادشاه ایران شاه طهماسب مکرر فرمود که از پادشاهان که در شجاعت و نویسی مشهور بوده لطیفند آشتیدگی

و چند روز آباد نمود و به اسمعیل عادل شاه است که در سلطه نهمصد و بیست
و ششش بوقوع آمده و چنانچه محل نیز در سلطه نهمصد و بیست و هفت بنا گردیده و
عدداً لشکرش سوارا احتشام یک لک و چهل هزار اقبال یک صد و شانزده
وصیت نمودن عادل شاه باسد خان تخت نشینی ملو خان
و هفت ماه سلطنت نمودن ملو خان

چون اسمعیل عادل شاه باسد خان وصیت کرده که ملو خان را جانشین
گردانند بضرورت اسد خان او را بر تخت متکین گردانید چون او ضاع
و اطوارش موافق خاطر اسد خان نبود اسد خان برداشته خاطر گشته و در
باب خبیه داری لضعیت به بونجی خاتون و الهه اسمعیل عادل شاه کرده
خود به بکانون رفت ملو خان مدت هفت ماه سلطنت راند لکن در
اصل فطرت حوصله وسیع نمی داشت مصداق ضاع ناشایسته گردید
چنانچه جمیع مردم از اباالی و ادنی از وی سیر آمدند بونجی خاتون از وی
و کثیر آمده جازم گشت که ملو خان معزول گردانیده ابراهیم را بر تخت
نشانید یکی از محرمان را نزد اسد خان فرستاده در ین باب استشاره فرمود
اسد خان در جواب نوشت که بنده از بهین اطوار ناشایسته اش ترک
بیجا پور کرده در بیجا نشسته ام آنچه صلاح دولت در خلع او و نصب ابراهیم
دیده اند مستحسن و بموقع است لیس یوسف ترک نوشت که آنچه یوسف از این
صواب دیده اند موافق اشاره و حکم ایشان کار بند شود یوسف ترک که
یکی از امرای تاج پوش و معتبر بود ملو خان را اخذ نموده در چشم جهان بخش
میل کشید شانه زده ابراهیم را بر تخت سلطنت بیجا پور متکین گردانید
مت بستان دوم منجمله ثبت بستان از کتاب الشاهین

هر دو پادشاه بوقوع آورد و صبح دادند و مقرر چنان ساختند که عادل شاه
ولایت قطب شاه را و نظام شاه مملکت عماد شاه را متصرف شده
با هم دوست و یک دل باشند نزاع از میان باندازد

ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادل شاه

بعد از این اسمعیل عادل شاه چندی ایام بعیش و طرب سپری کرده بموش
غزاد تقویت اسلام از خاطرش سرزد و بسا قلچماق و مکانهای رفیع نسبت
تلنگانه در قبضه کفار بود لهذا با فوج ظفره موج خویش اتفاق امیر برید بر ملک
تلنگر روان شد سخت بر قلعه کویل کنده که از مشایخ طلاع تلنگر بود محاصره
کرده مدتی دو آن قلعه نشست مکر در میان شکر اسلام و کفار بد سر انجام جنگها
واقع شد و از جانبین جمعی قتل آمدند هر گز فتح و غلبه نصیب شیر نشین
و خا اسد خان و دیگر غازیان اسلام بود تا کار بر کفره فخره تنگ گردید حاج
آمدند ایالتی قلعه مایوس گردیده نزدیک بود که خصار بسیارند و در مقام
عهد و قرار و دار و مدار بودند که ناگاه بتقدیر قادر بیخون از تاثیر هوا
آن سرزمین انحراف مزاج عادل شاه از جاده اعتدال بهر سید مواد
فاسل حصن حصین بن را احاطه نموده انتظام ترکیب عناصر بر بزم
خورد اطبا در معالجات سعی جمیل بکار بردند چون پیمان پر شد هیچ مفید
نیفتا و آخر الامر بر اجوت و شرار دادند باز کشتن صعبوبت راه هم باعث
مزید اشتداد مرض شد چون بحوالی ساغر یعنی شهر سکر رسیدند صبح روز
چهارشنبه شانزدهم شهر صفر ساله نهصد و چهل و یک داعی حق را بلیک
اجابت گفت اسد خان امروقات را مخفی داشته دریا کی بر قه دار
هنگام شب روانه قصبه کوتکی گردانید تا جوار پدرش مدفون ساختند

بستان دوم

۲۱

۴۵

با وی گفت انشاء الله تعالی بعد از فایز شدن بجای پوربلده بیدرتوارزالی
خواهم داشت امیر بریدنی البهیه این بیت بر خواند بیت برین مژده کر جان
نشانم روست و که این مژده آسایش جان ماست و عادل شاه از
خواندن برید این بیت را بر حسب حال تعجب نمود این مصرع بر خواند مصرع
مارا بدین کیا ضعیف این کمان نبود و الفصه قریب یک ماه دران سترین
بعیش و نشا طهر برده بفرخی و فیروزی بصوب دارالخلافه توجّه نمود
و عماد الملک روانه بپراژ کرد و بعد از وصول به بجای پور با نیامی و عده
امیر برید را خلعت خاصه و قیل و اسب و جوهر عطا فرموده و مرخص با حمد
بیدر نمود قندهار و کلیان بطریق پیشکش در سرکار نکند شسته بیدر و ملک
بیدر همه با و بخشید فرد ازین احسان جهانی پرسو رستم که سلطان کن با وی نمود
و ذکر مقابله عادل شاه و نظام شاه و ظفر یافتن عادل شاه
بعد از این بچند روز نظام شاه که پادشاه غیور بود و خیال جبر شکستگیا که از طرف عادل شاه
با و رسیده بود و جمعیت بیت و پنج هزار سوار و توپخانه خوب با اتفاق
امیر برید متوجه سرحد عادل شاه کرد و عادل شاه با دو هزار سوار تاج پور
استقبال وی نمود و قتی که تلافی فیتن شد بسرداری اسد خان صفها ترتیب یافته
با هم در آویختند جنگی بوقوع پیوست که جنگهای سابق در جنب آن با برتری بود
آخر کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه و زید غور رشید خان از امرای معتبر
نظام شاه در آن جنگ کشته شد نظام شاه بحال پریشان با حمد نکر شتافت
اثاثه سلطنت و توپخانه و فیان بتصرف عادل شاه درآمد بعد از ان میان
اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد برای آنکه اعیان
و ارکان طرفین در میان مساعی جمیده بظهور آورد و در سرحد ملاقات

دوست بردامن زده ازان مجلس برخاست عماد الملک غفور تعصبا
 امیر بریدنو و بنوعیکه عادل شاه بروی لطف و نوازش چنان مبذول داشت
 که در سلک امرای خویش منظم گردانید و قلعه بید را بنحو یزاسد خان بمصطفی خان
 شیرازی مفوض ساخت و چندی بعیش نشاء و تجمیع اقوام که رانین بختانده و زمری اوت است
 بیان فتح نمودن و شاه قلعه کل را بچو روخصت نمودن امیر برید را بکشتن
 دران ایام تیراج فوت شده بود و اختلاف در میان بیجا نکر افتاده عادل شاه
 فرصت غنیمت انگاشته بقصد استخلاص قلعه را بچو رو مدکل متصرف کفار
 رفته بود با اتفاق عماد الملک عازم آن طرف گردید و از آب کشنا عبور نمود
 بخاصه مدکل پرداخت و در اهتمام آن کار نشدید فرمود چون قلعه کیان بدید
 که مدد و کمک از هیچ طرف نمی رسد تسلیم قلعه نمودند بعد ازان برخاسته
 بر راجچو رایات غایبات برافراخت اهل قلعه از مدد و کمک خود ناامید
 گشته بودند ندانی آنکه محاصره کنند و تشدید نماید منافع قلعه پیش آورند بعد ازان
 عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت عیش و نشاء بسیار است
 بتجمیع اقوام می ارغوانی مشغول شد عماد الملک هم در آن بزم عیش حاضر
 بود دران روز اسد خان را حکم نشستن فرمود سه پایه بدست حویش لوی
 عطا کرد و عماد الملک و اسد خان التماس کردند که امیر برید هم درین بزم
 عیش و سرور را که داخل گردانند غایت نوازش بود عادل شاه قبول فرمود
 و قتیکه امیر برید آمد و نشست عادل شاه فرمود در ایهم کلهم بنظر رپوست
 عماد الملک و اسد خان که فی الجمله علمیت داشتند بخنده درآمدند امیر برید
 اگر چه نفهید لکن از خنده هردو بهدم خجالت آکین گردید و سر فرو داد و گفتند
 و اشک از دیده بارید عادل شاه متأثر شد برای رفع خجالت از روی او

ی آید و معتمدی را به متعاقب خفیہ فرستاد و تاکید نمود که اگر اوضاع
مفهوم گردد و که نجات پذیرد و آن تسلیم قلعه ممکن نیست متعهد تسلیم قلعه شود
نگذار می که گزندی به پیر رسید عادل شاه چون دانست که پسرانش استوارگی
دارند فتح قلعه بزودی میسر نمی شود حکم فرمود که امیر برید را دست و پا بسته
مقابل دروازه قلعه بپای پیل اندازند پسرانش چون دیدند که حالت
پرواژون سخت باین نوبت رسید آن معتمد را حکم فرستادند تا او
باسدخان رجوع کرده بشرط امان جان و حفظ آبرو و ناموس پسران و
سایر متعلقات آنحضرت تسلیم قلعه قبول کرده مقرر شد که عورات بازخواست
نوشیدنی و زیورسی که بر بدن دارند از قلعه بر آیند احدی متعرض آنها
نگردد و بعد از آنکه قلعه خالی شد عادل شاه همون ساعت بقلعه درآمد
و دو کانه شکرا نه و اسیب بی منت بجا آورد و بر مسند سلطنت بنیشت
عما و الملک رهنیز اندرون طلبد و در حضور او سایر ذخائر و کنوز
قلعه از جواهر و لالی و ظروف طلا و نقره و انواع اقمشه و امتعه و نفوذ
فراوان از روی یکجہتی بنظر عما و الملک در آورد گفت ہر چه خوش آید
بروارید و دست دراز کرده یک عنبر چہر صعب برداشت عادل شاه
باسدخان امر کرد از نقد و جنس سه لک ہون تسلیم ملاژمان عما و الملک
نماید و یک لک ہون بشا ہر دکان کہ ملو خان و الو خان و ابراہیم
و عبد اللہ اند بدهد و ہاین قدر خود بگیرد و ہما قدر بمکہ معظمہ و مدینہ
منورہ و زیارات ائمہ مقدسہ علیہ السلام و مزارات مطہرہ روانہ نمود
و تتمہ باہل علم و فضل و مساکین و اہل استحقاق و صلی و شعیہ امی حضور
و بیجا یور رسانید و خود سوای عنبر چہر الماس ہیچ چیز نگاہداشت

برید سر و پا برهنه در آفتاب گرم استاده درین حکایت عجیب و قصه غریب
 که عقل در قبول آن ترو دارد و ملاحظه باید نمود که از شامت نفس شوم و
 مدامت فسق و فجور بر و ازان ملک که چندین هزار پاسبان فرمان گذار
 آنها باشند چه گذشته و همچو پیر سال خورده صاحب سکه و خطبه را بدین خواری
 از خوابگاه برداشته آرند این محض اثر مکافات اعمال ناشایسته آن مبتلا
 نفس بوده که هیچ تاریخ و در حالات هیچ پادشاه دیده نشد القصة سلطان
 اسمعیل چون از وی بخش خاطر افزون از حد یافته بود و سرور که بیادش
 کردار او را بر زیر تیغ آید آرند جلاد آهسته و شنه چون مرکب ناکهان بر
 سرش رسید اسد خان بوقای وعده و عهدی که کرده بود و قولی که
 با و داده زبان تضرع و نیاز شفاعت و جان بخشی او بکشد و برینیز
 بعجز و زاری در آمده گفت بکناه خود مقرام و بر وجوب قتل خویش کوتاهی
 میدهم اگر دشمن کشتی بخطاب بخشی مبدل کرد و قلعه احمد آباد پدید باختر این
 و وفایین به بندگان عالی می سپارم بنا بر آنکه درین باب شفاعت ایشان
 تکرار انجامید بحکم العفو کوة الظفر التماس برید درجه قبول یافت امیر برید
 بفرزندان خود که درون قلعه بودند پیغام بر آمدن و قلعه سپردن فرستاد
 پسران جواب دادند که پیر برشته نجات و ازون طالع قوت عقل باخته
 خود را بچنان فضیحتی بدست دشمن داده گرفتار بلا گردیده اکنون ای
 پاس جان خود می خواهد که ناموس فرزندان هم بر باد دهد علی برید که کلان
 ترین فرزندان بود این جواب صاف بر ملا داده خنیه به پدر پیغام
 داد که عمر تو با خریک روز ازین سراج فانی باید رفت تا مقدر متن
 لبخنی در داده صبر و ثبات بوزی تا از پرده فلک نیلگون چه بعصره

و نفایس دیگر دست کشاده چهار نفر با تهیگی تمام آن پلنگ مرصع او را برداشته
از خیمه بیرون آوردند تا بازار رسانیده صدای کلمه شهادت بکوش مردم بازار
رسانیده از میان شکر بیرون آوردند همین که قریب فوج خویش رسیدند فرمود
بخواندن تشهد آواز بلند کنند آن پیر سر باخته خرد پاخته از آن صدا و حرکت پلنگ
پاره بهوش آمده کمان برد و مکر چنان چارپای او را می برد لاجول کو یان
از خواب بر جست و خواندن ادعیه و غزایم آغاز کرد اسد خان این معنی را
در یافته گفت ای پیر جهان دیده عمر به فسق و طغیان در باخته ما جن نیستیم که با حوال
تو را مخریم من اسد خان مری دانی تو که با این عمر پیرانه سری و این
وقت که فوجها کرد تو محاصره دارند چنان آلوده فسق و مست لال عقل با توابع
خود کردی که همچو بلیه کبری و واقعه عظمی بر سر تو رسید و تو خبر نداری بریده بعد
از آنکه برین بلیه اطلاع یافت خود را باخت و از بهوش برداخت در عالم
بی خودی زبان عجز و تصعیر کشود و نیازمندی از حد زیاده نمود بطلب قتل
امان جان پیش آمد اسد خان بتسلّی او پرداخته گفت تا مقدر خود در امان
جان و آبروی رفته تو خواهیم کوشید بعد چهارپائی او از راه نزد اسمعیل عاذا
آورده بر آن سرگذشت اطلاع داد سلطان با او دو کلمه حرف زده با اسد خان
فرمود که این الحال بریدند و وقت دیوان حاضر سازند روز دیگر که
آفتاب جهان تاب سر از در یخه شرق بر آورده عالم را با لمعات انوار خود
نورانی ساخت عادل شاه دیوان حکم با حضار آن پیر مبتلا به فرمود اسد خان
بموجب اشاره برید راه و دست بسته مقابل تخت استاد کرد و بسبب
آنکه از اطوار نااهوار آن آبر و بیا و داده غبار بسیار بر دل عادل شاه
جا گرفته بود تا دو ساعت عهده امتوجه با و نگشته با مورد دیگر پرداخته بود

مینیکرد و برید شکسته خاطر از اینجا برخاسته بیک فرسخی از معسکر عا و الملک
 بیرون قلعه به پشت کرمی عا و الملک از خصم قوی نمیدیشید و بی دسواس لشکر
 اقامت انداخت و بعیش و طرب مشغول شد لشکر هر دو طرف بر امید صبح
 بسبب میانجی شدن عا و الملک دست از محاربه کشیده بودند و اسدخان در
 عالم حرم و احتیاط هوشیاری را کار بند شده شبها که دلشکری خود طلایه میکرد و هر
 برید با وجود یک عمرش از بهشتاد و متجاوز شده و هیچ روزی و شبی بی شرب خمر
 نگذشته و تحفصی بسبب میانجی کرمی عا و الملک در میان غافل گشته و شبی از
 شبها مجلس شرب آراسته خود با همدان محرم و دهمان باده نوش چنان مدتها
 و از خود بی خبر و بی هوش گردید که در اینجا سوای دو مشعلچی که نزد یک
 خوابگاه استاده با پارچه هوشیار مانده بودند دیگر هیچکس از سرشادی و
 سرمستی خالی نبود که یا تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ شده بودند
 جاسوسان خبر رسان کیفیت مجلس برید و وقت طلایه با اسدخان رسانیده
 اسدخان که در کیاست و جرات ممتاز زمان بود و تأییدات آلهی و
 عنایت پادشاهی در باره او می ترسید با چند سوار جانباز معدود از طلایه
 برآمدن قدم بسوی لشکر برید گشت و چون قریب رسید از اسپ پیاده شده
 بتغییر وضع متفرق گردیده داخل لشکر برید شدند و از همه جا و رسته و بازار
 باظهار مردم لشکر بریدی گذشته خود را با پنج شش نفر اندرون خوابگاه
 برید رسانید همه را سرمست و لایق سر از پانتهاخته دید بهر امان اشاره
 نمود که بجایگی تمام هر دو مشعلچی را که نیم بیدار بودند چنان بریر تیغ آورده
 که صدای نفس کشیدن از آنها برخاست و بجایگی شالی که بر دوش داشت
 بر برید که بر پلنگ هدم مرگ گشته بودند و انداخته اشاره نمود که اصلا پشیا

قتها پدید می آورد و فساد با برمی انگیزت عادل شاه بر تنبیه و تاوید کمر بسته
 باده هزار سوار بجانب بیدرشتافت امیر برید این خبر یافته در استحکام قلعه و
 جمع ذخیره آمده آماده مستعد حرب گشت و از قطبشاه استمداد کمک نمود و لشا
 جلوریز بر بیدر رفته محاصره نمود و جنگ عظیم هر روز میان مردم برید و عادلشا
 می شد مقارن این حال قطب الملک بمدد برید رسید عادل شاه نیمه فوج را
 بر محاصره قایم گذاشته اسدخان را بر قطبشاه تعیین نمود اسدخان با جمعیت
 خود برق کرد و در حمله شیرینی بر لشکر قطبشاه آورد و قطبشاه هیان را متفرق
 گردانید و باز بمدد فوج محاصره خود را رسانید عادل شاه ازین فتح که خدان
 نموده آمد ویرا بحال توجه نوازش نموده در آغوش گرفته بمعنایت کوتا کون
 نبواخت و بعد از آن بر محاصره تشدید کرده ابواب دخول و خروج مسدود
 ساخت امیر برید مضطرب آمده التجا بعاد الملک برده برای صلح طرفین
 متوسل شد عا و الملک برای مصاحبت خود را رسانید بیک فرسخی از
 لشکر عادل شاه فرود آمده با عادل شاه ملاقات کرده معروض داشت
 مقصود اصلی ازین سفر ملاقات آن جناب بود و شفاعت تقصیرات امیر برید
 و ایقاع صلح فیما بین بنیمر کوز و دستارست عادل شاه گفت که بجای امیر
 برید از حد افرون است تا انتقام نکشم بصلح تکلیف نفرمایند عا و الملک ازین
 سخن عدم رضامندی دریافته دیگر از آن مقوله سخن نگفت امیر برید چون دریافت
 که عادل شاه دست رو بر ملتش عا و الملک زد و مضطرب الحال گردید و
 بنحیه عا و الملک آمده الحاح نمود که من دست تو سل بدامن شما زده ام البته
 بهر نوعیکه صورت پذیر کرد و حرف صلح بمیان آرید مرا و متعلقان مرا از ضیق
 محاصره نجات بخشید عا و الملک گفت که این مقصود بی تفویض قلعه

و بجهت تاکید این نسبت سر رشته قرابت را هم فیما بین پیوند و صلت بخشیدند و بجهت
سلطان خواهرش و عادل شاه را با علاء الدین عماد الملک پیوند و صلت بخشید
اما هر چند خواست که با امیر برید فرمان ده بیدر صلح و افعی بمیان آورد و صورت
نگرفت هر بار که تدابیر صائبه صلح و مصاحبت فیما بین بظهور می پیوست باز قصه
به لشکر کشی و مردم کشتن منجر می شد در یکی از آن جنگها که برید بر تعلقه عادل شاه
لشکر کشی نمود و حرابی ملک او می نمود عادل شاه نیز با لشکر خویش استقبال او نموده
مقابلات طرفین و محاربات جانبین متواتر می شد و امیر نامی از شجاعان
مشهور و دلسیران نامور که یکی از آن برادر زن بریدی می بود بدعوی همسری از
میان فوج برآمده در میدان حمله آورگشته برای مبارزت عادل شاه طلبیدند و در
حمیت عادل شاه بجرکت درآمد و بنفس نفیس قصد مقابله آنها نموده برخاست
هر چند اسد خان و دیگر اعیان مانع آمدند ممنوع نمکشته اسب را در میدان پشت
مقابل آن همسر و و بهادر خود را رسانیده داد مردی و تهور بظهور آوردن گرفت
بعد از بمیان آمدن زد و خوردی که در فن سپاه گری میان مبارزان دکن می باشد
بر آن هر دو دلیران نامی غالب آمده هر یک بنوبت مره بعد از خرمی شربت اجل
نوشانیده بمقر اصلی فرستاد بعد از آن قرین نصرت و بهمدوش ظفر گشته به لشکر
خود مراجعت کردند و یان غنیمت شتافته شارب را کردند و صدقات بغر با و مسکین
رسانید و اسد خان بوسه بر کعبه اوده هینیت داد کرد

قصه نمودن عادل شاه بر تنبیه امیر برید و آوردن اسد خان پلنگ بید
از خواجگان هاشم و بقبض آوردن عادل شاه برید و بعد از چند روز
باز به برید بخشیدن

چون مکر و کید امیر برید از حد گذشت که مکر با قطبشاه و رایان بیجا مکر و مبارزه

هر یک بخشش و عطا یا خوشنود کرد و انید باز سال دیگر بر همان نظام شاه از فرط غیرت
بقصد جبر و شکست با اتفاق امیر بریدر عادل شاه لشکر کشید عادل شاه نیز بالشکر ظفر
بیکر خویش برآمده استقبال نمود چون تقابل افواج با هم نمود آتش قتال و جدال
در میان دو لشکر مشتعل گردید جنگ صعب و نمودن بسیار از مایان طرفین در دما
مردانه بطور رسانیدن داد مردانگی و تهور دادند باز بدست بر روی شهر بران
عادل شاه بی شکست فاحش بر لشکر نظام شاه افتاد چنانچه خواجه جهان و کهنی باست
زنجیر فیل و دیگر اشیاء و سامان فراوان اسیر اسد خان گردید عادل شاه دین
کرت نیز با فتح و ظفر بهدوش گردیده بمقر الخلافت معاودت نمود شکریه نعم
آلاییه بجا آورده دست عطا و نوال بکشاد و بسپه سالار اسد خان همه فیال
عطا نمود و الا یک فیل که اسد بخش نام داشت و تحت نظام شاه مخصوص بود
که آنرا بجهت خاصه خود نگهداشت

و در صورت مصداق پذیرفتن میان عادل شاه و عماد الملک
لسعی اسد خان و انعقاد حدیجه سلطان با عمادش

بعد ازین اسد خان که در شیوه کار دانی و کیاست سرآمد قران و مردانگی و
بشجاعت مشهور و معروف دوران بود و در تدبیر آن آمد که میان عادل شاه
و فرمانروای بڑاڑ علاء الدین عماد الملک که در اکثر اوقات طرفداری
نظام شاه مرعی می داشت و اتفاق نمودن هر دو پایمالی و خرابی تعلقات
بیجا پور بوقوع می پیوست و ابط اتحاد و مواخات استحکام بخشید پس برین مقصد
تقریبات برجسته برانگیخته بطایف بحیل ملاقات هر دو پادشاه صورت
پذیر کرد و انید خارخسک نفاق بیکانگی از میان بر کند و روابط و داد و بختی
چنان مستحکم گردانید که عماد الملک بدل و جان مطیع عادل شاه گردید و

بنظور آوردند و روابط اتحاد و یکجبهتی با علاقه قرابت و خویشی کمال استحکام انضباط پذیرفتند از طرفین تهیه اسباب شادی و سرانجام عروسی و دامادی در اندک روز بنظور آورد و هشتاد و دای لوازم شادی نمودند تا مدت یک ماه در ترتیب جشنهای شاهانه و محفلهای خسروانه گذرانید و آن کوهر مکنون درج شهریاری را با بیرونج تاجدار می بطریق ایجاب و قبول شرعی انسلاک بخشیدند در وقت تعیین و تشخیص کابین مریم سلطان با جواهر و نفوذ و عروض مسمی تفویض قلعه شولا پور با پنج پیشهم هم مقرر شده بود و بعد از تسلیخ شادی با هزاران خرمی هر دو پادشاه از شولا پور رخت اقامت بر چنین بهار اختلاف تحویل فرمودند عادتاً بعد از چند می از قرار تفویض قلعه نام گذشته در ایفای وعده توقف و رزید و عذر مابرا بخت بنابر علی بنده اسباط مصداق و وقت باز نور دین شد و حجاب شاکر و متباغضی در میان حایل گردید تا آنکه سال دیگر بر همان نظام شاه با اتفاق عماد الملک به قصد اخذ قلعه شولا پور لشکر کشید عادتاً به مجرد وصول این خبر باده و دوازده هزار سوار بران بگوشه که فوج هر دو پادشاه کم از چهل هزار نبودند بتوکل علی السدروان شدند بعد از تلافی فتنه جنگ صعب در گرفت بهادران عادل شاه بی درصفت داد مرد می و بهادری در دادند از لشکر بڑاژ و احمد نکر اگر چه کشتش و کوشش بسیار هم بنظور آمد لکن سیم فتح پرچم نشان عادل شاه بی و زید لشکر بڑاژ رخ از معرکه بر تافته بصوب بڑاژ توجیه نمود نظام شاه هر چند که پای ثبات و رزید و از حمله سیر اسد خان تاب نیاورد و معرکه را گذشته سپا شد اسد خان تکرینیده از تعاقب دست برداشت درین جنگ چهل فیل و دیگر سامان و سرانجام بدست عادل شاه افتاد قرین فتح و نصرت بشادمانی معاودت نمود از حمله غنیمت ده یازده فیل بیسه سالار اسد خان عطا فرمود همچنین سایر امرای اعیان درگاه را در خور حال

بعد از چندی که اسدخان شیوه فدویت و طریقه کفایت روز بروز و زوج شایان
 بظهور می نویست و کارهای عظیم باستصوابک زینش انجام می پذیرفت عادل شاه
 مرتبه سیه سالاری که هیچ مرتبه در عرف دکن بالاتر از آن نبود بوی ارزانی داشته
 پایه جا بهش بسیار ترفع ساخت و خواست که هم باستصواب راسی صواب
 اندیشش بایرمان نظام شاه طرح مصادقت انداخته و نیز مصادقت را بالنسبت
 قرابت مومکد ساخته با تفاق و تائید همدیکه بر تیراج ایچانگیر که غیر و استکبار بفلک
 اسپر رسانیده و دیک انانیت فرعونی را بجوش آورده هم نماید و شرف
 جهاد و ثواب غرا که بر کافه اهل اسلام خصوص بر سلاطین عظام که اساتین دین
 و اسلام اند واجب و متحتم است حاصل نماید پس بصلاح اسدخان سید احمد
 هر وی را که مرد کار دان و دانشور زمان بود بانامه محبت افزا و مودت نگر
 و تحف شایانه و ارمغان خسر وانه با حمد نکر وانه فرمود سید احمد بعد رسیدن حاکم
 بوساطت شاه طاهیه ملاقات بایرمان نظام شاه مستعد شد و بتقریبات شایسته
 و تمهید بالیته با هوالمدهارا در میان نهاد و بزیر قبول و تحسین فرین کشت و قرا
 مصلحت بر آن یافت که هر دو پادشاه از مقر خویش برآمده در قلعه شولا پور که
 که محل ماده نزاع طرفین بود با هم ملاقات نموده بالمشافه و المواجهه این مرکز
 همایون را بجهود و مواثیق استحکام بخشند و امر وصلت یعنی نسبت خواهر مرعادل شاه
 مریم سلطان بایرمان نظام شاه بظهور آورده و طوی شایانه و جشن خسر وانه را
 زینت ترتیب بخشند پس بر همین قرار داد عادل شاه بشان شاهی و شکو پادشاهی
 از پایگاه خلافت برآمده بر شولا پور سایه همایه کسترانید و نظام شاه هم بموجب
 خود را بانجا رسانید در ساعت سعید که قران سعدین بود هر دو پادشاه بملاقات
 با هم حط اندوز و سرور و سرور کردند و لوازم مدارات و مراسم ضیافت از هر یک

سلطان محمود در آن میان یا برای عکس دیگری دم بخورد و در کشیده بود و اصلاً آن خیال
 نشد که از جا حرکت کند و افواج بیدار شهرت بدلی و دل باختن عادل شاه
 عام سند حتی بخاطر جمعی دلیرانه فضا محاصره نمودند و یکبارگی جمعیل عادل شاه با دوازده
 هزار سوار که اکثر مغل تاج پوش بودند یغار نمود و بر فوج برید افتاده جمعی کثیر را بزر
 تیغ در آور و چنانچه برید منبرم کشته راه بید پیچید و سلطان محمود اندران صدمات
 و تراخم امواج افواج از اسب جدا شده زخمها برداشته بپای خود و سلطان احمد شاه
 اسیر عادل شاه کشته و افواج محلی بی جدال و قتال راه تعلقات خویش گرفتند عادل شاه
 سلطان اباعزاز و میکرم پیش آمده چندی طرح اقامت سلطان انداخته بمعاجات
 ریش حبشی و قلبی کوشید و همدارات و مراعات کوناگون و تواضعات هر کوزه
 از قسم نفوذ و جواهر و امتعه و ابله و بگوئیهای سر او ان بجا آورد بعد از آنکه سلطان
 را صحت کلی بهم رسید پیغام ترتیب کردن جشن طوسی بی بی سستی خواهر عادل شاه
 که پیش ازین با شاهزاده احمد شاه منسوب شده بود و فرستاد عادل شاه بالارس
 و بعین قبول کرده در تهیه مواد و اسباب شادی در آمده در چند روز جمع مواد
 و اسباب جهیز کرد و آن کوهر بیکتای درج سلطنت را در سلک آن اختر
 برج خلافت بقاعده شریعت غرا کشیده شادی ملوکانه و جشنهای خسروانه بالنظم
 زسانید و مدت دو ماه در ادای مراسم شادی انقضایافت بعد از فراغ
 این کارها یون سلطان محمود در پیشکشیهای شایان و نذرهای نمایان چه از نفوذ و فراوان و چه از
 نفایس شایان بنظر گذارند و این بایچه هنر اسوار منغل روانه دار الخلافت بدست
 طرح مصداقت افکندن اسد خان میان عادل شاه و برهان نظام شاه
 و انعقاد مناکحت مبریم سلطان با نظام شاه و غمقریب عداوت افکندن

که از پشت گرمی ایشان عادل شاه را قوت و مکت افزون از قیاس حاصل
 شته بعد از چند مدت بشفاعت و سفارش مغلان غریب زادگان را نوکر گرفت
 اما حبشیان و دکنیان را اصلاً نوکر نداشت، همین حال بود تا او بود اسمعیل
 عادل شاه بعد از استقلال و تشدید قواعد مکت و سلطنت باز خطبه را تغییر داده
 در ترویج طریقه تشیع در آمد و از پدر زیاده در آن باب کوشید و جمله سپاه
 لشکر را حکم فرمود که تاج سرخ و واژه ترکی بر سر گذارند و آن کسیکه تاج پوش
 نباشد او را اسلام نگذارند بلکه بیچکس را در آن عهد میسر نبود که بی تاج در شهر
 تردد نماید اگر کسی احیاناً بی تاج بنظر میرسد سیاست سلطانی می پویست
 همین عمل تا آخر اسمعیل عادل شاه جاری بود

ذکر لشکر کشیدن امیر برید با اتفاق والی احمد نکر و کلکنده و رار
 بر عادل شاه و نهیمیت یافتن برید و انعقاد شرعی بی بی سستی با سلطان محمد
 چون عادل شاه را از قیام بنیان سلطنت فراغ دست داد عزم بر استخلاص
 ولایتی که در ایام قرات قبضه دیگران رفته بود دست کرد و اول بطرف تعلقه
 برید لشکر کشید بعضی ولایت که در قبضه او آمده بود و الترح نموده در قبضه خویش
 در آورد و امیر برید ازین معامله مثل مار بر خود پیچان شده در مقام تدارک در آن
 از زبان خود و سلطان محمد و نامها بوالیان دکن فرستاده حکاک طلبید و دین
 باب الحاح و ابرام پیش از پیش نمود تا آنکه برهان نظام شاه و سلطان قلی
 قطبشاه و علاء الدین عماد الملک با فوجهای آرسه برید رسیدند سلطان محمد
 را با انجمنه با جمیعت خویش و افواج رؤسای دکن بر سر عادل شاه روان شد
 افواج تاخت و تاراج کنان قریب بیجا پور رسیدند هیچ فراغت نمی یافتند
 قریب بسه کروهی بیجا پور مضرب خیام ساختند عادل شاه بیاس بودن

نیز بر همین کار سرگرم بودند و ناگاه تیری که از دست مردم بالای قصر جدا شده بود
بر پیشانی صفدر خان رسید اگر چه کاری نبود اما بسبب ضعف صفدر خان
در سایه دیوار آمد و تکیه زد مردم بالا خبر یافتند که صفدر خان بپایه دیوار تکیه
زده است شکی سنگین محاذی سرش فرو ریختند چنانچه سر و تنش از هم
فروپاشید چون مردم صفدر خان حال سردار بچنان منوال دیدند دست و
پا کم کرده رو بگریز آوردند مردم فدائی از بالای قصر خود را بر سر ساینه تعاقب
کنندگان نمودند و بکسبه و بزن مشغول گشتند چون بر قصه کمال خان رسیدند
آن را نیز گشته یافتند تمامی مردم جانب دار کمال خان بالکل هوش باخته
سراز پا کم کرده پریشان و اواره شدند اسمعیل عادل شاه بعون و لطف
ایزدی سخت و طالع رمعین و معاضد یافته قرین سرور و اهنساج
گشته بجا طر جمعی جلوس بر تخت نشاند و دوشاد و دوشاد را از هر طرف
رسیدن گرفتند و یانیکه در آن روز داد و قد و جان نثاری
داده بودند نوازتها یافته بمناسبت ارجمند رسیدند و آقا لاری
که نبر برای ارتقای دولت و اعتلای مکتب خود را داخل زمره چیلهای
بادشاهی ساخته بود و در آن روز ترودهای مسایان و جان نثارها
شایان بظهور رسانیده بود و بخطاب اسد خان ممتاز و سرفراز شده
باقطاع و جاگیرات عمده مجبوره مند گردید و جماعت و کهنیان و حبشیان
جمله قاطبه از نوکری بر طرف شدند بلکه بعضی از غریب زادگان مغل
که با کهنیان قرابت و خویشی داشته بودند نیز بر طرف شدند بعد ازین
همگی بمهت اسمعیل عادل شاه برترجیت مغل فراموش آوری آنها مصروف
گردید در چند روز سپاه مغل حمله تیرانداز میزد باز چندان حبیح آمدند که از

آن در آمد بونجی خاتون که کارا بهر اهی دایه داده بر سر کار معلوم فرستاد
 منتظر بود چون در نیکی بمیان آمد و کشف حال هیچ نشد و انسنت که شاید تدبیر موفقی
 مد عانیفتا و از دست کارا کاری بر نیامد و سر بلا افتاد اکنون آفت عظیم
 بر سر بانی و سیده کان خواهد رسید طریق حزنم و کارا کارا ہی را عمل نمود و
 اسمعیل عادل شاه را دلی داده بر قیام جنگ ترغیب فرمود و مردم مغل و
 دیگر نوکران پادشاهی را از دکنی و حبشی و غیره که بر حراست محلات پادشاهی
 متعین بودند پیغام فرستاد که اگر نمک حلالی را کار فرستاده سرخروئی جاوید
 بدست آوردن منظور است و برابر بهیو و اسمعیل عادل شاه بهیو و خود ها
 حاصل کردن مطلوب است درین روز که جان نثار لیست شرط خدمت بجا
 آرند حراست ناموس پادشاهی و حفاظت ابروی خداوندان نعمت که از
 جمله فرائض و متحیات است بظهور رسانند چندی از مردم مغل و دکنی و غیره
 که سرشت حق شناسی و نمک حلالی داشته بودند و در فدی ویت جان سپاری
 قدم را سخ داشته بودند فی الفور مستعد و آماده گردیدند بر محلات پادشاهی
 برآمده جایهای استوار و متین استحکام حصن حصین بخشیده مستعد جنگ شدند
 و آنها که خوف و رجایی کمال خان در دل قوی داشتند صفدر خان بعد فراهم
 آوردن مردم و استعداد بر سر محل پادشاهی روان شده و لابر در وازه
 اول که بسته بودند رسید و حکم شکستن نمود و چون در وازه شکسته شدند
 رنجتند و در وازه دویم بسته بودند آنحضرا نیز شکستن فرمود درین حال
 از بالای قصر پادشاهی تیر و تفنگ باریدن گرفت و بونجی خاتون در دل شهاد
 آغاشیز بر خود لباس مردانه راست کرده با تیغ و سپر برآمده مردم جان
 نثاران را ترغیب و تحریک بر ثبات و قیام بر جنگ می دادند اسمعیل عادل

و فسانه او را بفروخت تا دایه کاکارا بر خلوت کمال خان رسانید تهدید نمود که
 کاکارا داده حج داشته بر جناح سفر استاده است مرضی خاتون چنانست که او
 برضامندی دل رخصت فرمایند و بدست خود پیره پان عنایت کنند تاج
 او مقبول گردد و آن سوده لوح اجل رسیده قبول نموده کاکارا بخلوت بارداد
 چون بجهت پان نزدیک طلبید آن فدائی از سرگذشته چون نزدیک تر شد
 وقت پان گرفتن حربه را که پنهانی با خود داشته بود بچالاکي تمام بر سینه و
 شکش چنان رسانید که امعاش بیرون افتاد و جان بقا بعضا روح سپرد و بمجروح
 این حال زن کمال خان که از عقل نسوان بود خود را از پرده بیرون انداخت
 و نخستین ابدست تملک سپرده اصلاً بجنب و فرج نپرداخت و از دیگران
 نیز آواز برخاستن نداده فرمود تا خدمتین حاضر کار آن فدائی از جان گذشته
 بسنگ و چوب و کار و دخیج تمام ساختند پسرش صفدر خان را که در دبار بعلالت
 اشتغال می داشت اندرون طلب نمود چون صفدر خان آمده بر حال
 واقف شد خواست بی اختیار نعره بر آورد مادر دست و دامنش گرفته بخت
 که فریاد کند و گفت که اکنون همت را کار نر ما شو تا کار از دست نرفته بازی
 بدست باز آرا از سهمیل شاه و مادرش انتقام خون پدر خود بگیر اگر شمه کفایت
 در نیاب کنی دمار از ما و تبار ما خواهد بر آورد و هر چند صفدر خان از این
 حادثه جرات و همت کم کرده شکسته پشت گردید غدر با پیش آورد مادر
 بصد عنوان او را دل داده تقویت نموده بر انگیخت و بر جنگ عادل شاه
 قایم گرد و صفدر خان از اندرون محل سراسیمه و آواره از زبان کمال خان
 به مردم پیغام رسانید که زود تر محل سراسی پادشاهی تاخته سهمیل و مادرش
 را بچنگ آورند و در جمیع کردن مردم و تهیه اسباب جنگ و استعداد آن

از احدی در آن متصور نبود برای خود اختیار کرده معترف شد و معاملات
ملکی و مالی برپسرخو و صفدرخان و دیگر کارپردازان و اگذاشت و چون کیفیت
اراده فاسدش در میان مردم شهرت یافته بود خاتونان حرم نیز این خبر
شنیده در ورطه چرانی افتاده بودند و در کمال بیچاره کی از لطف قادر
مطلق امیدوار بوده چاره کار می جستند چون از ایام معدوم و معهود و دوسه
روز باقی ماند بویخی خاتون و الهه سمعیل و دلشاد آغا عمه او که از عقلای
سنوان بوده در تدبیر دفع آن حق ناشناس آمده غلامی را که نمک پرورده
قدیم بود و کوبیده کاکای سمعیل بودند و خود طلبیده حقوق سوابق نعمت یاد دهنده
گفتند که آخر هر متفلس اشربت مرکب چشیده نیست چار و ناچار از سرای فانی
که ششستیت الاکن برپس نمک از گذشته دولت جاوید یافتن است که هم
در دنیا نیکامی و هم در آخرت نیک سرانجامی مترتب است اگر تو حق فدیت
را بجا آوری و پروای سرو جان نداشته این نمک را در دفع کنی همه حقوق
خدویت و جان سپاری اگر ده باشی اگر زنده مانی بغایت المینی سکه از
ارکان سلطنت خواهی کردید و اگر معامله دگرگون شود شاید باشی در همه
عالم به نیکوکاری و نمک حلای ممدوح و مشکور گردی و در آخرت مبهوبات
آخر وی فایز شوی کاکا بعد از استماع این مقال که تهمت بر میان جاسای
استوار بسته گفت نه بیک جان بل بعد جان فدای سمعیل شاه شوم شیطیکه
دست برد عایم خاتون گفت که هر چند که او در جانی پناه بسته است که
محرمان و مستربان را هم در اینجا با رغبت و الاکن من بهر حیل و تدویر تر تا
خلوت او بر سامم نگاه جان بازی تو است خاتون آیه را که برای خبر رسان
محمالات تعیین کرده کمال خان بود بجا پلوسی و مملوق در آویخت بهزار هنون

میداد تا آنکه هیچ یک از پنجستان که از وی اندیشه بودند نماند پس آهسته
 خطرها که نه مناسب ملک بجلالی باشد در دشمنان خطور کرد یعنی خواست
 که اسمعیل عادل شاه که وارث ملک است مجوس یا کجول ساخته خود صفا
 تحت و افتر شود در ین باب بامیر برید که او هم بر سر معامله بود صلاح طلبید
 و رخصت خواست برید این اراده فاسد او را تصویب نمود تقویت
 داد و با هم پیمان و عهد بیان آمد که خود با مخدوم و وارث ملک خود
 را از میان برداشته بایکدیگر در مقام معاونت و معاضدت بوده در
 استخلاص قلاع و توسیع ملک بکوشند چنانچه همبرین عهد و قرار کمال خان
 اسمعیل شاه را با خاتونان محل در قید سخت گذاشته و موکلان غلیظ اعتماد
 بر آن گذاشته با فوج و استعداد ملک کشائی از بیجا پور بر اید و لاقعه
 شولا پور را محاصره کرده بمشش و کوشش بسیار در عرصه سه ماه قلعه را
 بتغیر آورد و سپهچان برید وارث ملک را در نظر بند و حبس داشته از
 بیدر بر آمده لشکر کشی بصوب کلبر که و غیره کرده چند جا با قفس خود در آورده
 مراجعت کرد چون کمال خان از محاصره شولا پور و غنای حاصل کرده بمشقر خلافت
 معاودت کرد آن داعیه آورد باطن قوت پیدا نمود و خواست که آنرا از
 قوت بغل رساند بمنجان احکام شناس فرمود که برای جلوس ساعتی سعید
 اختیار کند که جاسوس در آن ساعت مستخرج برکات و غریبها کرد و هر چند این
 امر بسند خاطر هیچکدام نبود بمنجان چاره و ناچار تحقیق احوال بخدمت استنباط احکام آمده گفتند که از نظر
 ظلمی شومی این باز دیوم معلوم میگردد درین ایام خود را از مکرده حفاظت نموده شانزد و بهم روز
 هر کاری کند مبارک خواهد بود کمال خان بر قول بمنجان دفع ایام شوم سهل انگار
 دور حراست بنفس خود بگوشید و هر حای مجکم و ملازی منیع که اندیشه خطره

خارنفاق و شقاق از میان برداشت در قلیل از ایام رونق و بهسازی سلطنت
 عادل شاه بی باهتنام و کاروانی کمال خان بدرجه قضوی اخرا لیش رسید و
 ملک در عایا آبادانی و معموری کمال فایز گردیدند کمال خان تنهن پیشه بود و
 یوسف عادل شاه بمقتضای تابعداری چار و ناچار سکوت ورزیده بدل کاره
 می بود الحال که اختیار کلی و استقلال تمام بهم رسید در تقویت ملت خفی در آمد
 و در ترویج تشنه کوشید و خطبه را بر قاعده قدیم بر اساسی خلفای راشدین
 مقرر نمود و چون بندر کووه همیشه از جانب عیسویان در تشویش می بود هرگاه که
 نصاری قابو می یافتند غافلانه تاخته قلعه را در قبضه می آوردند کمال خان بدست
 که ازین تشویش هر ساله ایشان طمانیت بدست آرد و ایشان مصالحت کرد که عیسویان
 بر قلعه اکتفا کرده دست تطاول از پرکنات و قریات کوتاه نموده در مقام کجی
 و مواخات بوده در معاونت با هم یک دل باشد که به تصرف ایشان
 باز گذاشت از ان تاریخ بندر کووه در تصرف نصیران مستمر ماند و دیگر تصرف
 بقبل رسیدن کمال خان مع پسرش صفدر خان در مکافات لغات
 بر ضمیر اولی الابصار ظاهر و باهر است که در عالم کون و فضا و نبات قرا
 بر یک حال و یک منوال از جمله تمتعات است گردش و توار کج رفتار هر روز
 شعبه ناز و بر و کس کار میرساند متر و دان چار سو می دنیا را از دست
 نفس شوم واقعه پیش می آیند که برهنه دین و دولت می شوند که ازین
 در دنیا بدنامی و در عقبی بدسراجمی حاصل میگرد و تفصیل این اجمال
 آنکه چون کمال خان را استقلال کلی و اختیار تمام بهم رسید در تربیت و تقویت
 خود در آمد و اقطاع و جایگزات سیر حاصل از دیگران انتزاع نموده بخویشان
 خود می سپرد و مناصب را بهرحیل از قدیمان دولتخانه گرفته به خواهران خویش

بستان دوم ذکر اسمعیل عادل شاه بن یوسف عا و لشا

قبل ازین مذکور شد که یوسف عادل شاه در حیات خود اسمعیل را که دوازده
یا سیزده ساله و بقولی بیست و سه سال بود و لیعهد ساخت امر سلطنت و
جهانبانی بر او مسلم و مقرر نموده زمام ضبط و شق و کالت بکف اختیار کمال
و کهنی و او را داراب جردی هم می گویند که از بندهای قدیم و ملک و درگاه
دیرین و معتد و کاروان بود سپرده سایر امر و اعیان درگاه را بموافقت
و تابعداری او و وصیتها کرده اسمعیل عادل شاه را نشین با تفاق و تبعیت
صواب دید او تا کید نموده بود بعد از ارتحال یوسف عادل شاه کمال خوار
داراب جردی با مرغضیل و تخفین پرداخته بموجب وصیت نشر
عادل شاه را با شان شاہی روانه گوئی نمود و در ساعت میوه مبارک
که اختیار نموده و انایان احکام شناس بود اسمعیل را بر تخت سلطنت بجا
اجلاس مذتاج شاہی بر تارکش گذاشت و جیست باد شاہی که بودند بزرگ
و استمالت هر کدام سعی موفور بکار برده همگان را بکار فدی وین و دین
سرگرم و یک دل ساخت و با هر یک از رؤسای اطراف مشغول امیر پرید و
و نظام شاه و قطب الملک و عا و شاه نشین بملوک و مدارکار داشت

رب سیر و تمم بالخیر

بستان دوم مجله شتستان از کتاب

تاریخ چکاپور

مسمی به

بساطین السلطین

در ذکر امیر عادل شاه بن یوسف عادل شاه

طبع فی المطبع سید

سید

—۹—
 حقیقتی است که
 در این دنیا

ماہنامہ پشاور پرنٹنگ، لاہور
- پشاور پرنٹنگ، لاہور -

[illegible]

محبوب

و چشمه مذکور که منبع نهر است هر چند که صغیر است از معمران دیرین شنیده شد که چشمه
آب زنن دارد و فور آن آب از ته آن می جوشد که حکم نهر عظیم دارد اما آن چشمه
بسبب نا اهتمامی و عدم مبالغات حکام ابترو خراب شده بخاک انباشته
رفته رفته خاک پوشش سراسر زمین گردید و در احنا با و کلبه که روضه و منارها
شیخ محمد سراج جنیدی از ابنیه یوسف است و بیجا پور نام این معموره از قدیم
است و از قدیم الایام این مقصبه مشهور و معتبر و شهر نامور بوده است و
مورد اکابر عظام و علمای ذوالاخرام گشته است چنانچه شیخ المشایخ شیخ
عین الدین کنج علوم قدس سره در کتاب اطوار الابرار نبشته اند که ترجمه آن
عبارت است که شیخ الکامل المکمل صاحب المقامات العلیه شیخ ابراهیم
سنکائی رحمه الله علیه مدتی در صحبت فقیه بوده اند در دولت آباد و بعد از آن
از آنجا نقل گردیده و از آنجا بقصبه بیجا پور آمده اقامت نمودند و هم
در بیجا پور وفات یافتند و ذرا ایشان در مقابر شمالیه واقع است و نیز حضرت
شیخ مشارالیه در تاریخ الحاق نوشته اند که ملک عزالدین ابورجا از قدمای مرا
علاء الدین خلجی بود و بعد ملک علی عادل شاه در او اخر سنه هفت صد و یک حکومت
شهر نو یافت قریب شش سال در آن بود و بعد در سنه هفت صد و شش حکومت
بیجا پور کنه یافت و بالتاسر ای رام دیو مسجد جامع چوبین بنا کرد و بعد از چندی
ملک عزالدین نقل گردید و پسرش ملک کریم الدین ابورجا حاکم بیجا پور شد و در سنه
نهصد و شانزده مسجد جامع سنکین را بنا کرد و انتهی اکنون در قلعه ارک مسجد
سنکین قدیم بر تخته سنکین نام ملک کریم الدین نوشته موجود است
و ذکر تعداد و شکر یوسف عادل شاه و ذکر تواریخ جدید بطریق فائده

علیه السلام قرار بخشید بعد از این ماجرا بچند ایام از قلعه کو و خبر آمد که بسبب غفلت
 حاکم استیلا را قلعه را بقبضه خویش آوردند عادل شاه بجز و وصول این خبر
 باد و نیز سوار از خاص خیل مغل و کهنی از بیجا پور یلغار نمود و بصبح روز پنجم در اینجا
 رسید و غافلانه بر قلعه یورش کرد بعد از کشتش و کوشش بسیار قلعه را بدست آورد
 بسیاری از مردم قلعه را قتل رسانید و بند و بست قلعه کما یضغی بظهور آورد و بدین طاعت و بیعت
 ذکر وفات یوسف عادل شاه و انجام کار وی و آثار باقیه که از یوسف عادل شاه
 یوسف عادل شاه بعد از انقضای بیست و دو سال از سلطنتش برض سنکرانی
 مبتلا شد روز بروز از مرض زیادتی یافته و علامات سفر آخرت در خود مشاهده
 کرده و لیعهدی بر اسمعیل خلف رشید خود معتبر نمود و قلا و قلعهدرتی و فقی سلطنت
 بکردن کمال خان و کهنی انداخته وصیت نمود که لاشش خود را در جوار قبر سید جمال
 مشهور بشاه چندهینی که رسوخ بخدمتش پیشتر داشت در کوکی بنجاک سپردند بقول
 مولف طبقات اکبری وفات یوسف عادل شاه در سال ۹۱۶ هجری و سنه ۱۵۱۰ و بر ویست
 محمد قاسم فرشته ۹۱۶ هجری و سنه ۱۵۱۰ و بقول فصیح الدین شیرازی و میرزا بهیم
 اسد خانی ۹۱۶ هجری و سنه ۱۵۱۰ و یوسف عادل شاه را بایک اسمعیل و سده دختر بود
 با وجود اختلاف مذہب هر سه دختر مشوب باهل تشن کشتند میر حکیم سلطان
 در جالیز بر بان نظام شاه و خدیج سلطان در عقد علاء الدین علاء الملک و بی بی
 سنی در عقد احمد شاه بن سلطان محمود و بدو وند و از آثار باقیه یوسف قلعه ارک
 بیجا پور است و نیز عید کاه قدیم که در عهد علی عادل شاه اندرون حصار
 آمده و نیز نهی که از چینه که موسوم به بٹ باولی واقع است در انقضای توره
 لشکاف و تراشش دل خارا اندرون قلعه آورده است عرض و عمق نهر
 مذکور آن مقدار است که جوان قد آور تنا و با سلاح و سپر از آن تواند گذشت

سر کرده لشکر بود و دلاور خان حبشی و محمد سیستانی و غیره چند نفر تنگه را خاطر
 رخنه بدون ادا می نماز بنحای خاصی خود معاودت نمودند و نزدیک بود
 بر سر این محامله همان وقت نیز پاشود عادل شاه نسبت بفرسود و سلوک و تواضع
 پیش آمده و دلبری بوجوهای کرده بر فحشای منطوق لکم و یکم ولی دین تسکین خاطر
 خود با بخشید اما بعد از چندی علما و صدور اعیان شهر که لشکر کیش بودند
 خطوط سلطان محمود بهمن و سایر اعیان در باب تأیید دین روانه گردیدند
 محمود با استعداد و حرب با اتفاق امیر برید و احمد نظام الملک و قطبشاه با افواج
 کران متوجه بیجا پور شد عادل شاه در خود تاب مقاومت نیافته از تنجیرین
 آمده راه خاندیس گرفت و چون با عمار الملک عادل شاه را خلوص و اتحاد
 باقصی لغایت حاصل بود و درین آشوب با و پناه جست و او را کبیر الس
 و جهان دیده بود بسبب این حرکت عادل شاه را ملامت کرد و بر تغییر حال و تبدیل
 خطبه زجر و توبیخ نمود و بر تقایم داشتن خطبه قدیم نمود عادل شاه بصواب دید عادل شاه
 کار فرما شده بنایب عنیت خود و در بیجا پور احکام فرستاد که خطبه جدید
 موقوف داشته خطبه قدیم قایم دارند و خود بدفع الوقت راه خاندیس گرفت
 و عمار شاه بخدمت سلطان عراض فرستاد و عذر خواه گردیده التماس
 مراجعت به بیدر نمود تا هر یک از احمد نظام الملک و قطبشاه نیز مستقر باشند
 خود روانه شدند بعد از چندی که فساد فرو نشسته عادل شاه از آن طرف
 معاودت کرده به بیجا پور آمد چندی بر همان و تشیه ماند خطبه را بنام
 خلفای اشدین خوانده می شد چون شوکت و کنت زیاده تر حاصل
 می شد و از زمره اهل لشکر و خود با انواع تسکینات و دله بهیبا خاطر جمعی
 خود بدست آورد و باز بر سر آن کار رفته خطبه بر همان اسامی المیه ظاهرین

که وارث ملک بالاستحقاق اوست در میان سبت و همچنین داعیه و
 مثل امیر برید و احمد نظام الملک و عماد الملک همه سنیان پاک اعتقاد اند
 و اکثر امرای سرکار و سپاه و بیشتر عاقله سکنه بلده و اطراف همه خشی نهب
 و شکن و دست بستند و ادا که بر سر این معامله فتنه عظیم برخیزد که تداکش
 در غیر مهتلع افتد و آتش فساد و سر ببالا کشد انطفایش ممکن نبود صواب
 دولت همانست که خاطر همایون را ازین خیال خالی گردانند و عاقله
 باستماع این جواب سر فرود افکند و متامل ماند و از غلام اتفاق و نا هم پنهانی
 جمیع اعیان اندیشه مند کردید چار و ناچار سکوت و رزید و در بهمان
 نزدیکی خبر از ایران رسید که شاه اسماعیل صفوی در ملک ایران مذموب
 تشیع را ترجیح داده و خطبه را تغییر داده با سقاط نامهای خلفا با سامی
 امیه طاهرین علیه اسلام بر خواند یوسف عادل شاه بمجرب استماع این خبر
 بشاشت اثر که موافق مرکز خاطر بود نشاط مند و فرحناک لا غایت شد
 و آن بجمال داعیه که مزرع دلش سر کشیده از نا مواهبت اعیان فرو پز مرد
 از سر بالید و بتازکی شایخ و برک پیدا کرده بسر سبزی که گراید یکبارگی خطر و
 اندیشه را پس پشت انداخته غم جزم نمود تا در ماه جمادی الاول سنه
 و بهشت بروز جمعه در مسجد قلعه ارک با جمیع امر او خواص و عوام حاضر
 شد و حکم فرمود با نقیب خان که از سادات مشهومی و امرای معتبر
 بود پیش قدمی کرده بر مسیناره برآمده اذان گفت و کلمه اشهد ان علیا
 ولی الله در کلمات اذان ایذا کرد و خطیب بر سر سبزه سقاط اسامی صحابه
 کبار بنام امیر اشاعشتر علیه السلام خطبه را تمام کرد و آن جماعت از زمره
 اهل تسنن از امر او عوام هم بودند مثل عین الملک که از امرای عظام و

بستان اول

ما دل شاه را بساعت نخت و معاشرت طالع ترقی و تعجیل روز
حاصل شد قوت و مکنات بکمال روداد و طرف داران اطراف را
شایسته مغلوب و منقاد نمود و توسیع ملک و فسحت سوا و قلمرو و بظهور
خاطر جمعی کلی حاصل گردید خواست که اراده که از مدت در دل داشت
را آورد و روزی مجلس منعقد گردانیده اعیان و ارکان دولت را جمع
و ده صدر و علمای شهر را نیز طلب داشته بتقریری شیرین و تمهید نمکین
ن آورد که اولین کار با خدا می متعال عهد کرده بودم که اگر کار ساز
بلا سبب ما دولت قوی و مکنات عظیم ارزانی دارد و پایه
ملت و خلافت عطا فرماید مذهب امامیه را رواج بخشتم و آئین تشیع
و نون هم و خطبه را با سامی ایسه طاهرین علیه السلام فرین گردانم
ز جناب اصحاب کبار مرا اصلا لغرض و انکار نیست و بادین حنفی
لما مر که و کاوش نیست هر کسی که بر هر آئینی که خوش آمدش گو باشد دیگر
سرض او و وجهی ندارد اکنون رای و تدبیر شما باین چه طور صواب
بیند و در بنیاب مرا چه مصلحت فرماید از جماعت آن کسانی که نتیجه
پس بود و بعضی محض بپراوری پذیرای رای عادل شاه شد در جواب
ند بسم الله بهتر است و نهایت خوب مصرع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
بعضی که اهل تشیع و حنفی مذهب بودند از آن جماعت بعضی لب بپاسخ
نهاد و زبان بلا و لغم حرکت نداده سکوت ورزیدند و بعضی از آن
رتبه صیاف کوئی داشته بودند و در لباس عذر چنان جواب دادند که
و عقل و در اندیش این کار در خود عمل نیست زیرا که بنامی سلطنت و
سلس مکنات تبارکی و وقع پذیرفته مدعیان در کمین اند سلطان محمود

و ملکا و اهل استحقاق مکّه و مدینه و نجف و کربلا فرستاد و بیت هزار هون
 بنواجه عبد الله هر وی که بوقت آمدن از وطن وی بنیاز از رفقا بود و تفویض کرد
 که بولایت رفته و در بلده ساد و مسجد و مسینار بنا کند و آب اندرون شهر در آورد
 چنانچه آن مسجد و مسینار بنیافت بعد از چند سی باز تیراج بقصد اخذ و قبض تعلقات
 توابع ریجا پور با استعداد لشکر کران نسبت ریجا پور روانه شد یوسف عادل شاه
 خبر یافته با وجود یک نیا از بهشت هزار سوار همراه نداشت حمت بر دفع و تمن
 کما شسته توکل علی عون الله پادشاه در رکاب آورد و مقابل خصم شد بعد از تقابل
 هر دو لشکر و صف آرای جدال و قتال جنگ عظیم واقع شده هزاران مردم از هر دو طرف
 کشته و مجروح شدند و غلبه کفار لشکر اسلام را بهریت داد چنانچه عادل شاه با جمعی
 از جوانان نامی از معمر که برآمده خود را بیک سو کشید و تبااهی فوج خود دیده
 خاطر را مکر ریافت لکن بایس را بدل راه نداد و بجمل المتین توکل دست محکم زد
 امید عون الهی و ائق داشت چون دریافت که خصم بنایش فتح خود شاد و
 خاطر جمع گردیده در هرب و غارت مشغول است دل را بر همت قوی داده و
 وثیقه بر عون و تاسید الهی کلی نموده با همان دو هزار سوار که بعد از تفرقه
 لشکرش با او مانده بود یک عنان تاخته بر لشکر غنیم که فرادان از جنود ملخ بود
 طو را انداخت تا آنکه خصم و لشکر او خود را جمع کند مبارزان اسلام داد تیغ و
 خنجر دادند و مار از کفار بر آورد و غنیم با قوی ترین حال از معمر که جان بسلامت
 رو بفرار نهاد و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد عادل شاه شکرانه
 معین مطلق مودّه نمود و منظف و منصور بمقترا خلافت معاوت نمود
 بیان بیج داد عادل شاه در پیش بیعه و خطبه بامی امیه اطهار علیه السلام خواند که با ما می

رمان اول

۱

یافته و پیش هم ایست که سواد و دره و کن یک و پا و بالارا کونید چون یوسف در
 امرای محمدشاهی بشوکت و ولنت از سیرام امتناز و افزون پایه بود و ملک
 و قبض و تصرف او نیز از ملک طرفداران دیگر چار یک زیاده بود ازین رو و راسخوی گشته
 بسیار به جسکه خاستن قاسم پرید و بر غلامیدن شجاع سبک تکرار
 چو اما یوسف عادل شاه کوس شاکی نواخت و روز بروز بجم نخست در اوج و ترقی
 داده و ولنت و شوکتش می افتاد و قاسم برید که سلطان محمود را بی اختیار گردانیده
 خود را بر حکومت و مشغل حکومت بهمنیه مشغل گردیده بود و هوس تصرف ملک
 بیجا پور از بدت در دست داشت الحال رک حدش بکیند و حد کین که در کین بود
 اکنون بچشش آید تمج و الی بیجا نکر را که او نیز راجه زاده وارث ملک رابی
 اختیار داشته خود مشغل کامرانی گردیده بر غلامیده تحریصات بر جنگ عادل شاه
 برانگیخت و همچنین دیگر طرف داران اطراف را ترغیب داده بلوا برانگیخت چنانچه
 هر طرف از هجوم خصمانه بر یوسف عادل شاه ضعیف و دشواری نمود و باری فضل
 الهی شامل حال بود که عادل شاه بکلیت عملی و کار دانی با هر خصم در خور حال
 هر که ام معامله بظهور آورده شورش بر جانب فرو نشاند آتش فتنه که از هر طرف
 سرکشیده بود آب کار دانی او فتنه پرورید درین اثنا مزاج عالی یوسف عادل شاه
 از جاده اعتدال منحرف شد و بیماری سخت عارض گردید چنانچه تا دو ماه
 ذوالفراش بود در میان مردم شهرت و فاش فتنه شرباری فضل الهی
 شامل حال وی شد از دارالشفای غیبی علاج صحت عطا یافت و عاقبت
 صحت کلی دست داد و بعد غسل صحت سجد شکرانه در کاه و اله بجا آورده و در
 مخزنه بکشا و دست کرم بر افراشت قریب و بعید را بنوال شکرانه و ان و غیره
 مسکین را بعطایایی بی پایان بجهت مسکین گردانید بهیت هنر از بهون بسادات

که هر دو حرام خواه با اتفاق سر استقلال و سرخودی دارند که مراجعت بیج یکتا حال نشد پادشاه
 درین مرتبه بحسین آقا فرمود که زودیوسف را حاضر کنید حسین آقا خود بذات روانه آن
 سمت شده بری آقارابه نیابت در آنجا نهنداشت با مجلس ضعیف و تحف و هدایای لایق
 و پیشکشهای شایسته روانه حضور شده سلطان باستماع خبر مراجعت مجلس ضعیف با فتح و نصرت
 پادشاهت مندرگشته بلطف و رحمت تار و منزه شاه خلیل الله که مافی قدس سره پیشوا آمده
 بشهر آوج حسین آقا و مجلس ضعیف آن راه آورد و با که همراه داشته بودند بنظر سلطان که رانیده تمکی
 کیفیت تنبیه و تادیب سرکشان و بنده و بستی امورات و سایر فتوحات کما هی بموقف عرض
 رسانیده سلطان آن پیشکشها را بدرجه قبول رسانیده و حسن و بد و دیت شعاری کوفه
 مجلس ضعیف غایت الاقصی محفوظ و مسرور و خوشنود کرده یوسف را مجدداً بنوازشت
 و ابغافات پادشاهانه سربلند و سرساز ساخته از کار زکرتی و کلیان تا حد منجان
 و کوه و کبخی و کالسته و جسیع مضافات و توابعات بوی ارزانی داشت و شکل بهره
 که تخته گاه قیوم رحبای سابق بود بهر قطع یوسف در آمد بری آقاراجنباب بجان قلی
 مخاطب و سرساز ساخته اقامت در همان ضلع ملکانه صادر فرمود و بعد از آن یوسف
 فیوماً طالع اوج و بخت بلند می گرامی یوسف در ترقی و تفسیح بود و تا آنکه از جمله امرای عظیم الشان
 بعد از فوت سلطان محمد و پدید آمدن هرج و مرج در سلطنت بهمنیه و ضعف و ست
 کشتن سلطنت سلطان محمد و پیش از پیش در جمع سپاه کوشید و ترکان و مغالان
 ایران و توران همه که در پای تخت بهمنیه جمع آمده بودند بمواعید خمر وانه نزد خویش
 طلبیده بمنابر صبار حبه بصره مندر کرده اند و قوت و شوکت زائد الوصف حاصل
 کرده چنانچه خطبه بیجا و پر نام خویش خواند و لفظ خانی را بشاهی بدل ساخته خود را
 بیوسف عادل شاه نامید و او را سادی از ان کویند که در بلده ساوه مدتی
 پرورش یافته بود چنانچه گذشت در سان مردم دکن بیوسف سادی شهرت

نمی داشت لکن ضخم طالعش در اوج و ترقی بود و یونان و یونان آب کوهرش می افزود و در هر
 ذایش ظاهر میکرد و در همین اثنا از نواح سرحد ملک تملک اخبار آمد که متمردان آن طرف
 سرشورش آورده در سرکشی ترویج دقت فرو گذاشته بیکسند و او قطع طریق و رهبری بوجه فرار
 می دهند و عایا و برایای آن دیار از اذیت آنها بجان سیده اند و بران درگاه بتدبیر دفع
 شتر آنها در آمده و تجویز تعیین لشکر کران بر آن سخت پرستان نمودند بعضی حساد و کوتاه بهین که کین
 بودند و از ترقی روز به روز و است روز افزون حقد و حسد پیدا کرده رشکهای برودند و مستند
 که یوسف در حضور نباشد تا با علای مناصب و اشرف مراتب نیسند و قابو یافته لعل صفت
 یا بان حضور رسانیدند که یوسف بیک جوان سنجیده و شجاع و دلاور است و در غور این
 اوست او را برین مهم نامزد کردن نسبت می نماید سلطان حرف آن انبار لعل صفت
 انکار شده یوسف را بخیالهای شایسته فرار ساخته و خطاب مجلس فریاد و ملک الشرق
 بر آن فرید کرده و با فوجی مستعد روانه نمود و مجلس فریاد بعد از فایز شدن آن حدود بکشت و کاروان
 روز بروز سیرنجی در معد و وایام آن جماعت متمردان سرکش آن ضلع را بتنبیه واقعی و کوشش
 بواجبی رسانید و تمامی حدود و طرق ازین خار و خشک صاف و پاک نموده و فکر استعدا
 و تنبیه تحف و هدایای لایق حضور شده قصد مراجعت داشت درین اثنا روزی سلطان بباد
 آورده و سه روز از رفتن یوسف مدتی برآید اخبارش رسید و چه آن چنان بود که عرایض و احوالیکه
 یوسف بپایه میرا رسال می نمود حتم و عداوت پیشه آن ابرهمنان و کوزات خود یافته پنهان
 که اشتبه نظر سلطان نمی گذارند و در وقت حضور عرصه داشتند که یوسف آن ولایت را
 و رقبض آورده و اعیاد استعلا داشته است حسین آقا در جواب آنها گفت که یوسف چنان
 منکر ام نیست که بغاوت از پادشاه خواهد ورزید مگر با عتی خواهد بود که موجب چندین توقف
 کردید پس حسین آقا درین باب اندیشه منکر و دیده بری آقا را بجهت آوردن یوسف روانه کرد
 بعد از رفتن بری آقا هم چندین تقوی ظهور رسید با معاندان حسود و بار عوغا برده داشتند که

سبک دست بر کمر بند او حکم زده و دست دیگر بر نش برده نام خدا و رسول و علی و حسین و معاویه
 گرفته و یکبارگی از زمین بکند تا بالای سرب برده چنان زمین زد که پشت و پهلوی او را شکست و
 دو کوفت رسیده از حضور و عامه خلایق او از ده و عشر یو بلند برآمد و غصه و تحسین و آفرین از گوشه
 برخاست سلطان محمد یوسف را پیش طلبید و بختهای خاصه انعامات فایده ممتاز و سرفراز
 گردانید و سایر اعیان و خواص درگاه نیز هر یک در خور حال خود خلع جایزه از نفوذ و تقایس
 بیوسف از انانی داشتند که کرد بر کوشش تها برآمد در همان روز سلطان وقت بیع انعامات گوئی
 باینچ ده بیوسف بیک جایزه و انعام محبت فرمود و حکم حاضر باشی صادر شد و این واقعه در سنه
 هشت صد و نود و پنج ردنو و بعد از آنکه یوسف بیک ملازم حضور گردید و در حرکات و سکنات
 و اوضاع و اطوار بشایستگی تمام مقبول کلام در نظر سلطان سیر اعیان درگاه جلوه گر شد
 از حضور و از غیبت و از انانی شد بعد از چندی صدر کو تالی عطا یافت و بعد از آن حواله داد
 می باید دانست که تطبیق درین روایات مختلفه ممکن است که شاید از حوادث و از کار
 و تقدیر مقتدر جبار خواهد او ملک زاده روم باشد چنانچه از روایات اول ظاهر است خواه از
 از امر ازادگان سواد چنانچه روایت دوم مبین است قسمت ازلی و جلاب آب دانه
 او را از مسقط الراسش برآورده و بهشت و دکن کشیده باشد و بر وفق رسم و قانون دکن که شرفا
 و امر ازادگان اترقی بدراج علیا بنیدرج و مرور حاصل میکشت او را در چاهای پادشاهی منسلک
 کشته باشد بعد از آن بمرو و منصب سرسوتی که از مناصب تفراد و اهل دکن بود و فایز شده باشد
 چنانچه از روایت ثالث مغایر میگردد و در آن زمان فن و ورزش کرمی و پهلوانی و بانگ ای
 رهسنگامه بازار بود و در آن شیوه جسم سرمد اقران کشته کوی سبقت ربوده باشد و بواسطه
 همین امر با پهلوانی کشتی غالب آمده باشد و این در نیست ذلک تقدیر العزیز احلام لاکر عجیب
 است از محمد قاسم فرشته که در بعضی نسخه تاریخش اختصار بر همین روایت که او غلام ترک
 نژاد و لغت و تحت رسیده واقع شده اگر با اختلاف روایات واقع می شد مضائقه

دشاه صا در شد که برای کشتی نمودن با پهلوان ایرانی اماوه مستعد کرده و یک روز بجهت عمارت
 بین کردند آن و زمره و در بار عام شد سلطان با فرد و لت بر تخت جلوه افروز شد و سایر
 میان و ارکان و وزرا و امر احوال آمدند و همه پهلوانان اطراف و دیگر خواص و عوام جمع
 شدند یوسف بیک بر رسم و شعار پهلوانان مشت زن تنبان پهلوانی پوشیدن و کمر بسته محکم کرده و شمشیر
 زعفرانی و صندل و عبیر بهر پای خود مالیده و دوشاله بگردن چایل ساخته همچو میل مست درآید و
 با داب و سلام پادشاه اعیان درگاه و استاد مصافحه کرد و آن هم با دو پهلوانان هم تراز و
 شرف کشته در میدان گردیدن گفت پهلوان ایرانی هم بر قاعده تهنیتان ایران تنبان چرخینه
 پوشیدن صندل و خوشبو بهر تن مالیده مستعدانه و پهلوانه درآمد و سلامها کرد و در میدان با پستاد
 و هفت صد شاکر و شش پهلوانان تنامی پایی تحت حلقه زده استاد ندیس پهلوان ایرانی حریف
 مقابل جوانی سبک خیال کرده پیش تحت آمده سلام و محراب کرد و عرض کرد چه مرد و دولت پادشاه
 را با قباد و در همی عمر خود با کسیانیکه کشتی گرفته ام و هم پنج شده ام و برابر سه برابر این جوان بوده اند
 و بر زمین آورده ام با این سپر که هست شدن مرا عاریست قبیح و شکست شنیع دیگری که در خود
 هستی من خواهد بود و حکم شود که بیا چسبید آقا بجوشن مبارت نمود گفت که نخستین با این جوان سپر
 که در میدان مستعد و اماوه کشتی استاد است کشتی گیرید اگر او بر زمین آید و دیگری بماند خواهد رسید
 پس همه و پهلوان مقابل هم آمده استاد ندیس اول سجده و شنای استعدان کشاد و در و قبله آورده
 سجده و اگر دیگر ایرانی بمصافحه پرداخته دست بغل گرفت بندی چند و هنرمندی دل پسند و میدان
 این همه دو تهنیت بعمل آمد هر بندی که این بر و فرستادی و بدفع آن پرداختی هر هنرمندی که آن
 برین نرسد و آوردی این پوشش ایندی چون با نخیای چند هنر آموز حیرت افزا بدین نوع میان
 آن و هنر و زور و آرد و ظهور رسیدند غالیست و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نمی شد سلطان و ارکان و
 سایر خواص و عوام هنرمندانی که آن همه و هنر و بند کشاد و تهنیت مشاهده کرده محظوظ باشند
 لب با فرین و تحسین می کشاد و ندانگاه یوسف زور جوانی و قدرت هنر و ری چاک و چالاک کی کار بر

علم سلطانی و نامه‌های والی بیجاپور برافراشت
روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عادل شاه

آنچه میرزا بهیم اسدخانی در ابتدای کار یوسف عادل شاه تجسس کرده است چون آبای او از
جان نثاران سلطنت خان عادل شاهیده و نمک پرور و کان این دولتخانه بودند و در عهد صلی حاکمان
ثانی او خود بقدامت خدمت و صداقت خدمت مشهور بودند و نهشته او را هم درین محل قتل نمودند
مناسب بنظر آمد لهذا قلم را بصوب قول او منعطف کرد این شد و می نویسد که در عهد سلطان حمزه
فریدون قاجر شیعه سار اتقا آل بهمن اسفندیار خاقان سلطان ابن سلطان سلطان محمد بهمنی که
سلطنت فرمان والی خطه رخسیر دکن از عهد سلطان علاء الدین مشهور بحسب کنگر که بهمنی که مبداء رسیده
بهمنیه است بطنا بعد بطین پشت بر پشت با و متصل شده بود و دار السلطنت احمدآباد و بیدر پهلوان
ایرانی که در روز مندی و فن کشتی کسیری ممتاز زمان بی نظیر دوران بود و هفت صد شاکر و ملازم
داشت از ولایت ایران به هندوستان آمد و در هر ملک و شهر که می رسید با پهلوانان آنجا کشتی
گرفته و غالب آمده و صلوات و انعامات میسر داد و بدو و فستور می گرفت تا بیدر رسید و در اینجا
هم طالب بهیم خواجگان سرگردان با و کسیر و دهم پنجه شود حضور با نشان در کادین کیفیت را بعرض سلطان
رسانید سلطان منبرمود که در شمس با هم کسی باشد که با و عهد است شود و کشتی کسیر بعضی از حضور
عرضه داشتند که سرسرویت زور آور مشهور و پهلوان شده او است و بسیاری پهلوانان را
در کشتی بر زمین آورده و پهل است ابرم از انداخت شاید با و او عهد است تواند شد سلطان منبرمود
تا شجاعت شمار شهاب است تا برین فوت رستم قدار حسین قاروی و پهلوان آورند سلطان منبرمود
که با این پهلوانی ایرانی کشتی کسیر حسین قاروی خود که بنده من شده ام قوت و تاب بقدر تمام
رسیده ما در تعلیم خانه بنده جوانان هنر و ورزش که مستعد اند اگر حکم شود و از ان میان یکی را که با و
کشتی تواند گرفت با هم پس حسین آقا شهاب است پناه شجاعت و شکوه و سیف بیک ساوی را که جوان
شناخته و زور آور و دلیر و تندر و هنر و بود و کل سرسپه شاکر و دانش گفته می شد حاضر آورد و حکم

بستان اول

۱۱

تعالی از مردم این شهر کسی امید آورد که باین لاف زن هم نیجه شده غالب آید تا ازین لاف زنی و خوشنمایی
 بازماند یوسف که در تلاش خجسته بود و از مدتی بهانه می جست که بآن رشد ترقی را بدست آر و شمه ازین کار
 بی برد که سلطان در دل می داشت و اسطوخودوس لاله که بر می او بود بعرض سلطان رسانید که اگر امر سلطان
 نفاذ یابد باین پهلوان دست نیجه شوم سلطان ازین معروضه بخوش حالی گرانید و شنان ابر و زحمه دیگر رفت
 معناه که سایر هنر و حبیعی می آمدند پهلوان مشهور با جماعت تلا میزد حاضر آید یوسف نیز با جماعت خود
 در کنار معرکه آمده قرار گرفت پهلوان اولاً با چند زورمندان کشتی گرفته هنرهای بهر یکم رسانید یوسف
 بسیار پهلوانی خود را را رسته در میدان آمده استاد پهلوان چون وضع دشان یوسف نظر میداشت
 بر حساب آمد حکم سلطانی به پهلوان رسید که باین جماعت که میدان آمده است و است کشتی بگیرد پهلوان
 غدر در پیش آورده گفت که با چند کس کشتی گرفته ام باین جی این کججه دیگر خواهیم گرفت اگر حکم شود که با کسی
 از تلامذیم نیجه شود یوسف آواز داد که هر کس که خواهد میدان فرساید بعد از آن یک از شاگردانش
 میدان سیده با یوسف هم نیجه میشتند و دوسه لعب بزرین میر سیرد چون شاکر وانش
 تمامی بنوبت رسید حکم سلطان دیگر بار به پهلوان رسید که این جوان هم با چند کس کشتی گرفته نیم مانده
 شده بحال با او کشتی بکنید پهلوان چار و ناچار میدان درآمد و با یوسف همدست شد یعنی چند دل سپید
 در میان حسد و بوقوع آمدند درین اثنا یوسف بحال چالاکی یک دست بتهی گاه او دیگر بر گردن او زده
 بسر برداشت و چند قدم پیشتر رفته و بروی تخت سلطان بزمین و بیکبار کی غوغا از اهل دربار
 برآمد سلطان با قبضی لغایت مخطوط و مسرور گشته از خلعت خاص جوهر و نفوذ بسیار یوسف را
 بهره مند گردانید اعیان درگاه به تبعیت سلطان هر یک نیز بخلقهها و زور و جوهر صلات مجازت
 فراوان باو عطا ما کردند چنانچه بهر آن مجلس مواد استعداد امارت یوسف را بدست آمد بعد از
 چندی که همو شیاری کار دانی او بجا امتحان رسید صدر کو توالی عطا شد برای زرعیش و وقت
 و معموری شهر و ضبط و نسق بازار و تنبیه نادیب دزد و چک و حواسیان بوجه کما بین فی الطور آمد همچنین
 روز بروز بزم نخستش در اوج و ترقی بود تا بمرور بناصب علیا و مراتب قصوی نایز گشته بالاستقلال

بستان اول

۱۰

سلطان مجسمه پهلوانی بسباب امتعه در انجا رسیده فروختن بهار بفرخت آورده نفایس آنجا بسپا
خریده از هر نوع اسبان با در قمار و غلامان ترکی ثرا و اتمه و متعه کران بهای هر سائین در کشتی
بار نموده اراده کرده و انجی داشت درین حال یوسف در انجا پیوست چون با جوان بیایان خوش صورت
قوی و سیکل و خواجه زین العابدین هر پانز به حال الحوائجی هر بانی او را در کشتی سوار کرده همراه آورده چند
در بیدار و دوستی خانسا لار که در کشتی یک جا بوده اند اختلاف کمال داشت بسر و چون هنوز از بقیه ظلمت
حسبت نماند و بطور طایر صبح مرادش جلالتی تابست و یکیر شد باز متوجه ولایت شد چون پهلوان رسید و در
همان مسجد پیشین اقامت نمود باز بهمان زمین افتد و یک که میکویند که ترا بد کن حال کرده بودم چرا بی صبری کردی
باز بهمان جای بر که چسب خود را انجا بیدار فروخت باین قریب نصیب باز او را بد کن آورده در همان جای سابق
که در محبت خانسا لا تختین فرو د باز آمده بود منزل خود همیشه داعیه سپاه کمری در خاطر مقرر داشت بکثرت
و در زرش کمانداری نیزه بازی و شمشیر اندازی و ورزش کشتی جدمی داشت و اصلا در آن تصور و فتور و نهان
و در انجا ورزش محل متعارف و او با جوانان شاطر دست پنجه شده و علم کشتی گیری و پهلوانی تعلیم میداد و بند
و کشاد آن ایشان امی آخرت تا به انچه دی برین فن انکشت نمای عالم کرد و بدقتنار همدران یام از دلی پهلوانی
که در فن خود مشهور افتاد بود و به پهلوانان زمان بسا همسران او در کشتی بر زمین نهاده و از جا بجا جازات
و انعامات یافته فرمانهای سر پهلوانی حاصل کرده بار الحاقه بقید رسید و بر ذریعه که معناد آنجا بود
تمامی پهلوانان با زیاده ان سیر نهروان در در بار آمده و بروی تخت سلطانی هنرهای خویش بکار
می آوردند و بنظر سلطان در آورده و صور انعامات و نوازشات می شدند پهلوانان مشهور نیز با نجات
تلاش میدادند و در بار حاضر آمد با هر کس از پهلوانان شمشیر و از مستعدان میداد کشتی گرفته بر زمین آورده هنرها
و دقایق این فن بر روی کار آورده و سلطان و سایر اعیان در کاه عرضه می داد و لاف و کراف و خود
ستاینها بسیار اند و بی استکبار بنده بان می آورد در کان اعیان و خواص و عوام آن هنرها و استمادها
که از بطور پیوست مشاهده کرده و بنظر و بشاشت مندی کشتند لکن سلطان از لاف و خود ستاینها
انجش خاطر پیدا میکند و دلی انکشتن تاب این بار کران نمی آورد و لهذا در دلسر مرکز آن بود که خداوند

بستان اول

متدین ناپرسا سیرت مسموس که از نو دستچا و زکشته و سیر سیاحت بسیار کرده و از ملک پروردگان
قدیم و لتجانه یوسف عادل شاه بود و در و آخر ملازم روضه مخدوم خود گردیده در ملک حفاظ اتجا منحصر
گشته بود و با وی ملاقات اتفاق کرد و در رابطه و دوستی و همزبانی دست او در شرح اصلی ابتدا سه کار
یوسف عادل شاه چنین تیر می نمود که خود در دیار بکر بودم در زمان سلطنت حسن بیک و تیلو درین اثنا خبر
مخالفت امری جهان شاه می شنیدم که بایکدیگر در مقام مخالفت و تنایع افتاده مصدق شده و فساد شده اند
حسن بیک فرصت دید به بنرم لشکر لایت جهان شاه متوجه شد چون به تبریز رسید بساط حیات جهان شاه
نور دید و بر تمامی لایت و از آذربایجان و خراسان و عراقین و فارس و کرمان مستولی گشته و حکام مائبان
از جانب خود بهر شخص و هر مکان در تمامی لایت تعیین کرد و همچنین احمد بیک خواهرزاده خود را بر واک
ساوه و مضافات آن نامزد کرده فرستاد احمد بیک با استعداد تمام بآن لایت پیوست و بعد از
داد و استقامت لشکر و رعیت پوری پرداخته و محوری ملک سعی جمیل بطور آورده و از اکابر ساوه و خستری
خواستکاری نموده بعد خود آور و وازان و لاد بهر سپیدند بعد از آنکه پیمان حیوالتش پر شد و لدار شد
محمود بیک ب حکومت ساوه بجای پدر بختی زده و نیز بطریق پدر بزرگوار رسوم عدل و اد جاری داشته
ذخیره سنگین می انداخت تا بیست سال زندگانی کرده و جهان ب نیکو نامی مشهور گشته آخر در هنگام آشوب
و فتن که در سلطنت بسبب انقلابات احوال و اختلاف امر بر بالاکشید سلطان محمود بیک الی
ساوه و در کارزار گشته شد و اولادش از جور و ستم مخالفان پشیمان و پراکنده هر یک بهر طرف افتادند
یوسف بیک فرزند بزرگ محمود بیک در صفر سن باصفهان افتاد و در اینجا نیز باندیشه اعدا امکان استقرار
نیافته بشیر از آمد و قریب به پنج سال در آن شهر بچون پر شد و تمیز فایز شد از جنای اعدا و نامساعدت
سخت و تنگ آمده و داعیه هندوستان از خاطرش سرزد و متوجه لار شد و در اینجا در مسجد رو یا دید که پیر
نورانی چهره بزرگ سیما حاضر شد نامی چند کرم بدست یوسف او گفت که ترا بدکن باید رفت که نان
نوز اینجا نچته است چون بیدار شد ویر ازین خواب فرجی بی اندازه حاصل کرد و بد موجب اشارت غیبی
متوجه بندر حر و ن شد چون در اینجا رسید اتفاقا خواجہ زین العابدین سہمائی سوداگر از جانب

بستان اول

گفت که بهتر آنست که این جهان را در جبر که جلیلا در آری و در آن ایام در میان کن رسم معمول و شیوه مستمر بود که شرف ازادگان اکثر و یار در جبر که جلیلهای خاص پادشاهی شنگ گشته بحسب قسمت باطنار جوهر ذاتی باوج ترقی و کامیابی فایز نیک شتند و در تسلیل ایام تقوت طلوع و غروب نجات کام و اگر دیده سایه امارت و وزارت میرسیدند خواجه عماد الدین از استماع این سخن اگر چه است در او تشنگی تنگ و عار دلالت ابا نموده اما آخر کار را با الهام غیبی بارتفاع نجات و اعتدای طالع یوسف تصور کرده قبول نمود و یوسف در جبر که جلیلهای خاص پادشاهی در آورد همین سبب است که اکثر خورشیدین که از اصل حقیقت واقف نبوده بود تحقیق حال یوسف عادلان را غلام ترک بفروخت آمد و نوشته اند انقصه بعد از داخل شد یوسف در زمره جلیلهای سلطان محمد بنی و مامور شدن بنحداث عمده مندرجه روز بروز تا سید بخشش و جوهر ذاتی او بر آبر و ناموس او میافروید و یوسف تا بمراتب اعلی رسیدن گرفت و خواجه جهان گیلانی بجای فرزندش در گرفته در پرداخت احوال او بدل متوجه می بود تا بمرو را ایام سایه امرای عظام و سرشکران کرام بانام سلطان محمد شاه رسید مخاطب اولاب یوسف عادل خان ثانیاً مجلس رفیع و ثالثاً ملک الشرق گردید و در مشق و دود و مفت علم استقلال بطرف داری فرما ورائی بجا آورد و انواع آن افراشت و او دیگر در نسب یوسف عادل شاه حاصل قول رفیع الدین شیرازی نیست که میگوید که خود در ثمان و ستین و تسعانه از ولایت بعلون تجارت با سبب استعبد کن آیدم و در قصبه بیت کوکی نام که مقبره یوسف عادل شاه و اولادش در آنجا است و در مصارف آنجا از اخراجات لنگر خدام و حفاظ تسلیح کلی معتبر است چنانچه صد نفه حفاظ و همچنین سایر خدام و عمده داران دیگر نوظایف و غلوفات مقرر خود را مفرغ البال بوده بنحداث متعینه سرگرم و مشتغل هستند و از جمله جماعته حفاظ حفاظشش الدین حضره نام مردی بود

استان اول

مع یوچشم باز نمود از تاج بربها نه کاوشن در پیش آورده مال گرفتن خود کرد و عمارالدین ازین اذیت حاکم
 یزاد آید شهبازده را از خانه بر آورده بقم گزید و در اینجا قامت و روزید بعد از مدت حاکم ساوه تیرت
 بل از کاس قضا نوشید و خواجه عمارالدین اراده مراجعت بطن که ساوه بود مصمم شد و درین اثنا یوسف
 را بی بشارت مندید که در عالم رویا شخص مبارک سیما حاضر شد خود را بنحواچه خضر نامید میفرماید که ای
 یوسف فسخ غریت ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجره مرو تو در آنجا رویش نیست بعد لقب
 شقت سفر بکام دل خواهی رسید بسلطنت ملکی عظیم خواهی پوشت یوسف این خواب را از همریان
 بهان آشته بنحواچه عمارالدین بر سفر هندوستان باعث شد و جد و اهتمام درین باب پیشتر برد تا
 که خواجه غریت بطن موقوف داشته را کب چهارم هند کرد و بدو در علامه هشت صد و شصت
 چهارم بندرو ابل رسید و در اینجا چندی اقامت گزید اتفاقاً روزی یوسف برای تفریح و شکا
 برآمد به سیر ساحل دریای نمود و درین اثنا تشکی آب بروی غالب شد ملکاه بر ساحل دریای مروی
 شکل نورانی بصورت شکلی که در نخستین بار در قمر منام ظاهر شده بود پدید آگشته پیش آمد و چای
 بر از آب شیرین در دست داشت بدست یوسف داد و فرمود که بنوش و بترود سابق مکرراً
 مکرراً بمشرب ساخته گفت که آن دیوا که در ایام سابقه دیده صادق است اندیشه مکن و امیدوار باش
 یوسف چون آبشامیدن آب مشغول شد هنوز تمام ننوشیده بود که خضر حبیبه پی ناپدید گشته یوسف این
 بشارت مجدد روح اقرار از سر سرور مند و بشارت مند کرد و بدینچنانچه در جامه بکنجید و از اینجا خواجه عمارالدین
 بایوسف برآمده روانه دار السلطنت بیدر کرد و دید در آن ایام شروع نشو و نما ی دولت و مکنش
 خواجه عمارالدین محسوس و کیلانی که اولاً ملقب بمملک التجار گشته آخراً ملقب بنحواچه جهان شد و او
 بنحواچه کادان نیز مشهور است و بوزارت چهارتن از پادشاهان بهمنیه رسید و او خواجه عمارالدین
 با خواجه عمارالدین ملاقات کرد و در میان هر دو بسبب قرب وطنی و هم جنسی ارتباط و اتحاد
 فوق الحد دست داد و روزی یوسف که بحسن و جمال یوسف تانی بود و در خوش سیرتی و نیکو
 طرازی در نظر خواجه جهان بجمال رشد و قبول جلوه کرد و بدید خواجه جهان بنحواچه عمارالدین

ستان اول

۴

با نوع نفایس غلامان کی ترا دم فروخت آورده بود از آنجمله یکی در حسن و جمال و سن سال و شبیه نظیر
 شاهزاده یوسف بود و والده یوسف ازین معنی اطلاع می داشت در دل شب پنهان تاج را اندرون
 حرم سر اطلبید و آن غلام شبیه شاهزاده را به پای کران از وی بخسید و تاکیدات و وصایای پلنج نمود
 و جگر گوشه خود یوسف را با سرمایه لایق از زر و جواهر نفوذی او نمود و وعده های بسیار نمود در تعهد و پرورش
 او و صیقلی کرد و تاکید نمود که احدی ابرین عالم استخوانک و ندین بشب شب از اینجا برآمده راهی بطن خویش
 شود بعد از آن چند روز آن غلام نوخریده را مسموم کردند و نوعی ساخت که صورتش کبود رنگ
 گردید و متغیر شد در آخر شب در محل سرانجام و ماتم نیاد نهاد و ندای فوت شاهزاده در داد و دلوازم سوک
 و مراسم شون پیش گرفت اعیان ارکان خبر یافته در حرم سر حاضر آمدند و آن طفل مسموم را با آنها باز نمود
 تا بغت و تو متیر با کین شهزادگان بکفین و تدفین او پرداخته و ساحتان محمد و سایر اعیان تبرعیت مادر
 یوسف خود را رسانید و از دم غریب آردند و سلطان بعد تعزیت مرا تسبیح دل بی و تسلیه و اله و تسلی
 بجا آورد و مراجعت نمود و خواجه عماد الدین تاجر چون همچون نعمت غیر متعبد و غنیمت نامتصور و بدستش افتاد
 در همان شب بلا توقف روانه شد چون بشهر ساوه که فخر الکاشش بود رسید در نماز تربیت شاهزاده
 هیچ وجه خود را معاف نمی داشت و هیچ دقیقه از وقت تربیت و پرورش و خدمتکاری او
 نامرعی نمی گشت در آن وقت شاهزاده هفت ساله بود و تقسیم ادیب و اناسپرد و در آموختن
 علم و هنر و آداب و سایر حیثیات انسانی و قالات سلطانیه جد کمال پیشین بود بعد از انقضای
 یکسال آیه شاهزاده با چند اشخاص محرم بانقود و نفایس از زود والده شاهزاده آمدند و ای ملازم خدمت
 شاهزاده ماند و آن اشخاص با ترو و خیریت شاهزاده مراجعت نمودند و پس از مرد و چند ایام باز چند
 نفر محرم از زود والده نفایس و نقود و جواهر آورده در خدمت شهنشاه که گذرانیده با نوید و خبر صحت و
 سلامتی معاودت نمودند و آنهمه خبر بهین تیره و متا و هر سال از زود والده داش مردم بانقود و جواهر نفایس
 می آمدند با شرد های خیریت و روز باریه کی و هنر و سلیقه آموزی شهنشاه و والده میرسانیدند رفته
 رفته خبر شاهزاده کی او در ساوه فاش گردید و در میان مردم شهرت عام شد حاکم ساوه مرد بود

کمال نصیب سید نور الله و ولد قاضی سید علی محمد نور الله مضجعا و قایع و سوانح آن زمان
در عمارت رنگین و فقرات جسته و نکمین نوکر یز خانه سحر نزد از خودش ساخته اند
که با نثار علی عادل شاهیه شهر است و نیز ملک الشعراء کن میان نصرانی سوانح
و فتوحات علی عادل شاه را بنظم شیرین و قصاید نکمین بر مجاوره آن زمان پرداخته
که لعلی نامه شهرت دارد بعد از آن قصیدت آبا شیخ ابو الحسن و ولد قاضی عبد العزیز
در سد و ضبط و شرح سوانح و حالات علی عادل شاه میان و بیان فقرات زمان کند و حالا
که ختم طبقه عادل شاهیه است در آمده مدتها در آن تحقیق سعی بجا آورده و را و اخر مایه چاوی
عشر تا بیست و یکم سوانح و حالات و فتوحات عادل شاه میان پرداخته است اما روشن
باد که این سر و نسخه یعنی محمد نامه ظاهر و مولف شیخ ابو الحسن کیاب بلکه نایاب اند
با وجود تلاش منور بنظم بر زبیده گوهر قیاس پارچه ای چند نگاشته احوال و سوانح
ماضیه بطور مسودات بعضی رقمه شیخ ابو الحسن و برخی نوشته ابراهیم اسد خانی و غیر آن
متفرقه تشریه غیر مربوط نزد این فقیر جمع آمده بودند درین ایام بعضی از دوستان با
باعث شدند که آن متفرقات تشریه را بقید ضبط در آورده ترتیب داده یک جلد
موجود اگر مرتب فرمایند احسن خواهد بود و فقیرا و لا این را شغل لا محصل و لا یعنی
انگاشته از قبول آن کار سر باز زد و آخر انطوق و اما السائل فلا تنهر خاطر آورده چند
خاطر را بر این شغل نگاشته ترتیب داده بود نظراتی بر آن نگاشته بود که دوسته نقل از آن
برداشته شده و ما طرف رفته بعد از چندی که امر از نظر ثانی بر آن نموده آمد و بعضی جا آنچه
بانتظار مناسب بود قلم کشیده با و بعضی جا که بایزادشایستگی داشت از تاریخ فرشته و تذکره و خانی خان
و غیر آن بطریق ایجاز و اختصار بر آن افزوده آمد بعد از اتمام این موخر را که ریاض سلطین است بر
دفنی تخبان ثمان بر پشت بستان مرتب کرده موسوم به لبای طین سلطین گردانیده شد امید نظر طالع
کنندگان و الفت و نظر گذاران اولی المراد آنکه در حق تحریر این موخر که فقیر حقیر قلم لطف کردیم و جسم

وجودات معلوم و مشاهد او کرده و وفاء و وفای عالم کون فساد و ناپایداری و نیای بی بنیاد او را محقق
 شود این معنی غالباً او را مورث ثابت مرجع بسوی مبداء و موجب افسردگی عشق و محبت و نیای هویفا
 ارد و اینها چون ملاحظه انجام سعادت مند ان جنبه سیر نیکو سیرتان فرخنده اثر کند مطالعه مال قرار شقاوت
 بیشه و مفسدان ستم ندیشه نماید شود کی و یکنوا می فریق اول و قاحت بدنامی کرده ثانی که بر صفحه روزگار
 نادانان قیامت باقی نیست بمیدقیقین است که این معنی او را از اجزای طریق متاصواب ترو و طغیان بسوی
 صراط مستقیم طاعت حکم و فساد خداید شد از اینجا است که اکثر از ماجر روزگار و اعظم هر دیار درین فن
 نه تنها تالیف نموده اند و قرض درین تحقیق بسر برده جراید و کار و وفاتر نامد بر دامن و زکار که آشته
 تشیع و تفصیل ماجر ای رفگان و قایع که شکران باعث تنبیه پس آیند کان و ایقاظ انبای نایمان
 و غافلان گشته اند جل سعیر هم مشکور بهم ازین قبیل است که درین بلد به سجا پورا و لامحه قاسم فرشته در عهد سلطان
 ابراهیم عادل شاه در سنه هزار و پانزده کتابی ترتیب داده موسوم بنور سنامه فرشته گردانیده و کتبش از همی نیز
 نامیده که مشهور است در چهار کتب عالم است که در اینجا اساس سخن ابر کمال تحقیق نهاده و فصاحت و متانت
 مطلب طرازی نموده است از ابتدای حکومت راجهای هند آغاز ید تا بطور شوکت اهل اسلام و استیلا
 غلبه اهل دین سائیده احوال سلاطین عالیه دار اسلام که در چار دایم هندوستان کوس سلاطینی و طبل
 فرمانروائی تراخته تفصیل و پخته در مقاله ثالث آن کتاب احوال و حال روسا و سلاطین دکن شرح و بسط داده
 و احوال سجا پوریان در اینجا از ابتدای تسلط و سلطنت مجلس فیوسف عادل شاه تا شطری از عهد مدوح خود
 ابراهیم عادل شاه ثانی شرح و بسط داده و در همین عهد همایون ابراهیم شاه میفرسج الدین شیرازی
 درین بلد کتابی درین فن در سنه هزار و هفده تالیف نموده بتذکره الملوک نامیده است که چیده چیده
 احوال بقید ضبط در آورده است بعد از ان ملا ظهور ولد ملا ظهوری قاینی که منشآت سحر آیتش مشهور و معتبر و مقبول
 عالمیان است و اشعار بلاغت آنرا شنش مطبوع و مخوب سخنوران جهانست در عهد سلطان محمد عادل
 سلج باقیه عهد ابراهیم و حالات و فتوحات و وقایع زمان همایون سلطان محمد عادل شاه بقید
 ضبط در آورده موسوم بمحمد نامه گردانیده است بعد از ان در عهد علی عادل شاه ثانی سیادت

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس کونا کون و ستایش از خدا فزون بر صانعی را نبرد که بقدرت کامله مصنعت بالغه
 خویش و جوانات را بخلعت و لقد کرمانی آدم مخلع ساخته تاج انی جاعل فی الارض خلیفه بر سران
 پرورش گذاشت و درود نامحدود و دستیات نامحدود بر جان اقدس و روح مقدس خواجه و
 کائنات و خلاصه موجودات سید المرسلین حمة العالمین محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم که واسطه فیضان فیوضات از سبدار فیاض بتمامی موجودات و علت غائی ایجاب
 کافه مخلوقات ذات شریف و عنصر لطیف است و بر اهل اظهار و اصحاب اختیار او که او را
 خیام دین و ارکان قصه ملت بین اویند باد اما بعد بر ضایر الحام مشاعر حقایق انان
 اخبار اکا و مخفی و محتجب نیست که علم محاضرات که بعلم تاریخ بهم مقبری شود از فزون شریفه و علوم لطیفه
 که محسوب و معدود و متذکره و از آن جهت است که اعظم فواید و اشرف منافع او حصول ثنیه است
 مرا بل غفلت را و فرید هجرت است از باب خبرت را و هجرت و اعتبار خود از معروضات الهیه
 و ما موراث سبحانیه است قوله تعالی فاعلموا اولی الابصار لتفصیل این اجمال و تبیین
 این مقال آنکه هرگاه کسیکه فایده توفیق پیش و داشته باشد زمانی خاطر از تفرقه ششی بجمع آورد و شمه
 متوجه احوال پستانیان کرده و بنظر عبرت در مرکز نشسته گمان و ناخرای فخر کمال نظر تامل فرماید بهر سینه
 تصرف قدرت کامله خدای الشریک و عل مصنعت الغه فال لما یرید در ذرات کائنات و اسرار

الحمد لله رب العالمين

وین ایام نیک انجام بفرمائیں امر او معززین کرام
جاکیر داران عظام و عمدہ داران والا احترام
دولت آصفی خداوند ملکہ نسخہ

تاریخ پنجاب پور

سپاہین السلاطین

ارشد احاطا عا و لیا تا القراض لبث و موصوف تا

نفس الموحین و شیخ المحدثین میرزا ابیہم زبیر

و مطبع سید علی پور

طبع آراستہ کر وید

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۵۲۲	بیان ازبکی انتقامی سلطنت خانہ سکندر	۵۴۵	در بیان محلی انجام کار سکندر ختم عادل
	مسعود خان ننگ آمدہ بادونی شتاقتن		شایان -
۵۲۴	شمہ احوال سیدی مسعود خان -	۵۴۷	بیان محلی احوال عالمگیر بادشاہ کج بد
۵۲۶	تمہید تشریف آوردن عالم گیر ملک کن		فتح قلعہ بیجا پور و اوقات غیر را کہ حضرت
۵۲۹	بیان اجرائیجا پور و رفتن مسعود خان		تخیر بلاد و مسمورات توابع نمود -
	بادونی -	۵۵۱	در بیان اخلاص خان و شیخ میرا
۵۳۲	نقل فرمان سکندر خان سلطان بیجا		پسرانش بخطاب خان عالم و مسعود خان
	سیدی مسعود خان -		سر فرزدن -
۵۳۷	نقل فرمان سکندر عادل شاہ کہ	۵۴۴	بیان افتادگی و تہہ حالی بلدہ بیجا پور
	در آخرین حالات بہ مسعود خان نوشتہ اند	۵۴۵	بیان اسباب ویرانی بیجا پور -
۵۳۸	بیان ہتھام بکار بردن عالمگیر و تخیر	۵۴۷	بیان ننگ ملک شیشہاے افغان
	و فتح قلعہ -		مردم بیجا پور -
۵۳۹	بیان رفتن بیجا پور و قبضہ عالمگیر -	۵۵۰	در بیان روسے پونہ -
۵۴۱	تاسف خوردن بہ حال نزار سکندر عادل	۵۵۱	عمل سرکردگان انگلستان -
	فرستادن سلطان سکندر علماء را پیش	۵۵۸	خامہ
	عالمگیر را ہی استفسار از دلیل پویش		
	نمودن بر بلاد اسلام و جواب عالمگیر		
۵۴۳	سبب وفات سلطان سکندر		
	عادل شاہ -		

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۴۹۹	قصه ناراج کردن دلیر خان بسبب نرسیدن جواب از مسعود خان -	۵۱۰	وجوب تنی نمودن بیدریان بر لشکر دلیر خان -
۵۰۰	بیان سبب گرفتن سباجی از لشکر دلی خان	۵۱۱	کوب و مالش یافتن دلیر خان از فراقان بیدرو و خروج و نادم گشتن -
۵۰۱	بر در شهر رسیدن و جنگ کردن دلیر خان و مدافعت دکنیان -	۵۱۲	در بیان سرهوس از حبیب تنابز آوردن دلیر خان و استغاثه از سواران طلبیدن
۵۰۲	بیان قتل جمعیتی که در بیجا پور بودند شورش دلیر خان -	۵۱۳	در اخذ انتقام از بیدریان -
۵۰۳	بیان بمباران رسیدن دلیر خان بصلح و سازش گراییدن و ابالدردون مسعود خان از مصالحه او -	۵۱۴	در بیان اتق و درنداون کنشی و سواران لشکر موافقت و اسیر دلیر خان -
۵۰۴	ناراج کردن شیواجی در ملک منحل و آتش برافروختن و رسیدن مالش بمجنور عالمگیر -	۵۱۵	بیان ستم از احوال شیواجی -
۵۰۵	در پای عتاب بادشاهی و موضع خطا شنشاهی آمدن دلیر خان -	۵۱۶	در بیان صدور مراسم رعایت از پادشاه و شاهزاده سکندر عاودشاه -
۵۰۶	دست کشیدن دلیر خان طوعاً و کرهاً از محاصره بیجا پور -	۵۱۷	در بیان آنکه اگر چه تسخیر دکن از قدیم مردم کونول بود اما نهضت عالم گیر بصورت
۵۰۷	بیان داخل شدن دلیر خان در ملک بیدرو ناراج نمودن او ملک را در شرف	۵۱۸	دکن با عشی دیگر هم شد -
		۵۱۹	نقل فرمان عالم گیر پادشاه که بشتره خان مخاطب برستم خان نوشته -
		۵۲۰	نقل پروانه شهر بانو بیکم عرف بادشاه که بید محمد دم رستم خان نوشته -

مضمون	نہا	مضمون	نہا
در بیان روانه نمودن مسعود خان از جیلا پور حبله نشین پرده عفت و عصمت بادشاه بی بی را بدیو و واقع شدن عقد شرعی میان او و شاهزاده - محمد اعظم شاه بعد از مدتی -	۴۸۶	در بیان طاعت نکردن شرزه خان مسعود خان را و رفتن همراه لشکر بر تنبیه سید و اونا خوشی میان ایشان پیدا شدن -	۴۸۶
بعد رفتن بادشاه بی بی باز کرد و رفت پیدا شدن میان مسعود خان و دلیر خان و قید کردن مسعود خان و نیکنداری عزم بالجویم نمودن و دلیر خان برگرفتن جیلا پور و تمجیل نمودن بر قایم کردن محاصره و تاخیر واقع شدن بسبب خرانه -	۴۸۹	در بیان سپهبد نمودن و دلیر خان با قلعه بیوپال گرا -	۴۸۷
در بیان سخکم کردن مسعود خان قلعه را برای جنگ و کوهک طلبیدن او از سید و آمدن سید و با لشکر بدو -	۴۹۲	در بیان رفتن شرزه خان نزد دلیر خان و شکایت مسعود خان نمودن -	۴۸۸
در بیان قریب جیلا پور رسیدن لشکر شغل و داخل شدن حصار با لشکر در وقت و تاخیر و کمک رد -	۴۹۶	در بیان فرستادن مسعود خان پیش و لشکر نزد دلیر خان دارا و نمودن دلیر خان گرفتن امر گرا بدغا -	۴۸۹
از بدشمن نمودن و شغل و قریب نمودن جیلا پور	۴۹۸	در بیان طریق سالوسی و رزیدن دلیر خان در فریقین مردم جیلا پور به خلق و دارا -	۴۸۴

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۴۵۵	در بیان صورت صلح مسعود خان و عبد الکریم خان بواسطت قطب شاه	۴۴۷	جرم و فرزندان خود از قید آغاسرو و فرستادن بادشاه بی بی طاوس ناما را بر ایچور -
۴۵۶	در بیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیر خان -	۴۴۸	در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز عداوت میان منغل و مسعود خان باین سبب پیدا شدن -
۴۵۷	وفات یافتن عبد الکریم خان -	۴۴۹	در بیان متفرق ساختن منغل لشکر سیاجی پور را بفریب و بومی خود کشیدن اعیان و امرا را به تعلق و مدارا -
۴۵۸	بیان واصل شدن مسعود خان در قلعه بیجا پور -	۴۵۰	در بیان آمدن سباجی پسر سیواجی نزد دلیر خان کومک خواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکرا بدو مسعود خان -
۴۵۹	شورش و شور انگیزی افغانان بسلطنت برهم خوردن در زمان مسعود خان	۴۵۱	در بیان تشدد افغانان بر پسر نوآباد و لشکر فرستادن مسعود خان بتهنیه
۴۶۰	خلف و عده قطب شاه و کارکنان	۴۵۲	بیان تسلط یافتن چیتو جمنانام بهمنی منفذ مشیر بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد -
۴۶۱	در بیان تشدد افغانان بر پسر نوآباد و لشکر فرستادن مسعود خان بتهنیه	۴۵۳	در بیان شروع ناسازی مسعود خان و شرزه خان -
۴۶۲	بیان تسلط یافتن چیتو جمنانام بهمنی منفذ مشیر بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد -	۴۵۴	در بیان استعاضه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص
۴۶۳	در بیان شروع ناسازی مسعود خان و شرزه خان -	۴۵۵	در بیان استعاضه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص
۴۶۴	در بیان استعاضه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص	۴۵۶	در بیان استعاضه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص

مضمون	نمبر	مضمون	نمبر
نواب بہادر خان و صورت پذیری بظاہر	۴۴۶	پیش سبناجی منصب پنج ہزاری	۴۲۸
بیان گرفتار نواب عبدالکریم خواص خان	۴۴۷	سفر از شدہ باز گرختہ و ذلالت	۴۲۹
راہ جس نمودن در بنگاپور۔	۴۴۸	خوش را متصرف شدند۔	۴۳۰
برای بند و بست ملک بر آمدن خضر خان	۴۴۹	بیان شیم مرصیہ سلطان علی	۴۳۱
و ملاقی شدن شیخ منہاج باو۔	۴۵۰	عادل شاہ و حصال آن۔	۴۳۲
در بیان کشتن شیخ بنگا خضر خان را و قتل	۴۵۱	سبب وفات علی عادل شاہ ثانی	۴۳۳
نمودن عبدالکریم خواص خان را۔	۴۵۲	بستان ششم در بیان سکندر	۴۳۴
بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن	۴۵۳	این سلطان علی عادل شاہ ختم طبق	۴۳۵
میان عبدالکریم و دیگر نوکران باو شاہ	۴۵۴	عادل شاہیہ۔	۴۳۶
و بی اسلوبی کار را۔	۴۵۵	بیان فرستادن خواص خان	۴۳۷
بیان غم خوردن سیدی مسعود خان	۴۵۶	بہلول خان را بر سیوا واقع شدن	۴۳۸
و ادا جوہر صلابت خان بر تنہائی	۴۵۷	جنگ ایران۔	۴۳۹
خانہ و تدبیر انتظام آن و التجار و رون	۴۵۸	بیان بنای صلح ہندون خواص	۴۴۰
پیش تانا شاہ و طلبیدن تانا شاہ عبدالکریم	۴۵۹	خان با منسل بوساطت حکیم شمس	۴۴۱
خان را۔	۴۶۰	بیان برہم زون سفندان خلل انداز	۴۴۲
در بیان قبول نمودن عبدالکریم خان	۴۶۱	مضموبہ حکیم شمس را۔	۴۴۳
اندر زوار شاہ قطب شاہ را و دست	۴۶۲	بیان دغا داران سیما نواب	۴۴۴
برداشتن از اختیار حکومت بجا پور و	۴۶۳	بہادر خان را۔	۴۴۵
گذشتن قلعہ مسعود خان۔	۴۶۴	در بیان ملاقات خواص خان با	۴۴۶

نہا	مضمون	نہا	مضمون
۴۰۰	ہمت وادون خواص خان سپاہ خود را برسیو اولہ فی یافتن برسیو ا۔	۴۱۲	لشکر فرستادن سلطان عبدالقد قطب شاہ بدو عادل شاہ بہ کرکوتگی نیکنام خان۔
۴۰۲	بیان رسیدن راجہ جی سنگہ بعد از انکہ خواص خان برسیو غالب	۴۱۴	در بیان یقین نمودن علی عادل شاہ ہر دو لشکر را بر دفع مراری راجہ۔
۴۰۴	خبر یافتن علی عادل شاہ بر اتفاق نمودن سیو ابا جی سنگہ و قصد نمودن آن	۴۱۶	در بیان جنگ شرزہ خان و خواص خان از قزلباش و راج پوت بسرداران راجہ۔
۴۰۶	قرار دادن علی عادل شاہ رزم را با جی سنگہ و تہیہ جنگ کردن و	۴۱۹	جنگ پهلول خان و دیگر امرا با شکر راجہ جی سنگہ۔
۴۰۷	استحکام نمودن قلعه را۔	۴۲۲	قصہ وفات شرزہ خان بتقدیر انیزد منان۔
۴۰۸	فرستادن عادل شاہ لشکر بر جی سنگہ و تاخت آوردن شرزہ خان	۴۲۴	در بیان جنگ امراسے عادل شاہی با جی سنگہ و دست برد پهلول خان
۴۰۹	بر سر فرار خان و کشتن اورا۔		و خواص خان و ہریمیت یافتن جی سنگہ و راہ ملک خویش گرفتند و دیگر قصد مقابلہ نکردن
۴۰۸	مصاف کردن عادل شاہ ہریان با جی سنگہ۔	۴۲۸	بیان قبل از جی سنگہ سیو ابا جی رار وادہ در گاہ عالم گیر نمودن
۴۰۹	مصاف دیگر و ہریمیت یافتن۔		
۴۱۰	جی سنگہ از مودی اخلاص خان۔ تاخت آوردن شرزہ خان بر مصالحت و پلوی۔		

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۳۸۱	بهنفت نمودن علی عادل شاه بجای تورگل و باغی شدن سید یاقوت -		دسرفراز نمودن عبدالغیر و رسید مسعود را که پسر و داماد صلابتجان بودند
۳۸۲	تأمین کردن صلابت خان سید یاقوت را و اسباب جنگ پنهانی به قلعه تورگل فرستادن -	۳۸۹	کیفیت سید جوهر -
۳۸۳	غرم عادل شاه بر استیصال صلابتجان و بهنفت نمودن بطرف کر نول -	۳۹۰	لشکر کشیدن عادل شاه بر ملنار تاشو و بد نور رسیدن و تادیب کفار فرمودن -
۳۸۴	جنگ واقع شدن در میان عادل شاه و صلابت خان نزد یک قلعه بهمنود و شکست یافتن صلابتجان -	۳۹۱	رسیدن شرزه خان و اکمنه گفار و تسخیر نمودن -
۳۸۵	فتح نمودن عادل شاه قلعه رایچورا و آقا خسرو را بقلمه داری نصب نمودن -	۳۹۲	بیان فتح نمودن لشکر اسلام بد نور را از مشرکان -
۳۸۶	ششگون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و بهریمیت یافتن و مردن صلابت خان پسر این دولت -	۳۹۳	بیان اسباب زوال دولت اهل دکن و مستقل شدن دولت از ایشان بمغل -
۳۸۷	شفاعت کردن عبدالحمید و بهلولخان به عادل شاه در عفو تقصیر است	۳۹۴	شروع فتنه انگیزی سیوا که موجب لشکر کشیدن بمغل شد بر ولایت عادل شاه -
۳۸۸		۳۹۵	بیان استعانت نمودن بمغل از عادل شاه در تنبیه نمودن سیوا -
		۳۹۶	بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را برای اعانت بمغل بر سیوا -

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۳۴۶	شماره از کیفیت بیجا پور -	۳۴۱	بکشتن سیوا - و کشتن سیوا
۳۴۷	تفصیل محالات و محالاتیکه بحق بیجا بوده -	۳۴۲	افضل خان را بدعا -
۳۴۸	تفصیل مشکشیات از تعلقه کرناک بیجا پور -	۳۴۳	سفر از نمودن عاوشاه چوهر را
۳۴۹	مضوابط چند که قرار داد آن عدالت آیین است -	۳۴۴	بخطاب صلابت جنگ و برای
۳۵۰	بتان بهفتم در بیان علی عاوشاه پانی	۳۴۵	تنبیه سیوا فرستادن -
۳۵۱	مستعد شدن حاجی بری صاحبه حضانت	۳۴۶	محاصره نمودن صلابت خان قلعه
۳۵۲	و تربیت شاهزاده -	۳۴۷	پرناله را و سیوا بفریب صلابت
۳۵۳	جشن بسم اند خوانی شاهزاده -	۳۴۸	را بطرف خود کشیدن -
۳۵۴	جشن ختنه شاهزاده -	۳۴۹	در بیان علی عاوشاه بنفیس
۳۵۵	جلوس شاهزاده بر تخت سلطنت بیجا پور -	۳۵۰	قصه تسخیر پنا له کردن و فتح شدن
۳۵۶	در اولین سال جلوس بیدر و کلیان	۳۵۱	پنا له هموار دت نمودن -
۳۵۷	از تصرف عاوشاه بدست مغل رفتن -	۳۵۲	ظهور یافتن نیا از صلابت خان
۳۵۸	بیان قتل خانگمانان بیادر	۳۵۳	فرستادن عاوشاه ابراهیم خان
۳۵۹	آغاز عمر و شمررت سیواجی -	۳۵۴	ولما احمد شاه ابوالحسن را پیش
۳۶۰	فرستادن علی عاوشاه فضل خان را	۳۵۵	صلابت خان برای هموار نمودن
		۳۵۶	و برادر آوردن -
		۳۵۷	آمدن شیره خان و سیدی
		۳۵۸	از نزد صلابت خان را کلبان
		۳۵۹	از منج صلابت خان بخد مت عاوشاه

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۳۱۳	از قلعہ پنجپور۔	۳۲۸	مفتوح شدن چنگی بردست غازی
۳۱۴	ذکر انجام کار مراری۔	۳۲۹	و بدست آمدن نامی ملک کرناٹک
۳۱۵	آمدن شایعہاں از اکبر آباد بدو	۳۳۰	با دشاہ غازی را۔
۳۱۶	و قرار یافتن صلح بمیان غازی و	۳۳۱	ذکر عطا کردن حضرت سید شاہ
۳۱۷	شاہ جهان بر تقسیم ملک نظام شاہی۔	۳۳۲	ہاشم علوی حیات دہ سالہ
۳۱۸	تقدیر غزوہ جہاد نمودن سلطان	۳۳۳	خود را بہ سلطان محمد عادل شاہ
۳۱۹	محمد عادل شاہ و لشکر کشیدن۔ بر بلاد	۳۳۴	خراب دیدن ابراہیم عادل شاہ جناب
۳۲۰	دار الحرب و روند دولہ را سر لشکر مقرر	۳۳۵	رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔
۳۲۱	نمودن۔	۳۳۶	امر فرمودن سلطان محمد عادل شاہ
۳۲۲	بعد از چند مدت نواب مصطفی خان	۳۳۷	بہ نظوری در تالیف کتاب تاریخ و
۳۲۳	بصوب کرناٹک فرستادن۔	۳۳۸	تذکرہ شعلہ سیکہ در آن زمان بودند
۳۲۴	بہ سعایت مستغان غلہ انداز صورت	۳۳۹	ذکر محاد بادشاہ عدالت پناہ سلطان
۳۲۵	تاسازی میان نواب مصطفی خان	۳۴۰	محمد عادل شاہ۔
۳۲۶	و ملک ریگان نمودار شدن۔	۳۴۱	بیان رعیت پروری سلطان محمد
۳۲۷	بیان گرفتن نواب شاہ جی بہو	۳۴۲	عادل شاہ۔
۳۲۸	ما و تمیز نمودن او را ازین محل	۳۴۳	بیان استقلال سلطنت عادل شاہ
۳۲۹	اندیشہ و خطر افزون شدن۔	۳۴۴	در عہد سلطان محمد۔
۳۳۰	وفات یافتن نواب مصطفی خان	۳۴۵	سوال بادشاہ افضل خان
۳۳۱	در ہنگام محاصرو۔	۳۴۶	وفات سلطان محمد عادل شاہ غازی۔

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۲۸۶	ذکر حدوث فتن و وقوع و هرج و مرج در مملکت نظام شاهیان و سنج اسباب زوال آن سلطنت -	۳۰۲	غازی و شاه جهانگیر و پیشکش متوقف نمودن بادشاه غازی -
۲۹۰	اعظم اسباب زوال مملکت نظام شاهیان	۳۰۳	نقل کتابت شاه جهان -
۲۹۳	رسیدن آصف خان بالشکر عظیم بر حکم شاه جهان بر ولایت عاوشاهی -	۳۰۴	نقل جواب بادشاهی -
۲۹۴	آوردن مراکز ترک ملک میدان راز پرنده به بیجا پور بامر سلطان محمد عاوش	۳۰۵	نقل کشتن شاهجی به پوسله برکشر ولایت نظام شاهیان -
۲۹۵	سلطنت برداشتن فتح خان سپهر برهان شاه و رسیدن مهتاب خان بر دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عاوش شاه برای حراست دولت آباد -	۳۰۶	برداشتن شاهجی به پوسله مرتضی نام شهنشاه راکه ازاد لاد نظام شاهیان بود -
۲۹۸	فرستادن عاوش شاه معصوم مراری بدولت آباد و استادگی نمودن مراکز در رسانیدن ذخیره اندرون قلعه -	۳۰۷	قید کردن خواص خان مصطفی خان با در قلعه بلگاؤن و شیوه نجات و زین
۲۹۹	قلعه دولت آباد از دست نظام شاهیان و قبض مغل رفتن -	۳۰۸	تفاق نمودن امرایه بر انداختن خواص خان -
۳۰۰	پیدا آمدن ناسازی میان بادشاه	۳۰۹	اشاره فرمودن بادشاه غازی سیدی برکان رفته رسان را در استیصال خواص خان -
		۳۱۰	نوکر ابتدای کار سیدی برکان غازی
		۳۱۱	طلب داشتن بادشاه غازی مصطفی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	تقصیہ زمین حال گشتن۔		از دین قومیم۔
۲۷۱	جہانگیر بہ تدارک شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از مدتی عبداللہ خان حاکم گجرات را نیز با لشکر فرستادن و شکست یافتن عبداللہ از ملک غبر۔	۲۷۶	ذکر تشریف آوردن حضرت شاہ صیغۃ اللہ قدس سرہ از بدین منورہ بہ بیجا پور۔
۲۷۲	پس از مدتی جہانگیر بادشاہ سلطان خرم را بدکن روانہ نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاہ را۔	۲۷۹	ذکر مراجعت حضرت شاہ صیغۃ اللہ ہدیہ منورہ۔
۲۷۳	فرستادن عادل شاہ لشکر را بر بیدر و تسخیر آوردن بیدر را و انتزاع نمودن ملک خیر بھغل و کرنول در	۲۸۰	زیارت آثار قدسی النوار کہ حضرت شاہ صیغۃ اللہ نایب سدا اللہ منورہ۔
۲۷۴	قبضہ عادل شاہ آمدن۔	۲۸۱	ذکر معرفت شدن بادشاہ بجگت گرو وصیت نمودن عادل شاہ بہ ولی سلطان محمد۔
۲۷۵	بنیاد نمودن عینر سازی و مخالفت را با عادل شاہ و تاخت آوردن بر بیجا پور و نورس۔	۲۸۲	ذکر فراست بادشاہ در باب دولت استان ششم در ذکر سلطان محمد عادل شاہ۔
۲۷۶	ذکر ششمہ از اوصاف مسیہ از ایام عادل شاہ۔	۲۸۳	ذکر جلوس بادشاہ غازی۔
۲۷۷	بیان شہرت یافتن اخوان عادل شاہ	۲۸۴	لشکر کشیدن نظام شاہ بر ولایت عادل شاہ و ہزیمت یافتن و باز گشتن۔
		۲۸۵	آمدن لشکر نظام شاہ دوم بار بر بیجا پور باز شکست یافتہ برگزیدن۔

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۲۴۵	ذکر اساس نهادن ابراهیم عادل شاه شهر نوسینپور را -	۲۴۳	بگفتن والده و روانه کردن خانخان را بدکن -
۲۴۶	وجه تسمیه شهر نورس پور -	۲۴۴	اتماس نمودن عنبر از عادل شاه و کوک و مدد خواستن قلعه نندار را و
۲۵۰	ذکر عید نورس که مختصر ابراهیم عادل شاه بود -	۲۴۵	دختر یکی از خانه زادان براس پسر خود و پذیرفتن عادل شاه -
۲۵۲	ذکر طبقات ثلاثه قوالان که بشاگردان ملقب بودند -	۲۴۶	صلت دادن عادل شاه دختر یا قوت خان را که یکی از غلامان
۲۵۳	فرستادن اکبر بادشاه الیچی را بطرف ابراهیم عادل شاه به تقاضای پیش -	۲۴۷	خاص بود باغیر الملک پسر عنبر - فرستادن جهانگیر بادشاه شهرزاده
۲۵۵	ترویج سلطان بیگم صبیح عادل شاه بشهرزاده و انیال پسر که شاه و بقضا	۲۴۸	پرویز باراجه مانسنگ و عنبره امرا بر مهم دکن بتعاقب خانخانان
۲۵۸	آهلی وفات یافتن و انیال در بهانسال - ذکر وصیت صبیح ابراهیم عادل شاه باشاه	۲۴۹	سلطان پرویز و راجه بر صلاح خانخانان عمل نمودن و پیشتر آمدن شکست
۲۶۰	حبیب الله حسینی - حدوث فتن و فترات نظام شاهیان	۲۵۰	و قیام نمودن ملک عنبر بر قیام آن سلطنت خانه و مقاومت کردن او
۲۶۱	باغفل - غزیت دکن نمودن جهانگیر بادشاه	۲۵۱	بلاکت نجات یافتن و پیشتر آمدن باز بدست نظام شاهیان آمدن
		۲۵۲	صورت ناسانوی میان نظام شاه و عنبر و نمودن و با صلاح عادل شاه

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۲۱۵	شکر فرستان عادل شاه بحیت مدافعه نظام شاه	۲۲۰	مدافعه او و فتح یافتن عادل شاه و انجام کار ابراهیم شاه
۲۱۶	آدن و لاور خان به بارگاه عدالت پناه و بنبر رسیدن و در قلعه کهنه محبوس گشتن -	۲۲۱	مراجعت فرمودن بادشاه مدار السلطنت و متوجه مهات بنفس نفیس به مشارکت احدی شدن -
۲۱۸	ظفر یافتن سپاه عادل شاه بر پان شاه و پیغام صلح فرستادن و تسلیم مستعدش خود را از بنیاد برنگذدن -	۲۲۲	ذکر مخالفت امر نظام شاهی با چند بنی سلطان و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادل شاه رفیع الدین شیرازی را برای اصلاح طریقین -
۲۲۱	ذکر بدعهدی بران نظام شاه و بیجا او و برغلانیدن او اسمعیل برادر عادل شاه را بر سر موج -	۲۲۳	بیان صورت موافقت و نمودن بیان امرا و بهادر شاه بسی رفیع الدین شیرازی صلح برانداختن قلعه انگیزان -
۲۲۲	مستلین شدن حمید خان بر قتل انگیزان و غالب آدن او بر آنها و قتل رسیدن عین الملک -	۲۲۴	مصالح نمودن دوم بار و بجلال انجامیدن -
۲۲۳	دقت شدن اسمعیل شاه بسبب سپل کشیدن در چشم -	۲۲۵	معاودت نمودن رفیع الدین شیرازی به بیجا پور بعد از آنکه از اصلاح مایوس شد
۲۲۴	شکر کشیدن ابراهیم شاه و ولد بران شاه بعد از فوت پدر بر دلالت عادل شاه و شکر کشیدن عادل شاه	۲۲۶	ذکر ابتدائی و در دو لازم السعود آثار قدسی یعنی موسی شکبوی سیدالابرار علیه و علی آله صلوات و السلام الیه الحیار بهادر السورجی پور

مضمون	مضمون	مضمون
خوف و سراس بر ولاور خان مستولی شان و در استحکام کار خویش کوشیدن -	۱۹۸ امری جموش که اخلاص خان حمید خان ولاور خان المجددی با اتفاق شاه ابوالحسن سرانجام سلطنت داود در اخیر ابوالحسن را گرفته قید نمود	۱۸۹
مقابلہ عادل شاه و نظام شاه باهم نصرت یافتن عادل شاه بازگدونه چشم زخمی رسیدن و رنج یافتن عادل شکر کشیدن جمال خان و در رکاب اسمیل شاه بران نظام شاه و قتل رسیدن جمال خان -	۲۰۵ لشکر کشیدن امیر نذیر بر سرحد عادل شاه و لشکر فرستادن ببر لشکر ولاور خان -	۱۸۱
عزم نمودن ابراهیم عادل شاه بر دفع ولاور خان -	۲۰۴ در بیان اتفاق نمودن ولاور خان و حمید خان و برانداختن اخلاص خان و محبوس کردن او را -	۱۸۲
تخویل نمودن عادل شاه بموجب قرار داد و در شب معهود بدره امراد گرختن ولاور خان با پسر خود -	۳۱۰ در بیان استقلال ولاور خان و نشت سال در وزارت بجای آورد -	۱۸۸
سعادوت نمودن عادل شاه بسرا برود خاص با کامیابی و شادمانی آنگاه نمودن پرسند حکومت بالاستقلال	۲۱۲ بسی ولاور خان و صلت ابراهیم عادل با همیشه محمد قلی قطب شاه و پیوند همیشه ابراہیم عادل شاه با پسر ترضی نظام شاه بوجوب آمدن -	۱۸۹
مراجعت عادل شاه به بیجا پور و نفس نفیس متوجه مہات شدن -	۲۱۴ در بیان استیلای ولاور خان که بدرجہ کمال رسیدہ بود -	۱۹۱

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۱۲۷	فتح نمودن قلعه بنجا پور	۱۶۶	فرار نمودن کشور خان از بیجا پور بسبب
۱۳۱	احوال افضل خان شیرازی		احمد نگر و از انجا ملک قطب شاه پناه
۱۳۳	شماره از احوال مصطفی خان اروستانی		زبون و کشته شدن او در انجا -
۱۳۷	ذکر الماس بزرگ -	۱۶۸	نقطه استیلائی خلاص خان و دیگر
۱۴۴	ذکر شیم مرصیه و شایل سینه علی شاه		جشیان بر بهام سلطنت بادشاهی -
	شبهید و بعضی اشارات ادب و قات	۱۷۳	لشکر نهیمیت خورده نظام شاه باز فرستم
	خویش -		آمده بر افضل خان تا ختن و با کشتن
۱۵۲	شروع سببان پنجم در ذکر ابراهیم		افضل خان به بیجا پور -
	عادل شاه بن شاه طهاسپ بن ابراهیم		بقید آوردن عین الملک جشیان
	عادل شاه -		را دطوق و زنجیر کردن -
۱۵۳	ذکر حکومت و تسلط کامل خان -	۱۷۴	رائی دادون مقصود خان امرای
۱۵۶	ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت		جشی را از قید عین الملک و باز
۱۶۰	تعیین نمودن کشور خان لشکر را		بر سر حکومت رفتن آنها -
	بسرکردگی افضل خان بر دافو خان	۱۷۵	مقید گشتن افضل خان بیعت ناهلان
۱۶۲	فرستادن کشور خان لشکر را بر سر	۱۷۶	مغزول کردن چاند بی بی سلطان
	مصطفی خان اروستانی		جشیان را از حکومت و دگاسته
۱۶۳	چاند بی بی را برورد و تشدید از محل		شاه ابوالحسن دادون -
	سر ابر آوردن و بقلعه ستاده	۱۷۷	مقتول شدن افضل خان و مجبوس
	فرستاده قید نمودن -		گشتن رفیع الدین شیرازی -

نمبرها	مضمون	نمبرها	مضمون
۹۵	ذکر لشکر کشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید با اتفاق بصوب بیجا نگر و مصاف دادن بارامراغ و طغریافتن بروی -	۱۱۲	شکر فرستادن عادل شاه به کرمانشاه و کعبه رخواستن نظام شاه و قطب شاه لشکر کشیدن سید پادشاه بروایت عادل شاه و معاودت نمودن کشور خان از کرمانشاه و نهیمیت یافتن افواج سید گانه
۱۰۴	تغایب نمودن لشکر اسلام کفاز نهیمیت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام در آمدن -	۱۱۸	دیگر بار با اتفاق نمودن و لشکر کشیدن نظام شاه و غیره بر قطعه غاوشاهی - بیان شکر طغر بیک را بفرستادن گنجی آنکس به تسخیر قلعه ادیهونی روانه کردن و قبض آوردن آن قلعه -
۱۰۷	کیفیت کوهستان بیجا نگر و غارها و رخنه ها که در آن کوهستان است	۱۲۴	بسیار بویا نگر ملک خویش -
۱۰۹	مراجعت کردن نظام شاه قطب شاه از بیجا نگر بملک خویش -	۱۲۵	بسیار بویا نگر ملک خویش -
۱۱۰	سببهولت بدست در آوردن عادل شاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدار السلطنت -	۱۲۶	ملاقات عادل شاه و نظام شاه و دست دادن و عهد و پیمان سمیت و ثنوی پذیرفتن -
۱۱۱	ذکر بنا فرمودن علی عادل شاه حصار شهر بیجا پور را بیک کاری و اتمیم کشور رخواستن و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کار میرآب در اندرون شهر بیکاری -	۱۲۷	در بیان بار دیگر بملک کفر لشکر کشیدن و ابوالحسن را از وکالتش معزول ساخته مصطفی خان ایه وستانی را بر منصب وکالت نصب نمودن -

مضمون	نمبر	مضمون	نمبر
بجایک نظام شاه رام راج قطبشاه درید بر سر تعلقات عادل شاه کشیدن و بحین تدبیر سدخان فتنه فرشتن -	۵۸	ذکر مقابله عادل شاه با نظام شاه و طفر یافتن عادل شاه -	۴۵
فوج کشیدن نظام شاه به تحریک مراج بر عادل شاه و شکست فاش یافتن نظام شاه -	۶۰	ذکر انتقال نمودن اسماعیل عادل شاه و وصیت نمودن عادل شاه با اسدخان به تخت نشینی ملو خان و هفت ماه سلطنت نمودن ملو خان -	۴۶ ۴۷
مستولی شدن تندخوی و جلالت برایع عادل شاه و امیل سفلی کردی ذکر وفات ابراهیم عادل شاه -	۶۱	بستان سوم در ذکر ابراهیم عادل شاه پور اسماعیل عادل شاه -	۴۸
تاریخات بنا و اکتشاف لشکر و خزانه -	۶۲	ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه به سمت بیجا نگر و کامیاب مقصود شده سعادوت کردن -	۴۹ ۵۰
بستان چهارم ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه -	۶۳	و سبب نمودن عادل شاه اسدخان را برای تخیل او و طفر یافتن -	۵۱
رفتن علی عادل شاه به بیجا نگر بلات رامراج -	۸۰	وفات و رزیدن عین الملک کنهانی از عادل شاه و بد انجامی کار باغی -	۵۲ ۵۳
لشکر کشیدن علی عادل شاه با اتفاق رامراج نوبت دوم بر نظام شاه و تباهی ملک احمد نگر -	۸۴	بجهد بر خاستن ساندان بر اسدخان و پنهانری خاطر عادل شاه راز و بی گردانیدن و باز بسی عادل شاه متعلق در میان محال شدن -	۵۴ ۵۵ ۵۶
لشکر کشیدن عادل شاه با اتفاق نوبت دوم بر نظام شاه و تباهی شاه درک	۸۵		

فہرست تالیف بجای پور مسیحی رہنما بین السلاطین

نمبر	مضمون	نمبر	مضمون
۱	حمد و سپاس خدا و نعمت بنی یوسف	۳۳	مصدر خان در مکافات بغاوت۔ ذکر لشکر کشیدن اسیر برید با اتفاق و امان احمد نگر و گلکنڈہ و برابر بر عاوشاہ و ہمت
۵	تالیف کتاب۔ بستان اول و در ذکر مبداء سلسلہ	۳۴	یا فتن برید و انعقاد عقد شرعی بی بی ستی با سپہ سلطان محمود ہمنی۔ طرح مصداقت افکندن اسد خان
۱۲	حاول شاہی یعنی یوسف عاوشاہ۔ روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عاوشاہ	۳۵	میان عاوشاہ و بریان نظام شاہ و انعقاد مناکحت مریم سلطان با نظام شاہ و عقد قریب عداوت افتاد و
۱۶	بنیان بکبد برخاستن قاسم برید و برغلانید تیمراج بجای نگر را۔	۳۸	میان سر و باد شاہ۔ ذکر صورت مصداقت پذیرفتن سلطان عاوشاہ و عاوشاہ الملک۔ سخی اسد خان
۱۸	ترویج و ادون عاوشاہ مذہب تشیع خطبہ باسامی امکہ اطہار علیہ السلام خواندن۔ نامہا خلفا۔	۳۹	و انعقاد عقد خدیجہ سلطان با عاوشاہ قصد نمودن عاوشاہ بر تنبیه امیر برید و آوردن اسد خان با پلنگ برید
۲۲	ذکر وفات یوسف عاوشاہ و انجام کار و آثار باقیہ کہ از یوسف عاوشاہ مانده۔	۴۰	از خواجگاہش و قبض آ و رون عاوشاہ را و بعد از چند روز باز برید کشیدن
۲۴	ذکر تعداد لشکر یوسف عاوشاہ ذکر تواریخ چیدہ بطریق فائدہ۔		
۲۶	بستان دوم ذکر اسمعیل عاوشاہ بن یوسف عادل شاہ۔		
۲۸	بقتل رسیدن کمال خان صاحب پیش		

